

هو الواهب

این کتاب مستطاب خیر ... لازم فراغ

از تصنیف جناب مصنف مد ظله استکتاب

و حواشی نفیس تصحیح و مقابله بهتر حواشی و اکثر عبارات

بخط خود بعد در اوایل سنه ۱۲ ... [illegible]

در بلده عظیم آباد ... مقدار ... فرمود

العبد الاقل الاحقر محمد جعفر ابن محمد کاظم عفی الله عنه ...

A. M. KHAN

این کتاب ... [illegible]

... بحضور پر نور ... السعادت

... علوم المنقول و المعقول ... [illegible]

... [illegible]

... محمد جعفر ابن محمد کاظم ... [illegible]

... علیهم الصلوات و السلام ... [illegible]

... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بی قیاس و ستایش سرمدی اساس نثار بارگاه عظمت و جلال دادار بیهمالیست که گوناگون عوالم علیا بیان
حال و زبان مقال برادای شهادت بی‌نظیری او در ابقا و ابداع مسرت و بوقلمونی روزگار به تبدل
اوضاع و اطوار و اختلاف لیل و نهار بر براهت ساحت کبریائیش از تطرق حوادث تغیر و تبدل مخبر
و متکلم و درود ازلی البدو و ابدی الانتها سزاوار جناب مستطاب عالیات سید انبیا و آل و اصحاب النجابت
که علت غائی ایجاد و وسیلهٔ انتظام سلسلهٔ معاش و معاد اند علیه و علیهم الصلوة و السلام الی یوم التناد اما بعد
بر برگزیدگان صحائف روزگار و وقار لیل و نهار ظاهر و آشکار است که کتب تواریخ و سیر بجهت تفاوت طبقات
امم فواید بسیار و عواید بی شمار دارد که تا مطالعه هر صفحه از کتب مذکوره ملاحظهٔ اوراق نامچهٔ آثار قدرت کامله کردگار
و مشاهده بدایع صنایع آفریدگار جلت عظمته است و نیز اطلاع تام بر احوال و اخلاق طوایف انام و محاسن و آداب
برگزیدگان و مدارج اتباع و پیروی مقلدان آن زمرهٔ عالیشان و اشتباه بر تفاوت انتقالات ... و نادرات
و زوالات طایفان ... که واسطهٔ تیقظ و آگاهی ... و هوشیاران
کامل را بسهولت اتفاق میسر میشود لهذا این احقر خاصر اقل الخلیقه بل لاشیء فی الحقیقه غلام حسین بن سید ابن علی خان
بن السید علیم الله بن السید فیض الله الطباطبائی الحسنی عفی الله عنهم بالنبی و آله در غرهٔ ماه صفر ختمه الله بالخیر و الظفر
روز سه شنبه سنه ۱۱۹۴ یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری نبوی علی هاجرها الصلوة و السلام من الله العزیز العلام بخاطرش گذشت
که چون احوال علمای هند را بعد از رحلت محمد اورنگ زیب عالمگیر ظاهرا احدی متعرض نوشتن نگردیده هر قدر معلوم
و از ثقات مقبول القول مسموع افتاده باشد مجملا بزبان قلم داده آید تا اگر دانشوری تحریر بعد ازین زمان تصدی نقل و

بیان

بیان احوال پیشینیان کرده سررشتهٔ اخبار اعصار و ازمان از هم نگسلد بنا برین بشنیدن بعون الله و تائیده
شروع در تسطیر نموده بر خود التزام کرد که آنچه از ناقلان معتبر شنیده بعبارت صاف از تکلف دور در سلک تحریر کشد
اگر غلطی ظاهر شود عهدهٔ ظاهر برائت العهده علی الراوی ذکر رحلت محمد محی الدین اورنگ زیب عالمگیر پادشاه و
جلوس اولاد و ... بر سریر سلطنت و مقتول شدن محمد اعظم شاه مغفور و محمد کام بخش ... و قرار یافتن محمد معظم
خلف اکبر محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه را که مشغول تسخیر و تنسیق ممالک دکن بود و اطمینان کلی از ان
امور میسر نیامده عطف عنان بشاه جهان آباد که مرکز دولت سلاطین بابریه و سواد اعظم بلاد هندوستان است
میسور نگشت بحسب قضا در سال پنجاه و دوم از جلوس و سن نود و یک سالگی در بلدهٔ احمدنگر سنه ۱۱۱۸
یکهزار و یکصد و هجده هجری نبوی عوارض آلام جسمانی بر فراش هجوم آورده از زندگی مایوس گردیده
در آن وقت محمد کام بخش پسر کهتر خود را که بسیار دوست میداشت روز دوشنبه هفدهم ذی القعدة الحرام چهار
ساعت روز بر آمده صوبهٔ بیجاپور مرحمت فرموده حکم نمود که از دولتسرای شاهی با تجمل ملوکانه سوار گردیده
و نوبت نواخته راهی شود و کوچهای طولانی نموده در راه توقف ننماید بسبب آنکه مبادا از دست محمد اعظم شاه
علی الله تا بواسیبی رسد و در پنجشنبه بیستم ماه مذکور چهار ساعت از روز بر آمده محمد اعظم شاه پسر دیگر را
که در حضور حاضر بود رخصت کرده حکم نمود که بصوبهٔ مالوا نهضت کند اما تانی در قطع منازل نموده هر روز
پنج کروه مسافت طی نماید و دو روز در منزل مقام کرده روز سوم باز راهی شود بهانا غرض از ین امر آن بود
که اگر سانحهٔ ناگزیر روی نماید بسبب نزدیکی شاهزادهٔ مذکور که شجاع با فرهنگ و جویای نام و ننگ ... مدار دو
آشوبی بر نخیزد و ... آنکه مبادا در ضعف بیماری کاری که خود با دید ... کرده بود ... بسیار دوکند
القصه اعظم شاه حسب الامر بجا آورد ...
مذکور بیکپاس و سه گهری روز ... قریب پنج ساعت نجومی باشند برآمده داعی حق را لبیک اجابت گفته بعالم
بقا شتافت ذکر آمدن اعظم شاه باردوی پادشاهی و جلوس نمودن بر تخت سلطنت اعظم شاه بمجرد
اطلاع که در ساعتی چند دست داد به عشرت معاودت نموده روز شنبه بیست و نهم ماه مذکور پنج ساعت از روز
مانده داخل اردوی پادشاهی گردید و روز دوشنبه دوم ذی الحجة الحرام دو ساعت روز برآمده تابوت
محمد اورنگ زیب عالمگیر را متابعت نموده چند قدم بر دوش خود برداشت و روانه اورنگ آباد کرده
صبح روز یکشنبه هشتم ذی الحجه حکم نواختن نوبت فرمود و در روز سه شنبه دهم ماه که عید اضحی بود در بلده احمدنگر بر تخت سلطنت

سوروقتی جلوس نموده باستمالت رعایا وبرایا برداخت وخزاین واسباب موجوده اردو را قابض ومتصرف
گردیده امرا واعیان مملکت وعقلا وارکان سلطنت را بار عام داد وهر یکی را در خور مرتبه او بنواخت آصف الدوله
اسد خان بهادر بدستور بوزارت مقرر ومیر بخشی ذوالفقار خان نصرت جنگ بهادر سپه سالار بجاده و افغندار بیه
در ذات مسلم ماند علی ابو العباس ارکس بار یکه مامور و مناسب او بود مشغولی یافت چون خبر جاری عالمگیر ملک
محروسه منتشر گشته بود هر که هر جا اقامت داشت بفکر کار خود افتاده در خور لیاقت خود مشغول چاره سازی
گردید همین پور سلطنت سلطان معظم که لقب بهادر شاهی در ایام سلطنت خود داشت در آن اوان حسب الامر
پدر در صوبه کابل میبود و پسر کلانتر خود یکی خجسته اختر جهان شاه و دومی رفیع القدر بسر حد ایران اقامت داشت
پسر کلانش محمد معز الدین جهاندار شاه در ملتان بصوبه داری آنجا اشتغال میداد و زبده دولت دوم عظیم الشان
کارنده اولاد و منظور نظر التفات جد خود عالمگیر بادشاه بود و صوبه داری بنگاله داشت و محمد کام بخش حسب الامر
پدر خود عالمگیر بادشاه در بیجاپور رایق و فاتق مهمات بود گویا بعزم خود عالمگیر بادشاه هندوستان را
سلطان معظم بهادر بادشاه و ممالک دکهن بمحمد اعظم شاه و سلطنت بیجاپور بکام بخش واده خواهش داشت
که این هر سه در سه جای مطور بطور خود کامیاب و کامروای خلق خدا باشند اما حرص دنیا کرا مجال گذاشته
که اینها را میگذاشت محمد کام بخش بعد استماع رحلت پدر در محقر جایی که با و متعلق بود بفکر کار خود افتاد
و با زعم خویش سر جان نگذاشته مشغول خود داری گشت ظاهرا محمد اعظم شاه بنوید عطای صوبه دیگر افغا
صوبه بیجاپور کام بخش و بهادر شاه خوشنود نموده حکم کرده بود که کام بخش در آن حدود سکه زنند و خطبه بنام
خود خوانند ذکر نهضت سلطان معظم بهادر شاه از صوبه کابل [illegible] سلطنت در اثنای راه [illegible]
[illegible] با استماع شدت جاری عالمگیر بادشاه
بساعتی که [illegible] بود حرکت نموده روانه سمت اکبرآباد که بر سر راه دکهن الحقست گردیده و در اثنای راه خبر
رحلت پدر شنیده روز [illegible] شنبه سلخ محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و نوزده هجری بوقت نصف النهار که
ساعت مختار منجمین بود بطالع اسد بر تخت سلطنت جلوس نموده بمحمد اعظم شاه نوشت که اگر بر وفق اراده
پدر شاه سلطنت دکهن که ملک وسیع است اکتفا نموده سلطنت هندوستان واگذارید بمقتضای الصلح خیر گفتگو
بجز صلاح بسیار ونتیجه فواید بیشمار خواهد بود اعظم شاه که برادر را بهیچ باب با خود برابر نمیدانست در جواب
کلمه مشهور که دو بادشاه در اقلیمی نگنجند گفته سخن شنیده را نشنیده انگاشته بهادر شاه طی منازل نموده به لاهور

رسید

رسید محمد معز الدین که از ملتان حسب الطلب پدر خود همراهی شده بود با سامان موفور بلشکر ملحق گردیده شرف
بساط بوس پدر دریافت و زبان بدعا و تهنیت برگشاده باتفاق روانه اکبرآباد شده و از طرف بنگاله عظیم الشان
که با سامان مناسب حرکت کرده بود نیز تا به اکبرآباد رسیده خزانه صوبه بنگاله که چند لک روپیه بر گرد و در سید
دیوان صوبه مذکور بود و در اثنای راه بقبضه خود در آورده برای پدر امانت نگاه داشت و مختار خان صوبه دار اکبرآباد
را که پدر زن شاهزاده بیدار بخت و دولتخواه اعظم شاه بود دستگیر ساخته مقید ساخت و خزاین و اسباب سلطنت که در
اکبرآباد بافراط مهیا و موجود بود بدست آورده در ازدیاد فوج و تالیف قلوب حکام و عمال بادشاهی و عموم رعایا و برایا
و سپاهی کوشیده روز بروز بر کثرت جاه و حشم می افزود و از قلعه دار اکبرآباد درخواست قلعه مذکور نمود قلعه دار
با این عذر که بالفعل سه برادر وارث سلطنت با هم داعیه جدال و قتال دارند بنده نوکر فرمان بردار بعد از تمکین
معاند و تسلط یکی بر مسند سلطنت قلعه بکسی نمی تواند داد متمسک شده در سامان قلعه داری کوشید عظیم الشان حسب الحکم
محاصره قلعه مذکور داشته نگاه که بایدا اشتغال داشت تا آنکه پدر بزرگوارش در رسید و اتفاق عسکرین دست بهم داد عظیم الشان
ملازمت پدر نموده شرف کورنش دریافت و تهنیت سلطنت گفته خزانه مقبوضه را پیشکش نمود چون در سرکار
بهادر شاه قلت زر بسیار و لشکریان خراب و پریشان حال بودند وصول این زر مقدمه حصول مامولات دیگر
شمرده شکر الهی بتقدیم رسانیدند و زر را بمردم بقدر مناسب تقسیم یافته پریشانی لشکر بجمعیت گرایید ذکر نهضت نمودن
محمد اعظم شاه از دکهن بمقابله بهادر شاه و مقاتله نمودن برادر در میدان جاجو محمد اعظم شاه نیز چند روز در اردو
بادشاهی [illegible] اسباب و سامان و لشکر قدیم خود و جدید بادشاهی که فراوان بود بعد از فوت حضرت
متفق گشته [illegible] اکبرآباد شنیده و قطع مسافت بجلدی که مناسب نمود جلد آورده
می آمد از بسبب کثرت لشکریان [illegible]
سنه یکهزار و یکصد و نوزده [illegible] گوالیار رسیده و بنگاه را در گوالیار گذاشته خود پیشتر راند و هجدهم ماه مذکور
که روز یکشنبه بود در میدان [illegible] متصل اکبرآباد تلاقی فریقین روی داد و مقدمه جیش لشکر اعظم شاهی هم پیش
خیمه سلطان اعظم بهادر شاه رسیده خیمه ها را آتش دادند و اندک فوجی که با پیش خیمه بود بهم شکست رفت عظیم الشان
که همراه پدر خود بود اندک پیش قدمی نموده زیاده جسارت در خور طاقت خود دید به انتظار وصول موکب بهادر شاهی
استاد و بهادر شاه که در شکار بود و از وقوع احتمال جنگ غافل بود بمجرد شنیدن این خبر استعجال نموده بکمک پسر خود
عظیم الشان با محمد معز الدین و دیگر همراهیان رسید در این اثنا چون اراده ربانی و قضای آسمانی مقتضی سلطنت

بهادر شاه و زوال عمر و دولت اعظم شاه بود و هوای آن تند که یاد از صرصر قوم عاد میداد و مقابل روی فوج اعظم شاه

و نیت هر چند بهادر شاهی و زینه تعرض باشند او نمود و اعظم شاه لشکر ترتیب داده شاهزاده بیدار بخت را

اگر خود را هراول و شاهزاده والا جاه را در میمنه قرار داده عالی تبار را که صغیر السن بود همراه خود بر فیل داشت و مستعد

مقابله مقابل بهادر شاه می آمد و آصف الدوله و اسد خان بهادر جملة الملک را که وزیر اعظم او و پیشش بود در

گوالیار برینه گذاشته خود مع جمیع افواج بمقابله شتافته بود و ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ که از عهد عالمگیر بادشاه

سپه سالار و بکمال اقتدار بود از راه دولتخواهی بعرض رسانید که چون آفتاب بسیار بلند شده و هوای مقابل تند

می وزد و اکثر توپها و حمله توپخانه و غیره مع عماره سپاه و شجاعت مانده جنگ سلطانی و در توقف … جرم و هوشیاری …

همین قدر که پیش حریف … را آتش داده همراهیانش را هیبت داده اند مقدمه فتح و نصرت شمرده … باید نمود

و علی الصباح که تمام لشکر … گرد آید و اسباب عقب مانده هم برسد … اقبال ظفر یار در رکاب سعادت گذاشته … باید

تاخت اعظم شاه که بر شجاعت خود و رفقای دیرینه غرور بسیار داشت التفاتی باین التماس ننموده جواب درشتی داد و سپه سالار

دانا دل هوشیار تا مجلسش … معروض داشت که هرگاه سخن دولتخواه بسمع قبول اصغا نمی شود فدوی رخصت … اعظم شاه

جواب تلخ و تند داده روی خود چون بخت خویش از او برگردانید و ذوالفقار خان عطف عنان نموده … الممالک

بهادر که در بنگاه مانده بود ملحق گردید اعظم شاه با تمام بر ستیز و آویز اصرار نموده عنان ریز خود را بر سر دشمن

رسانید و از مقابله بمقابله … سپه بردلان طرفین داد دلیری و مردانگی میدادند اما از شدت هوای مقابل و

کثرت گرد و غبار عرصه کارزار در چشم مردم تیره و تار گشته که از عرصه توپ و حریف و رفیق ممتاز نشدند از حاضران

عرصه مذکور مسموع شد که لشکریان … چشم و روی مردم … از کمان

… شاه و … خود را از بون و تباه کرده بودند و کوشش ها

می نمودند … در هندوستان بعظمت بسیار مشهور … السنه و افواه مذکور شد … رفت

منور خان بهادر و خان عالم بهادر دکنی که رئیس قوم خود و در شجاعت … مشهور بودند و در آن روز

با … که میدان رزم مجلس شادی و بزم کتخدائی … در بر کرده … از همراهیان بهادر

با تاج سر و دستار زرتار … بر سر … مستعد خون فشانی خود و جانستانی اعدا بودند بحضور اعظم شاه آمده التماس

نمودند که غلامان را حکم سواری اسپ … تا با همراهیان خود راه و رسم میدانداری و آداب تاختن و جانستانی

اعدا و سر باختن در راه ولی نعمت … نمائیم … بادشاهی … چنانکه تاکنون … از دست … بر آید

چون

چون اعظم شاه بسعادت … از شجاعت و … جان فشانی بندگان بود و قبول نموده بر فیل و فیلبانان که

خود مقرر کرده بود سوار داشت سرداران مذکور لاعلاج مجبور بسواری فیل مع همراهیان خود پیش رفته …

هراول بود تا رسیدند از اطراف حسین علیخان و … اولاد و اخوان و سید میان که محافظ سید عبدالله خان بود با جمعیت خود

رو برو شان آمدند و جنگی صعب روی نمود همراهیان خان عالم اکثری مقتول و مجروح شدند حسین علیخان با برادران

همراهیان زخمهای کاری برداشته در میدان افتاد و خان عالم با معدودی خود را بحضور عظیم الشان رسانیده نیزه که در

… چنان زد که سنان نیزه از تخته عقب … فیل بیرون جست و عظیم الشان پهلوتهی کرده …

و خان عالم مع قلیل همراهیانش بسعی رفقای عظیم الشان بعالم جاودانی شتافت بعد ازین شاهزاده بیدار بخت که …

اعظم شاه بود کشته شد و متعاقب برادرش شاهزاده والا جاه هم زخم … اعظم شاه چون خبر کشته شدن

پسران مخصوص بیدار بخت که از باده زیستن دوست میداشت شنیده نفس سرد کشیده … فتح و زندگی در کار نیست

میگویند که بر عماری سواری خاص اعظم شاه که … میگویند تیرهای بسیار بنوعی که گویا از آسمان باریده

بودند و کسی از رفقای دیرینه آنش سالم نمانده … اعظم شاه با دل قوی و خاطر مطمئن فیل خود … طرف …

میراند و تیر میزد و شاهزاده عالی تبار را که اصغر اولادش بود و بر فیل همراه داشت از فرط شفقت در سایه سپر خود

خوابانیده بود آخر روز که یک ساعت و نیم از روز باقی ماند بیدار بخت و والا جاه و تربیت خان و امان الله خان

مطلب خان و خان عالم مع برادر خود منور خان و راجه رام سنگه و راجه دلپت و غیره امرا و سرداران کشته شده

جنگ … اعظم شاه خود هم زخمهای کاری تفنگ خورده بیهوش افتاد و در آنوقت …

نام از همراهیان بهادر … برآمده سر اعظم شاه را بریده عالی تبار را از فیل … پیش بهادر شاه برد …

که بهادر شاه سر برادر … دیده …

ساخت و … الحیات … خود … و احترام مطلق العنان … الله …

… نمودند جواب … اگر اندیشه … برای سلطنت … دشمن …

زیاده تر خواهد خواست ذکر مستقل یافتن سلطنت بهادر شاه و نشاندن … و کشته شدن او …

چون بکام بهادر شاه گشت و بر اعظم شاه ظفر یافت ارکان سلطنت و اعیان مملکت سوای نوکران اعظم شاه

باتفاق جملة الملک اسد خان و امیر نصرت جنگ سپه سالار روز دیگر از استماع خبر … بهادر شاه شتافتند

آصف الدوله و پسرش ذوالفقار خان هر دو دستهای خود را بدستمال … کورنش نمودند بهادر شاه …

نشستن طلبید و از جای خود جنبیده دستهای بستهٔ آصف الدوله را بدست خود کشاده بهتر خود محمد معز الدین را
فرمود که بند دستهای ذو الفقار خان بهادر را بگشود و باز تبسم از دل بدر و سر بالطاف ملوکانه بر دوده و خلعت
ملبوس خاص طلبیده اشته در ان ساعت پوشانیده و سرافرازی ایشان بهمگنان رسانیده آصف الدوله اسد خان را ازین شرف
سعادت مشرف نموده اجازت نشستن در حضور داده منصب بهزاری هفت هزار سوار دو اسپه و دوام انعام عطا
نموده مقرر شد که پالکی سوار نشسته تا دروازهٔ غسلخانه جایی که تا الحال شاهزادگان می آمده باشند و در حضور نوبت
بنوازند و منصب جلیل القدر وکالت مطلق بنیابت شده منعم خان خطاب جملة الملکی و وزارت اعظم یافت و صوبه داری
اکبرآباد ضمیمهٔ وزارت او عطا شد و مامور شد که در کچهری دست راست آصف الدوله نشسته بر کاغذها پایین
مهر آصف الدوله مهر خودی نموده باشند و چون جی سنگه زمیندار آنبیر همراه اعظم شاه و بجی سنگه برادرش همراه
ایشان بقصد ترددات کردیده بود در کوز خاطر شده که آنبیر از و انتزاع نموده بجی سنگه عنایت فرمایند و جی سنگه
پسر جسونت سنگه راتهور زمیندار جودهپور دیرینه نیز پا از اطاعت بیرون نهاده بود تا بدین شروع سال
سلطنت خود از مستقر الملک اکبرآباد بجانب آنبیر و جودهپور نهضت نموده و قلاع و جاهای مذکور مستخلص نموده
هردو بندهای بادشاهی نمود و اجیت سنگه و جی سنگه را همراه رکاب گرفته آصف الدوله را بدار الخلافه
شاهجهان آباد فرستاد که در انجا بوده از نظم و نسق آن ضلع خبردار باشند و هیچکس مردم استمالت و قوایم سلطنت
بهادر شاهی تقویت یافت محمد کام بخش که خبر کشته شدن اعظم شاه شنیده شکسته دل و مضمحل خاطر گشته آشتی
و انقیاد بهادر شاه از حوصلهٔ خود برون دیده سپاهیای جنگ و سرانجام تهیهٔ موافق در کرده بهادر شاه از بادهٔ
سلیم النفس کم آزار بود باستماع این اخبار چند [illegible] نه بخشیدند جواب
[illegible] ارادهٔ مدافعه او قرار داده روز
یکشنبه هفدهم شعبان سنه یکهزار و یکصد و نوزده [illegible] در نصف النهار باقی مانده از راه فتح پور ابراهیم
تا صبح بجا پور گشت و در روز سه شنبه سیوم ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و بیست هجری در مضافات
صوبه حیدرآباد که کام بخش در انجا رسیده و آنجا ها را متصرف کردیده بود تلاقی فریقین و مقابلهٔ جانبین روی داد
بعد کشش و کوشش بسیار نیم ساعت از نصف النهار باقیمانده لشکر بهادر شاهی غلبه نمود و رفقای اخلاص
کیش محمد کام بخش جان فشانی نموده بقیة السیف راه فرار اختیار رفتند و محمد کام بخش جابر زخمهای ملوکانه نگاه
بردو زخمهای کاری برداشته بیهوش افتاد و مردم بهادر شاه درین احوال هجوم آوردند و بجایکه [illegible]

باقی و ازین از هوش و حواس نمانده شب سپری ان بر فیل سواری خود اسیر پنجهٔ تقدیر کردیده بحضور بهادر شاه رسید
بهادر شاه محمد معز الدین جهاندار شاه پور خود را باستقبال فرستاد و کام بخش را با اعزاز و اکرام بیار و چون آورده
جثه و بخانهٔ خود بجای مناسبی فرود آورده خود بملاقات برادر رفته رقت نموده گفت نمیخواستم که شما را
چنین ببینم او هم در جواب همین کلمه گفت و جان بجان آفرین سپرد و بهادر شاه اولاد او را هم مثل عالی تبار
اعظم شاه قید نه بند نموده در حمایت نگهداشت و سبب اولاد خود در بارهٔ انعام اصطفای نمود

ذکر [illegible] بمنصب وکالت مطلق و تفویض شدن وزارت بمنعم خان خانان و بعض سوانح ایام سلطنت بهادر شاهی

برو ایی
چون سلطنت ممالک محروسهٔ هندوستان و دکن بهادر شاه و رابا بغزاو سپرده مسلم کردید تسلط و اقتدار
انچه بکنون خاطر داشت اظهار آن مناسب دیده با اسد خان که وزارت اعظم داشت و پسرش ذو الفقار خان بهادر
سپه سالار نصرت جنگ بیان ظاهر کرد که منعم خان رفیق دیرینه و مخلص دولتخواه این درگاهست و در خدمت شاهزادگی با ما
با او معهود بود که هرگاه بر تخت سلطنت جلوس فرمائیم وزارت باو تفویض یابد چون پاس خاطر شما هم ضرور
و درگذشتن از عهد نیز از طریقهٔ بادشاهی و حق شناسی دور بود درین باب صلاح چیست بصدق و امانت
باشند معروض باید داشت آصف الدوله و نصرت جنگ سپه سالار رمز بادشاه دریافته التماس نمودند که بادشاه
ایفای وعده و عهد البته ضرور است اما آبروی خانه زادان هم که نمک خوار دیرینه این خانه ایم بر باد نرود
آصف الدوله را بعطای خلعت وکالت مطلق که نیابت بادشاه و ما فوق مرتبهٔ وزارت است اختصاص بخشیده
منعم خان [illegible] نزدیکی وکیل دربار و گاهی دیوان سرکار شاهزادگی بود بخطاب خانخانانی و عطای قلمدان وزارت
سرفرازی داده حکم [illegible] آصف الدوله در مسند وکالت زینت مبانه و وزارت نشستند و منعم خان خانخانان
رفته باداب نوکری کاغذها [illegible]
و اخود مرتبهٔ خویش ارتقا [illegible] عطایا که نیابت اعلای مرتبه نوکریست [illegible]
بمنصب جلیل القدر [illegible] صوبه داری جمیع صوبجات دکن از امثال و اقران ممتاز و مفتخر
ابنکار ها داشت دیگر را مجال نبود که در ان ایام بند و بست صوبجات دکن سرانجام تواند داد
و بعضی از امور مالی و ملکی عطف عنان بممالک هندوستان نمود و ذو الفقار خان بهادر داود خان را که افغان
از قوم پنی و از نیابت امرای دکن بود و در شجاعت و تهورات سهیم و شریک خود نداشت به نیابت
دکن اختصاص داده رایق و فایق مهمات انجا نشست و زمام حل و عقد مهام ممالک مذکوره بکف کفایت او گذاشت

خود همراه پادشاه بهمت بانتظام امور سلطنت گماشته و صوبجات بنگاله و اوده و پتنه و عظیم آباد و اله آباد که
از پیشتر هم بعظیم الشان تعلق داشت الحال هم باختیار او ماند شاهزاده در جلدوی جانفشانی که از او واقع
سید میان در جنگ اعظم شاه بعمل آمده بود صوبه اله آباد بعبد الله خان پسر کلان سید میان و صوبه عظیم آباد بحسین علیخان
برادر عبد الله خان داد و بنگاله و اودیسه را بجعفر خان سپرده خود با قندار و افواج حضور بدر جانب ماند بهادرشاه
چون با پادشاه علی الاطلاق و خالق الانفس و الآفاق عهد کرده بود که اگر او سبحانه زمام مهام عباد بدست او سپارد
رد سوال هیچ سائلی نماید لهذا هر که هر چه میخواست مبذول بود و منعم خان مامور و مختار که استفسار حسن و قبح کاری
ننموده آنچه برای انتظام سلطنت الیق داند بعمل آرد و ازین جهت از عهد او خطابهای عمده و مناصب عظیمه
بنقال رسیده امتیازی نماند و اقاصی و ادانی هند و مسلم بمناصب شش هزاری و هفت هزاری و خطابهای
ونکی قدرای و راجگی سر بر آورده اعتبار مناصب و خطاب از درجه اعتبار ساقط و باطل گشت و درین هنگام
خلاف دکن که کوچ بکوچ در موسم برسات طی مسافت میشد غازی الدینخان که از عهد اورنگ زیب صوبه دار برار
بود صوبه گجرات عنایت نموده قبل از ملازمت بدار الضرب فرستادند و راجه جی سنگه کچهواهه و اجیت سنگه راتهور
پسر مهاراجه جسونت از آن جا بی رخصت از رکاب جدا گردیده باوطان خود رسیده بودند ده بندهای پادشاهی
را الله مجادله و مقاتله از قلاع خود بر آورده قابض و متصرف شدند بهادرشاه چند روز در حیدرآباد توقف
نموده معاودت بهندوستان فرمودند و در ماه شوال از آب نربدا عبور نموده باراده تنبیه راجپوتیه متوجه
اجمیر شده و اجیت سنگه و جی سنگه که در غیبت پادشاه مرتکب شورش بر داشته احمد سعید خان و حسین خان و شیر
پرسنگه برادر را که سادات باره بودند [illegible] در مقابله و مقاتله [illegible] بشهادت رسانیده بودند
از نهضت پادشاه [illegible] از حضور بوده در اثنای همین سفر
که پادشاه عازم و جازم تنبیه راجپوتیه بود خبر فساد گرو گوبند [illegible] همانجا عرصه گرفته دار
افتاده صلح کرده و هر [illegible] و سرسواری ملازمت هر دو راجه رخصت آنها [illegible] وظایف بعمل آمد و پادشاه
متوجه اطفای نایره گرو گوبند گوردی مذکور مصروف و گردیده با وزیر خان فوجدار سهرند مصاف داده غالب
آمد و وزیر خان کشته گردید بعد ورود پادشاه در دامن کوهستان ملک راجه [illegible] مخیم سرادقات پادشاهی
گردید خانخانان و رفیع القدر حسب الحکم سوار شده از سه طرف قلعه گورو را محاصره نمودند و قریب آن [illegible]
راه فرار بسمت راجه [illegible] پیدا نموده گریختند و جمعی کثیر از آنها بقتل رسیدند خانخانان فی الحال مورد عتاب گردید.

کوچ

کوچ از اول راه و اراده [illegible] بست و رستم دل خان را در آنجا گذاشته رایات عالیات متوجه لاهور گردید
و درین اثنا خانخانان بدرود جهان فانی نمود و هدایتخان پسر عنایت الله خان خلعت نیابت وزارت یافت
و غازی الدینخان فیروز جنگ نیز در احمد آباد گجرات در گذشت و بیست و ششم ربیع الاول [illegible]
مخیم سرادقات پادشاهی گردید و رستم دل خان بنابر شنودن [illegible] از قلعه گورو بی حکم حضور بر خاسته آمده
معزول المنصب و مال و جاگیرش ضبط شد و مقید شده در قلعه لاهور رفت و محمد امین خان به تنبیه گورو مامور
گشت پادشاه مذکور خود فاضل و محدث و با صحبت اهل فضل و کمال راغب و شایق و در تبحر فنون علوم خصوصا
فقه و حدیث از جمیع سلاطین تیموریه فایق بود از ارباب اسلام صحبت میداشت و علم مناظره برمی افراخت و چون
بتحقیق خود مذهب شیعه امامیه را حق میدانست همین مسلک اختیار نموده هنگامیکه وارد دار السلطنه لاهور
بود علمای آنجا را که اکثری ناصبی مذهب بوده اند جمع نموده بر حقیت و وصایت جناب ولایت مآب حضرت
امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام حجت بر آنها تمام نموده و بعد از اقرار و اعتراف آنها بر این کلمه جواز
که کلمه علی ولی الله وصی رسول الله در خطبه اجرا نماید چون انتشار نفاذ بسیار در اوامر و نواهی نخواستند و سلاطین
هند خصوص متاخرین تیموریه را اکثر میسر بوده و پسر او یعنی عظیم الشان و دیگری خجسته اختر جهانشاه که
و دلاور بودند در تشیع و استخراج نهایت تعصب داشتند و بلوای عام این دیار که اکثر ناصبی
شعار بودند مانع گشته این اراده از پیش نرفت یکبار برای اظهار این کلمه خطیب را در مسجد جامع همراه عظیم الشان
فرستاده [illegible] زاده خود خوانان این کار نمود و رضاجوئی پدر بظاهر نمود در تجربه [illegible] باطنی او
[illegible] قبل ازین که [illegible] مردم کرده بود اعاظم مذهب حنفی دعوت [illegible]
برای دفع بهادرشاه [illegible] این
کار در اشته در ترویج [illegible] شیعه میکوشید و مدتهای دراز در مباحثه با علما بازبود اما فایده
بران مترتب نشد [illegible] ترویج مذاهب [illegible] را اقامه حجت و برهان می بود سید انبیا صلی الله علیه و آله
و سلم را که افصح عرب و عجم و اعلم اهل عالم بود خالق عباد مامور بجهاد و نمی فرمود ذکر رحلت بهادرشاه از
دار [illegible] و انجام [illegible] معز الدین جهاندار شاه بر برادر [illegible]
سوانح ایام دولت او چون پنجسال کامل از سلطنت بهادرشاه گذشت در هنگامیکه لاهور مورد معسکر بود با
کل امرای عالیشان و شاهزادگان سپهر مکان بود و شروع سال یکهزار و یکصد و بیست و چهار هجری از اواسط

ماه محرم اختلالی در حواس و مزاج بهادرشاه بهم رسیده حکم کشتن کلاب اردو و شهر لاهور داد و
این حرکت از آنجناب پادشاه جمجاه که همیشه [illegible] دور بود احتمال دارد که باثر سحر ساحران و دعوت خوانان
روی داده مقتضی چنین حرکت گردیده باشد علی ای حال هنگامه سگ کشی نوعی بالا گرفت که سگها از شهر و
اردو مفقود گشته تمام روز هیچ جا سگی نظر نمی آمد هنگام شب چون وقت خواب مردم میشد در هر جا ظلمت
سگها پیدا گشته آواز میکردند و بجای صاحبان و دشمنان خود و جاها با آنکه با آن مانوس بودند بر میگشتند و
قبل از دمیدن صبح و انتشار نور آفتاب در آب افتاده دریای راوی را شنا کرده عبوری نمودند و در
صحراها می آسودند این احوال و احوال جنگ عظیم الشان از روی مکتوب امین الدوله سنبهلی میر توزک اول
که بوالد خود نوشته و بتقریبی در منشآت منشی ملازم او دیده ام صورت تحریر یافت و ملایان پنجاب چون
از خطبه [illegible] سلطانی گرفتار گردیده بعضی در قلعه گوالیار و برخی بزندان عسکر گرفتار آمده در
قید [illegible] ناگاه سهل عارضه لاحق مزاج بهادرشاه گردیده در سن هفتاد و دو سالگی نوزدهم محرم الحرام
دو ساعت از روز مانده یکبارگی بجوار رحمت پروردگار شتافت محمد عظیم الشان در آندم که [illegible]
بهادرشاه رو بیداد در حضور بود مضطرب الاحوال بر آمده بلشکر خود رفت و امین الدوله را فرمان داد که
ساعتی چند در اینجا بوده و پایان کار دیده خواهی آمد چون پادشاه بجهت الهی رفت آمده [illegible]
کار آنچه مقصود بود شد عظیم الشان گریست و او بر دوال خاصی انگشت پاک کرده بعرض رسانید که وقت [illegible]
جلوس [illegible] حکم نوبت نقاره شاهانه جلوس نمود مخلصان حاضر موافق رسم [illegible] در بهشت
کذران [illegible] و همین وقت امین الدوله و همت الله خان بهادر [illegible] ذوالفقار خان
[illegible] رفیع [illegible] حمید الدین خان [illegible] خان مشغول تجهیز و تکفین پادشاه
و جریده در میان جائی کلان بار است باید آورد عظیم الشان گفت [illegible] تا جلوس پادشاهی [illegible] خواهد رفت
ذوالفقار خان چه میتواند کرد ما را نظر بفضل الهی است منبران خاموش [illegible] بر لب گفتند خدا خیر کند اول
بسم الله غلط شد اما همت الله خان با وجود منع [illegible] نشده بعد رخصت از حضور با فوجی گران شتافت
ذوالفقار خان بخیمه خود رفته بود [illegible] مقصود بر گشته آمد عظیم الشان که نیابت پدر در دستخط و غیره او مرجوعه
می نمود و بر کارخانجات شاهی تسلط واقعه از زمان ایام حیات [illegible] داشت قابض و متصرف جمیع اسباب گشته
بر تخت سلطنت جلوس نمود و از خستگی و سراسیمگی اندکی در لشکر رو نداده مال اندیشان کم جرأت که هیچ خیال [illegible]

داشت

داشت و کسیکه ندانست فکر بار بردار نموده شبا شب خود را بشهر رسانیدند و بعضی گرد کلال بار رفته سکونت ورزیدند
[illegible] الملک و حکیم صادق خان و مهابت خان و شاهنواز خان و حمید الدین خان و اکثر بنده های پادشاهی بعظیم الشان
ملحق شدند و رستم دل خان و بعضی دیگر با جهانشاه پیوستند ذوالفقار خان بهادر سپه سالار که عظیم الشان با او [illegible]
غبار داشت رجوع نکرده پیش معز الدین شتافت و استفسار نمود که مرکوز خاطر چیست گفت که اسباب [illegible] همراه [illegible]
آنچه میسر و مقدور است در صوبه ملتان که تعلق بمن دارد گذاشته ام و جریده برای ملاقات پدر آمده میخواهم که بدر
رفتم و از آنجا سرانجام لوازم نموده آنچه از دست بر آید بعمل آرم ذوالفقار خان مانع آمده زر و اسباب از سرکار خود متعهد
گردید و صلاح داد که رفیع القدر و جهانشاه و خجسته اختر را حالیا بشوره رفیق و شریک خود نموده بعد استیلا بر عظیم الشان
آنچه مناسب باشد بعمل آرند محمد معز الدین جهاندارشاه این امر را غنیمت [illegible] شمرده کرامت الله خان سپه سالار
[illegible] بجای تألیف همراه روان نمود و ذوالفقار خان التماس نموده [illegible] بلشکر خود آمده اسباب [illegible] بابت
معز الدین رسانید و رفیع القدر و خجسته اختر را هم خود بجاهای شان رفته بوعده تقسیم دولت و سلطنت علی السویه راضی
و متفق ساخت و عظیم الشان مع [illegible] سلطنت و امرای موافق در لشکر خود دم استقلال زده منتظر نشست که هر که بر سر
جای بیاید با او مقابله کنم و در دور لشکر خندق کنده توپخانه را جابجا [illegible] و توقف چند روز اصلح دید بگمان آنکه دیگران از خزانه
[illegible] سپاه خود نخود در عرض قلیل متفرق خواهند شد چون بخت یاور نبود نتیجه برعکس آن بظهور رسید ذوالفقار خان
بعد کارسازی که در تحویل طاقت بشری نگنجد شاهزادگان را [illegible] داد که یکجا باید شد خان سپه سالار [illegible] و شاهزاده
[illegible] بلشکر جهاندارشاه معز الدین پیوست و جمعیت لا یحصی که با هم حاصل آمد و این لشکر در ماه صفر
سنه یکهزار و یکصد [illegible] مجموعی بر سر عظیم الشان رفت و جنگ سلطانی در پیوست چون
[illegible] بر عظیم الشان [illegible]
تفصیل این اجمال آنکه اول جنگ [illegible] داده تا هفت روز از طرفین جنگ [illegible] بود [illegible] همت الله خان و عزیز خان و
[illegible] راجه [illegible] سنگه بهادر و شاهنواز خان [illegible] کشته [illegible] گردیدند که جمعیت
اعدا چندان [illegible] جنگ حمله بر [illegible] جواب [illegible] که اندک باشد [illegible] و عظیم الشان
بزعم آنکه [illegible] جابجا [illegible] ارزانی غله [illegible] از گرسنگی هلاک خواهند شد
[illegible] در جنگ [illegible] سپاه [illegible] زر [illegible] خود برای
آخرت [illegible] مردم [illegible] جان بود که اندک باشد [illegible] روز هشتم ذوالفقار خان با [illegible] شاهزاده

مقام صلح قریبی توپهای کلان که از قلعه لاهور آورده بود و بر مکان بلندی نصب کرده بر نزدیش گله‌ها و مرد برین
لشکر تنگ ساخت چون راه لاهور برای همین روز گرفته داشته بود و مردم لشکر عظیم الشان جان بسلامت
غنیمت شمرده راه عافیت گرفتند راجه [illegible] بهادر و [illegible] و راجه محکم سنگه بهادر با فوج خود رو بروی عظیم الشان
آمده [illegible] تمام نمودند و گفتند که ما را الحال طاقت [illegible] نمانده میرویم و بر فوج افغان میزنیم حضرت اگر خبر گرفتن
مناسب دانند تعجیل ارند والا خبر توقفی نداریم باز هم جان اندک [illegible] جواب ناصواب بود هر دو بهادر [illegible]
و بلند [illegible] بر زبان شان آمد ملاحظه گفته بر فوج افغان زدند و اعدا را شکست داده و بر آن بلندی رفته
توپها را گرفتند [illegible] نصب [illegible] اعانت رفیق نشد و نه کسی با کمک آنها فرستاد و بلکه بعضی نخواستند
که بعد آن جا پس رفتند [illegible] فرستاده ممانعت از حرکت نمود و ذوالفقار خان و رستم دل خان و [illegible] خان
دیدند که کسی مدد آنها نمیکند بر آنها تاختند و زد و خورد سخت در میان آمد چون عظیم الشان [illegible] کم و اینها بسیار
بودند غالب آمدند و هر دو راجه مذکور با جمعی کاری از کار رفتند همراهیان شان بسیاری مجروح و مقتول
شدند بقیة السیف راه لاهور گرفتند [illegible] خان برادر داود خان پنی بعد مقتول شدن هر دو راجه با فوجی قریب
هزار سوار [illegible] رسیده [illegible] بندوق [illegible] خان [illegible] همراهان [illegible] بجاتش [illegible] و [illegible]
فیل عظیم الشان [illegible] هزار سوار و [illegible] ده هزار سوار [illegible] از [illegible] گشته
[illegible] رسیده و عظیم الشان [illegible] خیمه [illegible] راه [illegible] زیاده از دو سه هزار کس [illegible] عظیم الشان
[illegible] سواری [illegible] فیل خاصه با فیلبان هر چند [illegible] سواری [illegible] فیل دیگر سوار [illegible] الدین خان با
ده سوار و امین الدوله با بیست سوار و راجه [illegible] هزار سوار [illegible] حاضر بودند که [illegible]
[illegible] غبار مانع نظر و چشم [illegible] گشته
[illegible] آواز توپ صدای [illegible] بگوش رسید و [illegible] از چشم [illegible] مشغول رسیده [illegible]
[illegible] رسید چون عظیم الشان [illegible] برای [illegible] رفتند [illegible] گذشتن آنها
[illegible] بیگ [illegible] سواری عظیم الشان رسیده [illegible] گرفت و [illegible] دید [illegible] شدن [illegible]
عظیم الشان بر زمین زد امین الدوله بر رسید خبر [illegible] عظیم الشان گفت [illegible] امین الدوله را [illegible] رفت
[illegible] شروع نمود و عظیم الشان در [illegible] استقلال [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] امین الدوله گفت که [illegible] مردم [illegible] اگر سر بر سنگ و بر سر سنگ [illegible] دیگر

جرکنم

جرکنم بیشتر به جه عرض کردیم قبول نیفتاد هر قدر [illegible] نجیبی او [illegible] التماس مینمودند در جواب آن [illegible]
علی [illegible] حضرت چه کنند تقدیر [illegible] چنین بود حالا [illegible]
به دولت [illegible] سوار شوند در ملک بنگاله رسند [illegible] داود خان پنی از [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] کرده متوجه [illegible] شده [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] فتح [illegible] امین الدوله
[illegible] که [illegible] سوار همراه [illegible] عظیم الشان گفت ده سوار همراه [illegible]
[illegible] امین الدوله [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] امین الدوله گفت [illegible] مردم [illegible] امین الدوله گفت [illegible] عظیم الشان زنده [illegible]
[illegible] راه [illegible] توپ [illegible] عظیم الشان
رسید فیل [illegible] آب [illegible] روان [illegible] فیلبان [illegible]
[illegible] خان [illegible] فیل [illegible] بر زمین آمد [illegible] چند کس [illegible]
فیل [illegible] امین الدوله [illegible] فیل [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible] دریا [illegible] آب [illegible] معلوم شود که عظیم الشان [illegible]
فیل غرق [illegible] امین الدوله [illegible]
رسیدن فتح [illegible] ذوالفقار خان [illegible] فتح [illegible]
[illegible] جهان آباد [illegible]
جهاندار شاه [illegible] تقسیم ملک [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] جهاندار شاه [illegible]
[illegible] ذوالفقار خان [illegible]
[illegible]
از امرا [illegible] خان و [illegible] رستم دل خان و [illegible] جهاندار شاه [illegible] صفوف قتال [illegible]

تمام روز جنگ قایم بماند چون سلطان سیارگان بسنجر ممالک مغرب دیار میرفت و ظلمت شب دیجور عالم را
فرو گرفت طرفین پاس احتیاط را مرعی داشته باشتغال مشاغل و مهمات اشتغال نموده جهانشاه مع امرا
و رفقای خود و معز الدین مع ذوالفقار خان و دیگر امرایان به دستور پاسبانان موفور پاسداری کرده حراست
می نمودند تا آنکه سه روز بدین منوال گذشت روز چهارم آفتاب عمر و دولت جهانشاه نیز برای زوال گردیده آخر روز
کرم الله خطه سور حال منظور است افواج داخل لشکر نگشته همه سوار و مستعد و تیار باشند و هر کار ها را از هر سو که هرگاه
معز الدین و افواج او برگشته داخل لشکر شوند و زین ها از پشت اسپان خود فرود آرند بجا توقف ما خبر باید رسانید
هر کار ها حسب الامر بجا آورده چون لشکریان معز الدین در خیام خود فرود آمدند و لنگرها انداخته و آب و طعام خود افتاد [illegible]
جهانشاه با جمعیت مجموعی بر لشکر معز الدین حمله مردانه نموده بر قلب معز الدین ریخت و از صدمات حملات او رفقای
معز الدین را پای ثبات بر جا نمانده تزلزلی تمام در ارکان ثبات ایشان راه داده و اکثری پراگنده شدند حتی فیل
در سایه وار ملازم سواری او بود همراه امرای پادشاهی سراسیمه و آشفته حال گردیده در دست رستم دل خان افتاده بود
و شنیده شد که در وار [illegible] ازو [illegible] بود و درین انقلاب معز الدین خود را در عماری دیگر [illegible]
از مخصوص ملوک اینجا [illegible] کشیده بماند [illegible] محفوف گردانید و فیلبان را گفت که بجانب سواری زنانه یا امیری
مقتول اگر مشغول گردد مرا ازین مهلکه بیرون برده تا به ذوالفقار خان باید رسانید او حسب الامر بجا آورده معز الدین
را تا بجان سپه سالار رسانید و شادیانه فتح از لشکر جهانشاه بلند آوازه گشت ذوالفقار خان بخشی بوده این
حال مضطرب گردید چون تمام شده بود برق اندازان خاصه خود را طلبیده [illegible] و درست
انها ریخت و گفت چنین قدر ازین شما توقع دارم که بجانب [illegible] جهانشاه رسیده هرگاه مقتول
[illegible] رسید انها حسب الامر [illegible] چهار صد کس
سردار [illegible] جمعی بحضور جهانشاه که با دو سه صد کس ایستاده [illegible] او مشغول غارت لشکر معز الدین
بود رسیدند و برق اندازان ذوالفقار خان بر سر کولی های بندوق که جهانشاه را بانجام رسانیدند و فتح
و نصرت نصیب معز الدین گردید معز الدین جهاندار شاه خبر فتح و ظفر شنیده به دولت خانه خود نزول نموده با
لال کنور که معشوقه اش بود صحبت عیش و عشرت داشته بشرب خمر اشتغال ورزیده و لنگرها جا بجا رسید چون صبح
دمید رفیع القدر خواجه سرای محلی خود را برای تهنیت پیش معز الدین فرستاد و او که تمام شب بیدار و سرشار باده
خونگوار بود استراحت نموده خواجه سرایان پادشاهی با خواجه سرای رفیع القدر در مقام استهزا در آمده گفتند

ای احمق

ای احمق دیدی که پسر عظیم الشان و جهانشاه چه رفت آقای تو در سلطنت چه توقع داری و ادهم رنگی پار دیده
عقبت گردیده مبادرت نمود و این خبر از خواجه سرایان معز الدین شنیده بود بعرض رسانید رفیع القدر از خواب غفلت
جسته حکم نواختن نقاره جنگ نموده و خود مسلح گشته و دست از جان شسته سوار شد همراهیان [illegible] مستعد شده بجهت
سواره [illegible] حاضر گردیدند و ذوالفقار خان بر حقیقت حال آگاهی یافته امر به تیاری لشکر و سواری فرموده و خواجه سرای معتمد خود را
فرستاده تاکید نمود که بحضور [illegible] مست پادشاه را برآورده سوار نمایند معز الدین در عین خمار آشفته سر و دستار بجنگل
شده رو بمیدان نهاد و ذوالفقار خان مع امرا و افواج مقابل رفیع القدر ایستاد و رفیع القدر با قلیل فوجی که همراه داشت در
کمال دلاوری بر سر انها جمع کثیر و جم غفیر آمده داد دلیری و مردانگی داده بعد از آنکه همراهیان هدف ناوک جان ستان گشته بجای
هلاک افتادند و خود تنها مانند شیر [illegible] شمشیر در دست گرفته دلیرانه از فیل جست و [illegible] جنگ شمشیر های مردانه نموده شربت ناگوار
مرگ بکمال گوارائی نوشید ذکر استقلال یافتن معز الدین بر سلطنت و بعضی سوانح ایام دولت او و انقلاب [illegible]
محمد معز الدین جهاندار شاه ظفر یافته [illegible] مطالعه با قطار و اطراف ممالک محروسه نگاشت و خود [illegible]
کوچ [illegible] فرستاد و به جهان آباد رسید روز یکشنبه چهاردهم جمادی الاولی سنه [illegible] ساعت از روز [illegible]
بجانه محمد یار خان صوبه دار شاهجهان آباد که [illegible] توقف بود از قلعه شهر [illegible] برآمده برای ملازمت
استقبال معز الدین تا به [illegible] پیش رفته روز دوشنبه پانزدهم [illegible] سر سواری ملازمت حاصل نمود و روز [illegible] قبل از
[illegible] معز الدین جهاندار شاه داخل قلعه دار الخلافه مستقر گردید آصف الدوله به دستور وکیل مطلق مانده ذوالفقار خان
را وزیر [illegible] دیگر گردید سلطان کریم الدین پسر بزرگ عظیم الشان [illegible] خان [illegible]
دستگیر گشته بحضور رسید [illegible] پادشاه زمان مقتول گشت و دیگر شاهزادگان اولاد اعظم شاه و
محمد کام بخش که فارغ البال بکام [illegible]
و پسران محمد کام بخش محمد محی السنه [illegible] معز الدین در تربیت و تقویت برادر
رضاعی خود کوکلتاش خان [illegible] خطاب [illegible] که داشت بخان جهان بهادر تبدیل داد و به دیگر بندگان مناصب و خدمات
گشت و اکثر [illegible] لال کنور خطاب امتیاز محل بیگم یافت و حکم شد که همراه سواری او چتر بر فیل
سواری پادشاهان می رفته باشد و کوکلتاش خان را [illegible] منصب امیر الامرائی [illegible] فرمود و روز بروز بر
جاه و قدر شان می افزود و این امر باعث ملال خاطر ذوالفقار خان میگردید و معز الدین [illegible] کوکلتاش خان نموده
برادر و [illegible] بود و هم محکوم [illegible] لال کنور گشته در خوشنودی خاطرش دقیقه فوت و فرو گذاشت نمیکرد تا آنکه [illegible]

برادر حقیقی او را هفت هزاری و همت خان برادر دیگرش را که این هر دو با لال کنور بوده پنجهزاری کرده و اراده دادن صوبه داری
اکبرآباد بخوشحال خان نموده و ذوالفقار خان سند دستخط اجابت نکرده و با استهزا او درخواست حق التحریر نموده چند هزار طلبیده
و در هول طلبیده خوشحال خان بوساطت خواهر خود لال کنور شکایت این استهزا با پادشاه رسانید پادشاه سفارشش بذوالفقار خان
کرده گفت که درخواست سهل و طنبور طاهر را اینقدر خواهد بود وزیر الی تلک جواب داد که شوخی هست حقیقی دارد و بعد التماس کنان
التماس کرد که بنده و نوبت صوبه داری و سرانجام و دیگر مهام پادشاهی کار خانه زادان موروثی بود و رعایت خوانندگان
و سقاهان بانعام و وجوه دیگر بعمل می آمد هرگاه قوالان و فرقه کلاونت بصوبه داری و اشتغال کارخانه زادان بایدشان انها
بگیرند تا راه معاش برای انها هم کشاده باشد طلب سازنا برای همین بود که بر خانه زادان تقسیم باید [illegible] گشته
خاطرش مانده علی هذا القیاس زنی سبزی فروش که زهره نام داشت و با اصطلاح هند با لال کنور دوگانه بود و نیز عروج یافته
ماده فیل سوار شده قطعه پادشاهی در رعنا حرم سرا بخش لال کنور آمد و رفت می نمود و در اثنای راه بر بگیره و در بردستان
همراهان و ملازمانش که در رکاب او میرفتند دلیر بجای نمودند اقتدار اجلاف موجب آزار و استخفاف نجابت گشته بر طبایع
کرام و اعیان بسی ناگوار و گران بود روزی چین قلیچ خان خلف غازی الدین خان فیروز جنگ تورانی که در اول [illegible] سالار
اورنگ زیب عالمگیر و در کل جاه و اقتدار و پیرسنی چین قلیچ خان مورد الطاف و منظور انظار پادشاه مذکور بود و وزیر از
ذوالفقار خان و دیگری را هم چشم خود [illegible] بعد رحلت محمد اورنگ زیب زمانه را با خود موافق ندیده از [illegible]
آمد و رفت بدربار نداشت مگر به دیدن درویشان و علمای خلوت گزین رغبت نموده گاه گاهی بملاقات ایشان می شتافت
روزی برای دیدن یکی از فقرا [illegible] برفت در اثنای راه با سواری زهره مسطوره بر خورد [illegible]
حرم و ملا اندیشی مردم سواری خود را که [illegible] قلیل بود [illegible] طرف دیگر بازار [illegible] اختیار
[illegible] را زیر اهتمام گرفته تنگی نمودند
مقید در اثنای [illegible] نمود چون ماده فیل سواری زهره برابر سواری چین قلیچ خان [illegible] از مردم پرسید که سواری کیست گفتند
چین قلیچ خان [illegible] پرده را برداشته گفت که چین قلیچ خان پسر کور تورانی [illegible] سلامش نکرده شماره
نمود که آن نگاه زهره را مع همراهان بسزا رسانیدند مردم [illegible] همراهان زهره [illegible] و زهره را [illegible]
زدند بلکه دست گرفتند بعد از ین زهره [illegible] ضعیف العقل [illegible]
بنا علی هذا با آنکه از ابتدای رحلت عالمگیر آمد و رفت بخانه ذوالفقار خان بهادر نداشت [illegible] سواری [illegible]
بخانه اش رفت ذوالفقار خان متحیر گشته سبب آمدن پرسید چین قلیچ خان ماجرا اظهار کرد و [illegible] ذوالفقار خان

بطوریکه

بطوریکه باید و شاید استمالت نموده بر این حرکات تحسین کرد و خوشنود نموده مرخص فرمود و پادشاه را [illegible]
کار بروی خانه زادان و احداث [illegible] با چین قلیچ خان بهادر متحد در آنجا زهره بخش لال کنور رسیده خاک بر سر
زمین [illegible] و عمل لال کنور مزاج پادشاه را [illegible] انتقام کرد [illegible] قریب بود که در خصوص امری [illegible]
بنیام ذوالفقار خان مانع این فضیحت گردیده و در همین عرصه خوشحال خان برادر لال کنور هم که [illegible] تنگ ظرفی [illegible]
در همسایه او زنی کسبی بود از [illegible] خانه خود دراو نگریسته و عاشق گردیده [illegible]
کند شوهر او استغاثه نزد ذوالفقار خان برد خان عادل و منصف [illegible] ازجا در آمده بی اختیار [illegible] که مردم رفته
خوشحال خان را کشان کشان بیارند چون حاضر شد زیر چوب گرفته بمرتبه زد که هوش [illegible] در سرش نماند و چون خلق خدا از
دست آن ناکس بجان آمده بودند مقیدش ساخته تسلیم [illegible] فرستاد و اموال او ضبط شده به سرکار والا رسید بنابر
حالات مرقومة الصدر صحبت میان پادشاه و وزیر صاحب تدبیر منغص گشته روز بروز ملالت می افزود و پادشاه با
سبب اقتدار و پاس حقوق و احسان او چاره بغیر از رضاجوئی نبود ذکر خروج سلطان محمد فرخ سیر پسر عظیم الشان با رفاقت
حسین علیخان و ظفر یافتن در میدان محاربه بر معز الدین بتقدیر خداوند آسمان و زمین چون صوبه بنگاله تمام خالصه شریفه بات
خدمت دیوانی صوبه مذکور بسبب مرقوم عمده ترین دیوانیهای ممالک محروسه بجعفر خان از عهد اورنگ زیب
عالمگیر به دیوانی صوبه مسطوره اختصاص داشت و عظیم الشان در ان ایام ناظم صوبه بنگ و سالار فوج و محاربات
و جنگ [illegible] بود در سلطنت پدر خود بهادر شاه ممالک [illegible] صوبه او و نیز بنگاله
و عظیم آباد و [illegible] گشته چنانچه سبق ذکر یافت صوبه داری اله آباد و عظیم آباد بعبدالله خان و حسین علیخان داده
صوبه داری بنگاله [illegible] جعفر خان سپرده و وقت رحلت عالمگیر که بملک پدر خود [illegible]
محمد فرخ سیر پسر خود را با بعضی [illegible] اسباب [illegible]
[illegible]
موقوف [illegible] شاه شجاع پسر شهاب الدین محمد شاه جهان [illegible] بود و بعد از فتح پدر
و وقت سلطنت او بنابر بعضی [illegible] طلبیده ایشان فرخ سیر مناسب ندیده همین جا بگذاشت تا آنکه [illegible]
ایام عمر دولتش انقراض یافته بآخرت شتافت و محمد معز الدین بعنوانیکه رقم زده قلم وقایع نگار گشت سلطنت
یافته احکام مطالعه برای مقید فرستادن فرخ سیر بجعفر خان [illegible] با پاس حقوق عظیم الشان [illegible]
[illegible] بفرخ سیر پیغام داد که چاره خود جوید و راهی که برای خویشتن مناسب داند بپوید [illegible]
او نمود و فرخ سیر بر مکنون خاطرش اطلاع یافت علی کلا التقدیرین بودن خود در راجمحل مناسب ندیده چون [illegible]

که حسین علیخان ناظم صوبه عظیم آباد از خاندان نجابت و سیادت و بمزید مزیت جوانمردی و فتوت و شجاعت و مروت موصوف
با جمیع اعانت او و اهل و عیال از اکبرنگر خسته خاطر و پریشان حال نهضت نموده در عظیم آباد رسید و متصل باغ جعفرخان
که بر لب دریا طرف مشرقی شهر واقعست در سراپرده نزول کرد بنده و حسین علیخان بهادر بعجز و الحاح پیغام نموده بیکسی
و بی یاری خود ظاهر کرد چون رفاقت فرخ سیر و مقابل گشتن با پادشاه هندوستان مع جمیع امرا خاصه ذوالفقار خان
زیاده از حیز تاب و توان حسین علیخان بود اول سر باز زده از امر مذکور استنکاف کرده گفت که حکم پادشاه
درباره شما بطور دیگر رسیده من بنابر پاس حقوق پدر شما نمیخواهم که نسبت بشما از دست من آزاری برسد صلاح آنکه
زود خود را بطرفی کشید تا عذری بجا باشد برای خود هرچند از طلب و سطوت سلطانی این توانم بود و بروایت دیگر
بطور آخر نیز تتمه اسباب جلوس فرخ سیر و جلوس او بر تخت سلطنت معلوم شده بعد ازین مذکور خواهد شد بروایت اول
احمد بیگ مخاطب بغازی الدین خان کوسه در میان آمده بمحض بیان با حسین علیخان [illegible] ملاقات و آمدن نزد فرخ سیر
راضی نموده آورد و فرخ سیر سلوکیکه بجمیع آن پادشاه و یکی از امرا و نوکران نکرده بعمل آورد و حکم
نشستن حسین علیخان نموده با الحاح بیکسی و بی یاری و حیرت و گرفتاری خود و مقتول شدن سلطان
کریم الدین که برادر او بود و بعد اسیری و ناامیدی خود از زندگی ظاهر نمود و از پس پرده که اهل حرم را در آنجا آورده بود
[illegible] دختر صغیر السن او برآمده بر زانوی حسین علیخان نشست و بهر وفق تلقین و تعلیم [illegible]
استمداد و [illegible] پدر خود نموده [illegible] حسین علیخان آغاز کرده گفت که شما از خاندان نبوت و ولایت [illegible]
مناقب و مفاخر بلا تقید و حقی هم از عظیم الشان بر گردن دارید اگر دستگیری پدر من [illegible]
و شجاعت [illegible] بعمل آرید [illegible] و اگر نکنید [illegible] شما را [illegible] که
[illegible] حسین علیخان اندرون [illegible] مرافقت با او نموده استغاثه
و استعانت را از حد بدر برد و فرخ سیر که اهل خلعت خاصه [illegible] بر قامت [illegible] حسین علیخان
آن بنده بود برخاسته بدست خود شمشیر در کمر حسین علیخان بستن گرفت حسین علیخان سر جرات از بحر
تفکر برآورده التماس نمود که آنچه بنده کمترین بعمل آمد کار بنده کافست نه لایق خداوندان [illegible] بنده
تدارکش غیر از سر چیز دیگر ندارد که در بازو کمر رفاقت عالی بستم و دست از سر و جان خود شستم فی الحال
شروع به نگهداشتن فوج و آراستن اسباب حرب باید نمود و جلوس بر تخت سلطنت فرموده [illegible]
نباید داد تا آنچه مقدر گشته پیش آید بیت به بینیم تا کردگار جهان ؛ ازین آشکارا چه دارد نهان ؛ چون [illegible]

فرخ سیر

فرخ سیر در بست نشست حسین علیخان بهر که در هر فرمان داد که طلب زیست فرخ سیر نشسته به دوازده ماه
و جان و اسباب و توان هر چه بالقوه بهر که باشند در اعانت فرخ سیر و برادر دشمنی [illegible] احوال
هر پنج و در ماه [illegible] صوبه بهار هجوم آورده بشارت سلطنت بفرخ سیر رسید او و او هم بهر کسی
رجوع آورده استمداد و استفسار پایان کار خودی نمود مردم دولتی او نموده سخنی بر وفق خواهش
او گفتن برای خود مصلحت میشمردند چنانچه فی الواقع بعد استیلای او بر سلطنت هر یکی بکام خود
رسیده معزز و ارجمند گشتند و حسین علیخان به تهیه اسباب و سامان پرداخته بسید عبدالله خان برادر
کلان خود که ناظم اله آباد بود خطی متضمن اراده در رفاقت خود نگاشت و صورت مستدعی ابلاغ داشت
عبدالله خان بر اراده برادر متحیر گشته در جواب منعی و نصیحتی نوشت که این چه اراده است و بچه استعداد
قاصد امداد شده اید تا ناموس و اکثر اخوان و منتسبان در قبضه جهاندار شاه و اتباع اوست همه بر
باد فنا خواهند رفت حسین علیخان در جواب نوشت که شما بزرگید رفاقت معزالدین نمائید و من خود
الحال ازین اراده انحراف نمیتوانم کرد و سید عبدالله خان بر رسوخ برادر خود درین عزم آگهی یافته
مرقوم ساخت که الخیر فیما وقع الحال که کمر برانگار بسته اید هر چه میتوانید مهیا کرده زود برسید که
افواج پادشاه و اتباع او بعضی نزدیک نزدیک شده که کشش کرده آید روا نیست و دوم آنکه بهادر شاه
[illegible] اعزالدوله خانخانان بهادر مقرر نموده فرخ سیر را طلب حضور نموده ملکی چون او را نسبت
با خوان [illegible] سلطان کریم الدین و جهاندار [illegible] بخت [illegible] و بعد چندان اعتبار نبود [illegible] حضور برادر
[illegible] میشود [illegible] عظیم آباد [illegible] قریب رسیدن ایام [illegible] خود ایام
برشکال طی [illegible]
[illegible]
باتفاق محمد رفیع نام حکیمی فرخ سیر [illegible] جلوس بر تخت سلطنت درین سرزمین رسانیده
زیاده [illegible] باقامت [illegible] مذکور در وسیله [illegible] آمده [illegible] همان امام محمد رضا نام
مخاطب به [illegible] خان که از منصوبان بهادرشاه بود آواره گردیده خود را با جمعی رسانید
و فرمان [illegible] قلعه داری رهتاس [illegible] آراسته در قلعه مذکور رسیده [illegible] دخل یافته مستقل گشت
و علی الفور ذخایر اجناس غله و غیره ما یحتاج در قلعه کشیده استعداد [illegible] در قلعه مهیا ساخت
و بپادشاه نوشت که از بیخبری [illegible] سلطنت [illegible] این ملکان را متصرف گشت و از نوشته های سوانح

دو فوج نگاران نیز ظاهر کردید بنابرین فرمان بهادرشاه و حکم عظیم الشان درباره تنبیه آن متغلب ...
فرخ سیر رسید چون دست یافتن بران قلعه از جمله متعذرات است فرخ سیر از همراهیان خود
استفساره در خصوص آن می نمود لاچین بیگ قلماق که نوکر فرخ سیر و ناباک مشهور بود در آن وقت
از جمله معتوبان اتاق و محروم از مجرا بود و توسط بعضی بعفو بان مخفی از همه کس بفرخ سیر پیغام نمود که اگر
شاهزاده رسیدن فرمان سند بنام آن مخذول بتشبید و عفو جرایم او از حضور مشتهر نموده خلعت ... آن
همراه بنده داده رخصت شد باید اغلب که بمدد طالع و اقبال شاهی و فتح سیر من شت آن کار آن
بدسگال بسازم و دور جلدوی آن سرافرازی یابم و اگر در کار روی بخت جان خود در بازم فرزندان مرا
وسیله کامیابی از افضال و احسان بادشاهی خواهد بود این مصلحت پسندیده ارکان دولت آمده
حسب المشوره شهنشاه کاذبه ورود فرمان شاهزاده بیچ گشت و خلعت و نشان فرخ سیر مصحوب قلماق مذکور برای
رعایت خان ارسال یافت چون در پای کوه قلعه رسید متغلب مذکور بخوف خیانت راضی نا آمدن لاچین
بیگ ... نگشته دو کس را حکم داد که مع خلعت و فرمان بیایند قلماق مذکور را بایک کس بالای قلعه رفته
هنگام رسیدن قلعه دار بگرفتن ... سند و نشان کار ... از کرنشیده بجراحات ... در بدا از بالش ... آورد
و از ... همراهیانش خود مع رفیق زخمی گردید نهار ربانی و غیره ملازمان بادشاهی کاحیت قلماق نموده ...
متغلب را مجروح و مخذول ساختند و سر مقتول را با قلماق مذکور بحضور فرخ سیر فرستادند ...
مورد الطاف فرخ سیر گردید و در همین ایام خبر رحلت بهادرشاه رسید و حسین ...
اوان ... عظیم آباد بیرون رفته بود ... فرخ سیر بدون آنکه
... خطبه بنام پدر خود عظیم الشان
خواندند و جلوس و تسلط او بر تخت سلطنت شهرت داده شد ... بعد ابکار از
حرکت ... تامل خود اندیشه ها نموده از سطوت حسین علیخان نیز ... بمعذرت آمیز و
بنیادهای محبت ... حسین علیخان را نیز ... والده فرخ سیر التجا
بحسین علیخان برده از طرف فرخ سیر قول و عهد مدار المهامی سلطنت برای او بکفالت و ضمانی خط
و رسول در میان آورده ... خود متفق ساخت در همین زودی خبر کشته شدن عظیم الشان مع دیگر
برادران و مقرر گشتن سلطنت بجهاندارشاه معزالدین رسید چون حسین علیخان قبل ازین با فرخ سیر عهد ... آستان

کشته بود

کشته بود سکه و خطبه بنام او خواندند و علم منازعت با معزالدین برافراشت فرخ سیر روز بروز در استحکام
قول و قرار با حسین علیخان و استقلال و اقتدار او می افزود و ذکر جلوس فرخ سیر بر تخت سلطنت و منصف شدن ...
از عظیم آباد باتفاق حسین علیخان بهادر و ... تا بدولت ایزد ... حسین علیخان بهادر فرخ سیر
را بتاریخ ... بر تخت سلطنت جلوس شده نموده از مهاجن و غیره هر کس جا بجا دار بود زر بگیرد ... سرانجام
بسته قرض و استعار کرفته ... بر دشمن نوشته ... المک ... اسباب نموده ...
سید مع بادشاه ... خود عازم ... گردید و ... خان خواهرزاده خود را به نیابت صوبه عظیم آباد
مقرر ساخته ... شده بود و سید عبد الله خان ... و حکم فرخ سیر نیز فرستاده که ...
بنگاله رسید جعفر خان ... شجاع الدین محمد خان بهادر ... دار الخلافه ... جهان آباد
بسپرد و به آباد رسیده بضبط خود درآورد و ... عبد الله ... باقی را امانت ...
عبد الله خان بهادر حسب الحکم عمل آورده بعضی را خود متصرف گشته ... بادشاهی صرف نموده ...
را برای بادشاه و برادر خود نگهداشت و از توپهای صوبه و قلعه آله آباد ... دولت
قابل جنگ سیدان آراسته همراهی خود گرفت ذکر رسیدن سید عبد الغفار ... به آله آباد ... معزالدین
و شکست یافتن او ... برادران عبد الله خان ... رسیدن حسین علیخان با ...
فرخ سیر به آله آباد رسیده بود ... سید عبد الغفار خان ... به نیابت ... محمد خان
که ... صوبه دار آله آباد از طرف معزالدین گشته بود با جمعیت ده دوازده هزار سوار
و غیره سامان ... عبد الله خان مامور گشته در رسید عبد الله خان انتظار برادر و فرخ سیر
کشیده قلعه داری ... [illegible]
آن عزیز برای ... خود القاب ... او نموده در کار ... عبد الله
برادران خود ... نجم الدین علیخان و سیف الدین علیخان ... ابو الحسن خان بخشی
که اصل او از سادات نجف اشرف ... از ... بیجاپور ... با تکلیف نوده مع
فوج که در حساب ... هزار سوار و همین قدر پیاده ... بمقابله او فرستاد و سید عبد الغفار
که ... بارها ... برادران عبد الله خان ... بر ... و بیدا کار زار ...
عار خود شمرده راه قلعه گرفت ... که با اطفال بازی ... ناچار خود بطرف او ...

جنگ درانداختند چون جمعیت قلیل و اسباب نیز چندان نبود و در اول مقابله و کشش و کوشش اکثر مردم همراهی
ایشان مغلوب گشته بعضی مقتول و بعضی فراری شدند برادران عبدالله خان با سادات دیگر که او
ایشان بودند مع ابوالمحسن خان و رفقای معتمد قدم پای جلادت در میدان افشرده دست از جان شسته
در آن جمع کثیر مانند شیران دلیر استاده داد مردی و مردانگی دادند به نصرت ایزدی بازوند و زدند و کشتند
مخالفان را بخوبی تیره ساخت که کسی حریف و ردیف را نشناخته هر یکی حواس خود را باخته برفیلان
بارهم دران وقت به حملات مردانه و کوششهای مستانه دشمنان را مع برادر عبدالغفار از پا در انداختند
و آوازه کشته شدن عبدالغفار خان دران معرکه انتشار یافت همراهیانش که در غارت بهیر و زر و خورد
و برد بودند اختیار رو بفرار نهاده از میدان کارزار با ننگ و عار بسیار بدر رفتند و شکست فاحش
بر عبدالغفار افتاده چون بخت معزالدین بحال تباه برگشت و از برادران عبدالله خان نورالدین علیخان
جام سرشار رحمه و آرزوهای شهادت نوشیده بآبای بزرگوار خود پیوست و در عنفوان جوانی دست
از آب زندگانی شست سید عبدالله خان بعد اطلاع ... در حساب کار گرفته شادیانه فتح هم نواخت و در
ماتم برادر خود اشک حسرت ریخته بعزای او نیز پرداخت مصرع زمانه جام دهد و جنازه بردوش
معزالدین باستماع این خبر مصلحت در استمالت عبدالله خان شمرده و شقه صوبه داری اله آباد
بالاله حاله بسید عبدالله خان فرستاده تحسین و آفرین باو نوشت و خلعت عنایت فرستاده تا بتالیف
قلب سید عبدالله خان پرداخت متعاقب این سانحه فرخ سیر با لشکر [illegible]
... نایب صوبه اوده ... معزالدین ... الدین خان [illegible]
[illegible] سیر و هر دو برادر مجتمع گردید
سادات تکیه بر الطاف پادشاهی الهی و استمداد از ارواح اجداد امجاد خود نموده عازم شمشیر گردیدند

آمدن سلطان اعزالدین با فوج بسیار و غایب و خاسر برگشتن بقدرت [illegible]

چون خبر نهضت فرخ سیر
از عظیم آباد انتشار یافته بمعزالدین رسید پسر خود اعزالدین را مع پنجاه هزار سوار تا دفع عبدالله خان
و تسخیر اله آباد رخصت کرده خواجه احسن خان برادر کوکلتاش خان را که بخبرداری [illegible]
نمی طلبت بخاند و دران نموده زمام اختیار فوج و دست شهزاده [illegible] جنگ با فرخ سیر و فیل و توپخانه
سنگین و دیگر اسباب حرب روانه ساخت و چین قلیچ خان را هم متعاقب آنها باستمال ساخته عقب شاهزاده

فرستاد

فرستاد اعزالدین از اکبرآباد کوچ کنان تا کهجوا رسیده بود که خبر یکجا شدن فرخ سیر و حسین علیخان مع فوج با
عبدالله خان شنید از راه بدلی همانجا طرح اقامت افگنده و کندن خندق و بستن مورچال و آراستن لشکر
فرمان داد و با وجود فوج سنگین و توپخانه گران بمجرد استماع خبر نزدیک رسیدن فرخ سیر هنوز مقابله
بعید بود که هراس بیقیاس در دلش راه یافت و بحرکات ناشایسته مذکور خصم را بر خود دلیر ساخت
تا آنکه فرخ سیر در رسید و عبدالله خان که هراول بود دیوارهای اطراف و بهیر و مورچال را از دور گرفته
از آخر روز تا سه پهر شب توپ اندازی نموده شهزاده و مدارالمهام فوج دل باخته با همدیگر قرار فرار
آوردند و هر دو کس مغلوب به هراس بیقیاس گشته اشرفی و جواهر بقدریکه توانستند همراه گرفته و باقی خزانه
و توپخانه و جمیع کارخانجات را همانجا گذاشتند با کسی از نسب باقی بود که هر دو باتفاق راه فرار پیش گرفتند
لشکر باطلاع این احوال غرق حیرت و ملال گردیده عقلا و معتبرین لشکر مبتلای آوارگی بکمال اضطرار شدند
لشکریان فرخ سیر باستماع این بشارت ... اختیار رو بتاراج خانها خواه نموده جمیع که قادر بر قوت
بکار ده بودند ذخیره اندوزی تمام کردند و بعد تاراج مال وافری بضبط سرکار فرخ سیر نیز در آمد که
چین قلیچ خان که باستمال گشته متعاقب اعزالدین با جماعت اوی آمد در اکبرآباد رسیده شاهزاده را تا بان
فضیحت ادراک نموده بجبر و ضعف توقیف او نموده منتظر فرمان معزالدین گشت چون خبر شکست اعزالدین
... رسید اضطراب معزالدین مبدل بهراس گردیده مهیای حرکت مع ارکان سلطنت گردید

کوچ نمودن معزالدین ... زمان و کوکلتاش خان و جمیع ارکان پادشاهی و رسیدن باکبرآباد و سوانحی که در بین راه رو داد

محمد معزالدین [illegible] غره ذی قعده شب دوشنبه بعد بر روز سه و نیم ساعت شب [illegible] بگذرانید
و ... و جار باره [illegible]
ذوالفقار خان و محافظت ... کوکلتاش خان و اعظم خان و حاجی خان و محمد امین خان و غیره سرداران
و ایران و دیگر امرای رزم [illegible] ان بلیک خود و توپ و توپخانه جهان آشوب با هفتاد هزار
سوار و پیاده ناشمار متوجه اکبرآباد گردید و در اثنای راه سربلند خان که از فوجداری کژه زری بسبب شکستی
آمده بود از رفاقت فرخ سیر مستنکف گشته خود را بمعزالدین رسانیده و مورد آفرین و تحسین
گشته بصوبه داری احمدآباد و گجرات رخصت گردید و چبیله رام فوجدار کوره و علی اصغر خان که از طلب
فوجدار اتاوه چندی همراه اعزالدین بوده با لشکر فرخ سیر پیوستند چون معزالدین بقصبه سموگر متصل

اکبرآباد رسید اعلام و جمام سادات و فرخ سیر مع رفقای دیگر که ازین طرف نیز متصل بهمان مقصد رسیده
بودند جلوه گر گردید چون از اوضاع و اطوار ناشایسته معزالدین اکثر امرا و عموم خلق خدا خصوص امرای تورانیه
متنفر و منزجر بودند نوشتهای اکثری متضمن آمیزش بلشکر فرخ سیر رسید اگرچه نسبت با عقیدت
معزالدین احدی را امید فتح و ظفر فرخ سیر نبود لیکن عمدهٔ ارکان دولت معزالدین که عبارت از کوکلتاش
خان و ذوالفقار خان باشند باهم نهایت منافق و معاند بودند و بسبب نفاق اینها و اعوجاج کوکلتاش
خان که عدم اصابت رای و سلیقه غیر مستقیمه بود کارهای بادشاه
ضایع شدند ... از این جهت هیچ مقصود به درست نمی ... در مشورهٔ عبور از آب
جمنا و جنگ با فرخ سیر هیچ امر متعین نشد و هر دو ... بعد یکدیگر صلاح میدادند و بادشاه خود مبهوت
و مانند بیخودی عشق لال کنور رو برنشت سید عبدالله خان میرزی با پایاب هم ساخته از مقابل لشکر معزالدین
چند کروه بیشتر بطرف شاهجهان آباد ... وقت شب رفته از دریا گذشت و متصل لشکر ...
روزبهانی که چهار کروه از اکبرآباد بطرف شاهجهان آباد واقعست منزل گزیده و بایدک فاصله فرخ سیر
هم با همراهیان از آب گذشته بعبدالله خان رسید و برای سر راه گرفتن بر لشکر معزالدین و
محافظه دشمن حسین علیخان بهادر در جاییکه بود مقابل خصم مانده چون تمام روز گذشت و شب دوم رسید
مع فوج و رای چهبیله رام ناگر از آب گذشته ... کارکنان تقدیر ... بایدکرد و که معزالدین و
کل امرای آن طرف وقتی خبردار شدند که طلیعهٔ لشکر فرخ سیر از عقب لشکر ... نمایان گردید و ترتیب
فوج که اول مقرر شده بود بحال نمانده از سر نو نیز ... حسب ... روی داده
... بفتح نیاید الحکم الحاکمین بتاریخ چهاردهم
ذی الحجه سنه مذکوره مقابله فیمابین روی داد و معزالدین خود با افواج ... مع تجملات ملوکانه با اقتدار در قول
جا گرفت و ذوالفقار خان که معتمد علیه سلطنت و در افواج و احتشام قایم مقام بادشاه بود اگرچه بخاطر
بسیار از اوضاع و اطوار بادشاه در دل داشت لیکن برای آبروی خود با فوج شایسته و سامان بایسته
و کرناها و کوس ... همراه گرفته در ... ایستاد و کوکلتاش خان مع اعظم خان و حافظ خان
و دیگر همراهیان بطرف دست راست و محمد امین خان و عبدالصمد خان و چین قلیج خان و جان نثار خان و دیگر
سپهداران تورانی بجانب چپ و راجه محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان و حفیظ الله خان و دیگر افواج بطور التمش

و رضا قلیخان داروغه توپخانه با اهتمام کار خود و دیگر افواج بوضعی که مناسب و دلپذیر بود جابجا قایم و رزم آرا
فرخ سیر با مردم همراهی خود بقلب باستظهار سلاطین در قول و عبدالله خان در هراول و حسین علیخان و صف شکن خان
مع فوج محسن بیگ در دست راست مقابل ذوالفقار خان و خانزمان علی اصغر و چهبیله رام ناگر با چند
دیگر از مبارزان مقابل کوکلتاش خان صف آرا گشت عبدالله خان تا برآستگی و اطمینان اول مقابل
تورانیان رفته عبداران خود را بر توپخانه جهاندار شاه معزالدین زود فرستاده تماشاییان نموده از توپخانه که پیشتر
خود را از دیگ قول رسانید و حسین علیخان مع صف شکن خان و فتح علیخان داروغه توپخانه فرخ سیر که
برادرزادهٔ حسین علیخان بود و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر مشرف و برادر او میر اشرف
بطرف ذوالفقار خان تاختند و در این حمله صف شکن خان و فتح علیخان و زین الدین خان و میر اشرف
و جمعی از بهادران رفقای حسین علیخان نقد حیات در باختند و چهبیله رام و خانزمان بهیئت مجموعی
استاده انتظار فتح ... و شعبده بازی فلک ... حسین علیخان عرصه بر رفقای خود تنگ دیده با رفقای
غیرت و آیین بهادران هندوستان از فیل جسته مع همراهیان تردد و رستمانه بظهور رسانید و زخمهای شمشیر
و تیر و گولی برداشته از خود بیخود در معرکه افتاد و سید عبدالله خان که در وسط فوج معزالدین و از صدمات
تیرباران تورانیان و دیگر جنگهای گران تفرقه بر رفقا افتاده هر یکی بدیگری ... دو ...
و فیل ... با اکثری از جابجا عبداران ... زیاده از صد سوار همراه نداشت در ...
... رو برو ... آمده نام خود را گفته تیری بسوی عبدالله خان انداخت ...
عبدالله خان ... تیری بر او انداخته زخمی ساخت و سید ... خشم برداشته
جان بسلامت بدر برد ...
کار ... بکجا خواهد کشید ... معزالدین
مع همراهیان با خود متصل ... فرصت غنیمت شمرده بهیئت مجموعی بر سر فیلان سواری
زنانه ریخته زیر تیرباران گرفت و طرفه آشوبی در آن عرصه پیدا گردید هنوز معزالدین خود را ...
بود که فیلان سواری زنانه اش بر حمله گرافتاده رستخیز قیامت برخاست و فیل سواری لال کنور و همراهیان
او و خواجه سرایان از صدمهٔ تیرباران ... و خرد شیشه گر ... دیدند و هر کدام ...
و تحیر گردیدند معزالدین اراده مدافعه نمود و فیل سواریش سرکشی آغاز نهاده از اختیار فیلبان بدر رفت و

رفقای عبدالله خان کژدمی هم می‌رسیدند دیرانه قدم جرأت به پیش گذاشت و خلل در لشکر معز الدین
آمده بهم برآمد با آنکه شاه و باینه فتح در لشکر پیش نواخته بودند که فوج رو بگریز نهاد و کوکلتاش
از سنجه آن حال خواست که خود را بمعز الدین رساند خانزمان و جهاندار شاه که در کمین بوده غافل
سید نید بر کوکلتاش خان تاخته زخمهای متنوعه از بالش در آوردند و رضا قلیخان داروغه توپخانه
نیز بکار آمد جانسپارخان و مختار خان قبل ازین در مقابله حسین علیخان کشته گشته اعظم خان برادر کوکلتاش
خان مجروح معز الدین رسید معز الدین عرصه بر خود تنگ دیده خود در الپواری لال کنور سوار شده و فرار کرد
تا آخر روز راه اکبرآباد پیش گرفت ذوالفقار خان با وجود هجوم اعادی از چار سو تا یک پاس شب
در میدان استقامت ورزیده مردم را به تفحص جهاندار شاه و اعز الدین که نشسته جویای پادشاه و
پسر پیش گردید و کسی ازو به اعید و مراعاتها امیدوار گردانیده در تلاش ایشانهای دو دانیدند تا آنکه بهم
رسیده بهم یکی از آن دو نسل نصیب آبی بر روی کار و شجر اقبال آنها را بار نیاورد و جنبه آنکه حسننده ان
ذرات برگشته بختان بعد دانسته و نشناخته باینه فتح و ظفر در لشکر فرخ سیر بلند آوازه گردیده و هر یکی از رفقا
به تهنیت و مبارکباد دویدند فرخ سیر از استقامت ذوالفقار خان بر لسان خاطر مستنفر بوده
که اگر فتح ناشده پایداری ذوالفقار خان چیست بعد تحقیق قرار مدعیان سلطنت به ذوالفقار خان
پیغام فرستاد که دعوی سلطنت خود را بخت سنشنا را چه دعوی است اگر سلطنت میخواهید از بیت جدا
واگر از نسل عالمگیر پادشاهی می باید معز الدین نباشد من باشم ذوالفقار خان با استماع این پیغام
و مایوسی از طرف معز الدین و اعز الدین ناچار از میدان کارزار با [illegible] برگشته راه
دار الخلافه پیش گرفت و جهاندار شاه [illegible] پیش تر رسیده بهیئت خود را
تغیر داده از عقب لال کنور [illegible] رفته با جنبه نفر محمد روانه [illegible] خان آباد گردید و نزد آصف الدوله
رسیده مقید گردید متعاقب او ذوالفقار خان هم بدار الخلافه آمد و عبدالله خان بعد فتح جویای برادر
گردیده ملازمان خود را دوانیدند و خوانی اودیشا فته حسین علیخان را در لاشها مجروح و بیهوش یافته
یکی بجائی مانده و یکی خبر بعبدالله خان رسانیده بعطای لباس و جواهر تکیه بر سر و دور بر داشت مفتخر
گردید از بعضی کسان مسموع شده که شکرالله خان و ماهیار خان ملازمان حسین علیخان مع همراهیان
خود بر سرش استاده بجا استقش قیام داشتند و به روایت محمد هاشم بن خواجه میرخافی که او نیز از اهل

سلاطین

سلاطین تیموریه و ابای ایشان را نگاشته مستغاوی شود که تنها در میدان رزم مجروح و بغیر از خود
[illegible] و لمچه‌ها لباسش را بغارت برده بودند علی ای حال عبدالله خان برادران معتمد خود را
فرستاده حسین علیخان را پیش خود طلبید بعد رسیدن جویندگان حسین علیخان را با استماع ظفر
فرخ سیر جان رفته از بر و هوش رمیده از سر باز آمده و مردم او را برداشته نزد عبدالله خان
آوردند عبدالله خان برادر را زنده و خود را مع پادشاه مظفر و منصور دیده سجدات شکر الهی
بتقدیم رسانید و ذوالفقار خان با دیر استقبال رد نموده قاصد بود که باز معز الدین را بر آورد
و تدارکی نماید زیرا که از فرخ سیر بنا بر عداوتهائی که [illegible] ذوالفقار خان با او پیش داشت و
معز الدین را حمایت نموده بسلطنت نشانیده بود اطمینان خاطر نداشت آصف الدوله مبالغه در
ترک این اراده نمود ذوالفقار خان ناچار اراده رفتن بصوبه نمود که وطن بود ظاهر کرد و پدر ازان
رای راهم قبول نکرده در ملازمت و ترک منازعت فرخ سیر مساعت از حد بدر برد خلاصه
حق نمکان اقبال اسدخان و ذوالفقار خان باختتام رسیده اجل موعود ذوالفقار خان بکار رسیده
بود با وجود عدم اطمینان و تحقیق زوال آبرو و جان آصف الدوله ذوالفقار خان را باعتماد حقوق
خدمت خود که در خاندان او زیب تحقق داشت و حفظ قدر و مرتبه او را عالمگیر و بهادر شاه
می نمودند همراه خود گرفته عازم ملازمت فرخ سیر و استعفای جرایم ایشان گردید ذکر اقتدار یافتن
[illegible] در سلطنت و فرستادن عبدالله خان به بندوبست دار الخلافه تعلیم مبارک که دولتی نهاد شاهیست
و ملازمت [illegible] بعد از آنکه فرخ سیر باصل خود رسید و زمانه بکام او
گردید روز دوم از جنگ که یوم [illegible] اقبال صبح بگاه دولت بر آمده با بر بام دراو [illegible] خان
امرای جنگ قلیچ خان و عبدالصمد خان [illegible] محمد امین خان و دیگر سرداران [illegible] بوساطت سید عبدالله خان
شرف کورنش در یافته تهنیت سلطنت بجا آورده مورد عنایات و عفو زلات گردیدند و عبدالله خان
مع لطف الله خان صادق و دیگر امرای موافق برای بندوبست دار الخلافه و محافظت دولتخانه شاه [illegible]
و سلاطین محبوس رخصت یافته بمقصد شتافت و فرخ سیر بعد یک هفته خود هم عازم شاه جهان آباد
گردیده چاردهم محرم در باره به متصل سواد دار الخلافه نزول اجلال نمود و سید عبدالله خان را بخطاب
قطب الملک نموده بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار سرافرازی بخشیده بمرتبه رفیعه وزارت اعظم

سربلند گردانید و حسین علیخان بهادر خطاب امام الملکی و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه
علیه امیر الامرائی یافته بخشی الممالک اول گردید و محمد امین خان بخشی گری دوم با اضافه
منصب و هزار سوار و خطاب اعتماد الدوله یافت و چین قلیج خان را که پنجهزاری بود هفت هزاری
هفت هزار سوار کرده خطاب نظام الملکی مع صوبه داری دکن بتغیر داؤد خان که نایب
ذو الفقار خان بود مرحمت شد و صوبه داری برهانپور که داؤد خان بالاصالت داشت صوبه داری
احمدآباد گجرات یافت و خواجه عاصم بخطاب صمصام الدوله خاندوران و منصب هفت هزاری
و شش هزار سوار بلند پایه گردید و احمد بیگ کوکه معز الدین را در جلدوی رفاقت و نیکو خدمتی ها
[illegible] خان بهادر غالب جنگ نموده منصب ششهزاری پنجهزار سوار و بخشی گری
[illegible] و قاضی عبید الله تورانی را که قضای جهانگیرنگر و ما که داشت و قبل از هفت
[illegible] بقصه و ازان تورانیه و معاملات دیگر روانه شده بود [illegible] خانخانان بزرگ
[illegible] هفت هزاری هفت هزار سوار سرافراز نموده بعدم و مهم را از خود رسانید و اختیار و سخط [illegible]
خود بدست او کرد اما بظاهر داروغکی خواصی و ذاک داشت و محمد جعفر منشی که بعضی خدمات
از سابق با او مفوض بود بخطاب تقرب خانی و خدمت خانسامانی و دار الانشا امتیاز افزود و سیف الله
خان بخدمت بیوتاتی مأمور گشت و سیف الدین علیخان و نجم الدین علیخان برادران قطب الملک
و دیگران از رفقای بادشاهی و سادات بارهه که حق خدمت آنها ثابت کنند بو [illegible]
قسمت و لیاقت خود بعطای مناصب و اضافه و خطاب امتیاز یاف [illegible] و قطب الملک به نظم و
نسق ارکان سلطنت و معاملات وزا [illegible] پرداخت ذکر ملازمت آصف الدوله
و ذو الفقار خان با فرخ سیر [illegible] و دولت ذو الفقار [illegible] قضا و قدر آصف الدوله
اسد خان و ذو الفقار خان چون در برابره بلد رسیده خواهان ملازمت [illegible] سیر بودند میر جمله عبید الله
خانخانان که دخل تمام در مزاج فرخ سیر بهم رسانیده و دعیه آن داشت که از جمیع امرای حال و سابق
مرتبه او گذشته بر همه فایق آید در برآمد کار در دم و تقلب در امور مربوطه خود و [illegible] ساختن
و بر انداختن بعدها از بیخ و بن بقصد [illegible] نمود بنابرین اول اراده استیصال نهال عمر و اقبال
ذو الفقار خان نموده فرخ سیر را درین کار مستعد ترساخت امیر الامرا حسین علیخان بهادر هم نموده

بادشاه

بادشاه و میر جمله آگاهی یافته به ذو الفقار خان پیغام نمود که اگر بوساطت من ملازمت نمایند کسی را مجال
خواهد بود که بسر موی از شما کم تواند نمود میر جمله برین معنی مطلع گشته دانست که فی الواقع در اتفاق
چنین دو کس [illegible] که مراد در سر رشته مهمی آید تقرب خان را که از اهالی ایران بود به تنبیه ام
جنسی نزد ذو الفقار خان فرستاده سبب اطمینان و استمالت ایشان نمود و قسم کلام الهی مجدد
و دغا در میان آورده خاطرنشان نمود که چون بادشاه در باطن با سادات خوش نیست ملازمت
شما موقوف امیر الامرا غیر از ندامت و خسارت جان و مال دیگر ثمره نداشته خواهد بود و
شما را چه حاجت برجوع به دیگران است بعد ملازمت و رفع ملال مرجع کل امرا و خداوندان دولت
و اقبال زیاده از سابق خواهید گشت و دیگران با شما توسل خواهند جست بادشاه را از دست
شما امید حصول کارها است این قسم سخنان ملایم مزاج و مرتبه آصف الدوله و ذو الفقار خان نمود
در نظر آنها بجا نمود و قسم کلام الهی تاکید سخن نموده متیقن گشت خاطر آصف الدوله را خود اطمینان
واهمی بهم رسید و ذو الفقار خان را دغدغه باقی بود میر جمله خود رفته و عهود و مواثیق مجدد و
مکرر نموده آورده وقت بردن بحضور فرخ سیر دست ذو الفقار خان بالابند بسته رو برو
و آصف الدوله که خمیده مشتمل بر عذر تقصیرات سابقه و استعفای جرایم ایشان عرض نمود فرخ سیر
[illegible] مهربانی مجدد نموده دستش را گشود و خلعت فاخره و جواهر لایق عطا فرمود آصف الدوله
را بجا [illegible] گرستن مرخص نمود و گفت که ذو الفقار خان ساعتی در خیمه بیرونی باشد که
استشاره بعض امور [illegible] از ایشان منظور است آصف الدوله متوهم مرخص گشت و ذو الفقار خان
متردد و در قتل خود بجای مامور [illegible] و فرخ سیر
بخانهای حضور آنها منعقد [illegible] قتل عظیم الشان و سلطان کریم الدین فرستاد و ذو الفقار خان
که امیر [illegible] بود قتل خود [illegible] دیده دست از جان شست و جوابهای درشت داد و در بعض
لاچین قلماق مخاطب بهادر دل خان که ذکر او قبل ازین در ضمن قتل محمد رضا رفته طلب برجای [illegible]
که قلعه رهتاس [illegible] بود گذشت آن زنجیر برسرش غافل [illegible] در گردنش انداخته
کشید و مردم اطراف هجوم آورده بضرب کارد و خنجر کارش تمام کردند و در عمرش بانجام رسید
همان روز که یکشنبه بیست نهم محرم بود مردم [illegible] فرخ سیر اندرون قلعه جهان آباد رفت

راهم بتسمه خفه نموده روانه شهرستان عدم نمودند و فرخ سیر روز دوشنبه نهم ماه مذکور سنه
یکهزار و یکصد و بیست و چهار هجری بتجمل سلطنت و نهایت کر و فر داخل قلعه مبارکه شاهجهان آباد
و فرمان داد که سر معز الدین را بر نیزه کرده و لاشه اش بر فیل انداخته لاشه ذو الفقار خان را وارون
بدم همان فیل بسته عقب سوارش در شهر بگردانند و لاشه ها را آورده بر دروازه قلعه بیندازند
و آصف الدوله را بر پالکی اوج سوار بهمراه زنانه اش متعاقب لاشه ها آورده بار رخصت داد که
در بر دارد و حویلی خانجهان بهادر محبوس نگهدارند و جمیع اموال بیرون و اندرون بقید ضبط در آورند و راجه سبهاچند
دیوان ذو الفقار خان را که خطاها از بد زبانی بمردم می نمود حکم بقطع لسان و ضبط اموال او شد میگویند
با وجود زبان بریدن در سخن گفتن قاصر نبود ، از مکافات عمل غافل مشو ، گندم از گندم بروید جو
ز جو ، و اکثر امرا و متوسلین بقتل و تهمت سیاست شده رهگرای بیدای عدم گردیدند و اعز الدین
پسر معز الدین و والا تبار پسر اعظم شاه و همایون بخت برادر خورد فرخ سیر را بنابر حسب الحکم میل در
چشم کشیده از نور بینش عاری و عاطل نمودند بسبب ناحق کشی و سیاست ناجرم و تقصیر بیم و هراس
بقیاس در دل صغیر و کبیر جای گرفته خوف هلاک بهر یکی رانجدی رسیده بود که وقت آمدن بدربار
مردم از عیال و اطفال بحلیت خواسته منتظر قتل خودی آمدند و بعد رسیدن در خانه خود شکرانه نذر
و صدقات بفقرا و مساکین میرسانیدند ذکر شروع منازعه در میان فرخ سیر و سادات و رخصت شدن امیر الامرا
حسین علیخان برای تادیب راجه اجیت سنگه بجهت تعلیمات اول منازعه که میان [illegible] قطب الملک
افتاد و آخر بطول انجامیده باعث برهمی و اختلال سلطنت و خرابی تمام [illegible] گردید اینست که چون
قطب الملک [illegible] در رسانید و لطف الله خان صادق را
همراه داد و قطب الملک بشهر رسیده دیوانی خالصه بنام لطف الله خان و صدارت کل بنام سید امجد خان
کرد و بهادرشاه نیز باین خدمت مامور بود مقرر نمود و فرخ سیر بعد رفتن قطب الملک بدار الخلافه
دیوانی خالصه و تن بچهبیله رام ناگر و افضل خان استاد خود را صدر الصدور مقرر نمود بعد داخل شدن
پادشاه در شهر و توجه نمودن بامور سلطنت در تعیین صدارت و دیوانی میان وزیر و پادشاه
مکابره روی داده مبالغه ها در میان آمد قطب الملک میگفت که اگر در ابتدای کار سخن من مسلم نماند
وزارت را چه اعتبار و مرا کدام اقتدار خواهد ماند و میر جمله خاطرنشان پادشاه می نمود که هر چند سلاطین

نوکران را

نوکران را مختار و مطلق العنان میسازند بندگان باید که حد خود دانسته خدمات عظیمه را بطور خود سرانجام
حضور باجری مغرور نباشند ، خواجه گر لطف نامعدود راند ، بنده باید که حد خود داند ، القصه اگرچه منازعه
مذکوره باین صورت انفصال یافت که دیوانی خالصه بلطف الله خان ماند و صدارت بافضل خان اما در
خاطر طرفین عقده محکم گردید اصل سبب آشفتگی و برهم خوردن اوضاع و ارکان سلطنت و بنای که عاید احوال قطب الملک
و حسین علیخان امیر الامرا و جماعه سادات بارهه گردید آنکه فرخ سیر عقل سلطنت و فراست و کیاست
نداشت و نسبت فطرت و جبان بود و مکر اندک [illegible] نا موقع در نشست و بار ازل و ارادنی و مردم فرومایه
که استعداد او کمتر بود بر فراز سلیقه هیچ کاری نداشتند کج نشستنهای نا بجا نموده عطایای [illegible]
وجود مخفی نیست که هر چند طرف اسراف [illegible] باشند خالی از سود نیست سخنهای طمع پیشه چنین
کسی را بسیار بی سنجند و ذکر [illegible] برای او در عالم تا بادار بماند بهمین جهت فرخ سیر نیز [illegible]
بازار و اشتها خان و امثال او ممدوح بود و فی الحقیقت لیاقت سلطنت بلکه اعلی ریاست نداشت
و نیز چند نابر و فور طمع و حسد و غدر و با عدم لیاقت و استعداد به سر و پای از کل امرا برتری می جست
و دولت صد و پنجاه ساله اسد خان و ذو الفقار خان بر باد داده و ریزش سادات [illegible]
که مرجع خلایق و عمده السلطنه باشند و قطب الملک [illegible] نسیار [illegible] و [illegible] بطرف
[illegible] زمام اختیار خود را براجه رتن چند که دیوان او و بقال و منشی بود سپرده مطلق
العنان [illegible] و او در که [illegible] تعصب بکفر و علامت تنبیت مهام وزارت که پایه [illegible]
نداشت بنابر جهات [illegible] سلطنت خاملان جابر ساله نموده
[illegible]
بر او رفت و هم بنای عظیم [illegible]
و نظام مملکت هندوستان [illegible] گردید القصه میر جمله و پادشاه و بعض هواخواهان او تدبیری در
افتراق هر دو برادر و [illegible] حسین علیخان [illegible] شنیده امیر الامرا حسین علیخان بهادر را
برای تنبیه راجه اجیت سنگه راتهور که بعد رحلت اورنگزیب عالمگیر [illegible] تمرد
[illegible] و تخریب بتخانه [illegible] در جودهپور [illegible] خود بظهور رسانیده بود و بهادرشاه بنابر [illegible]
خود و بعد از آن بنابر اشتغال تدابیر قلع و قمع جماعه سکهان که در حدود صوبه لاهور سر بطغیان بر آورده
گرفته بودند فرصت تادیب او نیافت مقرر نمودند امیر الامرا حسین علیخان با بعضی امرا و فوج شایسته

وسامان لایق بگوشمال آن بدسگال نهضت نمود احتیاط سنگر از سطوت امیرالامرا مغلوب …
گردید و مال و عیال خود را بکوهستان و مکانهای صعب المسالک کشیده ملک خود خالی نمود و با وجود …
بجدال و استیصال حسین علیخان که از حضور معلی آمده بود وکلای معتبر مع هدایای لایق نزد امیرالامرا فرستاده
ملتمس امان و مستدعی مراحم گردید در ضمن حرف در حضور بر ملکاران چند بنیه نفاق کیش میانی فرخ سیر و قطب الملک
استعمال نوابر غار و دلداده نموده تدابیر دستگیر نمودن عبدالله خان کرده بودند نوشته های او متواتر بامیرالامرا
میرسید و وی رسیدن و متوقف نکردید رسید حسین علیخان ناچار گردیده تحسین بر احتیاط سنگر را با خانی
وارسال پیشکش مع دختر برای فرخ سیر نوشتادن لسیر برای ملازمت خود دستخط رخصت و تقیه … این
امور خود را بحضور رسانید **ذکر ازدیاد بنای منازعات و مشاجرات میان فرخ سیر و سادات** چون قطب الملک
وزیر اعظم و حسین علیخان امیرالامرا بود هر امری از امور سلطنت مثل منصب و اضافه آن و خدمات بدون
تجویز و مرضی ایشان متعذر بود که بعمل آید و می خواستند که بی رضای آنها هیچ کاری تمشیت نیابد و بیشتر جمله
که از طرف پادشاه صاحب دستخط کننده بود و فرخ سیر مکرر در بار عام میگفت که زبانی و دستخط بر جمله
زبانی و دستخطی بیست … مردم برای اغراض خود برجوع … نموده سوالها و دستخط میکشانیدند و او مصلحت
در برآوردن مرام انام در دانسته بکنام بسند و راجه رتن چند دیوان قطب الملک بکینه آنکه چرا رجوع
بهر جلدی نمانید جاری نمی شود و هر که با رتن چند رجوع می شد در زمانه برای خود و خاوند گرفته کار شش
سرانجام میداد ازین سبب مرام و هدف سهام ملام پادشاه و بیشتر جمله و عوام میگشت …
قطب الملک غرور و موقوفی بهم رسانیده زیاده رو … که بر جلدی نمود بر
… مکرر با نواع شتی کلمات سکاکی
آمان سادات سرمایه تغیر … و دانسته اطوار اینها را ناهموار … و خاطر نشان پادشاه می
نمودند آثار نیک حرای از ناصیه احوال و افعال ایشان پیدا و عدم لیاقت مناصب عمده که بآن مامورند
هویداست بنابرین فرخ سیر را وسواس زیاده از اندازه قیاس در دلش جای گرفته … تدبیر
دستگیر ساختن عبدالله خان نمود گاهی قصد شکار و گاهی سیر باغ محسن خان بهانه حصول مقصود کرده
بیرون آمد و هر چند تمهیدات مختلفه پیش می آورد مقتضای حماقت و جبن فطری کاری از پیش نمی برد
و نمی فیر افزایش عداوت و نفاق موجود و حسد بر حسد و کینه بر کینه می افزود بلکه شهرت وارد گماد پادشاه

بنابر

بنابر عهدیکه با سادات تکفلات و ضمانت بکلام الهی نموده بود بعضی اوقات از ارادهای فاسده پسر
سید امیرالامرا و قطب الملک را خبردار می نمود و بعد ازین امیرالامرا استدعای صوبه داری های
کل ممالک دکن در میان آورده بجواب که بعد حصول … داود خان را بدستور ذوالفقار خان
نایب خود کند و … از انجا سال بسال برای … خان قوم … خود از حضور
دور نشود و مرضی پادشاه و بیشتر آنکه امیرالامرا تجویز رفتن برود بر سر قبول این صورت که امیرالامرا
نظر بسلوک پادشاه و بیشتر تنها گذاشتن قطب الملک مناسب نمی دید گفتگوی خشونت آمیز از طرفین
بمیان آمده کار بجایی کشید که هر دو برادر از رفتن در بار باز کشیده بمحافظت خود و فراهم کردن سپاه و جمعیت
… باطراف خانهای خود مشغول گردیدند و پادشاه و امرای خیراندیش خود مثل میر جمله و محمد امین
خان و خاندوران را طلبیده در خلوت مشورتهای نمود و هر روز بسبب تلون و نامردی تبدیل تدابیر
میداد و هیچ امری قرار نمی گرفت و از اشتهار و انتشار این خبر کلی اجتماع علما و جمیع ما کولات
بافراط بهم رسید و جمیع عظیم بر سر افواج بیکدیگر … و آمد و رفت تمام مردم و ابواب مراسلات
فیمابین پادشاه و وزیر مفتوح بود لیکن عقده نمی کشود چون صورت مذکور امتداد یافت تا آنکه
مادر قطب الملک رفته سلطان خاطر نشست و قرار برین یافت که بقلعه بندیست سادات شود و بعد
از ان هر دو برادر نزد پادشاه حاضر شوند چنانچه بهمین دستور عمل آمد و قطب الملک و امیرالامرا بحضور
پادشاه … تقصیرات خود خواستند و شکایت سوء ظن که پادشاه با ظهار … وسوسه فتنه
انگیزان از سادات بهم رسید … در میان آورده و شمشیر ها از کمر خود برآورده پیش پادشاه
گذاشتند و گفتند که اگر مقصریم …
معزول المنصب شده رخصت … بکنند که بزیارت بیت الله الحرام و زیارت مشهد ائمه و آبای کرام خود
علیهم السلام رفته … و اگر منظور خدمت گرفتن و همراه داشتن باشند سخن …
نمای … زان دخل کردن و … استخفاف … شمشیر بودن … از
طریقه سلاطین حق شناس و خلاف قانون خردمندان … آخر نای معامله و رفع …
به صورت … آمد که میر جمله … بسر … افزایی … از حضور محروم …
گردد و امیرالامرا به بند … صوبه های دکن نهضت فرماید چون … طرفین بصورت …

بعمل آمد و در جهان آباد امیر جمله بصوبه داری عظیم آباد مامور گشته راهی گردید و در ظاهر خود جانب داری
سادات بعمل آمد و در باطن گویا افزایش نیستند او بر جمله و تتمه از روی باد موافق و منظور بود در
سنه امیر الامرا برای صوبه داری صوبه های دکن و احکام مطالعه بنام نوکران و قلعه داران و غیره
عمله پادشاهی که تعیین ممالک دکن و هر یکی بکاری مامور بود شروع به تیاری و تکاپوی آن شد
و رقم عزل بنام نظام الملک از دکن و داود خان از احمدآباد بگجرات نوشته گشته بحکم حضور صادر یافت
که نظام الملک بحضور آمد و داود خان بنی به برهانپور رفته انتظار امیر الامرا نماید و بعد رسیدن بدان
دیار با مرتبه حسین علیخان فرماید قیام نماید و در باطن به داود خان حکم محکم رفت که در برهانپور رسیده
تا سعید او جنگ کوشد و هرگاه حسین علیخان در آنجا رسد سعی تمام در استیصال او نماید که هرگاه ظفر یابد
برای او تمام جمیع صوبه های دکن و صوبه دار اطراف پادشاهی خواهد بود و بعد ازین عرصه
شادی کتخدائی فرخ سیر با دختر اجیت سنگه انجام یافت چنانچه عنقریب ذکر آن نموده می آید
بنا بر اطلاع بر احوال و مزاج داود خان فتنه که بمقتضای عدم تدین او در گجرات بر مسلمانان روی نمود
چون ذکرش ضرور بود بنگارش آن مبادرت رفت ذکر حدوث فتنه عظیم میان مسلم و هنود در بلده
احمدآباد گجرات بنابر عدم تدین داود خان افغان در سنه احد فرخ سیر که داود خان ناظم گجرات بود اواخر سال
صوم در ایام هولی که هنود هولی را بزعم خودی سوزانند یکی از هنود در صحن خانه خود که آن طرف
بر گذر با خانه های مسلمانان چند داشت اراده سوختن هولی نمود مسلمانان مانع آمده
اختیار خانه خود دارم آتش برافروخت و بزعم خود هولی را [illegible] مسلمانان علی الرسم
[illegible]
[illegible] وفات سرور کائنات یکی کشتند
هنود تمام جمع بهجوم بر مسلمانان نموده مسلمانان چون کم بودند [illegible] بیاورده در خانه ها پنهان شدند
هنود متعصب را از حد بیدر برده پسر قصابی را که چهارده پانزده ساله بود بدست آورده عوض گاو
بکشتند مسلمانان شهر بشنیدن این احوال جهت حق بجانب خود داشتند ندای عام در دادند چند هزار
افغان که ملازم داود خان بودند با جمیع سکنه شهر از جای نموده تا آقا بدر خانه قاضی
آمدند قاضی بخوف داود خان که رعایت هنود منظور داشت و بر روی مردم نسبت مسلمانان بشورش آمده
قاضی با بستگان خود در خانه قاضی را اشکسته خانه اش را آتش دادند و [illegible] پناه را همراه گرفته

شروع

شروع به سوختن دوکانهای مالکنت جوک و دیگر خانه های هنود نمودند و بر سر خانه کپور چند نام جوهری
که صاحب داود خان و شدید التعصب با مسلمانان بود هجوم آوردند او در دروازه محله خود در را بسته
و برق انداز ان بر آن گذاشته بجنگ پیش آمد و جمعی از هنود و مسلم کشته گشت و از شدت فساد
چند روز دوکانهای شهر بند بود چون تدارک خاطرخواه مسلمانان صورت نگرفت عبدالعزیز و جمعی
انبوه و شیخ محمد علی واعظ که بحلیه فضل و صلاح آراسته بودند با جمعی از مسلمانان بهره و غیره برای
استغاثه عازم دار الخلافه گشتند داود خان و کپور چند بمهر خود و قاضی و دیگر حکام و عمله پادشاهی
محضری مشعر بر جری هنود و مقصر مسلمانان نوشته داده روانه حضور نمود بعد ورود شان بجهان آباد
راجه رتن چند باهتمام کپور چند مذکور [illegible] مسلمانان را مقید کردانیدند و [illegible] بجائی رسید
خواجه محمد جعفر درویش که برادر حقیقی صمصام الدوله خان دوران و بزرگ خلف گیتی عاشق خدا و تارک
دنیا بود بر احوال مذکور مطلع گردیده بوساطت خان دوران در استخلاص مسلمانان مقیدی کوشید وفقهم
الله [illegible] شیخ محمد علی واعظ ممنون احسان
آن بزرگ گردیده رابطه اتحاد و اخلاص با خواجه محمد جعفر بهم رسانید و در خانه و مجلس آن مکرر
در حالت وجد و سماع اشعار مشعر بر مدح و نعت سرور کائنات و ائمه اهل البیت قوالان از
[illegible] خود یاد گرفته می خواندند و خواجه با استماع آنها بیتاب [illegible] شیخ محمد علی واعظ
نیز [illegible] مرقوم کاه کاهی در وقت وعظ بعد حمد و نعت فقره چند در مناقب ائمه
اثنا عشر بر زبان [illegible] بسبب معتقده در شت جهان آباد [illegible] که
[illegible] آغاز شده و ذکر آن بعد ازین [illegible]
نشانهای پادشاه که شخصی قتل امیرالامرا نموده و امیرالامرا نشانهای پادشاهی بدست آورده
و آن [illegible] شده کشته بود بهنگام تجدید عهود که بوساطت مادر پادشاه بعمل آمد نشانهای مذکور
نیز بپادشاه نموده و عذرخواهی آن هم در میان آمد چون رفع کدورتها روداد و جمیع جوابها سوال
انفصال یافته میرجمله هم از حضور بیرون رفت شادی فرخ سیر با راجه تقرر یافته [illegible] امیرالامرا
بعد انفراغ از انعقاد این بزم عازم سفر دکن کرد و ذکر شادی کتخدائی فرخ سیر با راجه محمد فرخ سیر حکم
به تیاری سامان شادی کتخدائی نموده [illegible] اطراف امیرالامرا [illegible] لوازم

در اسباب بتهای دختر موافق خاطر نهند و بستان آماده ساخت و شادی این عروس و دامادی
بخوبی و زیبنی بعمل آمد که در هند از ابتدای عهد راجهای کفر و سلاطین اسلام در هیچ اوقات
و ایام کسی ندیده و کسی از کسی نشنیده بر تجملات سلطنت تکلفات بسیار از فرش [illegible]
گوی سبقت از کواکب آسمان ربوده زبان ملامت بدرخشندگی آفتاب دراز نموده و [illegible]
آرایش گلستان ارم را خورشید چون نظارت خود انگاشت از وفور سرور بهره عشرت و کامرانی به
اقاصی و ادانی برسید و مسرت و شادمانی چون روح حیوانی در رگ و پی مردم دمید و دیدار دو جام
تماشائیان و غلامان فرای شهر و بازار از دل عاشقان تنگ و سینه تازه رونق داشت
بهره حاضران گلهای بوستان را خار خار حسرت در جگر القصه شب پنجشنبه بیست و دوم ذی الحجه
سنه یکهزار و یکصد و بیست هفت هجری مجلس انعقاد اختتام یافت و پادشاه بخانه امیر الامرا
آمده صیغه عقد خوانده رانی را چون عروس در [illegible] گرفته کوس نواخته بدولت سرای خود شتافت
ذکر مناقشه که شیخ عبید الله ملتانی را با خواجه محمد جعفر رو داد در همین اوان شیخ عبید الله نامی از ملتان
بدار الملک به برای کاری آمده در مسجد جامع وعظ میگفت چونکه او رونق گرفت روزی برای دیدن
خواجه محمد جعفر مرحوم رفت چون در مجلس خواجه [illegible] بوده که بعضی مریدان و معتقدان زمین بوس
می نمایند و قوالان بخواندن ابیات منقبت عترت طاهره پیغمبر علیه و علیهم السلام اشتغال می نمایند
شیخ عبید الله را استماع ابیات مناقب گران آمده شروع بموعظت نمود [illegible]
را روا نیست و شنیدن سرود و مزامیر ممنوع و مردود [illegible] باستماع مناقب اهل بیت
[illegible] آئین اسلام نیست خواجه در
جواب گفته بود که در دل ما [illegible] ذات پاک کسی دیگر را موجود نمیدانند چگونه
راضی بسجده اغیار و روادار چنین کار توانند بود و کسانیکه از فرط عشق همه جا محبوب و معبود را
موجود دانسته زمین بوسی بردارند از گفته کسی ممنوع نمی شوند ما را چه گناه رباعی [illegible]
و بهره همه اوست ؛ در دلق گدا و اطلس شه همه اوست ؛ در انجمن فرق و نهانخانه جمع بالله همه اوست
ثم بالله همه اوست ؛ و قوالان آنچه از استادان خود یاد گرفته اند میخوانند منع آن ما را لازم
نیست اگر شما اشعار مناقب صحابه یاد دارید تلقین نمایند تا آنها بخوانند آن ابیات هرجا و هرگاه که اینها خوانند

اشتغال نمایند

اشتغال نمایند شیخ عبید الله از شنیدن این جواب [illegible] خواجه بمذهب تشیع گمان کرده آزرده خاطر شد
و در مسجد جامع در وعظ خود علی الرغم خواجه اقوال متاخرین متعصب نقل آنکه جناب امیر المومنین علی
مرتضی علیه التحیة و الثنا و اهل آل عبا و سبب و علوی را سید نباید گفت و هیچ فرق با کسی که بگوید خلاف
عقیده اهل سنت سب جمیع صحابه دیگر پاک نبوده اند و دیگر مذمت های مذهب امامیه [illegible]
خود نموده راضی بتقصیر در آن باب نبود خواجه بر این افادات او مطلع گردیده پیغام داد که این حرفها
منافات در وعظ خارج از طریقه دین مبین و بیرون از روبه اهل سنت و جماعت است [illegible]
خوارج اگر بفقیرخانه بیایند یا جائی مقرر نمایند که بحضور [illegible] فضلای منصف متدین در تحقیق اقوالیکه
میگویند بدلائل عقلی و نقلی مناظره کرده آید یا آنچه دعوی مینمایند از روی کتب معتمده فقهای اهل
سنت و صحاح احادیث خاطر نشان نمایند تصدیع بیجا نخواهد بود و شیخ عبید الله در جواب کلمات
درشت و برزبان گفته و [illegible] در همین نزدیکی روز جمعه وقت وعظ چندی از نخل زادهای
او مانند [illegible] تسبیح های خاک کربلا در گردن و بازو و بهیات مخصوص در مجلس وعظ آمده نکته ای
تند به شیخ عبید الله نمودند و دو سه نفر کس از پیروانش که سماع وعظ نمودند بگمان آنکه اینها
فرستاده خواجه و برای قتل واعظ آمده اند کلمات تشنیع و رفضه بر زبان راندند نخل زادها تاب
[illegible] از مسجد بر آمدند عقب اینها چندی اجل رسیده سپاهی وضع به هوس
[illegible] بر گردید یکی از خدمه مسجد با جمعی دیگر بتوهم آنکه او هم از اینها است بقصد
گرفتن و کشتنش [illegible] را گرفت و خود هم کشته شد و تا دو سه
[illegible]
روز لاشش او با سید تحقیق [illegible] آنکه فرستاده [illegible]
متعصبان و هوا خواهان شیخ عبید الله زیاده گو بوسیله بعضی مقربان درگاه حضور پادشاه استغاثه
نمودند که خواجه میخواهد در دین اهل سنت خللی اندازد و در عهد بهادر شاه برای تلفظ کلمه وصی آن
هنگامه شد الحال احتمال زیاده بر آنست بهتر آنکه خواجه را از شهر بیرون کنند و در مجالس
و بازارهای [illegible] که اشعار مناقب ائمه طاهرین خوانده فضایل آنها مذکور شده بود روی
نموده این صورت ورق گردانده غیر ذم روافض بر زبان نمی آمد فرخ سیر با شریف خان
که قاضی حضور بود در خصوص سوال نمود قاضی گفت که بد اعتقادی خواجه شرعا ثابت نمی شود و آنچه شیخ

بعبد الله میگویند مطابق کتب معتبره عقاید اهل سنت و جماعت اما جابر رفع گفتگو خواجه اگر
تبدیل حکایتی نماید مضایقه ندارد و خانند و درین باب آنچه بایست بجناب خواجه التماس نموده
صلاح داد که چندی در مزار خواجه نظام الدین رفته زبان معاندان باید بست و شیخ عبید الله را
طلبیده گفت که بجز مطلب درین شهر آمده مطالب او را بعد اظهار در سه چار روز سر انجام
داده روانه ملتان نمود و فتنه را خوابانید ذکر ظفر یافتن عبد الصمد خان بر بدامنیهای فرقه سکهان و
مجمل احوال آن فرقه و مقتدایان ایشان و همدرین عصر که سال ششم از جلوس فرخ سیر مطابق سنه یکهزار و صد
و بیست و شش هجری بود به نیروی بازوی عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ بنده که انتداد و رواجی
نام بنداو در قوم خود معزز و مشهور و دور افتاده بر بایت سکهان جلو فرت آنها مغرور و مرد که
سفاک بی باک بود و خود را سلطنت بر داشته ظلمهای نا روایان بر خلق خدا کلنو و ربا داشن اعمال
خود رسید تفصیل این اجمال آنکه فرقه سکهیه که پیروی مسلک گورو گوبند سنگه نموده موی ریش و بروت
و سر از ابتدای تولد مطلقا نمی تراشند و اکثر نیلگون پوشیده با سلاح و یراق میگردند و بعضی هم
از فرق مختلفه باشند هرگاه این مسلک اختیار نمایند اجتناب و احتراز از همه بکمال لطف نموده
و قاعده دیرینه منهدم می کنند اگرچه ابعد فرق باشند حدوث این مسلک در اواخر عهد عالمگیر
اورنگ زیب اتفاق افتاده موجد این طایفه گورو گوبند است که از خلفای نانک شاه ...
بوده و مجمل احوال نانک آنکه پدرش بقالی از قوم کهتری بود و در عهد طفلی ... بالمرّه
نا به استعداد او و نیاز قلبی خداداد او درشت ... کتاب جمال و جلال ابر نانک
... درویشی حقیقت گشتن ...
شعور و دانش بهم رسانیده بر حقایق و معارف که کتب فقرای اسلام و صوفیه دعوی الاحترام
آن مشحون است اطلاعی حاصل نموده از تعصب کیش آبای خود در گذشته معانی توحید را اول آن خود
بزبان پنجابی که درشت در بحر اشعار هندی موزون می نمود اشعار و کلمات او فراهم آمده
صورت کتابی گرفت و نام آن کتاب گرنت افتاده و این اشعار و کثرت اتباع در عهد بابر
بادشاه او را اشتهار آمده و الی الآن در میان پیروان او آن کتاب است و شهرت دارد مشتهر
مشهور و معروف است و تحرا شخص آن اشتغال دارند احترام بسیار بر آن کتاب میکنند و ...

چون مأخذ مجموعه دارد خالی از کیفیتی و شناختی نیست بشنتر اوضاع فقرای او منسوبه اوضاع فقرای مسلمانان
هند بوده و اکثرهم فقرا ایشان همچنین صورتند و اکثر جا بلکه هم شهرها و دهات فقرا که باصطلاح آنها سنگت
گویند دارند و در آن سنگت نایبی سرکرده و دیگر مریدان ایشان می باشند و اولاد نانک مسمی ...
... اند وقت و پسر و نبکار پسر گرو و اولاد و شش هم الی الآن کذالک و حاضر اوضاع ...
آنها است و پیچیدگی صورت درویشی اختیار نموده که در لباس و اوضاع هیئت تمام با فقرای مسلمانان
هند دارند پیروان او بعضی از خدمه نانک که ... نام درشت ... نانک گشته بجای او نشست
گرو سجاده نشین ... نانک که تیغ بهادر نام درشت پیروان بسیار بهم رسانیده جاه اقتدار گشت و چندین
هزار کس همراه او میگردید و معاصر او حافظ آدم نام فقیری از فرقه مریدان شیخ احمد سرهندی جامعه
کثیر بهم رسانیده و بیرونی خود دو بهر رسانیده هر دو کس شیوه اخذ و جر بجبر و تعدی اختیار نموده و در ملک پنجاب
میگردیدند تیغ بهادر از هندوان زر و بنگرفت و حافظ آدم از مسلمانان و قایع نگاران بادشاهی به
عالمگیر برنگاشتند که دو فقیر یکی هندو و دوم یکی مسلمان فلان و فلان بهم رسیده این شیوه را برگزیده اند
آنکه وجه عجب که از اقتدار شان میفزاید خروج هم نمایند عالمگیر بعد استماع این خبر بحکام لاهور حکم ...
کرده و در اکثر جانب حافظ آدم را از ممالک محروسه بدر کرده در سواحل افاغنه آن طرف اتک و ... بمنادر
... گذارند که باز ... عود تواند نمود و تیغ بهادر را گرفته ... مقید و محبوس
دارند ... حکم ... و بعد چندی روز حکم دیگر در باره تیغ بهادر رسید که او را کشته و چندی
راجه حصه نموده ... بیاورند حسب الامر بوقوع پیوست اما همراهیان تیغ بهادر
بطور فقرا میگردیدند و سلاح ... عالمگیر رحلت نموده ...
سلطنت به بهادر شاه رسید بقول در اواخر عهد عالمگیر گورو گوبند بجای پدر خود تیغ بهادر
زنده خود را آهسته آهسته جمع نمود و سلاح و اسب و یراق بهم رسانیده به همراهیان خود قسمت کرد
و اندک اندک دست درازی خود دراز و شروع به تک و تاز نمود بموجب فرمان بادشاه فوجداران
حضور شتافتند بر دو اخته آن سد بر خود کرده نمانی رسید دو پسر او اسیر گشته تقدیر کرده
کشته شدند چون خواست که نزد اهل و عیال خود برسد عبور رسش از لشکر حکام سرهند و غیره دشوار
بود به بعضی از افاغنه وعده رسانیدن بسلامتی کرده آن لشکر را رسانیدند در لباس ... نمود آنجا او را لباس نیلگون

بطور افغانه رو بجلا پوشانیده و موی سر و ریش او بلند گردانیده همراه خود گرفته و در گروه
باحترام می آوردند هر که از احوال اوی پرسید میگفتند که پیرزاده او چه چه است چون بجای لاهور
رسیده و بر آن بی جمعیت گرانید بهمان ایثارت را بحال در نشسته تغیری در آن ننمود و بر بردن
خود را نیز دلالت نمود که همین طایفه و صورت اختیار نمایند و آشفتگی در حواس او بهم رسیده بود
نمی‌دانست و همین خیال در تهم انتقام پسران خود نمود بعد او بندا بجای گورو گوبند نشسته و اقتدار بسیار
بهم رسانیده چون کینه‌های دیرینه قتل تیغ بهادر و پسران گورو گوبند در دل داشت بر دیهات و آبادانی
اهل اسلام هرجا دست او میرسید تاخته از سکنه آنجا هر کرا می‌یافت القانی کرده چند اطفال صغیر
السن باشند حتی زنهای حامله مسلمانان را شکم دریده و جنین را بیرون کشیده می‌کشتند بهادر شاه
استماع شورش او نموده افواج به تنبیه او گماشت یکبار رستم‌خان نام سیصد پنج هزاری سوار او را در
لوهگده محصور نموده او از آنجا بحیله و جرات بدر رفت کره ثانیه محمد امین خان و آغر خان و رستم دل
خان وغیره امرا رسیده باز محصور ساختند اما همیشه انجام یافت بندای مذکور گشته مقابل
افواج بادشاهی می‌گشت اکثر بطور چهبو و قطاع الطریق در اطراف و جوانب دویده بکجی
نمی‌آسود و هرجا قابو می‌یافت در قتل و غارت و تخریب مساجد و نبش قبور مسلمانان قصور نمی‌نمود
و همین قسم این قضیه امتداد یافته تمام نشده بود که بهادر شاه رحلت نمود و در لاهور مقابلات [illegible]
زاده‌ها با همدیگر چنانچه مذکور شده رو بداده کسی بحال سکهان نپرداخت [illegible] اقتدار ایشان
بنهایت زیاده شد چون معزالدین کشته گردید و نوبت سلطنت [illegible] حکم تنبیه بندا باسلم
[illegible] آمده بر سر او تاخت و در جنگ
از بیت خورده خایب و خاسر بلاهور برگشت و بندا از کثرت لشکریان هم رسیده دست تعدی کشیده
مسلمانان از بیشتر هم بیشتر گرده کشته انچه بنابت بعمل آورد و چند بن عرصه بایزید خان نام چوهدار
سهرند باراده مدافعه بندا از قصبه مذکوره برآمده در لشکر خود اقامت داشت و وقت نماز مغرب
با معدودی در خیمه علیحده نماز میگذارد که سکهی از اتباع بندای خدانا ترس بنقل فدائیان حسن صباح
در غفلت بیک ناگاه بخیمه مذکور در آمده بایزید خان را در عین نماز بکشت و صحیح و سالم بدر رفته بهم اتفاق
خود پیوست چون این خبر بحضور رسید به عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ تورانی که صوبه دار کشمیر و چند

سوار منتخب

هزار [illegible] با او بود حکم استیصال و قتل و اسیر بندا نافذ شد و سند صوبه داری لاهور برای پسر او زکریا
خان اصدار یافت و قمرالدین خان پسر اعتماد الدوله محمد امین خان و آغر خان و دیگر فوج مغلیه و تمام
و الادست بی راجهایان و توپ و توپخانه بمدد و کومک او تعین شدند عبدالصمد خان بمجرد ورود
سند و حکم عازم لاهور گشته عارف خان چیله خود را به نیابت در شهر مذکور فرستاد و خود
با فوج جرار بر سر آن بد ترین اشرار رفت چون فوج ولایتی همراه داشت تعاقب‌های متواتر
بندای مقهور را مضمحل ساخت و متوالی در تعاقبش بود آن سیاه درون چندین جنگ صف با عبدالصمد خان
نمود و قریب بود که شکستی در لشکر مغلان افتد اما بنصرت ایزدی شکستهای فاحش خورده در
قصبه گورداس پور که مسکن و موطن آنها و آبادی معمور بود و در اسباب موفور و حصار مستحکم داشت
رسیده محصور گردید عبدالصمد خان مشغول محاصره گردیده نگذاشت که یک دانه از جنس غله باندرون
قلعه توانند رسید چون محاصره امتداد و ذخیره و انبارها اتمام یافت ماکولات بدست نمی‌آمد
و مردم محصور که حلق گیر بود مجبور گردیده گاو و اسب و خر و هر چه در مذهب ایشان ممنوع و محترم بود
بناچاری خوردند اما بنابر خوف و تعصب که بجبل در شستند رامی به تذلل و انقیاد نمی‌شدند هرگاه
بیطاقتی از حد گذشت و ماکول مطلقا مفقود گردید بسیاری از ان فرقه بگرسنگی و مرض زحیر و اسهال
هلاک شده باقی التماس امان در ستدهای آهنین بلشکر نمودند عبدالصمد خان لشکری در سید ان
نصب نمود خان واو که سلاح و یراق زیر علم مذکور گذاشته [illegible] هنگام جمع شوند
بنابر عجز و اضطرار جابر [illegible] قبول نموده حسب الحکم بعمل آوردند بعد اجتماع آنها عبدالصمد خان
همراه دستگیر نموده جمع کثیری [illegible]
در سپور [illegible] امیر فرقه مذکوره را بر شتران [illegible]
و طرهای عریان کلاه کاغذ بر سر و سلاسل در دست و پا کرده سوار ساخت و با این هیات
قاصد لاهور گردیده بصورت مسطور آنجا عنه نمود و را بنش بش سواری خود گذاشته داخل شهر
گردیده مادر بایزید خان که در شهر لاهور بود باستماع این خبر شادمان گشته بر سقفی در بازار سر راه گوری
عبدالصمد خان نشست و مردم را گفت که هرگاه قاتل پسر من که در قوم خود سبب کشتن بایزید خان
مأمور [illegible] نام یافته بود برسد مرا نشان خواهید داد چون آن نابکار غدار بر خر سوار در رسید مردم

آن ضعیفه را خبر داده شتابانیدند عفیفهٔ مذکوره بکینه‌خواهی و انتقام پسر خود آن [illegible]
چون نزدیک رسید سنگ گرانی از بالای بام بر سرش افگنده از جان گذشت عبدالصمد
خان باستماع این خبر سگبانان را بجل‌های اسب و خر پوشیده از نظر مردم مستور ساخت تا اکثری
کشته نشوند و بیرون بعضی غیر که منظور داشت میسر نه آید و بعد چند روز آنها را
بدستور مسطور از لاهور کوچ نموده همراه قمرالدین خان پسر محمد امین خان و پسر خود زکریا خان بدار
الخلافه فرستاد و چون نزدیک شاهجهان آباد رسیدند فرخ‌سیر اعتماد الدوله محمد امین خان را
فرمود که بیرون شهر رفته بندیای مذکور را گرفته کلاه و روسیاه نموده بسواری فیل و دیگر انها را
بر خر و شتران و سرها را بر نیزها کرده بشهر درآرد و بعد آوردن بحضور حکم حبس آن [illegible]
پسر و دویست نفر معتبر در قلعه شده و درباره دیگران فرمود که هر روز صد نفر را از آن گروه روبروی
چبوتره کوتوالی در رسته بازارها بقتل رسانند حسب الحکم بعمل آمد اما عجب تعطیلی از ابنای جنس [illegible]
شده که در کشته شدن یکی بر دیگری سبقت می‌جست و منت جلادی می‌نمود که اول او را بکشند
چون تمام آن جماعه بجزای اعمال خود رسیده مقتول گردید پسر بنده را [illegible] زانوی او و دست [illegible]
نابکار فیل کشانیدند و آخر بزنبورهای آهنین تاب داده پارهای گوشت او را از بدنش کشیدند
و بجزای اعمالی که با خلق خدا نموده بود مجازی گردانیده بجائیکه بسختی آن بود رسانیدند که [illegible]
محمد امین خان از بندهای لعین پرسید که آثار عقل و رشد از چهره‌ات [illegible]
جز این نباید بهشت که خود را بتهمت چندین [illegible] گردانیدی و در مکافات
اعمال [illegible] که هر گاه تمرد و عصیان جلادت [illegible]
[illegible] قتل [illegible]
از جناب [illegible] حقیقی در مکافات اعمال اینها چون [illegible] را بیکی رو نا جزای هر یکی در کنار [illegible]
نهد بعد از آن قتل [illegible] معتقدان را براو تسلط داده او را بسزای کردار زشتش میرسانند ـ این
[illegible] چیست [illegible] خدا اصلا ندارد ه **ذکر نهضت نمودن امیر الامرا حسین علیخان**
بهادر بدکهن و ظفر یافتن بر داود خان پنی و دیگر سوانح دکن قبل ازین نگاشته خامه وقایع‌نگار
گردیده که امیر الامرا بعد برآمدن میر جمله از حضور تصمیم اراده دکهن نموده بنا بر التزام بعضی مرام چند روز توقف
بعمل آورد از جمیع کارسازیها بطرف دکهن عازم گردیده و بخدمت پادشاه معروض داشت که در صورت

مخالفت

مخالفت نموده و بموافقت وزیر و زبان اراده فاسدی نسبت بقطب الملک در غیبت [illegible] را رسیده
[illegible] امیر الامرا بادشاه بداود خان که صوبه‌دار احمدآباد و افغان صاحب اولوس شجاع مشهور بود و با
سرداران مرهته و دکهن نهایت ربط و اتحاد داشت صوبه‌داری برهانپور مقرر نموده مخفی [illegible]
نفرستاد که در برهانپور آمده اطاعت امیر الامرا حسین علیخان نماید و بمنع و استیصال او کوشیده امیدوار
صوبه‌داری کل دکهن باشد داود خان ببرهانپور رسیده دم از صوبه‌داری باستقلال زد امیر الامرا
بر این ماجرا اطلاع یافته بداود خان پیغام فرستاد که چون کل صوبجات دکهن بمن تعلق گرفته باید که قدم از جاده
اطاعت بیرون ننهاده باستقبال بشتابد و الا [illegible] بادشاه رسانیده [illegible] خلل
[illegible] نماید داود خان از قبول این هر دو امر ابا نموده از برهانپور برآمد و بیرون شهر خیمه نموده از اطاعت
امیر الامرا سر باز زد و سرداران مرهته را که یکی از انها از عهد بهادرشاه نوکر سلطنت و منصب پنجهزاری بود
و [illegible] سیندهیه نام داشت و [illegible] حاصل او در جاگیر او تنخواه بود بمدد خود طلبیده و انها
حاضر آمده [illegible] برهانپور [illegible] آمدند تا آنکه اوایل شهر رمضان المبارک سنه چهارم جلوس امیر الامرا حسین
علیخان بهادر رسیده هر چند [illegible] افغان جهالت شعار گفته فرستاد [illegible] کار
بجنگ انجامید امیر الامرا با جمعیت چند هزار سوار که در رکاب نصرت انتساب موجود داشت صفوف جنگ
آراسته سوار شد و از آن طرف داود خان با جمعی که هر یکی بزعم خود رستم داستان بود [illegible]
[illegible]
رستخیز محشر بر پا کرده [illegible] سرها چون تگرگ از ابر خونبار شمشیر آبدار [illegible]
و دست [illegible] خاک معرکه [illegible] گشت چه بدنهای نازپرور که بر بستر خاک بخفت
و کدام گلها که از سرهای خون [illegible] نیزه نشکفت از صدمه [illegible] چوب های [illegible]
آسمان متحرک گردید و آسمان از حیرت تماشای رزم دلیران خون آشام مانند کره خاک از حرکت
آرمید داود خان بداعیه مقابله با حسین علیخان فیلبان خود را تاکید کرده بود که فیل او را بفیل سواری امیر الامرا
رسانند [illegible] با وجود گشته شدن [illegible] همراهی داود خان که در شروع جنگ خود را [illegible]
بر توپخانه امیر الامرا رسیده [illegible] محشر در لشکر حسین علیخان برانگیخته علف تیغ بیدریغ [illegible]
و اکثر رفیقانش کشته و زخمی شده بودند داود خان با معدودی از فیلنشینان [illegible] اصحاب فیل [illegible]

قبل چرخهای جنبش علیخان بوده و حملات متواتر نموده وی در جایی نمی آسود و با دو سه صد افغان جانی
فشان تیز زبان تا قصد آن بود که بهر صورت خود را بجنبش علیخان رساند لیکن از تنزل تنبلی ورز
امیرالامرا افغان دوه رستم بیگ محمد یوسف دارو غه توپخانه و لسالت خان و جمعی کثیر شرط جانفشانی
بتقدیم رسانیدند و خانزمان و عالم علیخان با جمعهای دیگر زخمی گردیدند و دین گیر و دلاور میر مشرف که
سردار عمده و رفیق قدیم امیرالامرا بود در آن روز غرق آهن از سر تا پا بود و مقابل داود خان ا
داود خان سوار بر ... در حلقه کمان کرده رسته بانگ بر میر مشرف زد که مثل زنان روی خود چه پوشی
جهلم سردار نامدار را به نیم و تیر را از شصت خود رها کرده این سخن کنایه برای آن بود که خود در
خوب زره و سلاح دیگر نیز پوشیده ... اکثر جامهای سفید می نمود تیر مذکور مثل تکلوی میر مشرف
جنبان محکم وکاری نشست که به شوکت بر آمد و میر مذکور بر تخته پوشیده بیم و بقیاد فیل بان داود خان
دو سه ضرب کلک بر شست میر مشرف بجا نگه داشته جلو زد که ما و آسمان بحرکت آمد و یاد کرد
در مجالس دیگر آن نمی نمود و فیلبان میر مشرف فیل خود را از فیل داود خان جدا ساخته از دست میره
این صدمه عظیمه که به میر مشرف رسید تمام فوج امیرالامرا را کمان فاتح گردید میر مشرف در شتم خاطر
کشته چون داود خان مقابل امیرالامرا رسیده بود هم در آن اثنا بفیل آن فرو گرفت و نزدیک بود
که لشکر از هم پاشیده و شکست فاحش روی نماید بلکه اکثری خود را از کنار کشیده بودند از سرداران
و رو شناسان جانثار پای استقامت جمع کثیری لغزیده بود در این ... بتوپ
گلوله بندوق جان ستان بر داود خان رسیده کار او را با تمام رسید ... رسید قبل آن
برگشته ... ناچار فرار اختیار آمد
امیرالامرا حکم نواختن نوبت شادیانه فتح و ظفر نموده فیل سواری داود خان را باز طلبیده چون آوردند جسد العمار
بادم فیل بسته در شهر گردانیده و بفیلبان ... که از میدان ... انتظار ظفر احدی الطرفین
می کشید خود را بیمار گرفته امیرالامرا رسانیده نذر و تهنیت فتح گذرانید و همراهیانش بتاراج نقد
و اموال داود خان و غارت اسباب سپاهانش پرداختند اقبال ولد سپاهان او بضبط سرکار امیرالامرا
در آمد از آنجمله بود هر چند فیل ... بسال حضور کرده ند نقل عجیب شفقت استقلال اورنگ زیب گویند در ایام
صوبه داری احمد آباد گجرات دختری از زمینداران موافق ضابطه صوبه مذکور مسلمه گشته بعقد داود خان ...

و حکایت منقبت ماهیه بود که داود خان بقصد مقابله جنبش علیخان نهضت نمود زن مذکور چه بر داود خان
... و اطلاع او زن خود نگهداشت چون خبر کشته شدن داود خان شنید شکم خود را بهمان جمدهر با احتیاط
چاک نموده طفل را امانت بر آورد و خود بمرد بعد از آنکه خبر فتح و ظفر امیرالامرا بهادر بفرخ سیر رسید اشرف
خون وانده ... بر روی افواه گذشته قطب الملک گفت که خان سردار نیکنامی جانب اقتدار برای جانکشتن قطب الملک
... گفت که اگر برادرم از دست آن افغان کشته می شد موافق مزاج مبارک می بجای بود ذکر گرفتن ... بر
... آباد بسبب جنس فساد قطعی و هجوم ... جای دیگر و شدت ... بر رفتن ... با سادات از مغایرت
فرخ سیر در اوایل سال پنجم از جلوس محمد فرخ سیر حکم نگهداشتن هشت هزار سوار کرده بود که اکثری از ایشان
از روز بستن تا نه صدی بودند و تا بر آمدن جاگیر ... ارزانی شد بود که پنجاه روپیه در ماهیانه نقدی بیکرده باشند
و ده و از ده ماهیه طلب در سرکار در نشستند و جمعی فقط با سبب جاگیر خدمت می نمودند که ناگهان حکم برطرفی
آنها صادر یافت و بخشیان جماعه مذکوره را جواب دادند و در آن ایام نیز حمله که صوبه عظیم آباد بود
بدسلوکی او ... سپاه از جمله ... ریخته و قدی آشنای صوبه طلب سپاه و رسید و جماعه ...
برعایا و عموم برایای شهر عظیم آباد بسیار ستم ... به نامی عابد جان نیز حمله کرده بود ... سهام
علامت سکنه صوبه بر مردم ... ملازمان خود گذاشت تا آنکه زر بسیار از خزانه پادشاهی
... زحمت ادای طلب سپاه کشید خواه بر ... اظهار از ملازمان ... فتح ...
الخلافه گرفته ... عظیم آباد در عرصه پانزده روز ... شب به دروازه قلعه پادشاهی رسید ...
و در آن ایام اخبار مختلفه ... منتشر گردید قطب الملک استحضاری یافت و فی الحقیقت پادشاه اراده
... با سادات ... خاطر ...
طلبیده استفسار است که ناگهان ... با این صورت اتفاق افتاد ... موجب ...
وارث ... پادشاه گردید هر چند نیز حمله از این حرکت ... مورد عتاب پادشاه گشته در حضور
نیافت ... قطب الملک آمده با اظهار عجز و ... اطاعت و تذلل التماس عفو جرایم خود و استعفای
... از حضور نمود لکن این همه امور محمول بر مکر و تزویر ... اسیری و زیری شده داشته از
سوار ... مذکور ... برای تنخواه خود ... آمده بخانه محمد امین خان بخشی و خانه در آن
نایب امیرالامرا و نیز حمله رفته تقاضای طلب تنخواه ... می نمودند هجوم این مردم با اسلحه و براق

ومحاصره وازدحام بر حویلی امرای مذکور نمودن مردم بیکنت که بازرش فتنه جویان و غوغای [illegible] علاوه خان
علی النقد بر خانه قطب الملک بریختند ازین سبب بتیاب قطب الملک متوحش گشته درفکر اجتماع
افغان و فراهم نمودن جمعیت شد و دیگر نجابت خان همشیره زاده او که درآن اوان به فوجداری [illegible]
مقرر گشته بر آمده بود با مردم بار به که تازه فراهم آمده بودند و فوج نو نگهداشت دیگر خود را
بقطب الملک رسانید تا پنج شش روز ازدحام بر اطراف ان مذکور بود و دیگر افواج مغلیه در بازار [illegible]
و دسته دسته مسلح و مکمل می گشتند و سرداران طرف قطب الملک نیز از هیچ باب اهتمام بر جلبها
سوار نیز جمعیت خود مستعد و تیاری بودند و نیز جمله سراسیمه گشته و خود را گم کرده پناه بخانه محمد امین
خان برده بهدف سهام مطاعن گردیده نمیدانست که چه کند با این چپک و حایه دعوی همسری بلکه برتری
با امیر الامرا ذوالفقار خان بهادر و چین قلیچ خان بهادر و قطب الملک میداشت آخر کار جابر و ناچار فرخ سیر
بضرورت با بر رفع فساد و برات از اتهام میر جمله با معاتبه و کم منصب و از صوبه بهار عظیم آباد
تغیر نموده سر بلندخان را صوبه دار عظیم آباد و میر جمله را بالطاف نجابت رخصت داد و چون باطن امرای
نبود مهمها احتمال سازش و تزویر از غیر اصحاب تدبیر بر ضمیر نمیرفت و هرگاه پادشاه بسیر
و شکار سواری میرفت باوجود حرکتی سرزدی میداد طلبیده گرفتن قطب الملک در افواه می افتاد و قطب الملک
متهم بوده نگهداشت سپاه علی الدوام می نمود ذکر رحلت امیر کبیر عمدة الوزرا جملة الملک امیر
آصف الدوله وزیر عالمگیر در سال ششم از جلوس فرخ سیر مطابق سال یکهزار و [illegible]
آصف الدوله پدر ذوالفقار خان بهادر که ذکر مرحوم [illegible] سکه ملی نموده بود بر بست
[illegible] پسندیده و مکارم اخلاق و مراحم
و اتفاق و علو قدر و منزلت و سمو جاه و مرتبت انچه بایدورت تا آخر عمر برای ایشان یک از امرا
دست بهم نداده و رافت تمام بر کل انام داشته کارروای عالم و باوجود حیثیت طوایف امم ممدوح و مشکور
اهل زمانه و موصوف و معروف بعضی صفات آشنا و بیگانه بود ؎ نیک و بد چون همی بباید مرد ٭ خنک آنکس
که گوی نیکی برد ٭ اللهم اغفر له وارحمه مشهور است که ذوالفقار خان امیر الامرا بمقدمات
فرخ سیر راغب نشد بلکه اراده چند بار و دیگر با فرخ سیر باتفاق معز الدین پادشاه زاده دیگر بامدد قوای
اطراف و کمین که صوبه های او عهده داشت بعد مبالغه پدر ناچار بملازمت در آمد و چون بافت ملازمت ذوالفقار خان

بافرخسیر

با فرخ سیر اسد خان همراه بود و از ناقدردانی فرخ سیر و دیده بهانه بر جمله ذوالفقار خان مقتول شد و نام
ذوالفقار خان اسمعیل و نام اسد خان ابراهیم بود تاریخ قتل پسر چنین موزون شد ؎ هاتف نام
قربان باد و چشم خونفشان ٭ گفت ابراهیم اسمعیل را قربان نمود ٭ گویند در مرض الموت اسد خان فرخ سیر
که از سفاهت و نادانی خود چه زیان بود شخصی را برای عیادت و معذرت فرستاده پیغام نمود که افسوس
از شما رانده اند انچه بابت عمل آورده بودیم و الحال ندامت میکشیم لیکن سودی ندارد اگر معطلی در
بابت [illegible] دولت به جهت از اشفاق شما بیگانه نیست جواب داد که عاقبت شما بخیر قضا و قدر واقع
شد و خانه خاندان ما را برباد داده اید و مکافات آن افتاده اید و خلل در ارکان سلطنت تیموریه
راه یافته اما اکنون که زمام اختیار ملک و دولت بدست سادات داده اید تا بعد و بر در اختیار خانی
انها که شنیده کار بجائی نرسانیده که منازعات زیاده از حد ما به فساد و دیگر که دیده بالمره مجبور شوید
و عنان اختیار از دست شما مطلق بدر رود ذکر ازدیاد منازعات فیما بین پادشاه و سادات
فرخ سیر به تجویز مصاحبان هواخواه برای خدمت [illegible] خدمات ممالک دکن ماموری خان و
سند نوشته میداد و امیر الامرا آنرا موجب وهن خود شمرده بلطایف الحیل و خلل بنیاد و بر آن خدمات
همراهیان خود را مقرری نمود و این امور باعث ازدیاد الفتش عادی شده و در حضور هم با قطب الملک و
[illegible] ایشان در کاسه بود و راجه رتن چند دیوان قطب الملک بحمایت آقای خود از حد در گذر
دخل بر جمیع [illegible] نموده متصدیان حضور را در هیچ کار اختیار و اقتدار نمیداد و در مقدمات
مالیه و ملکی دیوان خالصه [illegible] بتجویز رتن چند رواج یافته بود معاملات
ملکی و مالی رتن چند [illegible] و انتظام [illegible]
[illegible]
و رای رایان [illegible] دیوان تن کرده بودند هر دو ناچار بودند که رضاجوی پادشاه و قطب الملک
هر دو باشند اعتقاد خان [illegible] طرف پادشاه و همچنین رای رایان را طرف قطب الملک [illegible]
زیاده مطلوب بود از این جهت هر دو معاتب و استعفای خدمتین مذکور نمودند [illegible]
گشته بود ناگهان عنایت الله خان که در سنه احد فرخ سیر بعد کشته شدن پسرش هدایت الله خان
معاتب گشته بمکه معظمه رفته بود معاودت نمود و فرخ سیر از برای ارتفاع سلطنت و حماقت هواخواهان
خود مثل میر جمله و غیره ندامت داشت و بر انداختن امرای بهادر شاهی و عالمگیری غلط فهمیده [illegible]

ملکانست ورود عنایت الله خان را که از زمرهٔ عالمگیریان و متصدی پخته کار کفایت اندیش بود مغتنم دانسته
ارادهٔ تفویض خدمات حضور باو نموده بسرافرازی مناصب و اضافه استمالت و سرگرم کار ساخت
و درین ضمن اعتصام خان که از پاسداری طرفین و جانبها که از ارباب طلب می‌کشید استعفای خدمت نمود و
وتجویز دیوانی خالصه و تن با صوبه داری کشمیر بنام عنایت الله خان شد خان مزبور نظر بانچه از قطب الملک
اجتناب می نمود و قطب الملک از سخت گیریهای او که در عهد عالمگیر شاه نموده بود راضی نمی‌گشت
خان اوسلم بهادر رسید چه فاضل دانشمند و با وجود کمال اخلاص با سادات نظر بمنازعتها تارک خدمات
بوده بنوشتن تاریخ فتح سیری حسب الامر اشتغال داشت و مصاحبت با قطب الملک نمود در میان آمده
با صلاح جانبین کوشیده و طرفین را بایغورت راضی ساخت که عنایت الله خان بدون اطلاع عبد الله خان
چیزی بعرض پادشاه نرساند و تجویز خدمات نماید و راجه رتن چند در معاملات خالصه پادشاهی دخل نکند
چون قطب الملک بسبب بیدماغی از پادشاه رغبت بحاشی برای اجرای امور وزارت و ضبط مهمات
نمی نشست و کار خلق خدا خراب می‌شد عنایت الله خان درین باب التماس نمود که دو بار نیابت
یکبار بطور آینده جلوس دیوانی و اجرای مرام انام بجا فرموده باشند ملتمس او نیز برای یافت کلی چند روز
بآیین گذشته باز برای بزم رفت چنانچه مذکور خواهد شد عنایت الله خان با وجود شعور رکیه باد
نسبت مینه هند ملاحظه احوال روزگار نکرده برای اخذ جزیه خلاف مرضی رتن چند عرض نموده
اصدار حکمش نمود و نیز چون خراج سرایان در کشمیریان و هنود دلسازش [illegible]
زیاده از حد مرتبه و [illegible] اسپر جا حاصل [illegible] برده جاگیر بر مردم دیگر
نمک [illegible] شود و غیره متغلبان ضبط کرده
و این امر بر رتن چند و هم صاحب مداران دفترات گذشته بقطب الملک رجوع آورده عبد الله خان
راضی باجرای این حکم نگردیده و جمیع هنود و مردم متعلق که عداوت عنایت الله خان الحکم [illegible]
کاو و ستیها قرار که در میان قطب الملک و عنایت الله خان بود بحال نمانده رنجشها در میان آمده
و بر سر بمکند نشست که ناگهان یکی از عمال محال خالصه مشهور [illegible] رتن چند بابت حساب دیوانی آمده مبلغ کلی بذمه
او بر آمد عنایت الله خان برای وصول زر او را مقید ساخت و بکر رتن چند مستخلص او گردیده آغا نمودی
عامل مذکور فرار یافته بمنزل [illegible] رتن چند بر در [illegible] او گردید عنایت الله خان

بعرض پادشاه

بعرض پادشاه رسانیده و جلیها برای گرفتن عامل از خانه رتن چند تعیین کنانیده و کار بگفت و گوی رفت و انگیز
شو گردید پادشاه از روی غضب بقطب الملک در بر طرف نمودن رتن چند فرمان داد اما آثاری بران مترتب
نشده و عهده تنبیه منازعات که بر سر عاملان و کلی کردند و سر رشتهٔ اختیار از دست فتح سیر بر هم رفت
آن بود که چوراامن جات زمیندار عمدهٔ صوبهٔ اکبرآباد که آبا و اجداد او و خودش از همیشه مفسد و مکر
تصرف نموده تا گشته قابل تادیب و تنبیه بوده و در زمان سابق سلاطین بهم انجا مامور گشته بجهاد و سزای
بیم داران می برده چنانچه در اوایل شوال سنه یکهزار و صد و بیست و نه ۱۱۲۹ راجه جی سنگه سوائی بخطاب راجه
و مهاراج و اضافه و عطای جواهر و فیل و چند لک روپیه نقد سرافرازی یافته بمهم چوراامن و تنبیه او مامور گردیده
و سید خانجهان خالوی قطب الملک از عقب جی سنگه سر فوج علیحده بطور کومکی مقرر گشته بکمال اقتدار رخصت
شد جی سنگه بر مهم مامور خود را رسانیده محاصرهٔ قلعه چوراامن و شتم بر دیگر مور چال پرداخته تردد های
نمایان نمود و سید خانجهان که چند ماه رسیده معهد جا بر تهاکر دید و بکره بر بستن بیورشها
میان آمده و مردم از طرفین کشته و زخمی گردیدند و در مدت محاصره یک سال عرصه بر چوراامن محصور تنگ
گردیده فتح و ظفر قریب رسیده چوراامن وکیل خود به قطب الملک رجوع نموده استدعای صالح قبول
پیشکش و بوسیدن خود و در حضور به عفو جرایم و سرافرازی منصب بدون آنکه جی سنگه اطلاع یابد و بهای او
رسان باشند نمود و بسعی قطب الملک نیز برای یافت جی سنگه شکسته خاطر گردیده حدیقهٔ تازگی خود
آمده باو [illegible] خاطر شد و چوراامن نیز بجهان آباد رسیده مکانی نزدیک جی سنگه که از قطب الملک
فرود آمده یکبار دیگر [illegible] همراه ملازمت چوراامن مشرف گشت آنها بسبب ملال و افراط [illegible]
و معامله داشت [illegible] بجای [illegible]
رسیده یافت در تغیینه و جهان آشوب گردید ذکر برخی از احوال امیر الامرا حسین علی خان بهادر
که در دکن ساخته گشت و بهم رسیدن مواد هیچ وف دکه برو شام مملکت هندوستان را فراگرفته افتداد
سلاطین تیموریه با تمه بباد فنا رفت بعد از آنکه امیر الامرا با مرداود خان ظفر یافته خود را بخجسته بنیاد اورنگ آباد
رسانیده و به بندوبست ملک دکن پرداخت اطلاع یافت که گشته و تاربه سیه سالار بنده راجه ساهو
بضابطه آنکه در هر صوبه دکن یکی از سرداران مرهته به دستور صوبه دار پادشاهی برای تحصیل چوتهه
از مدت ده دوازده سال بعد انتقال عالمگیر پادشاه و بسبب بی‌ربطی پادشاه و هجوم مرهته و وجوه

دیگر رایج گشته بودی ماند و صوبه خاندیس و اطراف دارد و ما بین راه بندر سورت قلعه‌های گلی ساخته
تهانه‌ها قایم نموده هر قافله که از آن راه بگذرد اگر چوته از اموال خود داد سلامت گذشت والا
تاراج رفته و مردم قافله اسیر شده بعد دادن مبلغی سر هر نفر خلاصی می‌یابند امیرالامرا ذوالفقار بیگ
بخشی خود را با سه چهار هزار سوار و همین قدر برق‌انداز آن به تنبیه او مرخص ساخت چون ذوالفقار بیگ
از کوتل ما بین اورنگ‌آباد و خاندیس گذشت کهنده و دار به خبر او شنیده با هشت نه هزار سوار از جنگی سپاهی
پانزده شانزده هزار سوار نزدیک سرحد بگلانه و گالنه که بطرف [illegible] گرده بطرف [illegible]
واقعیت نمایان گردید و ذوالفقار بیگ خواست که بر او تاخت کنند و فرار هولد نموده بخشی مذکور را
بطرف جنگل‌های صعب‌المسالک کشیده و هر چند همراهان گفتند که آن مکان قابل مقابله و تعاقب غنیم
نیست ذوالفقار بیگ بغرور شجاعت خود و جهالت دیگر سادات بارهه همراهی نشنیده با جوانانی که خوف
یکه تاز خود را بر سر گنهنه رسانیده گنهنه و در اول مقابله که جمعی از آنجا عمده بدار البوار رفته بودند
ز بعین دکنیان رو بفرار نهاده فوج امیرالامرا با بودن جمعیت چار صد یا پانصد کس با اطراف خود متفرقه
پراگنده ساخت روز دیگر بهیات مجموعی بر ذوالفقار بیگ هجوم آورده راه کمک سواران
بسته عرصه بر ذوالفقار بیگ چنان تنگ شد که با معدودی میدان معرکه کشته گشت و بقیة السیف
از زخم نحوست بدر آمده زینهار جو و عاری از لباس و یراق و اسیران بیشتر بر گردیدند چون این
ماجرا امیرالامرا راجه محکم سنگه دیوان معتمد خود را با فوج شایسته [illegible]
و سیف‌الدین علیخان برادر خود را که صوبه‌دار برهانپور بود [illegible] تعیین نموده فرمان داد
که [illegible] شکسته خود را از [illegible] قلعه
نشینند تعاقب می‌نمود [illegible] تهانه‌های او هر گاه فوج بر سر آن [illegible] مکان را خالی گذاشته
و بعد باز آمده بجای خود می‌نشستند هر چند با افواج مرهته‌های دیگر که از اطراف احمدنگر تا خاندیس و تاراج
آمده بودند محکم سنگه را مصاف [illegible] و مرهته‌ها شکست یافته تا پای قلعه ستاره رسیدند
اما تلافی کشته شدن ذوالفقار بیگ با خشند عمل نیامد و بسبب [illegible] زبان‌ها اخبار نفاق
فتح سیر و سادات بلکه بقول مشهور رسیدن [illegible] و احکام خفیه بنام راجه ساهو و دیوانان
و زمینداران عمده طرف کرناتک و غیره درباب عدم اطاعت امیرالامرا و استیصال او سرتابی‌ها

می‌نمودند

می‌نمودند و اگر چه مبارز خان صوبه‌دار حیدرآباد که امیر عمده و مبارز مشهور بود با وجود آنکه با امیرالامرا
ملاقات نموده بود باز بجای خود رخصت یافته رفت اما چنانچه باید نشد و اتفاقی در حیدرآباد و بیجاپور
و برهه دکن ناکام نشده امیرالامرا بدریافت حالات مذکوره صوبه‌داران و دیوانان و قلعه‌داران
که از حضور مامور شده می‌رسیدند اکثری را دخل نداده بطبیعت و عمل میکرد راسید **ذکر مصالحه نمودن امیرالامرا**
با جماعه غنیم بسبب بدسگالی ارکان حضور و بهم رسیدن اسباب فتور عالمگیر بادشاه بنحوی که سیاه و جنگ این
[illegible] تاران [illegible] پادشاه قریب سی و چهل قلاع متعلقه مرهته را مستخر و مفتوح و آنچه بدرانی
ساخته بود بعد مردن [illegible] وقت که بسبب منازعه و محاربه اولاد و شمس رو داد و بهادر شاه
در لاهور [illegible] بود مرهته‌ها مکان را خالی و پادشاه را دور دیده جنبش از نشیب [illegible]
مساکن خود نموده مصدر شورش‌ها و باعث قتل و غارت ملک پادشاهی شدند چنانکه قابوی یافتند
اگر کسی چوته که چهارم حصه حاصلات میباشد از دست ایشان رهائی می‌یافت والا تاخت و تاراج
آنجا می‌نمودند و چنانکه از حق [illegible] مذکوره چیزی بخشش نمی‌رفت چند روزی مرهته آنجا نموده خانه و خانه
بر می‌گشتند و در عهد عالمگیر که ساهو راجه تارابائی نام رانی ماده دوازده سال دم مخالفت زده بود
پادشاه به پاسداری و کلاونت التماس بسیار [illegible] از دیوان [illegible] صوبه دکن دستور
[illegible] کمتر رجوع آمد و [illegible] اسلام و سلطنت [illegible]
قبول نمود [illegible] شاه و کلای راجه ساهو و رانی مذکور رجوع آورده تا محل مذکور بحصول [illegible]
اما بسبب منازعه ما بین راجه [illegible] و رانی مذکور [illegible] که منظور بهادرشاه [illegible]
[illegible] صوبه‌داری داود خان [illegible]
[illegible] نهاد کان داود مرهته مزاحمت نرسانند و از باقی محالات امرا و ارکان همراهی نایب داود خان
باستصواب [illegible] مرهته‌ها بقوافل و مردم دیگر آزاری نرسانند تا بحضور رسید [illegible]
[illegible] آمد و در صوبه‌داری نظام الملک که قریب یکسال و پنج ماه کشید در اوایل
[illegible] و در اواخر [illegible] و حروب بدلند و مدارک گذشت [illegible] در اواخر [illegible]
[illegible] قیل بعاویان بسیار از آنها غنیمت گرفته فیلان را [illegible]
تا دو سال از صوبه‌داری امیرالامرا که [illegible] پادشاه گذشت امیرالامرا دانست که بسبب بدسگالی

فرخ سیر و هواخواهان خفیف العقل او هر روز نوشتجات مشعر بر تمرد براجه ساهو و دیگر سرکشان و حکام
حضور می رسید بدین جهت بند و بست انجا را چنانچه باید عمل نمی توانند آورد و الحسابی از طرف آقای در
القای برادر و وسوسه مشی خود نیز مد نظر داشت ناچار برای بهم رسانیدن استعداد و مدافعه اعدا بنابر
مصالح با مرهته کنگاش واز انجمله در عهد داود خان پنی مقرر بود با مضافه ریس مکهی که سر صد ده روپیه
باشد قبول نموده مرهته ها را با خود متفق ساخت و مقرر نمود که بنوناته وجنا با جمعیت شایسته بطور
نیابت و وکالت راجه ساهو در خجسته بنیاد و در لکاها در حضور امیر الامرا حاضر باشند و چوتهه از
بادشاهی و جاگیرداران چنانچه مقرر بود بگیرند و ریس مکهی که سر صده [illegible] باشد از رعایا بستانند
انفصال این صورت منازعه و دفع خرابت و قتل و غارت که در ملک دکهن شایع و مرایج بود بر و شت
و اطمینانی جانب خلایق بهتر آمد تا عمال و حکام و مالگذاران را از بودن سه عامل یکی عامل حضور دوم
عامل چوتهه سوم عامل ریس مکهی رنجی تازه و انزجاری باندازه رسید و او بعد نوشته دادن سند الانفصال
نامه و دخیل نمودن کماشته های مرهته عرضداشت امیر الامرا مشعر بر درخواست فرمان سند مطابق آن
آو نیز خود بحضور رسید فرخ سیر بر طبق فهمانیدن و دو بخواهان معتمد خود ازین امر هم آزرده تر گشت
اول برای آنکه سر الف غنیم در ملک بادشاهی خود شده دوم آنکه [illegible] استبداد او عمل آمده در همین ایام
جان نثار خان را که امیر منشیم و بهادر دانا [illegible] با عبد الله خان مرحوم [illegible] حسین علیخان برادر خواندگی گرفته
از صیغه اخوت باشند داشت به نیابت امیر الامرا صوبه برهانپور [illegible]
فرمود [illegible] و در خلوت بنده [illegible] حسین علیخان [illegible] رسید آنکه جان نثار خان
بنواب [illegible] جان نثار خان [illegible] و مشفق خود میداند شاید به تعجیل او
خاطر خواه فرخ سیر عمل آرد و بعد رسیدن او ان اعتماد الدوله محمد امین خان را در ماه ذی قعده سنه شش جلوس
مطابق سال یکهزار و یکصد و بیست و هشت هجری بصوبه مالوا رخصت نمودند و مقرر شد که بعد رسیدن انجا مالوا و مانع
صوبه داری از تغیر راجه جیسنکه سوائی نیز عطا خواهد شد و موافق مشهور آنکه خفیه فرمان صوبه داری
با عنایات دیگر مرحمت نمودند بعده که جان نثار خان نزدیک تاب نرجا رسید با آنکه از راه حزم
و هوشیاری و پخته کاری بنابر تذبذب در کار خود در دخل و عدم دخل در صوبه که یافته اضلاع جمعیت سوار
و پیاده با خود نگاه نداشته بود و نیز محمد امین خان بسرونج که تعلقه مالوا است والله [illegible] خبر ورود ان هر دو باو

خجسته بنیاد

خجسته بنیاد و انتشار یافته بر زبانها هرزه درایان دکن بمحض رسیدن محمد امین خان با شصت هزار سوار
مع امرای کارزار دیده و همراهی جان نثار خان مع هفت هشت هزار سوار با اراده پیکار حسین علیخان مذکور
می شد بمرتبه که حسین علیخان را هم اندک تشوری در خاطر هم رسید بعد تحقیق منشا اصلی این اخبار ظاهر شده
خطوط جان نثار خان مشعر طلب قلیل تحقیق بطور رهبر قرار رسید که سنتا نام غنیمی عمده از منتسبان راجه ساهو بعزیمت
هنگامه با علم سرکشی بر داشته سر راه مرا گرفته است بعد رسیدن خط جان نثار خان اندک بدمزگی موافق آوردن
جان نثار خان تعیین شدند و جان نثار خان رسیده بملازمت امیر الامرا کامیاب گشت اما بنابر احتیاط [illegible]
برهانپور [illegible] واقعست نیافته عواطف ظاهر و سلوک بزرگانه با او منظور و مسلوک بود و در همین ایام
ضیاء الدین خان که از شرفای دیار خراسان بود به دیوانی دکهن از تغیر دیانت خان نبیره امانت خان معزول
گشته با جلال الدین خان که بدیوانی برهانپور مامور گشته و فیض الله خان که بتعلقه بخشی گری دکهن منصوب گردیده
بخجسته بنیاد و [illegible] رسیدند ضیاء الدین خان بسبب سفارش قطب الملک که بسیار نوشته بود دخل در دیوانی
یافت اما به کارها به جمعیت خاطر امیر الامرای بود و امیر الامرا را خوش نمود و سیدانست و فیض الله خان بخشی را امیر الامرا
جواب صاف داده بار سلام هم نداد و جلال الدین خان عوض دیوانی برهانپور چند روز دیوانی برار یافت و رود
این اخبار هم موجب از ملال فرخ سیر گردید ذکر اقتدار یافتن رکن الدوله اعتقاد خان و بر افتادن بنیاد دولت
فرخ سیر بکافت او و دیگر هواخواهان نادان درهمین عرصه محمد مراد نام شخصی کشمیری الاصل که در تمام ایام حجاب
غلطیه [illegible] افعال اشتغال داشت بوسیله هم وطنی با جاجته نسوان مادر فرخ سیر تقرب بحکم
بادشاه و در خلوت [illegible] بادشاه نمود که به تدبیرات صائبه قلع و قمع سادات بدون آنکه
حاجت بجدال و قتال افتد توانم [illegible] فرخ سیر [illegible] و دست این
سخن بهایت خوش آمد و پیکو [illegible] مشارکت مرضی آنچه بهایت موافقت با اعتقاد خان بهمر سانیده
و خانه قوم در اندک زمانی بخطاب رکن الدوله اعتقاد خان فرخ شاهی و مرتبه هفت هزاری ده هزار سوار
ارتقا نموده [illegible] محرم و همراز و همدم و مشاور دیده شریک مصلحت بر انداختن سادات گردید و
بسیع روزی [illegible] مرصع آلات گران بها و جواهر از اقسام اعلی و بوتنک خاص الخاص بانها مسخر شود و
عنایات وافر دیگر زیاده از حوصله خود کامیاب و سر افراز گردید و چنین قرار یافت که سربلند خان را
از صوبه عظیم آباد و نظام الملک فتح جنگ را از مرادآباد که بعد معزولی از صوبه داری دکن بفوجداری مرادآباد

قناعت نموده بود و راجه اجیت سنگه را از احمد آباد طلبیده و بهر یکی را امیدوار خدمات عمده حضور و مناصب
دیگر نموده نیز تکاپوی در برانداختن بنیاد دولت سادات بارهه نمانید و از غرایب آنکه بعد رسیدن
نظام الملک بحضور هنوز امرا و راجه اجیت دیگر مامور نموده فوجداری سرکار مراد آباد و محال جاگیر که در آن
سرکار داشت از و تغییر نموده مراد آباد را مستی برکن آباد ساخته صوبه علیحده قرار داده صوبه داری آنجا
و جاگیر نظام الملک برکن الدوله اعتماد خان بطریق التمغا عنایت شده و چون اجتماع راجه اجیت سنگه و سربلند
خان و نظام الملک و بست بهم داد و اجیت سنگه بخطاب مهاراجگی و عنایات دیگر باسبب اعانت در قتل
سرافراز شده لکن اجزا تکیار سر باز زده نظر تلون و جبن بادشاه و اوقندار و بی جرئتی سادات […] بعد تمام
و بعد استمالت کردیده و نظام الملک و سربلند خان که باسبب وزارت و میر بخشی گری با شرط قلع و قمع سادات
رسیده و رابعد انتصاب مذکوره موعود و خوشنود بودند آخر اثری از آن بظهور نرسید بلکه خدمات که
از انهم محروم و ممنوع افتاده بودند بطبع آنچه اینکه در کار موعود داشتند التماس می نمودند که قلمدان وزارت
بهر یکی از این دو سپرده که در نظر دو ثمن از آن حضور لایق این کار بنظر آید مرحمت فرمایند تا اقتدار و استقلال قطب
الملک اختلال پذیرد و بعد از آن اکرم از ما فرمانی زند لیکن اخواه رسید در جواب آن از فرخ سیر این
کلمه نمکین اصدار می یافت که برای وزارت به از اعتماد خان دیگری بهم نمی رسد و از هر امیر عمده ایرانی و تورانی
کمینت وره و را خطر استیصال سادات بعمل می آمد اگر غرض و تشتیت مهم مبتدا شد اعتبار آن نموده در تلون
وزارت استمزاج می نمود از فرخ سیر استماع بهان ثمه خارج آهنگ که به از اعتماد خان […] برای انتظام
سلطنه ملک […] کرده و رایی با این […] ناچیزی شده در
[…] امرا با بخانه آمدن بعد قطع اتفاق
تا دو قریب به هفتاد هشتاد هزار سوار مع همراهیان راجها و […] فوج خاص بادشاهی در رکاب
فرخ سیر حاضر و همراه قطب الملک زیاده از چهار پنج هزار سوار نبود و غلغله عظیم در عوام و خواص بود که امروز
البته قطب الملک کشته می شود و یا مقید خواهد شد با وجود این همه شهرت و رسوائی از ارادهٔ منصوبه مذکور
از هیچ جا صدائی بر نخواست و قطب الملک از انتشار این اخبار بخود ترسیده و شروع به تکمیل استحکام سپاه
نمود و سابق نوای مردم بابر هم که بر انها اعتماد داشت دیگر ازو اکرمی کند اینک در این هنگام از تخفیف گذشته
بتقیم بر داخت و فرمود تا بیست هزار سوار از هر قوم که باشند نگهدارند چون اخبار فتنه بار حضور با میر الامرا

حسین علیخان بهادر

حسین علیخان بهادر رسید از طرف برادر و مال احوال خود مشوش گشته با اراده ثابت برادر و برانداختن
خاندان و اعیه آمدن خود بشاه جهان آباد نمود و قبل از این محیی الدین نام مجهول النسب را که بشهرت پسر محمد اکبر
بن اورنگ زیب اسیر راجه ساهو گشته بودند که در دهی نشانده نشان و خطوط اما الطور بکسی حوالش […]
بپیش خود طلبیده و احوالش بحضور نگاشته جواب آن طلبیده است و عرضه استمزاج مختص به اراده و از زبانی علاقه
نا موافقت آب و هوای دکن نیز نگاشته ابلاغ داشت فرخ سیر از تهدید استماع خروج که قطب الملک شروع نمود
[…] اظهار دکن و عرایض حسین علیخان مختص اراده حضور ترسیده فاصله مصالحه و عذر خواهی از قطب الملک
کرده […] اجیت سنگه که باعداوت و رعایت عبدالله خان سرافراز بود یافته بهدم و همراز […] جدید
و بجان رفاقت و انفای عهد با نفس بازپسین با قطب الملک کرده بود و واسطه صلح میان وزیر و بادشاه
گشت و در اواخر ماه شوال فرخ سیر باتفاق اعتماد خان و خاندوران و دیگر امرای مخلص بخانه قطب الملک
با هم عهد موافقت بستند قسم عدم مخالفت در میان آورد و از طرفین عذر خطاهای سابق و ازاله بدی فاسد ایام
ماضی خواستند فرخ سیر مدد بخانه خلد بادشاهی مراجعت نمود لکن از آنکه عزم و رای بادشاه به بخل جابل و
قرار نمی ماند گاه صلح و مدارای صحبت و گاه به تدبیر رفع و دفع سادات مشغول و را شدن مخلصان خود که با
[…] منافع هم چیز و ناجوانان و سکبر […] قطرات بوده آشنای بر داخت و بابا این ارادکی که
بعضی غیر کاری نتوانستند بجهت رای انها نکرده اطاعت نامردان که مطلب او بوده اشتی نمود
از آن […] و رعایت مقابله سادات داشت انها را خوار و پریشان حال گردانیده با قتدار مخلصان
سر به بلند و عاری او […] مردان کار […] ابرال مناصب و خدمات آزرده و […] چنانچه از سلوک
سربلند خان مبارز الملک […] اجیت سنگه سوای […]
الملک سربلند خان می گفت اگر […] از روی کار بر دارند […] قطب الملک […]
تاب و توان در انها نمانده مضمحل می شوند و در اوقات ناچار شد که تن با طاعت و فرمان برداری
با پیری جسارت و گستاخی مغرور شده لکن تخم […] صلح […] منصب جلیل صدارت و امیر الامرائی
کرده بود بعمل نیاورده آنچه در دست انها بود مثل فوجداری مراد آباد و جاگیر بیش از نظام الملک گرفته و
بر آن افزوده با عتقاد خان داده و سربلند خان را از صوبه عظیم آباد معزول کرده طلبیده […]
آن نداده جاگیرات فرخ سیر حاصل و را تغییر نموده بجز قلعه […] در جهان که خاندان […] اسد خان بلکه سلطنت […]

بر باو داد بخشید و بعد از آنکه بخانهٔ قطب الملک آمده عهد و پیمان نموده بود اخلاص خان بهادر [illegible]
که از مخلصان سادات بود برای مطمئن نمودن امیر الامرا باز در شنیدن از اراده فاسد و فتح [illegible]
[illegible] جهان آباد مرخص نمود و تاکید کرد که بعجلت بر جناح تا مقر خود را باحسین علیخان رساند و حسین علیخان که با
اخبار سابقه اراده شاهجهان آباد نموده بود سیف الدین علیخان برادر خود را با جاری هزار سوار برای [illegible]
نمودن سر انجام توپخانه وغیره اسباب مناسب روانه صوبه برهانپور کرده بود از استماع خبر آمدن [illegible]
بخانهٔ قطب الملک و نمودن عهد و پیمان کوچ نمودن خود صباحی چند در تعویق انداخته انتظار
خبر ثانی داشت که باز اخبار [illegible] و نوشته قطب الملک متوقع طلب مؤکد رسید و خبر تنگ [illegible]
رسید عبد الله خان نقل المجلس بر صغیر و کبیر در خجسته بنیاد کرده بود و هم جواب عریضه [illegible] حسین علیخان با مضمون
[illegible] گفت که اگر خواهد با جمعه آنجا و گجرات رفته تبدیل آب و هوا نماید و الا ما را هم مشتاق دانسته خود را
بحضور رساند و حکم طلب معین الدین پسر [illegible] اکبر نیز صدور یافت و فوج و الا شاهی و توپخانه پادشاهی
و دیگر انواع سلطانی در نهایت [illegible] نه خواهد نقدی طلب داشتند و از اعاظم قطب الملک
و جمله او و ادای [illegible] نمی یافتند و سردار کار [illegible] نداشتند [illegible] قطب الملک قریب
بیست هزار سوار رسیده بود و سر بلند خان که بسبب تغیری جاگیر [illegible] طلب سپاه
و [illegible] اسباب خانه و افیال و اسپان به تقاضائیان داده خود خرقه فقر و درویشی پوشیده گوشه
و نظام الملک نیز قدر دانی پادشاه که بوعده وزارت طلبیده و خدمت سابق [illegible] پادشاه
بخشید و هم [illegible] روزگار شغل وزارت بعهده نموده بود [illegible] ناقدر شناسی ها گردیده از نزد
گزید [illegible] برداشته آورد و عوض سر بلند خان
[illegible] از خانه خود داده صوبه داری کابل بنام او مقرر ساخته مرهون احسان خود کرد و به تسلی
نظام الملک پرداخته امیدوار صوبه داری مالوا نمود و بعد رفتن آنجا که محمد امین خان اعتماد الدوله با استماع
اراده نهضت امیر الامرا از طرف شاهجهان آباد و نیز [illegible] سند موعود صوبه مالوا از حضور مجبور گشته با طلب
فتح سپهر خواسته آمده بود [illegible] و [illegible] از راه [illegible] گشت قطب الملک او را
مطمئن بخاطر و با لطاف خود مستظهر ساخت و [illegible] احوال هیچ بد خواه [illegible] بر داشت [illegible]
را که از ابتدا به اتفاق [illegible] عناد و نفاق بود بعدم [illegible] خود کرده اند و روزی فوج سپهر برای شکار سوار شده

باهمراهان خو

با همراهان خود قرار داده بود که بعد مراجعت از شکار بدیدن قطب الملک آید و [illegible] راجه اجیت سنگه
نزدیک بخانهٔ قطب الملک در سر راه واقع شده وقت رسیدن سواری پادشاه راجه مذکور بر در
خانه خود البته برای گذرانیدن نذر و نمودن مجرا خواهد آمد در اهتمام مبالغه نموده نظر باتفاقی که با قطب الملک
دارد و اسیر و دستگیر [illegible] باید نمود ملخص آنکه ایمنی با فتح سپهر را مطمئن نخواهد شد او نظر بکار خود با حزم
[illegible] استماع از مستعدین قبل از مراجعت پادشاه خود را بخانه عبد الله خان رسانید و پادشاه با
[illegible] گشته با وجود آنکه اکثر لوازم همراهی شب بخانهٔ قطب الملک آمده و قطب الملک باراده
[illegible] در دربار رسیده مشتعل بود و مشوره بوزیر الممالک [illegible] فسخ عزیمت نموده و ملا خان را از نمود
نا گشته را از روبرو [illegible] نموده تند براند و داخل دولتخانه خود گردید نقل حکایت از [illegible] بعضی از ارادات امیر الامرا
از مستعدی مقبول القول مسموع شده که در سفر امیر الامرا از دکهن چون لشکر بسیار و مردم همراه بیشمار بود
وقت ورود معسکر چند مرحله از دیهات در میان لشکری اتفاق می افتد که کسی را طاقت نبود که دست تعدی [illegible]
[illegible] دراز نموده ضرری توانند رسانید روزی در یکی [illegible] لشکر واقع بود دختری بالغه رسیده از بیوه زنی
ضعیفه که در نهایت فلاکت گرفتار بود به [illegible] قوت عاجز و ناچار بود [illegible] یکی از لشکریان [illegible]
آمد او چیزی داده پرسید که اگر نگاه دارم [illegible] خرابی ماند چون فقرا از شدت احتیاج لا علاج بود قبول نموده [illegible]
در او تعلق کند در خیمه خود داشته صبح بر بار بردار خود سوار ساخته همراه نگاه داشت مادر
تمام [illegible] برده صبح بر سر راه ایستاده وقت سواری امیر الامرا رسید [illegible] مذکور با التماس
کرد که دختر این ضعیفه [illegible] لشکر آمده [illegible] از لشکریان [illegible] همراه خود گرفته رفته است و من [illegible]
عدل گستری [illegible] اینجا [illegible] این ضعیفه [illegible]
و دختر مرا بمن رساند امیر الامرا چون استماع تظلم او نموده ایستاده و فرمان داد که دختر این ضعیفه را [illegible]
حاضر آرند و بدست او سپارند تا او بیابد تمام لشکر همین جا باید [illegible] نان و آب بوده خواست تا دختر [illegible]
باو نه سپارم و این کلمه را [illegible] تا بجائی رسانید بخشیان فوج و نقبا مضطر گشته دویدند و هر یک [illegible] جمعدار
یکی از سرداران معتمد خود را به تجسس فرستاد و از آنجا که اراده [illegible] را کار گشای [illegible] بود
به تفحص بسیاری از چنین انبوه [illegible] دختر [illegible] با کسی که همراه گرفته بود هم رسانیده به حضور
آوردند امیر الامرا خود متوجه استفسار گشته پرسید که این کس با تو چه کرده [illegible] همراه برده دختر [illegible]

که حضوری بملازم سرکار عالیه نسبت نه بزر بر دستی مرا همراه برده و نه دست خیانت بدامن عصمت من
رسانیده ملتفت بشدت اختلاج همراهی او را برضای خود مقتول نموده بودم امیر الامرا با استماع این ماجرا
شکر الهی بجا آورد بر حفظ عصمت او از دست ملازم خود و خوشنودی مادرش بسبب بهم رسیدن او بنفقه برگماشته
و فرستادن او بدست او سپرد و یکی از ملازمان را فرمود که همراه رفته بخانه اسفنی رسانند و تا که شتی لشکر از آن جا
دیگر جائی بوده بعد برگشته آید تا کسی از همراهیان ما و غربی نرساند **شکست بخوردن امیر الامرا حسین علیخان**
بهادر و کشته شدن او بجهان آباد و رسیدن و دادن جرأت و قتل قبل ازین نگاشته قلم وقایع نگار شده که امیر الامرا
حسین علیخان بهادر برادر خود سیف الدین علیخان را با جابه بهم ارسوار جابه تنبیه سرانجام توپخانه و دیگر اسباب
تاریخ یازدهم شوال سال یکهزار و یکصد و سی و سه هجری بعبور نهر بجنور که بر سر راه و ... فرستاده
انتظار خبرهای بیگ شنید بعد رسیدن اخبار فتنه بار و خطوط مشعر انتزاع قطب الملک از دار الخلافه
شنکه دار اورنگ آباد بر آمده بجهت توقف برای امورات ضروری نموده و اوایل محرم سنه یکهزار و یکصد و
سی و یک سال هجری النبوی جلوس فرخ سیر باتفاق اسد الله خان عرف نواب اولیا ابراهیم خان خویش برادران
او و خان نثار خان و ... خان نایب صوبه برار و اسد علیخان ... عمده ... خانی و دیگر خان
بابی ... برادر خان صادق و اختصاص خان غیرت خان عالم و خان سیف الله خان و ضیاء الدین خان دیوان
دکن ... علیخان بخشی که از سادات های بارهه بود و راجه برقت سنگه بندیله و راجه ... سنگه که
نوکر عمده امیر الامرا بود و غیر اینها بیست و دو نفر نوکران بادشاهی که بعضی در ... جمهور و بعضی
با جنبار ... اهل ... بوده اند فوج دریا موج که قریب ... هزار سوار همراه داشت در حرکت آمد
از آنجا ... و علی ... التیاس ...
برق انداز و اکثر منصبداران دکن که همراه ... امیر ... نزاده ازان بلده برخاسته بودند نفر ...
چار و ناچار همراهی کرده بودند و در قلعه احمد نگر ذخیره قلعه و دکنی قلعه داران خود داشته و بعضی با نفر ...
مرتبه ها گذرانیده بعد رسیدن به برهانپور برای سرانجام بعضی مهام ضروری چاپ بیج مقام واقع شد
و بیست و دوم محرم از برهانپور کوچ نموده منزل بمنزل راه ها بریده از آب گذر اکبرپور عبور نموده
حسن اخلاص خان که برای تسلی ... امیر الامرا از حضور روانه شده بود و اول صفر ... دیگ ... ماند در
... رسیده و در خلوت بعد ملاقات مذکور صلح ... نیابت و ... که در شاه جهان آباد ...

و اسباب

و اسباب فسادی که مهیا و آماده بود فراهم آمدن امرا در دار الخلافه و رنجش خاطر اعتماد الدوله خان بر تنبیه که در حضور منظور
بود و تبدیل شغل مهاراجه الملک و نظام الملک و اعتماد الدوله مذکور ساخته مرکز ... رسیدن دار الخلافه نزدیک
... خان پسر امیر خان ... صوبه دار کابل که ... و بسبب ملک ماند و تنبیه ... و ...
... مذکور ... نشینان ... کرشنیده و انتظام ... بود ... برهان الملک امیر الامرا
... ملاقات نمود و این ... موجب ملال خاطر امیر الامرا گردیده ... که کنار ... اجتناب ...
... از ... و کیل ... که فرخ سیر ... و ... امیر الامرا ... محرم
الحرام ... الملک باتفاق ... آمده ... بر عدم مخالفت و ترک منازعت ... کلام الله
نموده ... و ... از ... برده ... بر سر وزیر الممالک عبد الله خان بهادر ...
... و دوم ... راجه ... سنگه ... بر ... جان ... و اتفاق ... از ...
بر داشت و ... با ... خان و دیگر امرای ... اکبر ... مبالغه تاکید نمود که ... العموم
اصلاح کار و رفع مواد منازعت کوشند امیر الامرا ... بر این مضمون در باب ... نمود که اگر ...
پادشاه را با ما ... نمانده و ... در ... اخلاص ... عاری ... از اطاعت و فرمان برداری ...
نیست ... سخن ... خواهیم نمود از استماع این سخن ... که ...
... نمود اما از زبان ثقات ... از امیر الامرا روایت کرده اند که در خلوت می گفت که ...
... و اصلاح ... که کار پادشاه ... با ... ملک ... نباید ...
... و ... دست ... که ... بعد ... ملک ... قبل از رسیدن ... و کیل ... و بعضی ...
... لشکر ... و ... دست ... لشکر ... کوتاه ...
اما چون ... راجه ... سنگه ... روایت ... اتفاق افتاده ... بعد او ... که ... الدولت مختلف
او که در راه واقع ... شده ... بعضی ... آمده ... یکی از نوکران عمده او با ... رسید ...
... و ... و اطفال خلق آن دیار ... ساحه افتاده ... شده بعد ...
بقرب جوار دار الخلافه که ... جار ... روشن الدوله ظفر خان و راجه ... و دیگر امرای
حضور و منصبداران سلطنت و اعیان مملکت جوق جوق باستقبال امیر الامرا شتافته ...
چون ظفر خان روشن الدوله ... امیر الامرا را ... آمده ... انجام

تقی باو رسانید و بهر نوع راه مدارا و تلطف و فتنه انگیزان بدکار چو سخنان اصل و نما اصل انداز داده های باد و
ونفاق افزای هر دو برادر بجای بیان نمودن سرمایه تقرب خود دانسته مصدوری نکردند مصرع ز تن چند که
نهایت کنند کمیش و نا عاقل اندیش مزاج سلطنت و اکثر اهل اسلام بود کلمات عداوت افزا و سخنان
فتنه زا خاطر نشان حسین علیخان زیاده از دیگران نمود و امیر الامرا از سابق کشیده تر گشت و در اواخر ربیع الاول
بکنار رسیدن شهر جهان آباد و طرف مناره فیروز شاه رسیده عسکر حشمت روز یکه داخل خیمه در دلهاگان [illegible]
بخلاف ضابطه و آداب در سواری وقت نزول حکم نواختن نوبت نموده بتجمل ملوکانه داخل خیمه [illegible]
گردید و گفت که من الحال خود را از زمره نوکران پادشاه نمی‌دانم تا اندیشه سلطنت سلطان [illegible]
بجا آرم با وجود اطلاع بر این حالات فرخ سیر پادشاه بهر دو طرف دوستی و اغماض از خرابات خانه نبست و
اظهار شوکت و قدرت سلطنت و عزم تدارک و تنبیه اینهای نمود و گاه بعجز و الحاح [illegible] زده طالب اتحاد
و موافقت بود و راجه جی سنگه صلاح میدین برآمدن و تصمیم عزم تنبیه و تادیب سیادت میگفت که هر گاه کمر بر
اراده محکم بسته برآیند نوکران پادشاه که اضعاف مخالف جمعیت هر دو برادر اند اتفاق نموده سزای غدر
وزیر و امیر الامرا بکنار رسانید می‌توانند نهاد و بلکه همراهیان اینها نیز بتحقیق اراده پادشاه ما بکنار رسیدن رفاقت
اینها نموده توسل باقبال دولت سلطان خواهند جست و هر دو [illegible] عاجز و مضطر خواهند گشت فرخ سیر از
عقیدت کیشی مال اندیشی خصوص حاجی محمد خلیفه از مقربان پادشاه و سبکی اوضاع ندیمان و مصاحبان [illegible]
کنودن و رهبری باین مصلحت نمودن و دور از قانون حزم و احتیاط [illegible]
[illegible] طریقه [illegible] و دیگر [illegible] بیهوده گشت [illegible] فرخ سیر [illegible]
[illegible]
و بجا جابجای کارها از پیش می‌بردند بلکه ... پادشاه راه ملازمت و اطاعت امیر الامرا پیموده
[illegible] بر واقعه ... وعدهای ... خبرت ... مشاورت می‌نمودند تا آنکه قطب الملک از
زبان برادر پیغام داد که اگر جی سنگه را که مخالف ... رخصت بوطن او فرمایند و خدمات حضور
توپخانه و داروغگی دیوان خاص و غیره ... بتوسلان ما مرحمت فرمایند و در قلعه بند و بست ما نموده
[illegible] آمده حصول ملازمت و بجا آوردن مراسم حضور توانیم نمود فرخ سیر جواب داد که بالفعل چند خدمات
مذکوره اعانه بنام قطب الملک و دیگر سادات و همراهان هر دو مدار المهام مقرری نمایم و به نیابت اعتقاد خان

باشد

باشند چند روز در جشن نوروزی که قریب رسیده بود نیابت هم از میان برداشته خواهد شد
دوم ماه ربیع الثانی راجه جی سنگه سوائی رخصت بکرده نافته حسب الحکم از شهر جهان آباد برآمده رو بوطن
خود آنجا گردید ذکر آمدن حسین علیخان بملازمت فرخ سیر و مقید شدن پادشاه بحکم تقدیر و از تخت بزمین
خواری و ... چون فرخ سیر در اصل از فطرت مطلقا جرأت نداشت با وجود نیابت
ادرت ما بسادات و اراده استیصال اینها و دلالت مخالفان جلادت کیشی خیر اندیش بنا بر استیلای ... هم
و ... تفاوت ما بین علیخان نافته اراده برآمدن به پیکار و در آستین سر که کارزار نتوانست نمود
بنابرین ... با جار راضی به بند و بست سادات در قلعه گشته بقطب الملک اذن انجار داد و قطب الملک تخم ما و قاع
[illegible] راجه اجیت سنگه با مردم معتمد خود در قلعه داخل گشته مردم پادشاهی را از هر دو ...
برخیزانید و جا بجا بند و بست خود نموده رفقای معتمد را نشانید از مردم عمده پادشاهی بجز از اعتقاد خان
... شرف دیوان خاص و ظفر خان روشن الدوله که وجود و عدم اینها مساوی بود و چندی از خواجه
سرایان هیچ کاره دیگری در قلعه نزد پادشاه نماند و امیر الامرا با ... شکوه ملوکانه با
آراسته بتجمل و افواج اطراف قلعه بالشکر ... بر ... آخر روز داخل قلعه گردید و بعد ملازمت
کلمه چند ... از خلعت و ... بعضی ... را ... خاطر گرفته ... خواست
تقدیم آداب ... بعسکر خود مراجعت نمود و ... پادشاه ... به فکری ...
... و خود را ... نانزدهم روز ... قطب الملک و مهاراجه با معتمدان
خود بقلعه در آمده ... روز ... مردم پادشاهی را از آن ... اورده
دروازهای قلعه ... خود فرخ سیر ... طلبیده ...
بعد ... خبر ... علیخان رسیده بجهان ... سابقه ... خود اراده آمدن نموده افواج
... روز ... اطراف قلعه ... باقی مانده ...
... همراه آورده بود بر فیل ... سوار ... در خانه
که نزدیک قلعه ... خانه فرود آمده و قطب الملک نزد فرخ سیر رفته با
اجیت سنگه ... خدمات ... از زبان برادر خود ...
... پادشاه ... از پادشاه ...

فاسد درباره مانده و بیان منت هم نگشت چنانچه منت هر صدق و گواه عمل ما در بن مقال این فرمانست که تعیین
بر حکم و عمل نداران و قتل نمودن بنده‌ای بی تقصیر بنام داود خان [illegible] ایمان و دیگر سرکشان بیدین آن سرزمین و
صاحب مداران ممالک ها و گشته الی آلطیبان ما از دربار بحضور به تفویض خدمات حضور بجا بدنامست بید حسین
قید نیابت بنگاله‌خان و در انداز ان و بیدوان انصورت آمده در رنت ما و حضور و تقدیم مدارج نوکری و آقائی
امکان ندارد و یار رنت و جاه اهل غرور را وجود منت همه حالات مذکوره و تسلط سادات بر او وجهان و معده
ایام جنس می نمود تا آنکه از طرفین گفتگو بطول کشیده ملاقات بحث و در رنت منجر گشت فرخ سیر [illegible]
نامه نیاورده اعتقاد خان و قطب الملک را باشتمال مخاطب ساخته کلمات نامناسب [illegible] ماندند و در انحال
اعتقاد خان خواست که لشکرخان امیر قریب در اصلاح کوشد قطب الملک دشنامهای فحش بر او داده فرمود که از
قلعه او را بدر نمایند اعتقاد خان حواس باخته و سراز پا نشناخته جانی بدر برد ان غنیمت شمرده و بجالکی نوده سیمان
نوالشم بجالکی سواری امتیاز خان مشرف سوار شده راه خانه خود گرفت و رفت که رفت و در اثر [illegible]
آنه هر گوشه و کنار آن حصار آثار فتنه آشکار و صدای آشوب بلند گردید و پادشاه برگشتگی طالع خود در
آئینه احوال دیده خود را برزنان محل رسانید و قوای هدایت پیرای اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی
بروج مشیدة از لوح خاطرش محو و فحشی گردید و حق قال و مقال و اشتغال احوالا [illegible]
افلاک نهم درهم شکسته گشت و آفتاب عالمتاب چون کوکب اقبال فرخ سیر خاک بر سر کرده زیر زمین [illegible]
درهای قلعه مانند ابواب امن و امان بر روی عالمیان بر بستند قطب الملک و مهاراجه [illegible]
و هوا خواهان فرخ سیر با دل پریشان بر پای [illegible] نشستند [illegible] در این انتظار [illegible] نهان تا چه بازی کند
روزگار [illegible] شهر را فرو گرفته عجب و لوله در خواب غفلت
بود کسی نمیدانست که در قلعه چه گذشته و چه می کند سید افواج امیرالامرا بر سر هر رسته بازار و درهای شهر پناه
مستعد و تیار تمام شب ایستاده و مرهته با جمع سرداران بر اسپان خود سوار انتظار می کشیدند که چه خواهد رو نمود
چون صبح دمید هر کس بیم و امید سر از خواب بر داشت و آفتاب جهانتاب علم زر نگاری بهاری [illegible]
بر افراشت خبرهای مختلف نا اصل گشته گشتن قطب الملک بر زبان عوام جاری و شور و غوغا مردم بازاری
ظاهر گردید و در این اثنا بعضی امرای قدیم [illegible] بتقاضای حق گذاری خواستند مثل سادات خان پدر زن فرخ
سیر و غازی الدین خان [illegible] غالب جنگ و امین خان بهادر و ترکتاز بارادهٔ اطلاع فرخ سیر از مآل احوال خبر از [illegible]

خودها باستعداد که بیشتر بود سوار شدند و نظام الملک و صمصام الدوله باتفاق [illegible] و در بن خانه نشسته بودند
امین الدوله محمد امین خان بقصد رفاقت حسین علیخان سوار شده اتفاقا چند سوار از رفقای صمصام الدوله معروف
[illegible] بخانه آقای خود می آمدند مرهته‌ها در راه مزاحمت نمودند ایشان تیر و کمان که داشتند بطرف مرهته‌ها
سر دادند متصل این حال انبوهی سواری اعتماد الدوله نمایان گردید مرهته‌ها که بجنگ [illegible] آشنا نبودند دل
از دست داده هراسان بیقیاس برایشان افتاده روبگریز نهادند مردم بازار و [illegible] وغیره سپاه بیکار و
[illegible] که از نجا بیخبر بودند قابو یافته شروع تاراج و قتل اینها نمودند و مرهته‌ها [illegible] اختیار افغانان
و [illegible] لشکرگاه خود رسیدند و بعضی سنتا نام سردار و دو هزار جماعه دار همراهی او قریب هزار و
پانصد سوار [illegible] زخمی شده و بسیاری از [illegible] و غیره آنها بدست غارتگران و [illegible] افتاد و
محمد امین خان نزد حسین علیخان رسیده [illegible] امیرالامرا کردید و از یکطرف غازی الدینخان [illegible]
[illegible] با اتفاق جمعی بخدمت پادشاه رسیدند از طرف دیگر اعتقاد خان و سید صلابتخان وارد [illegible]
توپخانه پادشاه و [illegible] طرف بازار سعدالله خان [illegible] کشیدند
افواج و رفقای امیرالامرا از [illegible] قتل عبدالله خان و [illegible] مرهته‌ها [illegible] گشته قریب بود که [illegible]
تا آنکه [illegible] قطب الملک [illegible] گشت [illegible] امیرالامرا [illegible] و مقابل سادات خان و غازی الدین خان
[illegible] شروع نموده بودند و در اول حمله از ضرب [illegible] غازی الدینخان روی گردان [illegible] همراهیانش
گریزان شده [illegible] از میدان برگشت و اعتقاد خان حرکت مذبوحی نموده
جرات [illegible] مخالف و نزدیک [illegible] بجای خود نشست [illegible] از دست مخالف او [illegible]
رسته بازار چوک سعدالله خان [illegible] آمد و بر [illegible] دروازه
لاهوری نمایان شد مردم حسین علیخان در هر [illegible] مستعد [illegible] ایستاده [illegible] برگشت
هنوز [illegible] بازار گرم [illegible] که فرخ سیر [illegible] آمده صدای [illegible] و بانگ جلوس رفیع الدرجات
بگوشش [illegible] و نوای امان [illegible] جان و مال [illegible] رسید [illegible] رسید ذکر [illegible]
شغف فرخ سیر [illegible] جلوس [illegible] ابوالبرکات رفیع الدرجات [illegible] تعیین مقال و
شرح این احوال آنکه [illegible] قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگه خواست که فرخ سیر برآید تا انفصال احوال
نموده [illegible] آورده بیگه بود [illegible] و فتنه‌های برخاسته را فرونشاند صورت نگرفت و فتنه جدال [illegible]

قتال بالا گرفت امیر الامرا بقطب الملک پیغام فرستاد که از وجه ملازمان یورش نموده شور و شغب برای عام و فتنه بزرگ
حادث می شود فقیر را از دیگر و یا همه بشود که تحمل محال زیاده نماند آخر الامر با صلاح خدا ایشان قطب الملک از قوم افغان
وغیره وجمعی را به سرکردگی نجم الدین علیخان برادر قطب الملک بحرم سرا در آمده تا کنیزان حبشیه و ترکیه و گرجیه با کمر بستر
دروازه [illegible] استاده بودند دور نموده بعد جستجوی وجود و تفحص از انها که زر جواهر و تیغ بسیار نشان دادند فرخ سیر را به
بجز فتنی تمام برآوردند والده و زوجه و صبیه او و دیگر بیگمات اطراف او را گرفته فغان و الحاح می نمودند لیکن در حین
او قات از ان حرکات چیزی بر نیامد و کدام عقده نمی گشود بر جلد فقیر از میان ایشان زمان بیهابت ذلت و خواری
آورده بر بالای ترپولیه اندرون قلعه که جای بس تنگ و تاریک بود محبوس نمودند ایام سلطنت او سوای [illegible] ربیع
تولد [illegible] شش سال و چهار ماه و کسری بود بعضی از ارباب دانش تاریخ این سانحه کلمه فاعتبروا یا اولی الابصار یافته
و فقیر در کتب یاد نوشته دیده مرقوم ساخت ذکر جلوس شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات بسریر سلطنت بعد از
حج نمودن از امر فرخ سیر همان دم که شور و شر در تمام شهر بود نهم ربیع الثانی ثانی از روز چار شنبه گذشته بسته
بگذارد [illegible] وسنی و یک [illegible] ابجی شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات پسر جوزر رفیع القدر نبیره پادشاه راکه از
بطن دختر اکبر خلف عالمگیر و بیست ساله بود از حبس بر آورده بسبب استقرار شش عام که هابت انتشار داشت
[illegible] بحکام فرستند و تبدیل رخت و تزئین نمانده بهمان لباس که در بر داشت [illegible] انداخته بر
نشاندند و صدای شادیانه از نقار خانه شاه بلند گردیده فتنه و آشوب با طبیان گرا اید قطب الملک با همان
خاص و رفقای معتمد ماندن در قلعه قرار داد و بر در دروازه های قلعه و اطراف دیوان عام و خاص [illegible] معتمدان
نگهداشته خواجه سرایان و خواص و دیگر ملازمان خاصه از معتمدان خود مقرر ساخت و در دیوان روز اول بجب
آرزوی اجیت سنگه [illegible] حکم معافی جزیه صادر شد و [illegible] و رجا و حکام و صوبه داران ممالک
محروسه روانه گشت و اعتقاد خان را بخفت و خواری مقید کرده جاگیر و خانه او را که با وجود تشوف ساختن ایوان
و اسباب از نقد و جواهر و طلا آلات و مرصع آلات و ظروف و اوانی طلا و نقره مالامال بود ضبط نمود
و بنا بر تحقیق و تفتیش دیگر جواهر و در ازای پیشکشها که عطایای فرخ سیر بود بهابت خفتها کشیده بسیار برای
و همچنین جاگیرات دیگر هوا خواهان فرخ سیر غیره از مراتب و جاگیر [illegible] اوکه با [illegible] اجیت سنگه
بحال مانده هر منصبی در آمده و منصب [illegible] والا شاهی [illegible] قرار در [illegible] بحال به وضع زیاد و جمع جاگیر
یا فتند ملازمان بوده و اکثری با مید ترقی با جاگیر دیوان زمره بسری بردند حکم شد که هر کس اراده نوکری

دارد در سرکار حسین علیخان اسپ خود داغ رسانیده موافق تشخیص دیگران یجا هر دو بیست سواری میگیرند باشند
و بخشیگری دوم را با اسم اعتماد الدوله محمد امین خان بحال داشتند و بتغییر سیف الله خان بخشی سوم غلام علی خان
را مقرر ساختند و صوبه داری مالوا به نظام الملک بهادر نظر با صلاح [illegible] و قبول نمودار [illegible] شده و
سر بلند خان را که قبل از این انقلاب بکابل مرخص شده پانزده کروه رفته بود و انتظار انجام کار سلطنت میکشید باز
طلبیده از سر نو خلعت استقلال بحالی صوبه مذکور داده رخصت نمودند و صوبه داری مراد آباد بنام سیف الدین علی
خان مقرر نمودند و محمد رضا نام را قاضی القضاة حضور و میر خان عالمگیری راکه صوبه داری اکبر آباد و دیانت
صدارت [illegible] نمودند و دیانت خان خوافی دیوان خالصه و راجه بخمل دیوان تن شد لیکن جمیع متصدیان ملکی و مالی
ارباب عدالت [illegible] چنانچه بودند و همت خان که محرم و همدم قطب الملک بود مشرف دیوان خاص و
اتالیق پادشاه و خدمات مناسبه دیگر یافت در خدمات دیگر و صوبه های دور دست چنانچه باید نظم و نسق
برهم نخورد تغییر و تبدیل راه نیافت مگر قلعه داری ماندو را از رحمت خان پسر امیر خان صوبه دار کابل بنا بر
استکانی که در ملاقات حسین علیخان هنگام آمدن از دکن نموده بود تغییر نموده بخواجم علیخان تورانی مقرر ساختند
و راجه اجیت سنگه که صوبه داری احمد آباد بحال بود درخواست مرخص شود تا از وطن مردم [illegible] رهائی یابد مرخص شد
ذکر [illegible] فرخ سیر و رخصت [illegible] ذکر انتقال فرخ سیر با اختلاف اقوال مسموع شد
و معلوم شده بهم دو صورت [illegible] از صدق و کذب اخبار بر جهه راویان فقیر را از معتمدان مقبول القول
استماع افتاده که فرخ سیر [illegible] سادات غیر از مقید نمودن ضرر جسمانی و جانی رسانیده افغان راکه از معتمدان
افغان بوده اختیار [illegible] فرخ سیر [illegible] در جراست اشتغال ورزند
فرخ سیر با خبر آن افغان از راه [illegible] بیرون [illegible] مقدم راه
رفته بر بامی دور از مکانی که مقید بود رسید افغان بعد آگاهی دست از جان خود شسته چیران استاده
[illegible] دور [illegible] شخصی را دید که در ستر دیواری پنهان گردیده [illegible] فرخ سیر را یافت
سبعیت که در اکثر طبایع افاغنه می باشد دستش را گرفته آورد و در وقت [illegible] بر د
فرخ سیر احتمال این ذلت نکرده سر خود را بر دیوار خانه زد که از هم شکافت و بهمان صدمه عالم آخرت
و محمد هاشم [illegible] خواجه [illegible] مورخ [illegible] فرخ سیر را [illegible] نسبت نموده اگر [illegible]
[illegible] عبارت او [illegible] جهات نسبت [illegible] از ان [illegible] فقیر [illegible] احتیاط

کتاب اورا بعد اصلاح از نا ربطی کلام که بتصحیف کاتبان یا عدم استعداد محرر درشت می نگارد تا محمول بر جانب
ویا بشخص طرفین سادات نکرده والعهدة علی الراوی صورت حکایت محمد هاشم بن خواجه میر محرر تاریخ محمد غزالی که
از زمره نمک پروردگان حاجی فرمانی شاهجهان پادشاه واو ویرا برستی ... سلطان را و بخشی بود در تاریخ
شخصی احوال اکثر سلاطین هند عموما و حضور ما پادشاهان تیموریه کاشته تا ابتدای عهد محمد شاه و بن جهانشاه بن بهادر شاه
بمحله تحریر در آورده دوران بخش چون دو ماه از حبس پادشاه مظلوم که در اطلاق تنگ با نواع عذاب مبتلا بود و
بروایت مشهور با وجود میل کشیدن نور باصره اش کلیه زایل گشته بود از راه ساده لوحی و حب ...
که شخص جانی و ایمان عاقبت گاه تهدید جانی بهجوم مماذیر حضورات ایام گذشته فرستاده استدعای ...
خود بر تخت و مختار بودن هر دو برادر در امور سلطنت می نمود و گاه عبد الله خان افغان که بنگاهبانی آن پادشاه
رنده بکو معزز بود بتملقات نموده امید وار منصب عظیم فرموده اشعاری بود که مرا ... جسته
سوالی باید رسانید و افغان مذکور بر مافی الضمیر او اطلاع یافته هر دو برادر را خبر رسید تا آنکه سادات برابر
مخلصان در فکر قطع رشته حیات آن پادشاه ساده لوح افتاده و دو بار مسموم ساختند کار گر نیفتاد
دفع ثانی یا ثالث که اثر کرد چون جان کندن براو اشتداد نموده بود زنگ حرامی هر دو برادر و کفالت
قسم آلهی که در میان بود تا صبر نیاورده کلمات درشت ... هم ... اوکلام الله که چرا
بجای خاطر خواه سادات علی الفور رسانید وجناب اقدس آلهی را نیز متخاطب کرده ... تا کفتن به تکلف
امیر الامرا و قطب الملک استماع این احوال نموده حکم دادند که تسمه کشیده روز دفار عنقش ساختند
تسمه کشیدن هر دو دست تسمه را گرفته و دست و پای بیفایده زدن گرفت محصلان ... بضرب چوب
وغیره دستهای او را از کار عاطل ساختند ... در ... ارادت مکن درازی کالوده کرده اند
بهر بر این نوالهٔ ربا تا از این جهان فانی بصد حسرت و ناکامی درگذشت اگر چه بر السنهٔ عوام شهرت دارد
که در ان حالت اضطراب بسیار و فحش بسیار زبان او نیز رسانیدند اما آنچه از زبان صاحب اهتمام شنیدم دارت پادشاه
مغفور محرر سوانح استماع نموده وا ورفت کشان با اظهار ندامت و مجبور بودن نقلی کرد که از دادن تنخواه
کار رو نکشید بهر حال تعبد و دوازده پهر که عبارت از یک روز و دو شب باشد بر عکس ... تجهیز و تکفین بجز در تخته
تابوتش را بمقبرهٔ همایون بردند و دو سه هزار زن و مرد از طبقهای شهر که از وظیفه یاب بوده اند بجهت
بهشتی تابوت گریان و براهد الشیبی نفرین کنان و دشنام دهان گریبان چاک و بر سر خاک میریختند و از علیخان

نخشی

بخشی حسین علیخان و سید علیخان برادر بخشی قطب الملک که همراه تابوت صاحب الامر بوده با همراهیان بر
با اعیان شهر بقت کنان همراه نرفتند و مردم سنگ و کلوخ بر سواری ایشان انداخته زبان خاخراز
می نمودند بان و قلوس خیرات از بن تا کسی نمیگرفت روز سوم جمعی از طبقهای که دابیشه بر سر چبوتره
کروفش فرخ سیر را بمیان حلق داده بودند فراهم آمده و طعام وافر بخته و مولود مانی را طلبیده ستم ... بفقرا
طعام خوراینیدند و مجلس گرم بود نموده تا صبح احیای شب بجا آوردند سبحان الله انتقام الهی در معاملات ... ظهور
رسیده با وجود چنین عداوت با یکدیگر روز اول که مقید شده بودند از این سراچه ...
اما حق فرخ سیر در ایام اقتدار خود برادران معصوم خود و دیگر یکنانان را به تسمه و سر بریدن مقتول
و چشمهای بینا را نابود کرده بتیر بازی خود هم لذت انهیم ظلم و ستمها را چشید و آنچه دیگران از دست او
کشیده بودند بایدارزست دیگران او هم بکشند و سادات نیز در عوض قریب مکافات اعمال که باو
و دیگران نمودند یافتند انتهی کلام به الفقره بعد تسلط بر خزاین سلطنت از نقد و جواهر و اسباب فیلان
و اسپان پادشاهی آنچه خواستند انتخاب کرده ... کارخانهای جدا ساختند و بعضی ... جانب
و اشتند هر دو برادر باهم تقسیم نموده گرفتند ملکه قطب الملک که بخت بسیار بهوان دل اشتند بند
بعضی از پرستاران حرم سرای شاهی با هم که در حسن و جمال عدیم المثال بودند بتصرف خود در آورده والعلم
عند الله تعالی بعد ... برادران را نیز با همدیگر بحث جاه و آرزوی ... جنگ افتاده تا مناکره ...
می نمود ... از برادران را اندک ... بر این راز هم رسیده از بعضی حالات استنباط ...
و امیر الامرا مقتضای افراط ... که در ذات او از عطایای آلهی ودیعه بود و در جمیع ...
دار و مدار بر برادر بزرگ خود نگذاشته ... هم امور را نه قران ... از فرماندهان زمان
گذشته سلطنت تخشش و مملکت ستان گشت افسوس که عمر وفا نمود ورالا احوال روزگار با ین ...
دا و داری کشید و آبروی هند و ستان چنین بر باد رفت حالت نجبا و اشراف هند با ین حد رسید چون
اعمال خلق مقتضی بادب و تنبیهات الهی گشته بود عمر دولت چنین امرا بزودی منقضی گردید بفضل الله
حال و بحکم ما برید ذکر جلوس رفیع الدرجات و جلوس برادر او رفیع الدوله بر سریر سلطنت و بزودی
در گذشتن از این جهان و خروج نمودن نیکوسیر پسر محمد اکبر ثانی و در این زمان چون رفیع الدرجات مسلول بود قرب
چهار ماه از جلوس خود در سه ماه و چند روز متهم بسلطنت بوده روز شنبه هشتم رجب جلوس نموده بر اوره

رفیع الدوله را که برادر رفیع الدرجات بود بسلطنت برداشته پادشاه ساختند و با نتظام مهام سلطنت
می پرداختند چون احوال ایام سلطنت این دو برادر که متعاقب یکدیگر سمی پادشاه گردیده در مدت
یسیر بحسب تقدیر رهگرای عالم بقا شدند فقیر را مفصل معلوم نشد و در زمان رفیع الدوله خروج نیکوسیر خلف
محمد اکبر پسر اورنگ زیب عالمگیر در قلعه اکبرآباد که همانجا محبوس بود اتفاق افتاده لهذا باجمال ذکر این پسر نیز
از سلاطین تیموریه بنا بر انتظام سوانح ایام بزبان قلم داده و غرض اصلی هم درین مسودات ایجاز و اختصار احوال و
ارقام آنچه بدیهیات خود محقق دانسته همانا باطناب کلام و نگارش اخبار عوام [illegible] ملخص آنکه [illegible]
زمانی از جلوس رفیع الدوله شاهزاده نیکوسیر ولد اصغر محمد اکبر در قلعه اکبرآباد که هم آنجا مقید بود با [illegible]
دیگر نهاریان احتشام متعینه قلعه مذکوره و منصبداران متعینه صوبه اکبرآباد [illegible] در سلطنت افتاده
و خروج نموده بر تخت سلطنت جلوس فرمود و مردم اکبرآباد در پیش او ازدحام نموده [illegible] برای [illegible]
امیر الامرا و قطب الملک رفیع الدوله را همراه گرفته با جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان سلطنت به اکبرآباد رسیده
قلعه را محصور ساخت نیکوسیر با اعوان و انصار خود هرچه از دست شان برآمد مقابله نمود و بعد چند روز قلعه مفتوح
و نیکوسیر مغلوب و محبوس گردید نهاریان قلعه وغیره که مایه فساد و ماده [illegible] ستیزه کار و عناد [illegible] شده بودند
رسیده قلعه دار و احتشام [illegible] تبدیل یافتند و [illegible] احوال رفیع الدوله گشته بود
یافت [illegible] قطب الملک [illegible] در معالجه اهتمام [illegible] چون اجل موعود رسیده بود
سودی نبخشید و [illegible] ایام سلطنت او [illegible] با اوقات پادشاه برادرش [illegible]
درگذشتن او ازین عالم [illegible] قطب الملک و امیر الامرا [illegible]
نوال [illegible] نجم الدین علیخان برادر خود را و [illegible] غلام علیخان [illegible] سید خانجهان را برای آوردن
روشن اختر خلف خجسته اختر جهانشاه پسر بهادرشاه که هجده ساله عمر داشت فرستادند و حکم [illegible]
که غلام علیخان همراه نجم الدین علیخان رفته باشند و [illegible] نجم الدین علیخان صوبه دار شاهجهان آباد
و در برآوردن شاهزاده مذکور از قلعه سلیم گده باتفاق غلام علیخان رفته باشند علی الحال شاهزاده
مذکور از عهد معز الدین با والده خود در قلعه شاهجهان آباد بسر می برد جوانی بود زیبا رو و نوخط با اندک [illegible]
و [illegible] از ناصیه او پیدا [illegible] قبل از رسیدن روشن اختر از دار الخلافه باکبرآباد
بلکه قبل از برآمدن از [illegible] شاهجهان آباد رفیع الدوله باجل موعود درگذشت و رخت هستی از جهان فانی بربست

تا رسیدن

تا رسیدن شاهزاده مذکور مردن رفیع الدوله یک هفته و [illegible] ده روز مخفی بود بعد رسیدن روشن
اختر تابوت رفیع الدوله بجا آورده در جوار خواجه قطب الدین فرستاده چنانچه برادرش مدفون شده بود
دفن نمودند

ذکر جلوس ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه بادشاه [illegible]

بتاریخ یازدهم ذی قعده روشن اختر با اقبال رونق افزای سواد فتحپور گردیده و بتاریخ پانزدهم سنه مذکور
سنه یکهزار و یکصد و سی و یک هجری نبوی [illegible] روز یکشنبه [illegible] از اول صبح [illegible]
[illegible] سریر آرای دارائی هندوستان [illegible] زینت های منابر بتفیض خطبه نام نامی و اسم و لقب گرامی او
پایه بلند [illegible] و سفید ازین سکه او سرمایه ارجمند یافت و به القاب [illegible] ابو الفتح ناصر الدین
محمد شاه ملقب گردید [illegible] این نام مبارکش [illegible] نواب قدسیه [illegible] آن
آفتاب اوج [illegible] شعور [illegible] بسلطنت [illegible] اقتضای وقت [illegible]
در همه امور رعایت خاطر و پاس مرضی هر دو برادر که مدار المهام سلطنت بودند از دست نمیداد چنانچه [illegible]
ازانجا که برای همراهی [illegible] در دار الخلافه [illegible] مردم قدیم [illegible]
که ملازم [illegible] بوده اراده استقلال او [illegible] مطلع بر این [illegible]
بلکه ملازمت هم نمانند [illegible] ابتدای سال سلطنت محمد
[illegible] ایام [illegible] سلطنت رفیع الدرجات و رفیع الدوله
و خروج نیکوسیر بود [illegible] پانزده هزار روپیه در ماه برای مصارف [illegible] نواب قدسیه
[illegible] مقرر شده [illegible]
مغفور مذکور [illegible] سادات [illegible] خواص [illegible] مردم خاص جلو [illegible]
سواری [illegible] سید عبد الله خان [illegible]
بوده اند و [illegible] خان [illegible] خدمت حضور [illegible] اختیاری دیوان خاص و عام از
[illegible] سادات مقرر بود و محمد شاه [illegible] هیچ امری [illegible]
[illegible] سواری [illegible] سادات پادشاه را محیط بوده [illegible]
یکدو ماه بطور [illegible] شکار [illegible]
طرف [illegible] صوبه دار الله آباد [illegible]

سلطنت بظهور رسانید قرل حمیتی نبود امیر الامرا اراده تنبیه او نموده حکم به برآوردن پیشخانه بطرف اله آباد
فرموده در همان اوان خبر فوت چهبیله رام شنفته رسید حسین علیخان اگرچه رسیدن این خبر از مدد طالع خود دانست
لکن مشهور شد که افسوس کردم که سر پر غرور او را بر نوک سنان ندیدند متعاقب این خبر معلوم شد که گردهر بهادر
پسر دیا بهادر برادرزاده چهبیله رام که جانشین چهبیله رام بود بعد فوت عموی خود بجای او نشسته در فراهم آوردن
سپاه و استحکام برج و باره قلعه اله آباد پرداخته از شنیدن این خبر اواخر ذی قعده محمد شاه را از فتح پور بدار
مستقر الخلافه اکبرآباد آورده و شهرت مهم تسخیر قلعه اله آباد داده حکم بستن پل بر آب جمن و تعیین فوج [illegible] اول
نمودند و درین ایام سید جلیله با صدر الصدور بنودند اما [illegible] چند در جمیع امور مالی و ملکی بلکه شرعی [illegible] استقلال
اقتدار داشت که منصبداران بادشاهی جزو و کل معطل بودند و بغیر از مهر [illegible] سند [illegible] دیگر خلق [illegible] اشتغال
حتی تعیین قضات بلاد و ارباب عدالت هم بتجویز [illegible] چند مستقر بود که [illegible] از نزد قطب الملک
آورده تسلیم خدمت قضای [illegible] نمود قطب الملک بیکی از ندما [illegible] تبسم کنان گفت که [illegible] چند ما قضات
را هم مقرر و تجویز نماید او [illegible] در جواب التماس نمود که راجه صاحب از نظم و نسق امور دنیوی فراغت حاصل
کرده الحال با نتظام امور دینی پرداخته اند [illegible] باستظهار نقش افواج برتوکل [illegible] عفو تقصیر
و اظهار اطاعت نموده امیدوار [illegible] صوبه اوده با تلقی خطاب
مناصب و اقرار برآمدن از قلعه اله آباد بعد فراغ از مراسم تعزیت چهبیله رام [illegible] مسئول
او بدرجه پذیرائی یافته فرمان صوبه داری اوده با دیگر عنایات و خطاب بهادری بنام گردهر صادر گردید [illegible]
[illegible] علیخان با جانب راجه بهیم [illegible] قلعه اله آباد [illegible] او
چون بر سر ملک [illegible] راجه [illegible] نام پرداخته بود [illegible] بهیم سنگه
بر [illegible] تسلط یافته بهیم سنگه را اخراج نموده و بهیم سنگه توسل باذیال دولت امیر الامرا نموده امیدوار بود حسین
علیخان بهادر رسید و [illegible] علیخان [illegible] جزو [illegible] هزار سوار رزم جو که اکثری از الوس سادات بارهه بوده
اند با جانب راجه بهیم سنگه مقرر نموده مرخص [illegible] نمود که بعد فراغ از تنبیه [illegible] سنگه باتفاق راجه بهیم سنگه
بجای سنگه [illegible] صوبه مالوا رفته منتظر حکم [illegible] باشد و ازین جهت که بر اظهار و التماس گردهر بهادر [illegible]
نبود حیدر علیخان بهادر را با جمعی دیگر [illegible] بصوبه اله آباد رخصت نمود تا اگر گردهر وفا بعهد ننماید
بهم او بپردازند حیدر علیخان بهادر بعد رسیدن به اله آباد [illegible] انجه بود [illegible] مقصود نکرد

اما چون در انصرام

اما چون در انصرام این امر تعویق رو داد انجام نمی یافت و گردهر بهادر نیز بنا بر عدم اطمینان چند روز بقبول و قرار خالی
کردن قلعه [illegible] رانید و چند روز بجنگ و قلعه داری می پرداخت تا آنکه [illegible] بطول انجامید و حسین علیخان خود
از آب جمن عبور نموده [illegible] بر آمدن او بطرف اله آباد اشتهار یافت و گردهر بهادر زیاده تردد [illegible] توفیر خزانه
غله و غیره کوشیده چاره بغیر از [illegible] بآن قلعه [illegible] با پایداری او و اکثر محالات خالصه و جاگیرداران [illegible] علاقه
[illegible] امیر الامرا احاطه نموده که قلعه اله آباد را از سه طرف آب گنگا و جمنا محیط [illegible] گردهر بهادر خاطر
[illegible] نیست اگر پایداری نماید و محاصره بطول انجامد بر امر [illegible] کوشش خواهد شد [illegible]
[illegible] در امور عظیمه و مایه [illegible] دیگر [illegible] نمی تواند گشت [illegible] بود و درین ایام [illegible]
میان [illegible] از نقد و جنس اکبرآباد بدست آمده بود [illegible] بر خاسته [illegible]
[illegible] از جانب [illegible] در اخفای آن کوشیده [illegible] بر خورد ذکر رفتن چند
باله آباد حسب الالتماس گردهر بهادر [illegible] آمد یار درین عرصه نوشته های متواتر از گردهر بهادر
رسید که اگر راجه [illegible] چند آمده باین عهد و پیمان نماید و مطالب [illegible]
[illegible] بتبعیت امر و اطاعت [illegible] اطفای [illegible]
و [illegible] چند [illegible] اله آباد گردید و بعد رسیدن [illegible]
[illegible] آب گنگ [illegible] استحکام [illegible] صوبه
اوده [illegible] بصوبه [illegible] فوجداری دیگر بر ان افزوده [illegible] گردهر بهادر [illegible]
ماه جمادی الثانی [illegible] محمد شاه قلعه اله آباد [illegible] دولت بادشاه
و سادات آمد و [illegible] ذکر رفتن
[illegible] نظام الملک بصوبه مالوا [illegible]
با نظام [illegible] امیر الامرا حسین علیخان را
[illegible] رحمت خان [illegible] رحمت خان
[illegible] علیخان [illegible] رحمت خان [illegible] انقلاب
سلطنت [illegible] سادات
و کیل رحمت خان را [illegible] نظام الملک [illegible] رحمت خان

وحصول ملاقات

را انجا بنده خواهم قلیچخان را مهمل وا نهاید اما چون رحمت خان را بنا بر ناخوشی امیرالامرا روی آمدن در حضور نبود
و نظام الملک عدم سکونت و نجابت خاندان و عقل و دلاوری و هوشیاری رحمت خان می دانست نزد خود طلبیده
باعزاز و اکرام تمام نگهداشت و قلعه رات گنده متعلق صوبه مالوا را که سه چهار سال زمیندار آن در تصرف
خود آورده بود و درین ایام حکم برآوردن قلعه مذکور از دست آن متغلب بنام فتح جنگ رسیده بود
فتح جنگ نظام الملک رحمت خان را با فوج شایسته بدان خدمت روانه ساخت و رحمت خان
رفته و ترددات نمایان نموده قلعه را مستخر ساخت با وجود این حسن خدمت عفو جرایم او نکرده [illegible] اطاعت
بزرگانه بکار برده اختیار بند و بست صوبه داری مالوا با وگذاشت و رحمت خان [illegible] صوبه بلایی
و تنبیه مفسدان و گوشمال سرکشان چنانچه باید کوشیده مواضع چند از برکت [illegible] مفسدان بود
بتاخت بعد از آن حقیقت شرارت ننمودن رحمت خان جمعیت بسیار و تاخت و مهمات چند بیرون از روی نوشته
اخبار نویسان بسید عبدالله خان رسید و بروایات مشهوره سوانح نگار با جای اعتماد الدوله که با محمد شاه
گاه گاه بزبان شکایت گفتگوی نمود و سپاه زیاده از حاجت نزد نظام الملک و رحمت خان جمع آمده بود و بقول بعضی در
همین ایام نوشته حسین علیخان بنظام الملک رسید به مضمون [illegible] اهم برای بند و بست صوبه های دکن
و اطراف آن مکان ماندن خود بصوبه مالوا مقرر نمایم از چهار صوبه اکبرآباد و [illegible] ملتان هر جا
خواهند بنام شما مقرر کرده آید نظام الملک بسببی از اسباب مذکوره و رسیدن دلاور علیخان [illegible]
خود و رفاقت راجه بهیم و راجه گج سنگه سر حد صوبه مالوا که قریب لشکر ایشان بود [illegible] محل بعض نواح انجا و اطراف
سکنه اند باز گشته بود تمکین نگشته در جواب [illegible] نوشت و در عنوان آن خط این بیت
هم نگاشت بیت من نه آنم بوفا می خورم افسوس ۞ من چنان شدم بشما بخورم افسوس ۞ امیرالامرا و قطب الملک
نوشته مذکور دیده و مضمون آن را فهمیده وکیل معتبر نظام الملک را طلبیده در خلوت داشته در گفتگو سخنان درشت نسبت
نمودند و در باره آقای او بر زبان آوردند برخاستن غبار فساد و فتنه در میان نظام الملک و سادات و ظهور
آثار انضمام عمر و اقبال قطب الملک و امیرالامرا بلکه اتمام انتظام سلطنت و برهم آمدن امرای اتفاق بهم کم جرات
بعد رسیدن خبر گفتگوی سادات بنظام الملک و تحریک نهانی بادشاه و بوساطت محمد امین خان نظام الملک اعتماد الدوله
جاه و اقتدار و تدبیر خود و جمیع امرای مغلیه و غیرهم متفق در اعدام امیرالامرا و قطب الملک دیده و از تسلط

سادات

سادات و درین چند وراجه اجیت سنگه از تنگ آمده بصلاح مهمات حسب مراد زور بخشان بجا نیاورده
کار بنحوی که دران دانست که توکل بر عزت بخت و طالع نموده علم مخالفت برافراخت و عزم مذکور را جزم ساخته
مطابق آن دو کلمه بقطب الملک و امیرالامرا مکاتبت و بر مخالفت عنبر [illegible] جسیم خان و رحمت خان و رعایت
خان و جمعی دیگر از همراهان خویش و جدید با دوازده هزار سوار در وسط جمادی الثانیه سنه هزار و صد و سی
و مطابق سال دوم از جلوس محمد شاه از نواحی سرونج که برای بند و بست و نسق اصل خانه کوچ برآمده بود
متوجه [illegible] گردید و او اخبار مذکور این خبر [illegible] رسیده در لشکر بادشاه انتشار یافت
امیرالامرا [illegible] دلاور علیخان و چند راجه همراه ایشان برای تعاقب نظام الملک گذاشت و نیز نوشتند که انا عزم
صاحب [illegible] را بنوکری و مواعید مناصب و حصول مقاصد با خود رفیق ساخته با تمام [illegible] دارند
رسیدن فتح [illegible] بر حسین خان خویشگی از افغانان مشهور که مشهور در صوبه لاهور حسین خان افغان خویشگی
رئیس قصبه قصور از مدت چند سال طریقه تمرد ورزیده بر پرگنه های سیر حاصل نواح قصور و لاهور تغلب و
در آورده و علم مخالفت افراشته دم از عصیان و طغیان میزد و از ابتدای صوبه داری عبدالصمد خان بهادر
و بر جلب کردن کمکی اختیار کرده عمال منصوب او و دیگر نوکران بادشاه را بدخل ساختن نمی گذاشت تمام بنای امد
قطب الدین نام عامل صوبه دار را که [illegible] کرد و در میدان کشته فتح بخوانده او را غارت نمود و با شش
هزار سوار از قصبه [illegible] و مارا اج بر پرگنه های قرب و جوار برآمد عبدالصمد خان نگهداشت نموده و هفت هشت
سوار [illegible] آورده بعزم تنبیه و تادیب او نهضت نموده و نزدیک جهونی که از لاهور سی کروه فاصله دارد و
فوج بهم رسیده صفوف بیاراستند عبدالصمد خان کریم قلیخان بخشی خود را با هراول نموده و دست راست جان خان و
خواجه رحمت الله را که [illegible] و حفیظ علیخان برادر خان مزبور را با هراول ایشان
با نهار سوار روهیله که رفیق حسین خان بودند مقرر نموده و طرف چپ آغر خان با اتفاق عارف خان نایب خود و
نگهداشت و برای طرح نیز فوجی معین ساخت حسین خان نیز از فوج عمده و مصطفی خان برادرزاده خود را با هراول
و [illegible] رحمت خان و بهلول خان و سعید خان و دیگر افغانان با نام و نشان که هم قبیل سرداران سنجیده با یکدیگر
اند صف آرا گشت و بعد از شروع جنگ و برخاستن آواز توپ و تفنگ خود را به اکانه بر توپخانه رسانید و توپچیان هم
کشته کریم قلیخان هراول را از پای در آورد و فوج همرای کریم قلیخان از هیبت خورده گریخت حسین خان با دو سه
هزار جوان یکه تاز بمقابله آغر خان بر داخت و جنگ و خون ریزی در میان آمد همراهیان نو نگهداشت آغر خان تاب

صدمات جانفرسای نتوانسته پا آورده رو بفرار نهادند اما انورخان باشصت هفتاد کس که قدمهای رفقایش بوده و
اکثری از انها مجروح و بسمل نزده و بهم تیرانداز و یکه تاز پایداری نموده افغانان را بزیر تیرباران گرفتند
و انورخان خود باتفنگ بر فیلبان زده فیل را بمقابله دشمن راندند و بهم تیر یکی ازانها افغان را افکندند تا آنکه مصطفی
خان برادر حسین خان باجمعی از افغانان نامی کشته گردید و بعضی ازانها مجروح گشتند حسین خان چندان التفات
بانورخان نکرده بمقابل عبدالصمدخان چنان بجرات و دلاوری رسید که عرصه براو تنگ کردید و اکثری از همراهان
او رو بفرار نهاده نزدیک بود که منظم سردارکان لشکر دیگر از پی رفته بود که میگویند عبدالصمدخان رنجش خودی کنند [illegible]
اسرار نموده شاه بهتک که برحسین خان بود کمر بسته در همین عرصه حاجی خان و حفیظ علیخان نزد [illegible] و انورخان
در انوقت بر کرنش زده وانخال فیلبان حسین خانرا برو رسیدند ... شاه بهتک [illegible] فیل باره نشستن بود
کشته گردید و همانوقت گوله تفنگ از دست حفیظ علیخان بر سینه حسین خان رسید [illegible] آورده سپرد
و آتش در هودج فیل او گرفته مشتعل گشته عبدالصمدخان مظفر و منصور گردیده ... نشد و مراعات نیز نسبت
باهمراهیان خود نموده با انورخان بقوت فیل و حرز و تشنیر مع نجوز بر اضافه بالضمای دو صد سوار بخشش آمد
بعد از آنکه خبر بقطب الملک و امیر الامرا رسید عبدالصمدخانرا مورد تحسین و آفرین بسیار نموده خطاب
سیف الدوله علاوه خطابهای سابق فرمودند
رسیدن نظام [illegible] و گرفتن و عبور نمودن از آب نربدا
و بدست آوردن قلعه اسیر و قلعه برهانپور نظام الملک بعد تصمیم اراده مقابله باسادات عازم ملک دکن گردیده
از آب نربدا عبور نموده چون اقبال یاور او گشته بود بمجرد عبور از گذر اکبرپور بر نربدا بانی قلعه اسیر که از قلاع
مشهوره سرحد است و اکبر پادشاه بمحاصره آن را مسخر کرده بود باصلاح طالب خان قلعه دار که از جانب
منصوب کرده امیر الامرا بود باستقبال [illegible] برآمده کلید قلعه [illegible] سپرده و دیگر اتفاقات
از نظام الملک گرفته قلعه مذکور بسید انور علی خان سپرد و قلعه ارک برهانپور نیز بهمین دستور بدست نظام الملک
افتاد و عوض خان صوبه دار برار که با نظام الملک قرابت قریبه داشت و در شجاعت و اخلاق در آنجا
مشهور بود با فوج شایسته و سامان بایسته بحضور نظام الملک رسیده با و ملحق گردید و در همانجا سردار
مرهته که باراجه ساهو و اتباع او مخالف بود با دو هزار سوار نیز به نظام الملک فوج ملحق پیوست و بعضی زمینداران
و سرداران افغان آن نواح نیز بهمین دستور بحضور نظام الملک رسیده بالو اتفاق ورزیدند انورخان صوبه دار
برهانپور که از دست گرفته های قطب الملک و بخشی آورده های او بود چند حقوق دیرینه را فراموش نموده با آنکه

بخشی عالم علیخان

بخشی عالم علیخان برادرزاده امیر الامرا صاحب صوبه کل ممالک دکن از مدت ورزش خبر اقتدار رباقتن نظام الملک
شنیده بهانه حرارت حصار شهر چاه برهانپور رخصت حاصل نموده خود را بخدمت نظام الملک رسانیده ومرشد
با که بنابر مصالحه باراجه ساهو هم از کروها تعجیل جریده خود نشسته بودند از قرب لشکر آصف جاه که تختیه اسبر و الداران
حویلی بودند شنیده و بعض والده سیف الدین علیخان که مع اطفال صغیر باراده رفتن نزد ابیر خود به برهانپور رسیده بود
باراده نظام الملک اطلاع یافته راضی بد اموال جواهر و اسباب یکه همراه داشت گشته بنجام حفظ آبروی خود به
نظام الملک فرستاد و نظام الملک جوانمردی نموده اصلاح در مال و آبروی او نفرموده محمد علی نام را که از
بنجام آورده بود بعطای خلعت سرافرازی و سلطان خاطر رخصت نموده و میوه برای اطفال فرستاده و دو صد
سوار بدرقه همراه داده تا فوج دلاور علیخان رسانید بعد رسیدن این اخبار امیر الامرا بدلاور علیخان مشتمل بر
تاکید مقابله [illegible] نظام الملک نوشت و خود امیر الامرا جازم عزم سفر دکن گردیده انتظار خبر دلاور علیخان
می کشیدند و چند بلای مختلفه دلالت بصلح با نظام الملک و دادن صوبه داری دکن باوی نموده احسن علیخان
بهادر راضی بمصالحه نگشته سعی در چند سوری نه بخشید ذکر آشوبی که بنوعی کروار محتوی خان در زمان اوان
بکشمیر بر پا شده و عالمی بلای ناگهانی آن کافر نابکار گرفتار آمده ملا عبدالنبی کشمیری مخاطب بمحتوی خان
که از مدت ما بهنود و اتباع ازانها [illegible] تعصب و عداوت داشت نظر با تفاقاتی که در روزگار
بیت بعد [illegible] سر ارادت او در حرکت آمده اجاره داد و با تسلی مسلمانان احمق و مفسد اتفاق را با خود
متفق ساخته نزد میر احمد خان نایب صوبه کشمیر و قاضی آنجا رفته تکلیف نمود که هنود را از سواری اسب
و پوشیدن جامه و لبستن پیرهن و سیر سبزه و باغ و غسل ایام مخصوصه آنها مانع آیند و درین باب
مباحثه زیاده از حد بکار برد [illegible] حکمی که پادشاه و ارباب شریع حضور درین نماده
بجمیع هنود ممالک محروسه نمایند ما نیز مطابق آن حکم درینجا توانیم نمود محتوی خان فتنه پرداز بید مانع برخاسته
با جماعت مفسدها که با او جمع بوده اند هرجا بهندوی رسیدند با نوع بی حرمتی پیش آمده بجور مخصوصه
وایذای آن بیچارگان می گشت روزی که صاحب رای نام که از هنود معتبر کشمیر بود و سیر باغی رفته از همانجا
راه عای می خورد رسید آن مفسد فتنه انگیز علی التفقه بر سر آنها رسیده با جماعت تسلط اهل الاسلام که
اعوان و انصار او بودند بیچاره ها را بضرب چوب زدن و کشتن و بستن نمود صاحب رای با چند نفر گریخته خود را
بمیر احمد خان رسانید محتوی خان با جماعه خود بر سر خانه صاحب رای رسیده خانه او و محله هنود ان را آتش زده

وآتش داده شروع بتاراج نمودند جمعی از هنود و مسلم که بمخالفت پیش آمدند مجروح و مقتول شدند بعد از آن
بهمان هیأت بر خانهٔ میر احمد خان آمده اطراف خانهٔ او فرو گرفت و شروع بچکک و زدن سنگ و خشت
و تیر و تفنگ نمود و هر کرا یافت گرفته انواع بیحرمتی باو رسانید و بعضی را کشت و جمعی را بتاراج و زخمی
ساخت میر احمد خان آن روز و شب قادر بر برآمدن از خانه و دفع شر آنها نگشته بعد حیله از دست آن
جهلهٔ ناپاک نجات یافت روز دیگر جمعیت فراهم آورده باتفاق میر شاه ابو رخان نقشبندی
و دیگر علما و مقتدایان و منصبداران سوار گشته بر سر محتوی خان بقصد رفت آن مفسد کمین [illegible]
روز گذشته اعوان خود را فراهم آورده بمقابلهٔ میر احمد خان ایستاد و جمعی از آن مفسدان [illegible] عقب میر
احمد خان در آمده پلی را که گذشته بیشتر آمده بود سوختند و هر دو طرف [illegible] بازار را
تا جائیکه میر احمد خان رسیده بود آتش داده از مقابل و از بالای بامها [illegible] تیر و بندوق
و خشت و سنگ بر او زدند و اطفال و نسوان آنها از اطراف نجاسات و کلوخ و هر چیز یافتند
می انداختند جنگی عظیم در پیوست و در آن هنگام رسید [illegible] خواهرزادهٔ میر احمد خان و ذوالفقار بیگ
نایب صوبه و کوتوالی و جمعی دیگر کشته و زخمی گردیدند و کار بر میر احمد خان که راه بازگشت و نیروی پیش
رفتن نداشت بمرتبه تنگ شد که ناچار بعجز و الحاح [illegible] آمده [illegible] و دشواری و خفت فرار
از آن مهلکه نجات یافت و محتوی خان بار دیگر بر سر خانهٔ نایب رفته ما حضری را تا جمعی که در خانهٔ او
مشغول بودند نهفت تمام کشیده آورده گوش و بینی آنها بریده و ختنه بلکه قطع آلت تناسل بعضی
نموده بقید در آورد و روز دیگر با همان تجمل در مسجد جامع آمده میر احمد خان را از نیابت صوبه‌داری
معزول ساخته خود را [illegible] طلب [illegible] بندار خان [illegible] مقرر ساخت که تا رسیدن نایب
دیگر از حضور اجرای احکام شرعی و تنقیح قضایا نموده باشد و پنج ماه میر احمد خان بیچاره بیدخل و منزوی
بود و بندار خان حاکم مستقل گشته در مسجد نشسته اجرای امور [illegible] ملکی و انفصال معاملات می‌نمود
بعد رسیدن خبر در حضور مؤمن خان نجم الثانی را بنیابت عنایت الله خان صوبه‌دار کشمیر روانه ساختند
او در اواخر شوال [illegible] بکشمیر رسید محتوی خان و بندار که از کارهای ناصواب خود خایف و منفعل بود
بخواجه عبدالله که او هم از [illegible] امیر شهر بود و با آن مفسد رابطهٔ اخلاص داشت رجوع نموده [illegible] دل
خود را همراه برداشته بخانهٔ او رفت [illegible] که بر رفاقت او جمعی از مفسدان و اعیان با [illegible]

صوبه‌دار

صوبه‌دار و خواجه مذکور صلاح داد که [illegible] شما را رفتن بخانهٔ میر شاه ابو رخان نقشبندی و عذرخواهی از حرکات گذشته
ضروریست بنده بر فاقت برای آوردن مؤمن خان نایب خواهیم رفت محتوی خان باشارهٔ خواجه عبدالله
بخانهٔ نقشبندی رفت و نقشبندی مذکور بصلاح خواجه [illegible] جمعی از مردم محلهٔ [illegible] را طلبیده در خانهٔ خود پنهان
ساخته بود چون محتوی خان رسید و دو سه کلمه مذکور گردید میر شاه ابو رخان بهانهٔ امر ضروری برخاست
مردم پنهان که منتظر محتوی خان [illegible] بودند [illegible] نقشبندی [illegible] از گوشه و کنار برآمده اول در حضور
او [illegible] سنگ [illegible] آخر [illegible] بندار [illegible] و عذاب [illegible] کشتند روز دیگر
پیروان او [illegible] بمقتضای خود بر سر محلهٔ [illegible] کرده شروع بزدن و کشتن
و کشتن مردم آنجا [illegible] خانه‌ها نمودند و قریب سه هزار کس از آن محله که جمع کثیری از خلایق [illegible]
و اراذل [illegible] جماعه که [illegible] آمدند و عیال و اطفال [illegible] آن [illegible]
شدند و اموال [illegible] غارت برده [illegible] که با مردم آنجا نمودند [illegible] بعد فراغ از این جهاد [illegible]
خود بر سر خانهٔ قاضی و نقشبندی هجوم آورده [illegible] دست و پای [illegible] کرد [illegible] قاضی
[illegible] بعد رفتن خانهٔ او [illegible] خشت [illegible] دست [illegible] بردند [illegible] خان
نایب حضور رسیده [illegible] میر احمد خان [illegible] روانه [illegible] کشمیر که [illegible]
طرفها [illegible]

ذکر مقاتلهٔ دلاور علیخان بخشی میر اسعد حسین علیخان با نظام الملک فتح جنگ و [illegible] اقبال نظام الملک و کشته شدن دلاور علیخان

بعد رسیدن دلاور علیخان به جای [illegible] نظام الملک
بعضی از سرداران لشکر خود را مع فوج عوض خان و سرداران [illegible] و دیگر [illegible] محمد
عنایت خان مع توپ و توپخانه [illegible] رخصت نمود و خود باتفاق عوض خان و دیگر
[illegible] برآمده [illegible] محمد عنایت خان [illegible] رسید [illegible]
بمقابلهٔ دلاور علیخان نزدیک شد عنایت خان [illegible] نظام الملک [illegible] توپخانه و
و توپهای [illegible] تفنگ که باصطلاح [illegible] همراه مردم [illegible]
[illegible] بکار [illegible] تفنگ [illegible] بطور [illegible]
و کشته شدن دلاور علیخان بمقتضای شجاعت ذاتی و جهالت جبلی که در طبایع مردم [illegible] است با
یازده هزار سوار همراهی خود و فوج راجپوتیه [illegible] راجه بهیم سنگه و راجه گج سنگه و دوست محمد خان افغان

کشته و صفوف آراسته فیلان جنگی را عقب توپخانه گذاشته ایستاده وار قدم بهو کم کار زار گذاشت
و غیاث خان عقب مردم کمین نشسته پیش آمدن دلاور علیخان ایستاده و از طرفین آتش افروزی
بان و توپ بیشتر گردید دلاور علیخان از فرط تهور تامل و صبر نکرده قدم پیشتر گذاشت چند قدم بوقار
و سکون رفته چون از کمین گاه آگاه نبود دفعة حمله نمود در یورش که انتظام صفوف باقی نمانده خود
با همراهیان نامنتظم بر مردم توپخانه کمین گاه رسید مردم کمین با فیل [illegible] با سواری کالوده برگشته [illegible]
وسعت و بان بسیار از آتش داده فوج دلاور علیخان را هدف گولهای تفنگ ساختند و بیک [illegible]
از پیش [illegible] دلاور و رفقای بهادر بر خاک هلاک افتاد و فوج عقب مانده [illegible] حال [illegible]
کشته بود و باروت را بر وده خفت خواهش شمرده و عار فرار اختیار نمودند [illegible] برگشتند دلاور
علیخان و هر دو راجه با چند جماعه دار که زیاده از چهار صد با الفی سوار بود [illegible] کشته [illegible] سینهای
خود را هدف تفنگ بلا کرده ایستادند چون راه ناهموار و پیش روی توپخانه آتش بار بود و اسپ تاختن و
فیل راندن میسر نمی آمد درین عرصه اکثر دلاوران نامدار و مشهوران راجپوتیه و دوست محمد خان افغان
که صاحب الوس و از سرداران نامدار وقت مالوا بود ننگ [illegible] سردار بر خود گوارا ساخته بود برگشتند
و بهر حال چون بخت و اقبال سادات برگشته [illegible] باور نبود [illegible] دلاور علیخان مع راجه ها با جمعیتی که مانده بود.
دلیر بهای نموده تن به تیر و گوله تفنگ در داده جان در میدان داد و هیچ یک سردار از لشکر نظام الملک
آفت [illegible] نرسید و صدای شادیانه از طرف جنود نظام الملک بلند گردید و توپخانه و [illegible] و کارخانهای
خاصه‌جات دلاور علیخان انچه از کارخانجات تاراج محفوظ ماند بضبط نظام الملک در آمد و قرین فتح و ظفر مراجعت
بلشکر نمود و تسلی رعایای صوبه خاندیس [illegible] و بعضی از همراهیان که زخمها برداشته
بودند مرهم الطاف و عنایات اسپ و فیل و خلعت ملتئم ساخت و از استماع این اخبار [illegible]
بادشاه و محمد امین خان اعتماد الدوله و دیگر ایرانیان امیدوار در باطن گردیدند و شکرانه ها بتقدیم رسید و
قطب الملک و امیر الامرا را نهایت ملال عارض گردیده و دیگر چاره کار نبوده اکثر اوقات مشورت
تدابیر می شد گاه اراده که همراه بردن بادشاه و رفتن هر دو برادر باتفاق به تنبیه نظام الملک می شد و
گاه فرستادن بادشاه مع قطب الملک بدار الخلافه و تنها رفتن امیر الامرا [illegible] مرکوز خاطر می گشت گاه
آنکه بادشاه همراه امیر الامرا [illegible] باشند گاه اینکه اول مصالحه را کار فرما شده مخالفان امیر الامرا را

از دکن

از دکن باید طلبید بعد از آن [illegible] نظام الملک باید کوشید و در باب محمد امین خان نیز مشوره [illegible]
او [illegible] و رکن وزارت خود متردد بود گاه مشوره کشتن و اسیری او [illegible] سادات روی میداد و باز برفق و
مدارای انجا میدید گویند امیر الامرا میخواست که محمد امین خان را بکشد قطب الملک چون عهد و پیمان با او داشت
و مناسب ایام نمی دانست بنابرین ممانعت می نمود بلکه روزی گفت که جان من وابسته بجان اوست اگر شما
[illegible] من خود را [illegible] کشت بهر صورت چون او قاتل حسین علیخان بود هیچ طور گشته نمی شد و درین
[illegible] دوم ماه مبارک رمضان سنه ۱۱۳۲ هزار و یکصد و سی و دو روز جمعه بعد از زوال که مردم در مساجد
مشغول [illegible] خطبه و [illegible] نماز [illegible] زلزله [illegible] افزائی روی نمود که این زلزله [illegible]
عظیم [illegible] و صدا [illegible] عمارات در شاهجهان آباد و دهلی کهنه از هم پاشیده افتاد و بعضی مردم در زیر آن
مرده اکثری مجروح [illegible] صدائی که از زیر زمین بسمع ساکنان روی زمین [illegible] خلقی در حیرت و
اضطراب بود و تا چند بار عمارات و زمین بحرکت آمده جنبید و مدت زلزله امتداد یافته تا چهل روز جنبید
هر روز و شب مگر زمین و عمارات [illegible] می آمد و صدائی ظاهر می گشت و دلهای مردم خوف [illegible]
جای کرده خواب [illegible] زیر سقف [illegible] بعد از آن [illegible] زلزله تخفیف یافت
و تا ماه [illegible] گاه گاه [illegible] زلزله می آمد و اثر آن زلزله باقی بود و القصه قرار یافته بود که
غره ماه ذی قعده پیش خیمه بادشاه و قطب الملک بطرف شاهجهان آباد بر آیند و حسین علیخان با جمعی
از امرای رزم آزما روانه دکن گردد و درین عرصه باز با محمد امین خان بجمعیت [illegible] ایرانیان و [illegible]
[illegible] تورانیان بود [illegible] در میان آمده چند روز گفتگوی مختلفه که استماع آن [illegible]
زبان زد خاص و عام بود و بعد خبر رسیدن که اعتماد الدوله [illegible] تورانیان [illegible] قبل خود
نشسته میماندند تا آنکه رفع کدورتها در میان آمده و عهد [illegible] رفاقت باتحاد اتفاق بعمل آمده عهود و مواثیق
با یمان [illegible] غلاظ و شداد موکد و مستحکم گردید و فایده‌ای از محمد امین خان چنانچه بظهور رسید
ان شاء الله تعالی عنقریب مرقوم خواهد شد گویند بقیة السیف فوج دلاور علیخان که دو سه هزار کس
خواهد بود شکسته حال بعالم علیخان بهادر پیوستند و نظام الملک به تهیه اسباب و تیاری سامان
جنگ و مرهم نهی خستگان همراهی و تالیف قلوب سپاه خود و افواج اطراف و در [illegible] رفقای
عالم علیخان پرداخت و انور خان [illegible] شناسی که [illegible] سادات فراموش نموده نظام الملک

پیوسته بود بنابر خبث طینت قناعت بیک خیانت نکرده از نزد نظام الملک خطی بعالم علیخان نوشت
مشعر برآنکه نظام الملک هنوز قوت زیاده نگرفته بر دو دفعه احوال امرا امان مشغول است قابوی وقت
از دست نداده خود را زود باید رسانید اتفاقاً آن خط بدست نظام الملک افتاد و حضرت ابوزخان بندگلت
مبتدل گردیده دیباره شتاب اعمال خود نمود در رسید و عالم علیخان در اوایل ماه رمضان با فوج مناسب ترتیب
بست و پنج هزار سوار که از آنجمله و ازده سیزده هزار سوار مرهته ملازم راجه ساهو بسرداری کهندو
دهار با و سنکراجی ملهار و دیگر سرداران نامی مرهته که همه ها خود را از جان نثاران امیر الامرا ... میدانستند
در هیون احسان او بوده و بعضی از امرای مشهور دکن برخی بدل و اکثری مجبور بظاهر ... بوده اند
و باقی فوج ملازم سرکار خود از کمال فزود ابود که وسط حقیقی صوبه خاندیس ... بهادر و
زود آمده بفوج مرهته ... بدست غارت و تاراج ... و نظام الملک
اسباب زیاده و ناموس خود را بقلعه اسیر فرستاده از حوالی برهانپور متوجه جنگ عالم علیخان گردید
چون دریای پورنا که از برهانپور ... کرده واقع شده در طغیان بود در عبور توقف روی نمود نظام
الملک برهنمائی عوض خان ... کرده بطرف جنوب ... بدلالت زمینداران ...
کار بیغار نموده تا خبردار شدن عالم علیخان از آب گذشت ... علیخان بر عبور نظام الملک آگهی یافته
بمقابله او حرکت نمود و مرهته برای ... پیشتر راندند لشکر نظام الملک را محصور
ساخته شوخی ها می نمودند ... ازان متصل می بارید ... اجناس ... غله در لشکر نظام الملک
چند رفته کم یاب و گران بود و اطراف نگاه را مرهته فرو گرفته بطور ... عوض خان و
بهمه مرهته که رفیق نظام الملک و با حسین علیخان مخالف بود برآمده تدارک ... و نظام الملک
بتامل و تانی ... برای حرب با عالم علیخان مکانی مناسب منظور است تا آنکه
نزدیک بقصبه بالاپور رسیده مکانی خاطر خواه یافته معسکر ساخت مقابله نمودن عالم علیخان با نظام
الملک در کنار بالاپور ... کشته شدن با جمعیت بهادری عالم علیخان بهادر در ششم شوال مقابل
نظام الملک رسیده ترتیب فوج و تهیه قتال بر داخت منتهور خان و غالب خان و رستم خان
... برادر خان عالم ... خان ... داود خان و ... خان و محمد
اشرف خان ... خان ... خان و ... بیک که برادر ... بهادر ... بودند

سنتز رفت

سنتز رفت در رفاقت علیخان و خواجه رحمت الله و دیگر دلاوران و سرداران دکن و مرهته را
بیمین و یسار فوج طرح مقرر ساخته هر یکی را بجائی که مناسب بود تعیین نموده خود در قول قرار گرفت
و غیاث الدین خان را با جوهر ... فیل ... سواری ... و توپخانه را با بلوچ ...
باده و ... که ... خود و ... فیلان ... جنگی ... عقب توپخانه جا
داده با ... و مخاطر ... اراده کار زار ... جوان نورسیده تا تجربه کار بود با
آنکه ... جنگ دلاور علیخان شنیده بود که نظام الملک ... خود ... دلاور علیخان را
بدم توپخانه ... و از آن جهت شکست بر فوج دلاور علیخان افتاد حزم و احتیاط در ... خود
نکرده ... گرفتار گردید و خان با شمشیر ... در ... اصل خود ... که چاره
نقد ... خود نمی توانستند ... ششم ماه مذکور ... که ... رستم ...
تکار کنند ... سوار ... جلادت ... کار زار ... و نظام الملک ...
و اقبال ... خان بهادر را ... خود ساخته غازی الدین خان ... خود ... و ... الرحیم
خان و ... خان و ... الدین خان و ... خان و ... خان و غیاث خان و ... و
خان و اختصاص خان و ... خان ... خان و ... خان ... از ... و دیگر بهادران
همراهی خود را که ... همراه ... بوده اند جا بجا در میمنه و میسره قرار داده خود ... خان
در قول جا گرفت و ... مرهته را با بعضی از زمینداران بر ... داشته ...
تا ... نموده و توپخانه ... از ... و ... از قلعه آسیر ... و ...
دلاور علیخان بدست آورده بود ... ان را تغییر داده در کوشه های
... رسیده ... دلاوران ... را ... و ... دکن ... و خود
در ... دلاوران فوج عالم علیخان در حرکت ... مشهور خان ... اول
با فوج خود که ده دوازده هزار سوار ... بود ... نظام الملک ...
در جنگ ... از ... تاک ... و ... نظام
الملکی ... کرده قدم پیشتر گذاشتند و مقابل ... رسیده ... بمنزل ...
در فوج ... عالم علیخان ... بهادر مذکور ... این احوال ... خان

که نشینین و قریب او بود و دیگر سرداران و سربازان فوج فیل سواری پیش رانده مدد همراه اول خود نمود
و بجلادت مردانه باد در میان عرصه بر فوج نظام الملک تنگ ساخته از پیش روی خود برداشته فوج مغلوب
رو گردان و عالم علیخان مع همراهیان متعاقب او روان گردید و عنان حزم و احتیاط را از دست
داده بلا ملاحظه پس و پیش بتعاقب میراند تا آنکه بر بیمری انقدر بر روی توپخانه کمین زفوج مغلوب بر
که بران توپخانه تعین بود رسید و ناگهان یک بار توپهای چهره دار و بانهای بسیار و جزایل
شمار بر رعی او سر داده تند رستخیز قیامت بر خاست و دود توپخانه عالمی را
بجهان دود که همه نابینا بودند و شیخ منصور خان همراه اول و غالب خان و
و خواجه رحمت الله و شفیع خان و محمد حسین بیگ و بسیاری از ان مقتول و اکثر سواران
و پیادگان بر خاک هلاک غلطان در آمدند و عالم علیخان بهادر
صد دوری ازجان نثاران که هر یکی شیر زه شیر و مبارز دلیر عرصه کیرودار بود
استقامت ورزیده داد تهور و شجاعت میداد و قدم بقدم جانها در حالت
اختصاص خان نبیره خان عالم و محمد عنایت خان که از زخم در جایی دارد از کار
رفته بود مقابل جلادت عالم علیخان گردید و دیگر سرداران
همراه نظام الملک مع عوض خان که از اقربای قریب او بود رسیده بودند و خورد
بجنب آخر الامر از ضرب شمشیر اختصاص خان دست عالم علیخان
از حرکت افتاد و از فوج نظام الملک که از رسیده آن نوجوان رستم
مع همراهیان که نو نوه فیل سوار و دیگر فارسان و پیاده های شجاعت شعار آمده
گردید و دیگر
گردید و عمر خان برادر زاده و امین خان برادر خان عالم که رفیق عالم علیخان
بوده و رسید
وقت مقابله پهلو از جنگ المغفور
لشکر نظام الملک بر خیمه و فیلان و توپخانه و جمیع کارخانهای سرکار عالم علیخان و
همراهیان او آنچه از دست راجیان محفوظ مانده بتصرف نظام الملک در آمد و در ین جنگ

ابراهیم بیگ

ابراهیم بیگ از همراهیان نامی نظام الملک افتد جا بار رسید چند کس از اعیان که زخمها برداشته
بود زنده از مرهم لطف و احسان نظام الملک التیام یافته از استماع این خبر مهلکه به قطب الملک
و امیر الامرا گذشت بیان یافت خصوص امیر الامرا که از اقرباء و عطفه بر آتش بقراری می طپید
و از ان ناموس و خانه خود که در دکهن داشت نیز خاطر جمع بعد بخبر رسید که قبایل
حسین علیخان را مع مال و اسباب بدولت آباد و قبل از رسیدن فوج نظام الملک اندرون
قلعه ... از غمخواری ... داشت با وجود آنکه کمال ... حسین علیخان ... جوانمردی
... احسان بر ... کند است بی راه ... باشد ... اگر
... از استماع این خبر اندک تسلی ... امیر الامرا ... دیگر
... که مبارز خان صوبه دار حیدر آباد ... که ... یک بار
با ... هزار سوار ... نظام الملک پیوسته ... با ...
امیر الامرا ... دکهن ... قطب الملک ... دار الخلافه ... آباد و ... احوال ...
... بعد کنکاش بسیار ... قطب الملک به جانب ... دار الخلافه
شاه جهان آباد ... حسین علیخان در خدمت پادشاه ... رفته
نظام الملک ... امیر الامرا ... سپاه و سرانجام
سامان جنگ ... محمد خان ... اسد الله خان و دیگران زر و پروانه با برای
طلب ... و افغانان ... تا آنکه قریب پنجاه هزار
سوار قدیم و جدید ... پادشاه و افواج ... که اطاعت و رفاقت
نمود با توپهای ... و تفنگچی ... اسباب ... ماه شوال
پیشخانه ... دکهن ... و خود امیر الامرا ... اکبر آباد ... نمود
چون اجل ... حسین علیخان رسیده بود ... ترجیح ... الله بر
از دست ... دولتخانه ... که ... بادشاه
... حسین علیخان ... جید علیخان
... محمد شاه ... دار الخلافه اکبر آباد

کوچ نموده بسته کروهی بلده مذکوره شرف نزول ارزانی داشت و سید عبد الله خان بطریق نیابت
و حصول رخصت رفاقت نمود چون یازدهم ذی قعده روز جلوس و جشن بادشاه بود قطب الملک
می خواست که بعد انقضای جشن رخصت حاصل نماید حسین علیخان راضی نشده از چهار کروهی اکبرآباد
مرخص نمود و چهاردهم ماه مذکور بادشاه را حسین علیخان همراه خود گرفته بمنزلها نزدیک فتح پور
عسکر رسانید و سه چهار روز برای جشن جلوس بادشاه توقف نموده امیر الامرا بسمت دکن
نهضت فرمود و قطب الملک با حامد خان عموی نظام الملک و حمید الدین خان و غازی الدین خان
غالب جنگ و بیرام خان و نعمت الله خان و میر خان و سید صلابت خان و چندی امرا ... ل ز آنجا
مانده نوزدهم ذی القعده بطرف شاهجهان آباد کوچ نمود و در راه محمد خان بنگش [illegible] با قطب الملک
ملاقات نموده در العیه رفاقت خود بلشکر بادشاه بنابر رفاقت امیر الا[مرا] ... سید ... خود ظاهر
نمود و پنجاه هزار روپیه علاوه مبلغ چند لک روپیه که حسین علیخان بامید رفاقت خود باو داده بود
از قطب الملک گرفته بدروغ ساخت تا که بلشکر بادشاهی از روم رخصت حاصل نمود و قطب الملک
بعزم شاهجهان آباد و امیر الامرا منزل بمنزل روانه دکن گردیدند
کشته شدن امیر الامرا حسین علیخان
بهادر در راه دکن از تیر و پیر دامن اقبال امرای کینه کوش بیش ... در افتادن ... نخل رفعت شوکت سلطنت گیتی خاندان
بابریه بعد از آنکه قطب الملک [illegible] کروهی شاهجهان آباد رسیده برگشته شد امیر الامرا حسین علیخان
بهادر و عزیز خان بهادر خواهر زاده او و نور الله خان علیخان برادر امیر الامرا از آنکه چند کوه از انتظار
نوشته مصوب بسترسوار افرستاده بود مطلع گردید تشخیص این واقعه آنکه چون بادشاه را چندان
اختیاری نمانده و شان سادات گردید از امرای کهن نظام الملک و محمد امین خان اعتماد الدوله
را خار خار رشک در جگر میخلید و هم وقت در فکر و تدبیر استیصال سادات بهل میکوشیدند و محمد امین خان
با محمد شاه فرصت یافته دو سه کلمه تیز گفته اذن او حاصل نمود و نظام الملک اشتو را نیز بطفیل
سعی و اهتمام او بر عالم علیخان و دلاور علیخان اگرچه مقید بود که بنت الخجه گذشت چون محمد امین خان
اراده حسین علیخان بر استیصال نظام الملک براو العین دید و نهایت مذلت خود و جمیع تورانیه
در فنای نظام الملک بیقین میدانست و نیز ظن غالب بود که هر گاه کار نظام الملک بمقابله
امیر الامرا کشید البته فتح و ظفر امیر الامرا را دست خواهد داد بنابرین روز و شب در همین فکر بود

که اگر حقیقی تواند شد بقتل و دفع امیر الامرا را و در راه علاج الغفلة باید گذشت اما هدف اعانت
رفیقی شفیق اقدام بر این امر خطیر زیاده از حیز تاب و توان خودی شمرد و تا آنکه علی همراهی
کوشید میر محمد امین معروف بسعادت خان که از سادات نیشاپور خراسان بود و در اول منصب
هزاری والاشان داشت و در عهد فرخ سیر حاصل نموده بعد از آن بخدمت فوجداری هندون بیانه
که از محالات عمده مستقر الخلافه اکبرآباد بود مامور گشته بود آنجا سپاه زیاده نگاهداشته
و سید عبد الله خان استمداد او نموده بعد امداد و نظم و نسق آن محال بر داخت و بجوهر تدبیر
و شجاعت خود تا وقت سرکشان آنجا نموده با جانفشانی بالعقدی سر افرازی یافت و از حکام
در باره [illegible] اعتبار گشته و درین سفر برای بر آوردن بعض مطالب خود همراه لشکر محمد شاه
بود محمد امین خان او [illegible] هم و همراه و رفیق جانباز خود بنابت شجاعت ساخته و این همراه
میر حیدر خان کاشغری را که از قوم چغتا و بسبب پیر شمشیر بودن لقب میری داشت انتخاب
نموده درین باب استمزاج او نموده میر حیدر بیک که شجاع نامدار و جوان دلاور و رفیق
بود قبول نمود و آن بانصیب ... و عقب نهضت قتل سید حسین علیخان بهادر را که در
وهم [illegible] قبول نمود و هر سه با پیر دنیا [illegible] هم را از گشته قدم ارادت بر این
جسارت [illegible] کرده با هم کر و مشورت بودند که چیان و [illegible] بر اینکار مبادرت نماید
تا آنکه قرعه این فال بنام میر حیدر بیگ از دنیا و آخرت افتاد و آن اجل رسیده موضعی متصل
بکتاب محمد امین خان نوشته و یکی دیگر از همراهان خود را که براو اعتماد و شجاعت و دنیا بکار
داشت رفیق خود کرد آمد براین اراده آگاه رفت روز چهارشنبه ششم ذی الحجه سنه یکهزار
و یکصد و سی و دو هجری مطابق سنه دو از جلوس محمد شاه که در منزل قریب سی کروهی فتح پور
گروه از فتح پور عسکر بادشاه بود محمد امین خان بعد رسیدن بادشاه نزد یکم بساعت نخجیر
برای مزاج و تفریح طعام کرده خود را به بیش خانه حیدر قلیخان رسانید و او را نیز از این راز
آگاه ساخته با خود متفق داشت امیر الامرا بهادر بعد از آنکه بادشاه را بخیمه رسانیده داخل
محل کرده و بعد از خیمه بادشاه بر آمده و عازم لشکر خود که تقریباً طرف ایلو اسپ فت بیکجی ده
کس حاکم و بیش سند کردید چون نزدیک دروازه گلال بار رسید میر حیدر خان از دور نمایان

شده کاغذ التماس را بلند رخصت جلوها و چوبداران جانب پیش آمدن شدند قضا و قدر در دل امیرالامرا
انداخت که حکم پیش آمدن داد و چوبداران را از مزاحمت ممانعت نمود میر حیدر خان ایمای امیرالامرا
را انجام خود دیده دوید و عرضی را که در آستین داشت متصل به پالکی امیرالامرا پا به آشنا گرفته احوال خود عرض کنان
پیش رفت همینکه امیرالامرا متوجه ملاحظه عرضی گشت میر حیدر خان پیشقبض از کمر خود کشیده چنان
بر جگر آن سید والا ورزید که از طرف مقابلش بیرون شد و جهان فرتوت را اجد سعادت شهادت
برگشت امّا در جان جلدی امیرالامرا لگدی بر سینه برکشیده قاتل خود زد و فرمود که بادشاه رسید
علی سوارش از عقب رسیده بالکد زدن غلطیده ملاحظه نمود جان امیرالامرا بر زمین افتاد و متقارب جان باخته
نورالله خان پسر اسد الله خان که عمه زاده امیرالامرا بود و پیاده همراه پالکی میرفت دست بشمشیر
بر قاتل امیرالامرا انداخت بیک ضرب روانه بوادی عدم ساخت و ... رسیده
شریک گردید و مغل بودم که نورالله خان را کشت بر شتر قاتل او را کشته و خود زخم برداشته جان
بسلامت بدر برد و مغلان دیگر هجوم آورده سر امیرالامرا و نورالله خان را از تن جدا کرده پیش
بادشاه بردند و خواجه مقبول خان ناظر امیرالامرا جان نثاری و وفاکرداری را کار فرما شده
ترددی نمود و خود چند زخم منکر برداشته بعد سه چار روز از ... عالم آخرت شتافت
سقا و خاکروب امیرالامرا ... رفاقت و نمونه یکجا آورده با شمشیرهای برهنه خود را بر هجوم
خلایق کرده خلیل بادشاه و ... انداختند و صفوف را دریده تا نزدیک تسبیح خانه رسیده
از ضرب دست مغله و بعضی گفته اند که از ضرب دست برهان الملک از پا در آمدند و جمعی از همراهان
محکم شدند میروان امیرالامرا ... رسیده راه را سد نموده یافته ... دیوان خاص را دریده
با شمشیرهای برهنه زبان درازی کرده در آمدند و دو سه کس زخمها برداشته و امیرالامرا را کشته یافته
برگشتند و بعضی مردم برق انداز حیش علیخان بهادر بتربه برق اندازی بر دوخته کار ایشان تمام ساختند پریشان
و متفرق شدند رسیدن خبر مقتول شدن امیرالامرا بغیرتخان بهادر و آمدن او بلاتأمل بر سر بادشاه
و مقتول شدن با پای خود در رزمگاه چون خبر کشته شدن امیرالامرا بغیرتخان بهادر خواهرزاده امیرالامرا
رسید مطلق التفات تا راستن فوج و همراه گرفتن توپ و توپخانه و طلبیدن رفقا ننموده و انتظار
سواری و حاضر آمدن آنها نکشیده از حاضرین که بمجرد رسیدن کشیده و بر و حال دست خود ... بر فیل سوار شده

بلاتأمل

بلاتأمل بمقابله بادشاه و قتلگاه خالوی خود شتافت بقدر دو سه هزار سوار که همراه او رفاقت داد
بکمال شجاعت و دلاوری بسرعت برق و باد بر لشکر بادشاه رسید و سعادت خان در آنوقت
بر همراهی محمد امین خان و حیدر قلیخان بر در حرم سرای شاهی رسیده از ازدحام بعضی رفقای امیرالامرا
را که در آنوقت بر دروازه نزد بارگاه خود دور نموده بر خیمه خاص بادشاه ... راضی
بیرون برآمدن پسر خود نمود سعادت خان با رفقای ... قدم جرأت پیش گذاشته
تمام ... الحاح و ابرام دست بادشاه را گرفته از محل برآورده و اعتماد الدوله بر فیل خود سوار کرده
خود بجای خواص نشست چون افواج و رساله های بادشاهی و امرای موافق بر سر ... بجا
شتافته بودند ... از آنوقت قلیل جمعی از جمله همراهی محمد امین خان و اندک مایه مردم سعادت خان در
رکاب بادشاه حاضر بود حیدر قلیخان که بحسن سلیقه برای همین روز مردم توپخانه را مستعد و مشغول ساخته
در همین آن توپ ... غیرتخان بهادر که با دو سه هزار سوار بنهایت نزدیک رسیده بود
با اهتمام و اجماع و احضار مردم و توپخانه و افواج ... اقبال بادشاه و سرکار خود ... در
اضطراب با نظام و ترتیب فوج و توپخانه ... عهده او را استاده و غیرتخان ... چون
شمشیر زنان و ... شتافته بهجوم فیل ... از نهایت
... بادیه خانه ... عازم آخرت ... و آن بهادر دلیر
... خال خود امیرالامرا ... بادشاه و محمد امین خان و حیدر
قلیخان ... اهتمام حیدر قلیخان ... سلیقه ... زخم تا و حیدر قلیخان
جان بکسی ... که حیدر قلیخان صدای آفرین آفرین از چار سو برخاست امرای بادشاهی
... رسیده ... جمعیت بادشاهی ... مردم همراهی غیرتخان ...
او رسیده از وجای ... خلاصه غیرتخان ... حیدر قلیخان و بادشاه ... گشت ...
غیرتخان ... چون اجل حیدر قلیخان رسیده بود ... فتح ...
برآمد و نورالله خان و سعادتخان بعد حیدر قلیخان رسیده ... بادشاه ...
و بادشاه بدست خود تیرها میزد و در همین عرصه ... امیرالامرا و سادات ...
غارت اموال و کارخانه ها ... خزانه ... بردند

خانه ودران ایام در منصور جنگ بعد پادشاه رسید و غیرت‌خان بعد از آنکه دو زخم کاری تیر برداشته
بود به زخم کوتاه جمشی خواصی حیدرقلیخان رهگرای عالم لقا و رفیق او منتیش ملا و اعلام کرد عبد اللهم الحقه
بابائه الصالحین خوانده لشکر امیر الامرا بتاراج رفت و بخیه در راه عقب مانده بود از تاراج محفوظ ماند
بضبط پادشاه درآمد ذکر سوانحی که بعد قتل امیر الامرا بر امرا هیبات اورده داد و از انقضای سوانح دولت
امرای خالص الوداد بعد فتح و نصرت حیدرقلیخان به حکم شنید که نظام الملک جان و آبرو از طرف پادشاه
داده نزد خود طلبیده و کوتوال شهر عفو تقصیرات و عطای شکست [illegible] برای اصل و اضافه [illegible]
ورتن چند سال از طرف اعتماد الدوله نظام استمالت مکرر رسید او بخیال آنکه [illegible]
مخالفت شفقت منعش ماجرا قطب الملک نوشته معروض شد [illegible] سوانح [illegible]
راه خانه خود پیش گرفته روان گردید جمعی از مغلیه و لچه‌های بازار که اکثری از [illegible]
و غیرا ربوده اند به سرعت رنگیه و از پالکی کشیده بزیر انداخته مشت گرفته و عریانی و خسته احوال نزد
محمد امین خان آوردند [illegible] امان خان شنود و محمد امین خان کابلی پادشاه بطوق و
زنجیر نشسته مقید ساخت [illegible] قطب الملک [illegible] رفت دیده [illegible]
[illegible] کشیده و اسباب خانه [illegible]
خود گرفته چندی در خیمه آن [illegible] بدید رفت و خود [illegible] عبد الله خان
رسانید میر علیخان [illegible] حسین علیخان که صاحب قبیل و مکنت [illegible]
جنگ رفاقت غیرت‌خان نموده بود و روز سوم [illegible] بتاراج [illegible]
آبرو [illegible] بر باد رفته مقید گردید و میر مشرف با وجود استمالت و عطای اضافه و رعایت نقد که
بعمل می آمد پاس نمک [illegible] از قبول عتاب [illegible] و زمانی چند به [illegible]
گذرانیده بعد صدق رفیق پادشاه گشت و محمد امین خان بنا بر [illegible] عوام جنازه امیر الامرا
و غیرت‌خان و نور الله خان [illegible] گرفت و نماز بران خوانده و بنا بر اظهار
تحسین [illegible] مردم [illegible] گفت که یاران این [illegible] خوابیده اند
بعد از آن جنازه [illegible] اجمیر [illegible] عبد الله خان [illegible] حسین
علیخان [illegible] زرباف وغیره

غارت نمایند

غارت نمایند و در لوط عوام [illegible] احوال سادات [illegible] هر جا این [illegible]
[illegible] شنیدند [illegible] رسانیده [illegible] سپرده [illegible] ملک [illegible]
[illegible] داری امید [illegible] بر باد رفتی [illegible] سلیمان علیه السلام و در آخر
ندیدی که بر باد رفت [illegible] که باد [illegible] رفت الحمد لله که [illegible]
شد که این [illegible] امیر الامرا [illegible] فتح [illegible] بعمل آمد
از [illegible] اخبار [illegible] معلوم شد [illegible] حفظ جان و آبرو [illegible] که نخواهد [illegible]
[illegible] و جان [illegible] اصلی [illegible] شده بلکه [illegible]
اهم در خصوص [illegible] کسی بود که [illegible] اطاعت [illegible] واجبات
[illegible] اخروی بود و اطاعت امثال خود [illegible] این [illegible]
[illegible] که قتل قطب الملک و حسین علیخان امیر الامرا با وجود آنهمه [illegible]
با اطاعت [illegible] فتح [illegible] اعتقاد و [illegible] که از اراذل [illegible]
و با انواع عیوب [illegible] بوده اند [illegible] جان [illegible] و اسد الله خان [illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible] رفته [illegible] بود
رخصت [illegible] عبد الله [illegible] غلام علیخان [illegible] که وقت [illegible]
[illegible] محفوظ مانده و فرصت یافته خود را
بعبد الله خان رسانید [illegible] خان که از سادات [illegible] بود و با عبد الله خان [illegible]
بود [illegible] حسین علیخان [illegible] که خبر امیر الامرا شنیدند
[illegible] صمصام الدوله [illegible] اخلاص [illegible] صمصام الدوله او را طلبیده [illegible]
خدمت پادشاه رسانید و با اضافه دو هزاری [illegible] سرافراز گردانید و اعتماد الدوله
محمد امین خان را [illegible] اصل و اضافه هشت هزاری هشت هزار سوار [illegible]
[illegible] انعام و خدمت وزارت با لقب وزیر الممالک [illegible] جنگ [illegible]
میر بخشی گری [illegible] صمصام الدوله مقرر نموده [illegible] هزاری و خطاب امیر الامرا داد و [illegible]
پسر محمد امین خان بخشی دوم [illegible] غسل خانه و [illegible] خدمات دیگر گردید و با اضافه [illegible]

منصب هفت هزاری شد و حیدر قلیخان منصب هفت هزاری و شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه و دیگر بهادران [illegible]
که طلب بنام جنگ کرده بودند و سعادت خان با اصل و اضافه پنجهزاری گردیده بخطاب بهادری و عطای
نقاره سرافرازی یافت و همچنین ظفرخان و دیگر جلادت خان و متوسلان دولت و نوکران قدیم
و جدید والاشان و غیره موافق حسن خدمت و سعی [illegible] و درجات بطور دعنایات گردیدند

ذکر رسیدن خبر نظام الملک و احوال [illegible] جنگ عبدالله خان با پادشاه و اعدام
آن همه دولت و اقتدار سادات بیک ناگاه

سید عبدالله خان [illegible] کردی [illegible] بار
رسیده بود که شنفتن سوار غیرتخان بهادر با نفقه نوشته خطوط چند مشتمل بر [illegible]
امیرالامرا بجای اعدا ورود نموده چشم جهان بین او را تیره و تار روزنگار [illegible] خبر
[illegible] بر ما جرا چاره جز صبر و شکیبائی ندیده با همراهان کوه غم و [illegible]
متوجه شاهجهان آباد گردید بعضی از مشیران نزد عبید [illegible] نمودند که بهمراهی افواج اطراف بپادشاه
[illegible] و لشکر حسین علیخان را که [illegible] در بین جمع [illegible] خود را با پادشاه رسانید قطب الملک این رای
را نپسندید و مصلحت در آن دید که چون پادشاه مستقل و ارای همراه او تکمیل شده فتح [illegible]
خاطر گرفته است بدون همراهی [illegible] و اولاد [illegible] لشکر مقابله متوقف اصواب
نیست رسیدن بدار الخلافه [illegible] یکی از سلاطین و جذب قلوب امرای [illegible] که در آنجا لشکر
دارند و فراهم آوردن افواج و اسباب ضرور دانسته کوچ بکوچ مرحله پیما گردید [illegible]
جز گذاران نقد و میوا تیان قطاع الطریق فراهم گشته و فا بو یافته باز مانده های سپاه و بنگاه
را غارت می نمودند و چند افواج [illegible] آنها [illegible] آنکه پیشه خردی آسوده بود [illegible]
[illegible] بستی خصم با جماعه خود مقتول گشت و قافله از طرف شاهجهان آباد همراه بعض
[illegible] حسین علیخان که برای جهانه [illegible] گروه از لشکر قطب الملک رسیده بود
تمام قافله و اسباب بتاراج رفت و حال محالات جاگیر سادات را زمینداران نقد [illegible]
ساخته محصول خریف را [illegible] انتظام سلطنت متفرق شده و سید عبدالله خان برای برآوردن
یکی از شاهزاده ها [illegible] عنایت الله خان را مع [illegible] مرتضی خان بشاهجهان آباد فرستاده به برادر خود
نجم الدین علیخان صوبه دار شاهجهان آباد خطی در خصوص خود در باب [illegible] گرفتن فوج و آراستن الات

کارزار

۴۷

کارزار نگاشت آخر روز تاریخ هشتم ذی الحجه خبر بنجم الدین علیخان رسید قبل از آنکه بر زبانها افتد
خبر انتقال را بپوشانند اختلاف [illegible] خبر رسیده اشتهار داده جمعی را همراه کوتوال بر خانه محمد امین
خان فرستاد و تا تلفی از شب هنگامه محاصره اطراف حویلی خان مقدم در میان بود و مردم او بجابجا
اطلاع احوال یا بیابس [illegible] جای خود مستقل بود ابواب را باسه ارکن می بستند و از حکم عبدالله خان
بمانعت انکار رسید با خود متنبه گشته از توقف تا مناسب باز آمده مردم را برگردانیده
نجم الدین علیخان روز عید قربان با دهم و ابنوه اند و در عیدگاه رفته نماز خوانده برگشت بعد از آن
فرستاده های عبدالله خان بدر خانه اسیران [illegible] الدین رفته درخواست بر آمدن نمودند آنها قبول نکرده
[illegible] او [illegible] با یکدیگر سپردند همین معامله شد بعد نزد سلطان ابراهیم خلف رفیع القدر
[illegible] را از حکمی خشنه برآوردند جلوس نمودن سلطان ابراهیم برای چند روز یازدهم
ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و سی و دو سلطان محمد ابراهیم را بر تخت نشانیده ملقب بابو الفتح ظهیر الدین
محمد ابراهیم ساختند و سید عبدالله خان بعد دو روز داخل شهر شاهجهان آباد شده علاوه محمد ابراهیم
نمود خانی الدین خان را منصب هفت هزاری و خطاب امیرالامرائی و خدمت میر بخشی گری مقرر نمود و نجم الدین
علیخان را بخشی دوم و سید صلابتخان [illegible] و بیرم خان را بخشی چهارم کرده بمراتب هر یک از رفقا
و امرا افزود و در [illegible] امرای قدیم کوشید جمعی از این مردم که از [illegible] رفیع الدرجات از مناصب معزول
و از ترقی [illegible] بودند هر یکی را طلبیده با عطای مناصب و [illegible] درج خوشنود نموده
اکثری را مامور بنگهداشتن رساله بقرار مشاهده ربه در مساعده نمود و با بعضی از این مردم امداد مساعده از
جمله پنجاه هزار روپیه تا لک روپیه قبل آمده حامد خان عموی نظام الملک [illegible] جاگیر و مبلغ نقد دلجوئی
تسلی نمود بعض امرای فرخ سیری را مثل اعتقاد خان و [illegible] خان و سیف خان و اسلام خان و صفی خان
که بر خیره در نشسته نیز طلبیده و بر [illegible] و وعده دار [illegible] ساخته دلالت بر رفاقت کرده اسلام خان و
صفی خان و محمد یار خان [illegible] انجام و نا سازی [illegible] بنا بر اندیشه مآل کار از رفاقت پهلو تهی
نمودند اعتقاد خان و سیف خان قبول مناصب نموده مبلغی برای سد خرج گرفتند اما اعتقاد خان و دیگر
منصبداران با دشاهی و والا شاهی خیانت را کار فرما شده یکه و تنها همراهی نموده برگشتند و با
منصبداران کم منصب همراه خود و جلو خاص تا هفتصدی و هزاری قدیم و جدید بانگای تخلف و وفا در تعدد قلیل

انعام و مساعده را عاید آنها بعمل آورد و نوکران قدیم که سراسری بجای بر و بیره دار نشستند شمار در وجه
اما ازین جهت که شمار در وجه سراسری بتعجیل یافته جدیدان و یا بو سواران هم شریک بودند
بر حال قدما و خورسنی اسپه و خورش بر ایشان گران می آمد و موجب ملال خاطر آنها شکستند چون
در نگهداشتن فوج مبالغه بود وقت اقتضای تنبیه و تشخیص نجابت و رذالت نمی کرد از هر قوم
هر کس که اسپی و یراقی داشت آمده نوکر می شد نود هزار سوار علاوه سرکار قطب الملک گردیده تخمین را
مبلغ یک کرور روپیه صرف این سپاه در آمد ذکر نهضت نمودن قطب الملک همراه سلطان ابراهیم
برادر رفیع القدر محمد شاه از دار الخلافه شاهجهان آباد و سوانحی که درین عرصه رو داد
سنوح کرده قطب الملک سلطان ابراهیم را با تجمل ملوکانه نوعی که درین [illegible] همراه خود گرفته دوازدهم محرم الحرام
از شاهجهان آباد بر آمده و طرف عیدگاه منزل فرمود و در بیجا غلام علیخان [illegible] و نورالدین علیخان
در اکبرآباد رسیده بلشکر قطب الملک ملحق گردیدند غلام علیخان را نجابت علیخان که برادرزاده
و متبنای قطب الملک و الیستن چهارده سالگی رسیده بود برای تنبیه و ضبط قلعه شاهجهان آباد
قبیل [illegible] مرخص شود چون اول خبر رسیده بود که محمد شاه از راه ملک راجپوتیه متوجه دار الخلافه شاهجهان آباد
قطب الملک میکوچ سوم نزدیک خواجه قطب الدین معسکر [illegible] بعد از آن شنیدند که از راه اکبرآباد
می آید همان راه را بر گرفته [illegible] آباد رسیده و با انتظار سیف الدین علیخان و شهامت خان و سید
محمد خان و ذوالفقار علیخان و دیگر افواج و روسای بارهه توقف نمود [illegible]
برق برق فوج بارهه و افاغنه صاحب اولوس اطراف و زمینداران نقد زر صاحب فیل و فوج آمده
بلشکر ملحق می شدند و علی هذا القیاس از نوکران حسین علیخان که در خانه بادشاه نوکر شده بودند
و یکجا همه گرفته فرصت یافته برمی آمدند همه روز صد و دو صد سوار این مردم میرسیدند بعد از آنکه در موضع
بهل منزل لشکر قطب الملک گردید سیف الدین علیخان و شهامت خان و سید محمد خان پسر اسد الله
خان معروف بنواب اولیا با دیگر سرداران و افواج بارهه که مجموع قریب بیست و دوازده هزار سوار
خواهد بود و صد و پنجاه [illegible] داشت بارهه که هیچیک خود را رستم [illegible] نمی دانست با سید [illegible] بقبول
مراتب امارت و ادای حقوق اخوت رسیده بهمراهی فیل سواری قطب الملک مقرر شدند بعد
در [illegible] چورامن جات [illegible] هر چند [illegible] جعل که زمیندار عمده اکبرآباد و متهرا بود

با محکم سنگه

با محکم سنگه و بعضی از جماعه داران همراه حسین علیخان و زمینداران اطراف ملحق گردیده علاوه افواج
سابقه گردیدند تا نظر کار میکرد عرصه زمین زیر سم اسپان و پای پیاده گان ناپدید [illegible] بود
و هم از جور امن [illegible] برادر خود [illegible] بجز فیل و حلقه قطار [illegible] که از لشکر محمد شاه ربوده و بیشی
انداخته آورده بود و بطریق ره آورد بتسلیم قطب الملک شود و قطب الملک اقبال و شکر آن را
با و انعام شود و ملخص آنکه نهم محرم الحرام که فوج محمد شاه از موضع شاهپور گذشته مضرب خیام و
معسکر [illegible] و مفاصله بین العسکرین کمتر ماند محمد شاه بر جنبه انتظار عبد الصمد خان سیف الدوله
بهادر دلیر جنگ [illegible] و راجه و مهاراج جی سنگه و دیگر تا هر روز بسبب بعد راه و موانع دیگر رسیده نه
[illegible] محمد خان بنگش [illegible] هزار سوار و عزیز خان روهیله و با یزید خان میواتی با جمعیتی از همراهان [illegible] خان
علاوه خان بادشاهی [illegible] و قریب چهار هزار سوار از نزد جی سنگه نیز رسیده رفیق لشکر محمد شاه
گشت ذکر صفوف آراستن از جانبین و [illegible] عسکرین و برانگیختن سپاه کردن و مقابله قطب الملک
با محمد شاه پادشاه و ظفر یافتن محمد شاه بر قطب الملک و اختتام زمان دولت و اقبال سادات و شکست
[illegible] بر بعضی ارکان سلطنت خاندان بابریه باقتضای تقدیر باشد اگرچه از نهم و دهم محرم جابجا قریب
عساکر بهم [illegible] حزم [illegible] بترتیب جنگ راه می پیمودند و چورامن حسب الحکم قطب الملک
سعی بسیار نمود که آتش بار خانه پادشاهی [illegible] با نحوی کشیده بر آرد از
[illegible] حیدر قلیخان میر آتش میسر نشد و هم حال لشکر محمد شاه حیدر قلیخان [illegible]
و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش بطرف یمین و صمصام الدوله و مظفر خان و [illegible] خان مع
بعضی از مردم دیگر در یسار قرار یافتند و عظیم خان را با جمعی از عقب [illegible] فوج [illegible] مقرر ساختند
و اعتماد الدوله محمد امین خان مع [illegible] و قمر الدین خان و عظیم الله خان و طالع یار خان و جمعی دیگر فوج
بنفس نفیس [illegible] و شیر افکن خان و زبردست خان و دیگر [illegible] در رکاب بادشاه حاضر گشتند
و بر جمله و عنایت الله خان و [illegible] خان و اخلاص خان و راجه گوپال سنگه بهدوریه و دیگران برای
محافظت بهیر و بنگاه و اسد علیخان و سیف الله خان [illegible] خان و امین الدین خان و جمعی از [illegible]
دیگر مع فوج راجه و مهاراج [illegible] سواری [illegible] فوج گشتند و [illegible]
کوه شکوه را با اسلحه و یراق جنگ و دیگر [illegible] رزم آهنگ در عقب توپخانه لشکر آشوب جای دادند

و قطب الملک عهد وده و در منزل حسن پور که از لشکر بادشاه بفاصله سه کروه بود مقام نموده بتاریخ
دوازدهم محرم الحرام ترتیب فوج خود نموده جمعی سرداران بارهه بنا بر خودسری و رعونت
چنانچه باید اطاعت نمیکردند بعد از ترتیب چند بار تغییر یافته و باز برهم می شد بهر صورت نجم الدین
علیخان و سیف الدین علیخان و غالب جنگ و غازی الدین خان و سید محمد خان و شهامت خان همراه
پسر و برادران و نهور علیخان و مشتی عنایت الله خان و ذو الفقار علیخان و عبد النبی خان و مظفر
خان و دیگر دلاوران بارهه که بهرام و رستم و افراسیاب عهد خود را می شمردند [illegible]
و حامد خان و سیف خان و میر امین خان و نعمت الله خان و امیر خان و سید صلابت خان و عبد النبی خان
و اخلاص خان افغان و عمر خان روهیله و دوبندار خان و عبد القدیر خان [illegible] الله خان و علاء
محی الدین خان و میر خان و شجاع خان بلوچ و عبد الله خان ترین و [illegible] خان ابو الحسن و
زمینداران فیل سوار همراه انبوه خود زیاده از [illegible] و فیل سوار [illegible] کارزار در یمین و یسار قطب
الملک و سلطان ابراهیم صف آرا گردیدند و [illegible] خان بخشی سابق و سید علیخان بخشی رساله
و میر امین بخشی مردم بارهه [illegible] سوار [illegible] و عقب خانه قطب الملک همرکاب او و پیاده
بارهه گرو و پیش فیل سوار [illegible] رسیده [illegible] گذشت و در بهین [illegible]
محکم ساختن فوج [illegible] خان [illegible] هشت هزار سوار از فوج بادشاه گسسته بقطب الملک
پیوستند چون صبح صادق [illegible] و صدای کرنای بگوش مردم رسید نشان زبان ندای [illegible]
در داده [illegible] تفنگ و تیر بجانب اهل [illegible] یکدیگر فرستادند محمد شاه بادشاه
ترتیب فوج نوعی که مذکور شد بر عماری خاصه سوار فیل گردیده فرمود تا سر راه چند از یکدیگر [illegible] جدا
ساخته [illegible] اندازند فوج دریا موج [illegible] توپخانه و شمشیر [illegible] چون سیل
بلند برای [illegible] ازجای جنبیده [illegible] و آوای کرنا و کوس [illegible]
آن میدان [illegible] داخل [illegible] گردید [illegible] توپها بنام اجل [illegible]
زبان آتش بیان [illegible] بکرد و [illegible] علیخان که در انتظام توپخانه و [illegible]
توپ اندازان اهتمام تمام نموده بود [illegible] و در آتش [illegible] بیفشانی نمود و از آن
[illegible] ثابت قدم [illegible] توپهای صاعقه کردار و توپخانه آتش بار

داده و سیدم قدم بر قدم جنبری آمدند و سنگباران ببدل تیرانداز گشته عارفرار را اختیار نموده از هر گوشه و
کنار عدد بیرون شدند خصوص نجم الدین علیخان بهادر با ده دوازده هزار سوار و توپخانه برق آثار در سایه در جانب
که بالای تلی کنار ده به واقع شده بود رسیده در مقابل جوانان صفوف آتش بار که طایر وهم و خیال را بال و پر می
سوخت نظر همت بعداوت اعدا دوخته جاویه بلند نامی در رابعه جمعیت شکوه جانبازان می انداخت و عرصه نبرد
بر فوج بادشاه چنان تنگ ساخت که گلگونه رخساره بهادران بادام و تفنگ پیک گرانبار بسیار
[illegible] ثابت قدم و مجاهدان بی شرم و عار راه یافته سر از قدم نشناختند و از اضطرار و بیقراری با ستقلال
و پا جلادت [illegible] سید علیخان و صمصام الدوله [illegible] این احوال بهادر [illegible]
خان و دیگر مردان [illegible] جلادت بیشتر کنار گشتند [illegible] توپ [illegible] و در مورچال نجم الدین علیخان
[illegible] نجم الدین علیخان که [illegible] فراهم آمده بود [illegible] مورچال
مذکور [illegible] توپ [illegible] قطب الملک [illegible] برای آتش
بر پا کنند چون [illegible] توپخانه [illegible] اهتمام [illegible] موقوف نموده [illegible]
جهت علیخان در [illegible] توپخانه [illegible] آتش [illegible] بود
بیشتر مانده و تمام شب [illegible] مجروح و بعضی مقتول می شدند
مختصر آنکه غروب [illegible] مردم [illegible] رسید و مردم [illegible]
[illegible] صدمات آتشبازی بیاورده
[illegible] و دست جستجو [illegible] فیل نشینان رساله داران معتبر فرار
بر خود گوارا [illegible] جماعت [illegible] مقابل تا [illegible] گرو بزرگ [illegible] بفیل
سواری [illegible] رسید [illegible] رفت که [illegible] خبر از موت
و حیات او معلوم [illegible] تاریخ چهاردهم محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و سی و سه هجری
و سید با نزده [illegible] هزار سوار [illegible] تمام شب [illegible] مقابل توپخانه آتشبار
که عبارت از یک روز و یک شب [illegible] بسبب محرومی از آب که بر دور و نزدیک
[illegible] با [illegible] قطب الملک و غازی الدین خان و دیگر سرداران بارهه و حامد خان
عز الدوله [illegible] خان و امیر خان و روح الله خان و نعمت الله خان و بیرام خان و [illegible]
و چند جماعه [illegible] صبغة الله خان و شیخ [illegible] مانده بودند محمد شاه بادشاه بر فیل [illegible]

خاصه خود که با دست و پسند تمام و درست سوار گشته با امرا و رفقا تمام روز و شب در مورچ خود زینت افزا
بود که ناگهان نجم الدین علیخان با دیگر سرداران بار به قدم جرأت مردانه نه دست از جان شسته پیش گذاشت
و با آن صدمه‌های جوع و عطش و ستم ریاست آتش که از توپخانه بر سر او و جمیع رفقای قطب الملک تمام روز
رفته گذشته بود بی پروائی نموده با شجاعت ارثا که ابا عن جد داشت رستخیز قیامت برانگیخت و رفقای
محمد شاه خصوص حمید قلیخان و صمصام الدوله بیاری اقرب بارخان که او نیز رسیده بود و دو علی بخش با نجم الدین
علیخان و قطب الملک داشت علم شجاعت برافراشته و سینه سپر ساخته با آب شمشیر آتش غضب را
را نشستند و رسیده بودند و از هر دو سو تفنگان در پای دهاد شیران بیشه هیجا بر یکدیگر افتادند و خونها
که یوم البشر باز یاد رفت و برای خانخانان سوزی بر تلاف از آهن تیر و شمشیر و سنگ ... کشتند
بها دران دلیر آتش جان عقده تا ثریا بالا گرفت سادات خان نبیره جمیل نام ... عبد ... خان
بادشاه رسیده صولت بهادرانه نموده شیر افگنان ... با عانت الضار را بوران
محمد شاه مقابل با یکه تاجان و توپ سستان ... بودند ... علیخان دار و غه توپخانه
صمصام الدوله و عبد الغنی دار و غه توپخانه حمید قلی ... محمد جعفر نبیره حسین خان با جمعی
دیگر جاهای خود در یافتند ... بارخان ... علیخان با جمعی دیگر شمشیر
شمشیر و سنان ... قطب الملک شهامت خان که عمده با نام و نشان بود با فوج بار
خان برادرش ... علیخان و عبد القدیر خان برادر قاضی میر ...
پسر عبد الرحیم خان عالمگیری و غلام محیی الدین خان و صبغة الله خان عرف شیخی که هر سه جا عمده اران عمده قطب الملک
بودند پسر شجاع خان بلوچ ... داده جمله تا کوارا
کوارائی نوشیدند و نا جانی در میان بود ... کوشیدند ... همراهان این سرداران جان
شیران اطلب ... آخرت شتافتند نجم الدین علیخان
بهادر که گرمی بازار ... بود چندین زخم کاری ... از رسیدن تیر ... چنان بی ...
از لباس ... قطب الملک ... برادر بهادر خود ... با جمعی از دلاوران ...
او مانده بود ... نجم الدین علیخان ... لشکر پادشاه با ...
شور ... و قریب ... بر تل که ... جنگ ... شمشیر با لشکر خان

و دو فوج ... برده مقابل فوج پادشاه که عبارت از ... مامور و مستعد بود نبا بانی شده پادشاه از
دور شیر ... جانب الله خان و محمد امین خان ... ملا ... انهم از خاص بهمه
او بر ... قطب الملک ... السیف فوج ... رفقای نجم الدین علیخان را
نیم جانی که باقی بود تقویت گرفت و با وجود پایداری صمصام الدوله و دیگر امرا ... ارکان لشکر محمد شاه
راه یافت حمید قلیخان و سادات خان و محمد خان ... با این حال جواب ... شجاعان رسیده
... قطب الملک ... قطب الملک این اراده را ... مقابل حمید قلیخان شتافت و حمید قلیخان
... کمان برده و در تیراندازی و برق اندازی ... اهتمام ... و در ... از
دیگر ... ابو المحسن خان بخشی ... و اسیر کرده بودند ... داروغه توپخانه قطب الملک
... با فوج ... حمید قلیخان با فوج ... رسانید ...
با ... صمصام الدوله ... قطب الملک ... در ...
... مشهور ... هندوستان ... فیل ... سرداران ...
... از دست ... نقد ... از فوج ...
ازان ... عبد ...
دولت ... کار ...
... ساخته ... از دو ... ساز
گشته راه ... تقدم ... فیل سواری ... شمشیر ... تقدیر ...
او ... از فیل سیف الدین علیخان و شجاعت الله خان و ... علیخان و عبد الله خان
نیز ... ابو المحسن خان بخشی فوج ... فیل ... عبد الله خان با
... این حال ... قطب الملک ... را در ... از
تنها که داشته راه فرار ... قطب الملک ... سیف الدین علیخان ...
با ... قطب الملک ... نیز ...
... تنها ... از ... آهنی ... بر ...
شمشیر ... بر داشته ... حال حمید قلیخان قطب الملک ...

رسید و نجم الثانی علیخان نیز شریک حال برادر گردید و زبان حال آن هردو بزرگوار باین مقال مترنم بود **بیت**
من آنم که چون حمله آوردمی ❊ برمح از کف انگشتری بردمی ❊ ولیکن چو نکرد اختر یاوری ❊ گرفتند گردم چو
انگشتری ❊ چه یاری کند مغفر و جوشنم ❊ چو یاری نکرد اختر روشنم ❊ کلید ظفر چون نباشد بدست ❊ ببازو
در فتح نتوان شکست ❊ حیدرقلیخان هردو برادر را بر فیل علیحده سوار ساخته بحضور بادشاه آورد و چون
در جبلت محمد شاه ترحم بسیار بود خط مهر و شفقت بحالت ان کشید و حواله حیدرقلیخان نموده حکم
نواختن نوبت شادیانه فتح و ظفر نمود و بعضی از انواع مغلوبین مثل لشکر بادشاه که گشتند محفوظ ماندند و بعد از
انتهای [illegible] عالم جنگ بعد این ماجرا بر گشتند در نگاه قطب الملک ترقی نمود و نگاه [illegible] دست بعد
تاراج محصول مانده بود [illegible] شدند و امرای حضور با جلاد [illegible] بحضور بود ای
[illegible] و مبارکباد بجا آورده سجدات شکر الهی بحصول این فتح [illegible] و
تمام اسباب [illegible] الجمله از تاراج محفوظ ماند [illegible] **ذکر وقوف جعفر که بعد سؤال از**
بزرگی منتقل تا احوال امیرالامرا بر آمد از سعد این [illegible] اتفاق افتاد که چون با امیرالامرا و قطب الملک [illegible]
[illegible] کسی از دو [illegible] سادات [illegible] که در علم جفر [illegible]
از غال احوال امیرالامرا [illegible] بزرگ [illegible] استخراج نمود این حروف
بر آمد [illegible] غلبه عدو [illegible]
و فی الحقیقه [illegible] چرا بعضی [illegible]
گرفتار آمد [illegible] سلاطین مقید ماند آخر روز جمعه چهاردهم محرم الحرام [illegible]
[illegible] و بخشی [illegible] اضطراب و حیرت [illegible] از دنبال دولت
[illegible] سلطنت [illegible] خاندان سادات
[illegible] عورات و مستورات خانهای نجم الثانی علیخان و قطب الملک و [illegible]
[illegible] این خاک [illegible] فرصت [illegible] مردم بادشاهی هر چه
توانستند زیر چادرهای [illegible] سلامت ماندند و جمعی بدست مردم [illegible] گرفتار
آمدند [illegible] چادر [illegible] بر سر کشیده از حصار [illegible]
عبدالله خان [illegible] قطب الملک برای [illegible] حرم سرا [illegible]

بکسر بها

بکسر بها دست خیانت دراز کرده معامله [illegible] گرم رخت او و بکسر بها هر چه توانستند از میان بوده
بیرون تاختند و خود را مطعون خلق در دو دنیا [illegible] غلام علیخان و نجابت علیخان که برادرزادهای
قطب الملک و منتسبان او بودند نیز در همین لباس نموده عازم قصبه جانسته که موطن امیرالامرا و اجداد
ایشان است شدند و بمنزل مقصود نرسیده در راه بدست مردم بادشاه اسیر گردیدند **ذکر وقوع**
فتنه در سلطنت محمد شاه و ارتفاع و رجابت امرای روز افزون بعد حصول اطمینان محمد شاه فارغ البال
[illegible] بر دو [illegible] اتفاق کمال امرا [illegible] صاحب [illegible] اند [illegible]
[illegible] آتش این حروب [illegible] خالص [illegible]
[illegible] بیکی [illegible] مناصب [illegible]
[illegible] مخشی [illegible] محرم الحرام [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
مراحل نموده [illegible] خواجه نظام الدین [illegible] زیارت آن [illegible] کرده
[illegible] عطا و انعام [illegible]
بر مراتب حیدرقلیخان [illegible] سعادتخان بهادر [illegible]
بهادر جنگ [illegible] سربلندی [illegible]
[illegible] عبدالله خان [illegible] تاریخ [illegible] دوم ماه
مذکور روز شنبه سنه هزار و صد و سی و سه هجری بادشاه [illegible]
[illegible] نشان و شکوه [illegible] طلا و نقره
[illegible] طلا [illegible] زر [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible] قیمتی [illegible]
بادشاه [illegible] ساخته [illegible] زینت [illegible]
[illegible] تمام [illegible] خوش اندام [illegible]
[illegible] سواری [illegible] فیل [illegible]
[illegible] زینت [illegible] از راه اجمیری دروازه شهر [illegible] داخل شهر [illegible]

گردیده به نثار و تصدق بسیار فقرا و محتاجین را که چشم انتظار دوچار این روز داشتند بکام و شفیعی
الرام [illegible] در آن جشن بقدم میمنت توام داخل قلعه و دولتخانه مبارک شد و نواب قدسیه [illegible] او در
مهر پرور پادشاه و دیگر پردگیان حرم طبق های طلا و نقره پر از زر مسکوک و سفید با جواهر آمیخته نثار
تارک [illegible] محمد شاه نموده وظایف تهنیت و مبارکباد بتقدیم رسانیدند رسیدن نوید فتح [illegible] در
[illegible] برقی از امرا و غیره [illegible] فایقه او اواخر ماه مذکور سیف الدوله عبد
الصمد خان بهادر دلیر جنگ و زکریا خان پسر عبد الصمد خان و آخر خان و دیگران که حسب الطلب بدار السلطنه
لاهور [illegible] بودند و از بعد [illegible] بر وقت رسیده به تقبیل عتبه سلطنت رسیده شرف قبول [illegible]
[illegible] مرصع و دیگر عطیه افتخار یافتند زکریا خان اضافه هزاری بر [illegible] و نیز [illegible]
[illegible] و دیگر بهادر صوبه دار بوده بر وقت رسیده اوایل [illegible] نموده
[illegible] حکم [illegible] بشرف عتبه [illegible] که عذرهای [illegible]
[illegible] نظام الملک در جواب [illegible] متضمن تبارک باد و تهنیت
[illegible] صوبه دار [illegible] تهنیت فتح و ارسال خزانه و مبلغی [illegible] نثار
رسیده [illegible] خطاب [illegible] الدوله علی [illegible] جنگ [illegible] ظفر خان بهادر خطاب
[illegible] یافت [illegible] احسان [illegible] خان بهادر رستم جنگ [illegible] و زکریا
خان [illegible] عنایت الله خان صوبه دار [illegible]
پادشاه [illegible] گشته بود که از دیباچه کاره بعرض رسید که اعتماد الدوله بسبب عارضه
[illegible] محروم مانده روز دیگر مرض او بنهایت شدت بهم رسید و تغیر تمام بحال او راه یافت
[illegible] مرض ایلاوس [illegible] او بانیه کار بجایی رسید که معالجه اطبا و دوای حکمی سودی نبخشید
[illegible] از رخت هستی بعنوان عدم کشید روز سه شنبه بیست و نهم
شهر مذکور به رو و از آن عالم شد و سه ماه و بیست و دو روز ایام وزارتش بود اموال مختلفه
[illegible] امیر الامرا [illegible] و خزاین او و انواع نقد و جواهرات دیگر که بکرورها
[illegible] او [illegible] و خلق [illegible] او [illegible] که نیز هفصد خانه در
[illegible] خانه خود را [illegible] ساخته و مردم قفل بر [illegible]

خانه خود

خانه خود زده بیرون رفتند و [illegible] او از مالکان [illegible] اما بعد انتقال او قمر الدین خان پسر [illegible] گشته
[illegible] را [illegible] و [illegible] خلق و خالق [illegible] محمد شاه اگر [illegible]
[illegible] حالت او ظاهر نشود که بچنان بود که [illegible] چنانچه در [illegible] محمد امین خان
شد چند [illegible] پادشاه [illegible] نبود بلکه [illegible] قطب الملک و امیر الامرا [illegible]
و [illegible] امور سلطنت [illegible] بسیار [illegible] باقی [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] خزاین [illegible] بود و [illegible] عمارت
[illegible] نقره و طلا [illegible] گشته [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] محمد امین خان از نقد و [illegible]
طلا [illegible] و دیگر اسباب و اجناس [illegible] محمد شاه
[illegible] سلاطین [illegible] که اموال امرا و
[illegible] ضبط نموده [illegible] وارثان اگر [illegible]
[illegible] احسان [illegible] و [illegible] حیف
[illegible] بلکه [illegible]
بلکه اکثری [illegible] رضا [illegible] و خدمت [illegible]
[illegible] و جمیع [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] را از [illegible] اموال [illegible] و [illegible]
محمد اعظم شاه با وجود اقتدار و طاقت [illegible] مذکور بنهایت تجنب و انزجار [illegible]
[illegible] یکی از [illegible] اموال [illegible]
[illegible] اعظم شاه [illegible] این عمل [illegible]
کرده [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] میر محمد حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] جاه و [illegible]
میر محمد حسین [illegible] مشهد مقدس [illegible] علی [illegible] السلام
[illegible] الملک [illegible] ایران [illegible]

در حسان او بخطاب ستمهرت درخت تابسیده رفاه و افزایش جاه خود از وطن مالوف بر آمده بکابل
رسید چون در علوم عربیت و منطق و غیرها ماهر بود و بعد از ورود بکابل فنشی استنهار یافت و
بسر منشی امیر خان که در آن اوان رغبت نموده شروع باستفاده نمود از این سبب ذکر استعداد
علمی او در مجلس امیر خان به تقریبی مذکور شده و امیر خان بدین جهت بر احوال او اطلاع تمام بهم رسانیده
صاحبی زوجه خود را که دختر علیمردان خان بود از مقدم او آگاهی داده سببش آنکه چون صاحب جی
اولاد نداشت دختری از خانواده سیدی مشهور که بعد از آن دختر مذکور بنوهر منشی مزبور بود بفرزندی خود
گرفته بود منشی ابن شود و اراده داشت که اگر نجیبی لایق از دیار ایران وارد اینجا شود دختر مذکور را
باو وصلت نماید دشنو و مزبور را باینمعنی اطلاع داده متوقع بود که اگر چنین کس [illegible] آگاهی دهد
تا اراده خود را بانجام رساند چون این خبر شنیده امیر خان را به تفتیش [illegible] بر
او را طلبیده بچشم خود معاینه دید و او از اوصاف آن [illegible] پسندیده و زن خود صاحب
را بر احوال او آگاه ساخت و بعد از مکالمه او بر دختر [illegible] شوهر رضا داده سرانجام تزویج آن دختر
بطرز شایسته ابو علی الفوز بهیاب ساخته با محمد حسین [illegible] ماکرد و باین وسیله آن سرمایه سرچشمه ازقات
امیر خان دست داده بمرتبت [illegible] دربار و اندک مایه جاه و [illegible] میسر گردید بعد مرور سالی چند
حسب الارشاد صاحبی [illegible] از مکتوبشنوی خانه پادشاهی تمام آن جمیل مفرز گردید بعضی
از اولاد عمده الملک [illegible] از بطن بنوان دیگر [illegible] [illegible] شدند [illegible]
عیار بر جاه دولت بود و بنوان حقیقی شد باجنبی از پسران امیر خان مثل هادی علیخان دو سوم دیگر از برادر ان بیش
اندک اعتقاد خود کرد و نیز هادی علیخان زیاده از دیگران در خدمتش ارادت بهم رسانید و بعد انتقال امیر خان
برحمت ایزدی پیوست و اهل و عیال او از صوبه کابل بحضور آمدند میر محمد حسین مذکور بعلاقه کارپادشاهی
بهمان ماند بعد از چندی عطر و گلاب بیضا و ره وغیره برای سرکار پادشاهی و جمله و ارکان حضور موفور
سرانجام نموده قاصد ملازمت پادشاه و طالب بهم رسانیدن عزت و جاه گردید به تقدیم این
عزم در لاهور رسیده بود که خبر رحلت عالمگیر پادشاه شنید و تو قعاتیکه بعد از افزایش جاه و اقتدار
از عالمگیر پادشاه داشت منقطع دیده عطر مذکور وغیره اموالیکه در ان مدت بقیمت اعلاف فروخته
مبلغ شصت هفتاد هزار روپیه بهم رسانیده همان زر را مایه توکل خود ساخته لباس فقیری پوشیده

چون رد جاه طلبی بود و سر برخوردی داشت تجیت و دنباله روی سلاطین نپسندیده عازم اخراج مسلکی
جدید که تا آن زمان کسی از کس نشنیده بود گردید و هم همان نشئه زاده ساکر در خود را که خاصه شعور منشی
دریافته بود با خود متفق ساخت و با او مشوره نمود که اگر ما و شما باتفاق بنای تجدید مذهبی کنیم شنوا و عهد
مجدد در بهم رسانیم و زبانها که تا زمان ما داشته نیز معروف بود ایجاد کنیم و دعوی الهام و نزول کلام از حضرت
ملک علام در آن زمان نموده اظهار شنود که بین بین نبوت و امامت بوده بمناسبت مقابله با شان انبیا
و اوصیا در رشته باشند برای خود ثابت نمائیم و ابلهفریبی نموده اهل عوام را بدام خود آریم و فتح جاه و اقتدار
فراوان در [illegible] و انتفاع بپایان خواهد بود و در گاه ما از دحام عام صورت نسبت خواهی [illegible] از کف ما نمی
توانند جست [illegible] رجوع انام و مطاع خاص و عام خواهیم بود و بر محل ام بر شنیده که ما فوق آن شعور نباشد
سری تراهه بود چون [illegible] بر او از نیک تحصیل بود ساکر در آن که از استاد او ملتفا ذکر دیده بیدیگار با هم
اتفاق و رزیده و شروع بایک [illegible] فواعدان و اثبات عبارات عجیبه و فقرات غریبه نموده بکتک
و اصطلاح بهم کرد تالیف کتابی پرداخته [illegible] مقدسه نامش کردانیده و ابواب سعادت بکمال ولادی
تفاوت بر خود ابنا ساختند چون اندک مایه [illegible] الفاظ غیر مانوسه فارسی قدیم را که کمتر
بگوش مردم خورده بوده [illegible] دیده قواعد غریب ساکه کم [illegible] تحصیل شارف و میرابوالحمد و
کم و نموده بود سپیده صورت نسب آن ماننا بخشید و دعوی مرتبه [illegible] نموده گفت که این مرتبه ثابت
بیت جانبوت و امامت [illegible] بیمبر [illegible] بلوغ رسیده اند و برای خاتم الانبیا کفر نمک [illegible] بلوک
حضرت ختمی پناه سید اوصیا و شاه اولیا علی ابن ابیطالب [illegible] ششم امام رضا و نهم امام ثامن خاص امامت
و بلوکیت بهر دو با هم جمع بود و بعد از ان بلوکیت بعد انتقال یافت و امامت بحضرت امام محمد تقی تا بحضرت
صاحب الامر علیه السلام و من خاتم البلوکیتم ترتیب تعداد بلوکین برو شمکه معلوم شده بشن امامت
بشمرد و هر گاه بیش اهل سنت و جماعت شمردن بخوارست خلفای اربعه و چهار کس دیگر را از خلفای
امویه و عباسیه که اندک معروف بنیکی و انصاف اند خود جمعا عدد هشت اشیا زود شمرده بلوک
هم خود را حساب بکرد و میگفت که ما را اندیده کسی که نیست ما را دشمنی کنند بجز اهل سنت و داد
و المنتهیم و بلوکیت ختم که ختم بلوکیت ما بر میشود و صاحب کتاب و صاحب شریعت و مجعی از آن کسم لعنت
و مجید ضوابط و ضوابط لیفشی با شبه ماهر ابن امر است والهام میشود و ضوابط جدید اختراع کرده بمعنی العلم

مثل اعیاد اسلام که در دین محمدی و ملت بیضای احمدی است محترم می شمرد و بزرگ و بیگان خود که انها را
قبول پیوی نامید لازم کرده بود که ضوابط و رسم یافته او بجا آرند و حرمت روزهای مخترعه او را نگاه
دارند و چنانچه در عاشر نبوی آمده که وحی بر آنحضرت در روز دوشنبه نازل می یافت خود روز سه شنبه با خیال
خجسته مکلف که یک وحی با او انقسم می شود که قرص نور را چون آفتاب مشاهده کرده و در آن قرص عمل یعنی
می یافت منقش بنقش آتش می آمد و آن قرص نور را سه فراخ محیط او شده از نهر غنی بری بود و منقش بسیار بود
که تحمل آن غیر او را دشوار و یک وحی با غیر کم آوازی آمد و همان کلمات مزخرف می شنید که بحضور
مردم می خواند و در سلام بضابطه اسلام السلام علیک گفته کلمه ... شود بود ... بود و از
روزها روزی را که باظهار او اول مرتبه در آن روز وحی بر او نازل شده بود ... اجتماع و
ازدحام مردم عمل می آورد و عبیر خوشبو را الفت او بر روی ... کرده ... در آنها علم و نیز
دو علم همراه گرفته و خود کلاهی شبیه کلاه ارامنه ... بر سر کرده شمشیر مسلح بود بالای
... خود بطرف کوهستان که عمارات و محل بالای ... محل های ... پیش زینت
و اظهار رونق آنکه اهل شغل وحی بر او ... مکان ... شبیه بطور غار حرا شده و جشن بود و قبل از
روز جشن از غره ذی الحجه روزه ... ماه ... جشن عمل آمده اختتام می یافت
و همچنین قسم روزی را ... نام ماه و فارغ بود ... نیز معلوم شده روز سوکان نام
نهاده بود و در آن روز هم اجتماع و ازدحام ... [illegible]
نمازی که پنجگانه مقرر ... که بعمل آید چهار وقت است اول وقت طلوع آفتاب بعد نماز
صبح دوم نصف النهار که آفتاب در وسط آسمان باشد سوم وقت غروب آفتاب که
سرخی شفق در مشرق باشد و آداب بعمل آوردن و بدانکه او خود با خلیفه او در میان می ایستاد و قدری
مردم که حاضر بودند چهار صف مربع مثل چهار دیوار خانه متصل هم می شدند و هر صف رو بطرف مقابل
کرده می ایستاد و کلماتی چند که یافته زبان اختراعی او بود می خواندند بعد انجام آن کلمات سر را
بجانب طرف فرود آورده بطرف دست چپ خود میگرداندند بطوری که صف شمال رو به مغرب
و صف مغرب رو به جنوب رو به و صف جنوب رو به مشرق رو به و صف مشرق رو به شمال رو به
شود چون مقابله چهار سمت هر چهار صف را با تجام میرسید بطرف زمین می نگریستند بعد از آن

سربرداشته

[illegible margin note] ... حضرت ... حضرت عیسی ...

سربرداشته بسوی آسمان و هر بار همان کلمات را تکرار می نمودند بعد ملاحظه ... و بدنام شده
و محبت نشستن میکرد و دعوای دیگر این میکرد که من همانا ... بالله همان مجسمم که از شکم حضرت فاطمه زهرا
سلام الله علیها اسقاط حمل شده و دیگر کفر و زندقه ها در نشسته خواهد بود که کفر را بر آن اطلاق حاصل
انقدر خود در وقت ورود دنیا بجهان آباد که اواخر محمد شاه و اوایل احمد شاه دو بار اتفاق افتاد
از پسر الفتی که شاه غفار الله و شاه ... نام داشتند و دیگر پسر و الفتی که تکرر با آنها ملاقات شده
اختلاط شده بود ... و دیگری الطبع بهم رسانیده و برای خود چهار خلیفه بمقابل خلفای اربعه که در
اسلام مشهور ... دارند مقرر کرده بود خلیفه اول همان ... شمشیرخان که ...
بزبان مخترع او ... داشت و دوم میر باقر خسر پوره او و دو تا دیگر بودند و نام خود ... نموده
والنور ... نام اولاد و اقارب خود بزبان مخترع خود می گذاشت و هر که با وی ...
بودی نام مقدس او ... کرده ... میگفت پسر الفتی ... اول نام نموده
دوم غفار سوم ... و دیگر از اقربای طرف زنش حق نما الدین شاه دوم
نما یار و ... غفار ... نام پسر غفار ... و امثال ذو الکفل الفضلان کذا ... از رواب
از لاهور بشاه جهان آباد آمده ... در لاهور بود که هم دام ابد فریبی نهاده بسلطان
می خورد ... استغنای خود را بنابر وجه ... داشت ...
... آمده زیاده ... اعتبار او شد و اشته
آهسته ... گروید کان و دیگران هم در دام او می افتادند تا آنکه کثرت ... او بنده آمد ...
بجاه دشاه در لاهور ... و اختلاف ... کان بدید آمده موجب اختلال ... شهر و بلاد
گشت و از آن ... وقتی ... آنکه دام گسترده خود را ... بر ده کشته ... مؤلفات
و مخترعات خود را در نظر مردم جلوه داده از اخفا باظهار و اعلان ... ساکن اگر
او ... خود ... استعداد در معقول و منقول داشت ...
قابلیت ... این احوال اعتقاد عوام در باره او استعدادی یافت تا آنکه نوبت سلطنت
بفرخ سیر رسید او خود ایلچی نادر شاه بود و امیر الامرا حسین علی خان بهادر ... اغماض
گذشت و قطب الملک نیز مشغول عیش و طرب ... پادشاه و ... بود بنابر این

اقوال کاذبه و افعال باطله او کسی شد و ناسی علیخان پسر امیرخان مرحوم با تمام ونن ان نیز از جمله
گروهکان بود و عوام سراسیمه آن هم در اعتقاد و غلط بر شد دلیل قوی میباشد که بالله شر از ان متصور نیست
گروه بعیان خان نادران مذکور و چند کس دیگر شبی او بهانه تقویت [illegible] خلق او بی شود تا آنکه قریب
به بیست و چند نفر کس با آن نابکار نا کس گرویده شهرت و اقتدار تمام یافت ذکر ملاقات شیخ
سیر با بنود و رشتهاد یافتن نبای [illegible] آن مدبر بر بخت با بعضی از آن بعد از شیخ فتح سیر هم با بعضی
از خواص سرایان محلی یکی از نظر اعتبار بملاقات این نابکار آمده و بنود در درود و رسوخ نماز منشئ باد
سفیه اوراک نموده و دروازه حجره خود را از اندرون بسته و ان دو نشان گمک نمود فرخ سیر اقتراح و
الحاح نمود و اولاد موفور بود از آن نیز ایمان نیز نیست اگر دیدنها و در با [illegible] و گرنه شود و بادشاه
بتواضع و فروتنی سلام کرده پیش رفت او بوست تخت آهو بر ای با [illegible] شعر
پوست تخت گو بلکه وشناسی ؛ هم دارم انچه می خواهی ؛ [illegible] از عقل بی بهره بود دست تغای
زور اوبا بسند به بیشتر معنقد کرد و چند بار [illegible] شرفی که نیند را او برده بود گذرانید
نقود مذکوره با هم آن مدبر قبول نه نمود بهزار [illegible] مصحف نوشته خود را بپادشاه داده و جهت
کتابخانش که نهاده رو به [illegible] گرفت و بادشاه [illegible] بر خاسته و بر سر گرفته رخصت شد
و بر گشت بعد بیرون آمدن [illegible] زر مذکور را بر عاکفان شده آن نابکار بر اسیر زور تقسیم نمود
این حرکت [illegible] از دیا [illegible]
[illegible] درمان گرفت و در روز اعیاد دیگر خود قرار داده بود با جاه و حشم و کثرت اتباع و خدم بجامع
شهر بود و قبل از این مذکور شد میان شهر جابازار در کثرت نامی با هم و بر اسپ میرفت و از اعمال
مختره خود را اعلی [illegible] الله شهادت و رهبر و السنی قبل می آمدند و اقا دیل با بلا سهله تخلط اورا
بابانگ بلند میگفتند ذکر اراده نمودن محمد امین خان بارحبه آن مفتن و شدن خاطر قوم تا کهان تقدیر
حق جل و افتادن مردم در افغان با نفخای گروه [illegible] آسمان و اهانت شیطان چون سلطنت فرخ سیر و زمان
دولت حسین علیخان و عبدالله خان انقراض پذیرفته نوبت سلطنت بمحمد شاه رسید و وزارت بمحمد امین
خان منتقل گردید محمد امین خان [illegible] جاه و حشم چند روز از وزارت خود احوال این مزور نابکار شنیده
از جا بر آمده و حکم کرد که از فرقه شما چنانکه میشود بر دروازه حاضر اند نفع این فریب را گرفته

بپارند و اگر البته او نگذارند هم انجا بکشند چون قریب بدو پهر رسیده بود مردم کم بر دروازه اش
حاضر بودند بموجب امر نخواستن رفته برای کار که آمده بودند ظاهر نمودند در انوقت خفقان نبود
ام در خانه خود چیزی های خورد و بیجوه استماع انجبر پوشش از سر باختر چیران گردید اما چون کمال استقلال
و فرت حواس خود را جمع نموده پسری خود را که ذکرش رفته و جمال و صباحتی بی نظیر داشت مع چند درهم
نان جو و گندم و بعضی از نان خورش فقیرانه که مهیا داشت بر رون فرستاد و پیغام داد که یاران جمعی
بی فقرا آمده اند چیزی بخورند تا فقیر هم برسد مردم صورت زیبا و شستن دو نان کلفت این پسر
شرمی بحال او نموده توقفی کردند محمد امین خان را که مرض قولنج عارض شده بود ناگهان در انوقت شدت
یافته این خبر بوده [illegible] که بر در نمود و رد و بوده اند رسید با استماع خبر مذکور متحیر گشته بهمراهان
خود [illegible] امین خان را که مبتلای به ترین اقسام قولنج مستحق با بلا و سبب بیهوشی
امینی که اندک انفاقه است [illegible] رون نمود بر سید حاضران عذر نتوانستن بیمارش گفته التماس
کردند که توقف در گرفته او [illegible] بیماری شما رو داده از زنده خاطر گشته تاکید کرد که
وقت صبح او را البته گرفته بیارند نیت بیماری [illegible] حال [illegible] ما از و باید نیز بر فتح صبح مشرف بهلاکت
گشت و نمود را که ناسی علیخان [illegible] برادران و دروس هنداران [illegible] خبر محمد امین خان بر ساید تند
اهل اراده [illegible] حرف آثار مرض او از احضار مردم [illegible] مستعد شده فقرای
[illegible] محمد امین خان [illegible] مطلع و بمحل و شتاد و
از خانه بیرون آمده در مسجد یکه بر سر دروازه اش بود نشست و فقرا و اتباع او از ازدحام در شنیده
قمرالدینخان پسر محمد امین خان احوال پدر را دگرگون دیده بتخویف شنودن و مردمان کم از زنی مضطرب
گشت و دیوان خود را با بخار و روپیه نذر فرستاده نمود برای استغفار تقصیرات و طلب تعویذ فرستاد و
آن نابکار در آنوقت که نشه نفس خر جان کندن محمد امین خان با و رسیده بود بال بلند بر آورده
گفت به با حاضران در تحت سازی بود و مکشف خبری بر جگر این کافر زده ام که زنده نمی ماند و حق
باید اوه شنیده است که چندین هم در مسجد شهید شده نشسته ام اگر هم شهید کشته بایستم که یکبار
شهید شده ام گویا اشعار با ابتدا و ظاهر حل حضرت حسینی می نمود و در بعضی دیوان قمرالدین خان و در رسید
و کیسه ای زر از نظر گذرانید و استدعای تعویذ و استغفار جرایم محمد امین خان از طرف قمرالدین خان

نمود و در جواب گفت که بزرگان گفته اند آب از جو رفته باز نمی آید چون مبالغه و ابرام بسیار نمود و

بدو چی بار که خلیفه اولش بود کرده شده بود بعد بس و ننزل من القران ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین

و لا یزید الظالمین الا خسارا چون نوشت کاغذ را از دست دیوان قمرالدین خان داد و گفت بگیر و ببر

اگرچه بسیار نام ما تو و در این کار بر سر روز حضه می ماند دیوان اقتراح بسیار در قبول زر نمود و قبول نکرده

گفت من خود نمی گیرم فقرا که نشسته اند اگر خواسته باشند بگیرند کدامان هنده که تمام روز برای یک فلوس

بیکار و بند این امر مبلغ خطیر را غنیمت شمرده با هم قسمت نموده متفرق شدند و دیوان در راه شنیدند

که محمد امین خان بجائی که مستحقش بود رسید چون خبر مردن محمد امین خان به نمود رسید خوشحال و

فارغ البال از مسجد بر خاسته بخانه خود شتافت و کرامتش در شاه جهان آباد و [illegible] شهرها رواج یافته

زیاده تر موجب عجب ایشان گردید رفتن نمود بیدار ابو ... [illegible] جابجا اوقات روز ...

بیرون خاستن بیوه اشدی کار بعد از دو سه سال نمود با [illegible] رحلت نمود و [illegible] کلاشی

کرنا نمود نام و رشت بجای پدر نشست و علت [illegible] که نمود برای دو چی بار و غیره هر مال در

حیات خود بنا بر راز داریها و پیکاری [illegible] نمود و نشان زعم با دو چی بار و نمانمود در عین دلو بر رسید

دو چی بار بسیار جست گروه که نشان زعم [illegible] که مهمان چند روزه ام [illegible] چون اقتدار و تسلط نمود

بر اتباع و عوام با قصی الغایت [illegible] رسیده بود و کمان انحراف از خلق ان می گشت نما نمود الفقرا [illegible]

دو چی بار نقره سوده و دو چی بار [illegible]

فرموده ان القدر سعید به بود در میان آنها ایشان و بر رسید که یاران خط نمود و خط این فقر نشستها

می شناسید اکثر یکدیگر می شناختند اعتراف نمودند بعد اعتراف و اقرار آنها سوگند که نمود

دو چی بار با اتفاق بعد یکدیگر نموده قسم اصلاح بر دو و دستورات هم یکدیگر جاری شده بود و در رود حفظ

خسروانی از ان کاغذ آورده بنشش آنها انداخت و گفت بنای این مذهب با جتهاد نمود و اعانت

فقرا استحکام یافته اگر از جانب خدای بود حاجت کمک و اصلاح هم یکدیگر نبود نشست مردم سوده تا

دیده و سخن دو چی بار شنیده کسی را که اندک شعور را بهره بود متنبه گشته منحرف شدند و جاهمه ان

نعا بجان رسانیده راه انحراف گشود و بازار تزویر ان علامتی اندک کسی رواج یافت بعد از ان

نشست بازو چی بار را با وجود یار کردند لیکن چندان سودی نبود بعد چندی نمانمود بر دو بی که بادی

یلنخان از جاگیر خود در پروانه داده بود رخصت شد و هم رخصت حیات از دنیا بر بست و شاه

فقار سجاده نشین پدر بزرگوار گشت ذکر شاه فقار پسر وصلی نمود و پایان احوال او الله و انجام آن بدین

شاه فقار مردی زبان آور و در خورش افتاده و مشوق زلف و اندک مایه آشنائی بعلوم مشهد او اهم ابرات

فقرا او برادرش شاه بیدو بی بار و صبر با فرزند که خلیفه اول ذنابش بود بر چهار کس [illegible] دیده و سخنها

پرسیده آنچه ثبت افتاد و اکثر از انها و بعضی سخنان از دیگران شنیده و شاه فقار و در عهد محمد شاه

تا ابتدای احمد شاه زنده [illegible] وارد آمده و شد بیش محمد شاه بعد بادرشاه که ذوق مصاحبت با فقرا

بهم رسانیده بود شغف داشت و در عهد احمد شاه و مصاحبت نواب بهادر جاوید خان اقرب حبشه

در تا لیف الهیان [illegible] جاوید که چند کس با اتفاق بنا بر خورش احمد جاوید خان می نوشتند نکت نمود

دیده قبل از فقار [illegible] در اواسط احمد شاه در گذشت و پایان زندگانی شد فقار اکثر پیرو ان

پدرش مرده و اکثری منحرف [illegible] گشته معدودی از احمقان بر آن مسلک مانده بودند بعد رحلت فقار

و خرابی شاه جهان آباد چند کس از اقربای [illegible] نمود نسل البقیه قوم عاد و ثمود آوارگان شاه جهان آباد

اختیار نمود و به بنگاله رسیدند و جماعت و بسیار [illegible] از مصاحبان میرزا جعفر علیخان که ناظم بنگاله

و از اوضاع و رسوم ایمان بنگاله بود [illegible] و از اخراج ابن کتاب [illegible] الله [illegible] علی خواهد شد بر

احوال آن [illegible] بیان کرده تو کسب قدم رسول و نجوم [illegible] نمود اکثری از انها هم بدار البوار

[illegible] الفاج که [illegible] نمود و جا

انجوی [illegible] زنده انتظار طلب ما لک [illegible] دیگر کسی از انها نمانده فقطع دابر القوم الذین ظلموا

الحمد لله رب العالمین ذکر سلوک نمودن محمد امین خان امین جهان و نسبت عداوتش با اهل بیت

و بمحمد اکرم انور زمان محمد امین خان را چون عارضه جاری شد که زخم آورد و در جمیع رجعه چند اطبا شد اعلی تداییر

بر درخشند افتاق شده و را جانب طبیعت متغیر گشت آخا الامر رای جمیع اطبا بر اضعاف و ارفاق

دیگر رعلل آمد باز هم سودی نکرده فضلات او راه دهنی او بر آمد و از جهان سفر کرد و گویند نسبت

عداوتش با اهل بیت رسالت و جناب حضرت ولایت مآب بمرتبه بود که شاه [illegible] اگر کسی شنیده بود

که کلمه علی ولی الله می خواند طلبیده زبانش را قطع نمود و نیز شهرت دارد که علاء الدین عظیم بعضی مردم که

دستر خوان حضرت شاه همراه بی نمایند و بیان آنست از عیب می شود چنانچه در هند معمول و مکرر مردم

بی‌شیار بچشم خود دیدند بنیاد دیده شد مذهب اعتقاد و بصیرت در دیده دلها کشیده اند و این کرامت
بدان بخت سبب تنظیر اعتقاد هم الحمد لله که مکرر در آمده آن بدبخت این احوال را شنیده نا تائب گردیده و
تفصیح که در وقت پیش نام لشکریان خود نام برند و معاویه و یزید را که اعتقاد و با بنیاد درشت نا احترام
و تعظیم برده گفت که ما هم دستر خان نذر الله ان می کنیم البته که وقت نام نیاید بحسن اخلاص که ما
در خدمت این بزرگان بسیار خواهد شد و شورت بلند بر والدی رافضیان خواهد شکست بر
طبق گفته خود عمل آورد و چون اسباب دستر خان در مکان خلوت از حرم سرا مهیا و آماده گشت
خود بحضور [illegible] خشوع در این مقام خفته و چندکس را همراه برده فاتحه بنام معتقدا [illegible] مذکور و دادند خود
روانه اشتن را الحکم شنیده تنها را از معتقدان خود بهان درشت [illegible] ایستاد
سپرد که بعد از ساعتی در را بگشایید و ببینید که اثری از آن [illegible]
را با سنشیها و همراه خود برده بخانه اتفاقا آن در باطن شب [illegible] خود مخفی داشت [illegible]
جب الامر در را گشود و دید که سگی سیاه [illegible] بر سر دستر خان نشسته [illegible]
طعام را مک الدک چشیده و بجنبد [illegible] خود و داری توان [illegible] نا اختیار رو و بدو [illegible]
رسانید که [illegible] محمد امین خان [illegible] اصفهان
بسوی آن خانه [illegible] رسید و بیک [illegible]
بچشم خود دید [illegible]
[illegible] و بنهای خود و بنیلان غضب و کین می خایید و [illegible]
تا جهان فانی [illegible] ره رهگرای جای خود گردید و نیز نهایت [illegible] محقق شده
که وقت مامور شدن میر جمله بصوبه‌داری عظیم آباد امرا برای ملاقات در دستر خان [illegible] رفته
نعمت الله خان مرحوم خلف روح الله خان بنا بر ایام عاشورا و اشتغال برای اسم تعزیه‌داری
حضرت سید الشهدا حسین بن علی علیهما السلام چند روز نرسیده بعد انقضای ایام مذکوره برای
رخصت میر جمله رفت اتفاقاً محمد امین خان هم در آن مجلس حاضر بود و در یک پهلوی میر جمله نعمت الله خان
نشست و در پهلوی دیگر محمد امین خان نشسته بود و نعمت الله خان عذر دیر آمدن خواسته گفت که
بنا بر ماتم [illegible] دیر آمدن شد معاف باید داشت محمد امین خان بکنایه پرسید که کسی [illegible] مرده بود

نعمت الله خان گفت

نعمت الله خان گفت خبر ماتم سید الشهدا ابو محمد امین خان گفت ای صاحب چه معنی دارد یزید و حسین
بن علی پدر و صاحبزاده بودند ما را چه بر سد که ماتم یکی بکنیم و دیگری را [illegible] او و نقضای او
بکنیم نعمت الله خان در جواب گفت صاحبزاده ما کشته شده ما ماتم او می کنیم و صاحبزاده شما
ظفر یافت شما شادی بکنید و گفتگو بطول کشید نزدیک بود که منجر بخانه جنگی شد میر جمله در میان آمده بصلاح

ذکر مقرر شدن نیابت وزارت بجناب عنایت الله خان و سوانح آن زمان

بتاریخ بیست و دوم ربیع الثانی
سنه شش جلوس مطابق هزار و یکصد و سی و سه هجری عنایت الله خان عالمگیری را بعد انتقال
محمد امین خان خلعت نیابت وزارت بلا تعیین وزیر مرحمت گردید و در همین ولا بعرض رسید که نظام
الملک بعد [illegible] فوج [illegible] با عازم حضور کرده [illegible] و ابو رسیده [illegible]
معظم الفیار [illegible] ترکتازی [illegible] طرف گرا تا [illegible] مذکوره
آنطرف گشت و عرضه [illegible] راجه [illegible]
و سیف الدوله عبد الصمد خان [illegible] قمر الدین خان بخطاب پدر خود
اعتماد الدوله [illegible] عز الدوله [illegible] فیروز جنگ [illegible] نامزد [illegible] و
سعادت خان بهادر [illegible] اکبرآباد [illegible] محمد خان بنگش
بصوبه‌داری اله آباد رخصت یافته بعد بر آمدن از شهر [illegible]
[illegible] اخبار سوانح و قایع
نگاران [illegible] معلوم شد که در [illegible]
آبهای رودخانه [illegible] طغیان آورده [illegible] سیلاب [illegible] طغیان [illegible]
گروه اکثر خانها و آدم و چارپای بعضی دیهات و قصبه‌ها غرق و تلف شدند و هم [illegible]
از جبال آن طرف [illegible] شده در پای [illegible] نیز [illegible] گردیده از آبادی
در اطراف نشان نماند و [illegible] در سرکار پادشاه [illegible] زبان [illegible] گشته بعد [illegible]
[illegible] هزار و [illegible] اضافه هزار [illegible]
[illegible] منصب [illegible] هزاری [illegible] سوار و خطاب بهادری عنایت
[illegible] اصل و اضافه [illegible] صوبه اکبرآباد [illegible] رسید که [illegible] خان [illegible]

محمد خان بنگش را در اواخر ماه رجب با دو هزار سوار متقبل شود چه موده تعلقه [illegible] کنند که بار شنید
آنجا بر سر جاگیر گفتگو داشت محاملات [illegible] در آنجا رسیده محاربه عظیم رو داد و [illegible] خان با [illegible] شنیده سوار
و بیاره کشته شد محمد خان بنگش خلعت و سرپیچ مرصع مالا مروارید عنایت گشت ذکر شروع منازعه
با راجه اجیت سنگه را ظهور و بظهور رسیدن سنیح‌های موفور از امرای حضور [illegible] سنگه صوبه اجمیر و احمدآباد
گجرات اکثری از تعدی نواب راجه اجیت سنگه در حضور آمده تظلم و استغاثه نمودند و چون [illegible] کینه
موافقت راجه مذکور با امیرالامرا و قطب‌الملک نیز در سینه داشت و راجه هم متعصب بود
با مسلمانان گاو کشتن‌ها داشت هر دو صوبه مذکور را از راجه بطور تغیر نموده صوبه‌داری گجرات [illegible]
[illegible] و فوجداری کل محالات خالصه صوبه مذکوره و متصدی‌گری بندر سورت [illegible] سال مرقوم به
[illegible] الدوله حیدرقلی خان بهادر مقرر شد و کاظم خان شجاعت خان را [illegible] متعینه
احمدآباد بود نیابت صوبه‌داری گجرات مقرر نموده از اصل و [illegible] هزاری و دو هزار سوار
نموده مخالفت شجاعت خان ساختند و عطای [illegible] سرافرازی دادند و مرتضی قلی بیگ
برادر او را باضافه هزاری بالغد سوار و [illegible] علیخان سرفراز ساختند و نیابت فوجداری
برگنات بروده و غیره بود [illegible] حیدرقلی خان را مورد عنایات [illegible]
منصب و ذات و سوار [illegible] بندر سورت و صوبه بندر بود مقرر و در حفظ شان ساختند
و فوجداری سرکار [illegible] آباد از تغیر [illegible]
و صوبه اجمیر بمظفر علیخان که از شهر شدن صمصام‌الدوله و راجه جی سنگه سوائی بود مقرر نموده خلعت
سرپیچ مرصع و فیل عطا فرموده رخصت نمودند عطیة الله خان پسر عنایت الله خان بخدمت داروغگی فیل
و فیل علیخان بداروغگی فیل‌خانه از تغیر تربیت خان مقرر و خلعت‌ها عنایت شد و سعید الدین خان
را که از نزد نظام‌الملک آمده بود تسلیم نیز برای منصب پنجهزاری سه هزار سوار و عطای نقاره
بتجویز نظام‌الملک نموده خلعت عرض مکرر عطا شد مؤدا از اخبار واقعه احمدآباد ظاهر شد که بعد رسیدن
خبر عزل راجه اجیت سنگه نایب او [illegible] خبر عزل از صوبه که هنوز رسید نیابت
شجاعت خان نرسیده بود نایب [illegible] با هم [illegible] نموده بود توهم بسیار بهم
رسانیده خواست که قبل از رسیدن نایب حیدرقلی خان بهر چه دست رسد شهر را غارت و تجار را

ناراج نموده

ناراج نموده بدر رود [illegible] علیخان بخشی [illegible] نیابت راجه [illegible] او آزرده خاطر
داشت و حیدرقلی خان نیز از بخشی مذکور و معصوم خان باشما ملول و مکدر بود و هر دو باهم اتفاق نموده نظر
بانکه رفع شقی آن راجپوت با خشنودی حیدرقلی خان حاصل آید و حقوق حسن خدمت بر حیدرقلی خان محقق
گردد جمعی را از اراذل و رعایای شهر متفق ساخته بر سر نایب راجه بخشند و جنگی در پیوسته
جمع کثیر از راجپوتیه کشته و زخمی گردیدند و نایب مغلوب و مقهور و رسوا گشته با جانب خواجه‌زاده
معصوم خان [illegible] و دوری از شهر بر آمد و بعد برون شدن از شهر بر بعض محالات ما بین راه
دست انداز [illegible] نموده بوده بوطن خود رفت و هم علیخان و معصوم خان [illegible]
[illegible] احمدآباد را که او هم از رفقای [illegible] داشت بود [illegible] خواست که موجبه
مخالفت از عمل و دخل [illegible] حقیقت را هم داشت بعد خواهش شد [illegible]
[illegible] خان را [illegible] دست [illegible] معز الدوله حیدرقلی خان از
منصل رسیده و ناهر خان [illegible] شهر [illegible] ناهر خان نایب صوبه‌دار عظیم
آباد بود را خطاب رکن الدوله [illegible] اضافه هزار [illegible] عطا شد و شیر افگن خان خطاب عزة الدوله
و صوبه‌داری ملتان [illegible] اکبرآباد بعرض رسید که [illegible] را که [illegible] بعد از آن [illegible]
متهورانه بر سر راه [illegible] سعادت [illegible] بهادر [illegible]
[illegible]
[illegible] سادات خان [illegible] بعد از آن نظام‌الملک شد [illegible]
تسخیر و [illegible] خلعت و [illegible] مرصع فرمان عنایت و دلبری برای بهادر
جنگ عنایت شد اگرچه [illegible] در حصول [illegible] خان نداشت و توجهی هم [illegible]
امور [illegible] اما [illegible] برای [illegible] که در [illegible]
بود حکم شد که [illegible] ملحق [illegible] بطرف دریا [illegible]
[illegible] رسیدن [illegible] آمده استعانه
نماید و [illegible] گرفته [illegible] شوال جشن جلوس [illegible] معمول [illegible] کرده
بعمل آمد و [illegible] مظفر علیخان که بصوبه‌داری اجمیر مامور شده بود بسبب [illegible] سرعت و
[illegible] دار المقدس [illegible] نشده بود که خبر حرکت راجه از

بود و صوبه‌دار طرف اجمیر با سه هزار سوار از منصبداران و راجپوتان اطراف که فراهم آورده بود رسیده و چند
روز بدین جهت بضرورت توقف نمود و اجیت سنگه داخل اجمیر گشته اهل فرمان داد تا منادی نمایند
که هر یک از قصابان و غیره اهل حرفه به کسب و کاری که دارند بدان اشتغال [illegible] کارها [illegible]
باشند و موذنان و خدمه مسجد را طلبیده برای رفع بدنامی خود اظهار تقویت قواعد اسلام و تاکید در
اجرای آن و تعمیرات مساجد نمود بعد از آن عمله و ارکان بادشاهی را حاضر ساخته قول با مهر و فرمان بادشاه
[illegible] مشتمل بر اقسام و ایمان در بحال داشتن هر دو صوبه اجمیر و احمدآباد تا بقای عمر و دولت محمد شاه
[illegible] و در بحالی رفیع الدوله و اشتهار سلطنت نیکوسیر [illegible] محمد شاه [illegible] آنکه راجه [illegible]
[illegible] سادات نسبت او را با خود متفق [illegible] کار خود [illegible] دانسته [illegible] و نقل آن
را با عرایض خود مصحوب دیوان بادشاهی نزد صمصام الدوله و روشن [illegible] عرضداشت حضور بادشاه
مضمون مرقومات آنکه اگر چه هر دو صوبه [illegible] تغییر نمودن [illegible] جانب [illegible] صوبه داری احمدآباد را
خاطر [illegible] حضور پیشکش نمودم اگر صوبه اجمیر [illegible] بحال بدارند [illegible] میان [illegible] و اقوام
نخواهد بود و در صورت رفتن [illegible] از [illegible] هر دو صوبه [illegible] در
داشتند [illegible] ازین [illegible] فرمایند که [illegible] هر دو صوبه مذکوره است در
ماه ذی الحجه [illegible] نام داشت [illegible] و این جهان [illegible] ورود
[illegible] راجه اجیت سنگه [illegible] صمصام الدوله [illegible]
[illegible] گشت و میگفت که چون صوبه اجمیر مزار اکثر [illegible] دار الخلد [illegible] گجرات را [illegible]
بحال باید گذاشت و احمدآباد و [illegible] یکی از مسلمانان مخلص بادشاه باید داشت و ارادهٔ بادشاه و بعضی
ارکان دولت خصوص حیدر قلیخان بر آن قرار یافت که به تنبیه و تادیب او باید پرداخت [illegible]
بسیار که هیچ یک از امرای حضور [illegible] او نسبت بتجویز حیدر قلیخان [illegible] از اکبر آباد
تا کید طلب حضور نمودند سعادت خان [illegible] حکم [illegible] داشت [illegible]
[illegible] خود را بحضور رسانید [illegible] و لشکریان خود تاکید نمود که لشکر و سرانجام کار [illegible]
بلد توقف [illegible] بلا زمت [illegible] اسباب مهم [illegible] بعضی امرای جیبان [illegible]
[illegible] و از حضور نیز [illegible] رسیده [illegible] اوشد در [illegible] خبر رسید که

مظفر علیخان

مظفر علیخان [illegible] سبب [illegible] و تنبیه [illegible] تقاضای [illegible] سپاه گرفتار آمده و دو سه موضع [illegible]
اجمیر تاخت اما عامل [illegible] نگران لشکر برده او [illegible] گرفتار [illegible] ماند و [illegible] گرفتار [illegible]
هر چه [illegible] داشت [illegible] سواری سپاه [illegible] خلاصی [illegible] و از خوف [illegible]
[illegible] اجیت سنگه [illegible] و فرمان صوبه داری [illegible]
[illegible] و در همین حالت [illegible] اجیت سنگه [illegible] جمعیت [illegible]
[illegible] بادشاهی [illegible] منصبداران [illegible]
[illegible] اجیت سنگه بر قصبهٔ نارنول تاخت آورده [illegible] خان فوجدار [illegible]
[illegible] ناچار [illegible]
[illegible] نارنول [illegible] صلح [illegible]
[illegible] قصبهٔ نارنول [illegible]
[illegible] اجیت سنگه [illegible]
صمصام الدوله [illegible] صمصام الدوله
نفاق [illegible] و حیدر قلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible] صلح [illegible]
[illegible] صمصام الدوله صلح [illegible]
اجیت سنگه [illegible] با بادشاه [illegible] اصلاح [illegible]
و درین نفاق و شقاق [illegible] راجه [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] مهم [illegible] المغفت [illegible] آنکه
[illegible] نفاق و عدم اتفاق اندیشیده جرات باقدام [illegible] قمر الدین خان [illegible]
[illegible] این مهم [illegible] قطب الملک و نجم الدین علیخان [illegible]
این هر دو [illegible] بادشاه [illegible] نمود چون
[illegible] قطب الملک [illegible] والله اعلم [illegible] و درین حالت

چون انواع سخنان در میان می آمد خانه دوران ترک آمد و رفت دربار نموده چندی [illegible] خانه نشین گردید
پادشاه در اصلاح و درستی مدار المهامان سلطنت کوشیده رفع خلل و کدورتها نمود و اراده مهم راجه
اجیت سنگه از پیش گرفت آشتیها با امرا از میان برخاست و ظاهرا شرارهای صمصام الدوله تعلل
بر روی کار آمد و منع کردیدن راجه متواتر شد اجیت سنگه را از اراده فاسد [illegible] در دست ماند آورد
در بعضی خبر آمد آمد نظام الملک که بعد فراغ بند و بست طرف کرناتک اول ذی الحجه داخل خجسته بنیاد
اورنگ آباد گردیده هفدهم ماه مذکور عازم حضور گشت و به برهانپور رسیده دیانت خان را که سابق
به خدمت دیوانی دکن از حضور مامور شده بود خلعت رخصت بخشیده به آنجا رخصت [illegible] که پادشاه
[illegible] در سنه اثنی [illegible] یافت ترجیح ند ابراهیم سرای ام و انتظام ملکی بر آمدن نظام الملک موقوف مانده
از وقایع بیجاپور و کابل [illegible] رسید که مبارز الملک سربلند خان [illegible] حیدر را که کابل
فرستاده بود خانزاد خان بعد فراغ بند و بست [illegible] بیجاپور [illegible] منزل غرب که محمد امین خان
به خاقانی نامان معظم پر چلی غارت رفته بود [illegible] فراهم آمده سرسپاه بر فوج خانه
زاد خان کرد و جنگ عظیمی رو داد بعد [illegible] خانزاد خان و همراهیانش [illegible] رسید [illegible]
[illegible] جمعه دار عمده و همراه [illegible] کشته و دستگیر گردید و قریب هفتصد هشتصد نفر [illegible] آمدند
[illegible] فوج [illegible] خانزاد خان [illegible] از ضرب گوله تفنگ [illegible]
[illegible] خانزاد خان [illegible]
[illegible] نیست با جایره [illegible] حیدر خان [illegible] از ان میان [illegible] و تمام [illegible]
و لشکر [illegible] افاغنه رفت و عبد الصمد خان [illegible] زکریا خان پسر او صوبه داری کشمیر یافته بود
شورش برف داشت [illegible] پسر محتشی خان [illegible] عنایت الله خان [illegible] محصور و مغلوب شدن
نایب مذکور شنیده با [illegible] هزار سوار [illegible] و غیره [illegible] خود را رسانیده [illegible]
[illegible] کشته [illegible] مقابله [illegible] جدال و قتال با [illegible] آمده
اطاعت نمود [illegible] و لشکر [illegible] عبد الصمد خان [illegible] دادن و [illegible] خواران
را [illegible] ساخته [illegible] و [illegible]
[illegible] خود را آورده ذکر [illegible] سرای [illegible] ملکه زمانی دختر فرخ سیر با محمد شاه

پنجشنبه

شب پنجشنبه [illegible] محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و سی و چهار هجری [illegible] در خانه محمد شاه [illegible] گشت
و شب سه شنبه نوزدهم صفر المظفر سنه یکهزار و یکصد و سی و چهار هجری شادی کتخدائی محمد شاه
پادشاه و حضرت ملکه زمانی دختر محمد فرخ سیر بکمال زیب و زینت لایق شان سلطنت بعمل آمده
نکاح [illegible] خوانده شد و رسوم آرایش و نثار و آتش بازی و رقص و سرود بظهور رسید و [illegible]
[illegible] آمده ملکه مذکوره که بانوی مشکوی پادشاهی گشت آمدن نظام الملک در حضور و مامور شدن
بوزارت و بعضی سوانح دیگر نظام الملک بعد انفراغ از بند و بست ممالک دکن [illegible] از اصلاح [illegible]
[illegible] دکن [illegible] و غیره که [illegible] بود نهضت نموده بدار الخلافه [illegible] رسیده
روز [illegible] ربیع الثانی سنه مذکوره قبل از انقضای نصف النهار [illegible] وزارت [illegible]
و عطای خلعت [illegible] موافق ضابطه سرافرازی یافت و روز [illegible] سوم جمادی الاول
سنه مذکوره جشن [illegible] لقب پادشاه که اول ابو المظفر
[illegible] ابو الفتح ناصر الدین [illegible] پنجشنبه [illegible] رجب المرجب سنه مذکوره [illegible]
خالصه [illegible] معزول شده [illegible]
[illegible] سعد الله [illegible]
یافت [illegible] حضور [illegible] ملکی [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] گجرات [illegible]
[illegible] سید [illegible]
[illegible] نظام الملک که [illegible] سال [illegible] بعد وزارت [illegible]
که رتق و فتق مهام سلطنت خاطر خواه [illegible] با انتظام امور [illegible] پادشاه را نیز [illegible]
بکار [illegible] و [illegible] اخلاق و اوضاع [illegible] و تقسیم اوقات [illegible]
رضا جوئی خالق [illegible] و برای توجه در انتظام [illegible] امور سلطنت و [illegible]
می نمود و پادشاه [illegible] بمقبول خاطر [illegible]
خصوص صمصام الدوله و حضور نظام الملک در حضور [illegible] می خواستند و [illegible]
[illegible] حضور [illegible] از [illegible]
و چون او [illegible] گجرات [illegible] صوبه گجرات [illegible]

خزاین
خود و هم از ضبطی خانه عبد الغفور بهره که کثرت دولت او مشهور آفاق بود بهم رسانیده و حساب
او از کرورها در گذشت نخوتی پیدا کرده در دل خود باد او عروج معارج امیر الامرا حسین علیخان بهادر
خیالهای لسب باغوای اراکین حضور عازم استیصال نظام الملک که وصول بنیل مقاصد خود با وجود او
متعذر میدید گردید و بادشاه و امرا که خواهان برآوردن نظام الملک از حضور بودند تهم او را [illegible]
اراده خود شمرده مستقل الفصال امر حیدر قلیخان و عمل او از گجرات بدستیاری نظام الملک شدند
نظام الملک که حرص و افزونی بر اندوختن زر و توسیع ملک و حکومت خود داشت قبول این مهم نمود و هم درین
روز شب دو شنبه غره محرم الحرام سنه ۱۱۳۳ یکهزار و یکصد و سی و سه هجری قریب بوقت صبح کاذب جهته
ملکه زمانی دختر فرخ سیر متولد شد و در روز دو شنبه پانزدهم محرم الحرام [illegible] مذکور خلعت
صوبه داری گجرات نظام الملک بتغیر حیدر قلیخان عطا شد و [illegible] دوم صفر المظفر سنه مذکور
[illegible] الصفای خلف اقتدار نظام الملک بصوبه احمد آباد گجرات [illegible] حضور رخصت یافته عازم مهم مذکور
گردید ذکر کشته شدن نیل کنتهه ناگر نایب سعادتخان [illegible] اکبر آباد و تغییر یافتن صوبه اکبر آباد از سعادتخان
و تفویض یافتن صوبه مذکوره براجه جیسنگه و هم [illegible] فتح شدن تهون قلعه جات [illegible] ها برهان الملک
سعادتخان بهادر را علاوه [illegible] صوبه [illegible] بوده که براجه گردهر بهادر [illegible] مقرر شد برهان الملک
بو بند و بست صوبه [illegible] نیل کنتهه ناگر را نایب خود در صوبه اکبر آباد گذاشته بود
نیل کنتهه مذکور [illegible] بر قتل سواره [illegible] بیل [illegible] ازراه [illegible]
در پی پنهان گشته بخاطر جمع نشسته تو تفنگ یکی از مفسده زمینداران نیل کنتهه مذکور رسانیده تفنگ
خود را ساخته چنان زد که گوله آن بسینه او نشسته از پشتش بدر رفت برهان الملک عازم بود که حاکم
هر دو صوبه بوده انتقام نایب خود بکشد و صمصام الدوله فرصت یافته صوبه داری اکبر آباد بتغیری برهان
الملک براجه جیسنگه سوائی راوها نیده و برهان الملک فقط صوبه داری اوده مستقل ماند و راجه جیسنگه
به تنبیه چوراحن جات بعد عطای صوبه داری اکبر آباد مامور شده بجنگ چوراحن و تسخیر قلعه او که تهون نام
داشت برداخته قاصد اخراج او از زمینداری گردید و بدن سنگه برادر زاده او را با خود متفق ساخت
مدتی به تسخیر قلعه مذکور اهتمام می نمود تا آنکه محکم سنگه پسر چوراحن با پدر خود روزی در باب مجلس کشتی
که لایق شان پدری و پسری نبود نمود و پدید ساختنی عاید گشت چوراحن شکفت بیم سوی را کار فرما گشته [illegible]

شایب نیند اما از [illegible] ضبط تعلیه جهات [illegible] که اکثر در طبایع [illegible] می یابند خود را مسموم نموده هلاک شد و
محکم سنگه بجای او نشست چون سنگه مذکور تند مزاج بود از عهده امر ریاست و هم راجه جیسنگه بر نیامده مغلوب [illegible]
گردید و راجه جیسنگه بدن سنگه را خلعت راجی و ریاست ملک چوراحن از حضور رسانیده بپاسداری رعایای زمینداری
چوراحن و انتظام قلوب [illegible] اطاعت پیشه فرمان روا [illegible] سنگه را مامور اهتمام تمام نموده و رفقای محکم سنگه را با
خود متفق ساخت و محکم سنگه بر احوال آگهی یافته از قلعه بر آمد [illegible] سنه یکهزار و یکصد و سی
و پنج هجری تهون مفتوح و مسخر گردید [illegible] سنگه بجای محکم سنگه مقرر شد و راجه گردهر بهادر بصوبه مالوه سر افرازی یافته
و راجا جیسنگه رسیده نظم و نسق بجای قرار واقعی نمود ذکر تشنگی احوال حیدر قلیخان و غالب شدن نظام الملک بر حیدر
قلیخان و احوال [illegible] نظام الملک چنانچه نگاشته قلم وقایع رقم گشته صوبه داری گجرات یافته [illegible] ان ملک
سعادت گردید و [illegible] سر انجام داده از احتیاطی [illegible] بر منحرف ساختن ارباب افواج او
پیش نهاد خاطر ساخت [illegible]
بسیاری ازین قوم بوده اند [illegible] از حیدر قلیخان منحرف گردانید چنانچه شجاعتخان
و رستم علیخان و سید علیخان [illegible] خان [illegible] اسد خان [illegible] دیگر سرداران
بی [illegible] نظام الملک [illegible] منحرف شده [illegible] گجرات رسید [illegible] الدوله
حیدر قلیخان [illegible]
[illegible] نظام [illegible]
گردید [illegible] صوبه گجرات [illegible]
بت بصوبه مالوه آمده [illegible] انتظام [illegible] اسد الله خان [illegible]
حیدر قلیخان [illegible] بیست و دوم جمادی الاخری
یکهزار و یکصد و سی [illegible] هجری [illegible] شب شنبه [illegible] رجب المرجب سنه مذکور
پاسی از شب مانده [illegible] جهان [illegible] محمد شاه متولد شده [illegible]
قلیخان بعد [illegible] نظام الملک [illegible] بادشاه [illegible]
او [illegible] صوبه [illegible] حیدر قلیخان [illegible]
[illegible] راجه [illegible]

آخر شعبان المعظم سنه مذکوره راجه مقوم کر [illegible] و بعد بین سال اسیر سیدی قاسم کوتوال را نیز و بیگلر سلطانیت
بیگ از شاهجهان سرخ پوشان بزخم کارد روانه باغی ورا آورد و سرخ پوشان هم بزخم شمشیر شستند و محروم گشت و در روز یکشنبه
غره شوال المکرم سنه مرقومه نظام الملک بعد انتظام گجرات و مالوه مراجعت نموده ملازمت محمد شاه نموده
و در روز پنجشنبه بیست و چهارم ذی القعدة الحرام سال مذکور بعهده وکالت مطلق سربلند گشت [illegible] در خانه محمد شاه
متولد گردید و در [illegible] آخر محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و سی و شش هجری ستاره ذو ذنب [illegible] دلو
نمودار شده قریب ده دوازده روز ظاهر و بعد از آن مخفی گشت و بعد بین ماه [illegible] پادشاه انتقال
نمود ذکر آمدن [illegible] نظام الملک [illegible] پادشاه بنابر بعضی حرکات [illegible] امرا از نظام الملک [illegible] باعتماد
[illegible] محمد امین خان [illegible] شغل وکالت مطلق بنظام الملک [illegible]
[illegible] ارکان سلطنت و اعیان مملکت [illegible]
[illegible] اول [illegible] رسانه [illegible] الدوله مظفر خان [illegible]
سید [illegible] خان [illegible] چهارم [illegible] الدوله [illegible] برادرش لطف الله خان [illegible]
[illegible] سلطانی [illegible] الصدور [illegible]
[illegible] بانتقال [illegible] خان [illegible]
[illegible] سعد الله [illegible] خان [illegible] مظفر خان [illegible]
[illegible] الملک [illegible] اول [illegible] الدوله [illegible]
خان [illegible] مبارز خان و بعد [illegible] خان [illegible] پسر [illegible] خان کوکه [illegible]
[illegible] خان [illegible] حامد خان [illegible] خان [illegible] خان [illegible] سوز خان
بهادر روشن الدوله [illegible] خان [illegible] صادق [illegible] الله [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] خان [illegible] خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] فضل علی خان [illegible] سید [illegible] علی خان [illegible] خان
[illegible] الله [illegible] خان [illegible] خان [illegible] روشن الدوله [illegible]
[illegible] معصوم علی خان [illegible] روشن الدوله [illegible]
[illegible] محمد شاه [illegible]

محمد شاه [illegible] پادشاه [illegible] از طرف پادشاه [illegible]
[illegible] نوبت [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible]
پادشاه چون [illegible] مشغول [illegible] گردیده [illegible]
و رغبت [illegible] عمدة الملک امیر خان و دیگر امرا [illegible] خاطر [illegible]
امور سلطنت و انتظام ملک و ملت [illegible] نمود و [illegible] خوف [illegible] از دل
امرا و روسای هر فرقه بلکه عوام الناس برخاسته [illegible] خود [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible] که پادشاه [illegible]
[illegible] اختیار [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible]
گردیده عازم [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] وزارت کرده
[illegible] محمد شاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نظام [illegible]
[illegible] سنه یکهزار و یکصد و سی و [illegible] هجری [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] مبارز خان [illegible] مبارز خان [illegible]
[illegible] آصف جاه [illegible] پادشاه [illegible] مبارز خان [illegible]
[illegible] آصف جاه [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
سنه یکهزار و یکصد و سی و [illegible] هجری [illegible]

بخلاف استعمال خود را بملک دکن رسانید و مشغول تهیهٔ اسباب جرئت و [illegible] بندار گردید مبارزخان [illegible] استیلای [illegible]

و اختصاص یافتن باعلای مراتب و رفاه و دوام بلاد افتاده باتفاق ابراهیم خان برادر و داود خان [illegible] و اجداد [illegible] شیخ

نظام و اولاد شیخ [illegible] سرداران دکن که [illegible] آصف جاه و رحمان [illegible] با آب دکن این [illegible] نوشته

بنوشتن [illegible] اسباب حرب و کرب آماده ساخت و بعد تهیهٔ سامان جنگ تا [illegible] آصف جاه را

عسکر [illegible] و لشکری [illegible] آمد آصف جاه براراده مبارزخان آنچه یافته بود و اشتعال نائرهٔ [illegible]

روز [illegible] بعد و جابجا محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری مقابله عظیم و جنگی صعب میان سعی زاد [illegible]

هزار سوار و چهار فیل [illegible] کشته [illegible] فتح و ظفر نصیب آصفی گشته مبارزخان مع پسران و رفقا [illegible]

آصف جاه [illegible] فتح خود بقیه اسامی کشته های معرکه [illegible] مبارزخان

بستان [illegible] شیخ [illegible] های نذر مبارکباد [illegible] اموال مقتول [illegible] حضور نموده [illegible]

[illegible] بر تمام صوبجات دکن تمکن یافته [illegible] تجربه امرای [illegible] جرئت بر [illegible]

[illegible] نظام الملک بخطاب [illegible] وزارت [illegible]

[illegible] آصفجاه [illegible]

آمدن حیدرقلیخان [illegible]

[illegible] چون صحبت میان آصفجاه و پادشاه [illegible]

[illegible] حیدرقلیخان [illegible]

[illegible]

[illegible] ملازمت محمدشاه حاصل نموده [illegible] و عنایت خلعت خاص [illegible]

[illegible] آصفجاه [illegible] از مدت [illegible] بر [illegible] آصفجاه [illegible] خان

با تجرد و فساد و مهیا شدن [illegible]

و کتابها [illegible] سرداران [illegible] حامد خان که صوبه‌دار گجرات بود [illegible]

حامد خان [illegible] حیدرقلیخان و [illegible]

[illegible] الملک الیوم [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] قطب الملک [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

درگاه [illegible] ملازمت [illegible] سوار [illegible] مامور شدم آنچه

[illegible] حضور [illegible] رسید قاتلان [illegible] این خبر [illegible] آن سید [illegible]

مظلوم را مسموم نموده [illegible] ساختند ذکر تعیین شدن سربلند خان [illegible] حامد خان [illegible]

نجم الدین علیخان بهادر [illegible] حامد خان [illegible] مبارز الملک

سربلند خان [illegible] از صوبهٔ کابل [illegible] حامد خان [illegible] صوبه‌داری [illegible]

خانه [illegible] قطب الملک [illegible]

[illegible] حضور [illegible] حامد خان [illegible]

مقرر شد که مبارز الملک [illegible] حامد خان [illegible] صوبه‌داری گجرات [illegible] نظام الملک [illegible]

نائب [illegible] سربلند خان [illegible] اسباب [illegible]

[illegible] از خزانه [illegible]

گجرات [illegible] سربلند خان [illegible]

[illegible] علیخان بهادر [illegible] قطب الملک [illegible] محمدشاه [illegible] نجم الدین علیخان

[illegible]

[illegible] ماه رجب سنه یکهزار [illegible]

[illegible] نجم الدین علیخان

از حضور رخصت یافته [illegible] سوار شده [illegible]

قیام [illegible] نجم الدین علیخان [illegible] مبارز الملک [illegible]

[illegible] صوبه [illegible] سرداران [illegible] دولتخواه بود

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] مبارز الملک [illegible] حامد خان

[illegible] گجرات [illegible]

[illegible] گجرات [illegible] حامد خان

[illegible] رستم علیخان [illegible] خان [illegible]

محاربه با حامد خان نمود و بسیاری کاتکوار را که میان حمید ... [illegible] ... سردار بود با جمعی متفق ... [illegible] ... صورت برآمد

حامد خان با جمعیت موفور ... که قریب بیست هزار سوار بود از احمدآباد کوچیده کنار ... [illegible] ... قرب قلعه بروده

نمود و پیلاجی کایکوار ... [illegible] ... رستم علیخان بود اما بدلالت کنتاجی با حامد خان اتفاق داشت رستم علیخان

به دغای آن مرهته بقتل رسید و حامد خان مظفر گردید بعد استماع این خبر مبارز الملک که در صوبه اکبرآباد و

اجمیر متردد و متوقف بود بنا بر تشدید القاب و عهده وزارت باتفاق نجم الدین علیخان بسر پرستی پادشاه شده و

از پادشاه استخراج نمود چون ... [illegible] ... تورانیان در عروج بود ... عهده مذکور مقرون بصلح نگشته

حکم بنام ... طرف گجرات ... یافت و در ... بنا بر تغیری نظام الملک صوبه داری مالوه یافته ... [illegible]

... صوبه مذکوره کرده ... نجم الدین علیخان ... چند روز ... بوده بعد ... صوبه

داری اجمیر یافته ... مبارز الملک ... [illegible] ... نظام الملک ... [illegible]

تورانیان ... [illegible] ... در دولت جا گرفت ... و دیگر خدمات که با اعتماد الدوله

قمر الدین خان بود از نام برده تغیر گشته به دیگران مقرر گردید ... [illegible]

انتظام معاملات ... نمود و ... [illegible] ... الملک ... صوبه یافته بود

... [illegible] ... بود برداشت و سربلند خان سال بیست و ششم

از مایه ... طرف گجرات ... نجم الدین علیخان ... [illegible] ... مقید مانده

... چند روز ... [illegible]

فراهم آمدن ... [illegible] ... اخوان ... کنند ... [illegible]

... [illegible] ...

... مرهته بقصد ... از گجرات برآمد ... مبارز الملک حامد خان ... [illegible]

... خود ... مبارز الملک ... و سربلند خان و نجم الدین علیخان ... [illegible]

حامد خان و ... سرداران مرهته نموده ... در میدان کشته شد ... [illegible]

... سرکار مبارز الملک ... داخل قلعه احمدآباد شده ... [illegible]

و حامد خان شکست ... نظام الملک ... دیگر نظام الملک ... مرهته ... [illegible]

نموده و شریک حامد خان گردیده ... گجرات ... و بعد رسیدن ... [illegible]

با مرهته ... نجم الدین علیخان بشجاعتی که از آبا و اجداد ... [illegible]

جا بجا ... مرهته ... امیر الامرا ... خانه زاد خان ... [illegible]

سربلند خان و نجم الدین علیخان بجمعیت هشت هزار سوار و پیاده های عرب ... [illegible]

خود و کلاش مقابل مرهته در میدان ... آمده جمعی کثیر از آنها کشته ... [illegible]

... [illegible] ... از حدود گجرات ... مبارز الملک ... [illegible]

بسیار همراه ... ماه بماه ... از حضور ... خان و ... [illegible]

... سوم روشن الدوله ... مبارز الملک ... [illegible]

بود که ... قرار واقعی ... مبارز الملک ... [illegible]

از حضور ... صمصام الدوله حکم ... [illegible]

... سربلند خان ... [illegible]

... [illegible] ... ذکر ... روشن الدوله ... [illegible]

عبد الغفور ... سربلند خان ... صمصام الدوله ... [illegible]

... [illegible]

... روشن الدوله ... [illegible]

... روشن الدوله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... بادشاه ... [illegible]

... صمصام الدوله ... [illegible]

... عبد الغفور ... [illegible]

... [illegible]

... عبد الغفور ... [illegible]

... [illegible]

... بادشاه ... [illegible]

... عبد الغفور ... [illegible]

صمصام الدوله را چون اختیار کارها باقتدار تمام میسر آمد سربلند خان را که از ... بروشنی الدوله قرابت
بعزل کنانیده مهاراجه ابهی سنگه راتهور را سند صوبه داری گجرات فرستاده و تاکید نمود که خود را بعجلت
تمام تر بگجرات رسانیده سربلند خان را روانه حضور نماید ابهی سنگه از آن رو ... [illegible] ... قدرت ... یکی
های خود نایب بگجرات فرستاده مبارز الملک نایب ابهی سنگه را گوشمال بواجبی داده خایب و خاسر
برگردانید ابهی سنگه نوبت دوم نایب دیگر با جان نثار از اول فرستاده ثانی هم مثل اول ... بی نیل مقصود
برگشت ابهی سنگه ... گشته ناچار گردیده خود با چهل پنجاه هزار سوار و سامان ...
در حرکت آمده بگجرات رسید مبارز الملک هرچند از طرف حضور و آصف جاه ... ها داشت
... [illegible] ... با ابهی سنگه کرده ... شهر گجرات
عسکر ... [illegible] ... ابهی سنگه ... بهادرانه
و ... مردانه نموده جنگ ... ابهی سنگه ... راجه را پای استقامت
از مقاومت لغزیده نزدیک بود که برگشت ... مبارز الملک بهادر ... گفت
شده چون از حضور و طرف آصف ... خاطر نمود قاصد مصالحت و آشتی با ابهی سنگه گردید
... روز با معدودی از ... شمشیر بر ... پیچیده و لباس ساده در بر کرده ملاقات
... ابهی سنگه رفت ... این خبر ... گردیده ملاقات او را از جمله ... غیر ... خیال
کرده خوش ...
... [illegible] ... مبارز الملک ...
آورده بر نشستن ... مبارز الملک ... شروع نموده گفت که ما با شما دوستیها از قدیم و با
مهاراجه اجیت سنگه ... برادری ... برادرزاده خود ... اینقدر
جنگ ... در میان ... ملاقات ... کار ...
... برای همین کار ... دیار بوده‌ام اکنون شما را مبارک باد که با انتظام مهام این صوبه
... ابهی سنگه ...
... مبارز الملک ...
... [illegible] ...
... ابهی سنگه ...

برسم خود که نشست

برسم خود که داشت ... سنبه خود را بر سر ... ها داده با ... تهنیت و ... آورده
... [illegible] ... خود رسیده ... ابهی سنگه رسید
... دار الخلافه شاه جهان آباد ... صمصام الدوله ... مبارز الملک با ابهی سنگه
... سربلند خان
... بعد از آنکه ...
... از حضور ... سربلند خان ...
... اکبرآباد رسیده ... مبارز الملک ...
چون او باکبرآباد رسید ... حضور ... نموده ...
... از حضور ... نمود ... همراه ...
... مبارز الملک ...
... اکبرآباد ... مبارز الملک نموده ...
... [illegible] ...
... سعادت ... این ... کرده ... نموده ...
که با ... احوال ... حرم
... [illegible] ...

آمدن آصف جاه ... مالک هندوستان ...
... چون آصف جاه ... مبارز الملک ...
... ممالک ... سالار ... راجه ...
... صوبه مالوه ... راجه ...
... ابهی سنگه ...
... راجه ...
... ابهی سنگه ...
راجه ... نموده ... سپاه ...

استمداد از حضور نمود هر چند عمدة الملک بپادشاه و امیر الامرا مکرر نگاشت سود[ی] [illegible] نداشت تا آنکه در
همین سنه [illegible] نیز رخت هستی از دنیا بربست و یکی از اقربای راجه [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] را اقوام کرده بود بجای او نشسته بروش کردهٔ پهار در دست اندازی مرهته بر نداشت و بحضور
می نگاشت که تا من زنده ام سد راه عبور جنود مرهته در ملک هندوستانم بعد از من فتنهٔ ایشان در تمام
سلطنت سرایت خواهد نمود با وجود این همه نوشتن فایده نمود و خان الامرا او در جنگ کشته گشته بدرود
جهان فانی نمود و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه هجری محمد خان بنگش صوبه دار مالوه شده تا [illegible]
اما [illegible] مرهته نقش او درست ننشست بعد سنه چهل و پنجم از مایه دوازدهم هجری صوبه [illegible]
[illegible] بنام [illegible] صاحب [illegible] مقرر گشت او بنابر [illegible] مذهب تقویت باجی راو نمود و به
[illegible] جنگ که در سال چهل و هشتم از مایه دوازدهم هجری [illegible] امیر الامرا [illegible] صمصام الدوله خان دوران
صوبه داری مالوه باجی راو مقرر [illegible] سند [illegible] آمده به مالوه [illegible]
مرهته در آمده ملک گجرات هم از دست [illegible] خرابیها و ویرانی دیار
و ضعف بسیار در سلطنت [illegible] رسید [illegible] از دست [illegible] خان با نام [illegible]
[illegible] آمده درست [illegible] بدر [illegible] و مرهته [illegible] راه نبرد
و [illegible] در میدان [illegible] صمصام الدوله خان [illegible] با افغان و
[illegible] سلطنت [illegible] هندوستان [illegible]
بجنت [illegible] و مرهته را [illegible] الجلیل
عاجز کرد [illegible] آب [illegible] نمود
هر [illegible] سلطنت [illegible] دولت [illegible] سرمایه [illegible]
عصیان طاغیان قوت میگرفت عرصه نفاق روز بروز تنگ [illegible] اسباب حوادث و فتن آماده تر
میگردید و در چنین نظام پادشاه [illegible] سطوت می بایست که نخل نخوت گردنکشان [illegible]
بعد حادث [illegible] امیر الامرای [illegible] ذو الفقار خان و [illegible] علیخان [illegible]
[illegible] جرأت [illegible] سرکشان را [illegible] کنند خود [illegible] شروع [illegible] سرکشی [illegible]
شدن محمد خان بنگش [illegible] مرهته و بوندیله در صوبه اله آباد [illegible] افواج مرهته [illegible] صوبه گجرات و مالوه السلطانی

دارالظفر [illegible] تا [illegible] سرداران مرهته را هم [illegible] مملکت ستانی و منازعت با حکام
و [illegible] باجی راو و غیره سرداران که قابض گجرات و مالوه شده بودند قدم خود
بیشتر گذاشته [illegible] قرب و جوار [illegible] صوبه های اله آباد و [illegible]
متصرف شدند و همیشه توسیع در ملک [illegible] دست میداد تا آنکه [illegible] محمد خان بهادر غضنفر
جنگ بنگش صوبه دار اله آباد [illegible] بوندیله [illegible] راجه [illegible]
[illegible] افغان [illegible] مناسب [illegible]
جاهای [illegible] خود [illegible] قابض گشته بود [illegible]
راجه [illegible] راجه مذکور [illegible] ملک [illegible] بنگش [illegible]
سلطنت [illegible] مرهته [illegible] از [illegible]
[illegible] سلطانی [illegible]
[illegible] ملک خود کرده [illegible] بنگش [illegible] نموده بود [illegible]
کشته [illegible] طالب [illegible] ملک
که [illegible] مرهته را همراه خود [illegible]
[illegible] محمد خان بنگش [illegible]
[illegible] مرهته [illegible] عاجز کردید [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] کرده [illegible]
و خود [illegible] قلعه [illegible] مرهته [illegible] قلعه [illegible]
که [illegible] مردم [illegible] همراه [illegible] رفته تا بعد [illegible]
و مردم [illegible] خورده می شد [illegible]
[illegible] غضنفر جنگ [illegible] آباد بود [illegible]
و [illegible] غضنفر جنگ [illegible]
[illegible] بنگش [illegible] گرفتاری خود
[illegible] غضنفر جنگ [illegible] سرانجام [illegible]

شد قناعت نموده بسر کرده تا قایم جنگ بسر وقت غضنفر جنگ رسیده بود [illegible] در ان حضور بو
برآورده بار آباد رسانیدند الحق کار عظیم بود که این پسر جنگ آخر بکار برده خود و رسانید حضور غضنفر جنگ
گشتن از تو مقابله و مرهته بر غضنفر جنگ ثابت کرده مورد عتاب [illegible] در قبل رسانیده
و مبارز الملک را عفو تقصیرات فرموده صوبه داری اله آباد دادند مبارز الملک پسر کلان محمد خان زاده خان
بهادر غالب جنگ را بر صوبه مذکوره نایب کرده داشته اکثر در حضور می بود اما آمد و رفت دربار بسبب شکسته
خاطرها کم نموده اکثر در خانه خود می بود و در همین ایام حیدر قلیخان [illegible] خود در [illegible]
جان بجان آفرین سپرد و در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری چار [illegible]
روز بر آمده محمد یارخان که صوبه دار شاهجهان آباد از عهد عالمگیر همیشه [illegible] زاده [illegible]
شایسته خان بود برحمت حق پیوست و در سنه مذکوره روز [illegible] مظفر خان برادر
معتمد الدوله مفوض شد و در همین سال چهارم شوال [illegible] الملک [illegible] آتش گرفته مناره
فیروز شاه [illegible] نصف عمارت [illegible] کنده دور انداخت و همدرین اوان
نجم الدین علیخان برحمت ایزدی واصل گردید [illegible] صوبه داری اجمیر علاوه میر آتش مظفر خان شد
و در روز سه شنبه دهم جمادی الاول [illegible] یکهزار و یکصد و چهل و یک هجری پادشاه را اندک بیماری رو داده
بصحت انجامید [illegible] راجه ابی سنگه [illegible] مهاراجه اجیت سنگه
[illegible] که در حضور بود استماع نموده که [illegible]
نموده بنابر آن رخصت یافته روانه جودهپور [illegible] دارالملک [illegible] گردید و در روز [illegible] دهم ماه مذکور سنه مسطوره
کفش فروشان بجانها و دیگر اهل حرفه مسلم جمع شده بنا بر دعوی خون یکی از آنها که حاجی بود و جوهری [illegible]
به هنگامه [illegible] خانه جنگی نموده ناحق او را کشته بود و نعش او بنا بر طلب انتقام از پادشاه اسلام برجا گذاشته
چند روز تجهیز و تکفین ننموده بودند و از سعی ارکان ضعیف الدیانان که [illegible] از روز جزا نداشته [illegible]
حق نمی بردند [illegible] بهانه [illegible] العین [illegible]
بر [illegible] مذکوره ناچار از حکام [illegible] عام نموده مانع نماز جمعه [illegible] کشته [illegible]
نموده [illegible] دادند [illegible] آنها [illegible] داشت بنابرین قمرالدین خان وزیر و روشن الدوله
مامور [illegible] نماز جمعه [illegible] گردیده [illegible]

دلنشین

دلنشین امری [illegible] نموده جماعت ها را از [illegible] تا آنکه روشن الدوله در سایه [illegible]
که رفقای او بود [illegible] و کفش دوزان [illegible] نموده انواع [illegible] و امرا [illegible] رفتند
اعتماد الدوله با [illegible] نموده با [illegible] سر داده از صدای آن [illegible] را رسانید [illegible] اندک
فرو نشست [illegible] اندک [illegible] فرموده اصلاح داد چنانچه گفته اند بیت که [illegible]
هم در [illegible] و مرهم نهفت [illegible] در آن عرصه اکثری [illegible]
[illegible] سال [illegible] آخر شوال [illegible] تمام ماه ذی القعدة الحرام [illegible] شهر [illegible]
تمام [illegible] شاهجهان آباد [illegible] بیماری [illegible] رسید که [illegible]
[illegible] شهر [illegible] مردم می گفتند که [illegible]
[illegible] شاهجهان آباد [illegible]
[illegible] الحمدلله که [illegible]
[illegible] هر کس [illegible] فوت [illegible]
یکصد و چهل و سه [illegible] ماه رجب [illegible] ماه مذکور [illegible]
[illegible] شاهجهان آباد [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible]
روز سه شنبه پنجم رجب المرجب سنه یکهزار و یکصد و چهل و [illegible] هجری [illegible]
محمد شاه پادشاه [illegible] دارالخلافه شاهجهان آباد برای سیر و شکار بطرف اکبرآباد [illegible]
کوچ فرموده قریب [illegible] اعتماد الدوله قمرالدین خان و امیر الامرا
صمصام الدوله و جمیع امرا و ارکان سلطنت [illegible] مشغول ماندند و بعد از آن معاودت نموده [illegible]
[illegible] سیر [illegible] عبور [illegible]
[illegible] روز توقف کرده خبر [illegible] در حدود سرزمین اکبرآباد استماع نموده [illegible]
[illegible] منزل [illegible]
هفت هشت روز مقام داشت بعد استماع خبر [illegible] از حدود مذکور [illegible]

بغریب آباد آمده در ماه شوال سال مذکور بدولت و اقبال داخل دولتخانه مبارک شد رخصت شدن پادشاهزاده
و صمصام الدوله مظفرخان برای تنبیه مرهته و بعضی سوانح دیگر روز یکشنبه بیست نهم رمضان المبارک سنه یکهزار
و یکصد و چهل و شش هجری سه و نیم ساعت از روز بر آمده مظفرخان بهادر برادر صمصام الدوله برای
تنبیه مرهته رخصت و خلعت یافته بهمان وقت نزدیک باره پله در باغ جیونداس [illegible] کارخانه آمده فرود
نزول کرد بسبب آنکه مرهته بعد از تسخیر صوبهای گجرات و مالوا چون تدارکی از حضور بعمل نه آمد راه تک و تاز
باز و دست طلب دراز کرده آهسته آهسته قدم سعی و اجتهاد پیش گذاشت و بعد انقضای [illegible] اهل
مدینه [illegible] و محال از ملک پادشاهی بتصرف خود در آورد تا آنکه بمرور دهور و انقضای عوام و شهور تا
[illegible] از حصار شهوره هند در اکبرآباد و نهایت قرب جوار دارد متصرف گشته دم نخوت و اقتدار
زد و آصف جاه باغوای مرهته کوشیده باستقلال [illegible] و عناد و تسخیر [illegible]
بلاد دلالت نموده جماعه مذکوره را دلیرتر ساخت [illegible] ارکان سلطنت دریافته خود
در باطن این اراده در نشست تحریک آصف جاه [illegible] آهسته قدم پیشتر گذاشت و بتاخت و تاراج
جاگیرات امیرالامرا و محالات خالصه [illegible] گماشت چون صدمات تاخت و تاراج مرهته از
حد [illegible] متعلقه اکبرآباد و اجمیر نمود امیرالامرای مدبر بتنبیه
و دست اندازی [illegible] برادر خود مظفرخان را که در خانه دوم [illegible]
[illegible]
پادشاه و بعضی رساله‌های همراهی خود که بهیئت مجموعی بیست و دو امیر و جم غفیر فراهم گشته بودند
رفیق و متعین او کرده اینده مرخص نمود سپه سالار مذکور با سامان موفور و لشکر معمور بکر و فر
بسیار پا در رکاب [illegible] گذاشته بعزم رزم مرهته رو براه نهاد و مرهته که ضابطه جنگ او بطور
[illegible] و قزاقی است چند ماه او را [illegible] محصور و طرق وصول [illegible] نموده
دایم الاوقات [illegible] مظفرخان خود داری نموده ~~[illegible]~~ [illegible] بادشاه
و [illegible] خود [illegible] حکم معاودت صدور یافت مظفرخان بهادر [illegible] داخل ملازمت
پادشاه و برادر عالیجاه خود شتافت و روز سه شنبه بیستم محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و
چهل و هفت هجری بشرف کورنش پادشاه دریافته بعطای [illegible] سرافراز گشت و بعد وصول

شاهجهان آباد که [illegible] ما سعی و کمال مراد بود ادای صدقات و نذور حسب المقدور بعمل آمده
خوردان [illegible] بر سلامتی آن امیر عالیجاه بتقدیم رسانیدند و مخلصان بر جشن [illegible]
[illegible] دار محنه سپهر بوقوع آمد تحسین و آفرین برای [illegible] نموده و [illegible]
آمد و دستش باغ الظفر از نفحات [illegible] شد و اکثر اوقات بر زبان مصاحبان فراخ دلان این مصرع
مذکور بود مصرع این کار از تو آید و مردان چنین کنند ⁂ و هم درین سال شاهزاده جانسپار مغفور
پسر محمد اعظم شاه مرحوم بیست نهم محرم برحمت حق پیوسته در مسجد و مقبره والده خود که
[illegible] بود مدفون شد و هم درین سال اول روز یکشنبه بیست چهارم [illegible]
امیر الامرا [illegible] و اعتماد الدوله قمرالدین خان به تنبیه مرهته رخصت یافته [illegible]
مظفرخان [illegible] معاودت فرمودند و [illegible] روز شنبه بیست نهم شوال [illegible]
قصبه [illegible] را که قریب [illegible] شاهجهان آباد [illegible] تاخت و [illegible]
[illegible] خانه خود برپا داد [illegible] برادر [illegible]
[illegible] بران نکرده [illegible] خواست [illegible] لباس که پوشیده بود [illegible]
و قاضی قصبه مذکور جمعیت [illegible] کار فرمانده [illegible] باطلاع [illegible] نمود
و با مرهته تا جایی [illegible] رسید [illegible] و [illegible] این
[illegible] در تاریخ [illegible] سنه یکهزار و یکصد و چهل و [illegible]
آخر روز چهارشنبه باران بشدت باریدن شروع نموده تا روز پنجشنبه [illegible] شاهجهان آباد
بود و اکثر عمارتها افتاده در سرای روشن آباد در باغچه [illegible] طغیان نمود که بخانه ها [illegible]
قد آدم آب جاری بود و از اکبرآباد خبر رسید که [illegible] روز پنجشنبه [illegible] چنین شد
سر [illegible] زمیندار [illegible] کوره [illegible] جانی نثار خان بدست [illegible] قمرالدین خان
[illegible] و تنبیه [illegible] در اختلال احوال سنین ماضیه اثار [illegible]
زمیندار جگله کوره حاکم خود جانی نثار خان برادر زن اعتماد الدوله را [illegible] سلطنت
بکشت و اسباب او را غارت نموده عیالش را مقید ساخت اعتماد الدوله بعد استماع [illegible]
[illegible] فرستاد تا تنبیه او کند [illegible] زمیندار مذکور که [illegible]

بعد ورود عظیم الله خان نبیره قمرالدین خان ملازمان سکونت را خاطرنشان کرده داشته خبر [illegible] بر روایای صحرای
دیار خود کرامت کرده [illegible] السالک معه رفته از سید عظیم الله خان نیابه از جمعیت و ارکان کوشمال آن
بدسگال را سهل تصور نموده جنبش در جکله مذکور بمقام وزیر الامر خواجم بیکیان نور اساد و غیره با حکومت
آن جکله رسانیدند از مذکور گذاشته خود نزد بجهان آباد معاودت نمود و از اثر و غرور در
سر گشته بعد عطف عنان عظیم الله خان بر سر خواجم بیکیان و دیگر جکله داران رسیده هم را کافی
اقتدا والدوله وزیر که از جمعیت محروم و در تدارک چنین امور بنابر نا جرأتیها معذور بود ناچار گشته
[illegible] به برهان الملک نسبت دیگر صوبه دار اوده بود نمود و بمبالغه تمام بلکه گفت که تنبیه
و پاس آبروی خلیفه و سلطنت بطوریکه دانند و توانند نماید چون برهان الملک نهایت
جرأت و نشه امیری و مروّت داشت در سنه [illegible] که عازم حضور
شته از صوبه خود بسمت بجهان آبادی آمده لشکر از [illegible] دوم جمادی الآخری بر سر
بهکونت آن از و رسیده رسیدند از بحوالی [illegible] الله قریب بار و هم جنگی نماید چون
برهان الملک قریب او را نخریده [illegible] تعجب و غرور بهر سپاه بیندیده بود مستعد
گشته استعجال را وعی نمودند [illegible] الملک از راه رسیده و داخل خیمه خود گردید در اتفاق در آن
روز جامه سبز در [illegible] بیندیده که نواب جامه سبز در بر ورشن سفید
[illegible] در محل خیمه کرده [illegible]
علی الفور فوج فوج تعاقب نمایان گردید برهان الملک بعجلت بر فیل خود سوار شده تاکید با راستی مفوض
[illegible] از ملازمان رکاب که مستعد و تیار بود و سوار رسید [illegible] آمد
اسکف ترتیبی در فوج صورت گرفت برهان الملک در آن وقت جامه سواری کنده لباس سفید در
بر داشت و ابو تراب خان تورانی که از سرداران عمده ملازمانش بود عقب را او هم در آن
روز لباس سبز در بر و در نشن بلند سفید داشت از آن و ابو تراب خان را برهان الملک
تصور نموده همت بر قتل او گماشت و با جانبازان معتمد عثمان ریز بر سرش تاخته با او در
آویخت و فیل دیگر بفیل ابو تراب رسیده راجها سیده نیزه جنگی که در دست داشت بعد
توانائی جان بر سینه اش [illegible] که سنان نیزه از پشت او بر فیل [illegible] هیچ فیل بدست و

اگر

اکثر همراهیان برهان الملک را از دیده به آمد آمد او عار فرار اختیار افتاده پای ثبات و قرار بر جا نماند
برهان الملک با معدودی از حضور پای جرات ایستادن ملتزم بود بمقتضای غیرت و جرات قدم جلادت پیش
گذاشته [illegible] و سلاح همراهیان زیر تیرهای خود گرفت و رفقای حاضر نیز دست جرات از آستین برگشت
برآورده به تیر و شمشیر با فوج مخالف در آویختند در حین کشمکش که یکی از اقربای [illegible] رو برو برهان الملک
[illegible] را شناخته به برهان الملک شتافته [illegible] و خود را با خنجر مقابل [illegible] شده [illegible] کشمکش
و ضرب اسلحه بعمل آمده [illegible] از دست در حین کشمکش و هم بتیر برهان الملک کشته افتاد و نسیم نصرت ایزدی
بر پرچم علم برهان الملک وزیدن فتح و ظفر نصیب اولیای دولت گردید برهان الملک سجده شکر الهی تقدیم
رسانیده و [illegible] داخل خیمه ها شدند [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] برای [illegible] چند روز در آنجا مقام کرده و لشکر را [illegible]
بهادر در جکله مذکور گذاشته [illegible] نمود و اول روز چهار شنبه [illegible] مذکور
رسیده ملازمت پادشاه نمود و [illegible] ملک خنجر ملک شمشیر [illegible]
مرصع و خنجر مرصع و شمشیر مع اسب و فیل [illegible] یکشنبه ششم شوال سنه مذکور [illegible]
ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ داماد و خواهرزاده برهان الملک [illegible] عبد الله و غیره سرداران متعینه
عسکر رخصت [illegible]
[illegible]
[illegible] شد و از رفقای معتمد امیر الامرا صمصام الدوله بود [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] ممالک هندوستان از اطراف [illegible] هر دو صوبه که عبارت از گجرات
و صوبه مالوه است دخل نمود [illegible] مرهته [illegible]
با جاهت [illegible] بانواع مکارم [illegible] از حصول این امور [illegible] گردانید و نیز در این
سال شب پنجشنبه چهارم ذی الحجه پاسی از شب گذشته روشن الدوله ظفرخان بهادر رحلت نمود مرد [illegible]
بود و اکثر صفات حمیده داشت [illegible] ارادت [illegible] نام در روشنی درست نموده نهایت ارادت
بهم رسانیده [illegible] معروف رضا [illegible] او بود [illegible]
وفات او از صوبه عظیم آباد و انضمام [illegible] صوبه مذکور بصوبه داری بنگاله بعد از نصرت یار خان فقیر را معلوم

هرکدام کدام کس بصوبه داری عظیم آباد و پتنه مامور شده باشند بقدر مبلغ که اعلام [illegible] در سنه یکهزار و یکصد
و چهل هجری باب سالکم و بشن فخر الدوله برادر حقیقی روشن الدوله صوبه دار عظیم آباد گردید و پنج شش
سال بصوبه داری آنجا اشتغال داشت اما چون نا سواد و محض و سبکسر بود اکثر اعمال او نامناسب
و ننگی اشتغال داشت و نهایت مغرور و رنج بود با شیخ عبد الله که از مدتها مدار الیهام صوبه
عظیم آباد و مرجع معاملات آنجا بود و صوبه داران سابق کار به نایب خود و کار سپهداری صوبه [illegible]
و زمینداران آنجا اکثری ملکه هم با او موافق و متفق بوده اند و جاگیرداران سپاه آن مرز و بوم نیز با او
در مقام اتفاق و ورقی دیده نهایت ادب و احترام او را منظور میداشتند بر امور سهل [illegible] کار کش
تا آنکه [illegible] در بند ایذا و اضرار او افتاد و او ناچار [illegible] از شهر عظیم آباد در خانه ملوکه خود که بیرون
[illegible] داشت [illegible] نموده در قلعه سواری که ساخته او بود و در آنجا [illegible] خرید داشت رفته ازو
[illegible] فخر الدوله دست ازو بر نداشته متعاقب خود هم [illegible] شیخ مذکور را در آن قلعه محصور
نموده به تسخیر قلعه پرداخته اراده تا حرمتی او داشت [illegible] او ناچار با برهان الملک که صوبه دار
اوده بود ملتجی خود داراده فخر الدوله [illegible] نوشت و بعد از طلب برهان الملک
بمردانگی از آن قلعه بر آمده با ستقبال [illegible] صوبه او رسید و از سبب تعدی فخر الدوله
محفوظ مانده حضور را [illegible] رسانید عزت و اعتبار لایق بهم رسانید و فخر الدوله
[illegible]
[illegible] حقیقت شان و شوکت امرا در عظیم آباد بسر می برد حرکات سبک و
سفیهانه بعمل آورده او را آزرده خاطر ساخت خواجه مذکور نهایت ملول و از جا رانده و از
حرکتهای او بهم رسیده روانه شاهجهان آباد گردید و بعد ورود بدارالخلافه بار یافته بحضور صمصام الدوله
ملاقات نموده احوال فخر الدوله ظاهر ساخت صمصام الدوله بمجرد استماع از جا در آمده فخر الدوله
را تغیر کنانید و صوبه داری عظیم آباد را ضمیمه صوبه بنگاله نموده سند صوبه مذکور بنام موتمن الملک شجاع
الدوله شجاع الدین محمد خان بهادر اسد جنگ داماد جعفر خان که در آن اوان باشتغال صوبه داری خود صوبه دار
بنگاله بود فرستاد و فخر الدوله تغیر گردیده روانه شاهجهان آباد گردید ذکر مجمل احوال شجاع الدوله داماد
جعفر خان ناظم بنگاله و ما یتعلق به
مخفی نماند که شجاع الدوله اصلش از برهان پور صوبه دکن و نسب او

بقوم افشار

بقوم افشار میرسد [illegible] از اکابر خراسان است [illegible] از دست امیر صوبه مذکور و در ایام ایالت اورنگ زیب
به دکن به مصاحبت جعفر خان و دیوان صوبه بنگاله که آخرها بنظامت آنجا هم [illegible] اتفاق آشنائی هم
همراه او بود هر زمان که اعتبار جعفر خان از دیاد یافت اقتدار او هم [illegible] برفت تا آنکه جعفر خان
بنظامت و دیوانی صوبه بنگاله و اودیسه اختصاص یافت شجاع الدوله در آن عهد بنیابت او صوبه دار
اودیسه [illegible] با انتظام آنجا اشتغال می ورزید [illegible] تا آنکه بنا بر مباینت مزاج که با پدر زن
خود داشت صحبت فیما بین جعفر خان و شجاع الدوله [illegible] و رنجی گرفت و اکثر بجدائی میبود و
از جعفر خان راضی بود شجاع الدوله در کمال جود و سخاوت و با اخلاق حمیده و جمیع صفات پسندیده موصوف
و جعفر خان در همه امور بر عکس او [illegible] بود و از شجاع الدوله زین النسا بیگم [illegible] علاء الدوله
سرفراز خان بهادر حیدر جنگ اگرچه [illegible] نکوکار [illegible] جابر اطاعت پدر خود [illegible]
گرفت رغبت شجاع الدوله [illegible] همراه پدر در شهر مرشد آباد که جاگیر جعفر خان
و نام سابق او [illegible] قلیخان بود [illegible] نسبت بجد خود علاء الدوله بنگاله
اختصاص بیسری برد چون مادر محمد علی وردیخان [illegible] جنگ [illegible] از قوم افشار و با شجاع الدوله قرابت
داشت و مهابت جنگ [illegible] مرزا محمد نام و برادر [illegible] در سلک رفقای اعظم شاه منخرط
انتظام داشت بعد کشته شدن آقای خود بنابر خانه نشینی [illegible] گرفتار آمده در ابتدای عهد
محمد شاه [illegible] و سلوک لایقی
[illegible]
نموده رفیق خود ساخت با شجاع الدوله مهابت جنگ [illegible] که مرزا محمد علی نام داشت برفاقت شجاع
رغبت [illegible] رسیده قاصد بنگاله و اودیسه گردید و بنهایت صعوبت و افلاس خود را بشجاع الدوله رسانید
چون میرزا محمد علی بنهایت هوشیار مزاج شناس و از ادب دانی دقیقه یاب با کمال [illegible] خدمت و
ملازمی بود شجاع الدوله [illegible] رفاقت او را سعادت و
عروج نیر اقبال خود دانست و میرزا محمد علی مذکور [illegible] مراتب اختصاص مرتقی گردیده بمرتبه
عاملی [illegible] نمود چون صحبت شجاع الدوله با میرزا محمد علی با حسن وجوه در گرفت و معانی اخلاص [illegible]
فیمابین هم [illegible] برادر خود حاجی احمد را مع متعلقان و اولاد و عیال خود از شاهجهان آباد
طلب داشت و حاجی مذکور مع جمیع عیال و اطفال بصوبه اودیسه آمد او نیز مثل برادر در سلک رفقای صحبت شجاع

الدوله از انتظام [illegible] بر دو برادر چون در امور دنیا شعور و افسر و در حسن [illegible] و اخلاق بهرهٔ
فضل فرو داشتند بنای دولت شجاع الدوله را لیسی و اهتمام ایشان استحکامی پدید آمده بود و
معاملات صوبه او دلسه نیز با جانب تدبیر و [illegible] ایشان توفیر پذیرفت میرزا محمد علی که با اصابت رای
جوهر شجاعت هم و رزارت حوزه مجتمع داشت بر جمیع امور ریاست از پدر و برادر و جمیع رفقای
شجاع الدوله نام و نشان و عزت و شان بهم رسانیده محسود امثال و اقران گشت و شجاع الدوله
برای او منصبی مناسب پیدا ساخته با خطاب محمد علی وردی خان از حضور بادشاه بوسیلهٔ
وکلای خود طلبید چون جعفر خان با برادر خود شجاع الدوله اند کاسرگران و رنجیدگی را با
بود و [illegible] که علاء الدوله [illegible] او بعد از او که بنام دیوانی صوبه بنگاله در داشت نظامت هم در دشته
نظام مقام او دا باشند بنابرین به خصوص بوکلای خود نوشت و خواهان [illegible] های تقصیر خود شاهر است
و شجاع الدوله بر مقصد او آگهی یافته از محمد علی [illegible] در این باب استشاره نمود
او و کس تدبیری مناسب وقت و مقام التماس [illegible] چند کس هوشیار زبان آور برای
رسالت و وکالت حضور معین کنانیده بود [illegible] الفی برای پادشاه و امیر الامرا با تن و
عبارت [illegible] الاسلوب [illegible] بنظم رسانیده ارسال نمود [illegible] اسنادهای عمل
و اسناد صوبه بنگاله را [illegible] کارها بنام شجاع الدوله نگاشته مردم مختار را تحصیل
را انتظار [illegible] جهان آباد [illegible] از تلفکهای دیرینه شجاع الدوله
[illegible] کنانیده رخصت نموده تا مرشدآباد رفته متوقف نزدیک بدار الامارهٔ منتظر
خبر بود شجاع الدوله در خانهٔ جعفر خان که دار الحکومه همان بود باشند و چون موسم برسات
نزدیک رسیده بود و اندیشه انسداد طرق از کتک تا مرشدآباد یقینی بود کشتیهای قابل [illegible]
خود و سپاه مهیا نموده ملاحان بسیار فراهم آورده و نوکر نگهداشت تا هرگاه خبر انتقال جعفر خان
رسد بلا توقف روانه مرشدآباد شود و نیز تحفه و ارمغانهای خود برای وصول خبر حصول اسناد بادشاه
جهان آباد فرستاده بود که بروز اخبار مرشدآباد و ورود [illegible] همه مردم دست فرستاده [illegible] رسیده
باشند چون [illegible] کرده که جعفر خان [illegible] پیشکش نموده رعایت شجاع الدوله میرزا محمد علی وردی خان
و غیره رفقای خود بعقد ربط لایق و مناصب و دانست که کتک و بعض جاها [illegible] و در بعض مواقع [illegible]

های هیئا الطاف [illegible] نهضت نمود و لشکر خود محمد تقی خان را که از بطن زنان دیگر بود و [illegible] جعفر خان بود
در کتک نایب کرده [illegible] در راه خبر انتقال شنید چون چند منزل پیشتر آمد و اسناد صوبه‌داری [illegible]
نیز رسیده [illegible] فرمان [illegible] سند از حضور [illegible] رسیده بود [illegible] را مبارک منزل نام بنا نمود
و روز و شب ایلغار کرده بکلیدی بر چه تمامتر به دار الحکومه جعفر خان رسیده و بر چهل ستون که دیوانخانهٔ عام
[illegible] جعفر خان بود با رفقای خود نزول اجلال نمود و بمجرد رسیدن مردم خود را فرستاده اخبار [illegible]
پادشاه با منزل و قلاع و [illegible] فرمود و بعد [illegible] بر مسند امارت جلوس فرمود
حکم بخواندن فرامین و اسناد و نواختن شادیانه دولت خداداد کرده نذور مبارکباد گرفتن آغاز نهاد و
[illegible] علاء الدوله [illegible] سرافراز خان که [illegible] و بر نام خود [illegible] جانشینی جد [illegible]
بود و [illegible] که [illegible] احوال [illegible] امری نخواهد بود و [illegible] خبردار و از خواب غفلت بیدار شد
صدای نقاره دولت پدر بگوش [illegible] دار الحکومه بمسافت یک دو میل راه می‌بود [illegible]
خبر تحقیق گشته از [illegible] فوج [illegible] باید کرد همراهیان اکثر [illegible]
موروثی [illegible] داشتند که الحال که مسند بادشاه [illegible] رسیده و بر خزائن و دفاین جعفر خان [illegible]
و مسند حکومت و [illegible] قابض و متمکن گردیده [illegible] علاء الدوله تن برضا داده
[illegible] کرده [illegible] های [illegible] راه [illegible] اختیار عبث
[illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] محمد علی وردی خان و برادرش حاجی احمد [illegible] عالم [illegible] قدیم او بود و
[illegible] اتحاد و اتفاق [illegible] و دیگر [illegible] که دولت
[illegible] کارها او را اعتبار کرده [illegible] در زمان خود نظیر نداشت [illegible] در باب عدالت و معاملهٔ
خلق الله با هر که بر کفه احمدی [illegible] اعمال نکرده بقدر حق تحقیق و کشف احوال [illegible] نمود
و بنفس نفیس خود استماع سؤال و جواب هر یک نموده [illegible] سخن بر سید و حق بطرف هر که می‌بود [illegible]
[illegible] نموده احقاق حق می‌کرد و هر چند طرفین مخالف [illegible] منسوبان و اولیا [illegible] اصدقا
بوده باشند و نیز در عهد جعفر خان جمیع زمینداران و عمال [illegible] صوبه بنگاله [illegible] و بانواع [illegible]
بوده اند و ذکر تعذیب و [illegible] که در زمان او بر زمینداران [illegible] خلایق اشتهار دارد [illegible]

بابت که بنگر این حروف کرده اید مطابق رسوم و عادات اوست مفهوم گشت [illegible] بابت مشهور سعد
نباید بر سم بد آئین بنگاله که گویند لعنت بر آن آئین بنگاله شجاع الدوله بعد تمکن بر [illegible]
امارت زمینداران و دیگر متعهدان را طلبیداشته [illegible] که نذر [illegible] وحشت [illegible] بلا بوده اند
سر و او و زمین داران و مالگذاران را که مقید بوده اند احضار نموده هر وقت یکی از ایشان بر سبیل
که داد گوشمال را بطور خود که داشته لیکن حبس [illegible] هم در مالگذاری و فرمان برداری حال [illegible]
چگونه خواهد بود و ایشان که از مدتها مبتلای انواع عذاب و بلاها بوده اند زبان بدعای بقای عمر و دولت
و سپاس و ثنای شجاع الدوله برگشوده هم [illegible] گشته عرض نمودند که مالگذاری و فرمان برداری
[illegible] دولت زیاده تحمل آورده تابع فرمان و رضاجوی بندگان [illegible] خواهیم بود و از
همه [illegible] بموجب و مواثیق خطیه نموده قسم های غلاظ و شداد در میان آورده و بنای [illegible]
بوساطت جگت سیته [illegible] شدند شجاع الدوله [illegible] خلاع فاخره و [illegible]
بخشیده [illegible] مرخص [illegible] و مهر [illegible] بنگاله که لقب
جنت البلاد وارد و در عهد او اسم [illegible] خلق خدا در ایام دولت و سایه رافتش بکمال امن
و امان و دعاگوی عمر و دولت [illegible] بوده اند سرافرازخان را بدستور نظام
دیوانی صوبه بتقرر [illegible] پسر [illegible] چنانچه سبق ذکر یافته بصوبه داری اوریسه
کندو [illegible] شجاع [illegible] خان بهادر [illegible] کردند [illegible]
[illegible] احمد خان برادر زاده [illegible] مهابت جنگ [illegible] حاجی احمد [illegible] دیگر [illegible] مقرر گشت
برای عمل [illegible] زین الدین احمد خان برادر زاده خورد مهابت جنگ که داماد مهابت جنگ هم بود مقرر شد
و بخشیگری فوج [illegible] نوازش محمد خان برادر زاده و داماد کلان مهابت جنگ تفویض یافت و در جمیع عظائم
معامله و امور ریاست [illegible] محمد علی وردیخان و حاجی احمد و رای رایان عالم چند و جگت سیته فتح چند
مرجع حل و عقد و مستشار شجاع الدوله بوده کارها را بانجام میرسانیدند تا آنکه فخرالدوله تغیر گردیده صوبه داری
عظیم آباد ضمیمه صوبه بنگاله گشت و امیر الامرا صمصام الدوله سند آن بنام شجاع الدوله فرستاد ذکر انضمام
[illegible] صوبه عظیم آباد بصوبه بنگاله و رفتن [illegible] مهابت جنگ و شرح عروج دولت آن عمده امرای [illegible]
[illegible] شجاع الدوله در تجویز نیابت عظیم آباد با دو [illegible] استشاره نمود [illegible]

و شجاع الدوله

و شجاع الدوله احمد [illegible] را لایق اینکار ندانسته خواست که یکی از پسر و پسر خود را به نیابت
آنجا مقرر نماید [illegible] سرافرازخان بنت جعفرخان زوجه شجاع الدوله چون [illegible] پسر روا نداشت و محمد
تقی خان پسر [illegible] سخن می [illegible] تجویز نکرد و عاقبت الامر رای شجاع الدوله بر این
قرار یافت که آن ملک [illegible] طلب [illegible] صوبه مذکور بصوبه دار بوده والله اعلم [illegible] مادر اقبال [illegible]
[illegible] سوال با صوبه داران هر صوبه و بند و بست آن به از محمد علی وردیخان دیگری نمی تواند نمود [illegible]
[illegible] تصدیق قول شجاع الدوله نموده بر اصابت رایش تحسین نمودند و نیابت صوبه عظیم آباد با فزایش
منصب که مع اصل و اضافه [illegible] هزاری باشد و خطاب بهادر و مهابت جنگی مع پالکی جهالردار و علم
و نقاره برای محمد علی وردیخان بهادر مهابت جنگ تجویز نموده برای مناصب و مراتب [illegible]
[illegible] عرضداشت نموده با امیر الامرا نیز نگاشت [illegible] شجاع الدوله بعد تقرر این کار
محمد علی وردیخان [illegible] احسان [illegible] طلبیداشته خلعت صوبه داری عظیم آباد [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible] خلعت و فیل و شمشیر و جواهر [illegible]
و [illegible] افواج [illegible] سرکار [illegible] انتظام مهام صوبه عظیم آباد رخصت نمود چند
روز قبل ازین عروج که مهابت جنگ [illegible] زین الدین احمد خان بود پسری
متولد گردیده [illegible] گشت مهابت جنگ [illegible] زاده جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible] داماد خود [illegible] بعض [illegible] و دیگر [illegible] رخصت شجاع الدوله نموده همراه گرفته [illegible]
آباد نهضت نموده داخل عظیم آباد گردید و بعد انقضای [illegible] شجاع الدوله [illegible]
مورد الطاف [illegible] مقتضی المرام بصوبه خود رخصت یافت و در همین چند روز [illegible]
منصب [illegible] عطایای پالکی جهالردار و علم و نقاره از حضور بادشاه [illegible] شجاع الدوله
مهابت جنگ [illegible] مهابت جنگ مرد دانشور با فرهنگ [illegible]
رخصت آهنگ بود [illegible] با انتظام عظیم آباد و آراستن فوج و تالیف قلوب سپاه و رعیت [illegible]
و گوشمال زمینداران و مفسدان [illegible] بهادران صاحب شمشیر [illegible] روشن [illegible]
اشتغال [illegible] ریاست و سروری و [illegible] ثروت و برتری [illegible]

و بوی نامفهوما ورا زدیاد و مواد و مستعد او بیکوششیها از اتباع در هر که [illegible] وضع استکبار جهت شاه
می شود و در تنبیه او و حرمت ملوک تقدیم حاجت توجه می نمود و عبد الکریم خان [illegible] افغان روهیله که
قریب بهزار سوار با هفت کس از قوم خود رفیق داشت [illegible] برابر خود
نمی انگاشت و در تحقیقت چنان بود که [illegible] مهابت جنگ [illegible] دست از کارها کشیده
گرفته میخواست که بقا بقای نوکری مطیع و منقاد بود و از جاده اطاعت پای جرئت بیرون نهد
افغان مذکور که نهایت مغرور و از احدی در دل او اندیشه خطر نمی گردد و قوافل سرکشی و بیجا پیشه
گرفته بتیغ می شد و خود سری آغاز نهاده و مع استقلال مزید مهابت جنگ دید که با او معاش
[illegible] او و دیگران افزوده است بلکه در قانون خروج [illegible] سرشته داخل
اداب ریاست معدی نماید صلاح آنکه اول اسم [illegible] شد تا دیگران را عبرت شود
بعضی از همراهیان خود مثل [illegible] الله و رستم [illegible] معتمد [illegible] برآنها بود استشاره نموده
وضع که فردا هرگاه آن افغان بیاید او را [illegible] مجالس ساخته [illegible] تیغ
برداشته حیف او بیاید و کسی [illegible] و مدد کسی از همراهیان [illegible] در رواره
می مانند و خود هم نهایت [illegible] مقابله آن نمی توانست نمود تا بر [illegible] او
کسی که لائق [illegible] الحکم [illegible] خوب [illegible] جمع کردن
گشته فردا [illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] اکثر متمرد و مغرور بوده اند از بعضی تا که کشتی و جزره سری بعمل آمده سزای لایق تعذیر
کفار شان نهاده و برخی را از تیغ و تبی برانداخت و چند کس که آثار اخلاص و عقیدت از سیمای
انها هویدا بود مورد مراحم فرموده ممنون احسان و رفیق جانفشانی ساخت و شیخ [illegible]
را راضی و خوشنود داشته با نظام صوبه و استحکام مهمات دولت خود می پرداخت الحال
باز احوال دار الخلافه بنا بر انتظام اخبار می نگارد و بعد از آن ان شاء الله تعالی احوال مهابت جنگ
و صوبه عظیم آباد و بنگاله رقم زده کلک وقایع نگار خواهد شد ذکر تعین شدن امیر الامرا صمصام
الدوله و وزیر الممالک اعتماد الدوله و نام بهر تنبیه بابی بلوه مرهته و بیان احوال [illegible] جمع [illegible]
اختفای شده که محمد شاه پادشاه خان کشمیری را برای جواب و سوال با مرهته بمصالحت و [illegible]

راجه جی سنگه [illegible] رسانیده صوبه داری گجرات و مالوه هم بانها داده بود چنان چه [illegible]
مرا نظام الملک [illegible] نمی کرد و بخشیدن صوبه گجرات و مالوه [illegible] اکثر فیض آنها نمود [illegible]
جودر بنده از [illegible] از ترد و گستاخی باز کشیده و مصدر شوخی های بیند
بود یک [illegible] سنه یکهزار و یکصد و چهل و نه هجری تعین بعد یازده گهری روز امیر الامرا
صمصام الدوله برای تنبیه غنیم رخصت یافت و یک پاس شب [illegible] گردید [illegible] وقت امیر الامرا [illegible]
[illegible] نمود و دو به قسمت که مقابله گروه [illegible] دست [illegible] و اقعه و روز شنبه بست هم
ماه و سال مذکور قبل از نصف النهار اعتماد الدوله وزیر الممالک هم یک [illegible] باقبله تنبیه مرهته
رخصت یافت و بچار باغ [illegible] نقل مکان نمود امیر الامرا صمصام الدوله خان دوران خان
تا جنگ [illegible] جاه و جلال و عظمت و اقبال سه فوج [illegible] سرکار خود و
و هم همراهیان و [illegible] قریب سی چهل هزار سوار [illegible]
توپ و توپخانه و دیگر الات [illegible] اکبر آباد و لشکر آورده است بعضی [illegible]
نموده بند رستان [illegible] همراه [illegible] خطران [illegible]
بیست و چهل گروهی [illegible] جهان آباد [illegible] قاصد [illegible] وقایع اکثر همراهیان امیر الامرا
بین الخوف و الرجا [illegible]
برداران مثل [illegible] دولت [illegible]
دیگر شغلها تورانیه که نوکران دیرینه پادشاه و همراه ایشان بتقرب و تفضیل تمام [illegible]
تحولد بود و سوای آنها دیگر متوسلان از زیال دولت بود که عهده ای تقرب چون گجرات اکثر از خدمت [illegible]
فرودانش بیرون از حد قیاس کرده بود بجاه و ثروت و دستان و شوکت بعزم تنبیه مرهته [illegible]
گردیده بطرف راه اجمیر انتظار [illegible] رود و تعاقب غنیم در آن نواح می کشید و محمد خان بنگش نیز از فرخ آباد که
وطن او بود [illegible] فتح سیرت برآمده حسب الحکم پادشاه روبراه مرهته بود اما درین هم امرای
معتقد مشهور کسی را [illegible] جرأت بود که خود پس سر مرهته تاخته و کار او را [illegible] نامی برآید
و آن جماعت را [illegible] رسانیده گوشمال که باید بدهد صمصام الدوله بجای خود نشسته
خبر [illegible] می اندیشید و خلاصه آن [illegible] چیزی چند که بخاطر کسی می گذشت [illegible] الامرا

می نوشت در راجه ایسی سنگه را شور در وطن خود غرق شده اقبون همیشه در زاغی در خواست می
شبها در بیجا پس که چه باید کرد و هر گاه امیر الامرای طلبید بعذر خود داری و [illegible] ملک سنگ
کشته بطالی حیله گذاشت اعتماد الدوله علی [illegible] غافل از جوده [illegible] در برابر اسی
بعسکر خود نشسته استشاره با رفقای خود و امرای هجوم می نمود اما [illegible] و بوسته [illegible]
با جانب آصف جاه نظام الملک داشت و نظام الملک چون از دست صمصام الدوله با پادشاه [illegible]
آزرده خاطر گشته بود یکی رفته بود اتفاق تا با مصلح مفاسد اینها قیام نمی نمود بلکه می خواست تا گرستان
ارکان سلطنت و اعیان مملکت به همه صورت شکر توانند شد عمل آید و با پادشاه ما بر سود وطن که با آصف
جاه [illegible] هم از مخالفت امیر الامرا رجوع با آصف جاه و در تخصیص نمی نمود بلکه از فاطمه امرای تورانیه
[illegible] با بوده کسی را با جانب خود نمی خواست روز و شب در تدبیر بهم را انگیختن و بنا
[illegible] اندست گذاشته نمی شستند امرای تا [illegible] که در حضور پادشاه بوده
مقید امری نمی توانستند شد و اکثری را [illegible] نمود تا مثل عمدة الملک و دیگران
بسبب ناخوشی امیر الامرا صمصام الدوله [illegible] اخلاص امری خلاف مرضی او نمی داشتند
و اکثر عمدة الملک بهادر [illegible] خان بهادر که جرأت و لیاقت کارها داشتند
[illegible] التوده که در حضور [illegible] و سایر مدار المهام سلطنت بود
[illegible] و اعتماد الدوله
[illegible] و اینها از آن عذر آمیز مجاملات و غفلت از کاری گذاشته و راه استشاره و استخاره
با پادشاه و صمصام الدوله با رسال رسل و رسایل منفتح و هر یکی از امرا و پادشاه با شنیدن حال ارزو
معاملات با برهم کردند و امیر الامرا استیصال مرهته از تاب و توان خود بیرون انگاشته بنای اختیار کی
از دو شق صلح و جنگ بر تأمل عمیق و نظر دقیق گذاشته انفصال معامله را ملتوی و ناتمام داشته معاودت
بدار الخلافه شاه جهان آباد و صلاح امور می دانست و بعضی از اتفاقات غیبی و نامتابعت [illegible] خبر
تنبیه که برهان الملک جماعه مرهته را چنانچه باید بعمل آورده رسید و اینها خاطر امرای مقتضه را آن رسید
معاف داشتن برهان الملک با جماعه غنیم لئیم و فرستادن اینها با کمال خوف و بیم در بیکاری صمصام
الدوله امیر الامرا اتفاقات کوچک [illegible] برهان الملک سعادت خان بهادر در هنگام جنگ با آنکه فقط

سوبه دار اوده [illegible] خواهش پادشاه [illegible] بوده نسبت با امرای ثلثه مذکوره در فوج و مقدور ما
[illegible] مراتب در [illegible] اما نهایت شجاعت و غیرت و مردانگی جانب ستوده چو پای نام و ننگ و ادا و لوازم
با وفا [illegible] اما او خیر کار مرهته با نهایت دل تنگ کرده بود
آنکه خود [illegible] بشتاب [illegible] لشکر و سر [illegible] جنود [illegible] محض غیرت عزم
رزم مرهته را با جنود جنسی نموده مستعد پیکار شد و فوج خود را که همیشه آراسته مهیا داشت
از سر نو آراسته و اسباب حرب و آنچه در وقت درکار بود فراهم و مهیا داشت همه را خود
فوج و اعوان خود ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ از دور الملک خویش همرفت نموده عبور
گنگ و جمنا نمود و مجزوم بود که از آب گذشته گنگ ساحل نهد او [illegible] برهان الملک [illegible]
[illegible] سبب آنکه مرهته ملهار راو [illegible] دره داشت و او [illegible] برهان الملک [illegible]
استعداد و وفور برهان الملک [illegible] زنهار نه توپ و [illegible]
[illegible] رسید همچنان مرهته بوده [illegible] و گذرهای جمنا را حاکم داشت
تا بسیار و قلعت [illegible] شد و راجه [illegible] از دست مرهته گشته و را و ملهار که
سه در عمده باجی راو بود از آب [illegible] با باب [illegible] در غفلت عقب برهان الملک
در آمده از [illegible] کرده بی جا [illegible]
ساخت و [illegible]
روز پنجشنبه بیست و دوم ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و چهل و نه دفعه چون جلدی [illegible]
ملهار را [illegible] اکثری را قتیل و دستگیر ساخت و از عمده ها مدار را اسیر نمودند تا اعتماد [illegible] جماعه گروه
مسافت بود از تعاقب اینها عنان عزیمت نگرفت و در راه از گذشته تا بنته تا برابر [illegible]
راو ملهار از خشم لشکر بر داشته با فرار ایشان چه رفتن غنیمت شمرده به جود راه گریز پیش گرفت
و دریای چون دست و پا گم کرده تمیز هیچ چیز نداشتند راه معبر چنانکه با پایاب از آن گذاشته ۳
بود و نسبت بیهوشی و فراموشی گم کرده و از گذر دیگر خود را به پایاب [illegible] که چون پایاب بود بسیاری
بگرداب فنا افتاده هلاک شدند و گروه ملهار راو مع قلیلی از جماعه ایشان نیم جانی بدر برده به باکا
با جی راو که سپه سالار جماعت شنیع و کشی بود و به قصبه [illegible] آبادی سادات متصل اکبر آباد [illegible]

داشت بحالت تباه رسید برهان الملک در تعاقب او ده کروه و بستند [illegible] در متصل اطراف
و هوا پیوره بابی که مشهوره کروهی مستقر الخلافه اکبرآباد و این طرف دریای چنبل [illegible] است باستماع
آنکه باجی راو مذکور اینجا معسکر دارد و تاخت بابین اراده [illegible] تلاقی شده مقابله و [illegible] او بر دارند
قواب از جور رفته آبروی سنه دستانیان باز آمد حیف اکثری از آن ملاعین [illegible] بوده واحد سپاه
از آن جماعه نمود مراجعت به لشکر خود کرده و روز برآمد شد و روز سیوم در معسکر محمود خان [illegible] نمود که
سواران لشکر هر یک چهار روزه آذوقه از ماکول و مشروب با خود گرفته مسلح و مکمل همراه شود
و خود نیز مشکها و راویهای پر آب و نانهای پخته با قدری نان خورش مناسب با زاد همراه
[illegible] و چهار روز که بر کرار از علاق در خیمه گاه فرو آمده ماند [illegible]
[illegible] بسته و خبرا برای او کران برافیال و شتران [illegible] که سبکبار بوده اند
همراه گرفت و [illegible] ماکول و مشروب بر شتران [illegible] بار کرده همرکاب نمود در شب
و تصمیم نمود که اگر غنیم الطاف چنبل هم باشد [illegible] زده برسر آنها رساند و دست برد
بردارند و مبارزت [illegible] در سر انجام نموده مستعد حرکت گردید توفیق
و اقبال تنبیه غنیم از دست [illegible] در مجانبت صمصام الدوله و [illegible] او بعزم شاه جهان
آباد و ظهور انقلاب [illegible] با فتح [illegible] و خواری
چون خبر سواران در
حدود [illegible] غنیم صمصام الدوله [illegible] خان [illegible] کشیده
بود است که همراهی او برای خود نامی پیدا کنند و از نتوانند او را هم قتل خود نمایم و در سواد سازد و بنابر آن
شتر سواران محمود متواتر با مکتوبات مشحون از ایمان غلاظ و شداد و متضمن آنکه منهم عنقریب
[illegible] می رسد توقف نمائید ما و شما [illegible] تنبیه و استیصال غنیم خواهیم پرداخت از تنهائی که کار
بتعجیل و شتاب نخواهید نمود برهان الملک بنا بر [illegible] بود و در قایم امیر الامرا معین وقت
سواری و شتاب لشکر [illegible] روز از اراده خود باز مانده بعد از سه چهار روز امیر الامرا
هم [illegible] رسید حسب الامر پادشاه که بنابر قرب [illegible] اذن نداشت و امرای صاحب فوج را
هم مدد او مامور نموده بود قمر الدین خان هم با فوج خود [illegible] شاه جهان آباد در راه
[illegible] و محمد خان بنگش [illegible] با جمعیت [illegible] غنیم [illegible]

بعد ملاقات برهان الملک با صمصام الدوله و عمل آمدن صحبتها از طرفین غنیم با که فرصت شش هفت
روز بنابر تعویق [illegible] مذکوره میسر آمده و اضطراب تعاقب برهان الملک از خاطر مستش بدر رفت
شاه جهان آباد [illegible] تاخت و در روز سه شنبه هشتم ذی الحجه سنه [illegible]
باجی راو [illegible] سالار [illegible] طغلق آباد رسیده مردم شهر شاه جهان آباد را [illegible] و مسلم که برای
پرستش کالکا [illegible] و تماشای آن اجتماع برآمده از دحام و کثرت عظیم نموده بودند بخاطر جمع
غارت نموده مال و اموال [illegible] فرار خواجه قطب الدین ماندند و صبح روز چهار شنبه
[illegible] بازار [illegible] دکانهای آبادی [illegible] سوخته و غارت نموده [illegible]
قصبه پالم را تاراج نموده [illegible] مجروح [illegible] رسیده [illegible] و قتل و غارت [illegible]
[illegible] حال و مقال [illegible] شنیده و مردم شهر را [illegible] حال [illegible]
از دست [illegible] پادشاه [illegible]
امرا و ارکان حاضر را [illegible] برای تنبیه [illegible]
و راجه [illegible] میر حسن خان کوکلتاش [illegible] عبد المعبود خان [illegible]
سرداران [illegible] ای قاضی و [illegible]
مناسب متصل شهر [illegible] موقوف [illegible]
که جرات [illegible]
[illegible]
[illegible] نمود که در جنگ [illegible] خصوص [illegible] اوقات [illegible] مناسب نیست [illegible]
[illegible] شنیده [illegible]
گشته و [illegible]
در میان [illegible] میر حسن خان مجروح از میدان برگشته با میر خان رسید و
زبان طعن و تشنیع گشاده [illegible] تماشای [illegible] امام [illegible]
که [illegible] جواب گفت که ما را دوازده
امام [illegible] مردم [illegible] اسپ [illegible] مهارت [illegible]
اکثری مقتول گشته میر حسن خان خود با بعضی باقی ماندگان مجروح از میدان برگشته [illegible]

به بهره اصحاب بقیة السیف شش ماهه [illegible] و نه اسب و یراق بخانه های خود رسانید و امیر خان وغیره
امرا تمام بجای خود استاده شب نیمه آن را برآمدند و خبر رسیدن [illegible] جهان آباد [illegible] و بخشی مرتبه
کامگار وغیره کلان امرای متعین که در دولت آباد جهان آباد [illegible] بودند شنیده
و مرتبه را مقابل خود نموده با اندیشه تمام به پادشاه به یکی ایلغار کرده بطرف [illegible] آباد و بخشی
اعتماد الدوله که از هم ترددی نمی رسید آخر بعد چهار شنبه [illegible] با مرتبه
جنگ نموده مرتبه رفته عقب [illegible] برهان الملک [illegible] از اکبر آباد بعد
سه شنبه [illegible] بایلغار رسیده روز چهار شنبه [illegible] شست شنبه [illegible] کرده
[illegible] متصل [illegible] دار الخلافه رسیده و توقف نموده و صمصام الدوله نیز همراهی او نموده [illegible]
[illegible] روز سوم [illegible] با [illegible] برهان الملک [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] با ایشان [illegible] مقاومت [illegible] ازانجا [illegible]
شده بود [illegible] بطرف [illegible] خواست [illegible]
[illegible] برانگیخته [illegible] راه [illegible]
جنگ [illegible] برهان الملک [illegible] مخالف و تنبیه آنها [illegible] یکی [illegible]
از جای خود [illegible] و امرا [illegible] راضی گشته [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] صمصام [illegible] دیگر
دانسته و از عهده او برآمدن دشوار شمرده [illegible] و در [illegible] حسین [illegible]
مارسال تحفه های [illegible] و عطای خطاب آصفجاهی و منصب وکالت مطلق و اضافه منصب [illegible]
و دیگر [illegible] بها نموده طلب حضور فرموده [illegible] نظام الدوله ناصر جنگ را نایب صوبه های
دکن نموده روانه حضور شد [illegible] نظام الملک [illegible] قبول [illegible]
با مرتبه [illegible] او در [illegible] مرتبه تابع حکم پادشاه و فرمان [illegible]
اولیای حضور بوده [illegible] آصف جاه [illegible] کار خود را
[illegible] آصف جاه [illegible] جهان آباد رسیده روز [illegible]
[illegible] ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری [illegible] ملازمت پادشاه نمود

و روز پنجشنبه

و روز پنجشنبه [illegible] ربیع الثانی [illegible] صوبه داری اکبر آباد و مالوه [illegible] راو
[illegible] آصف جاه [illegible] ربیع الثانی [illegible] عبد الصمد خان
رسیده [illegible] صوبه لاهور و ملتان [illegible] خان
خلف عبد الصمد خان [illegible] آصف جاه [illegible] پادشاه اراده تنبیه
باجی راو نموده [illegible] اکبر آباد [illegible] قلیچ خان [illegible] سعد الله خان وزیر [illegible] آصفجاهی بود
نایب صوبه اکبر آباد [illegible] اکبر آباد [illegible] نموده [illegible]
گذشته [illegible] دوباره [illegible] نموده [illegible] راه [illegible] نموده
[illegible] صوبه مالوه [illegible] رسید باجی راو [illegible] استقبال [illegible]
[illegible] رمضان [illegible] مقابل گشت [illegible] اشتعال [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] ربیع [illegible] جهان آباد [illegible] مقتول شدن
سیف الدین علیخان مرحوم [illegible] قطب الملک [illegible]
که [illegible] ایشان [illegible] مذکور [illegible]
استقبال [illegible] کینه [illegible]
سادات [illegible] قطب الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] ناو داده بود [illegible]
[illegible] تقسیم نموده [illegible] اعتماد الدوله وغیره [illegible]
که عداوت سادات [illegible] سعادت [illegible] امیر الامرا حسین علیخان بهادر
مرحوم [illegible] قتل و استیصال سیف الدین علیخان [illegible] اعتماد الدوله
[illegible] سیف الدین علیخان وغیره
[illegible] امیر الامرا [illegible] مذکور رسیده [illegible]
[illegible] سیف الدین علیخان وغیره سادات [illegible]
[illegible] بحال او [illegible]

کشته بمقتضای المقدور [illegible] در پیش آمدند و آن بدبخت بجدال و قتال [illegible] رشحات بوادر الملک
محات کشید اعتماد الدوله و عظیم الله خان که گشته تیر شمن جان نثار خان و مشرف [illegible] ملکوت واز ازو
ناموس [illegible] بعساکر شمرده تدارک و انتقام ازان [illegible] منفرد بنیاد [illegible] کشته شدن
حشمت خان از دست سادات [illegible] ناچاری ولد علاء الدین جبل آمده [illegible] بخدمت
و بر دوش فرمارت و امارت خود گران شمرده قتل سادات عالیه درجات را از اهم مهمات دانسته
و نایب این زمان عظیم الله خان را سالار فوج نموده با بقیه فوج شام که عبارت از جماعه توران است
و علی محمد خان روهیله با شمشیر قمر الدین خان و عظمت الله خان فاروقی [illegible] شیخ زاده های لکهنوی که
فوجدار [illegible] از طرف قمر الدین خان بودند بقتل و غارت سیف الدین علیخان و غیره سادات بارهه
مامور نمودن [illegible] سر وقت آل طه و یس رسیده صفوف حرب آراستند
سیف الدین علیخان با معدودی از برادران و [illegible] توفیق رفاقت یافتند
ناچار آبروی حق را پاسداری نموده [illegible] در قلت اعوان و انصار و فقدان
و توپخانه که آلات کارزار است [illegible] چند از برادران [illegible] عظیم الله خان را با فوج
از پیش برداشته چند سردار [illegible] اعادی دین و دولت منهزم گردیده قریب بود که مقر سقر شتابند
کفار [illegible] و دیگران [illegible] از روهیله باشند در پهلوی سادات [illegible]
[illegible] سیف الدین علیخان [illegible]
عمارت [illegible] را گرفته باشند [illegible] قبه جانشستند [illegible] قدیم سیف الدین علیخان و آبا
و اجداد [illegible] را درآمده دست غارت از آستین کین و شقاوت برآورده بر خانه سادات
ریختند و آبروی ایمان خود را به نهب اموال و ضرب عیال و اطفال و توهین ستیده های مستوره [illegible]
کلفت و کدورت انگیختند شور و شر و غوغای محشر در قصبه [illegible] گردیده از دست [illegible] آن
ملاعین [illegible] مظلومین از خانه های اولاد پیغمبر بفلک [illegible] رسید [illegible] معتمدان مسموع افتاده که
[illegible] ایام [illegible] صبح و شام [illegible] که گویا دامن فلک [illegible]
آلوده خون مظلومان و دیده [illegible] آن ابرار خون [illegible] ازین ستمگری که بر سادات رفت
و [illegible] حیرت [illegible] کشته تجربه کاران روزگار و علامت شناسان [illegible]

مهره فن

مهره فن تنجیم و ناظر [illegible] اوراق تقویم میگفتند که در عوض این ستم که بر ذریت سید انبیا [illegible]
و [illegible] عظیم الله خان ملعون رفته [illegible] که قتل عام و [illegible] و او بنا بر انتقام عمل
خواهد آمد [illegible] کابل [illegible] انتظام صوبه مذکوره و برخاستن
[illegible] صوبه و انسداد راه حادثه نادر [illegible] بادشاه و ورود سفرا
ایران چون اقتدار صمصام الدوله و حضور از حد [illegible] در طبیعت او رسوخ بود و همه کار [illegible]
می‌اندیشید و مصلحت کار [illegible] غلط کار [illegible] با مفسدان [illegible]
از آنجمله آنچه با مرهته ها بعمل آورده و [illegible] وقایع [illegible] شرح داده بود
ازین قبیل است [illegible] که در معارف صوبه کابل بعدم احتیاط [illegible] و استحکام [illegible]
[illegible] در حفاظت طرق و مسالک [illegible] و باین جهت [illegible] که در ورود نادر شاه به هند [illegible]
[illegible] اگر از حالات [illegible] عبور [illegible]
[illegible] بعمل می‌آورد و احتمال [illegible]
[illegible] راه [illegible] برادر کابل [illegible] اکثر [illegible]
[illegible] بتجاوز [illegible]
حضور [illegible] صمصام الدوله امیر الامرا ارسال [illegible] موقوف نمود [illegible] راه و
دره [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] کار [illegible]
از کس خوف [illegible] بود [illegible] میکرد و از راه
هر کسی که بحضور [illegible] می‌آمد [illegible] بپادشاه [illegible] اخبار [illegible] بادشاه و امرا از جای
[illegible] آنکه سلاطین سلسله علیه صفویه با سلاطین هند
[illegible] پادشاه [illegible] پادشاه که [illegible] التفات خاقان مغفور
[illegible] شاه اسمعیل صفوی [illegible] شاه [illegible] شاه طهماسب بوده اند
بر عالمیان ظاهر [illegible] جمیع اغراض سلاطین صفویه [illegible] شیوه
راه ارسال سفرا و مراسلات [illegible]

وازین طرف بنابر چرخان از اوضاع ادبیت ورو فای این سلوک ها معمول [illegible] شت چنانچه با وجود
شیوع بانیئ حوادث و فتن در ممالک ایران و مسلط شدن شاه طهماسپ [illegible] نا بر تخت
سلطنت موروثی بعد بنده افاغنه و استقبال [illegible] اسم پرستش و
تهنیتی بخاطر نگذشت بلکه با میر ویس افغان راه آشنائی و وداد مسلوک داشته با ایلچیان میر
ویس مذکور نیز ورد اواخر که خاطرش قندهار شده بود با آنکه بملتان لشکر کشیده در قتل و غارت
و غزا دادن و بار تقصیری نکرده بازگشت نوبتی طلبی را اسلم مقبول شد و شاه طهماسپ با وجود
دوری از اغراض بعد از فتح اصفهان و استیصال افاغنه یکی از امرا را برسالت هندوستان فرستاده
[illegible] ایام را اعلام نمود و در نامه اشعاری شده بود که چون مخاذیل افاغنه خائن این آستان و فرود
[illegible] و الحال بسزای خود رسیده بقیة السیف در هم شکست و فرار اند از بیم لشکر ظفر اثر این
اگر بکابل سوی هندوستان شتابند باید که آن [illegible] جای نداده نگذارند که بآن حدود
در آیند با محمد شاه پس از چندی نامه [illegible] ایلچی با مذکور رخصت و بعد از
جلوس شاهزاده عباس میرزا بجای [illegible] یکی از امرا بسفارت هند تعیین شده همین سخنان
در نامه او نیز مندرج بود [illegible] رخصت انصراف داده جا افاغنه کلمات که نقیض الامری
بیج ندانست نگاشته بود [illegible] نادرشاه بر تخت سلطنت ایران تمکن گشته یکی از معتبرین
[illegible] شده بود و شاه
[illegible] از هند و این مملکت در زدن غارت کردند و بنابر التماس نامه از ایشان بسته و
بشفقت تمام حضور رسانیده ادای سفارت نمود اما محمد قدرت مراجعت نیافت محمد شاه و امرای
هند از فصول ایلچی ایران خود در غفلت بودند تا نادرشاه پیش حسین افغان و ضبط قلعه قندهار از احوال
ایشان و حدود آن مشوش گشته آصف جاه را که در معاملات آنها گرگ باران دیده و سرد و گرم
روزگار چشیده تجربه کار لیل و نهار و امیر عمده سه سال بود از آصف کیا بر محمد اورنگ زیب عالمگیر
بود از دکن طلبید استفسار رخصت انصراف بصوبه دکن نداده پیش خود نگاه داشتند تا اگر حرکتی
پیش آید بتشویش رو نماید بصوابدید او راه روند چون نادرشاه بقندهار رسیده [illegible]
فرنگ فیصت محمد خان ترکمان را که از امرای صفویه بود بابت سفارت فرستاده سخنان گذشته را اعاده

وکلا

وکلا انجا برسان [illegible] جهان آباد رسیده نامه رسانید وی را توقف فرموده از جواب
ساکت شده [illegible] او اظهار رخصت میکرد و سود و بند نشانه که در اصل نوشتن جواب تردد
خاطر داشتند کارهای [illegible] نادرشاه را بجهه القاب باید نوشت تعجب و تسکر در آن
بودند و قیقه تا اینکه وقت محمد خان ایلچی با الذات امیر ملکی شمرده توقع آن داشتند که شاید بعضی افغانان
با مستحقان قندهار بر نادرشاه ظفر یافته و یا تا خیر و تنفذ مرادش داد ساز دو جواب نوشتن
نامه چون محاصره قندهار بطول کشید و رخصت محمد خان نیز بتعویق افتاد و نادرشاه فرمانی بنام
صوبه دار [illegible] ایران فرستاده از روی احوال حقیقت حال و سعی در حصول جواب به تعجیل
عمل نمود چون جواب صادر نشد در رخصت ایلچی باعث از تقیان رد شب نگذشت فالجمله چون کار قندهار
قریب یک سال رسیده و شهر نادرآباد در جنب آن اتمام یافت نادرشاه بفوج موفقان لشکر [illegible]
بر افغان حصار هجوم آورده بر برجی [illegible] نادرشاه دست و پا شده آن حصن استوار مفتوح گردید
و آن قوم مقتول گشته حسین مذکور مقید [illegible] شد و در عرض چند سال از آن زمان باز که
افاغنه در شهر بند منهزم شده بودند پاره از [illegible] از آن قوم پراکنده به هندوستان در آمده
[illegible] جا ساکنی و اکثر در سرکارات ملازم شده داخل [illegible] محمد خان معروف بریچ که
در سرکار عظیم الله خان با سید سیف الدین علی خان [illegible] شدند و بوجه التفات
انشاء الله [illegible] حالات جاگرات و جاگیرها [illegible] ملکیت قابض و متصرف
اگرچه بسیار جمعی افغانان [illegible] از قوم امیر بود اما حسب مرد صاحب جرأت و شخص صاحب اراده
شجاع بود همین افغانان و در هم شدهای که تخریب قندهار و اطراف آن را با جمعی رفیق ساخته تمام روهیله
و از اجتماع آنها اقتدار یافت و ملک بسیاری تا آنجا سنبهل و مراد آباد و [illegible] و بریلی
و غیره متصرف گشت الحق تکلیف آنجا [illegible] پیش شاه می نمودند بی رونق از حرص ضبط و فتح نمی بود
چه در ماه های کابل و ضبط وی از نارسائی صوبه دار و نا خبری امرا و پادشاه و عدم التفات بآن جوال آنجا
و موقوف شدن تنخواه نقدی و مصارف مقرره آنجا از انتظام افتاده کسی از عمده بر روی درد کسی
خبری نبود صوبه دار خود در پشاور و دروازه قلعه دارگی در قلعه کابل بی بود که از محال ضبط راه و کدام کس
مطلع و آگاه بر احوال سرحدات و مفسدین بود که نه از کشف می نمود بر آنکه منقل نادرشاه در عرض مهلت سال ها

نشسته باشند و کسی باستعلام احوال و رشکستن مخابره و سر اپرداخته [illegible] و برادر زاده اش
اطلاع نیابد ظاهر است که بجز چیز دیگر غیر ویرانی احوال انجام [illegible] چه خواهد بود نادرشاه بتخریب
قلعه قندهار فرمان داده مردم بازار و سکنه آن را بجاده آباد [illegible] و کابل در
حرکت آمده کوتوال قلعه کابل را پیغام داد که خان الملک محمدشاه کاری سبب امداد نجده [illegible]
افغانست و بعد دوری [illegible] نیز بالت این پیوسته الله غرض استیصال این قوم است [illegible]
راه نداده و در مراسم مهمانداری کوشند و چون لشکر بشهر کابل نزول نمود کوتوال و کابلیان مستعد
جنگ و جدال شدند و نصیحت و پیغام ایشان را سود نکرد و فوجی از قزلباش بقتل ایشان و تخریب قلعه
مامور گشته [illegible] و تخریب برجی [illegible] برآورده محصوران امان یافته قلعه را خالی
نموده [illegible] و در روز [illegible] بجا افاغنه فراهم آمده بودند لشکر بر سر ایشان رفته قتل نمود
نادرشاه از توقف محمدخان ایلچی بجانب [illegible] کابل را از نادر پیغام ها داده
بشاه جهان آباد روانه ساخت که [illegible] و در کابل توقف داشت و فرستاده ها
بلاد [illegible] جهان آباد رفتند [illegible] شنید و اگر شنیدند تفهیم از سمت [illegible]
القول مسموع شده که [illegible] کابلیان مذکور با دیگر [illegible] که از آن طرف برسید و کسی
اخبار و پیغام نادر [illegible] الدوله [illegible] و در آن اتفاق نکرده با سفیر ایلچی
[illegible] بسبب تعلق [illegible] قزلباش [illegible] و نفاق [illegible]
دور رود کابلیان را بسا رسید و وزیر اعتماد الدوله و آصف جاه و غیره [illegible] فرستاده های
نادرشاه [illegible] خان [illegible] فرستاده [illegible] خان [illegible] اعتماد الدوله و صوبه دار لاهور [illegible]
نموده [illegible] تصدیق [illegible] امیر الامرا خان [illegible]
و [illegible] سلطنت [illegible] باید کرد [illegible] ووسلای [illegible]
بوده [illegible] اعلی الله [illegible] کابل [illegible] از لشکریان [illegible] سوار همراه داده بسفارت فرستاده چون
بجلال آباد رسیده در خانه فرود آمده جمعی از [illegible] آنجا [illegible] اهل سلاح [illegible]
را در ربوده [illegible] صورت [illegible] باز [illegible]
نادرشاه در کابل [illegible] هفت ماه رسید و افاغنه [illegible] نموده [illegible]

آن ده نفر

آن ده نفر [illegible] بصوب جلال آباد نهضت کرده آن شهر را قتل عام فرموده خلقی انبوه [illegible]
و از غرائب [illegible] رئیس [illegible] ده نفر [illegible] از سپاه محمدشاه [illegible] شده بود که از سال
کرده و قتل [illegible]
بوده [illegible] شاه جهان آباد [illegible]
توجه بجانب [illegible] بسوی کابل [illegible] و این خبر [illegible] از [illegible] بوده تا آنکه نادرشاه
از جلال آباد بصوب [illegible] در حرکت آمده ذکر جنگیدن ناصرخان با نادرشاه و غلبه [illegible]
ناصرخان حاکم صوبه کابل [illegible] بر سر راه رفته و افاغنه [illegible] را نیز فراهم آورده [illegible]
[illegible] تنگ [illegible]
با نادرشاه [illegible] نادرشاه [illegible]
[illegible] ناصرخان [illegible]
[illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible] اطراف
[illegible] نادرشاه با فوجی
[illegible]
[illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible]
التماس امان نمود [illegible] نادرشاه [illegible] نادرشاه [illegible]
بصوب شاه جهان آباد در حرکت آمد محمدشاه [illegible] از شهر برآمده [illegible]
تمام [illegible] شاه جهان آباد بر لب [illegible]

ناصرخان [illegible] از شاه جهان [illegible]

علی مردان خان معسکر شود و توپخانه گرد لشکر چیده و بیلها را با بید بکر زنجیره [illegible] محصور بود و نادر
شاه دو سه نوبت نیز از اطراف اردو رسیدن بلشکر هندوستان پیغام روانه [illegible] محمد خان ایلچی
خود بحضور شاه برود ایلچی مذکور را همراه [illegible] نوشته عرضی از
نگاه داشتن او چیست صمصام الدوله [illegible] سوار و غیره راههای [illegible] رساله [illegible]
بر شجاعت و رفاقت آنها در شب هر چند درین جنگ با جانب خود طلبید عذرها پیش آورده
بر وعدههای امروز و فردا [illegible] گذرانیده احدی از جای خود نجنبید و پادشاه و امرا را
چشم امید وصول برهان الملک بلشکر و پیش راه انتظار بود و نادر شاه مع فوج خود هر چند نهایت
[illegible] رسیده بود اما در لشکر پادشاه هندوستان احدی را از خواص و عوام خبر وصول موکب او
[illegible] رسیده معلوم نبود تا آنکه روزی علاقه خان و غیره که سه چهار گروهی لشکر برای آوردن کاه و
دیگر کارها [illegible] بیرون می رفتند پنج شش [illegible] چند کس ازینها مجروح و [illegible]
[illegible] بلشکر رسیدند و غلغله آمد آمد نادر شاه
اشتهار یافت و [illegible] عظیم و نهایت [illegible] در لشکر پدید [illegible] آتش انتظار برهان الملک
تیزتر گشت و در همین اثنا [illegible] برهان الملک بپادشاه و امیر الامرا رسیده روز شنبه
پانزدهم ماه ذی القعده [illegible] خانه وران با استقبال برهان الملک
[illegible] پادشاه آورد و بعد ملازمت
[illegible] الطاف و مرحمت گردیده مأمور شد که متصل بلشکر امیر الامرا فرود آید برهان الملک بجای مأمور
رسیده انتظار خیمه و خرگاه خود می کشید که ناگهان خبر رسانیدند که بعضی از افواج نادر شاه بر بنگاه او
تاخته قتل و غارت شروع نماید برهان الملک با استماع این خبر مضطر گشته بصمصام الدوله پیغام فرستاد که
چنین روی داده من برای محافظت فوج و اسباب خود مردم و از جایی که ایستاده بود حرکت نموده
بیشتر راند صمصام الدوله پیغام برهان الملک بپادشاه و پادشاه به آصف جاه گفته فرستاد و
آصف جاه در جواب عرض داشت که تا این وقت از روز باقی نمانده و لشکر برهان الملک از راه آمده [illegible]
[illegible] در ستیز [illegible] امروز [illegible] برهان الملک [illegible] حکم شود که عجلت را کار فرما گشته بجای خود باشند
و فردا بهیئت مجموعی توپ و توپخانه را پیش رو کرده [illegible] بر سر دشمن باید تاخت تا با اقبال پادشاه

کاری از پیش

کاری از پیش برود [illegible] پادشاه همین جواب بصمصام الدوله گفته فرستاد و صمصام الدوله حمل تغافل [illegible]
انگاری آصف جاه [illegible] پادشاه گفته فرستاد که برهان الملک دورتر رفته چه عجب که با دشمن [illegible]
[illegible] بعید از مردی و مروت و خلاف
قانون دولتخواهی [illegible] مصلحت است [illegible] فراهم آمده باشند [illegible] خود بکمک برهان الملک
[illegible] سوارانی که موجود بود سوار شده با همراهیان خود [illegible] توپخانه [illegible]
از لشکر برآمده شروع پیشتر گردید و [illegible] برهان الملک رسیده
در [illegible] کرده ایستاده [illegible] نادر شاه لشکر [illegible] قسمت کرده بعضی [illegible] خود
[illegible] و با فوجی بر سر [illegible] راند [illegible] سواری [illegible] یکی را همراه خود [illegible]
[illegible] امیر کبیر [illegible] قزلباش بر سر امیر الامرا [illegible]
[illegible] لشکر امیر الامرا و برهان الملک هم [illegible] آصف جاه
امیر الامرا [illegible] که نام آور بوده [illegible] کاری از پیش [illegible] آمده [illegible]
بود [illegible] صمصام الدوله [illegible] عالم خان [illegible] قلی بیگ [illegible]
[illegible] رفقای خود [illegible]
[illegible] امیر الامرا مجروح [illegible] از میدان
برگشته [illegible] بلشکر رسیده [illegible]
بلشکر خیمه و اسباب و خزانه [illegible] لشکریان غارت کرده [illegible] صمصام الدوله بر جا
تا آنکه [illegible] رسید [illegible] آخر از جای [illegible]
آنگاه [illegible] امیر الامرا [illegible] آصف جاه [illegible]
محل پادشاه برای پرسش و عیادت آمده [illegible] صمصام الدوله
که [illegible] جواب داد که [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] پادشاه و نادر شاه [illegible]
جهان [illegible] آصف جاه و اعتماد الدوله
بعد گفت و شنید برخاسته بخانههای خود رفتند و صمصام الدوله روز شنبه [illegible] ماه مذکور

به ارابه اشتغال نمود و برهان الملک که در میدان ایستاده و همراهیان [illegible] گشته بقیة
السیف به اضطراب یاس منهزم و متحیر بودند [illegible] از جا برنشسته [illegible] ده یکی از آنها
جراحت خورده خاسته از [illegible] برهان الملک [illegible]
برهان الملک که تیری اندر است جوان مذکور را بتیغ بر فیل زده کتف محمد امین دیوانه شده با که
یکی دیگر بلیم فوج افغان و داری یوزبره را بر زمین زده اسب خود را به نیزه بست و از خانه زین جسته بر
برج فیل گرفته بر جای سواری برهان الملک برآمد برهان الملک که از ضابطه ایرانی واقف بود
اداب ایلی اطاعت نموده در اسیر پنجه تقدیر گردیده همراه لشکر قزلباش بحضور نادرشاه رسید
نادرشاه عفو تقصیرات او فرموده مورد الطاف و عنایات ساخت و چون شام شده بود از میدان
برگشته بلشکرگاه خود رفت برهان الملک گشته [illegible] الدوله شنیده متوقع امیر الامرائی [illegible]
اینده [illegible] آن در [illegible] گردیده سخنان [illegible] نادرشاه گفت و [illegible]
مبلغ دو کرور روپیه خوشنود [illegible] نمود و با برین گذاشت که آصف جاه آمده
مبلغ دو کرور روپیه را سر انجام [illegible] مکاودت نماید بقوه [illegible] این امارت پادشاه
آصف جاه [illegible] گشته [illegible] این بقوه رسید پادشاه و آصف جاه که سر لشکر پایان
واسطه امداد [illegible] شاه بزودی آصف جاه را رخصت
[illegible] بوجه حصول ملدت بود باعث برهان الملک معتمد الصال بعهد و شنوده
[illegible] محمد شاه رسیده کار دولت خواهی خود ظاهر نمود پادشاه از ظهور امر غیر
مرتب مسرور و خطاب [illegible] آصف جاه مورد مراسم گردید چون عهد و پیمان مصالحه و مکاودت استحکام
داده آمده بود بتقاضای حرص واقر خزانه منصب امیر الامرائی و امیدوار خلعت گشته پادشاه
که خوف فرا اورده بر سد محنتی جانی خود و سلطنت در داشت استرضای آصف جاه لازم دانسته بعد از وقت
آخر روز سه شنبه نوزدهم ماه بود مرتبه امیر الامرائی و عطای خلعت سرفرازی فرمودند و روز یکشنبه بیستم
اول روز محمد شاه بلشکر نادرشاه برای ملاقات رفت زمانیکه قرب بلشکر ایران رسید نادرشاه
پسر خود نصر الله میرزا را باستقبال فرستاد و شاهزاده چون نزدیک رسید محمد شاه تخت سواری
زمین گذاشته با نصر الله میرزا ملاقات و معانقه بزرگانه نمود و شاهزاده سلوک فرزندانه حسبکرد [illegible]

پادشاه
و ابد سید [illegible]

وهمراه خود

همراه خود تا جاد [illegible] شاه بر در نادرشاه تا سر فرش استقبال نموده معانقه فرمود و بر مسند خود بگی انشیند و گو
ملوکانه با کمال اهتمام در میدا اشته و رعایات خوشنودی رخصت نمود برهان الملک که خبر خلع شدن آصف جاه
[illegible] علیه قبوله گردیده و نادرشاه نموده [illegible]
در لشکر محمد شاه بود آصف جاه احدی اصدار امری نمی تواند شد و مبلغ دو کرور روپیه جه جای البشار دو
باشد که از دولت هندوستان با نفاذ قناعت نتوان نمود دو کرور روپیه تنها غلام تحقیق نماید که از
خانه خود بدهم و زرهای بیشمار از خانه پادشاه و امرا و صاحبان و تجار عاید سرکار میتوانید شد بشرطیکه
شاه جهان آباد که عنقریب جهل گروه زیاده مرتبت ندارد نهضت جمل افتاد نادرشاه باستماع این خبر مستبشر گشته
فی الفور [illegible] طلب آصف جاه نوشت آصف جاه با اطمینان عهد و پیمان سابق و نفاذ امر نادرشاه بیلا تأمل
شده چون بلشکر نادرشاه رسید حسب الحکم [illegible] رفته دریافت که آصف جاه در لشکر ظفر اثر ما معاً [illegible]
باشد برای ملاقات ما طلب [illegible] رفته است که عهد و پیمان چنین بوده و نموده که ما عهد که
کرده ایم نقض آن نمی نمایم ما را با سلطنت [illegible] شاه کاری نیست اما فرمود که ملاقات
دیگر با و بعمل آید آصف جاه عرضی محمد شاه مضمن [illegible] نوشته فرستاد پادشاه ناچار گشته
عمدة الملک [illegible] الدوله محمد اسحاق خان و بعضی از خواص [illegible] بطلب کردیده بر تخت
روان سوار شده عازم لشکر نادرشاه گردید [illegible] نمودند
[illegible] و ضعف رنجها را مانده نشست و حضور مریه ملاقات نادرشاه شتافت [illegible]
[illegible] با نادرشاه در خیمه علیحده که برای او برپا گشته بود جای داده گفته فرستاد که اسباب تجمل سلطنت
و مستورات حرم سرای خود و سلاح و اسلحه و ملازمان خدمت و دیگر علمه و فعله حضور را بخیمه بارگاه
طلبیده باشند تا جمعیت در لشکر با استراحت و ارام همراه باشند و عموم لشکر محمد شاه را فرمان داد که هر کس
خواهد در لشکر بماند و هر که خواهد بشهر شاه جهان آباد برود موافق فرمان بعمل آمده لیکن محمد شاه را مطلوب بود
حاضر آمده در رستم نادرشاه بنام اعتماد الدوله مضمن طلب او صحبوب [illegible] شرف صدور یافته اعتماد الدوله
قمر الدین خان رستم بحضور رسید برهان الملک مع اطناب [illegible] ملا میر که سردار فرقه جلا میر و مقرب الدوله بود
بود با شقه محمد شاه و رستم نادرشاه مضمن [illegible] مفاتیح ابواب قلعه و خزاین و جمیع کارخانجات بنام
لطف الله خان صادق که صدر الملک شاه جهان آباد و نایب بود پیشتر روانه گردیده و نصف [illegible]

نادرشاه با محمد شاه در حرکت آمده عازم شاهجهان آباد گردیدند و لشکر محمد شاه [illegible] از عقب او نیز بشاهجهان آباد
و نعیه رفتن اعتماد الدوله و [illegible] شاه مضطرب و متفرق گشته بگریزی در [illegible] و اوران فرو
نمانند که در تنگ [illegible] بودند گرفتار [illegible] بابای
هند زمره نکذاشتند و اکثر از خوف جان [illegible] سر داده القصه نادرشاه با محمد شاه بشهر
در آمده در عشره اول ذی الحجه بتاریخ ششم روز پنجشنبه محمد شاه و روز جمعه نهم نادرشاه سنه احدی و خمسین
ومائه بعد الالف در قلعه شاهجهان آباد نزول کردند محمد شاه در قلعه و امرا و لشکریان بوضع معمول سابق در حویلی
خود قرار گرفتند روز شنبه که عید اضحی دهم بود و روز جمعه خطبه بنام نادرشاه در مسجد جامع و غیره خوانده
شد چون هنگام عصر روز یازدهم شهر مذکور شد هندیان آوازه در انداختند که نادرشاه در گذشت
بعضی میگفتند که وفات یافته بعضی را سخنی آنکه [illegible] محمد شاه [illegible] قلماق [illegible] اعدا هلاک شد جمعی علی
ای حال در [illegible] موت او شهرت گرفت [illegible] کمر در قلعه نشسته بوده و اولیت [illegible]
شب در روز [illegible] سهمات مشغول [illegible] قلعه و خانهای شهر ساکن [illegible] بر
کنار رود و خانه که متصل [illegible] جلد و [illegible] شهر [illegible] و در هر کوچه و کنار [illegible]
افغان کم [illegible] شورش انگنده بقتل و تاراج قزلباش همت گماشتند
و [illegible] که [illegible] زبان هندیان میکردند و خبر از جایی نداشتند
[illegible] و بازار [illegible] بودند هندیان غافل بایشان رسیده می کشتند و تا آنکه شب
در رسیده شورش [illegible] بحال [illegible] آرام [illegible] و آن [illegible] بود چون [illegible] حقیقت حال
بعرض نادرشاه رسید سپاه را امر فرمود که هر کس در جا و مقام خود آرام گرفته با مقام خبردار شد و اگر هندیان
بر سر ایشان هجوم آورند مدافعه نمایند و [illegible] یک کس از امرای لشکر [illegible] بود و شد اصلاح شورش [illegible]
نایره این فتنه و [illegible] تصدیق [illegible] که حسب الامر رسیده [illegible] از نادرشاه [illegible] برای ایشان [illegible] خود
نگاهداشته بودند در منازل ایشان متحمل شده [illegible] در [illegible] قریب بیست کس از قزلباش [illegible]
در [illegible] و زیاده بر [illegible] کس کشته شده بود و [illegible] قریب [illegible] کس از آن طبقه بقتل رسیده
بالجمله چون روز شد و [illegible] رسید [illegible] بود نادرشاه از قلعه سوار شده بقتل عام فرمان داد فوجی
از سوار و پیاده [illegible] مامور گشته [illegible] گفت که تا جایکه احدی از قزلباش کشته شده باشد احدی

زمره نکذارند

زمره نکذارند [illegible] باشد بنا و قتل و غارت کرده بنا بر آن ساکن آن شهر در آمده و قتلی با فراط کرده
اموال [illegible] اسیری بردند و بسیاری از آن شهر خراب و سوخته شد چون نصف روز گذشت
و تعداد [illegible] نادرشاه [illegible] السیف در داده لشکریان دست کوتاه کردند
و بس از چند روز [illegible] که [illegible] بود هوا عفونت یافته عبور [illegible] دشواری [illegible]
حکم بتنظیف آن شد که [illegible] آن شهر [illegible] جمع آورده با جنس و خاشاک که [illegible]
بود [illegible] مسلم [illegible] برهان الملک [illegible] سلطان که در پای او [illegible]
برحمت حق رفت و [illegible] جنگ که [illegible] قزلباش برای [illegible] و [illegible] موجود [illegible]
بصرف آورده [illegible] و مبلغ مذکور آورده رسانیده و داخل خزانه نادرشاه گردید [illegible] نادرشاه
نادرشاه را [illegible] آورده از مردم [illegible] حاصل شود [illegible] شاه جهان بادشاه [illegible]
[illegible] سبب روانی شتاب در [illegible]
تمامی ملک سند و صوبه کابل را [illegible] کابل [illegible] از مملکت هندوستان
تعلق بمحمد شاه [illegible] ایران [illegible] نادرشاه در کمال [illegible]
[illegible] حضور امرای عظام [illegible] شد [illegible] قهوه مامور گردیده [illegible]
می خواست پیاله قهوه [illegible] اگر [illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible]
بر از قهوه نموده اول [illegible] گفت که [illegible] پیاله [illegible] شاه
[illegible] از دست خود [illegible] شاه و [illegible] بادشاه [illegible]
بسند آمده [illegible] بنظر [illegible] و سلیقه [illegible] در [illegible] امور [illegible]
بود بعد از آن نادرشاه محمد شاه و امرای هند را طلبیده مجلسی بیاراست و بادشاه را جیقه داده
امرا را خلعت بخشیده و تفویض نموده بسلطنت گذاشت و بتاریخ هفتم صفر اثنی و خمسین و مائه بعد الالف
از شاهجهان آباد طبل مراجعت کوفته بازگشت ذکر سوانح که در هندوستان بعد مراجعت نادرشاه
بایران روی داد بعد نهضت نادرشاه بطرف ایران محمد شاه با آصف جاه و اعتماد الدوله و عمدة
الملک و [illegible] الدوله اسحاق خان [illegible] که [illegible] دیوان خالصه و [illegible] که در [illegible]

کرنال و جنگ نادرشاه نموده کمال تقرب یافته بود بسر گرم سرانجام مهام خود گردیده [illegible] رها شد روز چهارم
بیستم صفر سنه مذکوره امیرخان بخطاب عمدة الملک و خدمت [illegible] سوم سرافراز گردید [illegible] خالصه و تن
مؤتمن الدوله محمد اسحاق خان بهادر و خدمت [illegible]
خلعت خدمت میرتوزک بر یعقوب خان و قراولی بر سعد الله خان نبیره روح الله خان امیر الامرا عنایت شد و
روز دوشنبه هشتم ربیع الاول سنه مذکوره دار و غگی فیلخانه با خلعت نشسته با پرچه بهادری علیخان برادر عمدة الملک و
[illegible] احدیان بسید صلابت خان بسر سادات خان مرحمت شده و داروغگی گرز داران بمعظم الله خان و داروغگی
توپخانه بر حیات خان و بخشی گری احدیان بجای عمدة الملک و داروغگی سوانح به حکیم معصوم علیخان عنایت شد و روز پنجشنبه
نهم شعبان سنه مذکوره ماهی و مراتب با اسحاق خان و صلابت خان و روز یکشنبه بیستم شهر مذکور عطایای سلطنت
[illegible] بجمال الله خان میر آتش عنایت شد و محمد شاه را از ابتدای سلوک او با امرای تورانیه بود در سال آخر نادرشاه
[illegible] بتقریب نادرشاه و استظهاری [illegible] آصف جاه و اعتماد الدوله کرده
با عمدة الملک و رستم خان وغیره استشاره [illegible] بسبب جرات و فطنت بود بادشاه
[illegible] بر عزل اعتماد الدوله از وزارت [illegible] شده و در خلوت حرف معذرت که اگر سابقه دوستی
رحمت خداوندی بر سر [illegible] بود و این اراده جزم و تصمیم خواهد یافت ان شاء الله انتظام مهام سلطنت
خاطر خواه [illegible] شخص عمدة الملک اعتماد و افزود انشاء الله
[illegible] وزارت ملتمس نموده انتظار الطاف آصف جاه بسبب دکن میکشند بعد انقضای چند ماه
آصف جاه برای تجدید شدند دولت و دکن که بنا بر سنوح فتنه در ورود نادرشاه احتمال اختلال یافته بود
در مرکز دولت خود مستولی از محمد شاه رخصت گرفته و پسر کلان خود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را که داماد
اعتماد الدوله بود خلعت نیابت امیر الامرائی از حضور رسانیده خود عازم دکن و کوچ نموده داخل خیمه گردید
محمد شاه مخفی قلمدان وزارت بعمدة الملک عنایت کرده جازم بود که بعد دور افتادن آصف جاه خلعت
وزارت بعمدة الملک عنایت نماید عمدة الملک چون اندک تیزرو بیباک و طبیعت داشت بنا بر دلگیرهای آغاز
نهاده و رفع اعتماد الدوله کلمات رکیکه که لایق شان او و زبان آن نبود بیش قلمدانان نقل میکرد
نوبت گفت چون سخنهای مذکوره به اعتماد الدوله رسید آصف جاه را که بیرون شهر در سفر خیام
خود مقام داشت نوشت و استشاره نمود که احوال اینست چه باید کرد آصف جاه در جواب گفته فرستاد

که مخالفت

کرد نقض با بادشاه [illegible] مناسب است باجاونند موجب صلاح و معقول بصلاح نسبت از بادشاه رخصت
خود بسته اراده [illegible] باید نمود اعتماد الدوله حسب الامر آصف جاه به بادشاه عرض اشتیاق
مضمون [illegible] حضرت بنفقه و خوش گویان الحق [illegible]
چون اراده [illegible] تشنه قدری همراه آصف جاه گفتی مریدو و سالها کارسلطنت
دوست هر بنده دولتخواه که منظور باشد بکیرند و هرکس بحضور رسیده خود داخل مشنی جمع کرده
ملحق با آصف جاه گشت بادشاه که مزاج مستقل و جرات ندارند منشورات متحیر گشته استشاره با عمدة
الملک و مؤتمن الدوله نمود عمدة الملک سخنان گذشته را اعاده کرد بادشاه خاموش ماند عمدة
الملک را رخصت نمود و در تنهائی از مؤتمن الدوله پرسیده سرجوش هم بلاکه آنچه برای بادشاه
سلطنت صلاح و انسب باشد وصل بعرض رساند مؤتمن الدوله حلف دست گرفته و توسل عمده الملک و فا
عهد و پیمان یاد او بود که در مشوره های بادشاه [illegible] عمدة الملک سخنی نگوید در جواب متحیر گشته
متوقف شد بادشاه بار قسمهای [illegible] استفسار کرد مؤتمن الدوله بعرض رسانید که
اگر خلاف قول عمدة الملک بعرض رسانم نقض عهد [illegible] میشود و اگر موافقت قول او نشان نمایم کمک
بجای و نوعی از خیانت خواهد بود بهتر آنکه در جناب [illegible] دارید و استشاره نفرمایند
محمد شاه در مبالغه افزود مؤتمن الدوله ناچار گردیده [illegible] را ان الامر
در مقام جرات صاحب ندبیرات [illegible]
کنز بندگان و بعضی دیگران که بتوسل ایشان بشرف عتبه بوسی و ملازمت حضرت در یافته باوج
عزت رسیده اند هنوز در نظر راه یافته [illegible] هندوستانی و دیگر اعیان و درگاه جهان مرتبه و بر روزه
دارند و آصف جاه و اعتماد الدوله را جمیع القرباء که چند سند از اسید می بینند و اطاعت آنها را سرمایه
حصول مآرب و سعادت خود میدانند با اعتماد و اشغال با مردم بر بنیاد ملکی با اینها بسم قاهر دولت
خواه معقول تصلاح نسبت بشریه جرم عظمی و سالیان بشاشند احسن و ادا خواهد بود محمد شاه با استماع
این کلمات منتبه و از اراده خود منصرف گشته شروع با استرضا و استمالت اعتماد الدوله و آصف
جاه نمود روز دیگر عمده الملک مزاج بادشاه را بطور معهود نیافته متحیر و مستفسر گشت بادشاه
در جواب گفت که آرزوی امرای تورانیه که با بعضی از امیر و سایر تند مناسب نمانده و استرضای

صلاح دولت اقرب شمارد اهم مقتضای دولت خواهی باید که از آنچه موجب [illegible] و افتراق باشد احتراز

نماید مؤتمن الملک مزاج پادشاه دریافته پیش آصف جاه شتافت و اعتماد [illegible] آصف جاه را

راضی ساخته گفت [illegible] خاطر [illegible] آصف جاه [illegible]

[illegible] الملک [illegible] شمار و اعتماد الدوله [illegible]

[illegible] آباد که صوبه شاهجهان آباد [illegible] مؤتمن الملک از آصف جاه و اعتماد الدوله رخصت گرفته

پادشاه هم از سفر خاص و از شنیدن [illegible] صوبه اله آباد گردید به بیرون شهر [illegible]

[illegible] انجام سفر و انفصال مطالب و سرانجام کارهای خود توقف نمود [illegible] برای دربار [illegible]

نموده روانه مقصد گشت و روشن الدوله در محل پادشاه و اعتماد الدوله و آصف جاه جای [illegible]

[illegible] اقتدار یافت و ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ [illegible] برهان الملک [illegible]

[illegible] فرزانی یافته [illegible] الملک [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] و زکریا خان [illegible] صوبه [illegible] نادر شاه [illegible]

[illegible] و [illegible] نادر شاه [illegible] رعایت [illegible]

[illegible] شاه [illegible] بنظام [illegible]

بجانب [illegible]

[illegible] صوبه داری بنگاله [illegible] مهابت جنگ [illegible]

[illegible] مهابت جنگ [illegible]

[illegible] صوبه بنگاله [illegible] روشن الدوله و اسحاق خان بهادر شجاع الدوله که صوبه دار بنگاله [illegible]

[illegible] نادر شاه [illegible] جهان آباد [illegible] زبان از زبان

[illegible] احدی از علما [illegible]

[illegible]

[illegible] دولت او

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بجنگل باز

بجنگل باز [illegible] دولت آن [illegible] شجاع الدوله

سرفراز خان [illegible] بنگاله و عظیم آباد [illegible]

مهابت [illegible] انقلاب سلطنت [illegible]

صوبه عظیم آباد [illegible] نادر شاه [illegible] شجاع الدوله [illegible]

رسید مهابت جنگ [illegible] سرفراز خان [illegible] سرفراز خان [illegible]

[illegible] ماه مبارک [illegible] رجب و شعبان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حاجی احمد [illegible]

[illegible] علیخان [illegible] حاجی احمد

[illegible] مهابت [illegible]

[illegible] حاجی احمد [illegible] حاجی احمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

حاجی احمد [illegible] مهابت جنگ [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] مهابت [illegible]

[illegible] زین الدین احمد خان [illegible] عظیم آباد و سعید احمد خان [illegible] علاء الدوله [illegible]

[illegible] سرفراز خان [illegible] حاجی احمد [illegible]

[illegible] حاجی احمد [illegible]

[illegible] عطاء الله خان [illegible] حاجی احمد [illegible] سراج الدوله [illegible] مهابت جنگ

[illegible]

[illegible] عظیم آباد [illegible] مهابت جنگ [illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible]

نمود حاجی احمد امور مذکوره را مفصل [illegible] را به بر گذاشت و سعید احمد خان [illegible] نموده حالت
مذکوره را ایلچیان خود مهابت جنگ بطور [illegible] [illegible]
اطمینان و وفا از حاجی احمد و برا [illegible]
بعد استماع این مقالات و تحقیق این [illegible] حالات حالی احوال خود و صورت [illegible] مهابت [illegible]
و بوده نایب شجاع الدوله محمد اسحاق خان [illegible] که بر بنیه آشنائی او و کمال تقرب و اعتماد در حضور [illegible]
توسل جست و مخفی از اعتبار [illegible] های سند [illegible] نقد مذکوره به تقبل [illegible] کرده [illegible] پیشکش [illegible]
اموال ضبطی سرفراز خان در حضور [illegible] نموده [illegible] پادشاه [illegible] فرمان [illegible] با سرفراز خان [illegible]
[illegible] و خود در تیاری فوج با استظهار [illegible] زمینداران [illegible] که در صوبه عظیم آباد [illegible]
اقوام خود [illegible] بوده [illegible] اشتغال ورزید [illegible] سرفراز خان [illegible] وقوع [illegible] و انتظار [illegible]
می نمود تا آنکه ده ماه [illegible] پادشاه [illegible] انتقال شجاع الدوله مرحوم [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] مهابت جنگ [illegible] سرفراز خان [illegible]
[illegible] افغان [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] فوج [illegible] چند [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] رمضان [illegible] و مائه بعد الالف [illegible]
[illegible] شهر عظیم آباد [illegible] برآمده متصل [illegible] خان [illegible] شهر [illegible]
[illegible] زین الدین احمد خان [illegible] در شهر عظیم آباد
[illegible] سعید [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] زین الدین احمد خان [illegible]
[illegible] می باشد خواهید نمود [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible] مذکوره [illegible]

نمود مخابره [illegible] سرفراز خان [illegible] بنا بر اطمینان خاطر خود عهد و پیمان
بخواهم اگر [illegible] خاطر [illegible] تجدید عهد و پیمان موکد بقسم [illegible] که اگر [illegible]
خود [illegible] اسباب [illegible] مرا از دست
[illegible] باشید و جانی خود را [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] تقسیم [illegible] مؤکد [illegible] تجدید [illegible]
[illegible] عهد و پیمان نموده [illegible] و غیره نموده [illegible]
[illegible] رفاقت [illegible] در خدمت [illegible]
[illegible] عهد و پیمان مذکور [illegible] مهابت جنگ [illegible] از طرف اطمینان
[illegible] سرفراز خان [illegible] حاجی احمد
[illegible] مکنون خاطر [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible] رفاقت [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] افغان [illegible]
[illegible] رسیدن [illegible]
[illegible] خان [illegible] سرفراز خان [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] داخل [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
مصطفی خان [illegible] توقف
[illegible] مصطفی خان [illegible]
[illegible] مصطفی خان [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]

صدای نقاره از درون صحرا بهیئت مجموعی در نهایت کر و فر نمایان گردید [illegible] مضطرب گشته مستعد
حرکتی گردیدند مصطفی خان بانگ زد که زنهار اگر حرکتی گردید همه را [illegible] رسیدن [illegible] گشته خواهید شد
جماعه پیاده بحواس و مضطر گردیده [illegible] مستعد [illegible]
فوج پیاده هم رسیده داخل [illegible] گردید چون یک پاس روز در میان حائل شد حلب رسیده و مهابت جنگ
معهود بود که خط رسانند و خبر [illegible] الدین بجا آورده خط را رسانند حکم شنیده بعد ملاحظه تاریخ نقشه
مهابت جنگ شمرده دیگر امروز مهابت جنگ از دره تیلیا گدی گذشته و در پنج شش روز
برسند آماده باید رسید با مزاج تمام سوار شده پیش سرفراز خان آمده خط مهابت جنگ نمود و اول
در روش قریب بر اجمل [illegible] خطی که مهابت جنگ [illegible] از سرفراز خان نگاشته بود که [illegible]
مضمونش آنکه چون [illegible] نداشت و [illegible] از او رسید [illegible] بنا بر [illegible]
[illegible] تا آنجا رسیده [illegible] و امید وارست که حاجی احمد را [illegible]
و علایق رخصت فرمایند [illegible] اطلاع [illegible] سرفراز خان با حضار [illegible]
لشکر و جمیع هوا خواهان فرمان داد و حاجی [illegible] مهابت جنگ را نیز طلبیده چون اجتماع [illegible]
همه را بار داده حاجی احمد را [illegible] حاجی احمد سخنان ملایم مناسب وقت [illegible]
[illegible] که اگر رخصت یافته [illegible] رسیده [illegible] اظهار حاجی احمد [illegible]
[illegible] توان نمود [illegible] داشتند و
[illegible] حاجی احمد [illegible] محمد غوث خان از رفقای قدیم شجاع الدوله و سرفراز خان
[illegible] و مروت در نهایت مرتبه داشت [illegible] سرفراز خان گفت که از رفتن حاجی احمد کاری
[illegible] مهابت جنگ از اراده خود [illegible] حاجی احمد باز نمی ماند در صورت رخصت حاجی احمد [illegible]
ندارد و اگر موافق [illegible] عمل آورد بهتر و اگر عمل نیارد [illegible] با مهابت جنگ جنگ را آماده ایم
حاجی احمد [illegible] بخشی [illegible] رفاقت او با برادرش پروایی نداریم و در جمعیت مهابت جنگ
از وجود و عدم حاجی نه چیزی افزاید و نه چیزی [illegible] محمد غوث خان موثر افتاد و حاجی احمد رخصت
یافته پیش برادر خود شتافت و در آن وقت [illegible] که محمد [illegible]
بجان و دل مطیع و منقاد داشت زنهار که خداوند [illegible] اقتداری که از [illegible] خلافت

نقیدت نباشد

عقیدت نباشد [illegible] به اصلاح [illegible] نخواهند نمود تا او [illegible] رسیده [illegible]
مطالب خود [illegible] خلاف [illegible] این فدوی با خوای [illegible] مخالفان [illegible]
[illegible] که موجب [illegible] دنیا و عقبی
باشد چون [illegible] ارسال حاجی احمد [illegible] اختلاف آراء [illegible] واقع شده [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] سردار علیخان که کمال اتفاق با حاجی و مهابت جنگ داشت [illegible] محرم الحرام
سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه [illegible] روز چارشنبه از خانه خود علاء الدوله بر آمده در [illegible]
[illegible] رسید و در آن منزل [illegible] شیخ علیخان [illegible] که برای [illegible]
[illegible] رفته بود [illegible] محمد علی [illegible] آمده بود [illegible] علاء الدوله
[illegible] رسانیدند که مهابت جنگ [illegible] و فرمان [illegible] که عالم [illegible]
[illegible] خط [illegible] او را [illegible]
[illegible] خداوند [illegible]
[illegible] الی اللقاء [illegible]
[illegible] بندگان [illegible] خود را [illegible] التماس دارم اول آنکه [illegible]
[illegible] از طرف [illegible]
و محمد غوث خان [illegible] التماس [illegible]
کرد دوم آنکه اگر این امر [illegible] باشد [illegible] ازینجا [illegible] ازینها [illegible] این بنده
نمایند اگر آنها غالب آمدند مدعای که دارند بحصول پیوست و اگر مغلوب شدند بنده [illegible] غالب آمدن
[illegible] خواهد شتافت و این [illegible] کلام مجید [illegible]
[illegible] اعتبار و اقتدار در حضور علاء الدوله داشتند
[illegible] با حاجی احمد و اخوان [illegible] مصالحه [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] حاجی احمد [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] مهابت جنگ با اتفاق سوار شده [illegible]
[illegible] سرفراز خان [illegible]

برآمده تا موضع کرنگ که جای مشهور بر لب آب بهاگیرتی است رسید [illegible] خان از طرف
بهاگیرتی مقابل لشکر مهابت جنگ که بر لب آب مذکور [illegible] لشکر نشسته [illegible] آمده و سرفراز خان
در میان لشکر خود و غوث خان در [illegible] بود و مقابل
فیما بین لشکر مهابت جنگ و سرفراز خان تخمیناً پنج کروه مسافت بود بار بار رسیدن نامجات مذکوره
جواب و سوال مصالحه و ترغیب ملاقات از طرف سرفراز خان متواتر بوقوع می آمد مهابت جنگ اکثر
در جواب یک سخن می گفت که من پاس حقوق پدر شما داشته بدخواهی ندارم مشروط آنکه در اندرون
که باعث نفاق و شقاق میان من و شما شده اند یا آنها را بمن بسپارید یا خود بر جای بلند خیمه کرده
مرا و آنها را با هم بجنگ بینید اگر من ظفر یافتم آمده ملازمت خواهم نمود و اگر آنها ظفر یافتند خاطر جمع
خواهد آسود چون [illegible] سرفراز خان دشوار [illegible] ملاقات صورت نه بست و از طرف سرفراز خان
با وجود پیغامهای آشتی [illegible] رسته های نفاق [illegible] بمبالغه کلی العقد جدال
بر یکی از سرداران لشکر مهابت جنگ [illegible] وقت شام رسید مصطفی خان
و بعضی افغانان دیگر نوشته های مذکور [illegible] جنگ نموده التماس کردند که اگر جنگیدنی است فردا باید
جنگید و الا بس فردا صورت دیگر [illegible] مهابت جنگ سخنان مخلصان سنجیده رسید [illegible] خان
وقت تقسیم [illegible] تقسیم کرده فوج را دسته دسته نموده شد [illegible]
[illegible] فوج شان خود بمقابل محمد غوث خان تعین نموده مقرر شد که همین طرف دریا راست [illegible]
شاید دو فوج برای خود [illegible] در یا باب [illegible] یکی باز نمود که [illegible] در عقب لشکر سرفراز خان
بایستند و خود کناره دریا گرفته رو برو لشکر سرفراز خان روانه گردید و علامت میان خود و فوج [illegible]
چنین مقرر نمود که هرگاه آواز توپ بگوش [illegible] رسد بلا تامل بر لشکر سرفراز خان تاخته و داخل
معسکر شوید عبد العلی خان بهادر و مصطفی خان و شمشیر خان و غیره افغانان همراه نوازش محمد خان که [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible] در مقدمة الجیش بود ثلث شب باقیمانده حسب الحکم روانه [illegible] گردیدند
و [illegible] مهابت جنگ [illegible] روانه گردید و [illegible] موافق [illegible] نموده قدم بقدم مهابت
جنگ مقابل محمد غوث خان رفت تلاقی فئتین اول طلوع صبح صادق روی نمود و مهابت جنگ چون به
نزدیک لشکر سرفراز خان رسید توپ [illegible] از لشکر خود سر داد بمجرد شنیدن صدای توپ فوج [illegible] اول

برلشکر

بر لشکر سرفراز خان [illegible] و [illegible] با محمد غوث خان [illegible] سرفراز خان با اضطراب [illegible] خود
برخاسته [illegible] شده بمقابله مهابت جنگ روانه گردید فوج اول مهابت جنگ بعضی از مردم
عقب لشکر [illegible] ناچیز نموده بلشکر رسید و در [illegible]
زد و خورد [illegible] نموده و اکثری از [illegible]
[illegible] میر کامل و میر [illegible] و میر احمد و میر سراج الدین و میر محمد ایرج خان و حاجی لطف علی خان و ذو الفقار علی خان
نقد جان در میدان [illegible] آخرت شتافتند و [illegible] عالم [illegible] و محمد ایرج خان زخم [illegible]
نموده محمد غوث خان آن طرف دریا [illegible] مصاف داده ظفر یافت و [illegible] کننده [illegible] فیلبان سرفراز
خان را بقتل [illegible] فیل را بر گردانید و [illegible] گرفت محمد غوث خان که [illegible] فیل آقای خود [illegible]
[illegible] سرفراز خان را [illegible]
[illegible] حریف [illegible]
[illegible] غوث خان [illegible]
فوج او [illegible]
[illegible]
[illegible] سرفراز خان [illegible]
سوار [illegible]
مهابت جنگ که از [illegible]
و سرداران خود محمد قطب [illegible] محمد [illegible]
[illegible] سرفراز خان [illegible] مهابت جنگ [illegible] محمد غوث خان [illegible]
[illegible] مهابت جنگ
آورده با استقلال تمام روان گردید [illegible] سرفراز خان [illegible]
از میدان بر تافته [illegible] محمد غوث خان نماند [illegible]
مهابت جنگ رسانیده [illegible]
طلبید که سوار شده بر مهابت جنگ [illegible]

کرده در میدان افتاد دلیر الشان بعد پیدا اسپان رو سر داده پیاده با مقابل فوج مهابت جنگ با
سپر و شمشیر دویده و متصل رسیده ضربهای کوپال و بندوق در جنگ زخمی [illegible] محمد قطب که
مهابت جنگ [illegible] با کمال قوت [illegible] مهابت
با جلیان و قطار در میدان [illegible] در همان حال از زخم [illegible] مهابت [illegible]
و میر دلیر علی هم بر آن ثابت قدم بوده کسی از برادران و همراهان خود بعد کشته شدن سرفراز خان محض با آنکه
و حق نمک با مهابت جنگ جنگیده به سرای عالم بقا گردید [illegible] در هند و هندوستان مانند نوکران سرفراز
خان کم کسی جرات نموده میر شرف الدین هم و دیگران جرات نموده و مقابل مهابت جنگ [illegible]
و بابی جنبا منیه از میدان برگشت چنانچه دو زخم از دست میر شرف الدین به مهابت جنگ رسید
یکی بر کاسه و دیگری بر دست مهابت جنگ [illegible] خورده [illegible] و دست او رسیده اندک جراحی کرد
[illegible] حال همراهان سرفراز خان اکثری [illegible] حق نمک [illegible] رسانید
رسانیده کسانیکه زنده ماندند [illegible] مهابت جنگ ظفر یافته حاجی احمد
برادر خود را برای استمالت سکنه شهر [illegible] آباد و نظم و نسق آنجا و ضبط و فرق کارخانجات
نظامت و خانه سرفراز خان پیشتر فرستاد و حاجی احمد [illegible] برق و باد رسیده منادی مهابت جنگ
در شهر کردانند [illegible] فرستادند داخل شدن مهابت جنگ بر مسند آباد بعد
[illegible] بر مسند دولت [illegible] تاتی و تامل با مهابت
[illegible] دوازدهم شهر صفر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه داخل شهر مرشد آباد گردیده قبل از
استقرار بر مسند امارت به دولت سرای نفیسه بیگم بنت شجاع الدوله مرحوم رفته در کمال فروتنی
و تواضع التماس عفو تقصیرات خود نموده و سر [illegible] انچه در لوح تقدیر مرتسم بود پیرایه ظهور
یافت و این سانحه [illegible] نام این خاطی بر صفحه عالم ثبت افتاد و لکن از [illegible] زمان مادام الحیات [illegible]
با فرط ملازم سرکار [illegible] اطاعت [illegible] امیدوار [illegible]
این بیر غلام از لوح خاطر محو [illegible] گردیده [illegible]
[illegible] شجاع الدوله مرحوم [illegible] اجل [illegible] بر مسند [illegible] جلوس [illegible]
[illegible] دولت [illegible] نواخت [illegible] ملازمت

رسیده نذر

رسیده نذر [illegible] اول خلق را از مهابت جنگ بسبب [illegible] با خداوند
زاده [illegible] بوده آخر بسبب محاسن اخلاق و اوصاف و اعزاز و احترام
[illegible] اقربا و ضعفا و فقرا [illegible]
[illegible] و [illegible] جرایم [illegible]
[illegible] که [illegible] زمان و اکثر اوقات و [illegible] الله [illegible]
سرفراز خان که آقا زاده [illegible] افعال [illegible] سرفراز خان مرحوم [illegible]
و ملکداری نداشت چه عجب اگر ایام دولتش امتدادی یافت مهابت [illegible] بحال ملک [illegible] مردم راه
[illegible] تمام [illegible] بسیاری [illegible] بزرگ [illegible] مهابت جنگ
[illegible] ملکت بنگاله [illegible] عظیم آباد [illegible] از اطراف [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible] شمشیر [illegible] حوادث بزرگ [illegible]
[illegible] سرفراز خان و دیگران
[illegible] بکمال [illegible]
[illegible] زمان [illegible] برادر زاده [illegible]
[illegible] نموده اند [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] رسیده [illegible] مهام [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible] جات بنگاله و عظیم
آباد [illegible] سرفراز خان [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] برای [illegible]
چون مهابت جنگ بر ممالک [illegible] ضبط خانه سرفراز خان و شجاع الدوله
که [illegible] رسید [illegible] شجاع الملک
حسام الدوله [illegible] الدین احمد خان
[illegible] عظیم آباد [illegible] بود [illegible]

احترام الدوله بهادر هیبت جنگ و منصب هفت هزاری مع ماهی و مراتب [illegible] و پالکی جهالر دار و نوبت
و علم برای او طلبیده و داماد کلان خود [illegible] محمد خان را [illegible] و [illegible] و اسلام آباد
جنگ [illegible] و بنام [illegible] صوبه بنگاله [illegible] احترام الدوله
بهادر شجاعت جنگ [illegible] طلبیده [illegible] برای برادرزاده [illegible] تمام [illegible]
شجاع الدوله و سرفراز خان فوجداری [illegible] و دولت [illegible] مناصب و مراتب [illegible]
مع خطاب حسام الدوله بهادر صولت جنگ طلبیده و نیابت صوبه داری [illegible] بعد انتزاع [illegible] رشید قلی خان
داماد رشید قلیخان را داماد شجاع الدوله [illegible] سرفراز خان [illegible] عرض [illegible]
و رستم جنگ بهادر خطاب داشت و میرزا محمد [illegible] جنگ و [illegible] هیبت جنگ [illegible]
جنگ [illegible] گرفته بجای پسر [illegible] خطاب سراج الدوله [illegible] قلیخان بهادر مع [illegible]
[illegible] جهانگیرنگر [illegible] طلبیده بنام او [illegible] شهامت جنگ داماد [illegible]
مهابت جنگ [illegible] اولاد [illegible] خطاب
اکرام الدوله پادشاه قلیخان بهادر [illegible] طلبید [illegible] برادر [illegible] هفت
هزاری مع مراتب [illegible] منصب [illegible] امیر [illegible] خان
داماد [illegible] سرفراز خان [illegible] نیابت [illegible] عظیم آباد
[illegible]
در ساله سه هزار سوار و پیاده و منصب هفت هزاری مع [illegible] مراتب [illegible] و خطاب اعزاز الدوله بهادر
نایب مهابت جنگ [illegible] قلیخان نایب شهامت جنگ بخطاب بهادری و منصب چهار
هزاری و علم و نقاره [illegible] برادر [illegible] مهابت جنگ [illegible]
و میر جعفر خان و مصطفی خان [illegible] بخطاب بهادری و مناصب [illegible]
و رساله [illegible] حضور [illegible] عالم [illegible]
شجاع الدوله [illegible] بخطاب [illegible] مهابت جنگ [illegible]
قیام خانه مهابت جنگ [illegible] عبد العلی خان [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible] شهامت جنگ [illegible]

برادر زاده

برادرزاده [illegible] ضرورت که پدر عبد العلی خان سید زین العابدین جد مادری فقیر است [illegible] مهابت جنگ
بود بخشیگری تمام سپاه خود با عطای خطاب بهادری و منصب سه هزاری مقرر [illegible] که در
[illegible] گشت و رخصت عظیم آباد گرفته معاودت
نمود احترام الدوله هیبت جنگ [illegible] خدمات [illegible] علاوه [illegible]
بهادر و سلوک که از بیشتر داشت [illegible] برفاقت خود گرفت و مهابت جنگ بجای عبد العلی خان
بهادر [illegible] بخشی فوج خود [illegible] بخشی دوم فقیر الله بیگ خان بهادر [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] مؤتمن الدوله اسحاق خان بهادر [illegible] خزانه [illegible] سرفراز خان
برای پادشاه [illegible] مناسب [illegible]
[illegible] سرفراز خان [illegible] عظیم آباد
رسید مهابت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و موافق ضابطه خزانه و اموال [illegible]
باراده [illegible] رشید قلیخان [illegible]
جنگ برادر رشید قلیخان بعد جنگ گران و جنگیدن [illegible] صوبه اودیسه برادرزاده خود صولت جنگ بهادر
سید احمد خان [illegible] مهابت جنگ [illegible]
با سامان [illegible] رشید قلیخان [illegible]
[illegible] رشید قلیخان [illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] رشید قلیخان [illegible]

با اختیار خان

نرفت رضا بمقابله نداده بجز کیک مادر زن خود باستشهار انتقام علاء الدوله بمرد [illegible] رای مرشد قلیخان
ظاهر نشت مهابت جنگ بعد استماع این خبر بر مرشد قلیخان [illegible] که انجانب بحری [illegible] از نسبت
بانی والد و دودمان در خاطر ندارد لیکن [illegible]
و الدخیاب با متعلقان و متوسلان و اموال و اثقال خود از راه مرشدآباد بسمت [illegible] خواه از [illegible]
بجانب دکهن [illegible] مرشد قلیخان که مرد مآل اندیش عافیت جو بود مدافعه و مقابله با مهابت جنگ
از حیز قدرت خویش بیرون دیده خواست که [illegible] و ترک عناد [illegible] نماید میرزا باقر مذکور که بهوس
ریاست بنگاله از سرش بیرون نمی شد در ترغیب جنگ [illegible] مبالغه نمود که [illegible] مقتول [illegible] باشند
مرشد قلیخان [illegible] خود در باب اخذ انتقام برادر نموده قاصد آن شد که اگر [illegible] اراده اقدام
نماید [illegible] ریاست بازداشته زمام اختیار ملک و خزاین و افواج بدست داماد [illegible]
بکند [illegible] مرشد قلیخان [illegible] و ناچار جواب [illegible] عهد و مصالحه و مشعر بر منازعه و مقاتله
نوشته ارسال داشت مهابت جنگ [illegible] مهابت جنگ را به جانب [illegible] در مرشدآباد [illegible]
بجمعیت ده دوازده هزار سوار [illegible] اوایل سال مذکور بعزم رزم مرشد قلیخان [illegible]
شود مرشد قلیخان اول با رفقا [illegible] شمشیر خود [illegible] و از اراده مهابت جنگ
و تغلب او [illegible] نمود که اگر اعانت و رفاقت را جازم باشند [illegible]
[illegible] خود را [illegible] رسانند عابد خان وغیره بعهد و پیمان اطمینان خاطرش نموده
مقابله کردند [illegible] مرشد قلیخان سروران لشکر برخاسته شمشیر [illegible]
ازین [illegible] باقر علیخان [illegible] مهابت جنگ از [illegible]
و از [illegible] کنار رود خانه [illegible] رسیده [illegible]
و دریای محیط بود [illegible] اطراف لشکر [illegible]
سه صد ضرب توپ خورد و بزرگ [illegible] مهابت جنگ [illegible]
وجا [illegible] مذکور [illegible] اعلام [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible]

در سال [illegible] نموده [illegible] رسانید [illegible] عشرت [illegible]
[illegible] استماع [illegible] لشکریان مهابت جنگ اراده
[illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] مهابت جنگ با استماع این خبر [illegible] لشکر خود [illegible]
[illegible] آمد چون [illegible] دست [illegible] جانب [illegible]
[illegible] افواج مهابت جنگ [illegible] خود [illegible]
[illegible] در میان آمده [illegible] از هر دو سو مقتول و مجروح گشتند و مرشد قلیخان با وجود [illegible]
[illegible] شد [illegible] عابد خان [illegible] افغان [illegible] مرشد قلیخان
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
نموده [illegible] خود [illegible] از میدان [illegible]
[illegible] داده بود [illegible] سادات وغیره مردان [illegible]
و جوانان [illegible] جنگ [illegible]
و [illegible] مردانه [illegible]
و [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible] میرزا باقر خان [illegible]
[illegible] مهابت جنگ که میر جعفر خان وغیره بودند رسیده [illegible]
و [illegible] میر محمد جعفر خان و در میدان [illegible]
[illegible] خان و [illegible] خان [illegible] رسالدار [illegible] مهابت جنگ
بودند [illegible] نموده [illegible] خود [illegible] سادات
[illegible] مرشد قلیخان بوده اند میر علی اکبر و میر مجتبی علی و دیگر [illegible]
[illegible] باقر علیخان [illegible] مرشد قلیخان
[illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان [illegible] باقر علیخان وغیره [illegible]

برگشته بسلامت بعد رفت و پناه تابادی بالسیر برد چون دو سه هزار کس هم [...] آن وقت همراه بودند

مرشد قلیخان اطمینان از انجا دور از حزم دیده بهانه آنکه درین شهر محصور گشته و منتظر مال بالسنه خواهیم چنانکه

مرحوم را برسم شوارع آبادی [...]

آمده نشست یکی از دوستان مرشد قلیخان که مصاحب و ندیم و از آشنایان قدیم او بود [...]

شغل تجارت می ورزید جهازی داشت و همیشه پر از مال در بنادر برای تجارت می فرستاد و قضارا جهاز [...]

پر از مال و آذوقه تیار و مستعد روانه شدن بود و مالک جهاز حاجی محسن نام نیز همراه مرشد قلیخان

ساخته شده یک دو جانجه مذکور رسید و [...] رفیق بود [...] که عبارت از کشتی کوچکی است که همراه جهازات

می باشد تا را کجا [...] شد و آمد [...] بر کنار [...] حاضر بود و جمله جهاز از ازدحام [...]

کسی را برای استفسار مرشد قلیخان و آقای [...] فرستادند حاجی محسن مرشد قلیخان اطلاع

داد که رسیدن این کشتی لطیفه غیبی است [...] بهانه سیر و تفرج [...] باقر علیخان [...]

خود و حاجی محسن و بعضی از خدمه [...] خود را بجهاز مذکور رسانید و بر جهاز نشسته لنگر

برداشت و بعد [...] شش روز [...] بندر رسید اما از طرف متعلقان و نقد و جنس که مبلغی خطیر در کتک تا

ناموس خود در خانه گذاشته آمده بود [...] نگرانی داشت بنابرین باقر علیخان را برای استفسار و

مدار [...] که اتصال بسیار بکتک دارد فرستاد و حسب تقدیر در آن وقت

[...] که از معابد مشهوره هنود و مسجود اکثر

فرق مختلفه [...] هندوستان است بنابر کمال [...] که با مرشد قلیخان و حقوق [...]

باستماع خبر شکست و نهب خانه مرحوم و بعد رفتن او بطور مذکور [...] محمد مراد [...] وقت ناموس

[...] جمعیت و استعداد فرستاده بیگم و دخترش را که زوجه باقر علیخان مرقوم بود مع جمیع توابع و لواحق

که در خانه مجتمع بوده اند با خزاین و اسباب برداشته و از حدود کتک گذرانیده و در انجا بود که از [...]

[...] کول و کنجام بود رسانیده کنجام و [...] انور الدین خان حاکم [...]

سابق که با مرشد قلیخان و باقر علیخان داشت پاس مهمانداری [...] سلوکهای خاص [...]

بعمل آورده در [...] باقر علیخان رسیده [...] ناموس و اموال را محفوظ و مصون از صدمات حوادث [...]

الهی بتقدیم رسانیده و در استفسار احوال صوبه کتک اشتغال ورزیده در ان نواح [...]

خودرا

خودرا مع اموال [...] قلیخان بخدمتش فرستاده و بعد زنان و داماد هر دو [...] و ممالک دکن

دارالملک [...] بود [...] مهابت جنگ بکتک رسیده چند روز که تحقیقات از بعضی

[...] آنجا [...] بموجب [...] داشت [...]

[...] و استمالت همگی [...] نموده برادر زاده [...]

سهام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ را خلعت صوبه داری آنجا پوشانیده بر وساده

حکومت صوبه مذکور متمکن گردانیده و یکی از [...] ملازم خود که کوچر خان نام داشت نایب

[...] صولت جنگ متعین آنجا گردانیده و صولت جنگ را حکم داد که بقدر فوج حاجت داشته [...]

باشند نگهدارد و مهابت جنگ بعد فراغ از انتظام مهام صوبه اودیسه سالماً و غانماً برگشته [...]

که مرکز دولت صوبه دار بنگاله از عهد جعفر خان مقرر گشته بود معاودت نموده رونق افزای دولت

سرای خود گشت و [...] عادت ملکی و آراستن سپاه و ترفیه حال رعایا

و برایا پرداخت شهامت جنگ [...] دودمان مهابت جنگ و

عظمای آن مملکت و اعیان و ارکان دولت [...] مهابت جنگ حاضر و بازماندگان

سرفراز خان را شهامت جنگ بهادر در کنف حمایت [...] نفیسه بیگم خواهر حقیقی سرفراز

خان مرحوم را بعزت و احترام در خانه خود آورد و [...] باو سپرده

نسبت مادری و فرزندی با او قرار داد اگرچه [...] در میان می بود [...]

جنگ تلفظ والده و او شهامت جنگ را بلفظ [...] میخواندند و جمیع امور خانه [...] جنگ

فرزندش که دختر مهابت جنگ بود باختیار نفیسه بیگم سپرده مختار نموده بودند که هر چه خواسته

باشند و مناسب دانند بعمل آرند و از اسباب و اموال و نقد نفیسه بیگم و عیال خاص [...]

که مبلغی معتد به ازان حاصل شده و غیر آن بجز زر [...] جعفر خان بود مطلقاً تعرض نکرده باختیار بیگم

مذکور گذاشته بود و ادب و احترام در سلام و تکلم [...] مهابت جنگ و شهامت جنگ

و جمیع منسبانش بعمل می آوردند از منسوبان سرفراز خان [...] که سرفراز خان کشته شد

یکی [...] نفیسه بیگم او را بفرزندی خود برگرفت شهامت جنگ او را برابر فرزند خود

دانسته نهایت احترامش می نمود و [...] سرفراز خان [...] از اکفا و اقران در حباله نکاح خود [...]

اگرچه جواری بوده‌اند و بعضی جاها را متوطن باشند از آنجمله یکه حسب ارادهٔ [illegible] اولادشان
و دیگر متعلقان و منتسبان سرافراز خان را بجای نظر نگرده فرستاد و بولجی الدین [illegible] که
[illegible]
فارغ البال زندگانی نمایند [illegible]
سرفراز خان اگر از [illegible] بوده بود و اگر ملازمت مهابت جنگ اختیار کرده بود [illegible]
نمی‌خواست که هیچ وجه غبار ملال بر آیینهٔ خاطرشان گرد و از معتمدان شنیده شد که مبلغ [illegible]
بدیشان در ماه بجهت ضعفا و بیوه‌زنان بود که تعلق بنظیر دیوانی نداشت و هر ماه [illegible] در ماه
از حضور مهابت جنگ بصوب خواجه سرایان و زنهای معتمد ملازم میرسانید و نایب مهابت
جنگ حسین قلیخان بهادر و از طرف خانزمان رای کوکل چند که دیوان حسین قلیخان بود به نیابت [illegible]
جهانگیرنگر و اسلام آباد و سلهت وغیره که تعلق بنیابت جنگ داشت مامور گشته بنظم و نسق تمامی [illegible]
[illegible] بود و فوجداری [illegible] علیخان [illegible] زاده زن مهابت جنگ بود مقرر گشته نام
برده را بحکومت آنجا ثروت و مکنت [illegible] سیف خان بهادر سیف جنگ برادر عمدة
الملک که از عهد جعفرخان بفوجداری پورنیه [illegible] از حضور مامور بود و چند [illegible] استمرار ایام سلاطین
باقی مهابت جنگ [illegible] آوازه بر اسپ خود [illegible] شهرت [illegible]
[illegible] مهابت جنگ خواهند رسید چون ارثی از مظفریات
[illegible] ارادهٔ [illegible] مخالف مصلحت و احتیاط دانسته برای
خود تجویز اختیار نمود و مهابت جنگ بپاس خاطر عمدة الملک و مصالح دیگر جنابان القاب [illegible]

ذکر احوال هیبت جنگ در صوبه عظیم آباد و لواحق آن

احترام الدوله زین الدین احمدخان بهادر هیبت جنگ
[illegible] حاجی احمد که داماد و برادرزادهٔ مهابت جنگ بود بعد فتح بنگاله صوبه داری عظیم آباد را مهابت جنگ باو
گذاشته خلعت با خطابهای مذکور و منصب هفت هزاری و ماهی مراتب و نوبت و پالکی جهالردار
و دیگر برای اولاد حضور طلب داشته بود فرستاد و هیبت جنگ سید هدایت علیخان بهادر والد
راقم را که بر پرگنه‌های فوجداری خود بوده‌اند طلبیده بنهایت عواطف و اشفاق [illegible] حال ایشان
[illegible] تکلیف [illegible] که حق تعالی این ملک [illegible] دولت ما را
[illegible] که عبارت از ذوات خود [illegible] باشند [illegible] باتفاق [illegible] انتظام [illegible] معاملات [illegible]

و نوعی

و نوعی کارها را باید ساخت که محسود اقران و مورد تحسین و الطاف بزرگان باشیم و دیگر کلمات
مناسبه که منظر مودت قلبی باشند بر زبان آورده سلوکی که موجب افزایش اتحاد و وفاق
[illegible] و آخر [illegible] و رای جنبانی [illegible]
را که دیوان [illegible] مهابت جنگ بود از [illegible] مهابت جنگ [illegible] دیوان سرکار [illegible]
بود هیبت جنگ اگرچه در عداوت [illegible] بود لیکن باکثر محامد موصوف و تجارت و هوشیاری [illegible]
[illegible] نهایت منضبط و مشهور [illegible] رعایت [illegible] تهذیب اخلاق [illegible]
مهابت جنگ و [illegible] رسیده [illegible] بسبب حسن سلوک [illegible] اکثر زمین
داران صوبه عظیم آباد [illegible] راجه [illegible] زمیندار پرگنه‌های [illegible] زمینداران پرگنه
[illegible] قوم [illegible] استظهار [illegible] اند [illegible]
[illegible] برادر [illegible] خان که [illegible] راجه‌های محال [illegible]
بوده اند [illegible] عظیم آباد بوده اند
همراه [illegible] فتح و ظفر [illegible] یکی از آنها [illegible] گردیده
اقبال و طلوع [illegible] گران بها [illegible] مراجعت نمود [illegible]
سلک ملازمان هیبت جنگ [illegible]
الطاف [illegible] حسن سلوک [illegible] مهابت جنگ [illegible]
گشت [illegible] بود که [illegible]
[illegible] رعایت [illegible] زمان خویش [illegible] ندیده [illegible]
هیبت جنگ [illegible] بالاصالة [illegible] رفاه [illegible]
جده مادری [illegible] هیبت جنگ را [illegible] بود
و بقدر پاس اخوت [illegible] برادران حقیقی [illegible] رعایت نکرده باشند
علی الحق حال هیبت جنگ بکمال جاه و جلیل [illegible] اتفاق والدعم و حال این شکسته بال و دیگر ملازمان
انتظام تمام این بلاد و رفاه رعایا و کل عباد در نهایت عدل و داد بسر می برد و اگر [illegible]
خوبیات [illegible] و نیکیها و فضایل مهابت جنگ [illegible] برادر زاده [illegible] حالات

و معاملات ایشان پرداخته آید و خاطری باید جا بر ضیق فرصت و اغراض اکثر مردم بر اغراض
اغماض نموده بنگارش عظایم امور که ضرورت اکتفا نموده می‌آید سبب برنشستن صولت جنگ
در دست باقرعلیخان [illegible] سرباز
علیخان در [illegible] که خاطرها بقدرت حکم قدیر چون مهابت جنگ بهادر به
آباد رسید صولت جنگ برادرزاده او که صوبه دار اودیسه شده بود اندک طمع را کار فرما نموده
خواست که تخفیفی در مواجب سپاه مقرر فرماید آنها که غریب الدیار و رفقای دیرینه و از [illegible]
آباد همراه رفته بودند قبول نمی‌نمودند و مردم شهر کتک وغیره که متوطنان صوبه اودیسه بوده‌اند
نوکری در اوطان خود غنیمت شمرده بتقلیل مواجبی که صولت جنگ می‌خواست راضی میشدند از این
جهت از فرقه سپاه اکثری از مردم همان دیار ملازم سرکارش گشته رفقای دیرینه که همراه رفته بودند
برطرف گردیدند و بعضی دیگر از سرداران عمده [illegible] شهر کتک نیز که نوکر صولتجنگ نشده بودند
گوشه نشینی داشتند و تخم محبت باقرعلیخان [illegible] شتند و شاه یحیی نام درویشی که از
آشنایان دیرینه صولت جنگ و از [illegible] کی که در شاه‌جهان آباد با هم می‌نمودند خلعت
و اتحاد داشت در نیوقت از اطراف دکهن رسیده مصاحب و معتمد گردید چون [illegible]
صولت جنگ [illegible] سرگران باده دولت و کامرانی بود بامور نالایقه مشغول ابتدا
و اضرار [illegible] ارباب اهتمام و احتمال بودن مالهای مرشد قلیخان در خانه آنها و بهم رسانیدن آن
سوای آن از خانه‌های مردم باستماع خوبی صورت و صباحت و ملاحت منظور هم صورت [illegible]
آید دلالت نموده نهایت مبالغه در این امور داشت بلکه در خانه او این قسم کارها روز [illegible]
بیچاره با جمل می‌آمد لذین افعال ناشایسته مردم شهر بجان آمده که و افغان مظلوم خان [illegible]
میرسید و از اکثر سپاه که [illegible] گشته مرشد قلیخان نیز آنها تحقق یافت بجبر و عنف از
آنها کشیده داخل خزانه صولتجنگ می‌گردید از جمیع وجوه مذکوره طبایع مردم را تنفر از حکومت
در ریاست صولتجنگ بهم رسیده جمیل جز زبان و خواب و [illegible] داشتند بهر وضع او گذاشتند
چون از فدائیان رفقای صولتجنگ و مهابت جنگ چندان کسی همراهی نمانده مگر قلیلی از رفقای جانی
و تفنگچیان و در فرقه سواران فقط کوچرخان [illegible] رفقای خود که دو سه صد کس زیاده همراه او

نبوده‌اند

نبوده‌اند و مردم همانجا که ملازم شده بودند اکثری از آنها بلکه هم نوکران چندی از مرشد
قلیخان و باقرعلیخان و از جمله منتسبان او نیز بوده‌اند قریب یکسال صولت جنگ مع عیال و اطفال
بهر صورت [illegible] اطمینان کلی از هر ممر بهم رسانیدند ناگاه فلک
شعبده باز [illegible] و بتفصیل این اجمال آنکه باقر[illegible] مرشد قلیخان بود زمان [illegible]
ترغیب و تحریص بانتزاع صوبه اودیسه از دست صولت جنگ و تحریک انتقام سرفراز خان [illegible]
مهابت جنگ می‌نمود مرشد قلیخان از ضعف [illegible] و عدم اقتدار خود را دیده پای قناعت بدامن
عزلت پیچیده میداشت باقرعلیخان چون دید که نصحیتش با مرشد قلیخان در نمیگیرد ناچار خود عازم
این کار گردیده توسل با بعضی از دکهنیان جست تا باستظهار آنها [illegible] از عهده برآید و [illegible]
چنین اندیشید که در بعضی از فوجداریهائی که اتصال جوار با صوبه کتک داشته تقریبی که مذکور شد در
آنجا آمده نشسته و در راه آشنائی [illegible] زمینداران و صاحبان آنجا افکنده برفق و مدارا رو به کار
یکسو کرده باشد و بر احوال صولت جنگ [illegible] تمام بهم رسانید چون معلوم نمود که از رفقای
معتمد قدیم کمتر کسی با او مانده و اکثری همان مردم [illegible] و نمک خوار مرشد قلیخان و او بوده‌اند با آنها
راه مراسلات مفتوح نموده آمد شد مردم و ارسال مکاتبات مسلوک میداشت و استمزاج [illegible]
در رفاقت خود و عداوت صولتجنگ می‌نمود تا آنکه میل خاطر [illegible] و انحراف از صولت جنگ
بتحقیق معلوم نمود مردم را به تطمیع و مواعید مسرت افزا امید بخود [illegible]
مثل کوچرخان وغیره که [illegible] نشسته آنها را به بهانه خانه جنگی یا بطور دیگر بهر صورت که
آید مرفع باید نمود تا کاری که پیش نهاد خاطر است صورت تواند گرفت مردم آنجا این رای را پسندیده
روزی با هم گرد جمع گردیده غلغله از ازدحام بطور بلوای عام بر سر بعضی کارها آوردند و آهسته آهسته
هنگامه اشتداد یافته بلند گردید صولتجنگ کوچرخان را برای تسکین نایره فتنه و اطفای التهاب
آشوب فرستاده بجاهای مناسب و [illegible] طبایع مردم شهر انحراف کلی از صولت جنگ بنا بر
اسباب مذکوره و ترغیب باقرعلیخان و تحریک محمد مراد که چابک سوار علاءالدوله [illegible] در
آنجا او نیز [illegible] و رفیق راجه [illegible] بوده بهم رسانیده [illegible] انقلاب [illegible]
در روز دیگر در همین بازار که کوچرخان برای اجرای [illegible] صولت جنگ [illegible] سوار میرفت [illegible] سر او [illegible]

اوما از پا در آورده و بمجرد این حرکت غلغله وصول باقرعلیخان در توپ خواجه اشتهار دادند
وصورت بلوای عام روبعمل نمود بعد التهاب این نایره ماجرا را مصحوب [illegible] خان بباقرعلیخان
پیغام فرستاده استدعای آمدن شهر نمودند [illegible] خود سلط
بشهر لنگ که دار [illegible] رسانند و [illegible] مردم
که محلفانش بوده اند از قلعه اسباب وصول حقه خبر داده پیغام فرستاد که بهر صورت مستحفظان
دار الاماره را که حراست صولت جنگ می نمایند بیم و امید [illegible] رفیق خود کرده بنده
صولت جنگ را اسیر باید نمود و مردم شهر که نوکران صولت جنگ و محلفان باقرعلیخان بودند [illegible]
قیام صولت جنگ را که لنگ چنان معهود بوده اند بحراستش قیام می نمودند بجز نزدیک [illegible]
باقرعلیخان وعده و تهدید از طرف او به اسان ساخته پیغام دادند که اگر اهل [illegible] نمایند و در
بروی ما بگشایند سلامت می توانید ماند [illegible] شکسته مهیای سیاست باشید
بیچاره ها بر جانهای خود ترسیده [illegible] آنجا نمودند سودی نکرد و دولت [illegible] اوقات
او کشیده مفاتیح ابواب را تسلیم [illegible] مذکور نموده خود هم تا آنجا پیوستند باقرعلیخان که
نهایت مستعجل بود بسر وقت صولت جنگ رسیده اسیر و دستگیر ساختن نمود و خود بجای او
متمکن گشته [illegible] جنگ را متصرف گردید و عیال و اطفالش را در قلعه
نهاد [illegible] صولت جنگ را نزدیک خود مقید نگهداشت صولت جنگ
چند روز قبل از اسیری خود انحراف مزاج علارخان و نزدیک رسیدن باقرعلیخان و کشته شدن
کوچرخان بمهابت جنگ اطلاع داده بود مهابت جنگ از شهر برآمده داخل خیمه گردیده جازم
بود که بسرعت هرچه تمامتر خود را باعانت و حمایت صولت جنگ برساند ناگهان خبر اسیر
شدنش استماع یافت و از همانجا هم مهابت جنگ بهمین خبر رسیده عاطف حرکت گردید
چه احتمال میرفت که چنین حرکت عظیم بدون تحریک آصف جاه نمی تواند شد و تدارکش تأمل تمام
میخواست بنا بر علی هذا انجا به استشاره گذاشته شروع [illegible] مادر صولت جنگ که
محبت با پسر نهایت تعلق داشت و مهابت جنگ استرضای او برابر با مادر خود می نمود
حاجی احمد [illegible] صولت جنگ مبالغه در مصالحه نمودن و دادن صوبه اوریسه بباقرعلیخان می نمودند

دا ستخلاص

در استخلاص صولت جنگ از دست او [illegible] اینها مدارا اصلح امور دانسته مصحوب
نقد ابریشمی [illegible] نمودند و مهابت جنگ بجهت این رای نکرده استرضای باقرعلیخان
[illegible] مصطفی خان که سردار عمده و رزم آزموده سپاه
و دولت [illegible] مهابت جنگ بود رای لقای خود [illegible] والزام تمام
در مقابله داشت آخر الامر بعد چند روز [illegible] جنگ بر مصالحه اختیار را آمده تهیه اسباب
و افواج نموده مصمم گردید نهضت نمودن مهابت جنگ بطرف کتک بعد تهیا ساختن فوج آراسته
سامان با باده استخلاص برادرزاده خود صولت جنگ از دست باقرعلیخان چون منظور بود
که باقرعلیخان را استیصال بقوت و شوکت آصف جاهی تحقق پیوست استخلاص صولت جنگ
از دست او محکم تا برنیاید در نگهداشتن فوج و سرانجام نمودن اسباب حرب اهتمام تمام
بعمل آمد و مهابت جنگ هر یکی از [illegible] لشکر را حکم نمود که [illegible]
هر قدر موجود و مهیا باشند ملازم [illegible] مردم اگر چند روز راه باشند طلبیده
رفیق خود سازند چنانچه مصطفی خان حکم نمود [illegible] پنجهزار سوار حاضر شده شمشیرخان
سه هزار سوار و سردارخان دو هزار سوار و عمرخان سه هزار سوار و عطاء الله خان دو هزار
سوار و حیدر علیخان هزار سوار و فیض الله بیگ خان هزار [illegible] هزار سوار و فیض
الدین پانصد سوار و شیخ محمد معصوم پانصد سوار و امانت خان و غیره [illegible] پانصد سوار
و میر کاظم خان دو صد سوار و بهادر علیخان داروغه توپخانه حبشی پانصد سوار رحم داد و فتح [illegible]
و حبشیان بهیلیه و غیره [illegible] را با پنجاه هزار پیاده تفنگچی بهیلیه همراه گرفته از حاجی احمد برادر خود
و از مادر صولت جنگ وقت رخصت التماس نمود که ان شاء الله تعالی اگر میاورم صولت جنگ را
همراه می آرم وگرنه روی خود را بشما نمی نمایم [illegible] جنگ را با پنجهزار سوار و قریب ده هزار پیاده
به نیابت خود در [illegible] گذاشته [illegible] سعید احمد با بیست هزار سوار جرار روانه گردید و تا
زمانی قطع منازل مع توپ و توپخانه می نمود و با مردم همراهی وعده نمود که هر کس اهل الصولت جنگ
رسیده او را از دست دشمنان خواهد برآورد [illegible] رساله خواهد بود
علاوه آن دو ماهه همراهیانش انعام خواهد شد باقرعلی [illegible] از استماع خبر آمد آمد مهابت جنگ

[illegible] ستند او جنگ شور نخوت فرو نشسته جز بالالحاح نبود که [illegible] چاره نبود به
استمدادی که ورنشته آن طرف دریای مهاباند بر کناره دریا مورچال [illegible] دو توپخانه جدید
مع همراهیان خود مستعد محاربه نشسته [illegible] که فوج گرد و
صولت جنگ را او رنگ [illegible] بر خلاف آن جانب [illegible] سلیمان بیگ
جوان دام بهم بافته بود و نگهداشته دو مغل تورانی را اندرونش تهامات تنیده بود که هرگاه ادم
مهابت جنگ نزدیک رسیده به یک از نشانه گذارد تا کار او تمام نماید و بانفعه سوار و پیاده
دکنی را مع نیزه ها در دوران رتبه تعیین نموده نموده بود که هرگاه لشکر مهابت جنگ از دور
نمایان شود نشسته هر یکی اسپها را تاخته و خود را بر رتبه نزدیک ساخته بیکبیک نیزه بر رتبه
خواهند زد و بعد از آن در هرچه مرفه خود به بینند خواهند نمود مهابت جنگ چون متصل رسید
از احوال نشستن مورچال و نگهداشتن صولت جنگ [illegible] آگاه شنیده بعضی از افواج را همین تاخت
به بحر پیش شروع جنگ هرگاه اضطراب [illegible] مخالف هست جهد کنید از راه دیگر
غیر مقابل دشمن سبقت نموده اراده رسیدن [illegible] بر بنگاه و بر آوردن صولت جنگ از قید [illegible]
خواهید نمود و نصف شب گذشته با فوج بر سر مورچال مخالف روانه گشته اول صبح رسید میدید که
برلب دریای مها [illegible] قرعلیخان با جمع درست جهده کرده شروع مهابت جنگ و شجاع
محاربه همین [illegible] از سلوف سر در داده شدند بر بکریز نهاده شغل نزاع کردند افواج
مهابت جنگ دیگر گشته خود را بیدریغ از دو و از دریا گذشته بر لشکر قرعلیخان تاخت آورد و دلیر
و دیران فوج جنگ همراهیان با قرعلیخان آهنگ گریز نموده راه فرار پیمودند مصطفی خان و میر جعفر
خان که برای استخلاص صولت جنگ تعیین شده بودند آن را ده بنگاه نموده پیش قدمی کردند
و از لشکر با قرعلیخان در نهر شست اثری بر جا نماند محمد امین خان برادر مهابت جنگ که برادر [illegible]
میر محمد جعفر خان بود مع اصالتخان و دلیر خان سپه سالار عمر خان با معدودی از همراهیان که زیاده از
ده نفر نبوده اند پیشتر از همه به بنگاه رسیده جهت رهای صولت جنگ کردند تو خوانسار از جمله کارخانه
کاهها ملازم زاده صولت جنگ که قدامت نوکری او داشت رتبه کیه وران صولت جنگ بود و متعهد حفظ
حاضر آمده سواران مذکور از در رفتن او داد که نواب با سلحق رتبه مقیدی بر غنه سواران طرف

همان رتبه

همان رتبه حرکت نموده اند در رتبه های متعین آثار قرب لشکر مهابت جنگ دریافته بهیئت مجموعی
[illegible] واحد [illegible] جسارت نموده راه گریز پیش گرفتند از زخم سنان آنها یک نفر از ان
دو مغل که نقفا صولت جنگ [illegible] نشسته بودند مقتول گشت مغل دوم چند
قول مقتول [illegible] بالای خود کشید قفا را صولت جنگ [illegible] افتاده از انجمله جراحات
منوط و مصون ماند مغل دوم را نیز اندک جراحتی رسید در این عرصه سواران مذکور نزدیک رتبه
رسیده دام بافته بالای آن رتبه را که از ریسمان بود بریده برده تا را برداشتند صولت جنگ
اصالت خان و محمد امین خان وغیره را شناخته لب بدعا و ثنای آنها گشود و تحسین و آفرین شروع
نمود محمد امین خان از اسپ خود فرود آمده صولت جنگ را دلالت و تاکید بسوار شدن نمود مغل
مجروح جابکی نموده از رتبه جست و بر اسپ نشسته اسپ را عنان داد و بفرار پای لشکر خود ملحق گردید
نماشت یابان متحیر گشته به جستجوی او تحسین نمود [illegible] خان از اسپ خود فرود آمده صولت جنگ را [illegible]
ترغیب سواری نمود و از رتبه بر آورده سوار [illegible] چون افواج مهابت جنگ تمام متواتر می آمد بعد [illegible]
میر محمد جعفر خان مع معدودی از همراهیان بر فیل خود سوار در رسید محمد امین خان و دلیر خان پیش
آمده بتقدیم تهنیت تو ام صولت جنگ بشارت رسانیدند میر محمد جعفر خان بمجرد دیدن و شناختن
فیل خود آن بنده صولت جنگ [illegible] بران سوار کرد و خود عقب [illegible] خواصی بمجرد نشستن انجناب
قدرت کامله پروردگار و بوقلمونی روزگار صولت جنگ که [illegible] سر قصد قتل و
مایوس از جان بود در ساعت اوج صاحب اقتدار و بر فیل سوار مطاف اصناف
خلایق گشته گروها گروه مردم از چار سو بجهت وجوی او رسیده هر که رسید بدید از دور جبین ارادت
بر خاک ادب می سود و میدید که بیک کمال سر افکنده یکه تقدیر رسانیده به جراتش آرزوی نمود
فسبحان الله اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و
تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر همینکه خبر مهابت جنگ رسانیدند صولت جنگ
ام مشافهه رسید و بلافاصله تمامی خود سر در دو منبسط کرد به مهابت جنگ آغوش اشتیاق
گشوده در بر کشید و هم آنجا سراپرده های صرف و شادیانه ها برپا گشته حکم نواختن
شادیانه نوبت صدور یافت و صولت جنگ را بخلوت فرستاده حکم حمام و اصلاح سر و ریش

نمود بعد انقراغ خلع فاخره و ربر پوست بنده و بجواهر گران بها که عبارت از سرپیچ و جیقه
مرصع مع سر بر بگلکی و عقدهای مروارید وغیره باشد مزین نموده برسند [illegible] ارث نوبت اعزام
ن نیدو سه گروهای لشکر را فو [illegible] الحکم عمل آید
زر [illegible] بعینه [illegible] ند و رعلبد زمان [illegible]
ونثار وانبازی با شنگ گذاری بر ورود کار بطوریکه ممکن ومیسر بود بتقدیم رسانیدند و چون
وقت موقع برای آوردن عیال واطفال صولت جنگ از قلعه بارهٔ بهانی مع سوار بهانی
گردید جماعه که از طرف باقر علیخان حراست شان و قلعه داری می نمودند کسانی که بنکو خدمتی
واحسان با آنها نموده بودند باشند عنایت و رعایت برجا ماندند و سوء زبان ایذا رسانی
بخوف با داش و بیاسا و رفته مفقود الخبر شدند مردم متعینه اهل وعیال صولت جنگ را
بلشکر فیروزی پیکر رسانیده در خیام علیحده [illegible] صولت جنگ و حرم سرای نو برپا
شده بود فرود آوردند دل خستگان فراق و [illegible] مندان اشتیاق بملاقات همدیگر
مسرت اندوختند بعد توقف چندروز مهابت جنگ اسباب و سامانیکه صولت جنگ
را بمایست وسنه اوارسته بود مثل افیال و افراس و توشکخانه و جواهر و اسلحه و یراق
ودیگر ما یحتاج که شخصی [illegible] لا علاج می باید از خانه خود مرحمت نموده بکمال جاه
وحشمت روانه مرشد آباد نمود [illegible] برق و [illegible] بمنزل مقصود رسیده بملاقات والدین سعادت
مسرت اندوزند و والدهٔ خود را که در مفارقتش بنهایت غم و الم در [illegible] خود را از زمره
مردگان می انگاشت از رنج هجران و بیت الاحزان برآورده بلقای مسرت برای خود مشعوف
شادمانی در شبستان زندگانیش افروزد و چون صولت جنگ حسب الامر روانه مرشد آباد
گردید اکثر افواج و اسباب همراهی مهابت جنگ بر فاقت صولت جنگ روانه مرشد آباد
گشت و مهابت جنگ با جمیع سرداران و پنج شش هزار سوار جریده ماند و صوبه مذکوره را انتظام
داده از آن پس اراده معاودت بمرکز دولت خود نمود و مخلص علیخان داماد حاجی احمد را
بنیابت صوبگی بر آنجا گذاشت بعد چند روز از انتهای راه حسب الالتماس مصطفی خان
شیخ محمد معصوم پانی پتی را که سر دار و برنه معروف و شهامت و شجاعت موصوف بود و به نیابت

صوبه مذکور

صوبه مذکور مامور نموده چند منزل بنابر انفصال بعضی جواب و سوال همراه داشت بعد از فتح و تقرر
جمیع معاملات شیخ مرحوم را خلعت نیابت صوبه اودیسه داده با جمعیت سوار و پیاده که همراه او
[illegible] گنگ [illegible] کرد و مهابت جنگ سپر گزان
وشکار افگنان با پنج شش هزار سوار مع سراج الدوله و بیگم خود راه مرشد آباد گرفته قطع منازل
می نمود ذکر اراده مهابت جنگ با خراج و استیصال جماعه بهوجیه به وابتدای ورود جماعه مرهته در ممالک
اودیسه و بنگاله وغیره و رسیدن بهاسکر پندت با چهل هزار سوار دکهنی و سند [illegible] رگهوجی بهونسله
راجه ناگپور بگلان و رسیدن فوج مذکور چون جلدی ناگهان بر سر مهابت جنگ و سوانحی که در حرب مرهته
روی نمود و تعداد کوچهایی که مهابت جنگ [illegible] نمود در همین ایام که صولت جنگ اسیر پنجه تقدیر گردیده
مهابت جنگ برای استخلاص او بطرف کتک حرکت نمود اکرام الدوله بهادر بهیبت جنگ صوبه دار عظیم آباد
پتنه را اراده تسخیر و تنقیه ملک [illegible] راجه [illegible] سنگه و بابو اوده ونت سنگه
قوم اوجین زمینداران سرکار شاه آباد که از مدتها متمرد و متمرد بوده اندیشه بنیاد خاطر عاطر
گشته تصمیم این عزم نمود رای جانکی رام [illegible] که دیوان صوبه و بنیابت نظامت و اعتماد داشت
بر همه الله [illegible] سید هدایت علیخان بهادر بنابر قرب و منزلت که در خدمت هیبت جنگ [illegible]
و اب [illegible] رسانیده مرجع تمام معاملات و اکثر زمینداران [illegible] دخیلی کل مهام بود چنانچه
برده در دل کینه ایشان می ورزید خاطر نشان هیبت جنگ می نمود که هدایت علیخان بهمه وجوه
در حضور عالی نهایت اعتبار و اقتدار و سخن ایشان نزد برای دارد و زمینداران انجا لیت را از
شناخته چشم امید بطرف او دارند هرگاه استیصال جماعه بهوجیوریه در مزاج مبارک
تصمیم یافته جماعه مذکوره بعد مقهوری و یاس البته رجوع بهدایت علیخان خواهند نمود و او
بپاس نام آوری خود در عفو جرایم و تسلیم زمینداری آنها با مساعی خواهند نمود و [illegible]
عامل بنا جاری باستحاطر ایشان نموده حسب الالتماس عمل خواهند آورد و رنجش [illegible]
گشته و زمینداران بدستور بر جای خود مسلم و مستقر خواهند ماند در صورت صلاح الکه
بطایف الحیل هدایت علیخان را از حضور دور باید داشت هیبت جنگ [illegible] انتخاب
اراده خود داشته و الدم [illegible] را حکومت و فوجداری بر کم سنوت وغیره ملکه داده

[illegible]

[illegible]

اقامت گزیده در هشتم عید ضحی روز رسیده جلو ریز لشکر بجنیهه دشوار بهیچ شتافته در نواح میدنی
بور طور و بر روز شود مهابتجنگ خانچه سبق ذکر یافت با فوج قلیل که زیاده بر پنج شش هزار سوار نبود
تفنگچیان و صید افگنان خاطر جمع [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] نواح [illegible]
لهذا چنانکه مهابتجنگ در تهیه تمام بود خبر ورود مرهته در نواح مذکوره بهیئت رهزنی لشکر رسانیده
دانست که چهار لشکر بقت با چهل هزار سوار نزدیک رسیده فردا شام با لبس فردا صبح طلیعه لشکر او
نمودار خواهد شد چون در تنخواه را اطلاع مفرور بود متوحش شده است مهابتجنگ با آنکه فوج بسیار کمی
همراه او بود مطلق اندیشه را بخاطر راه نداده فرمود در جواب گفت که این کافران را در کدام جا باید زد
شخصیکه اخبر مهابتجنگ رسانیده بیش نفر قسم یاد کرده احوال استقلال مهابتجنگ نقل می‌نمود که آن
اصلا از تشویش بر نشده است خاطرنشان نهایت نمود از فولاد بری در استقلال او دارم ذکر رسیدن مرهته
برسر مهابتجنگ و سوانحی که درین سنه روداد و بزرودی [illegible] این مجمل آنکه رگهوجی بهوسله که نجم راجه ساهو
از عمده سرداران مرهته بکام اقتدار صوبه برار دارالملک او ناگپور کلان بنا بر ضعف ارکان سلطنت
پایه تخت آصف جاه بقصد تسخیر مملکت بنگاله در صورت غلبه تمام و الا اخذ چهارم حصه حاصل که بچوته
مشهور بود در تمامی ممالک هند رایج گشته و بنگاله از این قسم آفات محفوظ بود بهاسکر پندت مدار المهام
سرکار خود را به سالاری بیست و پنجهزار سوار که بشهرت چهل هزار سوار داشت فرستاد و چنانچه سبق
ذکر یافت مدبر فراهمی و ممانعت او از دره‌های کوهستان جهل بند آمده بهاسکر مذکور از جبال کهنگ راه
یافته بطرف دره بحث که پنت نزد اوغلطا مرسند آباد است متوجه گشت و این خبر در منزل جهکره بسمع
مهابتجنگ رسیده و چون مبارک منزل رسید خبر صوبه مرهته از دره پچیهه ورود او قریب بردوان
تحقق گردید از این جهت که حکم برطرفی سپاه نموده بود و اکثری از ملازمان هم بگمان آنکه در راه نشور شیخ
نیست همراه مهابتجنگ بمرشد آباد رفته بودند زیاده از سه چهار هزار سوار و چهار پنجهزار پیاده بر
انداز همراه نداشت قصبه بردوان که در کثرت غلات و وفور معموری بر سایر پرگنات بنگاله تفوق
دارد مسکن خود قرار داده مقرر شود که قصبه مذکوره متصل لب تالاب لشکر گذاشته بر فوج مخالف برداز دیا بی
اراده از مبارک منزل کوچ کرده روز دوم محل بردوان موضع ورود لشکر گشت و مرهته هم متعاقب آن
حال رسیده اکثری از آبادی مذکور را آتش داد و بعضی محفوظ ماند و در مکان مذکور از طرفین جنگهای سبکی روی

داده بمنازل خود معاودت می‌شدند و درین ضمن از اشتهار دشمنی جمعیت و استعدادی مهابتجنگ دینت همه
جسارت و دلاوری افواج و سرداران لشکر خود دست که اگر جنگی بدون محاربات بدست آید غنیمت
[illegible] فرستاد که چون از راه دور
[illegible] رسیده ایم اگر مبلغ ده لک روپیه برسم ضیافت عنایت شود برمی‌گردیم
این معنی در حضور نواب بمقتضای غیرت نیش و مشوره مصطفی خان که همیشه خواهان جنگ و جدال بنا بر رفعه
حال خود و کل فرقه سپاه بود بر برایی نایافته جواب حاف با ستعداد و تهیه مصاف یافت چون چند
روز برین وتیره گذشت و آنچه مرکوز خاطر مهابتجنگ بود ظهور نیافت مهابتجنگ قاصد گشت که از اموال
اسباب مثل عرابه و رتهه و جمیع بار برداری و اسباب و بار و بنه در لشکرگاه گذاشته جریده بر سر
مرهته تاخته رود و از نهاوستان بر آرد با تخیل اول صبح سواری فرموده قدغن نمود که از مردم
بنگاه و اردو با احمال و اثقال احدی بطرف [illegible] سپاه تا مردم اردو و از خوف مرهته تمنع نگشته به
اختیار خود با داخل فوج گردند چون آنها که از راه می‌شدند و مسکر وعده افتاد و افواج مرهته از چار سو
هجوم آورده شروع بیورش و حملات نمودند و عرصه داروگیر گرم گردیده از طرفین کشش و کوشش
بظهور آمدن گرفت چنانچه مصاحب خان پسر کلان عمر خان که جوان با نام و نشان و از بروی خاندان
خود بود پای مردی و مردی در میدان مردان زمافشرده تردد اتی لایق بظهور رسانید و در عین میدان
کشته گردید و همین وتیره قطع مسافت بسمت بنگاه مرهته می‌شدند تا آنکه وقت عصر رسید و از شمشیر
و مصطفی خان و سردار خان و رحیم خان که نسبت مهابتجنگ بجوانان قوتی بود جلادت وجان نثار
که باید بظهور رسید مهابتجنگ بتحیر و خبردار گشت که سرداران مذکور با من سرگران و اراده انهیار و
دیگر است و چون لشکرگاه مهابتجنگ دور افتاده و فرودگاه مرهته دور نبود دید که نه یارای رسیدن
بلشکر خود داشت و نه مجال با حفظ بار دوی مرهته تا جایی در جا که رسیده بود و حسب الاتفاق
آن زمین خاک ناپاک ورد داشت و بسبب بارش گل و لای گشته بود در محل اقامت انداخت و بخیر جار
شع بالکی و خیمه مختصر سفری برای مهابتجنگ نصب نمود خیمه مذکور را بر سر بلندی استاده کرده بر دیوان
زدند و اسباب و اسلحه تمامی لشکر در آن روز بغارت رفت و عقب ماندهای فوج نیز مجروح و مقتول
و بعضی سالم و صحیح آواره با طراف شدند فوجیکه همراه مهابتجنگ مانده بود بهیئت مجموعی محصور فوج مرهته گردید

تا شام مدافعه و حملات عساکر دشمن نموده شب بجایگاه بودند منزل گزیدند و در آن شب نمونه شور یوم
النشور در اصحاب مهابتجنگ هویدا و آشوب قیامت در آن انقلاب پیدا بود و مصطفی خان و شمشیر
خان و سردار خان و اکثری از رفقا [illegible] بجهت جراحات از رده [illegible]
در ستیز و آویزش رهنمونی نموده آثار جانفشانی و اتفاق از ایشان بظهور رسید از جمله وجوه آزردگی
یکی آنکه دو سه بار در هر روز که روی نمود مهابتجنگ نگهداشت افواج میکرد و بعد انفصال جنگ مردم
نونگهداشته را برطرف می نمود و این امر خلاف مرضی سپاه بود و در همین جنگ که برای استخلاص
صولتجنگ در رفت مصطفی خان التماس نمود که مکرر افواج بهم رسید و در این ملازم نموده بعد انصرام(?)
احتیاج برطرف می نماید این صورت نقصان بسیاری بما مردم عاید و برادران و رفقا آزرده
می شوند این بار امیدواریم که مخالفت عهد و پیمان قبل نه آید مهابتجنگ بنابر دلجوئی سپاه تسلی مصطفی
خان و دیگران نموده وعده کرد که این بار چنین نخواهد [illegible] و بعد خلاصی صولتجنگ و ظفر یافتن بر باقر علیخان
باز بدستور نوملازمان را برطرف نمود و موجب دلشکنی فرقه سپاه عموماً و بخصوص مصطفی خان
و دیگر افغانان گردید و الحق که این عمل از رذایل(?) اخلاق و مخل اکثر مصالح و موافقت و اتفاقست خاصه
سرداران و فرماندهان را نهایت اقبح باید اقوال اینها خصوص وعده و وعیدها را از صدق کار نباشد
تا در دل اتباع بلکه کل خلایق مرفع و وقر نشیند و مردم با بیم و امید زیاده تر باشند دوم آنکه در همین
ایام هیبت جنگ ناظم عظیم آباد که کهین برادرزاده و داماد مهابتجنگ پدر سراج الدوله بود در جنگ
و شمشیر بهوجپور روشن خان افغان را که فوجدار سرکار شاه آباد و بر بهوجپوریه ها حاکم بود بسبیل
تقصیری ناحق بکشت چنانچه در بیان احوال هیبت جنگ مرقوم گشت و امر مذکور بغایت آزردگی
خاطرهای جمیع افاغنه بل کل ملازمان گردید و زشتی این عمل از غایت ظهور حاجت به بیان ندارد سوم آنکه
راجه موربهنج(?) هنگام عبور لشکر مهابتجنگ بطرف کتک بنابر استخلاص صولتجنگ از چنگ باقر علیخان با با
و ایاب(?) … کرده با مهابتجنگ نفاق و شقاق ورزیده بود و با باقر علیخان راه و داد و وداد و اتحاد
سلوک داشت مهابتجنگ تنبیه و گوشمال او را جازم بود و راجه مذکور توسل بمصطفی خان جسته راه ملاقات
خود مسدود در صورت داشت مهابتجنگ ملتفت مصطفی خان را اصغا نکرده بیچ و در و مرتبه میکند با
رجوع میداشت که مصطفی خان طرف او در دل دارد مخفی از و بمیر محمد جعفر خان گفته بود که هرگاه راجه بر در

دولتراد رسه سنها باتفاق همراهیان خود حاضر گشته قبل از آنکه آفت و راز شود کار او را تمام نمائید تا آنکه راجه
مذکور جابر و … هسند های امدن مجبور نموده بعد از آنکه از آن یافت با جمعیت خود باستسلام در دولت سرا رفت
میر محمد جعفر خان [illegible] حاضر آمده بمجرد رسیدن راجه مردم میر محمد جعفر خان
او را در میان گرفته کارش تمام ساختند و همراهیانش را هرکه هرجا یافت شکار خود دانسته غارت نمود و افواج
مهابتجنگ در بعضی از ممالک او در آمده نهب و اسر بافراط نمودند این کار هم موجب ملال خاطر مصطفی خان گردید
علاوه آن بر روی مکر و ریا گشته بود که … نمود و مصطفی خان آنکه سایر افواج و افغانان وقت قابو یافته
نفاق و شقاق خود را اندک ظاهر و … کم استعداد شروع نمودند مهابتجنگ از شنیدن احوال سپاه خصوص افغانان
و سرگروه مصطفی خان که افضل تر نفاق و رئیس جماعت افاغنه بود و اکثر افواج او از این قوم و بکار رفته و تجربه مانده و غایبانه بخوبی
نمی دید و … در این میان مهابتجنگ سلاح مردم همراه برای محاصره نموده اطراف معسکر بهر یکی از سرداران لشکر
خود حواله نمود تا هر کسی ضابط و ناظر اطراف … دیده از عبور و مرور لشکریان مهابتجنگ خبردار و مانع وصول
غله و اجناس ماکولات باشند مهابتجنگ بنابر خاطر جوئی و رفع الوقت راه جواب و سوال مصالحه با
مرشد گشوده میر عبدالله نام … راجه … مطلق … بود سفارت مقرر نموده بهمراه لشکر
بنفرست بجانب صلح فرستاد و بنوشت مذکور که تمامی … احوال مهابتجنگ را بصورت
مذکور نوشته نمود جواب داد که بحال … گذارده و برفع شما مقصود و تمامی لشکر شما مخصوص بیست
معامله بعضی دارد و لکن چون شما در اعداد امرای هند و هندوستان محسوب می شوید اگر نجابت از این مهلکه مرکوز
خاطر باشد یک کرور روپیه نقد و تمامی اقبال لشکر تسلیم نمائید و دست از آن اقرار شما برداشته برای رفتن
مرشد آباد و مراجعت نمی نمائیم راجه جانکی رام که دیوان من و صاحب اختیار سررشته سپاه و معتمد و دولتخواه بود
… اگر … فیروز جنگ در رسیده قریب بیست هزار سوار … در رکاب اند
از اینها هم اکثری بنابر اضطرار احوال … بکمال نقد … غنیم دارند جواب … لشکر شنیده … حسن
عقیدت … کثرت غله چنانچه باز اطراف رسیده قلیل … در رکاب حاضر ندیده یافت این احوال هیچ
موافقت با مخالف دارند و در صورت صلاح دولت آنکه گفته هر لشکر … اقبال و … مرشد آباد
… از این … می توانند رسید و … باروت … روپیه
… اگر … باشد هر صورت سرانجام داده می رسانم مهابتجنگ بمقتضای جرئت و شجاعت

از بس دلالت سر باز زده نهایت استنکاف از این امر نمود و فرمود که تا زنده ام با این نحو خلاف و اهانت نگاهی
نخواهم شد و ان شاء الله تعالی باز این اشقیای مزور مکاره و منافقه نمود و اعدا را مغلوب خواهم نمود زیرا که باین
خفت به شتی داده اند چه خوشا دار و ان شاء الله [illegible] معاون که درین
میدان مرد از ما دو نشی حقیقت رعایت [illegible] دیگر به انجام خواهم نمود [illegible]
چون پرده سیاه شب عالم را فرو گرفت انگریزان از اما ساز و دو جی از تا سه و یا بان لشکر تغاری بر بخاسته
راه لشکر مرهته گرفتند و بغیر از جابجه داران مشهور و اعتقوه روشناس و ندما و اعاظم رفقا دیگر کسی نماند چون
میر خیر الله مذکور را اکثر رفته مکر بعمل آمد دیگر این هم بفکر کار خود افتاده هر کسی راهی بهم رسانید میر حبیب سیم
با بعضی از روسای مرهته علت نفاقی که با مهابت جنگ داشت ساخته قاصد بود که فرصت یافته با آنها بپیوندد
و مرهته ها وقت شام نشان در هم دوار رو بروی لشکر منصور مهابت جنگ بر پا کرده ندا درداده که هر که زیر این
نشان ها آید از قتل و غارت محفوظ خواهد بود [illegible] علم امان [illegible] از جمله
و تر [illegible] از لشکر بر آمده خود را بان نشانها میرسانیدند [illegible] در انجا طمع نموده غارت کردند و به لطیفه
غیبی آن راه مسدود گشت مهابت جنگ در باره کار بجهات مذکوره خود را عاجز دیده ناچار ترک خود داد و
تنها نا خدا لشکر روشنجلی سراج الدوله را همراه گرفته بخیمه مصطفی خان رفت و گفت مرا با شما سخنی گفتنی است
مصطفی خان مست بوده این حال نموده حیران گشت و برخاسته در یکی از دو بیچ خیمه خود مهابت جنگ را برده نشانید
و استفسار نمود که چه حکم میشود مهابت جنگ گفت که بشنوید مصطفی خان که بجهت آن را از جان عزیز تر چیزی بجای نیست
و مرا حالتی پیش آمده است که در توقف بیش نمی [illegible] و از جان و رنگ [illegible] شما را
و اگر از من ملالی و کینه در خاطر بنا بر بعضی امور باشد اندیشه های بسیار و تدابیر دور از کار نباید نمود و اینک
مع سراج الدوله که عزیزتر از جان من است تنها پیش شما حاضرم کار من تمام کرده خود را از تشویش فارغ
سازید و اگر حقوق مرا در خاطر جای داده از بعضی قصورات که بعمل آمده باشد در گذرید و اراده رفاقت و اعانت
من نموده تجدید عهود و مواثیق بکنید تا [illegible] خاطرجمع متوجه تدارک مرهته گردیده هر چه از دست بر آید و بالقوه
من باشد بعمل آرم مصطفی خان در جواب گفت که این سخن را من تنها جواب نمی توانم گفت هرگاه سرداران
دیگر از فرقه من جمع آیند باتفاق آنها آنچه گفته آید اعتماد را شاید مهابت جنگ گفت چه مضایقه مصطفی خان کسی
فرستاده شمشیر خان و سردار خان و دیگر جماعه داران افغان را احضار نمود و چون جمع آمدند مهابت جنگ گفت

که جناب ما

که جناب ما را با شما سخنی که یافته میگفتم اکنون اعاده بایدش نمود مهابت جنگ کلمه سابقه را باز در مجمع مذکور کرد و مردم
شنیده خاموش ماندند مصطفی خان چون [illegible] را ملاحظه ساخته گفت که برادران چرا جواب نمی دهید آنچه
در خاطر دارید [illegible] که سردار قوم و رئیس فرقه شمایند
هر چه شما بگویید جواب ما هم همانست مصطفی خان گفت از این تا حال ما را در خاطر آنچه بود بود و تا حال خود سر و
جان ما در وابسته قدم و نمک است و ما را این رشته وقف نثار جان و آبروی مهابت جنگ و عیال و اطفال
اوست بلکه درین عرصه تا مصطفی خان زنده باشد سر خود را وابسته نعل اسپ اوست علم مهابت جنگ
[illegible] مشهور است که باتفاق جمیل شمشیر [illegible] متوجه شود [illegible] مردم خود از سه هزار کس [illegible] هم این هم
چنین [illegible] راه [illegible] کمال [illegible] بعون الهی با اعدا جنگ کرده ان شاء الله تعالی غالب می آییم [illegible]
جانان هر چه بهتر دانید بکنید دیگران [illegible] استماع کلام مصطفی خان همه استصواب او کرده رای رفاقت مهابت جنگ
به [illegible] اختیار آمد و مصطفی خان هم [illegible] نمود چون حسب الاستصواب بعمل آمد مهابت جنگ [illegible]
خود برگشته بخاطرجمع آسوده [illegible] غلام علیخان که سابق دیوان خالصه عظیم آباد و مقرب و ندیم مهابت جنگ و
در جمله [illegible] نموده و [illegible] یوسف علیخان برادر [illegible] علاء الدوله سرافرازخان اختصاص داشت و با مصطفی
خان راه صداقت می پیمود [illegible] تا بجان از گفتگوی او آنچه استنباط نموده بود اظهار ساخت و غلام
علیخان بخانه مصطفی خان آمده ساعتی چند [illegible] درین عرصه آدم شمشیر خان آمده پیغام داد که بموجب عهد
بست سابق [illegible] مصطفی خان
گفتگوی شب را اعاده نموده [illegible] افغانست بر همین قرار خواهد بود غلام علیخان [illegible]
این کلمات بر خاست [illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شوجه فوج اعادی گشت چون مرهته لعنتهم بر لشکر رخصت نرسیده فوج بسته نگشته سر رشته اجتماع
برهم خورد و مردم مرهته داخل فوج مهابت جنگ شدند و این گروه دار بیرون عمداً توقف در شمول برده
و فوج مرهته باو رسیده بود اگه و دو سه روز شغل [illegible] کرده گروه بوت
در آن روز حیدر علیخان داروغه توپخانه در شستی مهابتجنگ کمال قلادری و جانفشانی [illegible] جماعه
را از مرهته خاک هلاک انداخت و مصطفی خان و میر جعفر خان و شمشیر خان و سردار خان و رحیم خان و دیگر خان
و غیرهم محاربات مردانه از دحام و جمعیت مرهته را در هم شکستند و روسای مرهته ضرب دست شمشیر خان
نمایان دیده و اکثر مردم خود را مجروح و مقتول ملاحظه نموده یورشی که از چهار سو می آوردند موقوف کرده و جمعیّة
جمع نموده بطرف ساقه لشکر متوجه شدند و فوج برابر نموده مهابتجنگ منتظم گشته بهیات مجموعی جنگ کنان
بطرف کتوه روان شد و در آن روز بقیه اسباب و متاع لشکر بتاراج مرهته رفته از زر و اسباب گذشته از فرش و رخت و
ماکولات و ملبوسات و مرکوب هیچ نماند و دو سه هزار کس [illegible] سواری فیلان و پنج شش هزار
بهلیه برق انداز پیاده جنگ کنان طی مسافت می نمود و فوج مرهته از چهار طرف دلیرانه کوششها نموده بر
لشکر مهابت جنگ که قلیل جمعیتی بود حمله های متواتر و یورشهای شایسته و رشادهای او و رفقای مهابتجنگ شجاعت
آغا و سرداران خود مستظهر بوده بدفعیّه انها می پرداختند و بتوافق کردگار مردی و مردانگی داده با مقبول
تمام راه می نمودند چون شام شد ناله ناچار انتخاب کرده بزمینی مرتفع که دو شاله بهایی باشد و در راه
تنگ که راهشته جگر ناهنجار نموده با سعد و حباب ساخته اند فرود می آمدند سایه فراز رسید و
شتری بزار ارض برای خواب و اغنیا گسترده نمی شد و افواج مرهته گرد لشکر مهابت جنگ بفاصله قرب کرده
چراغها تا بان تا بحاز رسید محیط گشته نزدیک چون خیمه و بار بردار روز اول بغارت رفته احدی را سر سایه و
جنس ماکولات میسر نبود و مرهته دیهات گرد و نواح را در هر منزل ناده ده کروه از چهار سو سوخته و تاخته اثر آبادی
و اجناس غله باقی نگذاشتند از این جهت حرج عظیم بر لشکریان مهابت جنگ و جمیع روسای عسکر و اهل بازار
گرسنه امید زندگی و قوت بکسی نماند بسبب فاقه های شبانه روز تاب و توان هم در رگ و پی کسی
چندان باقی نبود و از جنس ماکول برای ارباب توسع در شبانه روزی زرفنی و قات سد رمق
نواند شد بیشتری آمد و سایر الناس با کل ساق و رخت ماندند این شکم بی کردند چنانچه
از تقریر یوسف علیخان مرحوم سبب غلام علیخان مخفوظ ظاهر شده که در سه روز مدت رسیدن بکتوه بکرور زر

سته باو

سته باو بکهری ابسته آمد که هفت کس در آن شهر یک بودند و روز دیگر هفت عدد شکر پاره که بوی از حلوا
ستگکس را قوت لا یموت گشت روز سیوم قریب به نیم آثار کباب گوشت گاو و چند کس بر حوز دن آن
منت [illegible] آمدند افواج مرهته بسبب نداشتن توپ در بنگاله همراه
لشکر مهابت جنگ برآید تا بانجا رسید احاطه نموده قره وی آمد روزی مصطفی خان لشکر را
ناقص بخود دیده و از شدت غضب و غیرت با همراهیان گفت که جمعیت اسلام و جلادت افغان سراجه ..
زده است که شمار مردم مقهور اجاره و اجلاف دکهنیان گردیده ایم و ذلت هلاک می شویم و کارهای بیهیت
مجموعی اهل ترک نهاده این کافران را از پیش بر نمی دارید همراهیان او که اکثر افغان و شجاع خان قوم بوده اند
ازین سخن متغیر گشته در جواب گفتند که شمار رئیس و سردار ما هر چه تعلیل آید ما هم رفیق و شریکیم مصطفی خان
همراهیان را در این عزم جازم یافته سپر و شمشیر در دست خود گرفت و همراهیانش نیز بهیئت اتفاق
آهسته بطور تماشا جانب پیش رفتند و در خیمه بر فوج مهابت جنگ گمان این جرات نداشت غافل لطیح
طعام مشغول و فارغ البال عاری از لباس و اسلحه با آرام بوده چون مصطفی خان مع همراهیان اندک نزدیک شد
یکمرتبه شمشیر ها کشیده بر سر آنها ریخت و خون آن ستمگران مغرور را خاک معرکه آمیخت اکثری از مرهته مقتول
و بقیة السیف مضطرب الاحوال ماکولات و غیره احمال و اثقال بجا گذاشته گریختند همراهیان مصطفی خان این غلبه
نمایان را غنیمت شمرده از ماکولات آنچه ممکن بود بر داشته بلشکر خود معاودت نمودند و دیگر لشکریان نیز فرصت
یافته آنچه توانستند آوردند و بعد از دو سه روز بعض کسان را قوت لایموت آمد و مرهته ضرب دست مصطفی خان دیده
دیگر نزدیک تر فرود نمی آمد مهابتجنگ بجایی که مذکور شد هیچ جا کوچ می نمود تا خود را بکتوه رسانید و یکی از فیل
افغان پیچ که مهابت جنگ با لشکر خود سوار شد قبل از آنکه لشکر بهم بیوندد بغتة مرهته بر سر فوج مهابتجنگ ریخت
و هر که هر جا بود او را در میان گرفت هر یکی در نهایت اضطرار لا علاج و ناچار بمدافعه دشمنان متقابل مجمع اشتغال
ورزیده نمی توانست که خبر دیگری بگیرد یا بمدد مهابتجنگ برود از آنجا که حافظ حقیقی ناصر و معین آن لشکر بود
دو فیل لشکر از پیش روی مهابتجنگ می دویدند اتفاقاً در خرطوم آنها زنجیری بود که آن را بازی می نمودند در آن وقت آن
هر دو فیل بفرمان فیلبان نقد بر سر جان زنجیرها که در خرطوم آنها بود شروع بزدن سواران مرهته که دور مهابتجنگ
را احاطه داشته شد و هر که زدند یا خاک کشته برابر کردند از بعد آمدن این رستخیز مرهته های دور مهابتجنگ
مضطرب الاحوال و بکریختند ده دوستی در عرصه و فرصتی شکست و ملازمان مهابتجنگ هر دو فیل سواری او فرار

آمده پرسید دیگر مرتبه تا که بعضی از سرداران لشکر مهابتجنگ را احاطه داشتند یورش [illegible] اهتمام
کرده جمعیت او فرود و همین قسم مرتبه‌ها را که در بعضی لشکر داخل گشته بودند و خود مشغول بودند بیرون نمودند
و [illegible] آن صورت اجتماع در زنبور لشکر [illegible] نموده [illegible] آمده طی
آنکه در نهایت ضعف راه‌ها بودند و [illegible] قدم خطرات عظیم و خوف [illegible] حضرت الهی [illegible]
بلاد و ظفر بر اعدا میسر [illegible] تا دیگر [illegible] و حلب کنان و ضمیم افغانان بقصبه کتوره که دو منزلی [illegible] شد
آباد بطرف جنوب واقعست با جانب [illegible] الخبر رسید [illegible] و رود در کتوره اهل [illegible] بگمان آنکه غله از آنجا
فراوانی دارد هر نوع از آن جنس بوفور [illegible] میسور خواهد گشت خود را بتعجیل رسانیدند اما قبل از ورود آنجا
مرتبه [illegible] رسیده تاخت تاراج واقع شده و ذخایر غله را که بر در آن [illegible] بود آتش کشیدند با این
حال جمعیت [illegible] که بعد فاقه‌های بسیار رسیده بودند غلات سوخته را از نهایت [illegible] بکار بردند
و مهابتجنگ رحل اقامت در کتوره انداخته بحاجی احمد و [illegible] مهابتجنگ در باب محافظت [illegible] نوشته [illegible]
جنگ راجع غلات و دیگر [illegible] در باب [illegible] بود و اهل [illegible] شهامت جنگ و صولت جنگ و حاجی احمد و
جمیع متعلقان [illegible] از احوال مهابتجنگ [illegible] سلامتی او و همراهانش [illegible] بودند بعد چندی
خبر سلامتیش یافته از بارگاه حافظ حقیقی که جامع المتفرقین است عافیت [illegible] او راجع [illegible]
بوده صولت جنگ [illegible] توپخانه و دیگر اسبابیکه ضرور بود با ذخایر اجناس غله مرخص نمودند که
بلشکر مهابتجنگ هرجا که باشد رسانند بعد صولت جنگ با فوج شایسته [illegible]
از مرشدآباد کوچ نموده بعد چند روز در منزل مذکور با مهابت جنگ ملحق گردید مهابتجنگ و همراهانش فرحناک
بعد از شدت که [illegible] ملاحظه نموده سجدات شکر و نیاز بدرگاه کریم کارساز بجا آوردند
رسانیدند و از اطراف و جوانب ذخایر غلات رسیده جمیع مردم [illegible]
سه [illegible] افواج و سامان [illegible] در کتوره اقامت نموده با امن و امان بودند و مهابتجنگ نظر بر قرب ایام برشکال
[illegible] لشکر [illegible] مهابتجنگ [illegible] خود را در ملک بنگاله [illegible] از راه [illegible] هجوم
عازم [illegible] میر حبیب [illegible] با مهابت جنگ [illegible] مقاومت [illegible] گشته
متکفل شد [illegible] چند هزار سوار همراه [illegible] مرشدآباد [illegible]
است و مهابتجنگ در کتوره [illegible] کرده [illegible] برای [illegible] مهابتجنگ

جلالت

جلالت میر حبیب کار فرما شده چند هزار سوار خویش را همراه او داده و مهابتجنگ [illegible] در توقف [illegible]
چون احوال مرشدآباد [illegible] بود و میدان خالی [illegible] و از شهامتجنگ و دیگران امید محافظت و حمایت انجا نداشت
[illegible] مرتبه قبل از ورود او یک روز خود را رسانده
[illegible] میر حبیب [illegible] را صاحب [illegible] خود ساخت و [illegible] روپیه نقد [illegible] از جنس [illegible] برد
و در بعضی محلات شهر نیز دست برد نموده میر حبیب برادر خود میر شریف را از خانه خویش همراه گرفته [illegible]
برد و [illegible] دارالاماره و خانه شهامتجنگ و عطاء الله خان [illegible] بعضی از افواج در نهایت استحکام بود
[illegible] در آنجا [illegible] خبر وصول مهابتجنگ راه فرار پیش گرفت [illegible] مرشدآباد مهابتجنگ
شام روزیکه مرتبه بعد تاراج فرار کرده بود وارد [illegible] گشته [illegible] استظهار سپاه و رعیت [illegible]
[illegible] این ماجرا [illegible] هجری رو داده او اقامت نمودن مهابتجنگ [illegible]
[illegible] در کتوره و تسلط یافتن [illegible] بر هوگلی [illegible] بنگاله [illegible] بعد آنکه مهابت جنگ
به مرشدآباد نزول نمود [illegible] باراده مقاومت با اعدای خود بطرف [illegible] رفته بود میر حبیب که
[illegible] نزد او رسید [illegible] کرده [illegible]
[illegible] رسیده بود [illegible] کتوره آمده و [illegible] کتوره [illegible]
غلات و غیره مایحتاج [illegible] راه [illegible] هوگلی [illegible] اطراف [illegible]
هوگلی و غیره اماکن قریبه [illegible] باهم اتفاق نموده [illegible] توسل [illegible] رسائل و رسایل [illegible]
نهاده میر حبیب را [illegible] تا آنکه میر ابوالحسن و میر ابوالقاسم و غیره ساکنه هوگلی که با محمد یار خان
برادر علاقی مهابتجنگ که حاکم بندر مذکور بود [illegible] داشتند [illegible] در مقام [illegible]
در آمده [illegible] میر حبیب [illegible] پانزده کس [illegible] قلعه هوگلی آمده دروازه [illegible]
[illegible] محمد یار خان [illegible]
[illegible] از مهابت [illegible]
میر حبیب طلبیده [illegible] هوگلی [illegible] محمد یار خان [illegible]
[illegible] هوگلی [illegible] بعضی دیگر از تجار [illegible] ساکنه هوگلی باغوای میر حبیب
[illegible] با او پیوستند و صورت [illegible] باج و خراج [illegible] تجارت [illegible]

دیباسگر نوشت بودن ملک بنگاله جازم گشته مرحل اقامت خود در کتوه انداخت و در ترتیب معدات الهام
گردیده گاه گاه در هوگلی ... ما در کتوه لشکری بر دو مهابت جنگ بلا خطر انکه فوج کم مانده و باید وجود قلت
تنبیهات ... کشیده و انواع نقدیجات و ... [illegible] ... نزدیک
ار ملک بنگاله و درین سال متعدد دید بنابرین در حفاظت وحراست مرشدآباد کوشیده در ایام ...
بود خارج شهر معسکر ساخت و فوج در تنبیه یک دو بار تا پلاسی دواند و بور رسیده و مهابت الطاف الهی سوخته
باز بهکلوه برگشت و بعد بیگاه که آب دریای بهاگیرتی طغیان نموده با آب نماند چون کتوه الطاف و جلد بنگاله
است بای تر دو مرتبه از بطرف کوتاه و دست تطاول اینها بر برگنات و قرای معموره الطاف دراز کرده
و تمام بنگاله بر دوان و مدینیپور را تا بالیسر دست آورد و مرقلند فوجدار مدینیپور بهم نحو خود را از ان
مهلکه نجات داده در کوشه افزید و شیخ معصوم نایب صوبه کتک بنابر رسیدن فوج عظیم که اضعاف مضاعف
جمعیت خود و را ملاحی کشید انقلاع بر بیوم و اکثر برگنات ... و قصبه اکبر نگر نیز متصرف مرتشم
در آمده غیر مرشدآباد و ملکت انتظامی کنگا و ... مهابت جنگ نماند سکنه مرشدآباد که از سالهای
دراز چنین سانحه ندیده بلکه گوش شان نشنیده بود و بلده مذکوره حصاری هم نداشت در موسم بنگال
با کمال اضطرار و اختلال احوال بسوی ... الطرف گنگا مانند جهانگیرنگر و مالده و ... بود و بیاد و غیره با
عیال و اطفال ... ~~[illegible]~~ رفته سکنی گرفتند حتی مهابت جنگ هم انطرف گنگا
در محال کو و ... که یکروزه راه است بنای خانه و طرح آبادی انداخته با عیال و اطفال و احمال و اثقال در ان مکان
رفته توقف نمود و اسباب و ... مهابت جنگ نیز قدری از ان ... و ... مهابت جنگ بعد چندروز باجوانی
مردم معاودت بمرشدآباد نمود و مهابت جنگ ... جلب سپاه معروف داشته ده ...
بیوه و انعام فرموده با بخانی الطاف و نیل و انبار تخم قدر بن خود را وسیل ... ظلم ... مهابت جنگ برادرزاده
و داماد خود بهیبت جنگ اکرام الدوله بهادر و عبدالعلیخان بهادر ... از عظیم آباد و رسیدن اینها بمرشدآباد و مهابت
شجاع الملک بهادر مهابت جنگ سال ... مهابت جنگ بعد ورود بمرشدآباد خطا با حرام الدوله بهادر هیبت جنگ
که برادرزاده و داماد که فرستاده صوبه دار عظیم آباد بود و خط دیگر بعبدالعلیخان بهادر خالوی راقم که نیز قرابت
برادرزادگی با مهابت جنگ داشت متضمن استمداد و طلب اجتماع فوجی که ممکن از قدر باشند ارسال داد
تاکید نوشت که احوال بهمین منوال است و سلامتی هم منحصر به دفع این اعادی و در گوشه خط این فقره بقلم خود بعبدالعلیخان

... ـات اگر توفیق اعانت رفیق باشد در توقف رفاقت مصمم ضعیف نموده بعد هیبت جنگ با ...
مذکوره و ... مهابت جنگ متضمن طلب متحیر و مضطر گشته از تصمیم عزم استیصال جانب ... که
بعد ... [illegible] ... انقطاع از املکان بود مایوس گردیده در فکر ادای
تنخواه سپاه ... و اسعار ... اراده معاودت بشهر عظیم آباد که مرکز دولتش بود نمود و
خود از ... کوچ نموده عظیم آباد رسید بعد چند روز باراده مرشدآباد داخل باغ جعفرخان گردید و بابا والد فقیر
عبدالعلیخان بهادر و دیگر رفقای در تنخواه خود مشوره بلکه التماس تنخواه سپاه ... از انتظام صوبه
عظیم آباد می کرد صورتیکه موجب اطمینان خاطر او شود روی نمی نمود روزی بابا والد فقیر در خلوت فرمود که مرا
رفیق بکیک مهابت جنگ که بزرگ دینی و دولت من است منظور و الدعوت سپاه که تنخواه آن بسیاری باید هم
از طرف بندولبست صوبه ودر قابو ... این ملک اندیشه انجام ... مرتد از که ان جرائم و جای آتش
نمی دانم اگر ... بر ... این مقدمه کت بید ... هیبت جنگ با ... استعدادی ... از
... بود و تدبیری در انتقال ... و حضور مهابت جنگ که بزرگ ... بهشت خواهد افزود و والد
فقیر در جواب معروض داشت که بنده دو تنخواه ... این دو ... و خادم ... این استمالت ...
هرچه ... و اصعب امور ... و فرمایند تا در انصرام آن بجان کوشند و یقین تصور فرمایند که در چنین
وقت از دست این ناتوان انچه تواند شد و تقدیم آن بقدر مقدور راضی ... نخواهد شد هیبت جنگ ...
که اکنون ... ابری بر ... ترا ازین ... اول انکه سپاه از تنخواه ... خاطر گشته رفاقت مرا
جازم شود دوم خللی در بندوبست صوبه ره نیابد و بنده ... با عانت مهابت جنگ عازم گردد تا در رفاقت
بزرگ خود کوششی که باید از من بعمل آید والد فقیر التماس نمود که زریکه تمام تنخواه سپاه وفا کند مخفی نخواهد بود
که کثرتی ... بر ... این قدر باقبال و ... تواند شد که وجهی را از مالگذاران صوبه و وجهی ...
نقد و وام از مهاجنان سرانجام نموده در تنخواه ... تنخواه را ... نماید تا بر ...
متعهد سپاه و عاید ... و ان شاء الله تعالی تا جانی در بدن باشند دشمنان را مجال نیست که خللی در صوبه ...
اراده فاسدی درین باب توانند نمود هیبت جنگ خوشنود گشته فرمود که همین می خواهم سپاه ...
وانچه ... بر ... نماید و در حفاظت و حراست صوبه مستعد و مستقل باشند دیگری غیر از شما ...
که در چنین وقت ... امیدی ... و ... درین باب مبالغه را از ... سخنان بسیار

خطاب وقت ومقام بر زبان آورده والا حضرت فرمان نموده امور مذکوره را صفحه کرده بود و چون به نو
آمده مهدی نثار خان برادر خود را که بخشی فوج و سالار لشکر بود طلبیده آهسته گفتگوی در باره که با مهابت جنگ
در میان گذشته بود اعاده نمود و باتفاق برادر ... آهسته آنچه مناسب مرد کی با
راضی بر فائقه مهابت جنگ نمود و نیز بار از مالگذاران و مهاجنان سرانجام ... خواهد رام ...
خود کرفته دست آویز با نوشته داد و از هر یک محمدی را همراه خود گرفته تا از عهود موافق وعده
با دو رسانیده رسید شش بکرو جهان مهابت جنگ را ازین معامله جمعی میسر گشت والله اعلم خلعت نیابت
صوبه عظیم آباد داده خود تا تاریخ محاذی ... جعفر خان مع مهدی نثار خان و جمیع سرداران لشکر با پنجهزار
سوار و شش هفت هزار پیاده به مرشدآباد تشریف فرما شد و شیخ عبد العلیخان بهادر را نیز با ازخانه خود
بصورتیکه دست ... تایان سید سرانجام داده بقدر طاقت خود مردم سپاه از فوج همراه
برداشته عازم رفاقت واعانت مهابت جنگ شد مرشدآباد کردید قبل از حرکت عبد العلیخان
از عظیم آباد خط دیگر از مهابت جنگ مضمن ... رسید و در گوشه آن مکتوب بخط خود نوشته
که مصرع ... بار آن خشم با بی در رسیده ... قناعت نموده مصرع دوم نوشته بود بعد قطع منازل
بر دو نزدیک مذکور مرشدآباد رسیده بملاقات مهابت جنگ مستسعد و به رفاقتش مستعد گردیدند
مهابت جنگ عمدة الملک شیخ عبد العلیخان بهادر در عین معانقه مصرع تا نهان مصرع مرقوم برخوانده آن
دیت مصرع خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم و شجاع الملک بهادر در نگهداشتن فوج اهتمام نموده
رساله های سرداران لشکر بالقدر مراتبهم افزود چنانچه مصطفی خان که رساله اش پنجهزار سوار بود و
هزار سوار مقرر و بذات خود منصب پنجهزاری و نوبت و پالکی جهالردار و خطاب بر جنگ بهادر ممتاز گشت
و همین قسم فیض الله بیگخان و نور الله بیگخان و حیدر علیخان برادر حسین قلیخان و میر محمد جعفر خان بخطاب
بهادری و افزایش رساله سرافرازی یافتند و عمر خان و شمشیر خان و سردار خان و بهادر علیخان
و دیگر جمعداران سپاه و توپخانه بافزایش جاگیر و مراتب و مردم رساله و مواجب ذات و انعام
و ساز سپاه شدند و توپها و اسباب آن هیچ توپخانه و سپاهی چنانچه در کار بود سرانجام یافت و فیلان جنگی
هم چند زنجیر معلم و مقرر گشتند تا در سواری بیش رو باشند و علی مهابت جنگ ... در قبض ...
نمایند بهمین کردیده انتظام امور بر ... ما لکانه خصوص برای بردن خزانه بنگاله

آمده بود و مهابت جنگ از او سرگران داشت و رخصت رفتن بعظیم آباد و نشستن در آنجا تا انفصال
هنگامه مرشدآباد خود بپادشاه عرضه داشت که بالفعل بسبب هنگامه مرهته فدوی تا ارسال خزانه عاجز
شده است ... بعظیم آباد فرستاده تا آرام تسلط
مرهته ... بفضل الهی و اقبال پادشاه جهان نشینند و فدوی امید وار است که در این وقت
کسی از امرای حضور یا دیگری از بندگان درگاه را بصوبجات بنگاله و اعانت این دولتخواه متعین شود و اگر
خدانخواسته فدوی در این کارزار از عهده بر نیاید بر دیگر سلطنت با شوکتی خواهد ماند و اکثر معارف حضور
که منحصر بر وصول و ارسال خزانه صوبه بنگاله است موقوف و در فرمان القلم خواهد گردید همچنین فدوی خود را
تغافل در این باب از باب سلطنت و خداوندی دور است چون عرضه داشت مهابت جنگ از نظر پادشاه گذشت
محمد شاه منظور المغفور متوحش گشته با امرای حضور که مخلصانش بوده اند مشورت آغاز نمود عمدة الملک که
بر صوبه اله آباد و از حضور دور بود اما پادشاه او را از زمره مخلصان عاقل و مصاحبان دانا دل میدانست
بنوشته نگاشته استشاره نمود عمدة الملک و جمیع مخلصان بتصدیق التماس مهابت جنگ نموده ترغیب
و تحریص بر کمک و اعانت او نمودند پادشاه شقه خاص متضمن بخطاب تاکید در کمک مهابت جنگ با ابو المنصور خان
بهادر صفدر جنگ داماد برهان الملک که صوبه دار اوده بود و قریب جوار با عظیم آباد و بنگاله بود داشت و خزانه
و سپاه و دیگر اسباب حرب نزد او بوفور مهیا بود مخلف بهمچنین شقه نوشته ارسال داشت و عمدة الملک
بهادر که در اله آباد بود نگاشت که بهر صورت که تواند ابو المنصور خان را بمدد مهابت جنگ برانگیزاند و فرصت
ندهد که عذری تواند نمود و نیز حکم محکم جداگانه بنام او که مدار المهام و سپه سالار جمیع عساکر و کمکی بود صادر
شده و یافت مضمون آنکه چون از حضور والا مسالک ... در وجه ... با وجه ... رسیده ... بالخاصه
... و فساد در ... فرستاده ... و هیچ مواد فساد و
گرد ... بجهاد ... که در سانند و جنبان گوشمال با ... بجا آورده
کار از عبارت نوشته ... نادم و پشیمان گشته بار دیگر بر امور چنین گستاخی ننمایند ذکر یافتن مهابت جنگ از رسیدن رسیدن
مرهته ... و جنگیدن ... بدور ... را تا افغانی عظیم کشته تا جلب ... رامین ... گوجب ...
عظیم آباد مهابت جنگ اسباب حرب و افواج را بالکل مهیا آراسته و عده از امور حقیقی خواسته با تفاق
بهمت جنگ و صولت جنگ و عبد العلیخان و جمیع همراهیان با فوج جرار و سامانی شمار بعد انقضای ...

برسر آنکه هنوز گل لای و طغیان آبها مانع گذر سپاه نشده بود مادهٔ تنبیه و تادیب بهاسکر پنت عزم
رزم مرهته جزم نموده شهامت جنگ را با رساله داران و فوج دیگر افواج متعینه در شهر نابگر گذاشت و خود با هنگ
گوشمال مکابیان با دولت و اقبال از شهر برآمده [illegible] اکبر نگر [illegible]
کتوه رسیده روبروی محل اقامت بهاسکر اقامت ورزید تا هشت روز جنگ توپ و تفنگ در میان بود
و لشکر بهاسکر را از دو طرف دریا احاطه داشت طرف مقابل مهابت جنگ دریای بهاگرت بود و در پهلوی [illegible]
لشکر مرهته دریای اجی و با اهتمام وسعی بر حسب سلفی بهم رسیده مقابل لشکر مهابت جنگ لشکر داشت و توپها
که بران بود بر فوج مهابت جنگ گلهای آتش می بارید و مهابت جنگ راه عبور می جست تا آنکه صلاح
درین دید که در شب تار از بهاگرت گذشته و بر دریای اجی رسیده از کشتی تا پل بسته بی خبر عبور نماید چون پل
از دریای اجی طرف سر بالاتر دو طرف بهاگرت فاصله از مرهته و با اختیار مهابت جنگ بود از کشتی های
بزرگ جسری مستحکم بر رودی بهاگرت کرده بجا طرح افواج و مهابت جنگ عبور نموده اجتماع
داده بعد از آن کشتی های متوسط که برای پل آراسته بودند آهسته آهسته یک یک و دو دو ملاح متصل
بکناره بهاگرت آمده در دریای اجی کشیده فراهم نمودند از بزرگی نقد بر جا رسانیان مرهته را دیده جنبا چون
بخت نشان بیدار نبود و اگر کسی بیدار شده می پرسید اهل کشتی جواب مناسب داده غافلش میکردند
تا آنکه آخر شب نیم کرده دو روز از لشکر مرهته بر دریای اجی پل تیار شد و مرهته را احتمال عبور دریای
بهاگرت و پل بستن بر دریا چه آخر و امثال فوج مهابت جنگ از آن پل در خاطر خطور نمی کرد و از این جهات غافل گشته
در تفتیش و ملاحظه پل بستن نکوشیدند بعد تیاری پل مهابت جنگ بهادر از غایت جلادت کشتی و دیگر جانثاران
حقیقت اندیش را بعبور مامور فرمود حیدر علیخان و مصطفی خان و شمشیر خان و میر جان و سردار خان و میر محمد
جعفر خان و دیگر سرداران پیاده بالب دریا با احتیاط و انتظام همراهیان رسیده و معتمدان رفقای جنگی
را چیده ارشاد نمودند که چون مرتبه آن طرف دریا از ازدحام وارد یابد در غفلت و ظلمت شب عبور نمایند مقصد آنکه
بستن رفقای واقع مزاحمت اعدا گردند و باقی فوج با استانه [illegible] گذشته بفوج سابق لاحق شود یکبارگی
و تمام جوانان لشکر با پیش گذاشته شروع در عبور نمودند اتفاقا بسبب ازدحام مردم و کثرت عابران خللی
در بعضی کشتی بار و بیداده یک کشتی باد و از میان پل غرق گردید و مردم که با خبر از بیم سبقت بر یکدیگر
جستند آمدند بسبب تاریکی و صدمه مردم معقب که هر یکی از آنها قصد عبور بود و از شکست پل آگهی نداشت متوالی

عبور با افتاده

عبور با افتاده غریق گرداب اجل می شدند از معتمدان شنیده شد که جمعی کثیر قریب به یکهزار و پانصد کس بلکه افزون
[illegible] گشته بعد از آن مردم فرود شدند که رخنه در پل افتاده جمعی کثیر بسوی [illegible] در آمده اند [illegible]
[illegible] استحکام و درست پل کردند غلبه جا [illegible]
حوالی ساحل [illegible] رخنه رسیده دو پل را مستحکم نمودند عبوران [illegible] عبور دریا از مرکز فتنه اول
سیم مانع نبود که تخمینا قریب بدو سه هزار کس آن طرف دریا رسیده فراهم گردیدند و دیدند که اگر روز روشن شود و دشمن
بر حالت جمعیت آگاه گردد کاری از پیش نخواهد رفت [illegible] طلب [illegible] قوی [illegible]
شمشیر [illegible] شنیده و بهیبت [illegible] دیده [illegible] لشکر [illegible] بلند شد که مهابت جنگ
رسید و افواج مرهته مضطرب گردیده قبل از آنکه [illegible] مردم اطلاع شود راه گریز پیش گرفتند و مهابت
طرف مهابت جنگ و [illegible] شمشیر [illegible] طوفان [illegible] مهابت جنگ کشتی های
را بجا کشیده و در دریای اجی انداخته [illegible] عبور نموده [illegible] مردم مع اسب و فیل
و توپ و بان و دیگر سامان آن طرف دریا رسیده صفوف آراستند و مهابت جنگ با جمیع سرکرده‌های
لشکر [illegible] مرهته [illegible] نمود [illegible]
[illegible] شجاعان گردیده [illegible] اضطراب و اضطرار [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
راه فرار پیموده [illegible]
[illegible]
لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و بسیار [illegible] اتفاق افتاده والله اعلم بالصواب

این نوع بیتابی در ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج هجری رو نمود و بهاسکر زیاده براین توقف
از حیز قدرت خود بیرون دیده راه دره پچیت گرفت و افواج نواب معلی در دوری و بعوکلی راجمحل و اطراف دیگر متفرق
بوده بنابر استماع این خبر متوحش و سراسیمه گردیده بعجلت راه فرار پیش گرفت ... رسیده و بهاسکر ... تنگی فرود نمی
آرمید بهاسکر خود را بجنگلهای صعب المسالک کشید نواب معلی تعاقب کرده به دوات ... تعاقب ...
روز بجایی رسیدند که بنابر کثرت اشجار کوه و جنگل سوار و پیاده عبور و مرور دشوار شود و دو سوار
باهم امکان نداشت که از بیجاب اشجار پهلوی هم گذر توانند رفت و در یافت اخبار فوجی لشکر خود متعذر گشت تا ...
مخالف چه رسد بهاسکر نیز راه عبور از مسالک آن جنگل بسر حد ملک خویش یافته لا علاج بر هنمائی برهمن حسب ...
خان بجنگل اینش پور رسیده از آنجا بسیر لایق چند روزه کوه راه بریده بسر از بسیار ... پور بر آورده و فوجی را بجنگ برای ...
مسدود و سیدی فوج مذکور بس از راه نور ... شیخ ... که با جمعیت قلیل در جای بود بعد او رسید به آنجا و ... بسر از
اطاعت سر برتافته با وجود استماع آوازه ... عزت و شجاعت باندک مایه مردم که همراه داشت مستعد ...
گشت و مافوق الطاقت کوشیده در میدان مقتول افتاد چون مهابت جنگ ... خبر رسیدن بهاسکر بسیدی ... پور معلوم
شد از جنگل ... برده راه ... پور گرفت و بمجرد رسیدن مهابت جنگ بهاسکر که نزدیک ... مستقر الاقبال
از سیدی ... پور بسرعت پا بسر رو آورده گردید و مهابت جنگ نیز ... اعمال ... با فوج ظفر موج در ... بهاسکر
گرد ... بر ... به گشته استقبال کرد و کار زار بسبب اتفاق افتاد چون ...
طرف بهاسکر ... هلاک ... بهاسکر تاب مقاومت نیاورده راه فرار در پیش گرفت و مهابت جنگ
مهابت جنگ و صولت جنگ و حید العلی خان بهادر شجاع جنگ و عطاء الله خان بهادر ثابت جنگ و مصطفی خان
بهادر ... جنگ و میر محمد جعفر خان بهادر و شمشیر خان و سردار خان و عمر خان و حیدر علیخان بهادر و فقیر الله بیگ خان
بهادر و نور الله بیگ خان بهادر و غیرهم با فوج ظفر موج و توپخانه قیامت آشوب که لایق تعاقب کرده با ... بود و ساماني
و ذخیره ماکولات در پنجاه بهاسکر بافته ... جابجا افتاده و ... مرتب و ... انواع ...
ومنفعل کردید و ساعی روبرو ... باشد ... متوکل علی الله ...
بلکه ... بهاسکر ... تا ... رسید و چون اثری از ... نیافته ... و اقبال
معاودت نموده ... صوبه ... چند ... نموده ...
که ... حقوق ... خان ... مصطفی خان ...

حسب الطلب

حسب الطلب برادر زاده خود از قصبه ... مضاف صوبه الهور که وطن او و آبا و اجداد خویش بود با بعضی ...
از قوم و اولوس خود بعد جنگ بردوان رسیده ... مهابت جنگ گردیده بود ... صوبه داری ...
... مثبت و خطاب بهادری و بالکی ...
... خان ... بهادر ... و دیگر پیاده های برق انداز ...
مناسب رفت و ... راجه ... مهابت جنگ ...
صفدر جنگ و ... مهابت جنگ رسیده ... مرشد آباد معاودت نمود
صفدر جنگ ... خان ... صوبه داری ...
... عساکر و ... افواج ...
... رسیده ... صفدر جنگ ...
... صفدر جنگ ... مصطفی خان ... صفدر جنگ ...
... مصطفی خان ...
... الله تعالی ...
آمده ... مهابت جنگ ... الله ... بادشاه ...
بجنگ ... مرشد آباد رسیده ... مهابت جنگ ...
ملک ... مرحمت ...
حسام الدوله و خطاب ... و خلعت ...
... مهابت جنگ ... حسام الدوله ...
... مهابت جنگ ... عطاء الله خان ثابت جنگ ...
خطاب بهادری بمصطفی خان از حضور رسیده آخر شوال ... صفدر جنگ ...
... یکهزار و یکصد و پنجاه ... مهابت جنگ ...
... بهاسکر ... صفدر جنگ ...
... مرشد آباد ... بهاسکر ...
یکهزار و یکصد و پنجاه و ... مرشد آباد ...

بودند و بیگم مهابتجنگ در رسیدن بنابر ملاقات با صفدرجنگ بتوسل میر جعفرخان و عماری و در راه اندازی مجاهدان

و خانمان جمعیت جنگ و مهابتجنگ از والد فقیر آزرده خاطر گشته اخلاص و وفاق سابق با هر از و افتراق انجامید

تفصیل امور مذکوره از صفحات آینده ظاهر می تواند شد

بعضه در حسب الحکم صفدرجنگ ... چون ایام برسات منقضی گردید

صفدرجنگ در اواخر ماه شوال یا اوایل ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و نه هجری با فوج بسیار از دهلی و هندوستان

از انجمله جانب بنگاله که بازماندگان لشکر نادرشاه بوده اند در هند ... هفت هزار خوانده بودند و قریب ده هزار

سوار قدیم هند و سپاه ... باساز و یراق لایق ... ساز و سرانجام ... و نگاه ... سرانجام

موفور اند و در الملک صوبه جونپور فیض آباد نام دارد حرکت نموده عمدة الملک ... داشت که این ...

حسب الحکم حضور در ... مهابتجنگ ... مهابتجنگ ... خواهد شد

... آن ... همراه ... در صوبه ...

که ... در نظر ندارم ... امید دارم که اگر حضور ... قلعه رهتاس و قلعه چنهاره ... ازغایت

شود مهابتجنگ ... از طرف ... عمدة الملک قبل ... شود ...

عرضداشت ... بادشاه ... مطابق ... صفدرجنگ حسب الاستعفار ... آورد بادشاه

... قلعه داری رهتاس و چنهاره بنام صفدرجنگ نوشته قلعه داران سابق ... قلعه های

مذکور ... صفدرجنگ ... گنگا ... عبور نمود و قلعه چنهاره

... عیال و اطفال ... قلعه ... متعلقان

را تا عظیم آباد همراه آورده ... عظیم آباد ... متعلقان را ... صورت

قلعه های مذکور ... رسانید ... و شوکت و اقبال عازم عظیم آباد گردید و از طرف مهابتجنگ

بوالد فقیر حکم رسید که صفدرجنگ ... حسب الحکم حضور ... شجاع الملک حسام الدوله بهادر

مهابتجنگ ... استقبال و مهمانداری و امتثال اوامر ... بطوریکه شاید

وانند بعمل آرند ... عظیم آباد ... صفدرجنگ

... نادرشاه که همراه ... بود ... که آن ...

... عظیم آباد ... مردم ... نادرشاه ... جهان آباد ... بر کوشش زد

مردم انجا کردیده بود و والد فقیر ... و اسباب ... بجانب ... همراه داشت لیکن در ... صفدر

جنگ ... چون ... صفدرجنگ ... احتیاط ... و تحقیق آن گشت که در ...

... مهابتجنگ در عظیم آباد ... انتظار انفصال ... می کشید

... طالب بوده و والد مرحوم ... ربط اتحاد و وداد ... بلا

... اتفاق ... اخلاص کامل ... رسیده ... صفدرجنگ ...

... بهتر از ... خاطر ... بریگان ... مردم

... والد ... رتبه ... برای ملاقات صفدرجنگ ... ملازمت ...

... صفدرجنگ ... جمعیت خاطر باستقبال صفدرجنگ

... والد با اسباب ... باستقبال

... راه ... الطاف ... عظیم آباد رسیده و ... استقبال

... صفدرجنگ ... از اموال و جواهر ... جنگ که ...

... صفدرجنگ از مردم ... قلعه ...

... قلعه ... والد ... از صفدرجنگ

... اموال ... احتیاط ... برای ... شده بود ...

... اموال و جواهر مذکوره ... گذاشت

و صفدرجنگ ... داخل شهر عظیم آباد ... قلعه ... مردم خود را ...

... عظیم آباد ... شد ...

... بود ... شهر و ...

... بسیار ... داشت ...

... مردم ... افغان ...

... عظیم آباد ... صفدرجنگ ... شنیده

... والد ... در جواب ...

... که ... امیر ... کمال ...

حضور بجلا گشت ضبط مال او نشان مال رسید کار رسید هر چه خواهند بگیرند اما بنده بدرون نرود ایشان چیزی را نگوید سخنی
خود نمی توانم بر لا ابو المنصور خان انتفا شد با این سخن کمر دو طرفی در دو دسته زنجیر فیل و دسته چار ضرب توپ اگرچه الحق
بدست آن او نمود شده و داخل سرکار خود ساخت این قسم حرکات ... آورده شده ... متعلق بحالت
آمدن بطرف مرشدآباد و مراجعت صوبه جهت بانی فرستادن صفدرجنگ نگاشت و پادشاه هم ... فرستاد
کم را حاجی بملک بجز مردم ... با اقبال پادشاه ... هر چه از دست این ... نخواه نتواند شد بجز خواهد آورد رسید و از
و درست که ایشان را حکم ... بجای خود ... که میان ... و ایشان ... نخواهد گرفت پادشاه ... الاقبال
مهابت جنگ خاص ... امیر ... صفدرجنگ نوشته بود ... تاکید نمود که ... رود ... دخل مهابت جنگ
و خبر ... داشت او ... پادشاه ... حکم حضور ... مهابت جنگ قبل از ورود ... پادشاه از نوشته
و کلا صفدرجنگ رسید ... هر کار ... صفدرجنگ خبر ... بالاجی راو را از ... و ... با او
مهابت جنگ بطرف عظیم آباد و بنگاله رسانیدند چون ... که باجی راو و پدر بالاجی راو را ... برهان الملک
تحقیق بود ... از سرداران ... جنگ چنانچه در سوانح ماضیه گذشت اسیر برهان الملک کرده بود
تا آن زمان ... صفدرجنگ بقیه بودند صفدرجنگ ... بالاجی راو ... عبور نمودن گنگ ... کناره
بهر کردن دولت ... اصلاح ... عظیم آباد ... مراجعت ... در ... به گنگا ... گشته ... نمود
شود و والد فقیر را از ... ذکر آمدن ... جنگ و مهابت جنگ از سید هدایت علیخان والد راقم
داستان بالاجی راو در نواح عظیم آباد و رسیدن ... و ... در صوبه بنگاله و محفوظ ماندن ... عظیم آباد ...
از ... و ... بالاجی راو ... مرشدآباد و ملاقات با مهابت جنگ و حوادث دیگر که ...
ملاقات او در جلوه ... ملاقات والد فقیر را که نائب صوبه عظیم آباد بود با صفدرجنگ ...
... خان ... مذکور شد ... و ... که ... والد مرحوم ... مهابت جنگ و مهابت جنگ
ظاهر نمودند مهابت جنگ چون ... آزرده ... و ... صفدرجنگ ... حرکات
رکیکه ... والد فقیر ... بصدق ... که ... هم رسانید
هیبت جنگ ... آزرده خاطر گشت اما با
سلطنت وقت چیزی ... مهابت جنگ را ... مستقل ولذا
دیگران ... عظیم آباد ...

واو در عظیم آباد رسیده بعد چند روز ... عارضه ... رسانیده ... عظیم آباد اند که ... حاکم نداشت که
نامهربانان بالاجی راو با فوج ... که گروه ... رسیده و غلبه ... سوار ... و هنگام عبور راو از
راه ... شده ... آواز ... و قتل و غارت افواج
و ... بالاجی ... احمد خان ... داود خان ...
بر ... عظیم آباد ... و ... داود ... آباد کرده ... و ... بیگمان
بالاجی راو ... مهابت جنگ ... قلعه ... خواهد ... که ...
برادر ... اینها ... حاجیان ... و ...
و ... بالاجی راو ... قلعه ... نمود ...
را ... و غارت نمود و ... قلعه را ...
را که ... اعلاج ...
که در قلعه با او ... بود ... خان ...
اند ... عظیم آباد ... والد ... شهر
... شهر محفوظ ماند ... والد ... و اطفال ...
و ... کنگ عبور کرده ...
... والد ...
... انقلاب ... عظیم آباد رسیده ... والد مرحوم ...
در ... والد ...
والد ... شهر ...
شهر ... والد ... الله ... شهر ...
...
که ...
بر ... رسالت ...

از قوای بالاجی راو که در بنارس و دیگر قصبات عظیم آباد بهاجی می شود و گویند جی نایک نام داشت اتفاقا
در ایام حکومت والد [illegible] جهات مکرر ممنون احسان و مشمول الطاف و انفاق ایشان گشته بود و در وقت
بمقتضای جمیل جزاء الاحسان الا الاحسان نایک مذکور [illegible] بالاجی راو رسانیده احسان [illegible]
که والد با او نموده بود [illegible] و التماس نمود که تدارک ایشان [illegible] وقتی خواهد بود [illegible]
نوعی نکوئی بخشید که ما از بار احسانهای ایشان سبکدوش گشته آید بالاجی راو باستماع این ماجرا خلعتی [illegible]
احترام و انفاق با برخی از تحائف و [illegible] برای والد فقیر فرستاده استمالت بسیار نمود و نوشت که شما با جمیع مردم
شهر بکام و آرام باشند که مرا با شما و پاس خاطر شما با شهر عظیم آباد اصلا تعرضی نخواهد بود و بتفضل الهی
و یمن انفاس مبارکه بزرگان پاکیزه نفس و پاکیزه طینتان خدا ترس از چنین بلائی [illegible] عموم خلق این دیار در
حفظ ایزدی محفوظ ماندند فحمدالله ثم حمدالله [illegible] که والد [illegible] جاجپور نموده [illegible] گذرانیده خلق
آنجا با این بنده کمترین بر جمیع [illegible] از مرحوم راضی و ثنا خوان و رطب اللسان افضال و احسانش یافته از اخلاق و انعام
او بر زبان مردم اف نه یافت و اغلب اوقات در اکثر جا با فقیر و دیگر اولاد و منتسبانش با مردم هر دیار حسب احسان
و نیکوکاریهای آن مغفور [illegible] جانبها نموده [illegible] بتقدیر رسانیده اند لکن نکوئی
را پس از مرور نکوئی با جانشینی باشد چه نکو زیست اکنون بعد مرگش اینچنین باشند القصه بالاجی راو از راه [illegible]
را کرده بنده با الله آباد از طرف [illegible] و [illegible] و بهار گذشته [illegible] راه گرفته و [illegible] و بهاگلپور رسیده
در [illegible] و قصبه مذکوره [illegible] نهایت شر و شور ظاهر گشته آفت عظیم [illegible] رسیده [illegible] محمد غوث
خان مرحوم که [illegible] مستعد [illegible] و [illegible] نا چار [illegible]
خانهای خود را در بسته با [illegible] از اقربا و منتسبان که در چنین عسرت [illegible] مستعد بودند
از فرط غیرت نا چار حفظ عصمت [illegible] ایشان لشکر [illegible] گردیده برخی از زنان خانه شکسته و درهای بسته
آتش جنگ و صدای تفنگ بر جانب [illegible] ماجرا [illegible] داده بعضی [illegible] آتش کوشیدند و بعضی دیگر
مجبور [illegible] لشکر رسانیدند بالاجی راو [illegible] دریافت که [illegible] محمد غوث خان مرحوم [illegible] کمال اخلاص [illegible]
که [illegible] نا چار پاس آبروی خود تن به مرگ داده [illegible] مشهور [illegible] است و تا
حال کسی را مجال دخل و تعرض در آنجا [illegible] بالاجی راو از این [illegible] زیاده از طاقت [illegible] آمده برای
او چیزی از لباس و [illegible] و کفن فرستاده و چند سوار معتمد خود را همراه ایشان داده مامور کرد [illegible]

لشکر بهاجی

لشکر بهاجی حاضر بوده بگذارند که کسی با آن ضعیفه تضییقی تواند رسانید و خود بیشتر نهضت نموده راه کوهستان گرفت
چون تمام فوج او از بهاگلپور گذشت سواران مذکور از آن ضعیفه رخصت حاصل نموده بلشکر خود پیوستند و بالاجی راو بعد
از قطع [illegible] مرشدآباد [illegible] از طرف [illegible] رگهوجی بهونسله [illegible]
[illegible] مرشدآباد رسیده و عساکر [illegible] در بنگاله
مجتمع گردید. ذکر ملاقات بالاجی راو با مهابت جنگ و اخراج رگهوجی از صوبه بنگاله و معاودت بالاجی راو بطرف دکن [illegible]
بالاجی راو متصل بمهابت جنگ رسیده در اطراف لشکر و معسکر خویش مهابت جنگ [illegible] که در آن اوقات [illegible]
[illegible] اوقات جاه و جلال بود [illegible] ملاقاتش رفت بالاجی راو مراسم استقبال بعمل آورده بخیمه خودش آورد و جلوس
با هم بر یک مسند [illegible] مراسم تواضع و تکلفات [illegible] معاودت بمنزل [illegible]
خود نمود روز دیگر بالاجی راو [illegible] رسید [illegible] مراسم استقبال بجا آورده بر مسند [illegible]
جای داده و سخنان بسیار در انتظام مملکت خصوص [illegible] رگهوجی مذکور گشته بعد تواضع عطر و پان موافق ضابطه فیل و [illegible]
جواهر و ملبوسات علاوه بالاجی راو [illegible] بعد از آن پیغام مدافعه و اخراج رگهوجی بهونسله داده بالاجی راو [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible] مصطفی خان [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible] را
[illegible] رگهوجی [illegible] نقاره [illegible] موجود
بالاجی راو کسی را فرستاده [illegible] مجروح
بالاجی راو [illegible] و اخراج رگهوجی [illegible] رحل اقامت [illegible] بود
[illegible] اتفاق الهی یافته [illegible] حریف غالب [illegible] بکام
گردید [illegible] رگهو [illegible]
گذشته [illegible] بالاجی راو [illegible] از جناب مهابت جنگ [illegible] پیغام فرستاد که [illegible]
[illegible] رگهو [illegible] خواهد رسید
بعد تبلیغ این پیغام روز دیگر بالاجی راو [illegible] رگهو [illegible] رسید [illegible]
از [illegible] جبال راه [illegible] رفت [illegible] بهاسکر [illegible]
باستماع این خبر [illegible] جبال [illegible] با اضطراب [illegible] رفت و بالاجی راو هم بمقتضی [illegible] روانه [illegible]

دکن گردید وقتی که بالاجراو مرخص گشته عازم دکن گردید مکمل بالاجراو که برای بعضی جواب و سوال نزد بخشی مصطفی خان
آمده بود در گفتگو نسبت افتنه از القای خود و تسلطش بر غطای سلطنت شهر نموده کلمه نا مناسبه بر زبان آورد
مصطفی خان نایب ناور ده فرمان داد که او را [illegible] نموده
او از در دکن گشته نمود [illegible] و فتنه بر انگیزد و مهابتجنگ شنیده او را بخشی خود طلبیده و عتاب
اسب و خلعت و دیگر عطایا خوشنود نموده [illegible] گردانید و بالاجراو که چنین رهگرای مقصد گردید بعد از آن مهابت
جنگ مصطفی خان گفت که این حرکت باعث مفاسد عظیم و مخالفت بالاجراو می شد در جواب التماس نمود
که اگر چنین می شد و ملازمت [illegible] بالاجراو رای [illegible] و ملازمت بالاجراو
کو [illegible] و بنده [illegible] سلسله [illegible] رسانید [illegible] و ما [illegible] بکند
دیگر [illegible] و بجاه [illegible] بعد [illegible] بالاجراو [illegible] اطمینان خاطر مهابتجنگ مع همراهیان
بسته آمد و [illegible] احتمال مخالفت [illegible] مهابتجنگ عازم مرشدآباد گردیده [illegible]
مهابتجنگ [illegible] مرشدآباد و خلعت مخالفت [illegible] عظیم آباد [illegible] دارالملک [illegible]
[illegible] حسین قلیخان [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] حضور مهابتجنگ [illegible] حسین قلیخان [illegible]
و حسین قلیخان [illegible] نایب جهانگیر [illegible] خان [illegible]
و [illegible] مرحمت شد و حسین قلیخان [illegible] مرشدآباد شده [illegible]
[illegible] مهابتجنگ [illegible]
[illegible] حسین قلیخان [illegible]
و [illegible] خلعت نیابت جهانگیر [illegible] حسین قلیخان [illegible]
حسین قلیخان [illegible] جهانگیر نگر [illegible] خان [illegible]
که [illegible] عطاء الله خان [illegible] حسین قلیخان [illegible] جهانگیر نگر
[illegible]
به [illegible] الدین خان [illegible]
[illegible] مرشدآباد [illegible] سراج الدوله [illegible]

ازانجا

از اوج اعتبار رانده [illegible] گشت و [illegible] تمام [illegible] مهابتجنگ را با [illegible]
و [illegible] ذکر آمدن مهابت جنگ بعظیم آباد و [illegible] مرشدآباد و [illegible] دیگر سوانح که روداده
[illegible] مهابت جنگ [illegible] از مرشدآباد مراجعت نموده در حدود صوبه عظیم آباد
رسیده [illegible] در نواح [illegible] انگریز [illegible] والد
[illegible] و [illegible] کوهستان [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] والد [illegible]
[illegible] والد [illegible]
[illegible] شجاع الدوله مغفور [illegible] مدار المهام
[illegible] و [illegible] صوبه [illegible] دیگران [illegible]
[illegible] والد [illegible]
[illegible] والد [illegible]
[illegible] افتاده
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible]
عظیم آباد رسید والد [illegible] مهابت جنگ [illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] استقبال و ملاقات والد
[illegible] والد [illegible] مخالفه نموده [illegible] اتفاق برای ملاقات
مهابت جنگ [illegible] مهابت جنگ [illegible] والد [illegible] سلام نمود [illegible]
و [illegible] والد [illegible] مهابت جنگ [illegible] مخالفه نموده [illegible]
کلمه [illegible] والد [illegible]
[illegible] خان [illegible] مهابت جنگ [illegible] مخالفه و ملاقات نموده سوار شده [illegible]
سواری مهابت جنگ [illegible]
کلمات [illegible] مهابت جنگ [illegible] والد

[illegible] بعضی مهمات خود بسته و صدمه‌های [illegible] چون بنا بر مصلحت [illegible] از سنه بیگانی [illegible] ام و مرا از اطاعت
و استرضای اوشان گزیری نیست چند بعذر [illegible] که من [illegible] باید بسر برده [illegible] قطعه‌های اوشان نموده باز
بر شوق [illegible] مهمات بسیار [illegible] خواهم داشت والده [illegible] قبول نمی‌شود بنا بر غربت و عسرت [illegible]
که داشتند لکن [illegible] راضی نمی‌شدند تا آنکه ناچار [illegible] برای ملاقات والده [illegible]
جوشید و بعد [illegible] را با بیابان رسانید و والده سر از اطاعت بازنزده بخلاف خود رضا نداد و بنا بر کار ترک
رفاقت [illegible] جهان آباد گذاشته از بیست جنگ رخصتی شده بعد چند روز تهیه سفر نموده رخصت [illegible]
که با نود و سوم [illegible] و یکصد و پنجاه و هشتم بود [illegible] که داشت جلیل [illegible] شهر [illegible]
نوکری و آقایی گرفته سوار شده [illegible] بالکش [illegible] مهدی نثار خان [illegible]
والده بود [illegible] بیست جنگ [illegible] دوست میداشت و از زمره مخلصان [illegible]
دیگر شجاعت و صداقت او [illegible] امتحان نموده کمال اعتماد بر او داشت بنا بر [illegible]
خاطر گشته استعفای نوکری و خدمت بخشی‌گری [illegible] بیست جنگ [illegible] استعفا و ترغیب رفاقت خود
مبالغه‌ها نمود و [illegible] فرستاده [illegible] که خود [illegible] همراه [illegible]
نثار خان [illegible]
[illegible] نثار خان مرحوم [illegible] صوبه عظیم آباد که [illegible]
[illegible] با والده همراهی نموده [illegible] والده [illegible]
[illegible] صفدر جنگ [illegible]
[illegible] والده صفدر جنگ [illegible]
[illegible] احمد شاه [illegible] احوال والده صفدر جنگ [illegible]
احوال محمد شاه و احمد شاه و امرای شاه جهان آباد [illegible]
[illegible] عظیم آباد و وقایع حالات خاندان [illegible]
[illegible] احوال محمد شاه و احمد شاه
و عالمگیر ثانی [illegible] شاه جهان آباد [illegible] و احوال دکن
[illegible] مقام [illegible] و به الاعتصام [illegible]

بیست جنگ [illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] حوادث [illegible]
[illegible] چون بیست جنگ [illegible] عظیم آباد [illegible] شهرت [illegible] بیست جنگ
[illegible] حصاری برای [illegible] بر بنای حصار قدیم [illegible] کنند
[illegible] حصار قدیم [illegible]
[illegible] حصار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شهر [illegible] حصار [illegible] حوادث [illegible]
[illegible] بیست جنگ
[illegible] بیست جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] مهدی نثار خان
[illegible]
[illegible]
[illegible] مهدی نثار خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مصطفی خان
[illegible]
[illegible] مصطفی خان [illegible] بیست جنگ [illegible] مصطفی خان

واقعه برات ابی مصطفی خان که در ضمن مذکوره سابقه حسن لیاقت و جوهر جانفشانی و جلادت او بسبب
بر رفقای دیگر مکرر و متواتر بنظر رسانیده منظور نظر مهابتجنگ گردیده بانعام مبالغ کلی و اسباب و افیال در
اوقات ممتاز و سرافراز گشته لذا بجمعیت ... انعام یافت و هفت هزار رساله او مقرر ... هزار
سوار رساله مشمول عبدالنبی خان صوبه دار کتک بعد فوت عبدالنبی خان ...
بود که بجز ازین پایه هزاری و تنخواه رساله و صوبه داری مذکور سرافرازی یافته حاکم بالاستقلال صوبه مذکور
گردید و مصطفی خان خود منصب پنجهزاری و پالکی جهالردار و علم و نوبت و رساله هفت هزار سوار و قریب یکصد و پنجاه
فیل وغیره اسباب امارت بهم رسانیده مستعد کمال استقلال و اقتدار مرجع جمیع معاملات ملکی و مالی و
مقتدای فرقه سپاه گردیده بود که ثقابت قریبه مهابتجنگ در حصول مرام خود توسل باو می جستند و بمرتبه رسید که
محسود جمیع ملازمان و منتسبان گردید تا آنکه حاجی احمد برادر کلان مهابتجنگ با وجود ... منصب هفت هزاری
از راه اقتدار و اختیار مصطفی خان عاجز و حیران گشته نایره حسد در کانون خاطر جدالی بر افروخت و غرض ازین ... آباد
... بتدبیر او از عهده شجاع الدوله بود اختیار مصطفی و ... که بهر خود احترام الدوله زین الدین احمد خان
بهادر نایب حکومت عظیم آباد رفت و نیز بسبب آنکه حاجی احمد خدمت ... کرده بود که مهابتجنگ بهادر دریافت
کرده بود که حاجی احمد ... و صولت حکومت بعد بهنگامه ... فایده در آن
نباشد ندانست مهابتجنگ پاس خاطر صولت حکومت ... دانسته حرف حاجی احمد را ... آن
تقدیر بالجمله مستبد بود ... و حاجی احمد ... نکرده ... گشته
عظیم آباد برخاسته رفت و بنا بر عرصه بعد انقضای موسم برشکال در سال پنجاه و هفتم از مائه دوازدهم
بهاسکر پندت علی قراول ... که از سرداران مشهور ... محالک ... ممالک ... برگزیده او
سردار نشسته هفت هزار سوار کرده ... سال مذکور ... اقتدار ... یکهو بهو سلسه
با بیست هزار سوار و اهل بلاد ... و بنگاله گردید بمقصد آنکه اگر بمعامله ... غنیم شمارد و آلا بمحاربه
پردازد و مهابتجنگ که از ... اثر ... و ... بهاسکر
پنجم ... آرام ... سپاه منظور داشت ... مصطفی خان در باب ... آغاز
خواست که بتدبیری ... بهاسکر ... سرداران فوج او ... بدست ... راه ... کرد
کردند چون ... بهاسکر ... مهابتجنگ ... اسلامیه

شمشیر بلکه ... مهابتجنگ مصطفی خان را بنا بر حصول مرام خود امیدوار انواع انعام و عنایات ساخته
تشریع صوبه داری عظیم آباد کرده بود وعده کرد که اگر بهاسکر را با ... سرداران همراهی ... بحضور
مهابتجنگ ... مصطفی خان که مرد ... عزم و دلاور و هوشیار زبان آور بود
... بهاسکر ... آمیزش ... نموده او را از جنگ غافل و
امیدوار ... در خیال ... گذشت ... بهاسکر ... مصطفی
نمود مهابتجنگ مصطفی خان ... راجه جانکی رام ... الهام ... باز خود ... داده
نزد بهاسکر فرستاد و گفت که ... سرداران لشکر ... بیاید ... تا ...
داده ... حسب الامر ... که در حوالی ... رسیده ... ملاقات نمودند و مهابتجنگ
با اراده ... عظیم آباد ... نموده در محال ... کنار دریای ... معسکر ... مصطفی خان
و راجه جانکی رام ... بیست ... بهاسکر را
با ... ملاقات مهابتجنگ ... مهابتجنگ ...
دو ... بهاسکر باتفاق ... مهابتجنگ ... مصطفی خان و راجه جانکی رام
... مصطفی خان ...
بهادر ... مهابتجنگ ... الطاف
گردید ... خلق ... مصطفی خان
... مصطفی خان ...
همراه ... بهاسکر ... مطلقا ...
... بهاسکر ... مهابتجنگ ...
... بهاسکر
گردیده ... بهاسکر ... اختیار ...
... ملاقات مهابتجنگ ... راجه جانکی رام ...
مهابتجنگ ... بهاسکر ... ملاقات ...
مهابتجنگ و بهاسکر ... ملاقات ... مهابتجنگ ... معسکر ...

و بهاسکر پندت در کتوه سکوت در زیده بود او در صفر باوایل شهر ربیع الاول روز یکه برای ملاقات
امید کرد معین گشته بود یک خیمه بزرگ در میدان لشکر ایستاده شد و سراپرده‌های اسپید بر پا گشته محض
طرف او ایستی برای آن خیمه بهم رسید مهابجنگ با جمیع فوج خود چون در میدان ... مومن بیگ و ...
اللهخان نایب جنگ و میر محمد کاظم خان و دیگر بیگهای معتمد داخل خیمه گردیده بر مسند عزت نشست و جوق احمد
برار زهاجالکی رام و مصطفی خان و حکیم بیگ برای این راز اطلاع داشت اعیان شهر هم اکثری برای تماشای ...
حاضر آمده مهابت جنگ گردیدند و مصطفی خان و راجه جانکی رام که در بطن جواب و سوال و مکالمه بودند
و خان با بهاسکر پندت برادر و دیگر بهاسکر پیشتر رفتند باقی سرداران لشکر همراه اعیان خلف خیمه
مهابجنگ سوار و تیار در میدان ایستاده بودند و بیگهای معتمد جاتف‌خان بعضی متصل ستونهای خیمه و بعضی بر سر
مهابجنگ که بسته منتظر فرمان ایستاده بودند در آن وقت مهابجنگ اطلاع این راز جانکی برادر و ...
مومن بیگ و عطاء الله خان از جهت غفلت مسلح دیده حکیم بیگ گفته بود که خیمه و ... برای مکالمه با بهاسکر پندت
بر پا شده بود مهابت جنگ بهادر جانب حکیم بیگ و مومن بیگ اشاره به بهانه نمودن خیمه تنها برده مکنون خاطر مهابجنگ
را اظهار نمود مومن بیگ بمعاودت تحسین خیمه نمود و معلوم شد که او هم این رای را پسندید مهابت جنگ منتظر
بهاسکر نشسته و بعد ... نمی رسید و ... ساطع الثاقب رسیده ... بهاسکر
بر سر دروازه رسید دسته‌های افواج او پیش روی خیمه مقابل فوجهای مهابجنگ ... بر یک ... برابر
جا بجا ایستاده بودند و دسته‌های فوج مهابجنگ هم بهمین خاطر از خیمه طرف عقب ایستاده بودند و فیل سواری
مهابجنگ در میان سراپرده طرف نشسته پیش ایستاده بود سرداران لشکر بهاسکر پیاده با گشته
و دیگر معتمدان بیگه پیش با سلاح و یراق بهانه عهده داران همراه گردیده جهل بجاه کس ... او از ...
سردار و دیگر بیگه‌ها که اینها را بزبان هند بان ... آمده بر در سراپرده مهابجنگ ... آمدند
آمدند چون بهاسکر از ... فرود آمده بیک دست دست مصطفی خان و بدست دیگر دست جانکی رام گرفته داخل
سراپرده شد و علی قرا اول پیش روی او و دیگران در عقب و یمین و یسار درمیز گردیده و فقیر ... بعد
دست کرده ... مصطفی خان و راجه جانکی رام که ... رفته ... گرفته داشت
خود او دست او ... برون رفتند ... بعد از ... سراپرده ... مهابجنگ بر ... بهاسکر
... تنها شدگان ... حکیم بیگ و دیگران که اینها را مهابجنگ برای همین نزد خود داشته بودند ...

داوند مهابجنگ

داوند مهابجنگ ... بتفنگ ... چون اندیشی ... ایستاده کان حضور فرمود که این سوزی را بکشید
از حاضران ... این راز ... آگاه بود مردم ... گشته متوقف شدند مگر میر کاظم خان ... پیش نمود ... حکم
... کاظم خان و برخورداری ... شمشیر ... کشیده ... مصطفی خان
... سر اول ... و حکیم ... معتمدان ... بودند و حضور ... مامور
بود که هر ... مهابجنگ ... کاظم خان ... مصطفی خان ... این
... شمشیر ... کشیده ... بهاسکر ... محمد کاظم خان ... بر دیگران
... بر بهاسکر ... همراهان او ... شمشیر ... کشیده ... مهابجنگ ...
... تماشای شهر ... دشمنند ... بر ...
... فتح ... افتخار ... همان ... این احوال ... سراپرده ...
... مصطفی خان ... شمشیر ... ایستاده ... سر ...
و مهابجنگ ... غنیم ... مهابجنگ ... دم ...
... ایستاده بود ...
... تقطیش ... و او ... برادر ...
... جواب ... خواهد گفت که مهابجنگ
... بهم رسیده بر فیل ... سوار ...
سرداران ... مهابجنگ ... مصطفی خان بر ... که در تعاقب ...
... تمام
... بهاسکر ... برای تحقیق ... طلبیده ... گفته ... قبول ... مبالغه ... در طلب ...
... حکیم ... فرموده ... بر ... آورد ...
... مردم ... شد که ... تعاقب ... بر دو ... که از روی عظم ...
... خان ... مصطفی خان بهاسکر
و غیره سرداران ... و جان و ... کلام الهی ... همه ... ادام ...
انداخته ... مصطفی خان ... ملاقات مهابجنگ ... راه عدم ...

مگر یکی از آن سرداران که رگهو کای گوار نام داشت هرچند مصطفی خان و بهاسکر و علی قراول مبالغه با از حد
گذرانیدند قبول نکرده بملاقات مهابتجنگ در آن اجتماع راضی نشد و با گروه خود برفتن مانده وعده نمود که
روز دیگر بعد ملاقات و معاودت بهاسکر پندت و غیره سرداران [illegible] مهابتجنگ خواهم آمد
و بمجرد این انقلاب با جمعیت خود در رفته بنگاه بهاسکر را با خود برداشته [illegible] از حد عادت
رعایا و زمینداران و کیه تا راج لشکر مهابتجنگ [illegible] بجنگ بلا [illegible] مبتلا شده بودند باز هم بهوشیاری و حکام
کماو گوار مذکور خلق کثیری از فرقه مذکوره خود با ایشان گرداب اضطراب بساحل نجات رسانیدند و افواج منتشره
بهاسکر هم چون شکسته بال و بازو افتان و خیزان از حدود ملک بنگاله رنگ خود را بر دن کشیده و مهابتجنگ
با جمیع رفقا سالما و غانما بمرکز دولت خود معاودت نموده بکام و آرام نشست و در جلدوی این خدمت از
افواج پس سعادت کافه سپاه را راضی و خوشنود نموده ده لک روپیه بطریق انعام عنایت فرمود و عرضی
تفصیل فتح مذکور بحضور بادشاه نوشته التماس اضافه منصب و خطاب بهر جنگی و نوبت برای مصطفی خان و جمعی
دیگر از رفقای خود که بصدد ترددات جان سپار اعلا شده بودند مانند میر محمد جعفر خان که جراحتی از شمشیر
با و رسیده بود و فقیر الله بیگ خان و حیدر علیخان و غیره نمود و محمد شاه فرمانها مشتمل مکرمت و عنایت با خلعت
خاص و جواهر و خطاب شجاع الملک و اسب و شمشیر بجهت مهابتجنگ فرستاد و خطاب بهر جنگی و نوبت
و منصب هفت هزاری برای مصطفی خان و اضافه مناصب و خطاب بهادری برای دیگر ایشان بپذیرائی یافته در رسید
و موجب خوشنودی همگنان گردید ذکر برآمدن مخالفت فیما بین مهابتجنگ و مصطفی خان و برآمدن مصطفی خان از مرشدآباد
و جنگیدن مصطفی خان بهادر بهر جنگ در عظیم آباد با اعتصام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ و ظفر یافتن
اعتصام الدوله بر مصطفی خان و مقتول گردیدن مصطفی خان [illegible] چون اقتدار مصطفی خان از مرتبه نوکری گذشته بهمسری
بلکه برتری رسیده بود و جمعیت الوس افغان در ملک بنگاله و سرکار مهابتجنگ از حد بدر رفته
طرفه از دغدغه داشت که احدی را مجال نفس کشیدن با افغان هرچند یک نفر از آن جماعه باشند بسبب استیلای
فرقه مذکوره نبود و در الحقیقة این قوم بنا بر کثرت عدد و قلت عقل و نشو و نما در جبال و صحاری مانند سباع
و نهایت [illegible] مطالع می باشند بنا بر علی ذلک المقدمات پاس حقوق اولیای نعم بلکه آب و علم ندانسته
زود بجهت اندک مایه استغنا [illegible] مواد فساد و مستعد لجاج و عنادی شوند و بکمتر طمعی حقوق صاحب
دیرینه و احسانهای سابقه فراموش نموده با قتل آقا و خاوند بلکه اقربا و خویش [illegible] راضی اند و هم [illegible]

مهابت نام

مهابتجنگ نام از او [illegible] و تمیز با محاسن اخلاق که از آن جمله عفو و فراخ حوصلگی [illegible] آشنا بوده در مقامات
خصوصی قتل افغانان اگر شده باشند [illegible] باشند و [illegible] احیانا هرچند [illegible] روی
خواهد [illegible] مصطفی خان اگر چه خاصه از شعوری نمود اما بنا بر جرأت و
شوکتی که داشت [illegible] دولتهای بنگاله که [illegible] سپید [illegible] طمع [illegible] آنجا
[illegible] استعداد خود بازو [illegible] در مقابله و مقاتله با مهابتجنگ برابر بلکه بهتر
دیده [illegible] مهابتجنگ [illegible] بنا بر اغراض در میان آمده بود [illegible]
از عهد [illegible] عظیم آباد بود که اعتصام الدوله بهادر [illegible] مهابتجنگ داشت مهابتجنگ
[illegible] بنا بر آنکه [illegible] فقدان [illegible] مهابتجنگ [illegible] خواست که
[illegible] چنان امر دشوار [illegible] چند ماه [illegible] گفتگو [illegible]
[illegible] مصطفی خان [illegible] و جهان [illegible]
[illegible] امروز و فردا [illegible] اختلال [illegible]
کار [illegible] گرفت [illegible] اواخر محرم سنه [illegible] و پنجاه و هشت [illegible]
در باره [illegible] گردید بسبب انتزاع مصطفی خان از آمدن دربار [illegible] عطا [illegible] مهابتجنگ
[illegible] و استمالت او [illegible] و در باطن بنا بر تسلط [illegible] دفع [illegible] بوده
از [illegible] مصطفی خان [illegible] شاه [illegible] رفقای او بوده [illegible]
[illegible] دربار [illegible] آمدن [illegible] مهابتجنگ [illegible]
[illegible] علیخان [illegible] و برادر [illegible]
از [illegible] حاضر [illegible] خواجه [illegible] از [illegible]
عارضه [illegible] بیگم [illegible] مهابتجنگ [illegible] مصطفی خان
[illegible] جنگ بنا بر [illegible] احوال [illegible] شاه [illegible]
خود [illegible] دولت [illegible] کرده [illegible]
[illegible] مصطفی خان [illegible] بیگم [illegible]
[illegible] راه خانه [illegible] مصطفی خان [illegible] رسیده بود اعلام نمودند

خانه مذکور که از مدتها بنا بر غیره سه ساله بچاره ده مرزی بود و از مهابت‌جنگ مطمئن نبود و دغدغه قوی در خاطرش نشسته
از جایکه رسیده بود برگشت مهابت‌جنگ خبر مذکور شنیده علاء الدوله شهامت‌جنگ بهادر را فرستاد که بهر نحو
تسلیه و تصفیه خاطرش کوشیده باز آرد شهامت‌جنگ در راه باو رسیده [illegible] افزایش
و رفع توهم ابخان خاطر پرتاب او نموده راجع گردانید و از آنجا و خشنش نموده بحضور مهابت‌جنگ آورد سودی نکرد و مصطفی خان
بخانه خود رسیده رساله خود را که نه هزار سوار و پیاده علاوه آن بود با خویشتن متفق ساخته لوای مخالفت برافراشت
و بانجام استعفای نوکری و اسنادهای تنخواه خود نمود مهابت‌جنگ بنوی سلطنت شهامت‌جنگ که فیل و نقل و نشان سپاه و غیره
وثوق تمام داشت هرچند خواست که خشنش را بمواسات تبدیل دهد هیچ صورت در نگرفت تا آنکه مصطفی خان
بنا بر دعوای خشونت مضمون اسنادهای الفای مواجب فرستاد و مهابت‌جنگ و شهامت‌جنگ و صولت‌جنگ جمیع و شکان
و منتسبان متحمل مضطرب و حیران گشته نمیدانستند که چه کنند چون جرات و جلادتهای او بسا دیده
بودند خوف عظیم رعب او از طرفین باستعداد حرب انجامید در شهر مرشدآباد و بلده جان و تنخواه
مهابت‌جنگ فراهم آمده از دار الاماره تا قریب چهار و نیم مردم سپاه از رساله هر یکی مثل صولت‌جنگ
و شهامت‌جنگ و میر محمد جعفر خان و حیدر علی خان و فقیر الله بیگ خان و نور الله بیگ خان و عمر خان و غیره
و دیگر تکیه و متفرقات و هزاران برق انداز مثل فتح بهادر و جمعیت و جمعیت و دیگر جماعه‌ها و خاص برداران گرد
حویلی مهابت‌جنگ انجام داشته روز و شب مسلح و تیار جنگ ماندند و شمشیر خان و سردار خان اعدو
در باره داشته‌ها بر با مهابت‌جنگ و باطن با مصطفی خان بوده هر دو کس بر اخوشی و میدانستند مهابت‌جنگ هم
بنا بر عدم اعتماد بر جماعه افغان محابات با شمشیر خان و سردار خان نموده بتالیف قلوب آنها
بر حوت افغان و مصطفی خان بتحریف وعدهای عظیم و منت رحضو منصبهای فوق طاقت خود دیده اصلاح فرات
ابین اصلاح امور میدانست و هم جابر شرت مبیته خود شکدار و جلادت و حانقت بنهای او منقی نقش او را
جانی عظیمی برای دولت خودی شمرده لطانه با برای نکهه داشتن دارند و نه خواهش قرو کند داشتن و جنگ کردن
باو نیز بنا به سفهای مخلص و شیخ جان امروس که همراهش بودند امر ضمی پی نمیدانست تا آنکه سوغی خودش
که مثل سابق تنها با سراج الدوله پیش او رود و او را از خود کند بلکه با یکی را طلبیده مهیا کرده برادر در آن
که شهامت‌جنگ و صولت‌جنگ حاضر بودند و دیگر اوقات با در دولت خواهان مثل میر محمد جعفر خان و حسین قلی خان
و فقیر الله بیگ خان و دیگران نا بشد مبالغه مانع و مزاحم شده معروض داشتند که الحال محل چنین کارها نمانده

لکاران

لکاران نان نگذاشته که بعمل حو شیها و اظهار اخلاص نمی‌دارکت چنین فقره‌ها تو لا نمود و حالا مصطفی خان و طو بدرد
ملکیت و ترقیات خود در زوال خود و دولت جنانی لطانه بیدانند اعمال او ما همه را گذشته بعد از آن بخانه او بردند
مهابت‌جنگ و سید نظام اصفهانی [illegible] التبائن او را دیده فسخ عزیمت نمود و درین عرصه یکی از همراهیان
او که رحم خان نام و درشت و هیبت علم بهادری او بر همه لوازم نشت بخیب انقدیر بتالیف و ترغیب مهابت‌جنگ
ترک رفاقت مصطفی خان نموده بمهابت‌جنگ پیوست و شمشیر خان و سردار خان هم عروج خود در جنگ
مصطفی خان از تکاله میدانستند بنا بر پنیان کاشت بر جنگ پهلو تهی کرده با او جدا استان نمی‌شدند مصطفی خان
جنگ مرشدآباد درین جهات مناسب ندانست یا قهرمان نقد سرداری مصطفی خان را کرده‌اند و اماده پر آورش
شتاب علی الحال مصطفی خان بعزم عظیم‌آباد و انتزاع آن صوبه از دست اعزام الدوله بهادر هیبت‌جنگ
نسبت به عمی‌الدوله رفاقت با مهابت‌جنگ اسباب آن ترک رده قاعده بر آمدن از مرشدآباد کرد و مهابت‌جنگ این
اراده او را امر عظیم شمرده لنگه بکلیات حیبی دانست مصطفی خان و کیل خود را نامزد حساب شاهره
خود مع همراهیان خاطر خواه بدون ماندن نقیحیه موجودات فرستاده درخواست مبلغ مذکور نمود مهابت‌جنگ
بدون تعلل و تامل ادای مبلغ هفده لک روپیه از قبیل الصدقه ثبت العلاله نقود نموده فرستاد و مصطفی خان
مردم خود بر سر رئیس بعلیان ان و غیره فرستاده لشکر بر قلعه نظامی و شهرت طلبیده و اسباب خود
همراهیان بجاطرهع بار کرده روزی که برای کوچ مقرر بود با کر و فر و انبوه سوار رشته چهاونه خود را آتش داد
و طبل رحیل کوفته بنا صلابت صافی داخل خیمه اکر رسیده فردا روز دیگر باز کوچ نمود چون از مرشدآباد فرشت
بعجبی رسیده و مردم شهر را بعضی کر دیگر بیر شد حاجی تازه در قالب مرشدآباد و مظلوم سکنه بلده
در آمد و هر یکی بر دفع بلا سجدات شکر ایزد تعالی بجا آورده و مهابت‌جنگ بدو طوبا رحم خان بر دیگر بعنایت
نمایان بکمال او شد و شمشیر خان و سردار خان را نیز مشمول عواطف ساخته منسلک ملازمان که با شتراک
قومیت در دل او داشته شده بود نشو شورش و سود با آنکه مثل شیر خان برادر مراد شیر خان خواهر زاده
که شمشیر خان و الف خان ولد او سردار خان رفاقت مصطفی خان گزیده شده و کفران نعمت مع عصیان
و رزیده بود ند رکستی کو رات آنها نموده اگر نفرقه در میان مهابت‌جنگ آمد و بیل این حرکت آنها
بنا بر جبلی حرانی ننه دوامی نمود و مصطفی خان برابر رسیده بعضی از نواب و افیال کمه در آنجا بود جمع ساز و
سر انجام آنها از فیل خانه و توپخانه چیده برگرفت و سلاح و غیره ارشکارا اختیار کرده تحفظ نماند که چون

الرسول

مصطفی خان انتقال مهابت جنگ در ایام نظامت صوبه عظیم آباد استعمال نمود برادر عموزاده خود را که عبد
خان صوبه دار کنگ بود نیز خود طلبیده تا آنچه پیش آید و مناسب نماید باتفاق او کرده آید عبد الرسول خان داود
خان نام افغان را به نیابت خود گذاشت و با رساله خود از کنگ که جمعیت مصطفی خان ملحق گشت و در جنگ عبد النبی خان
شیعی مذهب ملازم رفقای محمد اعظم شاه خلف اورنگ زیب و از عمده زادها بود با اکثر صفات ستوده آراسته و در
نحو بهای بسیار پیراسته بود میر عبد العزیز نام از سادات سمانه مضاف صوبه لاهور که سید عزیز صاحب تمغه از عالم
و در آن سرکار مهابت جنگ و نجابت انواع متصف کنگ همراه او بود پیش فقیر نقل میکرد که عبد النبی خان چون هم وطنی با من بود
فقدها یکه مصطفی خان داعیه مخالفت مهابت جنگ مصمم ساخت با بنده روزی در خلوت گفت که سید صاحب شما
را خبر خواهد بود و این طفل نبی مصطفی خان را داعیه نمک حرامی در سر پیچیده است و من در عجب مخمصه گرفتارم اگر با
مصطفی خان موافقت میکنم نمک حرامی کسی در خاندان ما نکرده است من چگونه روا دارم این نام زشت برای
خود قرار دهم و اگر با مهابت جنگ میسازم از طعن اقارب و اصحاب رها نخواهم یافت و خواهند گفت که حمیت لیست
و رسم وفا مهابت جنگ را رعایت از نمک نمی شناسم که او سید او با این مرتبه رسیده باشد و داشته باشد که آنچه
تواند قبل از بروز ظهور این عقده مرا از جهان بردارد تا از این تنگ که بهر دو صورت عاید شد نجات
یابم و هر روز پنجشنبه بزیارت قدم شریف که در کنگست رفته دعای همین امر مینمود و صبح پنجشنبه را تا غایت فرمود تا
آنکه دعای او مستجاب شده ساعت چهار روز قبل از شروع مخالفت مصطفی خان عارضه بهم رسانید و در روز پنجشنبه
خدا رفته و در جهان قدم شریف مدفون گردید و روز زیارت او که روز پنجشنبه معین بود فوت شد القصه چون مصطفی خان
ترک رفاقت مهابت جنگ اختیار نمود عبد الرسول خان که پسر زن آن کس بود و زره بسته بود اتفاق با او در برگزیده ترک
نوکری کرده همراه مصطفی خان به سیر گردید و مهابت جنگ کنگ را از نایب مهذب خان دیده نیابت راجه دولبهرام
به راجه جانکی رام داد که قبل از این پیشکار صوبه مذکور در عهد عبد النبی خان بود و بعد مردن عبد النبی خان که پسر عبد الرسول
خان نایب صوبه داری کنگ شده باز راجه مرقوم بکار خویش بحال و برقرار بود منصب سه هزاری و نوبت و پالکی جهالر دار
عطا و بر رساله و دسته هزار سوار سرافرازی داده بصوبه داری کنگ مقرر ساخت و سند نوشته و فرستاد و مهابت جنگ
زین الدین احمد خان داماد و برادرزاده خود را بسیار دوست میداشت و در تحریص شنیستان و ترویج عهده و جاه او بود و پارا و
مصطفی خان بر جان او رسیده خطی مدعا مخالف مقابله با مصطفی خان نگاشته مقصور تسخیر مهابت جنگ از
براه الملاطفه وسیا غیر راهی که مصطفی خان برفت ابلاغ داشته بود در نهایت تاکید نوشت که از راه لشکرهای طرف مستحفظه

کنکاش خود را

کنکاش خود را اجازت نمیده اگر حاجت شود و باتفاق همدیگر بند او مصطفی خان خواهیم پرداخت بدین صورت جنگیدن
به تنهائی برای مصطفی خان لازم بیش نخواهد بود تمسک بر جنگ از سرکار زینت عظیم آباد و دفع گشتن
وزیر مصطفی خان و ظفر یافتن برادر و زینت افروختن اخبار رفقا که هنوز مصطفی خان
بر جنگ و مهابت جنگ برخاسته بود و بکمال الثبوت از بیعت جنگ پر رسید چون خبر حرکت او از مرشد آباد بار اده
جنگ معقاد و در نوشته مهابت جنگ متقابل عدم ترین با او و رسانید چند ماه خود را نزد مهابت جنگ رسید و بیعت جنگ جاره کار
خود با استشاره که داشته باشد و نخولان و رفقای خود میباشند تملق نمود و هرکسی سخنی بقدر استعداد و مناسب
فراغ خود گفتن آغاز نهاد و رفقای اکثری بجهت آنکه مهابت جنگ بهر وجه مقابله با مصطفی خان مناسب نمی نمود و وقوع ظفر
بران لشکر خلاف عادت بود چرا که دوازده یکه چهارده پانزده هزار سوار جرار ملازم و غیر ملازم که در سیاه افغان که از
سوار جدید و امتحان نامه شود هیچ آورده بود همراه داشت و مصطفی خان خود صفات سنجیده و کمال دلیری بود
و تجربه کار رفقای و آوازه کاری بزرگ بود و چون بنای جنگ او بر تیر و شمشیر بود حاجت به توپخانه نداشت گلهای افغانان
افواج او تفنگ های خاصه با خود داشتند و در معارک جنگ مناسب وقت و مقام سوار اسب یا پیاده گشته
استعمال آنها میبرد و رسند باوجود آن قریب صد چار توپ هیچ اسباب لایق در رکاب او نبود و پیاده از صد و
پنجاه فیل مست و سرکارا و هم امیان نیستند لشکر بود و در هیچ لشکر اهیان او اسب خوب داشتند که از فیل اقتضائی بیش
کمتر از یا لفه چهار صد روپیه نمیشد و زست و سلاح و یراق و قاشهای زین اکثری از نقره و زره و خود و چهار آینه
تو قضی طلاکار داشتند ولا بالجمله فوج سپاهی شایسته ممیز معلوم آراسته و پیراسته که لشکر زمان گفتن و خاسان
و اشتند با این جنگ او تفنگ و بیست هزار جمعیت پیاده از سه هزار سوار و پنج شش هزار پیاده قلیلی
نداشت بعضی از آنها متفرقه و برخی همراه رکاب و بعضی از رفقای اعظم الدوله که خوب شجاعت و تقویت
داشتند خصوص میفی شار خان هم را گشتم که در شجاعت و جرأت آیتی بود بر عیب جنگ و مقاتله مصطفی خان
نمود و التماس کرد که جمیع امور خاصه سوت و حمایت وابسته بقضا و قدر و ظفر یافتن بر اعدا منحصر بر اثر نصرت ایزد
تعالی است بر قلت و کثرت فوج نیست کما قال الله تعالی کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله و بدین صورت
رو کرداندن از جنگ و الحاق بمهابت جنگ هرچند موافق زمان خیال العاقبت اتفاقا مجنیان و افق رب مراعی است
کمال قباحت و موجب ننگ است شرمساری پیش هر چه رای بعضا حسابی افغانان نماید مطیع و منقاد ایم چون مهابت جنگ
نهایت شعور و در کمال شعور بود بر جنگ اختیار کرد و دعا زینت نصفت نمود و نکو حیلهای متواتر کرده و اراده

زمل در شامل شهر نموده میدان باغ جعفرخان معسکر حشمت عبدالعلیخان بهادر و اکثره شهر شل عقیده تمنعان
بهادر برادر عمدة الملک امیرخان و دیگر اعیان [illegible] اران بملاقات او شتافته حاضر شدند بابت جنگ
از در تواضع و فروتنی در آمده اخلاقیکه لایق شان او بود و بیشتر [illegible]
حدکند رانیده و در سرانجام اسباب جنگ و فراهم نمودن سپاه اهتمام آغاز نهاد و خاطر علیخان بنام [illegible]
سپاه نثارخان و عبدالعلیخان را در تالیف قلوب جماعه داران و انفصال جواب و سوال سرداران سپاه مامور
و بخشی رفیق نموده احمدخان قریشی نبیره داود خان مشهور و شیخ جهانیار و شیخ حمید الدین و شیخ امر الله و کرم خان
و غلام جیلان خان و خادم حسنخان و راجه کیرت چند و راجه رام نراین و دیگر رفقا و مخلصان را مامور نمود که
روز و شب [illegible] همه سامان مردم خود [illegible] اسپ و خورش برای [illegible] بعد ازان هر که هم صورت بدست آید طلبند
و بخشش ها ما اینکه چون اطلاع بر بواطن مردم نیست احتمال دارد که در زمره عوام هم خاص [illegible] و جماعه زمینداران
صوبه را هم آنجا [illegible] مردم [illegible] محسوب می شدند طلبداشت ازانجمله راجه [illegible] سنگه [illegible] نموده
از علاقه خان و همراهان جمع [illegible] زمینداران [illegible] برادران [illegible]
خان [illegible] خان و [illegible] خان با جمعیت [illegible] برابر همراهان راجه [illegible] سنگه [illegible]
زمیندار [illegible] و پهلوان سنگه و [illegible] سنگه بهادر و زمینداران [illegible]
زمینداران [illegible] حاضر آمده [illegible]
قلم [illegible] خارجی بوده [illegible] اطلاع [illegible] سپاه [illegible] علامت [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] و قریب پانزده هزار سوار و پیاده علاوه ازان [illegible]
[illegible] لشکر از جهت جنگ مصطفی خان [illegible]
[illegible]
[illegible] باغ جعفرخان [illegible]
محافظت [illegible] در خارج شهر پناه عظیم آباد [illegible] خندق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالعلی خان بهادر [illegible] احمد خان قریشی [illegible]

بدون کلمه م

عالمچند جمادار و راجه رام نراین و [illegible] خادم حسنخان [illegible] علیخان و مردم مذکور زر پیشکش [illegible]
[illegible] اقامت افگنده روز و شب مشغول [illegible] بهادر بنگاه مع اردوی [illegible]
[illegible] و اعلام [illegible] با خیمه های او و همراهانش در بنگاه [illegible]
بر لشکر [illegible] مصطفی خان [illegible] کشیده فقیر و برادر خود [illegible]
نقی علیخان [illegible] ماه [illegible] ذی القعده الحرام سال یکهزار و یکصد و پنجاه و ششم هجری [illegible]
آباد [illegible] والد [illegible] رحمة الله برای [illegible] عظیم آباد رسیده [illegible] ماه محرم سال
پنجاه و هشتم [illegible]
[illegible] بهبت جنگ [illegible] علیخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
جنگ [illegible]
[illegible] مصطفی خان
[illegible] بهبت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] مصطفی خان [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مصطفی خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
حاجت باشد [illegible]

بعد از تمام و آوازه های از جانب [illegible] بهبود روبه الله ابی رسید که بنده در سطور سابق ذکر درست گشته الشام و بعهد او رافق

بالاتفاق گرایید و اگر سندی از حضور [illegible] ایشوه حاصل گردد باشند [illegible] ما را ه محمود کرده [illegible]

[illegible] به تسلیم سنجانا هم فرستاده کان روانه گردیده در نواح [illegible]

رسید ابلاغ تمام تکلیف محاورت نموده جواب آوردند ملخص آنکه اراده رفتن است و نه با اینجا جنگ بود

بلکه انتزاع این صوبه از دست سنجا منظور است و استفسار سند که نموده اند جواب آنکه سند بکه [illegible]

انتزاع صوبه بنگاله از سر اولاد خان [illegible] سنجا [illegible] خان سند [illegible] درست دارم باید دید معهود

تا در میانه خود رسند گرد کار حیثیت بعد از این جواب از مولوی مذکور رسید که مولوی [illegible] اگر طرفی است [illegible]

طرف دیگر جا [illegible] رفته [illegible] باشند [illegible] استیصال [illegible] باشند [illegible]

[illegible] گشتم مولوی تاج الدین معتقد [illegible] جواب داد که [illegible] باشند [illegible]

که زیر تیغ گشته و اهل قلعه هر چند رفته باشند نمی توان گفت آری ولایت [illegible] و مخالفت [illegible]

از [illegible] مصطفی خان گفت [illegible] اتفاق و ارشاد [illegible] رفته [illegible]

بعد [illegible] مولوی [illegible]

راستی [illegible] ظاهر [illegible] بیست جنگ که [illegible] مدافعه بود مستعد [illegible] گشت و نیز شهرت داشت که

مصطفی خان خانه های مردم شهر [illegible] رفقای خود بخشیده هر خانه تمام [illegible]

از [illegible] خود مقرر ساخته بود که بعد فتح آن خانه مع اهل و اسباب [illegible] متعلق باشد [illegible]

نفر و [illegible] از دیوان حضرت حافظ شیراز که ملقب به لسان الغیب است در نیت [illegible] تفأل

نموده بود این بیت برآمد حافظ تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند ولکن

[illegible] مطابق این تفأل [illegible] مصطفی خان چون [illegible] رسید عبد الرسول خان برادرزاده

[illegible] برای انتزاع قلعه [illegible] تعیین نمود [illegible]

که [illegible] قیام [illegible]

بران قلعه [illegible] بالای حصار [illegible] عبد الرسول خان

که زیر دیوار دروازه قلعه استاده مردم را تحریص [illegible] بالای قلعه [illegible] یکی از مستحفظان [illegible] سنگی

از بالای فصیل بران [illegible] افکند [illegible] بر سر [illegible] عبد الرسول خان رسیده [illegible]

دنابرده

دنا برده جای رخت هستی از دنیا بربست فتح قلعه [illegible]

توانند نمود مصطفی خان اگرچه با مستقل خود [illegible]

[illegible] روز در آنجا مقام نموده [illegible]

[illegible] نواحی [illegible]

[illegible] هیبت جنگ [illegible]

تمام نموده [illegible]

[illegible] مرحوم مذکور [illegible]

[illegible] گشته [illegible]

[illegible] مصطفی خان [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] بلند خان [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] هیبت جنگ [illegible]

[illegible] بلند خان [illegible]

[illegible] رفته [illegible] علیخان [illegible]

[illegible] علیخان [illegible]

[illegible] بلند خان

[illegible] هیبت جنگ [illegible] لشکر [illegible] غارت شدند و

مصطفی خان [illegible] اسپان [illegible]

[illegible] سنگه [illegible]

[illegible] مصطفی خان [illegible] سوار [illegible] مصطفی خان [illegible]

[illegible] ذوالفقار خان [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] هیبت جنگ تمام [illegible] مصطفی خان [illegible]

[illegible] هیبت جنگ بر فیل سواری خود [illegible] مردم که کمتر از دو صد سوار و صد پیاده

حافظ بهادر [illegible] بود و حافظ رحمت مقابل مصطفی خان گردید و از جمله سرداران نامدار خان و کلان [illegible] خان
و سردار خان و [illegible] خان [illegible] با سرداران همراه خود و قریب شش هزار سوار متفرق [illegible]
بدر الدین خان [illegible] سیادت علیخان و یکه‌تازی روشناس ملازم سرکار [illegible]
و مهدی نثار خان با تقی علیخان و میر اکرام و میر شیخ شش کس دیگر [illegible] شیخ حمید الدین حاجی لکهنوی
بهلول [illegible] هیبت جنگ مشغول [illegible] و محل [illegible] بود که این انقلاب رو نمود [illegible] مهدی نثار
خان با شیخ مذکور که جماعه‌دار [illegible] شیخ امر الله لکهنوی که او هم در صحبت برادر شیخ حمید الدین بود
تاکید [illegible] برای سواری [illegible] مهدی نثار خان [illegible] شیخ [illegible] کس [illegible] هیبت جنگ [illegible]
ایستاده و مصطفی خان در رسیده [illegible] مردم را [illegible] و دیگر فوج هیبت جنگ [illegible] و اشاره
و رو [illegible] باواز بلند گفت که هیبت جنگ همین است او را زنده بگیرید حکیم شاه مقابل مهدی نثار خان
آمده از اسپ فرود آمد و سه چار کس از همراهان مهدی نثار خان مقابل او پیاده شده با او در آویختند
و هیبت جنگ با کمال استقلال بطرف مصطفی خان رانده تیر زنان پیش رفت و یکی را [illegible] بعبد
العلیخان [illegible] شد که با کل فوج همراه خود سوار شود عبد العلیخان و دیگران را که [illegible] در پناه لشکر
[illegible] مردم بوده اند مطلقا از ورود مصطفی خان و بلند خان و این همه [illegible] او آگهی
نبود از این جهت عبد العلیخان را حیرت دست داده جواب فرستاد که در لشکر ضابطه نیست که سوار
شود هر کس بجای خود مستعد [illegible] از هر جا که [illegible] فوج [illegible] خواهد شد آدم دیگر [illegible]
حکم رسانید [illegible] تمام [illegible] آمد عبد العلیخان متحیر شده بر فیل خود [illegible] و دیده و
دیگر [illegible] بر اسپ سوار شده [illegible] ملاحظه کردیم مصطفی خان شکست خورده بیرون لشکر بدر
رفته بود و از طرف هیبت جنگ که بر سر لشکر ایستاده بود [illegible] و [illegible] رسیده اند و فوج
مصطفی خان [illegible] فیل‌نشین [illegible] عبد العلیخان [illegible] این احوال [illegible]
شده که چنین جنگی [illegible] و از ما خدمتی بظهور نرسید خوب است که [illegible] که همراه است سوار کرده
بر سر فوج مصطفی خان [illegible] با استقلال ایستاده و علمهای لشکر [illegible]
[illegible] می‌نواختند [illegible] که متفرق شده بودند از هر طرف بر سر او جمع آمده اند [illegible]
می‌شوند [illegible] دوستان [illegible] می‌شوند و عبد العلیخان [illegible] نشسته بشمشیر

می‌رانند

می‌رانند تا آنکه هیبت جنگ کس فرستاده ممانعت شدید بنمود و گفت که این [illegible] در رفتن شما
بر سر او [illegible] شکست [illegible] خود [illegible] لشکر [illegible] آید و به بیند که
از [illegible] عبد العلی خان برگشته بجای خود ایستاده و مصطفی خان [illegible]
ایستاده مانده چون مردم [illegible] آمده اکثر مخلصان را مجروح دیده و خبر کشته شدن بعضی [illegible]
شنیده [illegible] وقت یورش [illegible] و لشکر [illegible] که بر سر [illegible] خورده [illegible]
بلکه [illegible] مراجعت کرده [illegible] مقابل لشکر [illegible] که بطرف جنوب لشکر [illegible]
شده بود قایم کرده [illegible] داده و صورت جنگ مذکور و شکست [illegible] مصطفی خان
بر این منوال است که چون مصطفی خان بر سر هیبت جنگ رسید هیبت جنگ [illegible] از ظفر [illegible]
از جان شسته با استقلال استقبال او نمود و بدست خود تیر [illegible] تفنگچیان [illegible]
همراه او [illegible] انداختند [illegible] تیر و شمشیر [illegible] مصطفی خان [illegible]
خان [illegible] فوج هیبت جنگ را تنها دیده بهمراهیان خود گفت که هیبت جنگ همین است زنده [illegible]
بگیرید [illegible] حکیم شاه که از جوانان [illegible] نام [illegible] مصطفی خان بود [illegible] مهدی نثار
خان [illegible] هیبت جنگ [illegible] زخم شمشیر و تفنگ [illegible]
افتاده و مصطفی خان قریب رسیده بود که [illegible] زخم تفنگ بر زمین [illegible]
مصطفی خان اضطراب [illegible] فیل خود [illegible]
[illegible] همراهیان [illegible] از فیل [illegible]
[illegible] هیبت جنگ [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] مصطفی خان [illegible]
لشکر همراه [illegible] پیاده [illegible] لشکر [illegible]
حاضر [illegible] انقلاب [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
هیبت جنگ [illegible]
[illegible] همراهیان [illegible]

نوشیدند و مصطفی خان اورا مع مردم مطلق شمرده بخشش یافتند و راحم کز تخییع مع دیگر الوداع گرگ بختیه و بلند
یا پنج شش هزار کس برآمدند و نازدار تحمه شهر اوارد و رااغارت نمودند و اعلام ارزان خدا اوقاته کسی درمیان
عرصه نماند سند رشکنج مصطفی خان و گرفته شدن ... جنگ بغلی ... همراه اوکشتند
در محمد جمال و نصر الله زمینداران پرگنه و دیگر ریزه زمینداران هم بعد رفتند ولنوا جیکه ضرب دست
مصطفی خان دیده بود اکثری بخانه های خاصا بیرون حصار عظیم آباد و جمعی کثیر بر لب دریا و ابنوب در باغ
جعفر خان رفته پناه گرفتند و نصف لشکر از میدان کاری که مستحفظان لشکر بوده اند خالی ماند و
از اردو بازار و خیمه ها نشان نمانده میدان خالی تا جائیکه نظر کار کند دیده می شد تا جای لشکر
شهر که سمت غرب بود خیمه ها کذاشته بطرف شرق مقابل لشکر مصطفی خان با سرداران افروز شهر
و هیبت جنگ روزانه در خیمه مختصر یکه برای او با اندک فاصله از خیمه عبد العلی خان ایستاده کرده بودند می آمد
و وقت شب در خیمه عبد العلی خان آمده استراحت می نمود و عبد العلی خان و سیدی نثار خان و ابن التعلق
الالقام و متعلقان رفقای او و همراهیان عبد العلی خان و دیگر مردم معهدی نثار خان و قطب علی خان با سرداران شب می
بودند شیخ افاغنه و دیگر لشکر رسیده و با ... مشغول بودند با توفیق اقبال و
حسن سعی و اهتمام سید نثار خان و عبد العلی خان که نمود مردم معتمد بهر جا فرستاده تاکید نمودند که کسی از جا نجنبد
و از هر جانب که کنیه کوشش ... رسانند اتفاقا روی نداده و فتنه بر خاسته فرو
نشست تمام روز گوله های توپ از آن سوی آمده ... اندک ... از لشکر اطراف نشست
ها می بودند مجروح و ضایع می شدند و در زمان لشکر مردم محفوظ بوده اند ... بدین منوال گذشت
نشستم که شب چهار شنبه آخر ماه صفر بود هرکاره ها خبر آوردند که مصطفی خان فردا کوچ میکند بهیبت جنگ
اسباب مشوره رایج نموده استشاره نمود رای دانایان بر این قرار یافت که او بیرون جنگ دیگر امری منظور
ندارد و جمیع مستعد حرب باید شد و مهیای این امر باید بود تا آنچه مقدر است بظهور آید و صلاح ... اتفاق
که لشکر ... جنگ ... باید کرد ... همراه او رفته باید جنگید
قسم حمل آمد عبد العلی خان با بهادران مع احمد خان ... شیخ جهان یار و خادم حسن خان و سید عرب خان
انجمن نمودند ... ناکر و نامدار خان ... همراهیان ... خان و معهدی
نثار خان و شیخ حمید الدین و دیگران همراهی احترام الدوله بهیبت جنگ ها در مقر شد ...

رام نارایان

رام نارایان و ذو الفقار خان و دیگران که در جنگ اول ضرب دست مصطفی خان را دیده منهزم گردیده بودند در لشکر
تعینات شدند اول صبح بهیبت جنگ نماز خوانده توکل بر حضرت باری ... سوار شده ناصیه عجز
بر آستان خداوند منان سوده فتح و ظفر بر دشمن خیره سر مسالت نمود همراه عبد العلی خان قریب یک
هزار و یا نفر کس ... هیبت جنگ نزدیک بود هزار سوار و هزار پیاده برق انداز
بان و ... ضرب ... موجود ... سواران همراهی مصطفی خان ... که طرف جنوب
لشکر بود نمایان و توپهای او ضرب ... روان شد سید نثار خان آمده با عبد العلی خان گفت که
رفته ... را باید گرفت والا اگر در دست مصطفی خان آمد در میدان ایستادن متعذر خواهد شد
زیرا که آنها در پناه ... میدان خواهیم ماند عبد العلی خان قبول نمود ... هیبت جنگ
بدست ... ماند و هیبت جنگ ... عقب تر از عبد العلی خان ...
ماند و در ... حمله ... گوله ... توپ ... عبد العلی خان مع همراهیان که بنده هم ... تا
... رسیده بودیم که مصطفی خان داخل میدان عقب ... گشته ...
توپهای ... همراه ... مرتضی خان ...
مصطفی خان با جمعیت فراوان پیاده باکشته ... مصطفی خان ... رسیده ...
باغ جعفر خان مقابل ... هیبت جنگ ... مصطفی خان ... مرتضی خان ...
... تفنگهای برق آثار ... شروع ...
... میان ما و دشمن فاصله بقدر یک تیر انداز ... همراهیان ما اکثری مجروح و بعضی
مقتول ... سواران ... رفقای عبد العلی خان ...
گردیده ... بر ... گرفت ...
... تفنگ ... رسیده ... او ...
... تفنگ رسیده ... فیلبانان عبد العلی
... رسیده ... عبد العلی خان ... خان خواجه ...
از عقب ... فیلبانان ... عقب ...
... رفقای عبد العلی خان میرزا فتح الله نام که ... رستم زمان و سام عصر

عنوان عنایت سیف بیگی ای محمود الملا زمان عبد العلیخان که درانوقت بر جای مانده بودند با جمعی اندکه خود درنت
عزیزا مانده طاقت استقامت نمانده اما بقوت قلبی تفنگچیان را گرفته و تفنگها را تا یکدگر نید دشمن را او
شلک بیکبار نید چون وقت تارک همه و دو عرصه برد تنگ اکثری بیدرنگ رفته احمد سردار
که عبد العلی خان و احمد خان فوت شده و شیخ جهانابد خادم حسنخان بود بند ماندند تا برد سوار بلکه
کمتر از ان همراه بوده اند درانوقت عبد العلی خان به هیبت جنگ پیغام فرستاد که عرصه بر ما تنگ گردیده
ملک کرده سعقب نمی توانیم نمود مناسب انکه ما هم از جای خود بجنبند تا به پشت گرمی شما پیش آییم
ما انچه بر ما کند رو خواهد گذشت اما انتظام جنگ نیز برهم خواهد خورد هیبت جنگ می خواست بیشتر
ماند حاجی احمد بدرستی مانع گردید و ما این خبر شنیده مانیز پیش شدیم و بجمیع با رسیدند او ایزدی نمودیم و رنگین
ضمن فیل نشان مصطفی خان از عقب رسید و صفوف افاغنه برآمده بر ما شیفق شد که افاغنه تمام بی آمده
همانوقت قضا را مدد فتح الله تفنگچی از سیسه شلک کنانیده و زخم گولی به نشان بردار فیل سوار رسید
کارش تمام گشت و فیل به یک جوک کز علمدار از فیل جستن مع نشان بر زمین افتاد و جانم از زبان فقیر الله
که زده ام الف الله تعالی علمبر چهار سردار دیگر کشته فیلها را پس مانند و از شد که کشته با فوج مرتضی
خان که رو برو بوده رو آورده گریخته و تفاوتی چین احوال هیبت جنگ رای عبد العلیخان و جمیع اونشان را بعوان
دیده مخالف رای بد حرف نموده وانگ فاصله زمین و وقت پنجاه سر از جاییکه ایستاده بود هیبت جنگ بی
فیل سواری خود سوار پیش پس مانده و بان و رعده های طیور پیش پیشتر رفت و علمداران و بر زمین
نثار کرده سر میدان شد و خاص برادران و دیگر تفنگچیان نیز شلک کنان مقابل مصطفی خان تیر
حمله با برافاغنه و مرتضی خان و رسیدن هیبت جنگ سر مصطفی خان در وقت واحد رو داد
با نفقای مرتضی خان و همراهیان ما موکه رزم گرم بود و برق شمشیر جلا و در آن سر مبارزان از تن هم می
ربود و قریب بهزار بیجاه کس از افاغنه رو برو بی مجروح و مقتول گشته و میدان افتاده بعد که تا کجا
ابیز مالشیم فتح و ظفر بر پرچم علم هیبت جنگ وزید و در حقیقت هوا که منور گشته گوی ماند
بر چشم راست مصطفی خان از دست برق انداز ان جسته و هیبت جنگ رسید و گوش
او بر زمین رفت خود بر فیل جنگی برده افتاد و جمیع این احوال بر نفقای او گرفتن شیفق گشته جلال الدوله
حکایت فی نداختیار عاجز نماند بر گشته افتاد و افغانان بر گشت مرتضی خان فرار فیل بیدا بازگشت

بهمه یاران

نموده

نموده صبر و طاقت در باخت و به هیبت را غنیمت شناخت چون مصطفی خان امیر المؤمنین علی علیه السلام
و محبان آنجناب سید بنظر گماشته بیدرنگ بر چشم راست او رخنه رسید و دید انچه دید هیبت جنگ و عبد العلی
خان و دیگر سرداران منصور لشکر تقدیر بنده وقت دمان کرد بند و اعزام الدوله حکم خواهش
شادیانه کرده خاطر تعاقب نمود چون تا موسی نیز همراه افاغنه بعد رفتن اصطرار
کرده تا تامل راه می بریدند اکثر عرابه و بهل سواری بنابر راه سهولت نمی رفت و دو
هر کس بی استقلال ایستاده شد چون عرابه و بهل در رفت خود هم رای بستند هیبت جنگ و
حاجی احمد بدرستی لشکریان و سرداران تاکید کرده اهتمام می نمودند که مردم در تعاقب زیاده
رفتن در عرصه دو پهر یک کرده راه در تعاقب طی شد بجای خود ایستاده شادیانه
می نواختند اسباب لشکر و افغان وارابه نیز مفقود شد و خبر رسید که مصطفی خان جز باالله
رسیده افتاده گرفته و در راه معلوم شد که از فیل بر بالکی سوار شده و در منزل
افاغنه پرسش احوال استفسار و افعال هیبت
جنگ مراجعت نموده و احوال خبر گردیده که واقعه با هر کس از تحقیق و اقرار
بعمل آورده فقیر را با خود ثابت باید کشته شده است
را نهایت رسانیده جاییکه خبر کوچ مصطفی خان شنیده با استماع این خبر خود هم کوچ نمود
و بر جریده گاه مصطفی خان از ... بسته
بهتر حسب الطلب نور بعنایت آمده که هیبت جنگ بعظیم آباد رسیده بر آمدن رکوع
که حسب الطلب مصطفی خان از جای خود جنبیده بود آگاهی یافته هیبت جنگ نوشت که احوال انجانب
وارد صورت اتفاق مرتبه با مصطفی خان از جهت آمدن به نفقه و رشتهای ... باید از تن
بهتر انکه چون الحال او معلوم است کمال او تنها بر وار بدو کار او ساز بدو تن مجاورت
نموده بعد موقوف ساختیم با هم دیگر نه بودند هیبت جنگ با استماع این خبر بسالار
لشکر بعبد العلیخان سپرده و مهدی نثار خان و دیگر را تعیین نموده جاییکه گفته تا انجه مناسب
دانند بعمل آرند و خود هنگام شب بر پالکی عبد العلیخان سوار و کجاوه را اسباب همراه گرفتم شبانه راه
طی نموده صبح زود معاً بجنگ رسید و تا آخر با جمعی چند منزل نموده سراج الدوله با سرد خان همراه گرفته

بلند جود معاودت نمود بجا [illegible] بعد یکدو روز رسیده در تعاقب مصطفی خان تا قصبه زمنیا محاذی
غازی پور بر لب گنگا که محل معهود جنگ [illegible] رفت در قصبه مذکوره را سوخته و تاخته معاودت
را عازم گشت مصطفی خان خود را بقصبه [illegible] که [illegible] از شهر [illegible] گشته در تهیه تیاری
لشکر و آراستن سلاح و یراق و فراهم آوردن افغانان و الفار کوشید [illegible] مهابت جنگ و مهابت جنگ
باتفاق همدیگر معاودت نموده بعظیم آباد رسیدند لهذا مهابت جنگ [illegible] توقیف در شهر عازم مرشد آباد
گردیده مهابت جنگ در شهر عظیم آباد نزول نموده به تیاری اسباب حرب و تالیف قلوب اصدقا
و رفقا و ترفیه حال عامه سپاه و سر انجام دیگر آلات و ادوات کارزار پرداخت ذکر بعضی مهابت جنگ [illegible]
بمرشد آباد و توقیف نمودن در شهر [illegible] و [illegible] با فتح و دولت مصطفی خان در جنگ ثالث و
یافتن مهابت جنگ فتح و ظفر [illegible] مهابت جنگ در باب جعفر خان بنابر ضبط امور ضروریه دو سه روز
مقام نموده [illegible] علیخان نام شخصی را که [illegible] زبان [illegible] بود [illegible]
و [illegible] اورا بمرشد آباد رسید و [illegible] خان [illegible] مهابت جنگ [illegible]
و دیگر [illegible] رسیده بود که [illegible] علیخان [illegible] گشته [illegible] مهابت جنگ [illegible]
و [illegible] نموده مصالحه [illegible] مهابت جنگ از راه [illegible]
سوال [illegible] نموده [illegible] گفتگو [illegible] تقریرات [illegible]
بهمین [illegible] فتح و ظفر مهابت جنگ [illegible] خان لشکر [illegible]
مصالحه [illegible] تفصیل [illegible] اجمال [illegible] صفحات [illegible] فطوری [illegible]
مصطفی خان در [illegible] با [illegible] الدوله [illegible] مهابت جنگ [illegible]
قصبه [illegible] و ظفر یافتن مهابت جنگ [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] عبد العزیز [illegible] الدوله [illegible] مهابت جنگ [illegible]
الله [illegible] مصطفی خان از شهر عظیم آباد بر آمده [illegible]
حرب را آراسته عازم [illegible] مصطفی خان [illegible]
در قصبه [illegible] فراهم [illegible] قریب آمده [illegible]
در [illegible] عظیم آباد [illegible] مهابت جنگ

ازقبیل بود ربند

[illegible] رسانید [illegible] اراده که اگر مهابت جنگ بر آمده جنگ [illegible] و ظفر نصیب او گردید [illegible]
[illegible] شود [illegible] پادشاه بر آن [illegible]
[illegible] و اگر مهابت جنگ [illegible]
[illegible] نموده [illegible] که موافق [illegible]
[illegible] مرشد آباد [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] مرشد آباد [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible] سپاه
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] فرصت [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] خان حاکم [illegible] مهابت جنگ [illegible] خان [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] میدان [illegible] رسیده [illegible]
میدان [illegible] مصطفی خان [illegible] جنگ
[illegible] مناجات [illegible] لشکر [illegible]
مهابت جنگ [illegible] کارزار [illegible]
[illegible] خان [illegible] جنگ [illegible]
مهابت جنگ [illegible] مغلوب [illegible] غالب [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
میدان [illegible]
[illegible] مهابت [illegible]
جنگ [illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible] مصطفی خان [illegible]
[illegible] یکبار [illegible]

[illegible]

دلاوراستی بفیل سواری عبد خان [illegible] خورده در آن فوج نیز زخمها رسید مجرد این حال مصطفی خان با فوج همراهی
بیکبار رکاب قبیله با عجلت راندند و سواران همه [illegible] سپاه با افغان دادند و مصطفی خان با هم غضنفر جنگ آور بنظر
شمشیر و ترانه های یکجان فتاده نشان برسر داود خان که همراه توپخانه جنگی شتر از همه آمده رسیده [illegible]
داود خان مع چند کس بقدر یار در آن جنگ پایداری نموده در میدان مردان جان نثار کرده [illegible] با دلاوران
بمت همه احوال داود خان مآل اندیشت مردمان رفته هم باره فرار اختیار آمد مصطفی خان بطرف چپ فوج خادم
حسنخان را دیده برسر او رفت و زد و خورد و مقتول گردانیده خادم حسنخان با نگاه شصت کس در میدان [illegible]
جمال عبد العلی خان احوال فوج برهم زده دیده با چند رفیق که [illegible] بودند [illegible] بالاند گاه دران سلسل توپهای کلان
در میان افتاده راه بر آمده [illegible] آمد رستمخان کلوی کاودان را که حایل بود بریده گذشته در نوبت [illegible]
خان با پنج شش کس و تقی علیخان تنها از یمین و یسار رسیده شریک احوال ما که با عبد العلیخان بودیم گردیدند و
شیخ جهانیار و [illegible] رسیدند که بطرف دست راست ما [illegible] و از میمنه عقب مانده بودند با ده دوازده
سوار رسیدند و رحم خان با پانزده بیست نفر ده کس [illegible] آمد کف از لب رها [illegible] مجرد این اجتماع و مقابله
عبد العلیخان با مصطفی خان و نزدیک رسیدن شان بهم [illegible] از رگ که تفنگ قضا در سینه مصطفی خان
متصل بقلب او رسیده از پشتش برون رفت جمعی از همراهیانش هم اکثری مقتول و برخی مجروح شده بودند
و باقیماندگان باستظهار سلامتی و جراحت او [illegible] نموده [illegible] که دیدند نا امید گردیده [illegible] راه
خود پیش گرفتند [illegible] برنگ شان و [illegible] آبروی را در میدان [illegible] مضطرب الاحوال بدر رفت
و هیبت جنگ که از [illegible] افواج [illegible] از طرفین [illegible] مستقر احوال عبد العلیخان و [illegible] و احوال
به نصرت و اعانت ایزد مستعان مستظهر بود جسارت نموده فیل سواری خود را [illegible] راندند و در پایان [illegible]
[illegible] برسر [illegible] رسیده و عبد العلیخان را مظفر در میدان [illegible] قلیخان داروغه دیوانی [illegible] خان
[illegible] که بر فیل سواری مصطفی خان بر آمده سر او را [illegible] حسب الامر [illegible] سر او را بر نیزه کرده [illegible]
بعظیم آباد فرستادند که در شهر بگردانند بعد از آن [illegible] حسب الحکم [illegible] تقدیم رسانیده
بخاک سپردند حکایت عجیبه [illegible] میر محمد باقر [illegible] سادات [illegible] اتقیای عهد [illegible]
کمال ورع و تقوی بود [illegible] هیبت جنگ و مصطفی خان حسب [illegible]
در عالم رویا دیده بود که جناب امیر المؤمنین ع با این افغان [illegible] شمشیر [illegible] فرمایند و بعد از [illegible]

از شمشیره الله اکبر

[illegible] الله اکبر گفته [illegible] در کمر [illegible] زده است [illegible] افغان [illegible] مشهور شده
[illegible] کردند تعجب نموده [illegible] با اندک زخم [illegible] بعد از خاک کردنش حکم هیبت جنگ [illegible]
[illegible] در رسیده [illegible] کرده [illegible] شهر عظیم آباد [illegible] بطرف [illegible]
[illegible] آتش [illegible] کشیدند ذکر بغاوت سیف
الدین [illegible] مصطفی خان [illegible] و [illegible] خان و الف خان و حبیب خان و مرتضی خان [illegible] با [illegible]
و پایان [illegible] با او مرتضی خان [illegible] مصطفی خان [illegible] جنگ [illegible]
هیبت [illegible] [illegible] [illegible]
و حبیب خان [illegible] مرتضی خان برادر [illegible] مصطفی خان [illegible] کشته [illegible] آمده [illegible] بعد از آن
با [illegible] و [illegible] راه [illegible] و [illegible] خان [illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از [illegible]
[illegible] خان همراه مرتضی خان [illegible] هیبت جنگ [illegible] میدان [illegible]
[illegible] مصطفی خان [illegible]
[illegible] عبد العلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و عبد العلی خان [illegible]
[illegible] جعفر خان [illegible]
[illegible]
برای عبد العلیخان بهادر [illegible] رسید ذکر [illegible]
[illegible] مرتضی خان [illegible]

[illegible] پانصد هزار سوار [illegible] مسافت طی نموده

تا جوار آن [illegible] رسیده [illegible] برسم استقبال مقدم [illegible] نموده مهابتجنگ با نجواب [illegible]

که چون [illegible] از راه دور [illegible] رسیده اند و ایام برشکال قریب الاتصال است [illegible]

نیابت [illegible] بیرون [illegible] بعون الله [illegible] نموده تا

مملکت [illegible] در اطراف مملکت [illegible] نموده و تمام [illegible]

[illegible] مصالحه [illegible] وقت [illegible]

[illegible] دیده [illegible] بر رای [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] عهد نامه [illegible] کرده [illegible]

[illegible] مهابتجنگ [illegible]

[illegible] راجه جانکی رام [illegible] استخلاص [illegible]

[illegible] مهابتجنگ [illegible] راجه جانکی رام [illegible]

رفتن [illegible] عظیم آباد برای استخلاص [illegible] مهابتجنگ [illegible]

[illegible] عظیم آباد [illegible] سکوت [illegible]

[illegible] افاغنه [illegible] عظیم آباد [illegible]

[illegible] حسب الالتماس [illegible] جنگ

[illegible] افاغنه [illegible] نموده بود

[illegible] بودند [illegible]

[illegible] مادام الحیات حلقه اطاعت [illegible]

[illegible] افغان [illegible]

[illegible] برشکال [illegible] اقامت [illegible]

[illegible] عظیم آباد [illegible] استخلاص [illegible]

[illegible] افاغنه [illegible] هزار سوار [illegible]

[illegible] مهابتجنگ [illegible] هزار سوار [illegible] قتال

و استیصال رهنه

و استیصال رهنه عظیم آباد [illegible]

[illegible] عظیم آباد [illegible]

[illegible] مهابتجنگ [illegible]

[illegible] عبد العلیخان [illegible]

[illegible] عبد العلیخان [illegible] مصطفی خان

[illegible]

عبد العلیخان [illegible] مهابتجنگ [illegible]

[illegible] مهابتجنگ [illegible]

[illegible] حاجی احمد [illegible] مهابتجنگ [illegible] عبد العلیخان [illegible]

[illegible] مهابتجنگ [illegible]

[illegible] مهابتجنگ [illegible]

[illegible] حاجی احمد

[illegible]

[illegible] جنگ [illegible]

عبد العلیخان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حاجی احمد [illegible] عبد العلیخان [illegible]

[illegible] مهابتجنگ [illegible] عبد العلیخان [illegible]

[illegible] مهابتجنگ [illegible]

[illegible] مهابتجنگ [illegible]

بعد روزی چند مهابتجنگ از نابی بوبر مع جمعیت جنگ و
موهنجنگ و ... سراج الدوله شمشیرخان و سردارخان و میر محمد جعفرخان و حیدر علیخان و رحیم خان
و عمرخان و شیخ جهانیار و غیرهم که جمعیه نوبت بود ... سعید ... از مرشد آباد در راه ... بود بعد
در ... اندک ... سوار ... مرشد ... باریان ... بود ... و ... مهابتجنگ
به نوکر ... و ... رسانده لشکر آمده سوار شد ... سوار ... جب نوبت ... کس ... جب
مای و ... و ... بوده اند ... میر محمد جعفرخان و شمشیرخان و ... عطاءالله خان و
سردارخان و ... سراج الدوله ... جنگ و ساقه لشکر که عبارت از جنداول است موهنجنگ و
شیخ جهانیار و عمرخان و ... فیل مهابتجنگ رحیم خان و ... خاص فقیرالله بیگخان و نورالله بیگخان و دیگر ...
... و فرج ... گرو ... اعدا تا ... بجا بود ... و ... بیات ... و دور
... از ... و ... راه ... مهابتجنگ ... بود
در ... اتفاق ... رحیم خان ... و ... مهابتجنگ ... بعد از
میر محمد جعفرخان و شمشیرخان که ... سوار ... مضطرب کرده ... لشکر ... سپاه زد
بعد ... افغان ... مرشد ... آورده ...
با میر جعفرخان ... شمشیرخان ... بعد ازان مهابتجنگ با ...
از ... میر محمد جعفرخان ... عبدالعلیخان ... از
شمشیرخان و میر محمد جعفرخان ... و ... عبدالعلیخان با ...
نقار ... ازان ... جمعیت جنگ با اندک ... رسیده
... عبدالعلیخان ... مضطرب ... و
مهابتجنگ ... برای ... سرداران ... مهابتجنگ
... جنگ ... اصل ...
... و ... گشته ...
... عبدالعلیخان ... مهابتجنگ ...
... مهابتجنگ ... اهل ... و مسلم ...

بجهانگیر و ...

... بقدر ... عبدالعلیخان ...
... بیشتر ... بودند ... انتظام ... چند روز ...
... مهابتجنگ ...
و ... شمشیرخان و سردارخان ...
جنانچه ... مهابتجنگ ...
...
... علیخان ... عبدالله ...
...
... مهابتجنگ ... شیخ ...
... مهابتجنگ ...
... مهابتجنگ ...
مهابتجنگ ...
...
...
مهابتجنگ ...
...
...
...
...
...
... مهابتجنگ ...
... مهابتجنگ ...

[illegible] رسید [illegible] بجای [illegible] آهسته آهسته [illegible]

[illegible] در میان [illegible] مهابت‌جنگ [illegible] تا [illegible]

مهابت‌جنگ [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] سوار و پیاده [illegible] مردم [illegible]

[illegible] محمدخان [illegible]

[illegible] اظهار [illegible]

[illegible] میدان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فوج [illegible]

[illegible]

[illegible]

مهابت‌جنگ [illegible]

[illegible]

[illegible] مهابت‌جنگ [illegible]

[illegible] محمدخان [illegible] مهابت‌جنگ [illegible]

[illegible]

مهابت‌جنگ [illegible]

[illegible]

[illegible] فتح [illegible]

[illegible] میدان [illegible] مهابت‌جنگ [illegible]

[illegible] مهابت‌جنگ [illegible]

[illegible]

مهم

[illegible] افغان [illegible] مصطفی‌خان [illegible]

[illegible] عظیم‌آباد [illegible]

[illegible] مصطفی‌خان [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] محمدخان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمدخان [illegible]

[illegible] مهابت‌جنگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مصطفی‌خان [illegible]

[illegible] عظیم‌آباد [illegible]

[illegible] مهابت‌جنگ [illegible]

[illegible]

[illegible] عظیم‌آباد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مهابت‌جنگ [illegible] مصطفی‌خان [illegible]

[illegible]

[illegible] مهابت‌جنگ [illegible]

[illegible] مهابت‌جنگ [illegible] افغانان

[illegible] طلوع شنیده در باب تیقظ و آگاهی بلاد نظامی [illegible]
اشاره نمود و احتمال این رفت که [illegible] آنجا [illegible] اشاره کرد که به بار سرکشی با ارادت و [illegible]
می‌گفتند که [illegible] القاب [illegible] عظیم آباد و [illegible]
و نوکری دوازده هزار سوار و علاوه نموده بود و نیز [illegible] زین الدین احمد خان هیبت جنگ [illegible]
عظیم آباد و ولایت بهار به نقد و فوجداری دربهنگه علاوه آن نوکری نموده بود و [illegible] به مخالفان رسیده [illegible]
رهنمونی راه ادبار گشت و بعضی می‌گویند که حضور را صاحب اقتدار [illegible] دانسته [illegible] با
خود متفق ساخته اراده [illegible] شده علی الحال با آنها استعفای نوکری نمودند با هیبت جنگ از سپاهیان
اعمال و افعال ایشان آثار شرارت [illegible] در سنه [illegible] و برسات سال پنجاه و هشتم بعد [illegible] طرف
رخصت فرمود همین که موسم برشکال انقضا یافت هیبت جنگ و عبدالعلیخان و حاجی احمد جمیع منتسبان را که در عظیم
آباد بوده احضار نموده بنای شادی کتخدائی سراج الدوله و اکرام الدوله گذاشت حاجی احمد بنابر بعضی جهات
عذر خواسته نیامد و هیبت جنگ و عبدالعلیخان مع عیال و اطفال و تبعه و ملحقه حاضر آمدند و حقیقت این شادی آنکه
[illegible] که کتخدائی اول به ابتدا از برادر صغیر اکرام الدوله نمود [illegible] آنکه دختری که با سراج الدوله از
نبات عطاء الله خان منسوب بود [illegible] رخت هستی [illegible] از دنیا [illegible] قبل از این بنابر سبب
دو دختر منسوب با اکرام الدوله نموده بود مهابت جنگ برای [illegible] و دلداری آن [illegible] زن عطاء الله خان که برادر
زاده خویش بود شادی اکرام الدوله مقدم داشت و [illegible] شادی اکرام الدوله و در هنگام خلعت
[illegible] سراج الدوله جمیع قبایل و عشایر و رفقا و مصاحبین و ارباب طرب عنایت [illegible] خلعتهای فاخره [illegible]
از صد بیست تا هزار روپیه و بعضی ازین زیاده هم قیمت داشت و [illegible] بجائی الوجوه [illegible] بخشید و تا
یکماه بلکه زیاده از آن طعام ضیافت در سرکار مهابت جنگ و شهامت جنگ و [illegible] احدی از [illegible]
و اولاد [illegible] در شهر باقی نماند که [illegible] ضیافت [illegible] که باصطلاح مشهور نوتره گویند
تخمینا بیست و پنج [illegible] خرج داشت و [illegible] از این نوع نوتره [illegible] رسید و چراغان و آتش‌بازی هم
[illegible] آسمان و [illegible] آباد [illegible] ارم [illegible] دیدنی
مهابت جنگ هم شادی یکی از نبات خود که با فخرالدین حسین خان پسر سیف خان منسوب شده بود به انجام
رسانیدند و پسر سیف خان [illegible] دولت و رفعت با اعتبار قدامت امارت و [illegible] خاندان [illegible]

بکمال تجمل

بکمال تجمل و فراوانی اسباب زینت و آرایش [illegible] آباد گشت و مهابت جنگ [illegible]
برادرزاده مهابت جنگ را [illegible] بود و عروس [illegible] دختر [illegible]
برابر نمود [illegible] دختر [illegible] روز سوم [illegible] مردم [illegible]
های بسیار نموده [illegible] اغلب احتمال [illegible] و بعضی [illegible] مسموم شدند [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible] و احوال [illegible] علی الحال فخرالدین حسین خان
[illegible] غالب [illegible] دختر دیگر مهابت جنگ با او منسوب کرده [illegible]
[illegible] مسموم نموده [illegible]
[illegible] مهابت جنگ و شهامت جنگ [illegible]
[illegible] عطاء الله خان [illegible] طلب خان [illegible]
شجاع الدین محمد خان شجاع الدوله بود [illegible] مهابت جنگ به نیابت صوبه عظیم آباد حاکم [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] مامور مانده [illegible] هزاری [illegible] هزار سوار
[illegible] و [illegible] شهامت جنگ [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] سراج الدوله بعد [illegible] دختر عطاء الله خان که با او منسوب بود با دختر محمد
ایرج خان منسوب شده [illegible] محمد ایرج خان [illegible] مصطفی قلیخان [illegible]
اعظم شاه [illegible] عالمگیر بادشاه [illegible] شاهزاده مذکور [illegible]
گجرات [illegible] اکبر قلیخان پدر محمد ایرج خان و شاه قلیخان [illegible]
[illegible] اکبر قلیخان و شاه قلیخان [illegible] مصطفی قلیخان [illegible]
[illegible] شاه قلیخان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] اکبر قلیخان [illegible] اعظم شاه [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible] محمد ایرج خان [illegible]
[illegible] حسین قلیخان [illegible]
[illegible] گجرات [illegible]
[illegible] شجاع الدوله مرحوم [illegible] سراج الدوله

سرای افغان [illegible] مهابتجنگ به پرسش گشته شد و خود مجروح گردیده در خانه [illegible] تن [illegible]
و دو ماه مهابتجنگ به تألیف [illegible] حضور [illegible] بر سر کار مهابتجنگ عطاء الله خان نوکری [illegible] گردیده بود واسطه
ربط اخلاص اکثر با عطاء الله خان می بود چون مهابتجنگ [illegible] مهام [illegible] اطلاع و رای ذات
بانجام وصلت سراج الدوله با صبیه او ولد بعد ایجاب و قبول و اتفاق وصلت مذکور متوجه [illegible] و پرسش
و ترفیه احوال محمد ایرج خان شده بعضی از خدمات ملک بنگاله [illegible] رساله باو مقرر و تفویض نمود ب
شادی سراج الدوله فوجها تیار و از جهاد و شمشیر خان و سردار خان خبردار بوده مستعد و مهیا بودند
تا افاغنه ما اگر حرفی منظور باشند بعمل نتوانند آورد بعد انفراغ از شادی سراج الدوله [illegible] و عبد العلی
خان مع [illegible] از مهابتجنگ رخصت یافته و از مرشدآباد [illegible] نموده [illegible] که مسکن
ماوای شان بود [illegible] رسیدند و بعد رخصت [illegible] شمشیر خان و سردار خان
[illegible] همراه شان بود [illegible] تنخواه در ماهه و غیره از روی حساب گرفته بوطن و مسکن
دیرینه خود [illegible] روانه شدند [illegible] عبور نموده و بوطن خود رسیده
زمانه آرمیده بودند قریب یکصد و ماه بانحال گذشته بود که میر علی اصغر کربی [illegible] عطاء الله خان بعظیم آباد رسیده
عازم مرشدآباد گردیده ذکر ورود میر علی اصغر کربی بمرشدآباد و شروع نفاق و غبار در میان مهابتجنگ و عطاء الله خان
و طلوع و انحطاط [illegible] میر محمد جعفر خان قریب بهم و بنای مفسده شمشیر خان و سردار خان میر علی اصغر از
سادات فتح پور [illegible] مضاف [illegible] عمدة الملک امیر خان بهادر خلف عمدة الملک
صوبه دار کابل [illegible] میر غلام محمد نام داشت مرد بسیار عیار و نهایت هوشیار [illegible]
و دلیری موصوف و در ابتدای جوانی به خدمت [illegible] رسیده بعضی از اشغال و اعمال [illegible]
در [illegible] مذکور [illegible] و جوهای نام [illegible] گردیده و دوام پیری و مریدی گسترده اکثر [illegible]
[illegible] خود [illegible] و اتباع [illegible] گشت [illegible] خوش
و سخنان [illegible] اظهار [illegible] می نمود که [illegible]
نداشته اعاظم اولیا را [illegible] تحلیل و تحریم بعضی [illegible] چنانچه میگویند
[illegible] که در خصوص [illegible] میگفت که [illegible]
[illegible] و اتباع او [illegible] عادات [illegible] روزی در چاه افتاده

چون جوبندگان [illegible]

چون جوبندگان یافتند او را در میان چاه [illegible] ایستاده [illegible]
[illegible] گشتند و در آنجا [illegible] را با خود [illegible] در خلوت [illegible]
[illegible] حرف [illegible] خوانده [illegible] در مجلس [illegible] گفتگو [illegible] اکثر کسی [illegible]
[illegible] رسید میگفت [illegible] که علم [illegible] در عوالم [illegible] چنین
علیهما السلام [illegible] گفتگو [illegible] حاضر [illegible] بطور اجمال [illegible]
میگفت که [illegible] گشتند که [illegible]
جاه طلبی [illegible] از مردمان همراهی در خانه عمدة الملک نوکر بود [illegible] عمدة الملک کشته شد و [illegible] خان [illegible]
[illegible] عطاء الله خان قریب میر علی اصغر کربی مذکور پیش عطاء الله خان [illegible] نموده
[illegible] عطاء الله خان [illegible] از مهابتجنگ [illegible]
او را [illegible] امارت [illegible]
[illegible] دوازدهم
[illegible] عظیم آباد رسیده [illegible] مرشدآباد [illegible] حاجی احمد
و عبد العلی خان [illegible]
و عبد العلی خان [illegible]
عظیم آباد [illegible] مهابتجنگ [illegible]
[illegible] مهابتجنگ [illegible] حاجی احمد [illegible] مصطفی
خان [illegible] ذکر عروج میر محمد جعفر خان برتبه نیابت صوبه داری کتک [illegible] تا انقضای گردش
فلک مهابتجنگ [illegible] شمشیر خان و سردار خان [illegible] افواج [illegible]
آنجا [illegible] کتک [illegible] عبد الرسول خان [illegible]
[illegible] میر محمد جعفر خان را [illegible] مناسب [illegible]
[illegible] صوبه داری کتک [illegible] مهابتجنگ [illegible] حاجی احمد خان [illegible] نیابت [illegible]
میر محمد جعفر خان [illegible]
علاقه بخشیگری [illegible] شمشیر [illegible] مهابتجنگ

بهادر نیز از قبل خود خلعت با جواهر ... اعطا فرمود و میر محمد جعفر خان نیابت بخشی‌گری خود را به میر اسمعیل بیگ بخشی
خود داده در حضور گذاشت و سبحان سنگه نایب ... از خود بفوجداری هجلی گذاشت و خود با جمعیت هفت هزار سوار
و دوازده هزار پیاده حسب الطلب مهابت جنگ با انتظام صوبه بنگاله و تنبیه و اخراج مرهته راهی گردید و بعد قطع منازل از
جوار میدنی‌پور رسیده با جمعی از مردم مرهته و افغان که در آن مکان بودند جنگی نموده شکست با نها داد و مرهته مذکور
و اطراف آن خبر نموده و فرار نمودند و میر با جمعیت مذکور وارد میدنی‌پور گشته اطراف رودخانه نصف شد جابجا و لشکر
را حکم داد و با نظم آمدن افواج دیگر جرات بر فتن کتک نمود تا آنکه خبر آمدن جانوجی ... رسید و لشکر او نواح کتک گشت
گرفت و میر محمد جعفر خان با استماع این خبر مضطرب الاحوال بعضی افغان و اطلاع مهابت جنگ از میدنی‌پور کوچ نموده راه
بردوان نمود و فوج ... بر احوال جانوجی ... میر محمد جعفر خان دیده ... فیل وغیره غارت نمود و غازی قوم با آنکه
شانزده هفده هزار سوار و پیاده همراه داشت بدون تحقیق افواج مرهته ... سیف و سنان همراه
بردوان گرفت و مهابت جنگ چون بر احوال میر محمد جعفر خان آگهی تمام داشت عطاء الله خان را با جمعی از فوج کمک
او پیشتر از خود فرستاد و میر علی اصغر کری بعد بر آمدن عطاء الله خان از رشید آباد رسیده ملازمت مهابت جنگ
در غیبت او که حسب الطلب آمده بود نمود ... از بیرون شهر راه لشکر غازی قوم گرفت و بلشکر عطاء الله خان رسیده
ملحق شد عطاء الله خان با اظهار ... خان اسیر دام تزویر او گشته بود بعد رسیدن میر مذکور ...
الله ... شگفته ... با اتفاق ... بردوان رسیدند از اطراف میر محمد جعفر خان هم برگشته وارد
... جانوجی ... میر حبیب ... رسیده ... از مهابت جنگ ...
... عطاء الله خان ... رسید ... میر علی اصغر کری که نهایت ...
... عطاء الله خان ... همراه داشت ... نموده ...
آشنا ... عطاء الله خان ... میر علی اصغر کری ... نموده ...
... که میر جعفر خان را ... مهابت جنگ ... نموده ...
... میر ... خان ... میر محمد جعفر خان ... مهابت ...
غازی قوم ... میر جعفر خان ...
عطاء الله خان و میر عبد ... میر محمد جعفر خان ... بردند و غازی قوم
را از ان ... نام برده ... مهابت جنگ ...

نموده از بردو

نموده از بردوان ... آزرده گردیده ... مهابت جنگ ...
عطاء الله خان و میر محمد جعفر خان و ... میر محمد جعفر خان ... مهابت جنگ ...
در تنبیه ... حرکت ... از میدنی‌پور ... غازی قوم بطور ... رسیده بود بر زبان آورده
انحراف ... میر محمد جعفر خان ... کلمات ... آمده ... در باب
... مهابت جنگ ... عطاء الله خان ... رفت ...
... ملازمت ... مهابت جنگ ... عطاء الله خان ...
باشد ... مهابت جنگ آزرده گشته ...
... عطاء الله خان ... میر علی اصغر ... مهابت جنگ ...
مردم ... میر علی اصغر ... اظهار
آزرده ... عطاء الله خان ...
نمی‌توانم ماند مهابت جنگ جواب ... عطاء الله خان ...
... از عالم ...
... مهابت جنگ ... میر محمد جعفر خان
...
غازی قوم ... همراه ...
راه داده ...
... مهابت جنگ ...
... غازی قوم ...
میر جعفر خان ... مهابت جنگ ...
دور از صواب ... سبحان ...
... حضور میر جعفر خان ... سبحان سنگه ...
مهابت جنگ ... سبحان سنگه ... میر محمد جعفر
خان ... میر محمد جعفر خان ... حضور ...

آمده نوکری کند بمجرد این عمل [illegible] بر طرف رسانده توقف در مردم برای میر محمد جعفر خان روداد
چندان کسی باو نماند و در دو [illegible] فرزند شجاعت تا جا به بنگال و اضطرار او هم راه بنگاله
گرفته شهامت جنگ بسیار در پوست در آن عرصه بقیام [illegible] آمده و در دربار شهامت جنگ آمد و رفت داشت
کرای سوار نمود و مهابت جنگ با استماع خبر وصول حاجی احمد و رفت جوار [illegible] با افواج بحور امواج بمقابله افواج
مرهته و افاغنه شتافت و بعد از قتل الکه [illegible] محاربه با حاجی احمد و میر حبیب روداد و [illegible] همراه مهابت جنگ
بر سپاه [illegible] خود [illegible] و [illegible] از آتش بارود و از نهاد و دمار فوج [illegible] برآورده سپاهی
از [illegible] انداختند حاجی احمد [illegible] بحال شکسته بال گردیده بقصد [illegible] راه [illegible] آباد
دوید مهابت جنگ با استماع این خبر در تعاقبش کمال استعجال نموده فرصت نداد که آن گروه انبوه بضرب شمشیر شکسته شدند
رسیده حاجی احمد بضرب دست [illegible] در نظر داشت در جوار [illegible] آباد حرکت مذبوحی نموده غائب و دمار سپاه
بدنام [illegible] و مهابت جنگ هم در تعاقبش [illegible] حاجی احمد [illegible] آباد [illegible] و [illegible] سپاه مهاجر
گرفته جا بجا مقابله نمود و مهابت جنگ نظر بقرب [illegible] بنگال [illegible] آباد معاودت فرمود و از آثنای راه [illegible] احکام افواج
میر علی اصغر گرمای [illegible] شهامت جنگ [illegible] و شهامت جنگ [illegible] عطاء الله [illegible] مهابت جنگ [illegible]
شهامت جنگ بسیار در [illegible] نوشته [illegible] شد که رستم خان برای همین کار [illegible] اگر [illegible] برادر باشند
[illegible] الله رحیم خان [illegible] داخل [illegible] عطاء الله [illegible] شهامت جنگ
[illegible] فرستاده بود مضمون گشته میر علی اصغر گرمی را طلبیده [illegible] نموده [illegible]
و آن [illegible] عطاء الله خان [illegible] بعد انقضای این عقد [illegible]
ایالت بنگاله [illegible] خواهید [illegible] عطاء الله خان میر مذکور [illegible]
[illegible] نموده رخصت فرمود و میر [illegible] با دل [illegible] و خاطر شکسته رخت سفر بسته
راه وطن گرفت [illegible] نموده [illegible] آباد رسید هیبت جنگ که از او آزرده خاطر بود مانعت از
دخول شهر نموده فرمود که حاجی احمد [illegible] آباد رفته بود الحال هم از همان راه بوطن خود [illegible]
[illegible] از شدت سیلاب جمله راه‌ها مسدود [illegible] و مرور [illegible] از رسته بازار شهر است [illegible]
بیچاره غریق [illegible] گردیده [illegible] آخر الامر [illegible] و التماس [illegible] شاه خان و عبد العلی خان
به [illegible] مرور از رسته بازار شهر یافته بیرون شهر رفته منزل نمود و همین قسم بر دریای [illegible] افغان [illegible]

حسب الایمای هیبت جنگ طرف مقابل آمده با او [illegible] میر علی اصغر گرمی [illegible]
گردیده با شمشیر شاه خان و عبد العلی خان [illegible] و این [illegible] در خدمت
هیبت جنگ نموده [illegible] پهلوان [illegible] را حکم بر خاستن از مقابل او [illegible]
کشتی [illegible] شاه خان و عبد العلی خان مرکوز خاطر هیبت جنگ [illegible] مردمان خود برای [illegible]
عنایت میر مذکور فرستاده و از بعد [illegible] عظیم آباد [illegible] مرور [illegible] معامله
که بسبب اختتام یافت [illegible] هیبت جنگ [illegible] دولت برادران خود و [illegible] مهابت جنگ [illegible]
سراج الدوله و اکرام الدوله پسران خویش [illegible] عازم آن گشت که [illegible] فوج [illegible] مصطفی خان
در مملکت بنگاله [illegible] تسلط یابند و دیگران را محکوم [illegible] مطیع خود [illegible]
باید [illegible] که مهابت جنگ [illegible] قصد [illegible] استیصال [illegible]
[illegible] آباد [illegible] میر ابو المعالی که سابق [illegible]
[illegible] و [illegible] هیبت جنگ [illegible] رسالت [illegible]
رسیده [illegible] مهابت جنگ [illegible] رسالت [illegible] شمشیر خان و سردار خان که
بعد [illegible] قدیم [illegible] کثیری [illegible] همراه داشتند [illegible]
خاطر [illegible] نوکری [illegible] موجب [illegible]
اگر [illegible] سه هزار سوار نوکر [illegible] این سپاه
[illegible] هیبت جنگ [illegible] ترجیح [illegible] مهابت جنگ
ابتدا [illegible] این امر [illegible] هیبت جنگ [illegible]
عدم قبول [illegible] مهابت جنگ [illegible] معاودت نموده
هیبت جنگ [illegible] الدوله [illegible] هیبت جنگ [illegible] افغانان
مذکور [illegible] نوکری [illegible]
[illegible] خان [illegible] میر [illegible]
[illegible] قبول نموده [illegible] حسب الایمای [illegible]
[illegible] شمشیر خان و مراد شیر خان [illegible] سردار خان [illegible]

واله گردیده در ایام جانشوی ... نشست و بکم از غایه دوازدهم الوف کنکار رسیده و خود آمده بود آمده
در سید مردم از طرف هیبت جنگ شده آنها ... خوف خود را از ملازمت و آمد و رفت در باره جا برادرانه
شیخ که از مهابت جنگ و هیبت جنگ در باره عهد الکرم افغان ... شمشیر خان بطور رسیده بود ظاهر می‌نمودند و
هیبت جنگ از اراده و سواس و هراس آنها با نواع تملق و ادای ... شکسته تا زمان تا آنکه بعضی جابر الفاظ ...
خاطر جمع از آنها در ام کردند ... بدون اطلاع برفقا و همراهان برگشته حاضر که باصطلاح پرنده می‌گویند ... کوچک
خود مرزا مهدی و سید علیخان برادر و ملی ... نفر که بدامان ... گرفته بود و محمد عسکر خان سوار شده تا خبر از هم رسد
تها بطور سرزده بخیمه شمشیر خان که بر لب دریا داشت رفته نزول نمود و شمشیر خان تا لب آب استقبال نموده
رسم سلام و آداب ... تعظیم رسانیده در خیمه خود برده بر مسند نشانید و خود با دب ایستاد و چون هیبت جنگ
بهمانه حکم نشستن نمود نشست و مراد شیر خان و دیگران آمده سلام دادند و جا نمودند و دیر که را ... و مراد
در وقت شمشیر ... با ... نشست آن افغنه در زبان پشتو که زبان شمشیر خان ... افغان کشتن او در خواستند
آغاز گفتگو با آنها و مصاحبت در آن زبان و هم بزبان هندی مناسب و موقع ... اطلاع ... بهانه حاجت ...
راتش ... سید علیخان این ماجرا ... جمع دیده بیش ... نفر ... ساخته
مذکور ... بجهان آباد برگشته بود ... هیبت جنگ بر آن استیقان ... مطلع نکرده
و ... او ... شمشیر خان ... موافق خاطر ... گشته ... هیبت جنگ
عذر خواهی نموده ... و دلداری و اطمینان خاطر او نموده برگشت ... علم ... گشته‌ها
حاضر آورده و عبور افاغنه در باغ جعفر خان شروع گشت ... سردار خان ... همراهیان خود عبور نمود هیبت جنگ
ها افغنه تنها بر پالکی سوار شده ... الدین ... نشسته سردار خان ... همراهیان خود افغنه بجا
و ملازمت نمود مشهور است که او در این دغا شرکت و اطلاع نداشت چنانچه ... شاه محمد امین و شاه
رستم ... زدن ... شاه
معنوی ... ظاهری ... شمشیر خان و مراد شیر ... نمی‌دانم
و الالا ... سر ... نمی‌زدم ... باد ... اگر ... اجل
... نامردی ... معنوی ... گشته که بتکلفی
انجه از ... سر ... سردار ... نشسته

که بعد الفراغ از قتل هیبت جنگ کار دیگری تمام کنند ... بدولت باشند والعلم عند الله
تمامه الفقیه ... عشره اواخر محرم شروع سال ... دوازدهم هجری ملازمت افغنه آمدن
بخانه هیبت جنگ معین گشت ... که نیابت محمد علیه هیبت جنگ و سرجاه را
استظهار او ... احیان ... بر گنه ... تنبیه و گوشمال ... ر بنید از
انجا مامور گشته اکثر سرداران معتمد کار آمده ... خادم حسنخان و احمد خان قریشی و امثال انها مع راجه
سندر سنگه ... تحقیق ... حاضر بودند و اکثر ... حاضر بودند ممنوع شده بود
که کسی از فرقه سپاه روز ملازمت شمشیر خان و سردار خان حاضر نشود و چوبداران خانه ... علم
داران ... گردیده حکم حاضر ... رسانیده آمده ... افغنه اطمینان
و فی الحقیقه ... در بعضی ... امور ... چار ... هیبت جنگ ... الله
آن عزیز در ... هوشیاری ... بعضی ... محقق ... در ... او
ام ... نبود ... شمشیر ... جابر ... ملاقات والده عازم ...
... غازی الدین خان فیروز جنگ خلف آصف جاه ... رخصت گشته ... نزول
... شمشیر ... اتفاق ... روز ... هیبت جنگ کشته شده ... وقت عصر
... شمشیر خان ... هیبت جنگ ... روز دوم
استماع ... مضاف ... غازی ... خان ... جوانمرد خان ... بوده
منزل رسیده خبر کشته شدن هیبت جنگ و ... فوجدار سرکار ... آباد ...
رسیده ... از آنجا ... بر راهی ... شد

ذکر کشته شدن هیبت جنگ و انتقال او از این جهان نیرنگ

اما کیفیت کشته شدن هیبت جنگ مرحوم آنکه ... قبل از ملازمت شمشیر خان
سردار خان مع رفقای خود آمده ملازمت هیبت جنگ نمود ... دستور ... بای ... شاه
گرفته بخیمه‌ای خود رفت روز دیگر بطور روز اول هیبت جنگ در ... خود اول روز
برآمده بر مسند نشست و محمد عسکر خان که ندیم و ... جواب و سوال با افغنه مذکور بود و میر مرتضی
و میر ... الدین ... رقعه ... که ... بود و ... ایام
... خادم حسنخان ... حاضر ... ان ...

چو سوار بجای خود بازم... شده و میر عبدالله صفوی نسب که از اعیان زادهای عظیم آباد و صاحب
مدرک زمانی و اعلای مورد بود و ... شاه ... زادهای شهر که قریب باغ جعفر خان ساکن و مجاور
شاه قدم شریف خانه خود بود و از قبیل دوست ... الا بر فرض برای محاربه حاضر آمده
حاضر بودند مع محمد عسکر خان مع سپاهها برای کمتری زاده که رفیق و پرورده او بود نیز سر و بهیبت جنگ مشغول
نشسته اوهم سلاح و یراقی نداشت و احدی از ... شمشیر بکار دست بلکه اکثری شغل سپر ...
و میر عبد الباقی و محمد عسکر خان و میر لعید ... کار ... هم ... نشستند مگر ... سیف بهیبت جنگ
موافق ضابطه در دست گرفته استاده بود و نام رام نراین دیوان و بعضی متصدیان عمله دیوانی و سه چهار نفر
در سلح خانه تخمینا ... در ... چهل ستون ... نشسته بودند و غائب بالکل آنکه پیش شیر خان عامل
والد فقیر و ... زمان ملازم بهیبت جنگ ... سیاه خانه ... حاضر بود و ... تخمینا
هزار کس بقدری کم و بیش با بندوقهای پر بند و فتیله های روشن آمده از دور سلام با دانکه آورده ...
و با محمد عدو... از روشناسان همراهی خود ملازمت نموده نذرها گذرانیده و تفنگچیان همراه خود بطرف
ی رشت چهل ستون که راه طرف محل سرا بود بهیبت جنگ توقف نموده بودند ... شیر خان ...
بالفعل کس افغان سلح و ... رسید ... سلام نموده ...
آمده در عمارت چهل ستون از ... نذر ملازمت ... شیر خان ... استاده
نام ... افغان ... بهیبت جنگ ... شمشیر خان ... آمده ...
افغانان ... سوار شده ... شمشیر خان ...
بجهة ... که بر دروازه قلعه ... دروازه چهل ستون ... تیر انداخت ...
خود سوار ... رسید افغانان ... پیاده ...
با سلاح و یراق شمشیر خان را در ... چهل ستون ... دروازه
محاربه ... شمشیر خان ... رسید ... خان
افغانان همراهی ... شمشیر خان ... ملازمت کنند
افغانان برخاسته ... بهیبت جنگ از ... عبد الرشید خان رسید
چون ... برانداختن افتاده ... بهیبت جنگ که بان

واد و با برلرزه

واد و با برلرزه که داشت بان از دست افتاده بهیبت جنگ ... شده ... و دیگر
و شوهر طرف ... گشت نعل ... که رسید ... رسید ... بهیبت جنگ
چون ... نبود ... و محمد عسکر خان ... و ... این ... بهیبت
کی بهیبت جنگ ... و این حالت دیده دست ... شمشیر ... در ...
تیغه که در دست داشت کشیده ... بهیبت جنگ ... جنگ
مرده ... و ... بهیبت جنگ
این را ... که ... آمده ... نخواهد
سر ... و ... محمد عسکر خان ... شمشیر
جنگ ... مقتول افتاد ... برای که همراه ... شمشیر ... اطراف
تنقیه ... عسکر خان ... همراه ...
بر ... باد شاه ... خان نام ... عظیم آباد و در ... الدوله ...
روشن الدوله ... در این ایام ... بهیبت جنگ ... امیدوار ...
و ... مقتول ... سلاح خانه ...
بدست گرفته استاده ... شمشیر و دیگری ... آورده ...
بهانی ... بهاران ... و عالم ... رفتند
رسیدند و میر عبد الباقی ... رفتند ...
... آمدند میر عبد الله ... سلام ... بالائی ...
جست ... راه ... قدم ... ماندگان ... و نتوانست ...
جمله این ... و مردم ... حیرت ... و دولتسرای امارت ...
گرفته خانه های خود رفتند سید علیخان که در ... حضور بهیبت جنگ ...
استاد ... همراه ... سید علیخان ... حرم سرای
بهیبت جنگ ... و ... سراج الدوله ... بهیبت جنگ ...
... سید علیخان ... خانه ... بجای خانه ... بهیبت جنگ ...

... [illegible] بود بجا ... حالوی خود عبد العلیخان برسان عبد العلی خان در ان وقت در خانه شیخ
عبد الرسول بلگرامی که از جماعه داران مشهور و خواهرزاده شیخ الهیار بلگرامی است سربلند خان بود و از مهابت
جنگ مرخص شده بوطن خود رفت برای ترویج او در رفته نشسته بود سید علیخان را لعبد فقیر در ان وقت جای تعلق خود
مضطرب الاحوال استاده بجای نتوانست که بطرفی راهی برد بنا از افعال آنها بهم رسیده بود با شفاعت
ورحم کرده دستار زرتاری را از سر خود وا افکنده و کهنه جامعی بر دوش انداخته همراه خود لب راه
لب دریا بخانه عبد العلیخان رسانیدند و نشست و احسان بر پدر و مادر و جمیع اخوان و اقارب نیکو گذاشت شیر خان
ساعتی چند در آن مکان پاینده حیاتخان را که بهانه ملاقات حاجی احمد فرستاده بود حکم بگرفتنه آوردن [illegible]
با شتاب انجر معذور رنجیده خیر باطل جنت آمال قطع بنده و نتوانست راه بدر شدن نیافت و الا اگر براسپ سوار
شده بیرون میرفت ممکن بود که خود را زنده از راه سید در سیکند با طرفی نتوانست قطع ملاقه بر دامنگیر او گشته
نگذاشت تا آنکه قالبان مدهوشی رسیده حبس و چوا قار نهادند و او از دیواری بازخط بدر رفته در خانه
جایکه بار ایکانی پنهان گشته آخر بدست آمده تا هفته روز با کم و بیش مقید و با نواع سیاست مبتلا بود و زر
بسیار مدفون در سلام بخت قدیم ستانی که در خانه خود پنهان داده بود برآورده بهمه زندو بدیگر زر و جواهر بنقد بر اندو
موفوره اقرار کنانیده بر غالب اورنده گی گرفتند تا آنکه بیکو چند قرب بشست هزار لک روپیه وامثال در
جواهر علاوه آن از خانه اش بتحصیل افتاده درآمد و زر اموال زین الدین احمد خان مرحوم انچه اشتهار دارد قرب
سه لک روپیه نقد بر آمده و بعضی کسان بسیار کمتر گویند و بیش زیاده از چند هزار نشود مسموع گشته
والله اعلم بالمعلومات بعد از انکه رحلت حاجی اتفاق افتاد در برابر شبانیاً به تغل [illegible] بود چند هم شمشیر
از باغ جعفرخان نیریکه مقرر بود مدفون گشت بعد از قتل زین الدین احمد خان مرحوم و اسیر شدن حاجی احمد شمشیر
خان برمهره و خانها چون که ان نبده خود جانب جعفرخان رفته اقامت ورزیدند و در شهر ملا شیرخان تا گشت
وقضیه مکانه مهابتجنگ اقامت داده ذات بذل و احسان بر فوج خاص برجماعه افغانان کرده و در قایم بالا ف
الکاف فرستاده او کسی خود را از پرسو طلبیده بحث تقدیر بیرون سال افغان مثل حشرات الارض
از زمینی بروید چنانچه احمد ابدالی از قندهار [illegible] نواحی شاهجهان آباد لشکر کشید و علی محمد روهیله
بعد چندی در همان هنگام آمده احمد ابدالی [illegible] از راه [illegible] بود [illegible]
[illegible] بدعای نقاره جنگ گوش [illegible] عظیم آباد [illegible]

بعد استفسار

بعد استفسار معلوم می شد که فلان افغان مایی فقد حجبت از [illegible] ... [illegible]
آمده و قلعه والیکان شمشیر خان و بخت بهلیه دست نظا [illegible] شهر دراز کرده که کسی از دست برد
تاراج و غارت و ننگ و ناموس آنجماعه محفوظ نماند و عبد العلیخان تمام روز در خانه شیخ عبد الرسول مذکور بکند [illegible]
بخانه خود رفت و در انوقت گشتنی های خانه ایشان برای پدر و مادر مع ملا خان [illegible] خانه سولی که عمارت [illegible]
باشد موجود و مهیا بود در ملاخان حرفی گو که در نیوقت شهر متل عرصه قیامت باشد و امرا و قضیه
انتظام نیافته اگر گشتنی مع مخصوصان و اهل و اطفال [illegible] الافلاک سوار شو بشتاب انداخته بعد می توانیم برد
و آن بستر رختی گروهی روم دیگر کسی را نه پرسی الحق صلاح خوب بود مقدرات نگذاشت که بعمل آید
کسان خاصان و دور از کار و اندیشه های غیر صواب بنوده در مهلکه عظیم افکنند بعد چند روز ملا شیر خان
شقیه الارکان گشت یکی را فرستاده عبد العلی خان را بپیغام آمدن برای ملاقات فرستاد و عبد العلی خان
بطور دیگر بوارثش محمول بود که بر بالکی خود سوار با چند سوار در بابلم رفت هنگاه بدروازه رسید [illegible]
ملا شیر خان برفق وعدل التماس بیرون آمدن رفقا و رفتن بدون یراق عبد العلیخان بگمان آنکه اگر بدون یراق
[illegible] بایقظ قدرت این قسم جرامی طلبیده بر فیق گفته او عمل نموده بعضی یراق باید و سه چند [illegible]
اندرون رفت و آن بدو چند اسباب بیرون سواران نیز بر فیق [illegible] خود داده عبد العلی خان را بر بالکی [illegible]
شمشیر خان فرستاد شمشیر خان بمحرد استماع این خبر بر سر پا دویده در صحن خیمه خود رسانیده [illegible] زیاده
حضور بود و احترام بر بالکی خود نشانیده بخانه اش باز فرستاد و روز دیگر کسی بر دروازه بر بالکی [illegible]
ان نبده بعد چند یکه مردم عبد العلیخان سخنان بریشان گفتن آغاز نهادند و خبر اسلام مهابتجنگ با [illegible] اشتهار
یافت تو هم بجا باز طلبیده در خیمه مقید و بتقییم [illegible] ملا شیر خان و لبه مصطفی خان فرمان بکشتنش [illegible]
بر گشتنی سوار کرده ان طرف دریا برده بامر ماموران شهید [illegible] و عبد العلی خان با رفیق خود چند [illegible]
خان مهلت [illegible] دو رکعت نماز خواسته بان مشغول بود که در عین ادا حکم مخالفت رسیده سر بریدند
شاه صادق با بخت این استخلاص [illegible] افعال عبد العلیخان گردیده بخانه اش آورده مشهور انکه اگر [illegible]
مهابتجنگ روی نماید عبد العلیخان از جای خود بجنبید و متصدی و امیری در مخصوصان نکردند و [illegible]
که باز میفرستاد در سر [illegible] حبیب الله [illegible] جنگ [illegible] نموده اخراج کرده بود و وقت رسیدن خبر [illegible]
زمیندار [illegible] هجوم آوردند خانه قوم با رنگه [illegible] مع صدوری از رفقا با استقلال برآمده خود را [illegible]

رسانید علی قلیخان [illegible] پس از مهمان نوازی پیش آمده بر قلعه جابی ظلو و خانه فقیر که عبارت از
خانه والد است از صدمات تاراج [illegible] افاغنه حقیقی ساها باین تقریب محفوظ ماند که اصل یکی از عالم
دران بهلیه ملازم والد که در آن وقت همراه [illegible] بعضی غفلت در پای مردم سرا و دیوانخانه نمود بود از آن
روز دوم بختاور خان که نیابت مقرب الدوله شمشیر خان و احسان والد بر او ثابت قسم ثابت بود
که از وقت فوت والد [illegible] وقت رفتن از عظیم آباد بکارخانه [illegible] ده دوازده هزار روپیه [illegible] نموده
نگوبا بخشیده و همین قسم شیخ محمد صلاح [illegible] و کامیابی [illegible] که هر یکی [illegible] بوده اند از غفلت
گوشیده قبل از این [illegible] بختاور خان از شمشیر خان عهد گرفته بود که [illegible] باید بخشید
و وقت تسلط [illegible] خانه تعرض نباید کرد و الا من [illegible] شما و [illegible] جنگ [illegible] خواهم بود چون
شمشیر خان با او رضا داده بجهت [illegible] قبول نموده با بختاور خان عهد و میثاق مؤکد
بقسم [illegible] الاعظم نموده بود از این جهت بختاور خان با شیخ محمد صلاح [illegible] رفتند و [illegible]
نابوده [illegible] بود [illegible] نموده [illegible] گشته [illegible] اراده [illegible] خود [illegible]
[illegible] کرده [illegible] شده [illegible] حقیقت [illegible] حادثه عظیم آباد [illegible]
خود محفوظ و مصون نگاه داشت [illegible] سید محمد [illegible] میر حیدر علی [illegible]
[illegible] میر حیدر علی [illegible]
[illegible] که از صدمات [illegible] بحفظ الله [illegible] ماند [illegible] رسانیده [illegible] که از [illegible] علی [illegible]
[illegible] که [illegible] معروف [illegible] جنگ [illegible] بیگم [illegible] عظیم آباد [illegible]
مرحوم [illegible] شمشیر خان [illegible] حرکت [illegible] مها [illegible] جنگ [illegible] شنیدند
[illegible] زنان و دختر [illegible] الدوله [illegible] مهدی [illegible]
[illegible] کرده از [illegible] عظیم آباد [illegible] مردم [illegible] نمودند
[illegible] مخالف گشتند [illegible] شنیدند
که [illegible] افغان [illegible]
[illegible] افاغنه بوده [illegible] رسانیده [illegible] سلطنت [illegible]
نموده بودند [illegible] کرده [illegible] عظیم آباد [illegible] عازم [illegible] مهابت جنگ

گردیدند ذکر رسیدن خبر [illegible] از کشته شدن اعتزام الدوله بمهابت جنگ [illegible]
جنگ از [illegible] عظیم آباد [illegible] شمشیر خان و میر حبیب [illegible] شدن [illegible] زمانیکه مهابت جنگ
[illegible] و میر حبیب [illegible] از [illegible] ما بین [illegible] خبر
این حادثه [illegible] رسیدگی [illegible] افغان [illegible] جنگ [illegible]
بودند [illegible] خانمان [illegible] امور [illegible] بیرون مهابت
بقتل رسیده و برادر و دختر و [illegible] اسیری گرفتار [illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] افغان [illegible] مهابت جنگ
[illegible] احوال [illegible] صبر و قرار [illegible] از دست [illegible]
[illegible] فرمان [illegible] حضور [illegible]
[illegible] فرزند [illegible] کشته [illegible] اسیری گرفتار [illegible]
[illegible] کشته شدن [illegible]
[illegible] ناموس [illegible] حکم [illegible]
جواب [illegible] حقوق [illegible] رفاقت [illegible]
[illegible] جان و مال [illegible] احوال [illegible]
[illegible] داده [illegible] حاضران [illegible]
[illegible] حقوق نمک [illegible]
[illegible] اکنون [illegible]
[illegible] حقوق [illegible] رفاقت [illegible]
[illegible] شما [illegible] الدوله [illegible]
[illegible] حال [illegible]
[illegible] رفاقت [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible] انجام [illegible]
و دیگر [illegible] سپاه [illegible] سوم [illegible]

باقی مانده در ... بود ... بشعور رسیده شرح بهنگامه سازی نمود چون مهابت جنگ مرتبه شجاعت داعیه
و یکی و یک محال بی پایان و سرتیز و ... اعتراف ... بایسته ... در فتح عظیم آباد خاطر نشین را نزدی
مدی دلاوران ... بشجاعت مرتبه تحتم و ممدود تا سرانجام سفر عظیم آباد و تهیه اسباب در عمل خود کوشید
استقامت و در زینه ظهور ... رسید به بهکوان کوله و ستاد که ... مرتبه از ادنی تا اعلی نموده مسالک
وصول رسید علامت مسلوک ... و تا کرانه روی ... که ... حاره با ... غنیم ... تا عظیم آباد ...
اعمال ... امکان ... و مرتبه در بین ... انتشار ... بالفعل از من صورت نمی تواند گرفت
هرکس بهر جانبی که داند و تواند برود ... این اقبال احمائب ... استطاعت ... اطراف ممالک
... با ... مختلفه خود را کشیده ند و جمعی را که طاقت و استعداد ... در خانهای خود رسید آباد
نشسته متوکلا علی الله ... سر از ... مهابت جنگ تهیه حرب دیده و از سرانجام اسباب باید فارغ
گردیده بتحسین بیان و اعطا و احسان تالیف قلوب سپاه نموده در اوایل ماه ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت
و ... هجری با پانزده شانزده هزار سوار و قریب هشت هزار برق انداز رایات عز و جلال بسمت عظیم آباد
برافراشت و از ... نهضت نمود ... که سه کروهی مرشد آباد برابر عظیم آباد و ...
و شمشیر مهابت جنگ بهادر ... عطاء الله خان بهادر ... مهابت جنگ ... سپاه که گذاشته میر محمد جعفر خان
نیز ... مرشد آباد ... بنابر اینکه ... بسیار بخدمت بخشیگری ... مقرر ... التماس
و استعفای ... مهابت جنگ در همین عرصه ... قبل ازین ... برای ... مرتبه ...
غلام ... بخدمت بخشیگری بنام میر محمد جعفر خان مقرر شده ... که مرتبه ... مرشد آباد
بود ... که ... لشکر منصور محیط بوده ... اخاص ... و باعث ... مردم
عسرت ... لشکریان خواهد شد ... عمده ... و دیگر ... استطاعت داشته
باشند ... غله ... برداشته ... بعد انتظام مهام ... از جهانباد ... اعلام
اقبال برافراشت و ... که ... بعد ... ساخته و دست
لشکر ... آباد ... از راه جنگل ... افاغنه بسوی عظیم آباد ... خان فوجدار
بود ... شیخ دین محمد ... سوار ... اعانت
فرستاده ... جاری ... شیخ دین محمد ... مهابت جنگ ... رسید

روزی چند

[illegible]

روزی چند بنابر بعضی امور ... و از ... گردید ... خبر ...
مهابت جنگ ... شیخ مذکور ... بر اهمال ... فرو گرفت ... با ... کرده جنگیده
باید ... نموده ... شیخ ... فرستاده مهابت جنگ ... مهابت جنگ ... فرستاد ...
از ... امان ... مهابت جنگ ... فرستاده ... رسیده
که ... وقت غروب آفتاب ... بر گشت و شیخ دین محمد ... وقت ...
کوچیده ... مهابت جنگ ... روز دیگر ... مهابت جنگ
رسیده ... ذکر احوال ... سیف خان ... مهابت جنگ ...
یافت ... مهابت جنگ ...
نموده ... مهابت جنگ ...
... مهابت جنگ ...
... در ... که ...
از آنجا ... عطاء الله خان ...
... خان ...
و شیخ ... مهابت جنگ ... میر حبیب ... بر آمده بر ...
... مردم ...
مهابت جنگ ... مهابت جنگ ...
... خان ... مهابت جنگ رسیده ...
... میر محمد علی ... ادام الله ...
مهابت جنگ رسیده ...
... مهابت جنگ ...
... عظیم آباد ...
... خان ... مهابت جنگ
... که حاکم ...

تا شیخ مذکور راه ...

[illegible]

درانی که کیفیت [illegible] بلادرنگ مهابت جنگ غایب گردید اما از نظر افتاد و بعد از آن شمشیر خان و سردار
خان نیز با جمعیت فراهم آورده [illegible] هزار سوار [illegible] با افواج علیحده [illegible] حیدر خان بطرف قصبه
باڑه روانه شد و مهابت جنگ بعد از چند مقام [illegible] تمام سپاه [illegible] بود از [illegible] تا بدایت
[illegible] اعلام ظفر [illegible] در بین آنها میر حبیب با جانوجی [illegible] سلاح فوج [illegible]
در جوار عظیم آباد رسیده لشکر [illegible] با افاغنه آگهی [illegible] افاغنه که اول [illegible] میر حبیب و مرشد آباد [illegible]
اقدام نموده بودند بقصد ملاقات [illegible] میر حبیب که فتنه [illegible] و آتش [illegible]
[illegible] و با انواع [illegible] تخریب بنای دولت مهابت جنگ و ملک بنگاله [illegible] بود آخر [illegible]
[illegible] شمشیر خان و سردار خان را [illegible] خلعت فاخره [illegible] بخشیده با دواب [illegible]
و نیم خود صوبه داری بهار [illegible] افاغنه [illegible]
[illegible] میر حبیب و میرزا محمد صالح [illegible]
بتقریب [illegible] و بعد ادای مراسم مهمانی [illegible]
بودند [illegible] افغانان [illegible] میر حبیب
باشند [illegible] لشکر خود [illegible] اقدام
نموده [illegible] زین الدین احمد خان را [illegible] هزار سوار و پیاده [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible] میرزا محمد صالح را از خارج [illegible]
با جمعی [illegible] لشکر [illegible]
داخل لشکر شمشیر خان شود [illegible] که مهابت جنگ رسید [illegible]
مهابت جنگ [illegible] میر حبیب [illegible] لشکر خود [illegible]
شمشیر خان و سردار خان رسیده اظهار مدعا نمودند میر حبیب جواب داد که بالفعل [illegible]
گفتگو [illegible] مخالف مصلحت است [illegible] انجام [illegible] لشکر
[illegible] مهابت جنگ [illegible] دشمن است [illegible]
گفتگوی [illegible] میر حبیب [illegible] مهابت جنگ [illegible] بالفعل [illegible]

بایل [illegible]

بان [illegible] میرزا صالح [illegible] میر حبیب [illegible]
[illegible] و مقابل [illegible]
[illegible] ذکر جنگ نمودن مهابت جنگ با شمشیر خان
و سردار خان و میر حبیب و جمیع مرهته که بهیبت [illegible] هزار سوار و پیاده بوده اند و ظفر یافتن
بر آن فوج انبوه [illegible] نواب شجاع الملک حسام الدوله محمد علی وردی خان بهادر مهابت جنگ
[illegible] افاغنه [illegible]
[illegible] از قصبه باڑه [illegible]
[illegible]
[illegible] شمشیر خان [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] شمشیر خان [illegible]
[illegible]
شمشیر خان [illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible]
[illegible] شهدا
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
نواب مهابت جنگ [illegible] خان بهادر [illegible]

خوار دیگر را نیز بخود در ... افغانان جنگ صف بسیار آتش که عبارت از آغا نجفخان و وزیرخان و احمد خان
و محمد خان باشند پیش روی جنگ کلیه ... سالار لشکر شیخ دین محمد با جمعی از ملازمان و جماعه
دوران مقرر داشته خود در قلب لشکر قرار گرفت و شمشیر خان و سردار خان نیز با ... چهل هزار سوار افغان
و بارهای بخت ... افغانان تازه فراهم آمده بشوی ... بر دو جناح بطرف دست چپ جمعی که جوانان از کنکاچی
بود حیات خان نام افغان ... با چند ضرب توپ کلان از جوی مذکور ... شده مقرر داشت که
از طرف دست نواب ... جنگ ... توپ بر او و بر لشکر ... زنند و خود ... ره دریا با
عوض ... آراسته ... مقابله ایستاد و ... از طرف دست چپ و عقب لشکر ... گشته
بعد ... حلادت و ... جنگ ... لشکر ... وار در میان گرفته
از چهار سو احاطه ... حق آنست که در این جنگ آن امیر صاحب ... دلیر ... استقلال
... که ... تکلف ... مقام ... ثبات قدم و اطمینان خاطر ... آمده
چون ... توپ اندازی کرده ... فتح و ظفر ... داد
... جنگ بود در اول جنگ ... رسیده ...
... افواج ... شمشیر خان ...
... لشکر ... سردار خان ... از دست رفته ... زمان ...
... لشکر ... جنگ آمده ...
... الله ...
حیدر ... آتش ...
صاحب ... روشن ...
چون ... کارزار ... جنگ بر ... میدان ... شیخ ...
بیگی ... فتح
از ... جنگ ... اطراف ... ثابت ...
الله ... فیل سواری ...
و ... رسیده ...

از رزمگه به ... الله ... فتح و ظفر ...
رسید ... بهجوم ... الله ...
برای ... سواری ... خان و دو دست محمد خان و میر محمد کاظم خان و ...
خان که ... رسیده ... صلاح ...
... خدا ... بمیدان ...
رسیده ... سوار ... رفت ... جنگ ...
... گشته ...
...
... شجاعت ...
نام ... میدان ...
...
...
... فیل سواری ... فتح ...
... رسیده ... محمد خان و میر محمد کاظم خان که ... فیل سوار ...
بر ...
... جنگ ... میر کاظم خان ...
فیل ... شمشیر خان ... میر کاظم خان ...
... شمشیر خان ... میر کاظم خان ...
... انگشتان ... دست محمد خان ...
فیل ... میر کاظم خان با انگشتان ... شمشیر خان ...
و دست محمد خان ... شمشیر خان ... معلوم ...
فیل ... رسید ... جنگ ...
...
... فتح ...
حضرت ... لشکر ...

[illegible] بعده امر ... [illegible]

کسی ... مضطرب الاحوال ... [illegible] ... اقبال آن ...

... دولت ... [illegible] ... اقبال ... جلوه و جلال

... افغان ... [illegible] ... احمد خان

با دختر و ... [illegible] ... افغانان ... دولت ... [illegible]

والله ... [illegible] ... خوشنود ... [illegible]

و دولت ... [illegible] ... شهر ... [illegible]

... [illegible] ... رعایا و برایا ... [illegible]

... [illegible] ... حصول ... خلق ... [illegible]

... [illegible] ... اعلام ... [illegible]

... [illegible] ... شهر ... [illegible]

در اثنای این روز ... [illegible] ... ماه ... [illegible]

... [illegible] ... استحقاق ... [illegible]

... [illegible] ... الحمد لله ... [illegible]

کشته ... [illegible] ... برای مردم ... [illegible] ... استحقاق ... [illegible]

... [illegible] ... احوال ... [illegible]

... [illegible] ... شکسته ... [illegible] ... اموال ... [illegible]

... [illegible] ... شمشیر خان ... [illegible] ... اهل و عیال ... [illegible]

در پناه ... [illegible] ... امان ... [illegible] ... افغان ... [illegible]

... [illegible] ... مامور ... [illegible]

برای ... [illegible] ... حرکت ... [illegible]

... [illegible] ... شمشیر خان ... [illegible]

... [illegible] ... حکم ... [illegible]

روانه اند و بعد ... [illegible] ... اهل ... [illegible]

... [illegible] ... الدوله ... [illegible]

... [illegible] ... انواع فواکه و مطعومات ... [illegible]

... [illegible] ... اطفال ... [illegible]

... [illegible] ... تمام عمر ... [illegible]

... [illegible] ... دولت ... [illegible]

فرزند ... [illegible] ... ملازمت ... [illegible]

... [illegible] ... حقیقت ... [illegible]

... [illegible] ... برای ... [illegible]

... [illegible] ... شمشیر خان ... [illegible]

... [illegible] ... شمشیر خان ... [illegible]

... [illegible] ... هیبت ... [illegible]

... [illegible] ... محمد ... [illegible]

... [illegible] ... شهر ... [illegible]

... [illegible] ... افغانان ... [illegible]

... [illegible] ... رونق ... [illegible]

... [illegible] ... افغان ... [illegible]

... [illegible] ... افغان ... [illegible]

شمشیر خان ... [illegible]

... [illegible] ... افغان ... [illegible]

... [illegible] ... مهابت جنگ ... [illegible]

... [illegible] ... مردم ... [illegible]

... [illegible] ... احمد شاه ... [illegible]

نیابت سید ... [illegible] الطرف ... توقف نمود و سراج الدوله که در شهر مانده بود نیابت صولت جنگ
برادر ناگوار آمده جرأت ناشنیده ... [illegible] او شد و بعمل آورد و این اول اظهار تسلط و اقتدار و ناهنجاریهای او شد
انقضه بود سیر و شکار را در اواخر رجب ... [illegible] داخل قلعه عظیم آباد شد و در همان اوان امری عجیب که
سرمایه عبرت و از اخبار ارباب خرد و مردم هوشیار از نتایج و ثمرات آن توانند بود روی نمود تفصیلش آنکه چون
قبلة الانام میر محمد علی عالی مقام مد الله تعالی ظلال افضاله را اتفاق عبور در ... [illegible] رونق داده تعارفی با سیف خان
و پسرش فخر الدین حسین خان ... [illegible] آمده بعد فوت ... حسین خان پسر کلان سیف خان که معروف بنواب بهادر بود
خیلی محبت میر صاحب و قبله مرشدم ... و عرضی ملفوف آن منظور مهابت جنگ نموده فرستاد و سید عالی قدر را بمضمون عرضی
مطلع الاطلاع نموده التماس کرده ... [illegible] عرضی او را در خلوت از نظر مهابت جنگ گذرانیدند آن ... الدخیل
وقت ... نزد مهابت جنگ ... خط خود اول نموده عرضی را از نظر ... گذرانیدند مهابت جنگ عرضی را خوانده ...
گفت که ... خواهند فرمود ... خواهد آمد چون میر صاحب را اطلاعی نمود ... گشته گفتند که مراضی ...
که در عرضی ... مهابت جنگ عرضی را ... میر صاحب ... بعد مطالعه دریافتند که بر عجب در آن
عرضی نوشته ... اطلاع ... عرض کرده ... اغماض نشود و حکم ... صدور یابد به
... بحضور فرستد ... سراج الدوله ... با اقا علی ... [illegible]
اگر ... سردار خان ... از زمان نوکری سیف خان با آقای مذکور ... سرکار ... [illegible]
... مردم عظیم آباد ... [illegible] ... امانت سردار خان ... [illegible]
زین الدین احمد خان ... آقای مذکور ... [illegible] ... شهرت داده ...
... در خاطر داشته و مهابت جنگ ... آقای مذکور ... [illegible] ...
میر محمد علی صاحب ... صولت جنگ ... رساله ... نواب صولت جنگ ...
... عظیم آباد ... افغانان ... شهرت داشت ... [illegible]
... علیخان ... مهابت جنگ ... [illegible] ... علیخان ... [illegible]
علیخان ... مهابت جنگ ... [illegible] ... اجابت ... [illegible]
... عظیم آباد ... [illegible] ... [illegible]
... مهابت جنگ ... [illegible] ... مهابت جنگ ... [illegible]

دو دختر زاده‌های او

... [illegible] ... صولت جنگ ... [illegible] ... خاقان ... [illegible]

و دختر زاده‌های او سراج الدوله ... برادر ... صولت جنگ ... [illegible] ... باید نمود که نیابت
عظیم آباد ... [illegible] ... [illegible]
نموده بود ... مهابت جنگ ... [illegible] ... سراج الدوله و دختر زاده ... [illegible]
بنشین ... صوبه ... مهابت جنگ ... [illegible] ... هلاک ... [illegible]
بجهت ... مهابت جنگ ... [illegible] ... خاطر
سراج الدوله ... [illegible] ... [illegible]
الدوله ... [illegible] ... صولت جنگ ... [illegible]
... [illegible] ... جهان آباد ... [illegible]
... مهابت جنگ ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... جهان آباد
خواهم ... مهابت جنگ ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... صولت جنگ ... [illegible]
... [illegible] ... مهابت جنگ ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... مهابت جنگ ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
آمد بیت ... [illegible]

... مرحوم

[illegible] رسیده بود چون [illegible] الاطراف لهذا توقف نمود و سراج الدوله که در شهر مانده بود نیابت صوبجنگ
برادر ناگوار آمده حرکات ناپسندیده [illegible] او نمود و تعلل آورده و این اول اظهار تسلط و اقتدار و ناهنجاریهای او
اتفاقاً بعد سه روز ناگاه در اواخر رجب معاودت [illegible] داخل قلعه عظیم آباد شده درین اوقات امری عجیب که
سرمایه عبرت و از جمله ارباب خرد و مردم هوشیار از تماشای [illegible] بوده روی نمود تفصیلش آنکه چون
قبله الانام میر محمد علی عالیمقام مد الله ظله العالی [illegible] عبور در [illegible] رو داده تعارفی با سیف خان
والد بزرگوار فخر الدین حسین خان بسته آمده بعد فخر الدین حسین خان پسر کلان سیف خان که معروف بنواب بهادر بود
[illegible] مودت میر صاحب [illegible] طرفین [illegible] آن مظهر مهابتجنگ [illegible] رسانده و سید عالیقدر [illegible]
مطلق الاطلاع [illegible] کرده بود که [illegible] در خلوت از نظر مهابتجنگ بگذراند از آن جا که [illegible]
وقت ملاقات نزد مهابتجنگ رفته [illegible] عرضی را از نظر [illegible] گذرانیدند مهابتجنگ عرضی را خوانده بمیر صاحب
گفت که [illegible] عمل خواهد آمد چون میر صاحب [illegible] بوده متحیر گشته گفتند که مرا خبر [illegible]
که در عرضی چه نوشته مهابتجنگ عرضی را بدست میر صاحب داد میر صاحب بعد مطالعه دریافتند که مضمون آن
عرضی [illegible] عرض کرده است که اگر [illegible] اعانتی نمود و حکم عالی شرف صدور یابد [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible] مصالح [illegible]
[illegible] سیف خان [illegible] سرکار [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible] امانت [illegible] سردار خان [illegible]
زین الدین احمد خان [illegible] اقای مذکور [illegible]
[illegible] مهابتجنگ [illegible] آقای مذکور [illegible]
میر محمد علی صاحب [illegible] صوبجنگ [illegible]
[illegible] صوبه داری عظیم آباد [illegible]
[illegible] خان [illegible] مهابتجنگ [illegible] علیخان [illegible]
علیخان [illegible] مهابتجنگ [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] مهابتجنگ [illegible]

و دختر زاده های او

و دختر زاده های او سراج الدوله [illegible] صوبجنگ خواهد بود [illegible] می باید نمود که نیابت
عظیم آباد یکی از [illegible] خود باشد بنابرین [illegible] در صوبه مذکور [illegible]
نموده بود بجای تسلی خاطر [illegible] مهابتجنگ نمود [illegible] سراج الدوله دختر زاده خود تعلیم کرد که [illegible]
[illegible] بر زبان آورد که اگر صوبه بهار [illegible] مهابتجنگ [illegible] خواهم کرد [illegible] صوبه بدست
[illegible] بحسب وراثت [illegible] باشند نه برای دیگران مهابتجنگ از استماع چنین کلمات چون خاطر
سراج الدوله نهایت عزیز داشت [illegible] بنابر مصلحت [illegible] در نظر [illegible] سراج
الدوله بجای او [illegible] مهابتجنگ [illegible]
[illegible] عازم دار الخلافه [illegible] جهان آباد [illegible]
[illegible] مهابتجنگ [illegible]
[illegible] مهابتجنگ [illegible]
[illegible] مهابتجنگ در جواب [illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] المطلوب [illegible]
[illegible]
[illegible] مهابتجنگ [illegible]
[illegible] مهابتجنگ [illegible]
[illegible] مهابتجنگ [illegible]
[illegible] مهابتجنگ [illegible]
[illegible] مهابتجنگ [illegible]
[illegible] جهان آباد [illegible]
آید بیت [illegible] چون ایام [illegible] قریب رسیده بود

ذکر تفویض شدن صوبه عظیم آباد

ذکر آنکه [illegible] مهابتجنگ [illegible] خلاف وعده [illegible] سیف خان [illegible] مهابتجنگ [illegible] خان [illegible]

بمهاجنگ بنا بر انجام [illegible] خود در انجا قرار داده زوجه سراج الدوله را با راجه جانکی رام تفصید داده
نیابت عظیم آباد [illegible] خلعت صوبه داری عظیم آباد و سراج الدوله و خلعت
نیابت بنام راجه جانکی رام سرفراز ساخته و با دیگر جماعه داران [illegible] نموده جانب مستقر خود مهاجنگ جانکی رام را
همراه میر الحق خان بخدمت او فرستاد و تا آمدن او خدمت مذکوره کار آن روز مهاجنگ اگر چه کمال ملال از زمان
مرد و خاطر بهم رسانیده لیکن آن را مد نظر نیاورده با اشتغال از [illegible] عالیقدر محمد لطیف [illegible]
هند غایت [illegible] ایام پیشکش جانکی رام را با کلی [illegible] کرده شده و مهاجنگ با سراج الدوله [illegible]
خواستگی کرده در اواخر ماه [illegible] برادر [illegible] [illegible] آباد [illegible]
با عطاء الله خان [illegible] سفر [illegible] مذکور [illegible]
هر چند [illegible] کذشته [illegible] مهاجنگ
حکم [illegible] عطاء الله خان [illegible] اخراج [illegible]
[illegible] آباد بر آمده [illegible] مهاجنگ [illegible] حکم [illegible]
نموده [illegible] عطاء الله خان [illegible] ازو [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] مشهور [illegible]
دیگر [illegible] آباد [illegible] مانده
[illegible] سفر [illegible] مهاجنگ [illegible] کرده
[illegible] آباد [illegible]
[illegible] اعزه مشهور [illegible]
[illegible] رسم استقبال [illegible]
[illegible] روانه کردیده [illegible] دولت [illegible]
[illegible] سادات و دیگر ارباب
استحقاق [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آباد [illegible] الفاخر

کاشف الحقایق

۱۴۱

کاشف الحقایق [illegible] اوام الله ظله [illegible]
و [illegible] خان [illegible] مرحوم مولوی محمد [illegible]
[illegible] مرحوم [illegible] مشهور [illegible] خان
[illegible] ابراهیم خان بهادر [illegible] مولوی
مرحوم [illegible] محمد [illegible] مهاجنگ [illegible] آباد [illegible]
[illegible] مهاجنگ [illegible] عظیم آباد [illegible] مهاجنگ [illegible] عظیم آباد [illegible]
مهاجنگ [illegible] جهان آباد [illegible] احباب
[illegible] خان [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible]
بهادر خان [illegible] مهاجنگ [illegible]
[illegible] مهاجنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] جهان آباد [illegible]
[illegible] مهاجنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] مهاجنگ [illegible]
[illegible] مهاجنگ [illegible]
[illegible] مهاجنگ [illegible]
[illegible] مهاجنگ [illegible]
[illegible] اللهم اغفر لهم وارحمهم [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible]

جرعت [illegible] رسید اباد و فقیر را نصرفت انها و سکونت در عظیم اباد که اثر اکثر اهل صدق قالبها
می ماند و سواد آمده بدان سر [illegible] گشته رونق صولتجنگ همراه اسم و برادر شوهره سپر کرده بیدرو عید
ابهی بود که صولتجنگ در انواع موفور گردید [illegible] دولت در باب اعتنا بیکه حاسدان اغیار بود و وارد آمده
در یابانکه و بهای اندک [illegible] تفحص که خط شتابزده نامه [illegible] و موعود فقیر باین طرف گذشت که روز عید است
و خلوت در همین جا او را باید دید [illegible] سید علیخان برادر صولتجنگ فرود آمده رو برو بنشستم فهمیم
و سلام [illegible] رسم مبارکباد نموده [illegible] صولتجنگ حکم بجلوس فرموده و در طعام شریک
کرده بیدرو وقت بر خاستن [illegible] که بعضی در سفر و حضر ملازم باید بود و وجهی بقدر معاش برای منع و هم برای
سید علیخان مقرر نموده [illegible] فقیر صحبت [illegible] مرحوم [illegible] در احوال او تقید انقضای وقت
و مقام [illegible] انجام خواهد یافت چون نوبت سفر بانجام رسید صولتجنگ بجا بر علامت [illegible]
[illegible] عظیم اباد در خاطر [illegible] صولتجنگ نیز عدم [illegible] رسید اباد [illegible]
[illegible] که [illegible] بتکلیف [illegible] برادر [illegible]
[illegible] رسید اباد [illegible] ماه [illegible] بهار [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
و فقیر علیخان کرده بند [illegible]

ذکر [illegible] سیف خان [illegible] الدوله ملاقات مهابتجنگ [illegible]
در [illegible] سیف خان [illegible] فوجداری پورنیه [illegible] مهابتجنگ [illegible] سیف خان
رسید اباد و ملاقات او با مهابتجنگ و اشتغال دیوانی خالصه [illegible] رای و مامور شدن
[illegible] در آن اوان که [illegible] خان مهابتجنگ از عظیم اباد [illegible]
[illegible] صولتجنگ [illegible] افواج [illegible]
[illegible] با حاجی احمد وقت رفتن عظیم اباد و با هیبت جنگ [illegible]
[illegible] عظیم اباد [illegible]
[illegible] مهابتجنگ [illegible]
[illegible] خان و [illegible] الدوله مرحوم [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible]

بنا جا

بجا با نوشش گشته و خلوت میگفت که سیف خان [illegible]
در کابل است اما فوجداری پورنیه [illegible] برای ملاقات شجاع الدوله و
جعفر خان و علاء الدوله [illegible] برای [illegible]
[illegible] سیف خان [illegible] شجاع الملک مهابتجنگ [illegible]
که [illegible] حاجی احمد [illegible] هیبت جنگ [illegible] مهابتجنگ [illegible]
در کنند [illegible]
[illegible] مهابتجنگ [illegible]
[illegible] سیف خان [illegible]
[illegible] پورنیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
چون این خبر بمهابتجنگ رسید صولتجنگ [illegible]
فوجداری پورنیه [illegible] سیف خان [illegible] سیف جنگ برای
[illegible] الدوله [illegible] احمد خان [illegible] صولتجنگ [illegible]
[illegible] فوجداری
[illegible] الدوله [illegible] خان [illegible]
[illegible] صولتجنگ [illegible]
[illegible] ماه ربیع الاول سال مذکور [illegible] پورنیه [illegible]
با دو سه هزار سوار [illegible]
[illegible] مهابتجنگ [illegible]

ابتدا دارست [illegible] کار فرمانده در جناب قلمی نمود که از فرصت بصورت مطلبی خاطر بوده اجمالی [illegible]
آورده و بعد از آنجا [illegible] که خدای محروسه باشند و در اخراج مطالب مشغول تصور نمود [illegible]
چون الله وردی با برادران [illegible] که تا به جمیع آورده شهای انتقامات لیکن بنا بر بعضی جهات کردیده بود اطلاع
از مهابت جنگ نموده حاصل مرشدآباد گشت و الله وردی خان که سپاه و اسباب مشغول آماده داشت اگر عبور دریا
کوسی نموده بدر رفته در زمینداران ترهت وغیره شود که با او برخیزند و اگر اتحاد با کسی
می‌کند با جنگ انعام و افضال او را [illegible] و در امر حقوقی تواند [illegible] بر جهت و الله وردی
حقوق برادر [illegible] ملک [illegible] باسباب و سامان [illegible]
و افواج [illegible] عازم مرشدآباد گردید [illegible] راه با مهابت جنگ [illegible] نمود [illegible]
با بعضی سرداران سپاه مثل [illegible] خان [illegible] و دوست کس دیگر که از [illegible] ابن [illegible]
ملاقات او [illegible] بدیشان فرستاده [illegible] همراه [illegible] حسب الامر رفته و ملاقات نموده باز
گشت نمود و دیگر فخرالدین حسین خان [illegible] مهابت جنگ [illegible] الطاف [illegible]
با پیاده کوچ سوار شده [illegible] راه [illegible] نموده بیشتر رفت و فخرالدین حسین خان [illegible]
راه [illegible] گرفت اکنون احوال مهابت جنگ [illegible] احوال مهابت جنگ [illegible]
حسین خان [illegible] مرشدآباد [illegible] فخرالدین حسین خان [illegible] افواج [illegible]
بملاقات مهابت جنگ [illegible] مهابت جنگ [illegible] با استقبال فرستاده [illegible]
سلوک نمایان [illegible] و برای [illegible] و عطر و پان [illegible] اصحاب
[illegible] خاطر [illegible] رفته [illegible]
ذکر درگذشتن رای رایان چین رای و از [illegible] سرای [illegible] رای رایان چین رای [illegible]
[illegible] حسب الامر [illegible] انجام [illegible] خالصه [illegible]
[illegible] که این چین رای [illegible] معاملات [illegible]
[illegible] که [illegible] نمود [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible] مهابت جنگ [illegible]
نموده [illegible] مهابت جنگ [illegible] برادر و برادرزاده [illegible].

بعده که بهمت جنگ [illegible] چین رای [illegible] دیوان [illegible] مهابت جنگ [illegible] رای رایان
گذشته است که ذکر او در این مقام [illegible] نموده [illegible]
جنگ [illegible] میر حبیب [illegible] و افاغنه [illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] فخرالدین حسین خان [illegible] مرشدآباد [illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] مرشدآباد [illegible] رایات [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] مهابت جنگ [illegible] خان [illegible]
غایب [illegible] میر حبیب [illegible] مرشدآباد [illegible] در اثنای راه خبر فوت
[illegible] میر حبیب [illegible] سوار [illegible] مهابت جنگ [illegible]
از [illegible] میر حبیب [illegible] از مرشدآباد [illegible]
حبیب [illegible] مهابت جنگ [illegible] مذکور [illegible] دولت [illegible]
[illegible] میر حبیب [illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] ماه ربیع الثانی [illegible]
[illegible] مرشدآباد [illegible]
[illegible] هشت هزار سوار و پیاده [illegible]
[illegible] میر حبیب [illegible]
[illegible] مرشدآباد [illegible]
راه [illegible] مهابت جنگ با افواج [illegible]
[illegible] میر حبیب [illegible] استقبال [illegible]
[illegible] چند روز [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
فرستاد [illegible] مذکوره [illegible] شد

روز بود ... سلیمان رفته هر چند خواست که بر شکست نعل انفعال خود نوید شنید
آن طلعت ... خشایان دولت ... از وجوه مرسوم آنها عاید به رب شد و باقی را بر شهبا محکنگ نخواله نامه
نابرده آنهم بوصول انجامید بتقید نغفار و دیگر ... جان شکست حقد ادرار دانسته بیرانقل علی جاعد دارد
در جواز سواران رسانده حیدر سلیمان شهر کرکینگ آنجا که عابث از این فساد و معرکه گرم اعتقاد ان بود
بسته پهلو انجام ... بر جانب و نصرت از روی اشتعال نموده تمامی آنجا که بر ملت فرمود و دولت قدرت
اعانت و رفاقت ان کشیده روی توجه بر دفع اعدا آورده و نحو الدله حسینی خان با سحاج این احوال
خلع در ارکان دولت مها محکنگ تصور نموده بجهانیان بعض ملکمان احمق صدور نشست که چه چیز نخار آورده
سوار اطلاع از شهبا محکنگ عبور کرده نموده ... خود ملی بسته ... باتفاق فوج و حشم قدم نهاده ... گشته
بطرف پور نبه راهی گردید و محکنگ اضطرا بخیر نموده با فوج و اسباب مقابله با عدو متقابله از علامه
پورنبه بر آمده و دو سه منزل طی نموده چون در میان خان ... نمانده نحو الدله حسینی خان از نبا جز انتها ... .
شده بجمال خود درمانده و ارسال عرایض نیاز نموده استدعای علم ... باجمعیت خود رخصت راه یافتن
کرد تا به پور رسیده صوبه محکنگ سنبلانی ... انکار ... جیهان ... رسیده ... ا ... حکم ... ...
حالت که بر اساس که آمده برگردد آن احمق نابرات ... بر گشته و رسالده سکونت نمود ... محکنگ
از زر روزی باچند افوت ... دی ... جا نمود و قبیل تا ... مراحل در حوالی سیه ... پور نزول فرمود
پیر جیب با جمیع ... که در سیه ... پور ... با ستحاج ... صوبه ها محکنگ ... انکار
آتش ... خود ... در زده ... راه ... از پیش گرفت مها محکنگ ... و اقبال از نارنج
آبادی سیه ... پور ... رسیده ... منزل رخت ... و اعلام اعتلا برافراشت ... منهیان ...
رسانیدند که ... اطراف جنگلستان ... پور ... رخت ادبار افکنده است حکم ... با میر محمد ... کاظم
خان و دوست محمد خان و غیره ... نمک ... به آن ... دیار ... برادر ... با سپها طراق
شبگرد ... بر گشته ... آتش قتال ... انظرفین ... .
فتح و نصرت نصیب اولیای دولت مها محکنگ گردید ... کمال ... از طرف کنگ ... مها محکنگ
عازم ... به نیت ... دولت ... و ... کثرت جیب ... باری ... نموده
متعاقب نعیم با فوج ... ها ... اطراف کنگ ... اوارد ... مها محکنگ ... منازل

از سه رود ... و جاجی پور ... گذشته ... به که از آنجا تا کنگ ... آمده ... اسید بود و نزول
در آنجا عرایض ... سید ... خان ... و ... آتش ... قلعه ... به جا نمود و ... فتک
نواره کنگ بود ... مها محکنگ گذشته ... گذشت ... بلکه ... امر ... کاه ... عالیات
در ... این ... نصل ... و ... ابواب ... خوال ... سر کار دولت ... نموده ...
استغنا ... سپاه ... مها محکنگ ... تنبیه ... نفتیس ... جیب ... افواج ... ان
سوا که آورده ... در ... چند روز ... در ... جنگلهای صعب ... کنگ ... عدم
رسیدن ... خرج ... بدر ... لشکر ... گرفت ... ان ... اشجار ... بود ... افواج ... اول
که چند گروه ... رسته ... تا سه روز ... آنجا ... نمود ... گروه ... تفرقه ... بود ...
تنبیه مها محکنگ ... گشته ... جان ... حکم ... انجا ... لشکر ... نقاره ... بزرگ
وکلای ... بجا ... منوار ... بدروان ... افتاد ... کرد ... ای ... که ... نیاشیده
بجهان ... و ... محکنگ رسیده ... صدر ... جنون ... معلوم شد
که ... از ... و ... جیب ... افواج ... آمده ... رسیده ... بجای رود ... ش
که همراه رکاب ... بر ... به ... قلعه ... ساخته ... و تمام ... نیشر
آینده ... طی ... محکنگ ... در سر ... با ... رسیده ... قلعه ... سلوک
اعلام ... اعلام مرتفع ... مها محکنگ ... صحرای ... نموده ... روکرد
از ان کرنی ... رسیدن ... محکنگ ... واقع ... شده ... با در ... اکبر
اما ... این ما ... ابراهیم ... انفس ... فوج مها محکنگ ... به ... فاعل ... راه ... به ... محمد ... از
سوار ... ورود ... بر ... سوار ... رکاب ... کسل ... جبال ... و ... عافیت
فتال ... راضی ... المنیفه از ... صراو ... ها ... عجیب ... سپاه ... زیر ... کم
و ما ... قلعه ... برآمده ... یکجا ... انجام ... و ... انجام ... بی ... تا ... در
ساعت ... طالع و اقبال ... مها ... مقابل ... محصورین که ... جمعی ... استیلا ... یافته
جاره ... اعانت ... اقبال ... دانسته ... روز ... سخت ... آفتاب ... بر سپاه ... کرنا ... بر
طلایه ... جمع ... رسیده ... صحرای ... پیدا ... از ... جان ... روز ... رسیده ... ادرس ... بلاد ... شد

رسیده و بعضی اطراف بالفعل مامور شدند که فردا صبح خود بطلوع سر انداز خان بحضور رسانیده .
قلعه را تسلیم ملازمان نمایند و بعضی [illegible] بایشان اعتماد نموده باز زنده از غرامی جنون فرمود که فردا صبح هر گاه حاضر
نشوند ابنها را بتیغ بیدریغ بگذرانند و سراج الدوله را وقت خواب باین کار مامور فرمود تا راز کار
بر ملا نکنند با اطلاع ایشان صبح روز دیگر که تمام عمران تجار بکان بود مهابت جنگ در خیمه مخفی که در انوقت رسیده
بود نشسته و سراج الدوله بیرون قنات در سایه انبش با اصحابی که بانکار مامور بودند [illegible]
که سید نور و میرحیم در سی آمده [illegible] پیش مهابت جنگ رفتند و سلام نموده در مجلس ایشان مامور [illegible]
و مشغول استماع سخنان دلاورانه شدند مخاطب این هر دو سر انداز خان با چند نفر دیگر جمیع یاران
مخاطب رسیده تا سبب فرود آمد سراج الدوله بمجرد رسیدن او بقتل سر انداز خان داد و کس [illegible]
انکار حاضر بودند [illegible] او نیز در آن حال [illegible] دست نداده و جوانی
رادرست داشته [illegible] از کمر برکشید و بقدر امکان مقابله نموده قاصد بود که با مهابت جنگ برسد اجل
امان نداد و بقرب [illegible] بعضی از نوکران [illegible] شتافت سید نور و میرحیم در سی [illegible]
[illegible] مضطر گشته [illegible] که در محل ایشان حاضر بودند [illegible] بر گردیدند و حسب الله [illegible]
کشور خان [illegible] مردم قلعه که اتباع و رفقای ایشان بودند [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] گشته در [illegible] قلعه [illegible] آماده پیکار نشستند مهابت جنگ [illegible]
دریای حصار از قانون خود [illegible] دیده میر محمد جعفر خان و فقیر الله بیگ خان و راجه دولبهه رام و دیگران
که از [illegible] اطمینان حاصل نموده بحضور رسیده بودند در باب محاصره قلعه و تضییق محصوران
مامور نموده خود بدولت داخل دار الامارة کتک گردید تا پانزده روز [illegible] قلعه [illegible] بوده آخر
الامر محصوران مدافعه با افواج نصرت امواج [illegible] قلعه از اسباب قلعه داری خارج از حد طاقت خود
دیده بتوسط میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام [illegible] امان [illegible] قلعه ملازمان [illegible]
[illegible] امان [illegible] رسانیدند [illegible]
ابواب قلعه [illegible] مهابت جنگ [illegible] میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه
رام [illegible] و مهابت جنگ برای [illegible] حصار داخل قلعه مذکور رفته شد ذکر مجملی از احوال شهر کتک و قلعه
باره بهاتی قطعه زمینی که در ان عرصه قلعه مذکور و شهر کتک واقع شده میان دو رود خانه [illegible] کتهجوری

جورنیت

جورنیت و اطراف که اتصال و اشتراف بر رود خانهای مذکور دارد از سنگهای استوار که باصطلاح مشهور
پشتی نامند مستحکم ساخته‌اند و هر دو دریا در غیر ایام برسات پایاب و در برشکال ابنهای سیلاب
پیدا کرده و عرض دریای کتهجوری بقدر نصف آن خواهد بود و قلعه برکنار دریا واقع بوده و دور حصار قریب [illegible] کروه
تخمینا خواهد بود که از سنگ و خشت و گچ و آهک در کمال استحکام و رعایت بنا یافته و خندق پخته [illegible]
بر اطراف [illegible] شهر کتک بر ساحل کتهجوری [illegible] مابین این شهر و قلعه [illegible]
[illegible] و عمارات و ابنیه [illegible] کتهجوری [illegible] مذکور اتفاق
افتاده در کمال ارتفاع و [illegible] های عمارت [illegible] ضعف ارتفاع مذکور [illegible]
اکثر [illegible] آب دریای کتهجوری [illegible] آب [illegible] مذکور [illegible] مواضع از دو کروه
[illegible] صحرای وسیع [illegible] و متصل آن جنگل [illegible] در کمال [illegible]
[illegible] آن جنگل ابتدای دامن جبال [illegible] و سکنه آن شهر را [illegible]
و چون قلعه مذکور [illegible] دریا [illegible] آب باتفاق [illegible]
[illegible] در حصول جنس ماکول و غیره [illegible] از جمله [illegible]
[illegible] دریا [illegible] عبور و مرور [illegible] طریق [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible] زیاده توقف [illegible]
[illegible] شیخ عبد السبحان [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] کتک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible] شیخ عبد السبحان
[illegible]
[illegible]

استمداد نموده و در بابچه های کوچک که بعضی بغض نهایت کم آب بود هنگام عبور نجوی طغیان داشت که عبور و
مرور از آنجا بصعوبت دست میداد [illegible] بعضی از آنان در بابچه ها تا بسینه و کمر بود آنها تا بر زور آب
گذشتن از آن متعذر می نمود و بر بعضی ناپیدا کرانش و حیوان تلف شده خدا بخشد زوجه یوسف علیخان
بن غلام علیخان مذکور است که بنابه زمستان که قریب سید آباد بود در آن وقت با ضعف آنکه مرض آن آب بسیار
کم بود اما از کمال شدت جریان و عدم تیسر سفاین عبور بتعجیل که نمود و که تا عبورت از آن است
که عبور از شکوهای خار بابها و چوب و اشجار نموده بشقل پهلوی هم از ریسمان بسته برای عبور
می نمایند اسباب و متاع و مردم بر آن و اشیاء و حیوانات دیگر را آشنا میکنند را اندید تا بر خالد انجمن
اسب و گاو و چند تلف شده باشند از انجمله مخاطر به صبر بکه خانه قوم عبور نموده تا ظرف و مخاسب بوده
نقد و اسباب بعرف تا گشته بر آن قبایل باید که بیمار و دیگر را بر رود و خانه که این سال که منفصل میشد تا پیدا و در وقت
و آنرا بسیار طغیان داشت زیاده از سته چار سفینه میسر نبود و عبور تمامی لشکر بر آن انحصار داشت
خلاصه در کمال اشکال عبور از آن دریاچه ها میسر گشت و تفصیلش بتطویل بلا طایل است انجاب عبورت
و نشقت خاطر کل طلای راه و بنا بر آن آنجا حال لشکر بان کرده اند که در بکی بزرگ که ... میدادند
رسیدن بر شتر آباد از شتر رات عبد الله آنکه مهاجنگ باشکر انداخته کوچ نموده میرحبیب که در کوه
همواره با فوج در آنجا مرته بود عازم استخلاص قلعه رشتر مذکور گردیده قاصد بدست اکثر بیتی عبد السبحان
گذشت جهان شمس بیقت روز از کوچ مهاجنگ گذشت میرحبیب نزدیک بنگاله رسیده و شیخ عبد السبحان
با ملک مقابله و مقاتله با جمعی انبوه کرد از آن آب به قران صحبت هر دو سه دلیل نمایان بلقضای حرب و حرارت
با فلک اعوان مقابله میرحبیب و مرتبه شکافت و بعد از انقلاب بیقید در خود ساعی بود و
می رهد بتوده و تفید طاقت رانی بتقصیر نشده جمعی با جراحات متواتر بار رسید و کشتن شمشیر
در کار رفت و بسر درآمده اسیر عبرت القاب و مجلس شدن ... را کرده و حدوث این ساعت که قبل از
وقوع بر آرای صاحب ... شده و بعد از ان اسیر شد تا بر بنی مهاجنگ رسید بعد از وقت انقضای
نداشت ... مرقوف بر اوقات دیگر مانده و مهاجنگ بعد از طی مراحل اوایل ماه ربیع الآخر
رسیده بر شتر ... که قبل از ... لشکر مرتب شده بود عبور نمود و در اوایل رجب سنه تذکره
ملازمات موسم ... که آغاز ... ورود ... مهاجنگ و حسین علیخان ... ایشان داده

مورد عنایات و مراحم شده و بهم رسیدن دست بشکار رانی راوان جنین رای عطاب برای راه یافت
خلعت و ... و خالد ... سر افرازی یافت و در القاب حسین خانی نسبه سیف خان که از غیر اعتبار
گشته ... آنجا و ... سید ... ضعف ... بر حاشیه آن ... بر خاسته ماهجنگ
بودند و تصریح حال و احوال با جمعی از آنها که جرأت و جلادت را رسیده و حدیث عهد شاکرد
چشمه و ... حال ... شکسته حال و باز ... بستان ... گردیده انتظار می کشید تا چه پیش آید
مهاجنگ ... اوراز ... نمایند فاسد ... دولت سیف خان که ... جواهر و اسباب ... دست آن ... کرده ... از ... تا ...
خود طلبیده ... برای ... اسباب ... بجهت برای او مهیا داشت و چار بار
باشکا ... جمیع اموال نقد و جنس که ... ضبط ... و جمیع ... عظیم ... که از ... براحت ... مشغول ... گشت و سراج الدوله
ورفته ... تقصیرات ... زبانی ... وعده ... رستم ... یافت و میر ضیاء الدین
دیق عطاء الله خان ... خلعت ... مذکور ... شده و ... از
سیدی ... خان ... سراج الدوله ماجهجنگ ... علیخان برادر فقیر غلام
رضا خان ... سید ... آباد رسید سراج الدوله که ... بالغ ...
جنگ داشت و ... خان رفیق و ... محمد علیخان ... او ... را ...
رفیق خود کرده ... سیدی ... خان را زیاده ... ساقی و حال مشغول عنایت و افضال ... نموده
به ... ملاحظه مراتب اقتدار ارسلوی ... و ... در رفتن مهاجنگ ... شده بود ...
... ... سراج الدوله ...
... ... فخر الدین حسین خان ... سیف خان ...
... چون میرحبیب ... مهاجنگ ... الدوله ...
... در ... ...
... ...
... مهاجنگ ... ... شده

یا وجه بیری و کس سالکی و رسی و الارباب راضی بنفضر نبود و بعد از آن عمدة الخلفای برسات اهل بغضه سبب
و رنگ ریگ را باین شغل هم شرق منوط و ورزش ... الدوله مصالح دنیاداری هم بنصب ملازمان مهر بود که شرقی و
جنوب نادرشه آباد و واقعست متوجه شده و گزارشات آنجو و دران نواح مرتبه بود که هر روز صدها لشکر علی شاهی
و وارد شدند و در ضمن غل بسبب آمدن لشکریان در صحرا سراسیمه گشته در معسکر می آمدند و بازاریان
و مردم اردو بغرب بیرون و تنگ آنجا بلند شکاری کردند عمدة الخلفای از شغل شکار سو براه آورده در
کثرت نزول نمود و بسی بلند انجام جا کرد متوجه بر دوران کرده بود از انجام شبنشر باند و بعد قطع مراحل بحوالی
صید نا بلد رسیده که قادر مقاومت نمی کرد استماع قرب و رسول لشکر ظفر اثر طاقت مقاومت در خود نیافته
بجانب ... و آوارگی رفت او بار رعقوه الحرب و الاقتدار شدند و حکمت واالد صید بلد کشته سا ... حال
دریا ... تا صدرت خیام ظفر احتشام گردیدند و در نیم تنبیه افتاد که ... باتمام ابن ... و القضاه
طرق رسالت ... پرداخته که ... را محالی ... بسته ... رکرد و عازم ... لطایه
دولت خود رسیده بود ... و فرمان بجا و ... داد و ... جدا ... سیه ... قلعجان که ... رسالد
سراج الدوله بود رحمت ... و بعد از ... خبر ... بجانب ... که ... نگرانی ... خداوان
فوجی که ... ظفر ... باشد ... سراج الدوله ... بر ... بنود ...
... را لیه ... افواج قاهره ... فرستاده ... سراج الدوله
در دست محمد خان و میر محمد کاظم خان را ... جدا ... فرستاده خود ... شده در دست
محمد خان اول صبح ... رسیده ... گوشت ... و فوج مخالف ... کارزار سالجنگ ... رسید
با ... جدا ... در دست محمد خان و میر کاظم خان ... و در آن دست ... راه فرار اختیار نمود و سراج الدوله
ام نهضت ... رسید ... شکر ... باسم ... سراج ... خود ... حقیقت
سالجنگ را که ... سراج الدوله ... خصوصی ... فتح و دولت ... نهشت
یکدم جدا ... که ... شده ... مانی ... لشکر ... اسکب
بنلدو ... خدای ... که با ... سرکوب ... را که ... سراج الدوله
رفت ... کاری ... سراج الدوله ... تاکید
نامتر ... رفت و ... دم ... راه ... سراج الدوله

ام نهضت کرده

ام نهضت کرده قطع مسافت می نمود زانی گشته محل نزدیکی عسکر رکن الدوله سراج الدوله بر فوج بوس بجد
رسید ... با تفاق ... بیه ... سابق شمال ... خان بوزجم
عبد ... خان ... جماعه ... لازم سرکار ... سید محمد ... که
کار ... الفرار ... غلام حسین خان ... بر ... رساینده قتل ... و ... باقی
سرکار ... اتفاق ... سالار ... جاه ... بجانب
سعف ... همراه ... سر ... او ... شد ...
کرزن اهل ... مردم ... رسانده ... رضا ... تمامی ... که در ... اگر
بکرنه ... موجودات سپاه ... گیته ... شکر ... حکم ... کفایت سرکار ... خواهد رسید
بر ... الماس ... سالجنگ ... عبد الهادی خان ... موجودات
سپاه ... سالار جنگ الفلاس و افواج ... سپاه ... برادر ... و خواجم ... کور
از ... و سر ... لشکر ... اطاعت ... نموده ... بر
نشان ... برای ... جنگ ... لشکر ... تواه
بگیر از ... سوار ... موجودات ... بر ابن حال ... که ...
کافه سپاه ... به ... الکریم ... سرکار ... آمد ... جستگو
خدمت خواجم ... شده ... بر ... اطلاعون
تمام لشکر ... سپاه ... سپاه را ... بابا
حد ... خواجم ... اهتمام ... جنگ ... ام ... بر ... مقام ... باشد
در ... و حقوق ... رسانده ... سپاه ... مصلحت ... بنود
بیت سر ... این ... رفت ... از ... چشم ... شد ... گذشت ... و راین ... نیاید
رسید که ... از راه ... شده ... سالجنگ ... استقبال ... الدولة ... بر بنه
... و ... افواج ... خان ... رفت ... رسید
... معلوم ... سالجنگ ... رسیده ... تیله ...
بلاف ... رسیده ... فرار اختیار ... حسین خان ... خان ... اداره

حسب الحکم نزد بنده بود مستحفظان آنجا را غافل کرده و با برشته و بیر جیب در خشم با تیغ مستحفظان
را با خود متفق گردانیده بلشکر مرهته ملحق [illegible] همراه آنجا بعد رفت با بابای احوال شنو آنکه جعفر خان غلام عمر بازن
و مهمت بر ورش یافته بود متصف اتصاف رسیده بستی رسیده بود و در بیرون باباحق مرکوز با عزاز است
از رفاقت آنجا عازم گشته روانه دار الخلافه شاهجهان آباد گردیده و بعد از وصول شاهجهان آباد و جز روز چند
در ایام ابی بیت مالده معزوب محمد شاه در سلطنت مهابت خان بوده [illegible] پیش لشکر قتال جعفر بیگ بدار الخلافه
فرستاد معلوم از بحد انجه بر بیت او آمده قناعت نموده اوقات خود را براحت می گذراند [illegible]
مرهته با سلام شتابند گشته [illegible] جهان نما بهادر محمد [illegible] با بی جمال بیگ [illegible] با مهابت جنگ
التماس نمود که اگر [illegible] با بی دو لکهه روپیه [illegible] لشکر [illegible] بیگ ناگاه
پرسید بیگاه [illegible] سوال او [illegible] افتاده حکم [illegible] نفاذ یافت که زمیندار
مذکور بر قتل [illegible] سوار بوده [illegible] باشند و حسب الامر [illegible] قتل او
طریق [illegible] شد [illegible] در جنگل [illegible]
[illegible] مهابت جنگ رسید که زمیندار مذکور [illegible] قتل [illegible] و شکم [illegible]
است با سلاح [illegible] سبب اهلاک [illegible] بود [illegible]
که چون راه را غلط کرده ام [illegible] که به بیگاه [illegible] رسیدیم که [illegible] خواهد آمد [illegible]
مهابت جنگ [illegible] از رحم چند منزل گشته
[illegible] راه [illegible] مراجعت [illegible]
[illegible] که [illegible] دریافت [illegible]
[illegible] جعفر خان که در [illegible] آباد [illegible] مهابت جنگ اقامت [illegible] حسب الطلب
[illegible] مهابت جنگ [illegible] نواب [illegible] که از [illegible] خانات
[illegible] بعضی وجوه دیگر [illegible] از میر جعفر خان [illegible] نفع [illegible]
[illegible] جعفر [illegible] عبد الهادی خان [illegible]
[illegible] اعز الله [illegible] حسب الامر [illegible]
[illegible] مهابت جنگ که بالجزم [illegible]

فتح آن کرده

فتح آن کرده بود اللهم نهضت بسمت [illegible] بود [illegible] و سراج الدوله رخصت رسید [illegible]
و در عمل علیه مذکور رو کرده
ذکر سبب افتراق سراج الدوله از مهابت جنگ و رفتن بعظیم آباد و مجادله او با
حاجی رام با [illegible] مذکور و کشته شدن مهدی نثار خان مغفور بدست هاشم سلطور
مخفی نماند که [illegible] مهدی
نثار خان مغفور جامع محامد اوصاف و در شجاعت و عزم [illegible] و [illegible] یگانه روزگار [illegible]
بود و بعد کشته شدن شجاعت جنگ مرحوم مهابت جنگ را [illegible] عازم آن گردید که [illegible]
او کرده [illegible] صلاح [illegible] والا [illegible] راه آخرت سپرده [illegible]
رفاقت سراج الدوله و همراهی مهابت جنگ در بعضی جواب [illegible] که مهابت جنگ [illegible]
کنایه بتکلف [illegible] کلمات [illegible] بر زبان آورده بود مهابت جنگ [illegible]
از اندیشه [illegible] راه داده [illegible] از رفاقت سراج الدوله [illegible] مهدی نثار خان [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] نثار خان [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] شاهجهان آباد [illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] علیخان [illegible]

و سواری میدها بود تقرر داشت بسبب عدم قدرت و قوت مقاتله و مقابله با مرهته از پونا میدید
بود بالحاح تمام معذرت خواست مهابتجنگ برای تعمیر جاها و مکان‌ها و دولتخانه خاص فرمان داده تنخواه کلی
را از رشد آباد طلبیده است و خواهی و عوام لشکر را که از طول مدت لیاقت سفر گذشته تا به قرب موسم
برشکال امید بود رشد آباد در سنته بجا و تا مامور بخوف عامه سپاه و غیره حقایق حالوسی از رفقی نمودند
آباد کرده اغره و ادواه لشکر حسب الامر مشغول بار آراستن رسانیده شده بقدر استطاعت و مقدور
خانه‌های که بهر برای خود آراسته با بیان فراغت گشته چون احتیاجی چند برای انتقال گذشت سراج الدوله
از اراده خود مهدی نثار خان آنکه علاوه در رتبه تشخص حرکت خود از رشد آباد بطور استعداد با تعیین تاریخ نوشته
مصحوب به کاربار فرستاد و خود تاریخ معین بهانه سیر باغ مع لطف النسا که جاریه نواخته او بود آن روز
و خورش بود بسواری رتهه که کار ائمه سه با بر حرکت انتظار متواتره طاقت رفتن سه جهل کروه در
یک شبانه روز از راه عظیم آباد گرفت شهامتجنگ با حسین قلیخان و حسن رضا خان و اکثر همراهان روز شناس نصرت
اساس بمجرد استماع این خبر پرستی بود از مضطرب الاحوال مع با تکلف خود سوار و با صد و دی از تکلفات
با اختیار در رشد آباد دوید و تا سرکار دیوان رسیده بچها تا بغیر لطیف معتمدان را بیشتر فرستاده
التماس در مشق مودت مبالغه را از حد گذرانید سراج الدوله التفات به سخنان آنها نموده بغیظ و غضب
از پیش خود راند و خود بطور یلغار ره ای پیموده ساعتی نه از رسید شهامتجنگ این ماجرا را بمهابتجنگ نگاشت
کو من برنجیده بودم یکمرا دور رسیدم و فرستاده های ایجانب که تا بادر رسیده بجهة ملاقات و التماس
معاودت جواب داد که اگر مبالغه در مراجعت نمایند من خود سر هلاک می‌سازم آنها با جار برگشته
آمدند مهابتجنگ همین که این خبر شنید عنان صبر و اختیار از دست داده بنا بر محبت مرتبه تعشق که با سراج
الدوله داشت بودن خود در مهدی نثار بور محال دید میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام را با استمال اولاد لطف
مستمال ترتیب داده داشت و معاودت ارباب غنیمت داد که حاجت بخود مستعد ساخته با تمامی فوج در مهدی
بور گذاشت و بریاست فوج مذکور رفت را بهمان معروض نگاشته با معدودی از خواص جانرزور بروی
برشد آباد نهاد و با آنکه بسبب شروع موسم برشکال در راه بیراز گل ولای و ناله‌ها و رطغیانید بود از هیچ کام
مطابق تقبیض نمی‌شود و رنتت منزل راه را در چار روز طی نموده وارد دار الاماره مرشد آباد گشت
دیگر روز در آنجا توقف نموده روز دیگر روانه عظیم آباد گردید و چون سراج الدوله مشتمل بر انواع ملال محرم

والشفقت

و شفقت و انهای آرزو مندی و محبت مشحون برنگ اراده کرسش بهار و عالمی و انست بوجوب علمهای عالم
بلیغ او با بعضی نوشته ارسال داشت سراج الدوله قریب جهانگیرپور رسیده بود که خط مذکور باو رسید
در جواب نوشت که خاطر جاها با این همه اظهار رافت و عنایت و شفقت و محبت بی حد و پرورش
و شنفا ستفاده از نجف حسین قلیخان ساخته با بسیار مراتب اقتدار رسانیده مراد و نظر او و در انتقاش
بحدی قبول کرده اند که جمیع معاودت من از ذره و دوران یکی هم بعدم استقبال بیش نیامده و شهامتجنگ
را والدت مهدی کرده مهابتجنگ با او چهار پوره فرموده اند و کال من عزیزانه لطف نه با سلطنت بیکه موجب
اززیاد قوت و شوکت و غرور شده است و نکمت و اقبال او را اقران توانند بود و محل نامدیده حال از عنایت لطف
نخواهند آورد والله پسر شما درین جا عمر نزد پای قبیل شما خواهد بود و همین جواب زبانیه
به کارها هم گفته فرستاد و مهابتجنگ از مطالعه آن مشتبه و سرگردان گردید و نیابت اظهار مسرت خود آغاز
جملی ان کاره کلمات مذکوره به زبان رانده بر به کاره عبرت آنقدر گفت سر من زیر پای قبیل او اگر
غلطی آرزو دو عنایت نامش سراو بحال مذکوره بدید و من چگونه بر زبان تو گذشت و باز خط دیگر
بکمال عجز و علاطفت مشعر استعفا غلطیهای او نوشته ارسال داشت ملخص مضمونش اینکه ای عزیز از جان
ازین حاصل و کمان برملک جهاد جان مموره که از جان نمایند تنهای من آنست که حکومت و فرمانروائی
کل عالم برای این نور چشم باشد و درین رباعی بخط خود در آن رقیمه مثلی بمنطوف رباعی غازی که شنیده است
اندکی تنگ و بوست ؛ غافل که شهید عشق فاضلتر از دوست ؛ فردای قیامت این بآن کی ماند
این کشته دشمن است و آن کشته دوست ؛ حالیا بتسلیم و فراغ بکار بار از کار رستنی احوال مهابتجنگ
انقلاب داده انجام ماجرای سراج الدوله می‌نماید تا سر رشته سخن از نظام نیفتد ذکر رسیدن
سراج الدوله بنواح عظیم آباد و جنبش مهدی نثار خان با جو تحکیمش با جانکی رام و کشته شدن
قتل مهدی نثار خان سراج الدوله چون در غیاث پور رسید و نشفه موتمد او مهدی نثار خان قبل از آن
رسیده بود مضمون آنکه من سلطنت خود را با عماد و اقبال شما برباد داده خود را شما بنده ام شما
بطور یکه گفته بود برای مهیا و آماده گشته خود را بیش من رسانید مهدی نثار خان قبل از رقعه
مذکور اسباب و ناموس آن برگشتن سوار و بار کرده قاصد بود که غیاث پور فرستد اگر سراج الدوله
نیاید مجرا از شش برآید قبل آورد و اگر او نیاید خود در رفاقت منعلقان روانه شد بجانب آباد و حقف

چه منتقش بخود که سراج الدوله ازان سخنی که با او گفته شده این اراده عظیم خواهد گرفت چنان رفته رفته
با او رسید والده فقیر را که بجای مادر خود دانسته با او گفتگوی آوردند و محبت مرعی میداشت نزد خود
طلبیده ما فی الضمیر مکنون خاطر خود در پرده سراج الدوله بخود والده در مخالفت مهابت جنگ باز نموده گفت
که برادرم از عهده مهابت جنگ بر نمی تواند آمد و بالفعل این ناظم هر چند منع او نمیشود است کار نیابد
مهابت جنگ و با فوجی که حاضر دارد هم برابری نتوان است سراج الدوله فرزند مهابت جنگ است و او عاشق
سراج الدوله برای او این آمدن معذرت نمیدارد و باز با هم چنان شیر و شکر خواهند آمیخت
شما خود را مفت کشتن میدهید گفتنی نیست بار کرده مهابت زنی و دختر خود سوار کرده روانه
سازید و خود بر اسب تیز رفتار سوار شده بدر رود بند مهدی نثار خان را غیرت و اجل دامن گیر
گشته هر چند والده فهمانید هیچ جواب [illegible] گفت اگر سراج الدوله نمی آمد من نقش را جازم بودم
و اکنون نمی توانم که خود را کس ره گشته بیش مردم بنامردی و جبن اشتهار یابم اگر حیات و اقبال
یاوری کرده و برای منصوبه نمی [illegible] غالب آمدم و بکرات با مهابت جنگ نمی ستیزم و دولت از جای
کریمه و اگر زنده نگذارد با خبر رسیده شب که رود خانه نمی توان خفت الفقه با موس [illegible] روانه غازی پور
نموده و بعض جواهرات و ظروف طلا و نقره [illegible] خود بوالده سپرده او را رخصت مرخص و صبح عازم
خدمت سراج الدوله گردید قدر تعصب غایت بود معروف به باتره [illegible] اور رسیده [illegible]
داران که طرف [illegible] و [illegible] کنکاش [illegible] در [illegible] پروانه های سراج الدوله و خط
خود [illegible] طلب [illegible] با انواع مواعید فرستاده فوج سپاهی از هر طرف آماده [illegible] سراج
الدوله بخت و [illegible] مردم [illegible] رسیدن [illegible] در خدمت [illegible] اکثری از جای خود
جنبیده ماجرای [illegible] سید مهدی نثار خان [illegible] سراج الدوله شنیده [illegible] راه [illegible] گشتند
در حقیقت [illegible] آوردن سپاه و تألیف قلوب این فرقه [illegible] داشت که دیگر
تا حال [illegible] کار [illegible] شده [illegible] سراج الدوله [illegible] جعفر خان رسیده نزول
نمود مردم شهر عظیم آباد و بعضی از اطراف و اکناف حاضر آمدند سراج الدوله جانکی رام را نیز
رسانیده [illegible] شرف ملازمت حاصل نماید [illegible] استماع این خبر [illegible] متحیر گردیده
نمی دانست چه کند اگر ملازمت سراج الدوله [illegible] مهابت جنگ [illegible] سازند که [illegible]

این قسم

این قسم اطاعت [illegible] نمی باید و اگر [illegible] مخالفت [illegible] بسم [illegible]
الدوله رسد هم [illegible] از حیات خود باید شست چه مجملی که مهابت جنگ را با سراج الدوله بود در
صورت [illegible] که با او رسید اقتضای [illegible] سیاست [illegible] داشت تا جان مصطفی قلیخان [illegible] محمد
ایرج خان [illegible] سراج الدوله بود [illegible] و [illegible] باطن او [illegible] که حیثیت مصطفی قلیخان با
ملازمت رسیده از هر طرف گفتگو آغاز نهاد و مهدی نثار خان با سراج الدوله [illegible] بود که
مقربان جانکی رام [illegible] رو سخن و در حضور [illegible] باشند اگر [illegible] باید [illegible]
سالی [illegible] یافته او را [illegible] آمدن [illegible] خدمت [illegible] چنان سراج الدوله را از جنگ [illegible]
محال [illegible] اسرار [illegible] اراده خود [illegible] با مصطفی قلیخان ظاهر کرده [illegible] جانکی رام [illegible]
جست [illegible] رفیق جانکی رام را [illegible] شده رخصت خواست [illegible]
نثار خان [illegible] رفاقت برای [illegible] رفته بود مصطفی قلیخان مرخص شده [illegible]
جانکی رام را [illegible] سراج الدوله [illegible] جانکی رام [illegible]
سراج الدوله [illegible] موقوف [illegible] ابواب حصار شهر [illegible] قلعه داری [illegible]
سراج الدوله که [illegible] تحمل [illegible] نداشت [illegible] او رسد
نمی تواند گشت [illegible] قلعه [illegible] جانکی رام [illegible] مهدی نثار خان [illegible] توقف و انتظار [illegible]
افواج [illegible] ناکاه [illegible] توقف داشت [illegible] شوره
نموده مهدی نثار خان گفت [illegible] سلطنت خود [illegible] جان [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] مهدی نثار خان [illegible] گفتگو [illegible] گفت
سخن [illegible] شنیده [illegible] راه [illegible] کار [illegible] حرف
آگاه [illegible] رام شده [illegible] کرده [illegible] اکنون [illegible]
[illegible] خان نثار خان خواهند [illegible] اراده جنگ [illegible] معقول [illegible]
[illegible] جمعیت [illegible] آخر [illegible] اراده [illegible] خاطر [illegible] می تواند [illegible]
[illegible] مهدی نثار خان [illegible] خود [illegible] تمام شب [illegible]
[illegible] اللهم [illegible]

حصار عظیم آباد که است جای بی‌بجا نمود در آخر رجب یا اول ماه شعبان سال شصت و سوم از عام به
معرکه‌گرد و هم هجرت بندی نمود و از آنجا جهت که بر در دروازه شهر شد و دیوار متصل طرف مذکور بکار از دحام
ستمفطان و میرزا جان بود به بهانه زیارت مرابد بر سراج الدوله آورد ابقوه هیبت تنگ بعد
و ازانجا سراج الدوله را بر اسب خنک تنگ خود سوار ساخته بود رشن به دروازه معروف بکه‌گه
بیگم بوره فرمود که چون بعد انجام ستمفطان سعید و اطراف با تمام مردم مبهت صحبت تا کران
از بالای راه جابجا بودند و محاربه در پیوست و صدای برق اندازی از قلعه بلند گردید مهدی نثار
خان سراج الدوله را با معدودی از جارسان او در پناه دیوار که استه جمع رفقا پیاده‌ها
بجای دیوار حصار رسیده و آماده عروج بر دیوار و بروج نموده همراهان ترغیب و تاکید فرمود
بر خم دیوار رسیده به صورت خود تا بالا گشتند و اندک ایشان عروج کردند خانم مهدی نثار
خان را هم در بار و بر بری تیرانداز و کردند و بعضی مثل امانت خان وغیره از راه به در رو که از کثرت مرور
آب کنده گشته بود هماندم اندرون قلعه رسیدند و دریا گشوده سراج الدوله و بقیه مردم
اندرون گشتند و عرصه مذکور از اعدا خالی شد و راه صفا گشت و دکنت مهدی نثار خان جابجا
پوشیده و شمشیر حمایل کرده با رفقای محمد بخش و ثابت بیسر خود سراج الدوله را جابجا
خوانش پیچ ستمفطان او گرفته حایل و وفار ستمگار از رمی آمد تا آنکه سید محل سرای والا حرم
که محاذی حاجی گنج و در میان مردم ملکان شهر یعنی عام و در دروازه بیگم پوره واقع است رسیده و جانکی
بام بیج اسباب حرب مثل توپ و توپخانه و سبنج و بان وغیره بر فیل خود سوار و حسن علی خان
همراه ساخته عیش و دربو کیسه در دروازه قلعه محمد مبغیم آباد و جیران کار خود ایستاده منتظر بود تا چه پیش آید
و القصه سه چار هزار کس غیر جارسان قلعه در آن عرصه بالا و بر راه بام تا بام حاضر بودند و رسیدن پای
امانت خان که رفیق مهدی نثار خان و از نسبی خان بود نیزه و کوجکی که به اصطلاح برچهی در سانکنش میگویند
در دست گرفته اسب خود تاخت و دروازه حاجم همراهان حسن قلی‌خان که بر دروازه جنوب رو به
چوک قلعه متصل مسجد حاجی تاتار علو و اجتماع داشتند درآمد و ظرفه شمشیر و آویزی نمود که از انهم
مردم مجال ایست نمود تا مقابل او کنده در دو کان‌ها جابجا و کوشه‌های بازار پنهان گشته او را مجروح می‌ساختند
و او مثل شیر دلیر که به گله گوزن افتد به اعدا تاخته می‌نواخت و یاللعجب تا آنکه از سر پای

یاور خانه

یاور خانه بود که آن بندوق رسیده جان شیرین در کمال تهور و جلادت در باخت مردم [illegible]
نثار خان با از بیش بندی بنا بر جبر علی مخالفت نمودند تا شنیده جواب داد که در انتقام خون برادر
علاوه طبع من هست پدر مرا دوست دار و جان ملا از جان خود عزیز تر دانند بیش بیگمان آمد و از
بخشش فرار که منشاء امانت خان میرزا مدار ایک بیکجی با سیران ورا مال حقه و دو کس بیکر
از رفقا نکبک امانت خان از همراهان سراج الدوله اسپها با غیان ملاقات تا بر سر امانت خان ایران
جوان رعنا بود عمارا ایک تیر و نیزه و شمشیر بکار برده بجاتم نزم گوله بندوق زد نیفتو آورد
و سیران ورا ما و شش عنان از میدان تافته بگشت در هم شکستن جمعیت و انتظام همراهان مهدی
نثار خان و سراج الدوله به سبب تفرقه و انقلاب و اضطراب این جماعه شده چون [illegible]
تنگ بود و هیچ نشستن سوار [illegible] برگشتند و بعضی تا تنگ عنان گریزان [illegible] مردم
مجمع فراریان تا کوچه در او بند مهدی نثار خان بر [illegible] ایستاد و همین قسم هر کسی [illegible]
جوان رستخیز فراریان فرو نشست مهدی نثار خان به [illegible] فرود آمده شمشیر [illegible]
ایستاد و آغا جعفر و دیگران بطور سابق دست شد و به مردم [illegible] برادران [illegible]
او الله و رفقای میرزا مدار ایک [illegible] گشته راه عافیت می‌جستند [illegible]
جبروت تا کر [illegible] رسیدند و مهدی نثار خان را [illegible] ظرف [illegible]
[illegible] آمده مدار سوار [illegible] ساخته خود را در [illegible] انداخته [illegible]
مهدی نثار خان در جواب گفت [illegible] جای این سخنان و خیر خواهی هست در [illegible]
اهد کریم حبیب بار آنچه داری از رعایت آن [illegible] شمشیر و خنجر زکر [illegible] بعد از [illegible]
که حمایت [illegible] کارها بار ها [illegible] از امثال و اقران [illegible] ناچار پیاده [illegible]
مهدی نثار خان شد و [illegible] مهدی نثار خان شمشیر [illegible] تاکر [illegible]
او به درخت از همراهان [illegible] و کسی توفیق مدد [illegible] نیافت الا [illegible]
سراج الدوله [illegible] رسیده [illegible] که [illegible] زیاده [illegible]
و [illegible] فتح و ظفر برای سراج الدوله جلوه گر گشته [illegible] مهدی نثار خان [illegible]
[illegible] از توانایی توقع نمود لکن [illegible] تا آنکه [illegible] حاجی که [illegible]

مهدی نثار خان بود و برادرزاده میر محمد اشرف که جاعه‌دار و بسیار آشنای ناگر بود بعد گشته
خانه گور را غنیمت شمار نموده و به برگشتن ملامت کرد مهدی نثار خان از ابله الفقر و با یک دو نفت
شمع از پیش آمدن نمودن تحمیل النظر مهدی نثار خان نهان گشته بطرف نشیب پیش در آمد و شمشیر
و ربای آن اسر و دار سرافراز زده از پائین پیدا آورده و ناکرده و باتفاق کار رسید با مجو تمام نمودند
و سراج الدوله که نامردی فطری و دوستی داشت حیرت این حال معاینه کرد دانسته خود را از راه کنج خانه گور بکوچه
کشید و از راه خانه مصطفی قلیخان گرفت و همراهیانش متفرق گشته هر یکی بکنجی خزید از برادرهای نثار خان
مرزا سنگی نام لعزب گوربند و ورق مدد مجان گو هر برخالت مهدی نثار خان ره شمشیر آخرت
گردیده بود و سه کس دیگر بین اشخاص مجروح و مقتول شدند مهدی حیرت از خوف باز بر سپاهش
جنگ با وجود جراحت منکر که بر رخ ره خود داشت حلق جگان سراج الدوله را جا گرفته تا بخانه
مصطفی قلیخان رسانیدند مصطفی قلیخان لشکر وارث خود باستقبال سراج الدوله بر آمده بمراسم خوش آمد
لا الله بکری تقریب جست فقط خانه خود آورده شمع مجد بیت کنار او و مل جو بالها نمود مهدی نثار
شمشیر سیف سراج الدوله سلامت در خانه مصطفی قلیخان بهم خاطر توقف کرده بخانه خود برگشت و
جانکی رام سر آن سیه‌دل الدوله مقام بالا ناحق بر به ساعتی بر در مدرسه متفرق محاصره و نکث با نه
گفته بعضی از سرداران سپاه فرمود آورده هم لاشی کشتگان را تجهیز و تکفین داد و لاش نثار
نامور در جوار قبر بید بزرگوار خود در محله لون کوله مدفون گردید و رفقایش را نیز بروی جانب
محوطه در خاک سپردند مصرع این است با پای در بنا همین: اللهم اغفر له وارفع درجته فی اعلی علیین
والحقه بآبائه الصالحین جانکی رام باستماع محفوظ ماندن سراج الدوله و بریده شدن سر مهدی نثار
خان معقول زنده که از سر یافته بجای خود مشعوف و مسرور گشت ذکر رسیدن مهابت جنگ بنواح عظیم آباد
و ملاقات با سراج الدوله و داخل شدن بشهر عظیم آباد و بیمار شدن و برگشتن بمرشدآباد و رفتن سراج الدوله
مهابت جنگ که با کمال اضطرار در یافتن ملاقات سراج الدوله و تماشای شمع جمال او پروانه وار
بیقرار می بود و از تشویش آنکه آیا چه خواهد شد در بیم و امید میگذرانید در نقص نهایت بود
که مروف بایزه بت رسیده بر حقیقت حال مطلع گردید و خاطر بر نشسته از آنکه در رسید خمسه
رسید الله خان برادر شمس علیخان را که درین سفر از مرشدآباد همراه گرفته بود بپیش سراج الدوله روشناد

وبخانهای

و بخانهای آرزو و مندی خوانش را از خانه گور نزد سراج الدوله رسیده ادای رسالت با جنس دیوه
نمود و خاطر از رنگ رانشی تا بعد نمود مهر ندگوارش کرد از استماع خبر حرکت نمودن سراج الدوله بجوار
استقبال مهابت جنگ سلغری نوشته و سر درسته که بر رشته عکس دود و غبار از دوستش جهد رفت و با آنکه
کوه متانت بود سبکبر از کار بگذشته اثار مقرار طلوع شدن گرفت بهر دم و هر آن ذکر سراج الدوله
و تعیین شمس احوال او که تا بکجا رسیده خواهد بود میشد زبانش گردید تا آنکه منهیان خبر قرب و وصولش رسانیدند
فرمود تا سرا پرده‌های پیش بعلامه بر چیدند تا تاریخ ملاقات نشود و سواری او لشکر وعده نماید بخشی که نظر
او بر سواد لشکر افتاد و ناخبار رسیده بشکرانه و سراج الدوله نزدیک خیمه رسیده دلش برگفت بادیش
آمد و با ارساک فیروزی شتافت مهابت جنگ را نماند و از آغوش راه گشتنه نماند اختیار رقت نمود و
بعد از شکرانه جناب احدیت بر روز فرسودی خود سجده کرده گذشتند و باتفاق ایشان بمحل نصب نموده
لشکر را احل جلیل مولف بر رفاقت سکنه عظیم آباد در آمد خبر و در تاریکی ایشان مستقیم شاب اعزام الدوله
زین الدین احمد خان بهادر بیست جنگ شرف بدریای گنگ واقع بود بمنزل اجلال نزول فرمود و از آنجا
وکیه سراج الدوله از جانکی رام نیاز و حسب رضای او که علاج نموده بخانه بیت که دوست داشت مهابت جنگ
در سطر نقاهت بود شده استعفای عفو جرایم پیشش نموده مجلد رفت سراج الدوله و سند سراج الدوله
بجای آورد و چند بار کرار مشغول عنایت ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و مهابت جنگ بر
آنکه در صوبه بهار امری موجب توقف نبود بلکه خاطر از اطراف هم و همه که بر لب گنگ دریای بسر میشد
بعلاوه میر محمد جعفر خان مع افواج در بیرون مقام بالای بود که داشته بر آنجا اعتماد نداشت و عزم مقدم
معاودت جزم را فته و دو جانکی رام را خلعت استقلال رخصت نموده باتفاق سراج الدوله متوجه
مرشدآباد گردید از آنجا در بین اوقات سخت محقق او نزل اشغال گشته با تجدید اختلاف گذاشت و بدان
اوان طبیب حاذق تاج الدین نام رو شناس حکام آنجا بود وقت راسیه بر حسب فرمان در رکاب آنجناب
حاضر بوده هر بکه معالجه خود مناسب می شمرد عمل می آورد و مهابت جنگ سواری کشتی مسطح تشریف فرما بودند
و از آنجهت که حکیم لقب الشفیع حکیم هادی خان با شمس عقلی خود بهر رابه خاتم الاطباء جامع علوم طبی و حکمی
جالینوس الزمان علوی خان بنشناس اسما او تمام بمراجع مهابت جنگ از آن شب از اثنای راه بیکی از معالجات و مطلبش
روانه مرشدآباد فرمود و قابل شناسانی تمام مزاج کمال بالطیف رسیده متوجه علاج گردیده و مهابت جنگ رسیده بود

در حین داخل بلده الا اراده مرشدآباد گشت و دعا و عنده از جمیع غربا و محتاجین برای بی حد انبساط برای امای علیجاه
گذاشته نمی‌شود از فرمان او می‌شود و سابقا القضیه آن الله طول عمارت سبحان آنست در تعبیر مرض الصلاح
مزاج والا بدیجا نمود و انگه زمانا صحت و عافیت قرین مزاج مبارک گشته گردید بعد حصول شفا آن
قدرشناس اصحاب بفضل کمال خدمت رابطه بالعطای خلعت فاخره و سرپیچ و جیغه مرصع و فیل کوه پیکر
با جوشه و چهار اسب و روپیه نقد سوزن و عطای زر نموده در تعظیم و تکریم و سلوک‌های نمایان دیگر نیز با بعضی الغایت
اهتمام تمام می‌نمود بعد که سوار داخل دولتخانه می‌شد و تا جائیکه سواری نالکی مستشار مهابت جنگ و سراج الدوله
صولت جنگ نیز دیگر زینه‌های محل جوهره می‌آمد با کمی حاضر بود هم تا به آنجا رفت و شب صولت جنگ سراج الدوله
نیز نوافضی الدوق بعمل آورده بود بعد غسل صحت نذور و صدقات بمستحقین و سادات و ارباب حاجات
رسانیده و حین هنوز ایام جوبسات بالمتعقی شده و اندازه‌ای نکت فتار مرتبه بود و ضعف بجای قوت
داشت رقائم کرایم تمام و دولبه رام و میر محمد جعفر خان مشتهر بود بعد حصول صحت و مستعدی بانکه بعد برشکال
رایات نصرت آیات متوجه صنیدگیبا بود خواهد شد شرف صدور یافت و جزئی از عظیم آباد و مهابت جنگ
بصولت جنگ نوشته بود که هنگام معاودت در کشته که کوه مضاف پورنیه که بر لب دریای گنگا واقع است
خانه علاقات در وفای رسیده توقف بعمل خواهد آمد صولت جنگ جاری بعضی اماکن و تهیه اسباب ضیافت
شدند نفری را چند گروه بشتر فرستاده و انتظار رافضی وعده می‌کشید مهابت جنگ حاجت عارضه بجا رفتا
مذکور از آنجا راه حلی تشخص عمده بابر عارضه مرض نوشته بصولت جنگ فرستاده و خود از وسط دریا بشتاب
گذشته به مرشدآباد رفت صولت جنگ بمجرد استماع خبر مرض مهابت جنگ محمد سمیع طبیب ملازم خود را بجانب
فرستاد و بعد تشخیص خبر صحت بتقریب عیادت و معاودت از پورنیه که مرکز دولتش بود هفت منزل
شده بود آمد و پابوس حاصل نمود و در بین حین تقریب بیگم بنت شجاع الدوله مرحوم خواهر علاء الدوله
سرافراز خان که کمال الفت با مهابت جنگ و دختر او مهرالنسا بیگم معروف به نانا داشت
مهابت جنگ داشت و زنان دختر مهابت جنگ مرتبه ادب و قلعه بعمل آورده زمام اختیار خانه خود را
باو سپرده بود بعد تکمیل فرزندان علاء الدوله که بناکه گشته شد و آن مرحوم بود بعد وعده آنچه
مخاطب بلشکر الله خان و معروف با قا بابا بود و نقل خود از وقت و لادتش برداشته محبت با او
بمرتبه عشق داشت اراده وصلت او با کمی از بنات صولت جنگ شد بود صالحات نانا بیگم بصولت جنگ پیغام

ابن امرداد صولت جنگ اولا از قبول انکار سر باز زده آخر الامر بسبب اینها صولت جنگ و چرا او با منی گشت علاوالی
که شادی وصلت مذکور مبنی اجتماع قبایل و خطاب مهابت جنگ و سرافراز خان مرحوم صورت می‌گرفت و جهیز
اینها مذکور و امانات در پورنیه منعقد نمود و بنای شادی در مرشدآباد قرار یافته معین شد که بعد عید استنی
انجام یابد که فرمان به صولت جنگ مرشدآباد داده بهمه انجام یافت در وقایع اینها ان الله تعالی بحر و اباب
بعد چند روز صولت جنگ مشمول عواطف هم کرای قدر مشکور گردیده عازم دار الملک خود گردید ذکر رسیدن هاتی میر حبیب
در پنه معاودت مهابت جنگ بتقریب صولت جنگ و فضل و جمعی از زند و نیز معین مهابت جنگ ابن معاودت با نیا بر ضعف بیرون
بدن تا وقتیکه و آمدن از شکست فرار افواج کسر کرد که میر محمد جعفر خان و راجه دولبه رام در پیده پور بوزی
که مذکور شد فوت داشت اگرچه میر حبیب که نبت در نواک محاربات مرتبه و افواج اینها از کنگ و با تیر
کامی بود لیکن بنابر قصور جرات و شعور سپه سالار و دشمنها بجاسی نواب گردیدن اقتدار متعددی که
جبه هر چند مراسلات حصول صحت با برافت و اکناف رسانیده آنها درست و دشمن رسیده خط و سله
حمل بر بند بیرو و تزویر نموده سپاه ملازم جناب مهابت جنگ مخالف می‌نمود و دشمنان از بین میر خلافت
دیگر بحال خود آورده و دلیرتر می‌شدند تا بحدی مهابت جنگ را با وجود بقیه ضعف و نقاهت مرض در سال
هزار و صد و شصت و چهار با افواج بسته ره مشتمار حرکت مرشدآباد فی ده از مرشدآباد بطرف میدنی
پور تجشم روبداد و از اطراف میر محمد جعفر خان و راجه دولبه رام برسم استقبال برآمده ما بین بردوان
و میدنی پور تقبیل قدوم در رانجت خود مشرف شدند و مرتبه و میر حبیب با استماع اخبار بجانب مهابت
جنگ بیشتها بنار خیمه از افواج صید با جمعیت برجات میشن بنابه الدمحل و تقرخو بطرف میدنی پور در
حرکت آمده مهابت جنگ نیز با افواج سابقه و لاحقه بقصد مرتبه و میر حبیب روی میدنی پور آورده
و در حوالی قصبه مذکور تقابل عسکرین و تقارب فئتین دست داد و عارت مهم و میر حبیب و مرهته
مغلوب و مهابت جنگ مظفر و منصور گردیده و افواج دکنی از صدمات محاربات بهادران و شمشیر الکنی
طاقت مقاومت و مرتبه بنیابتیه بطرف جوار کوهستان عزیمت نمانده آواره گشت و مهابت جنگ
در تعاقب افواج مذکور ره برای توجه بجهان سوی آمده داماد مرتبه تاب مقاومت نیاورده بجز در زنگ
رسیدن مهابت جنگ منصور کردند و ملت نمی‌شدند مهابت جنگ بجانب اینها تا خیر فرصت قرار داد و مستور
می‌ملتفت آنکه تحت فلان مذکور رو صد را بحقوق تنگ دیده از سالک صوابا راه گنگ گرفته مهابت جنگ قرین

فتح و ظفر رایات معاودت سمت مرشدآباد برافراشته تدارک اخراج آنها از ملک موقوف بر سال
آینده داشت و در سنت گذشته نزول اجلال فرموده میر حبیب و سرداران مرهته بشاهده قلعه مهابت جنگ
و کثرت فوج افواج و ترتیب لشکر که جانشان بلب رسیده و کمال امتثال ابهت و در آینه احوال خویش کارها ندیده بودند
در این فکر افتادند که بهر صورتیکه ممکن باشد اندر معامله در آشتی و صلح دست از ملک بازدارند و [illegible]
وارد نشوند لیکن محض راضی گشتن نیابت استخفاف بر خود هموار نموده لهذا بنابر آن بعض ملتمسات مبنی
بر شروط و اداره شده اطاعت و انقیاد مهابت جنگ را اجرا باشند و جهت تمشیت این مدعا برخی از معتمدان لشکر خود
میر حبیب نزد میر محمد جعفر خان فرستاده خواهش [illegible] ملتمسات آنها را بطریق [illegible] بعرض
مهابت جنگ رسانند نواب عالیجناب [illegible] اگرچه [illegible] مسئولات آنها
را قبول ننموده اما بجهت [illegible] وجوه که عمده آنها ضعف [illegible] و [illegible] ممالک [illegible] اوقات بایل
بزیرا [illegible] سنه و در آن وقت [illegible] ششم [illegible] پنج سال رسیده بود و در [illegible]
و [illegible] مرهته که ده سال متواتر مصافهای متعدده داده و در [illegible] اعدای [illegible] جنگ شد
[illegible] خان و سرداران و میر جنگ [illegible] با اعادی [illegible] مستعد [illegible] و [illegible]
اولیای دولت گشت اما اکثر [illegible] رعایای ممالک [illegible] مقیدی [illegible] عساکر [illegible]
که [illegible] قتل و غارت [illegible] و سوختن مزارع و انبارهای غله و بیوت سکنه و [illegible] گردیده
[illegible] خاطر [illegible] نشدند بلکه [illegible] در حرف [illegible] مذکور [illegible] چون [illegible]
معامله [illegible] آمد [illegible] الزام بر زبان آورده میر محمد جعفر خان را اجازت [illegible]
که بعضی از معتمدان [illegible] میر حبیب فرستند [illegible] اولیای او که [illegible] بعقل و شعور [illegible]
و [illegible] باشند [illegible] معامله [illegible] منظور است خواهد [illegible] اگر [illegible]
[illegible] باشند [illegible] خواهد [illegible] و سالم [illegible] خواهد [illegible]
میر حسن علی و میر [illegible] را [illegible] میر حبیب [illegible] فرستاد [illegible]
نزد میر حبیب رسیده خبر رضای مهابت جنگ بمعامله و ارسال [illegible] میر حبیب که
هرگز توقع این [illegible] نداشت [illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] اطاعت و انقیاد مهابت جنگ [illegible] و امتثال اوامر و نواهی او [illegible] لازم

سپرده مرزا صالح را باتفاق میر حسن علی و میر [illegible] نزد میر جعفر خان فرستاد [illegible] دولت
مهابت جنگ حاصل کرده اظهار قبول اطاعت و انقیاد نواب عالیجناب [illegible] خاطر [illegible] باشند
نموده با نیل مقصود معاودت نماید فرستاده میر حبیب [illegible] میر محمد جعفر خان [illegible] که مهابت جنگ
در [illegible] بود [illegible] فایز گردیده [illegible] سعادت [illegible]

ذکر وقوع مصالحه فیمابین مهابت جنگ و مرهته و [illegible] مرزا صالح و [illegible]

[illegible] مهابت جنگ در مرکز دولت مرزا صالح اظهار اطاعت و فرمان برداری و التزام [illegible]
[illegible] موافق نموده درخواست مطالب او [illegible] و [illegible] و سوال [illegible]
[illegible] سال [illegible] از طرف [illegible] نیابت [illegible] فوج مرهته
[illegible] و [illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] باشند [illegible] میر حبیب [illegible]
[illegible] اگرچه [illegible] امتثال اوامر [illegible] مهابت جنگ [illegible] فرستاد مرزا
صالح [illegible] محمد خان و دیگر [illegible] و خلعت و فیل و عطایای
دیگر برای میر حبیب رخصت [illegible] خاطر [illegible]
دیگر [illegible] مهابت جنگ [illegible] ولایت [illegible]
از ملک [illegible] احوال رعایا و برایا [illegible]
[illegible] معامله [illegible] گشت [illegible]
[illegible] سکنه [illegible]
[illegible] ازمان [illegible] عطاء الله خان [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible]

اسباب و اولاد صغار که همراه داشت سالماً و غانماً بر خاسته و ملازمت آنجا خود را بعظیم آباد رسانید و
از آنجا بکام و آرام بمرشد آباد آمده در ظل عاطفت عم بزرگوار خود اقامت گزید و بر نهجی [illegible] را کار
رایان [illegible] و دیوانی خالصه شریفه بنگاله بدو استقلال گذشت و امید رام بشکار او و [illegible]
دیوان بموجب حکم بالتزام معاملات مالی و ملکی پرداخت تا آنکه راجه کرت چند پسر رای رایان عالم چند
که دیوان خالصه شریفه و [illegible] شجاع الدوله مرحوم بود و کرت چند [illegible] و صرف اوقات
فارسی [illegible] دیگر مربوطی [illegible] و چند روز دیوان اکرام الدوله بهادر حبیب [illegible] علم الدوله
شده چنانچه ذکرش بعد اجزای سابقه گذشت بعد از آن مصاحب چند روز [illegible] عطاء الله خان داشت و همراه
او رفته در بنارس اقامت گزیده بعد در [illegible] حسب الطلب
در حضور رسیده بعطای خلعت دیوانی بنگاله سر افرازی یافت و [illegible]
امید رام مقرر ماند چون راجه کرت چند پسر زاده دیوانی [illegible] از معاملات سابقه [illegible]
علیه [illegible] ذرهای [illegible] که [illegible] و دیگران [illegible]
آگاه [illegible] بنابر اظهار حسن خدمت زرهای [illegible] و حاصل [illegible] چند لک روپیه بر گرفته
داخل خزانه مهابت جنگ نمود [illegible] مهابت جنگ [illegible] راضی و خوشنود گردیده قربت
سال بر جلیل القدر دیوانها پرداخت و بعد مدت [illegible] مرض [illegible] ایشان
بجهان آخرت شتافت و در جای خود [illegible] امید رام [illegible] بانجام
بعطای خلعت دیوانها [illegible] رای رایان سرافراز شد ذکر گشته شدن مرجب [illegible]
[illegible] چون [illegible] مرجب نوکر مهابت جنگ گشت
و هم [illegible] افواج افاغنه [illegible] باختیار [illegible] فوج
مرتبه ملازم سرکار [illegible] پای او [illegible] در کنگ می ماند اما [illegible]
فرمان مرجب [illegible] از زرهای حاصل کتک [illegible]
روپیه نقد برای [illegible] فوج افاغنه [illegible] برای سرکار [illegible]
اوقات [illegible] یکسال [illegible] سال [illegible] هجرت [illegible]
[illegible] فوج مرتبه [illegible] مرتبه [illegible]

[illegible]

حکومت و دیوانی بر علاوی مرجب آنزده خلل بود و چند جانوجی با گروه خود سر در اند که بر [illegible]
بیند بود بر مرجب شود و [illegible] خورد و بی محاسبه نمودند و چون این معنی [illegible] یافت جانوجی [illegible]
[illegible] سلوک [illegible] تمام [illegible] لطف [illegible]
چون لشکر مرجب [illegible] مرهته [illegible] در میان [illegible] مرجب
از [illegible] کردیده [illegible] چون [illegible] مرجب
[illegible] جانوجی [illegible] مرهته [illegible] مرجب را انجام
[illegible] مرجب کرد که
[illegible] جانوجی [illegible]
[illegible] که بعد [illegible] کسی [illegible] نتوانند [illegible]
[illegible] تقریبات [illegible] رفت و [illegible] الحال
[illegible] راه [illegible] مستقل
[illegible] ایشان
[illegible] مرهته [illegible]
مرجب چون [illegible] همراه داشت [illegible] افاغنه [illegible]
[illegible] مقتول شد و چند کس [illegible] کشته زنده [illegible] از [illegible] آزرده
خاطر گشت [illegible] مرجب [illegible]
[illegible] جانوجی
[illegible] صلاح الدین محمد خان [illegible] مهابت جنگ
از طرف مرهته و مهابت جنگ [illegible] و مرجب [illegible]
[illegible] مرهته [illegible] و ذکر [illegible]
[illegible] راجه رام نارائن [illegible] جانکی رام [illegible]
[illegible] هجرت [illegible] سال [illegible] جانکی رام [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible] راجه رام نارائن [illegible] مهابت جنگ [illegible]

و از ابتدای صوبه داری هیبت جنگ به سرشکری والاجاه مرحوم اول نیابت خانی و نسبی اختصاص یافته آخر به کار
دیوانی سرفراز گشته در عهد جانکی رام مدبر ایالت صوبه عظیم آباد مامور بوده بکمال خوبی به ذمه خود ادا نموده و مشهور گشته در سیاق و
معاملات درست به نیابت صوبه داری عظیم آباد و عطای خلعت و سرپیچ مرصع و شمشیر و فیل سرافرازی یافت
و راجه درلبهه رام پسر کلان راجه جانکی رام که به نیابت پدر به دیوانی تن و از نخبه ارکان حضور مهابتجنگ بود
بعطای خلعت [illegible] برادر و دیگر ملحوظ الطاف و [illegible] خدمت مذکور با انجام سرافراز گردیده و
در بسط جواب و سوال راجه رام نارائن و [illegible] مطالب و مآرب او و التماس معاملات صوبه عظیم آباد در حضور گذرانیده
و مهابتجنگ نظام و آرام اوقات خود را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ذکر خلف اکرام الدوله خلف هیبت جنگ برادرزاده مهابتجنگ

[illegible] اکرام الدوله برادر [illegible] سراج الدوله
خلف هیبت جنگ که شهامتجنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] از خانه شهامتجنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آمده و شهامتجنگ [illegible] مهابتجنگ [illegible] شهامتجنگ [illegible]
[illegible] مهابتجنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] اکرام
الدوله [illegible] مهابتجنگ [illegible] شهامتجنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ونی انعام عام الطاف از رحام او رده جنس بیهیچ پایان کار اعدی رسیده ملک مدنی شد و دو باطن حمایت سراجی
رجال والنسوان معتقد رشتهای اطلاقات مستمری مقاله قرمعنی دوان که انا ربکم الاعلی بست بر سر نسخ کشند نخوت
و غرور از حد خود مقابل شیخ و در سر رفته بود ذکر کشته شدن حسینقلیخان و حمید علیخان بظلم و ستم سراج الدوله

نادان سراج الدوله بمقتضای جهل و نادانی و اقتدار دولت شهامتجنگ و زوجه اش که بعموی خاله حقیقی او
بودند شکر شهر و هیچ و ثابت بیهوده حق دو حسینقلیخان که رفیق و دولتخواه شهامتجنگ [illegible]
ولا نا عالم بود [illegible] شد و دختر الکبیره خاله او زوجه شهامتجنگ با سراج الدوله بمقتضای [illegible]
شواهد کینه بجا نا داشت ان اینه بقتل حسینقلیخان بجای رسانیده [illegible] شد اشرف خوف
چنانی [illegible] خدمت بود و برادر حسین حمید علیخان [illegible] تا بعد قتل شان کشف اول سید آقا باقر [illegible]
محالات جا [illegible] محمد صادق نام و بعد رفت محمد خان [illegible] و نیابت [illegible] که از علم حسینقلیخان
او نام [illegible] رسیده بود سراج الدوله [illegible]
به اندو ذرشت [illegible] رفته حسین الدین خان برادر زاده حسینقلیخان را که به نیابت [illegible]
و در آن روزها [illegible] رسانیده علت [illegible] داشت رفتند [illegible]
بخوبیم [illegible] ملک [illegible] سکوت [illegible]
آخر چون معلوم شد که [illegible] در رفت [illegible] حسینقلیخان [illegible]
آن [illegible] محمد خان [illegible] سراج الدوله
زوجه شهامتجنگ [illegible] از شهامتجنگ [illegible] قتل [illegible]
از حسینقلیخان و حمید علیخان [illegible] شهامتجنگ [illegible]
شهامتجنگ [illegible] شهامتجنگ [illegible]
خود که زوجه شهامتجنگ [illegible] شهامتجنگ با سراج الدوله [illegible]
[illegible] حسینقلیخان [illegible]
بعد [illegible] شهامتجنگ [illegible]
[illegible] حسینقلیخان [illegible]
[illegible] شهامتجنگ [illegible]

سالکشته آن ابدینحو [illegible] الامر
سراج الدوله [illegible] آورده

راج محل [illegible]

راج محل [illegible] رفت و از اطراف شهامتجنگ برای ملاقات او [illegible] سید [illegible]
شهامتجنگ [illegible] شهامتجنگ [illegible]
[illegible] شهامتجنگ [illegible] سید [illegible]
[illegible]
سراج الدوله [illegible]
[illegible]
چون حسینقلیخان [illegible]
[illegible] حسینقلیخان [illegible] حاجی مهدی [illegible] شهامتجنگ
[illegible] شهامتجنگ [illegible] حاجی مهدی [illegible]
[illegible] حاجی مهدی حسینقلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible] حمید علیخان [illegible]
[illegible] حمید علیخان [illegible]
[illegible]
[illegible] شهامتجنگ [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] شهامتجنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر [illegible] شهامتجنگ [illegible]
[illegible] شهامتجنگ [illegible] سراج الدوله [illegible]

کم کم کمال جمعی و زن شنودی می بود بنده متفحص احوال حسین علیخان چون مدتی بسر گذشت عارضه استسقا ظاهر گشت
و حکیم علاء الدین اصفهانی قبل از بروز ظهور عارضه آمده که مذکور شد علاج مرض مهیا گشته اگر الحال با اطلاع
مزاج و بنا بر وقوع مرض که شنیده و الحال مناسب آن است اما شنیدم که حکیم جانب ... چنانکه مذکور شد کمال خود [illegible] می
بود و خشت ... ظاهر شدن مرض ... دیگر طبیبان مبالغه در مداوا نموده از حکم [illegible] تقصیر نمود نه
تا آنکه مرض استعداد یافت و شنیدم که حکیم ... [illegible] ... تا آنکه با او تلطف ... [illegible]
و هلاک باشد و ... [illegible] ... گرفت چون ... [illegible] ... قضا بارها ... [illegible]
احوال شنیدم که حکیم ... [illegible] ... زمان رفت ... گرفت و زنان شنیدم که از خوف سراج الدوله
که مبادا جاهای ... [illegible] ... خانه ... [illegible] ... بر [illegible]
بجای خود ... [illegible] ... آن انتقال ... رسید که امروز ... [illegible] ... گفته ... [illegible]
... [illegible] ... گفت ... [illegible] ... که با ... [illegible]
اکرام الدوله ... [illegible] ... بردم ... [illegible] ... سراج الدوله
شب چهارشنبه ... [illegible] ... هجری ... [illegible] ... حسین علیخان ... [illegible]
... [illegible] ... تجهیز و تکفین نموده ...
سید الفاضل ... [illegible] ... جمیع اعیان شهر ... [illegible] ... بر جنازه او حاضر
گشته و نماز گذارده ... [illegible] ... جنازه ... [illegible] ... صحن مسجد
آنجا که ... [illegible] ... قبر اکرام الدوله ... [illegible] ... جنازه ... [illegible]
عام ... [illegible] ... مردان و زنان ... [illegible] ... و تعقیب بجا آوردند.
در ماتم ... [illegible] ... زنان ... [illegible] ... مردم ... [illegible]
... [illegible] ... بسیار ... [illegible]
و شنیدم که ... [illegible] ... و زنان ... [illegible]
بر کرد و اللهم اغفر له و ارحمه ذکر بعض حالات ... [illegible] ... مرحوم ... [illegible]
الدوله ... [illegible] ... جمیع خاندان ... [illegible]
... [illegible] ... و اطفال شهر ... [illegible] ... وجوه ... [illegible]

عالیجاه

صحن مسجد

سراج الدوله

... بود با خاطر جمع بوده بر هم زدن ... دیگر ... المفرق ... [illegible]
کو با جمال ... [illegible] ... وزیر ... [illegible]
... [illegible] ... سلوک ... [illegible]
... [illegible] ... نقل حکایت ...
... [illegible] ... با ابتدای ... [illegible]
... [illegible] ... حاجی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
شغف ... [illegible]
... [illegible] ... حسین ... [illegible]
... [illegible] ... نقل دیگر ... [illegible]
مدت چند سال ... [illegible] ... غالب علیخان ... [illegible]
متعهد ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... غالب علیخان ... [illegible]
... [illegible] ... اکرام الدوله ... [illegible]
... [illegible] ... اکرام الدوله ... غالب علیخان ... [illegible]
علیخان ... [illegible]
... [illegible] ... غالب علیخان ... اکرام الدوله
... [illegible]
... [illegible] ... غالب علیخان ... [illegible]
... [illegible] ... اکرام الدوله ... [illegible]

سبقت از ملا عبد شکور سراج الدعا مرده بود تا به استمزاج بدری شیخنا محکم شهیدی برادی پای بیدینا
غالب علیخان در خاطر خود سبب زده رنجیده بود آغاز نیاورد و بیش شیخنا محکم بسیار شرکتی کرفت
که دو برادر غالب علیخان از دست من نیفت جست والله هیچ جای کشتم حرف شیخنا محکم دهی کلان رما مکرر
و بسیار شنیده خندید که غرض او استمزاج من است با وجود آن همه محبت و خاطر داریها به من گفت
که به خبر و اسلام الله اگر تو او را می کشتی تنها محبت خود را نظر می کردم او با استماع این سخن که خلاف گمان او
بود خجسته و فرح بسیار نموده گفت ای استاد ما برای این کشتنی گفت الشیخ در میان شود و او چه باعث
فرزند به همه و شده و زنده شده و دیگر او حق این سخنان شنیده صفوای او شکستی یافت و برای این
این تکلم به تعلیم حق انست که در چنین مقام که مرتبه محبت بلند عشق هم گذشته باشد انقیاد با سیاست بکری
بعمل آید و بعمل کار آن خود را از مرحوم است و از زنان هم زیاده تر است که به پاک با علم عزیز نشین ترتیب زنان سیرت او
او را مادر بچه از زوم استنی بود و هیچ زنان خانواده استنی نیز خوش آمده و با سیر استنی بود استدام خاطر
داری شیخ می نمود و همه والده و امام طلبها که فرزند تعلیمی و تشبیه عزیزت دارد و با ذوق ملتفتی آنحضرت بعضی نیابه کی
با مثل ظهور که شیخنا محکم که برادر بزرگ بود والده را می خواند و در گفت که چه می گفت که استوار شده تا
اولوم هیچ هم خوانده والده هم آمده گفت که تو خود بعجبه چه شنیده که از تقسیم بر می خواند تا این طور بر نزدکان
خورد آن خود بسلامی خوانند با خلو ندان تو کرد آن خود بجا و فرش او هیچ یک الفتی هم خود قسم بنما نام گنج
والده که استاد ره بود سوی آن او اشت ره خود گفت که من نیز ابن باکیف آن شیخنا هم فرق هیچ است
که این زیور طلا و نقره دارد و من انواع زیور چو از بهاء که باشد جمال خود صد جامه دیگر نخی بگفت قبا که زیرده
خاطر کشته شیخنا بنین شیخنا محکم بود از مرحوم او را بچه دلاد کشمیر و دستانی هیچ هم است تو برای ایمان
در انحلال دیگر خاطر و والده عکانه خود تسه اراده مجاورت عظیم آباد نمود تا آنکه رفت خانه شیخنا محکم
هنتها بر توقف اول بهگنی چه برای معامله مردم خود برای طلب والده فرستاد و والده را بیفشیر یکی
ناآنکه گفت فرستاد اگر تو آمدن زنا با استیسی آمده تو خواهم او کرد والده ناچار رفت شیخنا محکم به سبب
از بار بپسید تسلیه با چی ز او والده از فرط غیرت رفت کرده اظهار رفتن خود بعظیم آباد می نمود تا آنکه تحمل
بعمل کشید و شیخنا محکم عذر خواهی کرده گفت اگر کسی من چیزی نگفته خود هم چه باطل است آنکه چیزی و چه از رده
گشتی تقصیر با جنت والده هیچ باز منزد بیفت و برادر او خود منتظر بوده حتی با او با استعمال شیخنا محکم و عیسی حکم

خواهر

خواهر ملا والده کفنشنه کرده به سبب او این شده است بر آن در نور بزرگ شیخنا جبی حکومت بود بدر دست ملکیه
و شیخنا اوحج علاج را کار فرما شده گی شنود بید محمد او الله به جان شیخنا حب بود آخر الامر شیخنا محکم با وجود
تا جزی و شر برکار خود دولت و اقتدار حکومت از جای خود بر خاسته بیشی آمده و فرمود که خویش من تقصیر وارد
الحال بر پای تو ای افتم تقصیر مرا معاف کن از جان والده منفعل گشته زنان بدجا کو شاه بر کشید و رضا نامه بسیار
آنها به رضا داده و تا حال این اتفاق و صفایات بود را باید کرده بارها شکر یه بر پای او از حضرت اسم الاعظم
عفو و غفران سالت بر این نامه و اینی فتم بعد از مرزا مرحوم که از اخفاد و اقارب اخوند ملکه والد و کلام
وارد شهر سراج الدوله مرحوم و مکرم بعد و با شیخنا محکم از جان زنان استفاده دریافت با او المعکن مرحوم مذبوح
او که دختر تقی قلیخان مرحوم است شد تا سلوک بعد داشت که کمتر کسی در گم زنان تا کسی کرده باشد بجز او
و شیخنا خبر انتقال آن مرحوم که بهنگام آمدنش از جهان بگیر نزدیک بر سنده آباد بود بعض راه برگشتی اتفاق افتاد
عند الحیوه مشکه در جهان بگیر نگر از قبل او حاکم بوده از منیز نوشته نشود است و استند اخلاف آن مرحوم که هیچ جا
سکونت در نشست فرستاد و والده چند روز بهم را طلبید و استیضح جمیع اطفال خصوص بهو بعد همشیره تقی قلیخان مرحوم
را که نام یکی میرزا باقر بود و نام دیگری میرزا عبدالله سلمه الله در عطر تربیت خود جای داده خواهر بسیار برای
ما آن لفظ و معلمان برای تعلیم نگهداشت و هیچ خبر گیری آن اطفال و صرف ما جمع ما اما بود و به همه قدر با بزرگی
نیکو و کمتری شنود و بهجهه در به دو محله بر الله پدر و برادر بعد او نه حسابو و صبحی الله بعد با ما هم بود و بلا عند
علیحده و قلمه تعلیم و تربیت حجا ملازم سرکار اشین بودند و اکثر علوم سازت خاص بود در بخش ره بجانب نخواه
می نمود کو یش بهر بهر محتوی و ملایق کثیر آن شتمات کو یا ابسار به او گفته اند — الحیاء ان نسی کو کرد از خانه زن
بر باب سعی — حسن نمی گذارد که تو از یادرو دی — جون تقریر مرضت به دو بلده عکو رضا نساخانه
و آن مردارز حالات آن شان چنانچه باید اکثیت بعد از آن ما جرا را که نیست افتاد و مطلع شده و تا جزا رای
احوال خبر خانه خود است و شیخنا محکم این باشد مشوش سلطنت بزرگ با در شکستگی بعد از سعی ملازمت مطلقا آگاه
نیست آنها با جمال این قدر معلوم است که شکر گذار این جمیع الا مطلع شده آنها خصوص ما بعد و زیارت و بابی
محتاج بوده اند بایده قیامی لکوکه چه بگویم ما به بعد مردم به چون بیاموده که وقت روز شنی تمام رسیده اند
تمام شده الهی اکثر خلق صدق او را بصحبت خود می دانستند ذکر مجلس احوال صوبجات و حسن سیاست
دو ما خلق خدا و انتظام امور ما لک سبب شیخنا را بالا کم صوبجات محکم نام او محمد سعید و خطاب او خوانند نقض الملک

جهام الله و امرا سید احمد خان بهادر صوبه جنگ در برادران خود وطلی و محبت ممتاز و در مسیرت هم
بیشتر جهات سه از دیگر برادران و بنابر بعضی وجوه برابر و در بعضی امور ازیشان کمتر بود بحسب تقدیر و دولت
از شهامت جنگ کمتر و با هیبت جنگ باعتبار نظامت عظیم آباد کم از آن تا باعتبار دولت زیاد و در شخصی صفت
زیاده از شهامت جنگ و از هر کثر از هیبت جنگ بود در حسن خلق و خلق و علم و فضل از هر دو بهره و با شهامت
صلاح و سداد و هیبت جنگ از هر دو برابر و زیاده بود صوبه جنگ در ابتدای جوانی میل به لهو و لعب که عبارت از
تماشای رقص و مخالطت با نسوان است بود و بعد از آن بعد از آن سنوح ما جرای جنگ منتقشه گشته اقتضا و بکم
رعایا و امرا به شکار و در بکار ...می نماید اختیار نمود که گاه گاه به تماشای آن رغبت می نمود و ساعتی از شب
مانده بیدار می شد و از تهجد و تطهیر فراغت نموده اول صبح نماز را خوانده در بار می کرد و نقشه در مرتبه بار عام
بیعلوا با هر یکی انبساط می نمود و عرض حاجت مخلوق نماید و جمعه یوم الخمیس بعد و چهار روز دیگر در خلوت نشسته اهل
سفرا را بی سطلبیده و با ایشان مشورت نموده بعد از آن حکم بود که جوانان آمده سلام نمایند و بعضی از ایشان صحبت
نشسته به خیر نشد و برخاسته و بعضی فقط سلام فراغت نموده برگردند و بعد دو ساعت برخاسته در کار امور
بپرداخت و بعد از آن جوانان خادمه و خواجه سرایان در اندرون کسی نمی بود و منعقد یافته به پیرانه سالگی ... خود
معمور خواجه سرایان می فرستادند بعد در آنجا خلوت نشسته ... ملاحظه نموده به خط خود رسانیده و می
فرستاد و بعد دو ساعت در بار و بعضی خواص شغل و بعضی امرا و اهل ... کسی دیگر بر بعضی بوده حاضری بود
تنخواه استخوان ... می فرستاده بعد اصلاح حاجت نوشته به وساطت خواجه سرا الله یار گذرانیده
ملحوظ و مصحح نموده از محرم و از کنه حاضری بود به رسانیده بر جا معمور بوده بعضی می فرستادند و از وقت آن
وقت بر کاره خطوط را کرده روانه می نمودند جمعی تا یک پاس و کمی از آن روز می گذشت بر طعام می نشست و از بر آمده
احسان از خوان های طعام خاصه اکثری را به هر روز و بعضی را ... بعضی را هفته دو بار و دیگر کسی را داده سوی
یکبار حسب بر گشت ... سید و چون ... خوانهای طعام بر وقت معینی که مذکور شد حاضری
شسته بعد دو حاجت بگیر ... حاضری بودند و عرض سلام به وساطت خواجه سرایان نموده محل خوابی رفتندی
و خواب بعد از فراغ از اکل طعام آرام قیلوله فرموده بعد وقت ظهر برخاسته وضو و طهارت نماز ظهر ادا نموده
تلاوت جزوی از کلام الهی می نمود تا بعد آن ... نماز عصر خوانده بیرون می آمد و در آن مجلس اهل علما فضلا
می بود ... الله و مولوی محمد ... و شیخ هدایت الله و سید عبدالباقی ... حاضر شده تا دو ساعت شب تا کاره

علمی مینید و کتب ... بعضی مثل درس می خواند و علاوه علما هم محفل مقصد ... می شود و در بکم ... با کیف گو
گفته ... هم نمود و بود که اهل ... کمال شد ... و به اقتضا ... گشته جز ... بران بخواهم
از ... هم مطالب علمیه ... که ... جهانبانی شده ام که اگر روزی ...
نه آید ... که دولت علمی ... شده و خاطر مشغول می باشد چون بر فقیر ... نوشته داشت تا که
کرده بود که ... هم حاضر ... استماع ... السعادة ... و حضر ... دست ...
شخص ... و الله هم وقت ... با فقیر در ... سماعت ... بیکه ... تعلق ...
سال ... که ... بر دو است که ... خالی ... از شغل ... بعد ای
رفقا مثل سیف علیخان برادر سیف خان و المدعو الملک امیر خان ... رفیع الدین حسین خان ...
که ... صوبه جنگ اختصاصی داشت و تقی علیخان ... و میر علی ... خان ... سیف خان ... و ...
... علی ... می ... رای و ... بعضی ... رای ... چند ...
و ... هم ... و ... ساعتی ... بر ... حاضر ... رای ... و ... خانه ...
حاضر شده ساعتی ... بر ... می شدند و صوبه جنگ برخاسته و داخل حرم سرای شده و با
نسوان که ... می ... که ... خانه ... می ... به ... که ... کمال ...
آراسته بود ... و حرکت ... می آمد ... شام ... نماز مغرب ... خوانده اگر ... داشت
... های ... خوانند که ... بعضی ... و ... صحبت ... و ... که ... بعد از آن
استراحت می نمود ... اوقات ... الله ... انتظام داشت ... که ... در مدت ...
... کامل بود ... که ... از ... شنیده که ... ام که ...
کرده حرکتی نامناسب ... با شد و سلیقه ... ... که ... سبب ... شهامت جنگ ...
با اعتبار ... بسیار ... بود ... و جواهر و ظروف ... نقره ... اسباب و اقبال
و جمیع لوازم امارت برابر با شهامت جنگ می ... چنانچه بعد ... حل ... به نقد ... قریب ... اشرفی
در خزانه موجود بود ... و جواهر ... نفیسه هم ... قیمت ... بود و اقبال ...
هم بسیار ... لوازم دیگر ... بود و ... که بعد ... می ... کنند ...
بود ... که ... و ... بیست ... که ... ... بیست ... نام ... که

گفته اشنای وقت افغانان در رفیق زمان صاحب سلطان اولیه حاضر و غیر از چند نفر خدمتکار دیگری در آنجا نبود که دوم
سرای محل فرستاده بنده را طلبیده اشت چون حاضر شدم ما مور محل بی نمود و در اخلاق کشوده بر گونه سخن گفتن
آغاز نهاد و بعد از آن اشنای صحبت حاضر علیخان که غلام سرکار و داروغه دیوانخانه اشتی بود عرض نمود که سلطان
جلیل خان برای ادای اداب عنایت فیل که باو مرحمت شده بر در دولتسرا حاضر است اگر حکم شود در سلام گاه
از مور تسلیمات تقدیم رسانیده برگردد فرمودند چه مضایقه حسب الاشعار بعمل آمده بعد از آن فقیر را بهمین عبارت گفت
خانصاحب شما فیلی نه مارا دیده اید بنده عرض کرد که مکرر از آنجا گذشته و فیلان سرکار را دیده ام بسیار خوب
و نجابت برخورده فرمود حالا بیا و توان دید و یکی از آنچه باید بسند دیده باما اورد اشنا کنند رانیم فقیر برخاسته
اداب تسلیمات بجا آورده و عرض کرد که این کلمات تنفیقی ارشاد شد که کمترین آنها برابر عنایت تمام
فیلی نه شمرد اما سواری فیل را ضمن دربار مقامی باید و کمترین اگرچه بدولت شما در کمال رفاه و آرام بسر می برد
لکن هنوز لیاقت سواری فیل ندارد ان شاء الله تعالی در سایه مرحمت عالی هرگاه وقت سواری فیل خواهد آمد از اعلی
عنایت خواهد شد طرز التماس بنده را پسندیده وزیر لب خندیده خاموش شد بعد چندی که خبر [illegible] جنگ
در بلده بنگاله سبب آنکه در بنارس شهرت گرفت و [illegible] جنگ [illegible] کمپنی نوشت که چنین شهرت دارد که
هم از سلوک [illegible] شما هم لذا از طرف ما اسباب حرب [illegible] نماید بنده [illegible] که چند سوار و پیاده
خوب با ما هم رسانید گفتم مردم همین جا بدست خواهند آمد چه این ملک کهنه است بطور [illegible] مردم
ملک دیگر در اینجا کمتر می شوند فرمود چه مضایقه از این ما چیده باید نگهداشت حسب الحکم بعمل آمده در این اثنا
خبر معاودت مصلحت جنگ رسیده و [illegible] مردم سه [illegible] دیده [illegible] ایشان را او طلب که چنین روزها
مدعای خود [illegible] در تلاش [illegible] هم رسانیده ای [illegible] نواب آزرده گشته بهم
جواب صاف داد و کمر بست [illegible] دو افغان که نوکرش شده بوده اند [illegible] آنها را نگهداشت بنده اظهار
جمع آمدن مردم و جستن طلب داشته [illegible] عرض نمود که [illegible] اگر حکم شود و چند کس
که از جا هم آمده اند جواب داده اند [illegible] که آن [illegible] را ما بکار با چه کار فرمود آخر فرمودند بار دیگر
از نظر بگذرانند مردم [illegible] آمده را دیده سوار و پیاده همه نگهداشت و آن جمعیت [illegible] افغانان را نیز از آنان
[illegible] رساله بنده ملازم شوند [illegible] دو صد سوار و دو صد و پنجاه پیاده در رساله بنده
ملازم و سررشته آنها درست شد و نمود خانصاحب [illegible] فیل کرده و سواری آن [illegible]

بنده اداب عنایت بجا آورد

صحن مسجد

بنده اداب عنایت بجا آورد و چون روز عید آمد فیلی را از اقبال خود بخشیده و بنده را از خانه طلبیده عنایت
نقل [illegible] و بخیر فقیر یکبار بهندوی مبلغ دو هزار روپیه بنام [illegible] شاهجهان آباد فرستاده و برای [illegible]
با من گفت خانصاحب شنیده ام که هندوی این قدر مبلغ بشاهجهان آباد فرستاده اید چون [illegible] نمود در
[illegible] اقرار نمودم گفت [illegible] مبلغ [illegible] شما [illegible] فقیر [illegible]
[illegible] دولت عالیست [illegible] بنده [illegible]
[illegible] سرکار [illegible] حکم نمود که در حساب سرکار [illegible] و رسید فقیر طلبیده و به بنده [illegible]
[illegible] عنایات بجا آورد [illegible] خدمت [illegible] یک لک و هشتاد و چند هزار روپیه [illegible]
[illegible] بنده را اطلاع [illegible] دیوان [illegible]
که دیوان سیف خان مرحوم هم بود [illegible] بنده فرستاد [illegible]
امان الله نام [illegible] آمد [illegible] خلعت [illegible] همراه [illegible] گفت که
[illegible] مبلغ مذکور [illegible] برای شما [illegible] صورت برای آن
قرار داده [illegible] خلعت [illegible] مبلغ مذکور را [illegible]
[illegible] داخل خزانه [illegible] باشد و
[illegible] برای شما [illegible] خلعت [illegible] خلعت [illegible] عنایت [illegible]
امان الله را [illegible]
هفت هزار روپیه [illegible] امان الله [illegible] نموده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

توقف و تجبر در ما بقیه با پیش گذاشته دست خود دراز کرد صوبجنگ از جد سن بنده و پیش آمدن با عاشت
نو رسیده و گشته دست خود را به دست من داد و با دستهای شان خنجر با بر تخته گذاشته فرود آمدن گرفت چون
اندکی ماند توقف نموده تبسمی کرد و خوش نموده که خان صاحب در این وقت عجب دستگیری نمود و به بنده عرض کرد
که آنچه ارشاد شود موافق آن کنم گفت چه بنده چنین گمان دارد که خان صاحب را دستگیری اخفی نموده اند
جا بازگرایه خواهند رسانید خنده بیند و گفت در این خنده چه شکست انشاء الله تعالی چنین خواهد شد لیکن مرا از
شما توقع دستگیری است در این حالت و هم در عالم عقبی از آنجا که یک قطعه نان نیاز بدند که اتفاق آن
بزرگ صاحب اتفاق در هر مرتبه بود و اگر حسب حسن و سال ملاحظه شود بنده چهل و هفت ساله و آن بزرگ
شصت ساله بود و اگر قرابت ملحوظ گردد هم او بزرگ و بنده خورد شمس بود و اگر مراتب ظاهری لحاظ کرده
آید او هفت هزاری و امیر کبیر و بنده او را ملازم او باین همه بزرگیها که در او جمع بود با این قسم فروتنی و او
نوازش سلوک می نمود تواضع ز گردن فرازان نکوست ❊ گدا گر تواضع کند خوی اوست ❊ القصه این مردم بزرگ
هفت سال و چند ماه بکام و آرام در رفاهیت روزگار خود بسر برده بکمال نصفت و معدلت و احترام و عزت
گذرانید ملاحظات رعایا بلکه عموم برایا را از خود راضی داشت و مختصر تا بغایت و در ترتیب منقبت دیگر برای
ملاقات صوبه خود صوبجنگ که تا بهار کل برای شکار کاهی تشریف می آورد و گاه برای دیدن برادر زاده خود شیخ
و برادرزاده و نسوان اقربا با مرشد آباد می رفت و در مدت اقامت بوربند یکبار برای مدافعه نواب الدوله حسین
خان لبیه سیف خان که سیف خان از مرشد آباد بر آمده عازم استطلاع بود چنانچه ذکر آن گذشت بر آمده
بعد مدافعت او بسوی مالده مرکز دولت خود برگشت دیگر بار برای تنبیه شیخ محمد جلیل که رشید افغان
که کرده بود و حبت حبت با نقضای انقلاب طالع بخت بعضی از ممالک او شوریده برده و تمرد ورزید
عینی بر سیاست او کرد این ساخته روی خود در چند نصیحت او قبول آمد سودی نه بخشید اگر چه مردی و موفق
با کثر امور ستحسنه بود اما در تشدد تحاجب و مبالغه از حد برده خود را هدف الهام دوزخ و عوض
مصائب و فتن کرد و رانده چنانچه بنده هم برای اتمام حجت و دفع ملال از سر آن امور ملتمس بود و بسوی و معتمد او
راه رستاده در جمیع و استماله او که و صوبجنگ با نشر بر او مهربانی کرده بنده عهد و میثاق در آن باب گرفت
که با او نوعی بدی نکند اما فایده بر آن ترتیب نگشت و صوبجنگ در عین سیاست با جایی از آن انتقیه او
نموده بر آمد و همراهیان محمد جلیل مذکور را از دست باز مانده و خود آواره گشته تا کامل فرار به جانب علی
جانب (؟)

و اطفال

و اطفال اسیر بعد چندی از آن مخبر کرده بدو بعد چند روز در حبس مرد مستبقی مطیع معهد ما گذاری سه کار که در بین بخی
معروف رسانیده بر آن آمد بود و از سرکار دیگر بعد چندی مرد پرستی از بیرون موافقت آن می شود که آن
مقاتل ملازم حبیبی نام داشت بنده در عهد سلطنت صوبجنگ که کاری به رغبت بکشد یا فته چند ماه زمان
روزگاری بوربنه بود با فضیلت مطلوب مذکور را با بر یا سن ایمان و نظر به تیغی و بکلیب او بخلاف گمان بنده
ملازم حبیبی مذکور را بر راج بعد شکست قایم شد آنکه چشم امیدی باطنی مستبقی او داشته باشد و الله اعلم
علی ذلک **نقل دیگر** یقی علیخان برادر ملغفر در چو اما مزاج لسیار تند درشت و مطلقا مال اندیش نبوده در
بعد برخاستی از حضور صوبجنگ و دیگری بیرون آمد بیش با حریفان برای اقاربه شخصی اجل بسیکه بنده او را
ترحم کا بنده که آثار شرور و فساد از ناصیه حال او پیدا او در آنکه از متوسلان آنجا بود و بود آنها نور جنگ
سرانو لیکی داشت و در آن روزها برکت نامجمود و چیره دست شوکجنگ از سرکار بعد شکست او بعد از آن دزد علی
تورخانه و دستخط تنقلبه مها جنگ که نسبت الله در باده او صوبجنگ بیشتر خود شوکجنگ عطا نموده
ریاست نامه به بهادران برق انداز با و تعلق داشت اتفاقا قای بهادری مذکور هم برای جلب زوال امور متعلقه
خود بیش راجه عجایب یا درویش راجه گشت بنیاد نهایت تکلف و بعد بوانسامها جزاده مستطر و منتظر بود تا
که از قاصد که میان برادر بنده و مدعی مذکور بود بکنند روز تقی علیخان مخالفت نمود شنیده و جوابی تا بالا
کفت تقی علیخان آشفته گشته به ملازم خود که ایستاده بود فرمود تا بر سر ریش او بزند شنیدار از سر اجل سکه
با بقادار و جان بصورت بیش شوکجنگ رفته انگشت بیا کرد شوکجنگ نهایت ناخوش گشته با حضار برادر بنده
و محابه واری تورخانه فرمان داد و تصمیم اراده خانه جنگی نمود خانه تقی علیخان محاذی محل اقامت شوکجنگ
بود در میان شب روز و سبیح بود بعضی از دوستان خلیل میرزا رستم علی و برادرش میرزا حیدر و مرزا
قنبر علی و غیرهم چند کس بکار مافوق الطاقه کربسته برفاقت تقی علیخان حاضر آمدند چون خبر این اقدام
و مقامات عام بصوبجنگ رسید بلی برای راکه سر جماعه داران توپخانه و معتمد علیه صوبجنگ و متخذ مرد کار
تفاقی بود برای صد سوار و پیاده روحید صد کس پیاده همراه او رفت بر در دروازه طلبیده و برفاقت
مداخلت تقی علیخان مامور شد او التماس کرد که چون دو غنیمه ما خردانه و بر خانه تی جزم مرتعاضه اگر او ملتفت
ملک رنجی شود فرمان جنبیت فرمود برای همه مستحقین نزد او رسید به او از طرف شوکجنگ باشد ارشاد و ترحم در
معارک بهادرستم بحل آورده مرمان تورخانه با حکم دستاویز کرد اگر کسی مستعدی خانه جنگی با تقی علیخان

ف دری خواهد شد تبه را رسیده بر طرف خواهد کردید شوکت جنگ با استماع این خبر ملول گشته پیش بعد
رفت و تظلم و استغاثه نمود جوابهای خفیف شنیده نادم و پشیمان برگشت و قدری با شوکت جنگ و نقی علی
خان ترک مشاورات بود چند بار چند که بسته روی نشود و مجلس الفقا [illegible] ادایی چند برای مرشداباد
نشاد و دعای معهود و همچنین گشت روزی در همان ایام صولت جنگ از مجلس برخاسته میخواست داخل حرم‌سرا
شود از اثنای راه برگشت و دست پسر گرفته نزد نقی علی خان آورده گفت که در میان برادران این فقره اولاد
می باید باهم بکمال مجامعه گشته و الفت آمیزش را از سر گیرد تفضلات آن بزرگ مرحوم را تا چه نویسد
رحمت خدا جای دهم فردوس المرحوم مجمع حسن اخلاق و الطاف که هیچ امیری [illegible] بلکه اغنیای مقتضیه صورت
نشده تا به بینی چه رسد رب اغفر له و ارحمه چون عبد العلی خان خالوی فقیر جانب نگاری طالع [illegible]
آنها با وجود احتمال اسباب امارت و رفاهیت در رفاقت امیر الامرا ذوالفقار جنگ بهادر خلف [illegible]
مرحوم برخاسته بمنظور الهور رسید چندی بعد بر رفاقت محمد قلی خان پسر میرزا محسن برادرزاده صولت جنگ
که در زمان وزارتش صولت جنگ شده مستحق قتل برای ذوالفقار بانجی وزیر برای [illegible] نایب صوبه اوده از طرف
عم خود صفدر جنگ بود که در اینجا آخر با او نیز صحبت بر هم خورده در عظیم‌آباد آمده نشست و بنده برای آنها
مکرر بعد نواب صولت جنگ با وجود اطلاع بر آزردگی مهابت جنگ از خانزاد حسب الالتماس بنده بمبالغه تمام در
استغفای تقصیرات عبد العلی خان تیم خود نوشت و مهابت جنگ جواب دیگر مطالب نگاشت و در حضور می‌آمد
عبد العلی خان بهادر را که فی نفسه مرد جوانشیر قوم انداز صحبت صولت جنگ باشد خاطر فقیر خود دانسته حفظ [illegible]
طرف صولت جنگ مستضمن پسند عبد العلی خان خالوی فقیر نگاشت و مبلغی بالفعل به در ماه مقرر کرده بود [illegible]
بیشکی فرستاد و بهای آن قسم بعد به ده ماه تا زنده بود و بهمین مذکور ساله بیشکی می‌فرستاد و در هیچ زمان
زمانی این قسم مردم کجا و صاحب این همت کو [illegible] من چه نوشته‌ام تو دیگر دیده بگو الحق در هند [illegible]
تا بایان نجات دعای مغفرت و آمرزش یاران قدرشناس بجا آورد فقیر سوای آن مرحوم برایا و قدر می‌ساد و دعا [illegible]
از زبان بنده دعا گو و دیگر به حدود امکان دولت او جز دیگری توان الله اللهم لا نعلم منه الا الخیر و انت اعلم به فاغفر لهم
ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه ذکر رحلت صولت جنگ نصیر الملک حسام الدوله سعید احمد خان
بهادر صولت جنگ مرحوم از دار [illegible] چون فقیر برات تنازع تفصیل استقرار حکایت دولت خاندان مهابت جنگ
و رستگی تتبع ارباب غفلت و اصحاب غفلت ممالک بنگ و بهار که مسکن هند کردیده‌اند و رشته مهابت جنگ تا جا که

صحن مسجد

[illegible]

لابی جلوس

لابی جلوس از ارکان سلطنت و سروری بودن گشته شده و نشاید فرمانروایی را حیث بر وسعتی بوده اند
و نیست تعاقب و انتقال آن جناب اقبال ایاب و حیات شان در بوده مخفی نماند که بعد مهابت جنگ برسه
برادرزادهای او که عبارت از شهامت جنگ و صولت جنگ و هیبت جنگ باشند موافقی این از زمان انقضای
انقضا امر خطیر وزارت او فرمانروایی شان براین شیخ بهره از سراج الدوله و اخوان او و بین اهل خالصه نشد
تمام کار را قبضه اقتدار یکی شان است [illegible] بعد احوال مرحوم محرومه بنگاله و بهار
بابی [illegible] و حیرانی می‌کشید اما افغانهای آشنا شده [illegible] تا بجای چنین فتنه معلوم نشد آنچه در اینجا
قبل از رحلت مهابت جنگ جلیله گشت احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ که در [illegible]
محبت شان است در حسن فراقی بود به دیگران سبقت جسته [illegible] و در مملکت [illegible]
بر بست و مهابت جنگ بعد شنوع این سانحه گفت که اگر دولت را در خاندان ما باید تا کی بعد هیبت جنگ
زنده میماند بعد اتفاق نامور الملک احتشام الدوله نوازش محمد خان بهادر شهامت جنگ راه آخرت گرفت
محمد زمانی سراج الدوله بعد انتقال شهامت جنگ با مهابت جنگ ملاقات و مکالمات اتفاق افتاد بر مرد [illegible]
تاسف داشت و می‌فرمود که نوبت او مثل ملک فرزند این نیست به تحقیق بر هم است بر قدر شناس کننده
تمام خاندان بعد چند روزی بهنگام عمو صولت جنگ گفت که اگر حال مافی الحال و ضمیر نمانده اگر حیات وفا کرد
سرمایه آینده که مخیح نقش های دوران با بی بعد سراج محل و برای انتظار انقطاع آن زندگی ملاقات بشما
خواهیم آمد و او را دیده شما که حالیا از شما رخصت خواهیم شد و اگر عمر وفا نکرد بعد ازین خواهد بود
وای قطوها را حواله بعضی بهنگام شده مرد [illegible] کرداند هم زنده برخورد تمام حاصل کرد فراق حاصل شده
در بریدم بعد ما جزم برد ای آنکه آرزو که حاصل شده بعد شهامت جنگ نخست ده ماه و دوازده روز
صولت جنگ نیز رخت از عالم فانی بعد تقریر و تفصیلش آنکه نیز یک دیگر شهامت جنگ که تحوری در سر
صولت جنگ [illegible] رسیده [illegible] و وضع در [illegible] و هامی از کاران شفقه که سبب فروتنش خواهد گردید چه بجا گویم
بنده و در همان ایام بتقریب ملاقات والده و خلف سی اورشان تا پیش شهامت جنگ نزد صولت جنگ
رخصت گرفته [illegible] در [illegible] آمده و با مهابت جنگ ملاقات نمود و او صولت جنگ بجا مهابت [illegible]
بنده مجاورت [illegible] رسیده و [illegible] مهابت جنگ بحضور صولت جنگ تقدیم رسانیده
نشستند که بعضی نقش آن [illegible] باقی و در دستار [illegible] عارضی شود بعد چندی حقوق [illegible] بوده که [illegible]

چسبانیدن برای دانست به عرب باشد شده عرض کرد که اراده مولد اگر اعتقید دعای بیت معنوی بخود بنده
غالبا راضی خواهد بود بعد دو سه روز دیگر دیدم که زنو چسبانیدن در خاطر او رنج گشته در آن باب سیاجی
در روی بنده نماید دیگر جسارت ننموده تا گفتگو منجر نشده و دو روز دیگر که زبان میگویند بهر گاه دیگر زیر لوای بیدره
باشند هم دراست از چسبانیدن عرض ننمودم که گفتن زبان به رتبه دارد که جای احتیاط باشد احتیاط نماید گفت
و انصاف آنکه قباحتی هم ندارد دیدم مبالغه دارد و خاموش شدم چون از مقدرات گزیر نمی باشد زنو
چسبانیدن فائده بسیار نبخشید گردیده و ورم شدت نمود و جراحات به زنو جوشیده بهم کرد در ضمن علاج
نمود آهسته آهسته تمام گرفتن التیام کرد و ورم نشسته او بر رفت لیکن اثر آن گرد که ماده بر کرد بر بدن بریخته و در
نفع یافته مستعد نقل را است شد علی الصباح را طلبیده و فرمود تا بر تکیه نشسته متوجه ما بود او را هم قضا الهی رسانیده
و تامل و تحقیق خبر دو رخصه معین مشورة اطبا از نشسته جابجا باره شده و گمان آن فصیح مولد که بود غلط گشته مطلقا
رنجی به خاطر موافق تا لیکن حرارت اعلی بر کسب نیم مثنوی ساخته بر آن است نسبت آثار عشق ظاهر گشته که گاهی
هم که نسبت ابوهند گشوده کلاب و متوجهات قلب و انواع استعمال الخلد مزاج کمال آمد اما تشویش خاطر باز از
بهر سلسله و اطبا و جمیع نوکران بنده در رو شناس حاضر آمده بعد از عمارت دیوان عام و بری الدنگی
آن تخته را بر باد کرده به وقت حاضری ماند بنده متصل به پردهای عمارت رفت خوابگاه گشته ده نشسته بود
مروج الدین محمدخان خلف سیف خان مرحوم که مصاحب مولف بود احتمالی داشت و منقی علیخان برادر بنده
و حکیم محمد مسیح و چند کس دیگر نزدیک بجای تا قریب بنده اقامت داشتند و ... از افاضل ایران آقا
عبدالله نام که در فن المعقول نهایت استعداد او در جمیع علوم خصوص در فنون ریاضی ید طولی داشت در شهر مسا
بجای مذکور شیخ سید محمد مسالی خواص سالکه از صلحا و اتقیا بود دارد و پوریا به گردیده و بلند قامت مولف
رسیده بود و انواع مکارم شده بود بنده اگر حیات آنم خرم دعای کرد چون قضا در این جنس کسب نالد مانند
لایق حال این بزرگان بود محل می آمد این هر دو بزرگ نیز اکثر اوقات آمده نزدیک فقیر مساجی چندی
نشسته وعدهای خیر و برات و دعوات مأثوره اعانت می نمودند اما چون سهام قضا را سپر نیست
اثری مترتب نشد تا آنکه شب بیست و پنجم جمادی الاولی وقت شام آن نیفقان بحوالی
نمایان گشته بکلمه الطیبه هدایات ازو با آهنگ ... محمدجهان یار که هم از عمارت آن عده سپاه بود
اما چون در طبابت دستی و این نقشه لاحسب اللعنت داشت چنانچه هدر نشسته طبیب حاذق و مجرب

مجرب التجارب لذا مؤلفات او ست در آن وقت با اهل فن تعالیجهان قد قدم بر معالجه مولف گشته بعد
با شیخ کلمه هدایت آن که سوی فقیر و فقیر سوی او دیده چون مهر من آمده بر اراده الذنب عظیم لاحق او دید شد
زایل گشته معلوم شد که رخت از آن عالم به جانب دار اعلای رحلت بسته است تسلیم گشته چون آن کلمه شد مؤلف کلام
احوال بعد دیگر که دید چند یاران ما حکم آزادی و صدقات مشروع نمود دستورات حرم را فی انقطاع و اضطراب
ملحق گشته نزد اهل و تشویش عظیم بسوی ملک و قریب با قلعه صبح با آنچه مستقر بود از عالم گشته بحوالی
مورث ده از روز گذشت بتاریخ بیست و پنجم جمادی الاولی سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری ۱۱۶۹
دای حق را لبیک اجابت گفته رحلت از عالم فانی کرده صحیح مهربان مانند و عزا نشستند دیده بر خود دولت آن
گذشته غم و الم به شکست الحق نتوان احوال بیان کرد تا کلام و در نظر آنکه تو مرحوم بود دیده بسته
اگه روانه گشته بمیزان تخواستند تا صحبت حاصل شد طلبیده بود و مؤلف خود پیوسته و مختصر آغاز
و در صد نفس از حیات خوش کرده بود مهلت نیابد و از آنجا که بر کاری آنجا دیده و نا شیخ نموده پر نیک
میر عبدالهادی روشن متخلص که صاحب دیوان بود و در نظم و نثر مهارت تمام و علم و حکمت و عروض
را هم مستحضر داشت چنانچه بعض آن بخرد رسیده احوالش از خود یقین بهم پیش آغاز و تواریخ مسائل
و بعض زنان ملازم و دست و پا زنان و از کرد سر بر فلک برده او روزه انگشت ناخن تر دم بر روی جا به طلب شده
و در روز افگنده نمانه ارشاد رسیده بود چند بیهوده جان عشق گذرانیده عقی با تفضیل از نسب چنان که درخت
آن شیعه صاحب کمال هم در بدگمانیت اللهم اغفر له و ارحمه شیخ مذکور مولدش جهانگیر نگر بنگاله بود و نشو
و نما در شهر جهان آباد یافته تحصیل علوم نموده از ملا جابجای بنور رغبت تعلیم و نثر بهم رسیده در آن شهر گذرانیده
احوال را اغراق گشت والد مرحوم او را بجانب تعلیم و تربیت دو برادر زاده خود سید علیخان و عباسعلیخان
سلمهما الله تعالی از شهر جهان آباد به عظیم آباد فرستاد و چون با حسب حکم سید علیخان را مصاحبت
نیز خود نشسته بخانه خود بود و دیگر ره او هم برای تربیت او ملازم خود گذاشت بعد رحلت اعلی حضرت
مولف مرحوم او را بر ناقت خود همراه علمای عظیم آباد که شاگرد آن در صحبت سابق تقریبا مذکور شد
بر گذشته و نیابت شما با خصوصیت اعلی سید سید یافت معنوی و از آغاز بیش و اشعار آن هم خرج
و مطلب آن ساده با مردم کمتر می نشست تنها با مطالعه کتب و فکر شعر و تکمیل خود اشتغال می داشت تا نظم بوده و
برد به بماند بود و روزی سخن یا فقیر در میان داشت و مکاشفه حال من رسانید که حاصل آن هست که بگذشت

ظ

که اگر تو باشی شورش معنی ندارد نشسته خواهد بود مهابتجنگ مرحوم را سید صالح متورع سید محمد تربتی که خود کرد
ایشان گذشت و تازه از زیارت عتبه عالیه بر عهد معلی برگشته از راه کلکته باتفاق زنده الله امل اثنی
جناب الله مهم پور رفیع رسیده بود متوجه گشته متقبل داد و کفنی که از آن آستانه مقدسه همراه آورده بود بنا نهند
دهم روز بزرگ با جماعه مومنین حاضر که جمعی کثیر و جم غفیر بوده اند نماز جنازه خوانده چنانچه ضابطه است محمل
در اسباب سواری جنازه داشته با بر داشته در صحن مسجدی که مدفن ... شنیده چون سال فوت بود
بر آورد یعنی شهامتجنگ و صولتجنگ علیه مهابتجنگ هم سال واحد بفاصله یا چهار ماه چنین است چنانکه کلمه الرحلتی
تا بعد که تاریخ رحلت شهامتجنگ است تاریخ صولتجنگ و مهابتجنگ هم نوشته شده بود این سامع شوکتجنگ
که سیر ... صولتجنگ و صاحب نام و نشان از عهد بعد بعد ... جمع حاضر آمده ... جنگی دریاد و دستار ... بر گشته
واطباء جمیع ... ... بنده که در آن دربار و حضور ... اعتبار و دولت و دستار ... بر گشته
... و صد ... صحبت ... شیخ ... و غیره ... آورده موافق ...
... بنده ... با او در ... جمیع ... با بنده ... از امور ... از زبان
شوکتجنگ ... بنده ... دیوان ... بود ... آن ...
صبح روز ... بنده حاضر آمده ... شوکتجنگ ... و ... بقین نموده در ...
برای مهابتجنگ ... که باعث ... بنده ... مهابتجنگ ... قبل از رحلت
صولتجنگ مرض الموت بود که عبارت استسقا باشد ... شده بود و صولتجنگ ... بیمار شنیده
شنیده و در ... بوده ... گفت اکنون که وقت ... بجا آرم و وکیل
حضور را خلعت داده برای تالیف قلوب سپاه و اعیان ارکان دولت ... و رخصت فرمود و تا کی ...
بکار سازی ... سبحان الله ... غفلت ... اسباب ... انتقام دنیا
اگر غفلت ... بود و ... علیه ... مهابتجنگ ... صولتجنگ
شنید ... سال ... و ... تمام و ... تعزیه
و ... صولتجنگ ... اتفاق ... جمیع ... شوکتجنگ ... برای
بر ... شوکتجنگ ... صولتجنگ ... و ...
با ... نوشته ... زین العابدین ... شوکتجنگ ... مهابتجنگ

امور مامورة را

صحن مسجد

امور مامورة را ... بقبل تلقی نمود و آنچه میرزا زین العابدین ... مهابتجنگ ...
... گذاشته ... و ... را ... و ... تاریخ ... رسید ...
عرض نموده ... بعد ... از ... و ... تمام و ... بعد ...
استعفا ... نمود ... تمام ... مهابتجنگ ...
دعا ... بنده ... را ... ترک ... استعفا نمود ...
شوکتجنگ ... و ... صولتجنگ ...
... شهامتجنگ و ... تحقیق ... شهامتجنگ ...
مدار المهام ... بادشاه ... اطراف ... عالم ...
... شهامتجنگ ... شهامتجنگ ...
... مهابتجنگ ...
...
...
... جناب ... عبد الله ...
... سید محمد ...
...
...
...
...
...
...
...
... سراج الدوله ...
... سراج الدوله ...

الحمد لله که قبل از آنکه [illegible] اخراج برادران خورد محمد [illegible] علیخان و غالب علیخان و [illegible]
و غالب علیخان [illegible] بسال [illegible] آباد اقامت ورزیدند [illegible]
و [illegible] حرکت [illegible] رسم [illegible] بنگال رسیده [illegible] اقامت [illegible]
ناظر [illegible] سکونت [illegible] احوال انتقال [illegible]
و [illegible] امارت و ریاست ممالک [illegible] سراج الدوله [illegible]
و [illegible] بسلطنت [illegible] انگلیسیه [illegible]
تا پایان احوال [illegible] مهابتجنگ [illegible] مقام [illegible] ذکر انتقال مهابتجنگ از
جهان گذران [illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible]
مملکت [illegible] مهابتجنگ [illegible] ماه [illegible] سنه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] مهابتجنگ [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] رجب یوم [illegible] سنه [illegible]
[illegible]
[illegible] مهابتجنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] کلام [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مهابتجنگ [illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مهابتجنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کلام الهی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مهاراجگی مسند برای نشستن جناب میر صاحب ... فرش می شد و تکیه زربفت بطرف پشت مسند میگذاشتند و جناب
میر صاحب از طرف دروازه دریا که اقرب راهها بود داخل شده بر چبوتره صحن که تا ایوان عمارت
فاصله عجیبی داشت چون نزدیکی آمدند مهاراجگی از جای خود برخاسته بر مسند منتظر ایستاده می ماند
و چون کفش بیرون کرده داخل ایوان عمارت می شدند با آنکه هنوز بعید واقع بود مهاراجگی چند قدم از مسند
فراتر رفته با ادب سلام میکرد و میر صاحب هم بدستور با او سلوک و رد سلام می نمودند و آمده بر مسند معین
حقانی می نشستند و مهاراجگی بجای خود بر مسند می نشست آن وقت ملکه کوچک از پهلوی مسند خود بلند
صاحب تواضع می کرد ... میر صاحب ... قلیان ... و میرزا حسین ... می آمد و قهوه ...
آورده مهاراجگی ... می گشت ... بود بعد از قهوه ... بعدی فاضل علما ...
و کتاب کافی که از مصنفات شیخ محمد بن یعقوب کلینی است ... حضرت صاحب الامر ...
شده و موافق معتقدات جماعه امامیه از زبان آنحضرت گذشته ... کتاب ...
آورده بر آن تکیه میکرد ... فاضل مذکور هر روز دو حدیث از کتاب مذکور میخواند و ترجمه میکرد
و ... مقابل ... میر صاحب ... اگر ... مهاراجگی ... سوال میکرد و
میر صاحب جواب ... تا دو ساعت این مجلس ... بعد از
رخصت ... میر صاحب ... مهاراجگی بدستور چند قدم ... سلام میکرد و
ایستاده بود تا میر صاحب ... دریا کرده ... آن زمان بجای خود می نشست ...
اصحاب ... رخصت شده ... خانه ...
اخبار ... و ... علما ...
... مهاراجگی ... می شدند ...
... مثل ... و میر ...
... مهاراجگی ...
... و ...
حاضر آمده ...
... حاضر ...

مجلس می باشد

مجلس بسند و چون شب مهاراجگی ... از فواکه تازه و خشک و حلوا ... که همیشه مهیا بود
آورده تقسیم می نمودند و چون ... مهاراجگی ... می شد و مهاراجگی
... و بدستور ... جوانان ... مهاراجگی ...
... مهاراجگی ...
باز ... مهاراجگی ... طهارت ...
... نماز ... مذکور شد ...
از ... مشغول کار ... اقارب ... و اصدقا و احباب
... مهاراجگی ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... مهاراجگی ...
... مهاراجگی ...
... مهاراجگی ...

بنده که در آن روزها بحسب اتفاق چند ماهی با سراج الدوله بود و بگوش خود از مردم معتمد هم شنیده
که مهابتجنگ می گفت اسباب دولت برآن میکشد که چندان با سواحل ممالک هند در تصرف کلاه پوشان
خواهد بود و چنین شنیده که او بنظر دوربین خود دیده بود و روزی در زمان دوستی مصطفی خان مهابتجنگ به تقریب
مصاحبه جامعة الکلیب [illegible] ملک شود مهابتجنگ اعتراض کرده جواب [illegible] دیگر شبها جنگ [illegible]
انعقاد [illegible] مهابتجنگ [illegible] جواب [illegible] در خلوت با شبها جنگ [illegible]
که با مصطفی خان [illegible] و نوکری [illegible] است می خواهیکه [illegible] با او بوده باشند [illegible]
[illegible] است که در ضمن امور با او بد [illegible] شود جامعة الکلیب [illegible] کرده اند که من
آنجا کم ان شاء الله [illegible] که در صحرا [illegible] است [illegible] شود آتش که در دریا [illegible] که [illegible]
زینهار [illegible] شما [illegible] خواهید داد [illegible] ذکر افاضل کرام و مشایخ عظام که در عهد
مهابتجنگ [illegible] بوده اند [illegible]
آن بزرگواران رسیده اند اول مولوی نصیر مرحوم [illegible] شیخ [illegible] شمس الدین [illegible]
که [illegible] بزرگ [illegible] معروف است [illegible] بسیار [illegible] نموده [illegible]
[illegible] مرحوم [illegible] امیر الامرا [illegible] محمد
[illegible] علوم [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] علوم [illegible]
[illegible] فقه و احادیث [illegible]
[illegible] علامه [illegible] محمد [illegible]
[illegible] جواب [illegible] خان [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] حاصل نموده [illegible]
[illegible] محمد [illegible] خان [illegible]
[illegible] معروف [illegible] دوم داود علیخان معروف به [illegible] [illegible]

نصیر از دوست

نصیر مرحوم دوست [illegible] بعد تحصیل علوم [illegible]
[illegible] عالم [illegible] خاتمه [illegible]
[illegible] امور [illegible] ائمه [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] السلام [illegible] سید الانبیا علیه
و علی آله الصلوة و السلام [illegible] سعادت [illegible]
سعادت [illegible] خالق [illegible]
[illegible] ذات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مساوات [illegible]
[illegible] سلسله [illegible]
[illegible] زیارات عتبات عالیات [illegible] خان [illegible]
[illegible] مراحل [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] سوم میر محمد علیم [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] چهارم مولوی محمد عارف [illegible]
[illegible] مهابتجنگ [illegible]
[illegible] نام [illegible]
[illegible] پنجم میر رستم علی [illegible]
[illegible] علوم [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] سودا [illegible]

مرور او [illegible] رفت بعد رحلتش [illegible] آورده مدفون کرد [illegible]

[illegible] **ششم شاه محمد امین** [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاه [illegible]

در عظیم آباد [illegible] کرامات و خوارق عادات [illegible] علو مقامات آن [illegible] افتاده

[illegible] **هفتم شاه [illegible]**

هشتم [illegible] [illegible]

[illegible] و خوارق عادات [illegible] **نهم شاه [illegible]** [illegible]

[illegible]

[illegible] سید علو مقامات [illegible] کرامت و خرق عادات [illegible]

[illegible] **دهم** سید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **یازدهم**

بخط بنده [illegible]

ابن بیمقدار سید علیم الله

جد بزرگوار این بیمقدار سید علیم الله طباطبائی است از سادات بنی حسن علو مقامات آن برگزیده الهی

[illegible] هجری وارد عظیم آباد گردیده در ماه شعبان سال

[illegible] برحمت الهی [illegible] آن سید عالیمقدار و خرق

عادات و کرامات [illegible] در مثنوی [illegible]

[illegible] **دوازدهم** جناب شاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و چهار بهادر کلبور که از طرف عطاء الله خان بود برای گشتن کار و دست سیدی برید و او بر جهد استغاثه بجنس
اعیان شهر کسی نشنید و فریاد او بجای نرسید آخر شاه جعفری شریک احوال او شنید و بداد او رسید
داد و قریب بود که فتنه بزرگ حادث شود عطاء الله خان را هوس بجای نماند و مردم هجوم آورده بودند
که بخانه اش بریزند چون در آن وقت شمشیر خانی و سردار خانی بر طرف نشسته بودند و این سانحه روی داد
جنگ در پیش معرکه آمده با شاه جعفری گفت که ما بجنگ [illegible] از میان برمی خیزد شاه جعفری گفت که این سید
را رهائی کنید و دیگر مرا کاری نیست [illegible] جنگ سید را [illegible] و تنبیه قاطعان [illegible]
فتنه فرو نشست [illegible] و جمیع [illegible] دیده و شنیده [illegible] یکبار [illegible]
[illegible] او بود که [illegible] محمد قطب [illegible] خان [illegible] شاه جعفری [illegible]
[illegible] سید [illegible] شهر [illegible]
[illegible] و سید [illegible] و [illegible] بیکبار [illegible]
[illegible] او [illegible] بود [illegible] شاه جعفری [illegible] بود که [illegible]
[illegible] قاسم خان [illegible] رحمت [illegible] کرده [illegible] را از [illegible]
بهادر کلبور [illegible] کرده [illegible] الله [illegible] القاطعین [illegible]
سید [illegible] مشهور [illegible] بسیار کسان [illegible] و اکثر [illegible] و نشان [illegible] اصحاب [illegible]
اما [illegible] از [illegible] فقیر حقیر رسیده که قابل [illegible] باشند از آنجمله شاه غلام علی [illegible]
برگنه [illegible] شاه [illegible] الدین [illegible] و شاه شرف الدین یحیی منیری [illegible] شاه [illegible]
شاه محمد [illegible] و شاه نجم الدین [illegible] شاه [illegible] در برگنه [illegible]
[illegible] که [illegible] شهر [illegible] کرده [illegible] جامع [illegible]
[illegible] سید علی [illegible] برادر حسین قلیخان [illegible]
[illegible] برگنه [illegible] کرده [illegible] التماس [illegible]
برای او [illegible] کنانیده [illegible] اند [illegible] و الحال [illegible]
[illegible] علمای [illegible] که [illegible] بوده [illegible]
و دانشمند بسیار بوده اند [illegible] در شهر عظیم آباد و [illegible] طلبه علوم بوده اند

و در برگنها

و در برگنها و قصبات مشهور [illegible] آنها که مشهور اند [illegible] غلام [illegible]
کشته [illegible] بجنگ [illegible] و [illegible]
علی [illegible] سلیقه [illegible]
و در [illegible] و [illegible] در عظیم آباد [illegible] اعلم العلماء [illegible]
عمدة العلماء العظام و زبدة الملکی و الکرام [illegible] حاکم الملکی [illegible]
[illegible] از [illegible] شیخ [illegible] الدین ابراهیم المعروف [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] کامل [illegible] استعداد [illegible] علم [illegible]
[illegible] تصنیفات [illegible] جمیع [illegible] عالم [illegible]
[illegible] است [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] آفاق [illegible]
[illegible] علوم
[illegible] از آیات [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] علوم عقلی و نقلی [illegible] جامع [illegible]
نسبت [illegible] مسئله [illegible]
[illegible] محمد شاه [illegible] الملک [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible] آدم [illegible]
[illegible] بر این
[illegible]
[illegible] کامل [illegible]
رسیده [illegible] شد [illegible]

می‌خواهید و چنان فایده در آن هیئت تنها جنگ و تنها جنگ رقص جنگ عراقی شخص آرزو و منظر ایشان گشته
تمنای التقدم سعادت نوازش برکات شده به بار تنفیذ یک عمارت چشمه سازی ناچیز و بودن با اتفاق گشت
و برگشته و عمارت حسن پاسبان چند سکونت و در سینه تا آنکه [illegible] و کتب در خفیه دیده برای مخفی قری آورد است قدر سنه
بگذارد و بگوید در هشتاد و هجری بجوار رحمت پروردگار رسید فتوی همان البقعه شریفه که خانه او ست چهار و آنجا
ساخته بود مدفون گردید بر لوح مزار به خط خود کلمه چند درو رشته شعری الحاق نشسته به سبیل یادگار نقلی می‌شود رسم لوح
اسم مبارک الله است بعد از آن یا محسن قد اتیک المسی [illegible] الراجی الرحمة ربه الغفور محمد الله عفی عنه
ابن ابوطالب بن عبدالله [illegible] بر لوح مذکور این ابیات خوش نوشته شعر روشن
در وصال تو شبهای تار ما صبح قیامت چراغ مزار ما تو در بر دو بلبل کلی لوح مزار این دو بیت رو نوشت
شعر زمان و آن حجت بر ده ام دیگر بسنده ام همین دانم که گوشش از دوست بیجای شنیده ابیات فرزند
از پای ره بجا سبح شکستگی دیدم شعر بخورده بر بالین اساس رسید ابیات اللهم اغفر له وارحمه درام
جناب شیخ محمد حسن بزرگوار بنا بر شهید نامند شیخ زین الدین علی است و از نسب جا بون او از نجابت
استعداد کامل شمس و سط المتبار صاحب بار تمام و اظهار مقدار در علم عربیت و فقه و حدیث و تفسیر نظیر
خود بود تحقیقات چند در ترتیب و تلفیقات خود داشت اما ارجمند ام خود رنجش نیطار شیخ شریف نمی‌بود
و در مسلک تقلید و غیرها احتراز نمود بر طریق با ان افراد و نه کلفتی از اینها بلکه مقبول و معتقد ایشان عالم
طرف آورده اند و هر گروهی مسلک بیهوده خود در اختیار تحقیقت و حقیقت و بنا و وزن لازم و مقام نابلد
اصل و رعوات بزرگ در صفا به تسلط الفاق برادران بکرعلی که اتفاق دعا و بزرگان و برادران خود
و در آن ملک سعادت اشتیاق توشت شد تقدسه بخط شریف زاد الله شرفا خاطر باید اختیار رو
جدول حضرت روز آورده بصورت در شهر جهان آباد رسیده بر خاتمت معتقد که بسیری بود و وجهی برای
خیال خود به بلیغ عطاء رشت و خود با امیر مذکور بسابقه تعلیق اکبر شاه سبحانه و تعالی در تمنا و برکات نامور بود
جهت معتقد که انتقال نمود شیخ العلماء رست [illegible] نا و اما اولی دیده از وقت اول که حسین در
عظیم آباد رسید شخصی از ابرار آن حضرت اهل آن بزرگ دیده مبلغی نظر صفا بر در روح تاکی رسانده شیخ مذکور
بنا بر حقیقت در اینجا وجه بی‌ریا بکار بر گزیده خود در بقعه بدر برهان الملک او وقت میکند رخ نید
تا آنکه بعد مدتی چو نماز بای سکندره کوه کبود نیز روز شد کی نشسته بود در عظیم آباد رسیده در آنجا دار است

آنجا

صحن مسجد

و تبارک به در شام بر صد الرای شود تا در آیا عجب صدا رسیده و تعجبی در نشست و در آن روز عمارت تکیه‌گاه
بیت شش پیغام فرستاد که بیمه‌ها اطلاع تعصیج که دیگر تن نمی‌خرند به رایگی من تی خانم و فرزندش گفت
بر رسانیدن آن بزرگ ما هی شد عمله را خط مذکور چو بهار را بیهوده و نشان خود گمنده در دولتی زرد
جهت تا برآورد روز شیخ گفته فرستاد که این چه معامله است یا چه بهار موافق وعده یکبرنده باد و آگاه از ند
تا و بگری نکرد جواب نامرابت نمود خواب افتاده که در شب زند کار خود مید به گفته فرستاد
خلاصه آنکس آنکه تنها از شرب و شرف نی تو رسم و دانش خاطر شما محبتی زمم حکم صاحب کمان
مکر نخواسته بود شیخ جواب گفته و در جواب نوشت که مضمون پیغام اسمع مفهوم نشد لکن آنچه از زبانه با کجها
مرقوم بود بیت عزیزی هست میدانم خدا را تو زو شور دیده در یا گیرد آرام بعد چندی نامبرا نشست
در احوال آن بزرگ بالا گرفت و چند روزی بر آن نگذشت که عالیجاه میرزا قاسم خان بر نظامت
بست صوبه بهار و بنگاله در دولت تسلط یافته و عمارات روزگار را جه مذکور به آنجا و درد چنانچه
آن الله تعالی در اوراق آینده بوضوح خواهد انجامید شیخ مذکور را حقیقت ما بود سلطنت میرزا محمد قاسم
خان رفا بی اللیل و در مکانش شاید تو زو خفی آن بزرگ اولاد کرده بعد یک دو سال آن بزرگ و الله دود عالی
را از اجل معهود در رسید و در بنیه که الحال عمارت است متصل بقبره ی برهان الملک و زر خرید عالیجاه است
مدفون گردید و از خرید ابوالقاسم که علیه رحلت نمود به نوعی در شب مزار او نشسته خانه برای خود
آورده تشییع و کشید بود جاده در خزنه از نظر بود تا با جشن سماع حضرت خدای لمبررده به سال گذشته
که سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و سه بود بر همت ایشان انتقال نمود و در جنب شیخ خود مدفون گردید محمد بر وی
بود بیکر لطیف و معروف رضا چو با خلق خدا و بعلم عربیت و فقه و حدیث و تفسیر آشنا نزدیک ما
بر نیکو با غفور و رحمت معروف با شعار از خلق خدا بود و صفات حمیده بسیار داشت ملا محمد ماه
مبارک رمضان سنه مذکوره بعد انتظار بصورت خادر کرد نشست و در وقت حیدان بر حال روح سنقان
گذشت اللهم اغفر له ولجمیع اهل الحال بیکی از بزرگان آن زمان بابت نه حال برکات آن کسی ای در بری
زمانی تا باقی و از رحیق مختوم حقایق و معارف خلق خدا لاالقدر زبان و عایت شاهی اند اول سید
السبیل مقتدی السوری بحر لطافت شف الله انی والد محمد الله که سید محمد علی سعد الله تعالی اطفال انعام
منبعا و شفع جمیع المومنین بلطفه الجلی مرید ارادت او اند که کار درکن عبدالله بزرگوار حسن مر عبدالله بن

ابراهیم رحمه باوردی الیشان میر محمد شفیع نسب شریفش بحسینی ذوالقدر محمد بن زید بن علی علیه السلام میرسد
و مولد اصلی آبای ایشان تبریز است میر عبدالله مرحوم به اورنگ آباد وارد شده سکنا اختیار کرده و
حسیبه نسیبه [illegible] بزرگوار خود میر محمد شفیع را در حبالهٔ نکاح در آورد و عفیفه مذکوره والدهٔ ماجدهٔ آن عالیجناب
است تاریخ ولادت با سعادت ایشان روز پنجشنبه دوم شهر رمضان المبارک سنه یکهزار و یکصد و [illegible]
در سن هفده هجده سالگی همراه بعضی از بزرگان قبیله بقصد زیارات و تحصیل علم در سال یکهزار و یکصد و [illegible]
و یک رحلت ورود بشهر ایران و عراق شده و در حادثهٔ محمود افغان و [illegible] با مردم [illegible] یک [illegible]
مدت بیست سال جا بجا تشریف داشته اکثر بلاد فارس و عراق را بتفصیل سیر فرموده و زیارات
عتبات عالیه مکرر بعمل آورده با اکثر علمای زمان مثل حاجی اسمعیل خاتون آبادی و حاجی عبدالله [illegible]
و میر محمد تقی مشهدی رضوی و ملا محمد صادق اردستانی مجتهد داشته [illegible] که علمی [illegible] با علما
ظاهر مثل میر محمد حسین نبیرهٔ ملا محمد باقر مجلسی و برادران ایشان و ملا محمد [illegible] و میر محمد طاهر خاتون
آبادی و میر معصوم خاتون آبادی و غیرهم از مجتهدان داشته [illegible] درس تحصیل فرموده و با طهارت
آن سید بزرگوار معلوم شده زیاده بر پنجاه [illegible] الفقه [illegible] تحصیل [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
دو سال بود اکثر مردم برای درس کتب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در اصفهان [illegible]
[illegible]
احادیث [illegible] از میر محمد تقی مشهدی رضوی و میر محمد [illegible]
و میر زین العابدین نبیرهٔ ملا محمد باقر مجلسی رحمهم الله [illegible] و احادیث [illegible]
[illegible] از حاجی [illegible] و میر محمد تقی مشهدی در اصفهان استماع کرده و کتب [illegible]

در خدمت

در خدمت ملا محمد صادق اردستانی [illegible] الفاضل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خان بهادر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سید الانام و عتبات عالیه ائمه اهل البیت علیهم السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

درین دوره حسن رضاخان دخترزاده حاجی الهداد کرجالج رود دهان و فخر خاندان میرزا محمد کبیر تا آنکه جعفر
ام از سراج الدوله و نابرز رشته مزاج او و رفاقت ستمها محمد کبیر مرحوم خود جدا درشت محمد اصفهانی جعفر
بلا تامل بخدمت سید جلیل القدر پرمیه باشته انقدر آن بزرگ بعد کامه خود ملاقات نموده همراه او آورده
و لب دریا در مکانیکه اکنون اقامت آنجناب است برده مکان از خود گرفته و باز از سید عزیز نموده شیخ
علی الجیقر الذا وقت خود بود و در زمان سبق درالکنده بعد جناب اوشان آنجه دریا در شناسای علی حفظ و
حواشی تنقیح مسعود و الله محمد علی نظر از علم الهیه ابو الوقت و حرف و اندیشه اسنی گذشت اما تحقیق کما این امکان مرفوع
روزگار از حسن رضاخان بیادگار رود و بر صحیفه ایام اسنی ذخیره بعد و خدا نخبت دریا بعد از بماند و سراج الدوله
ام گذشت و بر عکس نتیجه یافت جبت و از نکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو
نام راجا ابطا التهیه و بیان حقوق جسنی بعبارت بوزا نشا بر طبقه محققین و عنوان بحرب نموده دیگر کتابی
شیخ تنقیح علامه محقق کاشی رحمه الله رونق بعبارت نوز نساکه کانت معقد نار آنکشت ذکر آن اخوان
الصفا و خلان الوفا کردر حکمت چند بین نسخه فراهم آورده با کمال تنقیح و تحقیق مقابله نموده جای اکثر
عبارات نامناسب و نامفهوم را بعبارت مناسب و قریب الفهم تغییر داده مرحمت للفظ و المعنی تسهیل
و تصحیح نموده بلکه چند بیت که نیز التنقیح دیگر برای افزوده شیخنا کفت که تصنیفی است جدید و دیگر کتاب
کانیه نحو بعبارت فارسی برای مبتدیان شروع به نوشتن نموده با تمام است و شرح تحفه علامه
محقق کاشی نصیر الله نیز در فقه بعبارت فارسی نوشته لیکن ناتمام مانده و سرعت مطالعه بکوبند
حکایت که اگر کسی در یک سال مطالعه کند این را در دیگر روز مطالعه میفرماید الحمد لله لا اللاق
کراوایل ماه شعبان سنه کبیره کجا درین مقصد بود جا بجواب سید منظم و مذکور بوده انکه حسن رضا خان عاقل
حسن رضاخان با اندیشان تعلقات ایکی را ترک نموده شرح الامال مطالعه و مقاله کتب و مهمات علماء
مرحوم در مشهد رسیده آزادی بردارد و حسن رضاخان و اولاد الکبیر و محمد حسین خان نیز علیم باد کاخان
و دیگر مخلفان و وارد و معاد در دیقم و سبب فرار تفویض القضا مجلسیکه اسنی فایده ها برمیدار تحقیق
ساید مطلبند با سید جلیل القدر مذکور رسانید به سر بعاد حقیقه مجلس و بر منبع وار اول دوم سر خیل القضا
مومنین و مرجع اصحاب یقین حاجی بدیع الدین آل الله مع رئیس المسلمین ظل الله و شفا عالم
بکارانس متوفی برکه مرکز رسالت و اند عبد القضای زمان و فرمانبرداری و فرمود که بایام دولت و بیت علم علوم
ستداول نموده

ستداول نموده و در اهل زمانکارهارا و رتبه الطبیب برای هدایت با نفس اماره نموده اکثر در صحبت
خواجه محمد جعفر مرحوم که در و لشن مجالس جلال و مقام بود لسیر بر که نور رشته مرتبی در حضور خواجه
مرحوم رست نموده و در محبت اهل البیت سبر گردیده با اتفاق حاجی احمد علی و دانا و مولوی فضل رحیم
زیرک و رزیارت عتبات عالیه شتافته و اوقات معادلت بجاعت زیارت عتبه علیه رضویه علی رجها
السلام نیز مشرف گشته الحال بعد چه مصطفی آباد که ملوکه زوجه اوست با عیال و اطفال بسر میبرد و فوری
مجسم حب از علم فقه و حدیث و تفسیر نهایت اشنا و از تعلقات نیز بیگانه میباشد اغاضل عصر و سلاو او
زمره فضلاء سر ده اند و شیخ محمد علی مرحوم نهایت اعز اسنی با الفقه وی از خود که تمام علوم آباد و ستور کتب
حاجی بدیع الدین در زمانی برای رصد خمینی که از جاریه او برهانی آمده و کلفی برای علاقات شیخ میرفت اگر
رفته بود شیخ ناسر در دروازه را بست نمود و وقت رحلت نهایت رقت و دعا از کمینه و روز بیت
اوقات بسر نقشی بعبادت و طاعت الهی بسر برده و کار بعد نماز شب کعادت از تهجد با سحر فرو شده
او را اوقات در کار انتظام و انضباط چگونه رانده و در احوال مصاحب و مراتب ام که خلاف شیخ مرتبه ده
باستغنای الدر ستی فرمت نموده باشند سخن التفتی اهتمام سجده بسیار با تضرع کامیکه تمرج بجا
از امیرها علیهم السلام با این حد سجده عرض بنمایم چرا که اینقدر و زاری با التماس ایزد تعالی سنه او را دو حقیقی
بزرگان را سعادت نصیب دارد که باعث نزول برکات الهی و یادگار اسلاف کرام اند ذکر میر سراج الدوله
بر مسند ایالت بنگاله و بهار و اوره و وسوانحی که در ایام دولتش رو داد سراج الدوله بعد فراغ الدوله بسم
تمکنت بر مسند ایالت جلوس نموده قبلی از فتح را فرمان داد که رفته خانه او رانا کمیسیح زوجه
شهامت جنگ دختر بهادر جنگ را از مهابت جنگ که زن دایم رفته سکونت گرفته بود برآرند و در تسخیر
ان شند و اموال او را طرفیه ضبط نموده داخل خزانه در رونق خانه او نیز بغارت نمایند کمیسیح کرد
رونق مهابت جنگ تا آنکه زر های معنیه بر آورده رفاقت و چکیده با سراج الدوله از آن زن احمق کرفته بعد راه
عاقبت سپه بر بنگاله بیجا و دیو ای خزینه و حسن امیر زادگان بر حاشیه در سال دربیت فوج که در
ستم بود نشسته آمده ای ست تخلف تشریح که مانده بعد دیدن یه همراه کوچ سراج الدوله معظم اند
بیرز نظام علی که سرمایه فساد بود ابدال العام با شاه الهی طلب نمود و درست محمد خان در جهت خان و دیگر سرداران
فوج را نظام مختص نیستند سراج الدوله و عمده او تقصیرات خود گمان کنند و بر سطوت آنجناب در رفت و اموال خانه

تا اتمام [illegible] آنچه بود سیاه شده ضمیمه خزاین خانه سراج الدوله گردید و آن زن ناقص عقل [illegible]
بشوهر خود [illegible] با خواهر زاده خود با وجود [illegible] و [illegible] رضا قلیخان [illegible]
حسین قلیخان و دیگر [illegible] گرفت [illegible] اسباب عزت [illegible] و دولت [illegible] گشته [illegible]
گرسنه گذشت [illegible] سراج الدوله بوجه چند [illegible] که زن [illegible]
[illegible] بنام [illegible] بیگم [illegible] صدمات [illegible] میر محمد جعفر خان [illegible]
[illegible] میر [illegible] نام [illegible] حسین الدین خان برادر زاده حسین قلیخان [illegible]
[illegible] خانه خود [illegible]
نوبت [illegible] مدار المهام [illegible] در تمام [illegible]
[illegible] ارکان دولت و اعیان مملکت [illegible]
[illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] سراج الدوله
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible] کلکته [illegible]

ذکر لشکر کشیدن سراج الدوله بر کلکته و مفتوح شدن [illegible] مسٹر ڈریک صاحب کلان آنجا و غارت شدن
[illegible] مذکوره و بعد رفتن مسٹر ڈریک [illegible] از انگلیسیه [illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] و فتح کلکته

سراج الدوله که [illegible]

Mr Drake 1756

[illegible]

[illegible] انگلیسیه [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سراج الدوله
[illegible]
[illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] ماه مبارک رمضان [illegible] کلکته [illegible]
[illegible]
انگلیسیه [illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انگلیسیه [illegible] سراج الدوله
[illegible] ماه مبارک رمضان [illegible]

وقت هجری بیت الله خانی دو ماه و دوازده روز از جلت میانجیگی روی نمود و علم استمرار افراخته
جنب گوشی قاسم بار داده و جند کس دیگر از نصب ملکه دستگیر گشته و بنده سراج الدوله [illegible]
بوده بود و نبود در همین جنگ شاه ما چند از سواران العلیه بدست میرزا امیر بیگ که رفیق میر جعفر
خان بود افتاده بود نظر مذکور را که در آن ایام ایالت و نیابت بوده بعمل آورده با جمعی ابطال خود امانت
نمیخ گهدانست چون انتشار شد میر جعفر خان را بطلب بر سر خشم و جهوالیه سواری او تا گشتن چالاک
دیگر خواسته شاه ما و مذکوره را بر آن کشتن با جمعی بر داشته و کشتن را بانجام رسانیده آمده
نیمه از مستحق سراج الدوله را چون دور تر از حدود لشکر رفت شد و راسته و بر جا رسیدند
در یکی که ده دوازده کروه از لشکر لنگر کرده بود رسانید شاه ما ای مذکور رحمتش امانت و رحمتش
بود بابت امیر بیگ با القاب بخو و ظاهر کرده بود تا صاحب مذکور خواسته که با وجود علم مقدور بابو رضا
نماید امیر بیگ از قبول این عطایا ابا نمود و عطا بر گرداند که ایشان را سراب بطلب این مال نکرده ام منتظم
قوی نجیب نرو قرار بود هم برگ و ای نجیب قوم مخدوم منعطفان کارنامه امیر بیگ بابت از دم این سخنان
از زنهار یاد کاری با بستم و دست شد نسب بر گشته با میر جعفر خان پیوسته الحق کاری که کرد شایسته تحسین
و ما نجیبان همین است و این تمام مسلمانان را با آن شیوه نجابت دریا فتن مسلم نکرده گذشته
نفسعدی آن شاه را در تمام نجیبان اختیار قوه رستم خوی اتقیای سید ابراهیم خلفاء را وصیت نمود که سید انتساب با دولت
نفس آماره و دولت سلطان شیطان بر شنیدات طبع دنیا پرست است خرابی مال او ابلوا نا عمل دنیا طلبان
که جهد ایمان بلا ما شاء ایشان فقط دنیا است لا غیر فرق این بین تقوی و شاه است برای **سو** کار ما یا کان راه قیاس خود مگیر
گرچه یکسان بوده در نوشتن شیر و شیر **شعر** گر پیغمبر با یدی غیب جانها بشنوی هر جهد نماید مسلمانان را اراده
است که ایمان ما این است و در غیبت الامام و پیغمبر بر باد و قابع و واجب است یعنی اگر کسی قصد جان یا مال
تو بر او کند و چون منزلع شکر دو بار بطلب رستم او را کشتم و در خلاص خود جمعه کرده ایم تا آنکه غیبت عزت
بجای مالک و مال مردم در نفاق است و نها نجابت کشتن ای بهم نمود و با وجود خلق خدا را و جهد مالک ملکیان اسلام
خانه نخجوان شاه ایشان نو خراب کرده شود و بر حسب دستور ایشان ماجلی سیالب افتاده در نقد الله العظیم حفظ ما به ما و هی
نه جهر و القایق بر شرسوم شاه مستعد انتسابی مسکن الجنت والثار سراج الدوله جند سعید در ملکه وقوف
نموده و امور مملکت خود با جمیع جند و امور ملکی خود تا آن و دیناری تحصیل مقاصد دیگر که بزم خود بعالی شمول

منظور داشت نظم رس سپیده تا تقسیم خانا بر گز دولت خود گذشت و ما کمینه دیوان را هم بر دیوان
راکه در جنگ بود بیان خود منفرده و در جمیع امور ما مشغول و از نصرت نحو ستایش هم مردم چنانچه روز جنگ بر دیوان
که میانجگی بعهده میر جعفر استعداده بود که شیخ نو ماجرا مذکور رفت با جمعه امتیاز آن مذکور بر ظاهر مخالفت و از داشت
ملکه نهیب مرده تاریخ بر او بود و هم رحمت شیخ زاده بیاده و دولتی که داشت و جهته با میر محمد جعفر خان و بر خان
و میر جان در سید ارتش در میر خان و الا انس خان و میر جان و جهارام و دولت رام و دیگر سپهسالار و امرای اهل ملک
و محقق سیاست و جمعی اعیان شهر با استکفاف ملازمت پیش آمده به ملا را نجات کجا بان آورده بود که از نذر
خود به کسی نیازمند که سراج الدوله امید داد بود سند و ما به که بوی صلابت سراج الدوله از دولت شنیدن ما می نمودند
و نوشتن خسته مطمئن که از محمود الله بیغام میداد و نیز از اراده بی اعتماد ما یاد و دربار از الطفل ورفیق خود را فحوای
بر محمد جعفر خان که زیاده از دیگران درین کار سعی بلیغ و حسن سعی مشتمل بکمال اخفاء درین باب افغانان و والوالات
می نمودند چنانچه احوال شوکت جنگ بنده ما را از سعی میر محمد جعفر خان با مستقبال سراج الدوله که از جمیع امرا سید قدر سر
صفی ساخته تا پیرایه کار شرح خواهد یافت اکنون تتمه احوال خیرالعمل شوکت جنگ ما بر آن نظم اختیار و نوکری
کرده جمهوری حاکمیت های او در جهان بمثل بیان سید مهدی شاه الاطلاقی سرا انتقامی و ابتهاجی و رحیل او در هیچم
گذشت تا مانده ذکر جنید روزه امارت شوکت جنگ در دولت و امارت خود بعد انتساب آورد را خود بسط و فعال
در بیعت الله خان پوشیده و قوت ای او نقود و عزایم اعلام مانند شروع طغیان و رحتس آمد که صلو و ذات سابقه احوال علت
شوکت جنگ و تشخیص بر محکمه جهانی سید و هیچ برتری که آن نفیر از زیارت او است بر غیره بر رفته و خان یافته
شده که شخصی و این سیر رفتن از آنجا و باز بیعت دولت شیخ محمد خانی که از سراج الدوله و کاروان کوه کجک رفیق
و بر خود او را اسباب عمر بسته را از نظم آماده اخراج بحر و ده و بر سم بر نگار رسیده بود بند دختر از صعود او
کرده بزود و سنت روزه روزگاره را نحل و دست منحصر بطن بنابر آنکه محکم کند بهر کو او بر گشته و بعد از بیعت الله
هر سه و دست از ایشان بعد از چند روز مساوات آن عجب نیافت شوکت جنگ بود و قیر بر جنید بعد خواست که بکجا
مملکت که بیعت بخشیده بر او و در سلام بپاید گرفت و با بیان تمکین تو شاه خواهد اعلیم سید اکنون تکم و در کشته فتح الله
نشسته است از تشنه بهر روانه شد شیخ سراج الدوله و شوکت جنگ بر کنار دم و در محاصرت در بات حدوث شنیده و فات
الاسلام بلند به و در طرف شهر اما بود امضاف دارند و زیاده بر این کشته شوکت بنگاله و تسخیر آنجا بیموده
شوکت کنگ مملکت باهنوده جنجی دانسته و نا بکار دولت نفیر را بر گرداند سیده شنیده جنگ دیده و ده به برگشته امکان

کی پرورد روزی آن سفینه بود در اقصای ولایت پنجاب در خانه فقیر جعفر بود و شده و او را الوک ترک
انداوان سفینه بود و نه جزوه ناچار شده و به یقین دانست که از الحال زیاده داشته و کتابها به علما نسبه فقه
خواهد بود و از آن جمله اخر کاری که رسم اول روزی خواهد گشود و با بخشی تا به مأمور عالی به اداری کار و شغلهای
محبت خواهد کرد تا بر تی ناچار گشته شرح به ما فتنی و در دوم و دوار دولت اکنون که خوشی گذشته و واقعه وقت
در بابت شرح مخدوم حقیقت و خانه خاطر شکوه فراخانی تا دولت شعر معرف به جز مخدوم گشته تا کار جمع
کارهای جمع براستی اند و دست ها عن کردند و بنده صاحب جمع مانده و در عرض شرایع در پهلوی کارکشاه
کاری انتقال و پوشش قریب و فرق بود و در حکم خود و خط سرکرم تعلیم و تحقیق ادرم اگر کلمه در برسیم و انتظار کشیده
دست فیروزان را مدد نسبت الکلام مطلع مید انست و فنی و تحقیقت عجب بلد سی آشنا بود و دم خلوت و سواد
قدرت نه داشت تا ما وقت رسم خط تعلیم تمام که خاد رسد با جاو مطارا با الف و تیر حرفی حروف دیگر و مکان
نامه باید وضع کرد از وزارت ما الکه خود محمد روز نثار انتشار در عین خطهم برابر قلم و دوران کلک و دو دسته بر جای
بجای دیگر نشست جهان سبیبی در بیان بود بنده مطلق بابا برد که سبب این شیخ انتقال محبت محمد شیخ
برخاست بیفع و ما حاضران دیگر مرخص شدم و تخانه روح الدین حسینی بنیاد رسید در ملک خلف میر خان
مرحوم که شورش شیر دارد و با بنده نهایت آشنا بود آمده از حرکت مذکور او که نام شیخ محمد بود
آشنی سبب که اقدام با کاه خود کاستی از معرفت او و اسپه دیگر آشنی آمده و معرفت آنکه صاحب تحقیق شنیده بود
آیا تونی عرض این بنده تعلیم و تحقیق چرا ای فرماید جواب دادم که بنوعی که مأمور بودم حسب الامر تقدیم می‌رسانم
اکنون که چنین می‌فرماید چه که التماس نخواهد این بنده حقیقت درستی بود و صحبت بعد بار شناخت
در تعلیم و القا نمود عذر خواسته شد که مزاج اعلی آن کس می باشد و مرا معلوم نیست که در کدام امر
شریف حیثیت اسند و دارم که مرا معاف دارند تا حیثیت نموده مبالغه کرد از حد زیاده رفته ناچار
در امر به حکم عرض رسید سخنی می‌گفتم تا آنکه عوالی میر محمد جعفر خان منفش مرکب از رنج دعا دیاب سراج الامرا
رسید و تمام اکثر سرداران که برای دعا فرموده دوران شروع و سرفوج بود که ما چه دست توسل بدامان دولت
شما نزنیم شنیده ملکه با حبه بجان حسینی و جانان در میان آمد و جانب کرامت محکم نشسته اند چه دولت
این مملکت که سراج الدوله شوند و در فوج ایشان عوالی و مرد جنگ عالی الفقیر سرداران منافی است نامزد کرده جنگ
جنگ را نمود و بنده جهدی جز میر مطلی خان سپهسالار که از جمله بلند مرتبان برهان الملک سعادت خان بود

از طرفی بدراشده

از طرفی بید داشته و بلاد وحشت شوکت جنگ رسید و فوج شوکت جنگ در سپهر و تنگنای راه و فوج در دشت
با میر محمد جعفر خان ربط رفاقت و مناسبت مزاج مرتبه اتم داشت و اکمل و نسبت و جانب شوکت جنگ که قدیم بود که
و مزاج او با نه سفر کار بیشه داشت و شوکت جنگ اول ملک مورد عتاب سراج الدوله گردید و به از عین راه کرد
به پورنیه رسیده از در ملک علاء زمان و مقربان شوکت جنگ منسلک گردید و ابتدا برده کسی بلطف نمود و پسر سخنان
خوش آمده با تسلیمات رسانیده بخشیده از رفاقت سپاه‌بخشی شوکت جنگ فرود آمد که داشته او خود بود و نقد
سخن آن عالی خدمت کرد و به برادر و برادر او رسانید ابتدا نیکو شد به [illegible] خوب یافت بنا داشته [illegible] محبت
ملک قمر الدین را با جمعیت با سپاه شمر و فتحی یکی بعضی آن برای حیف نمود خود شناخت ملک گفت [illegible]
جنگ آسیب به هوای آن با طبع و نسب ساز کار نیست اول تصفیه بنگاله بر رو داشتن البته صف جنگ بعد از آن با استقلال
عالی الدین خان [illegible] دست او و دستانشان او بنموده علاوه بر او کمال خوانام شناختند و قند نا زد خراسان
نشستی خود خوانام سنجید [illegible] ضیاء الدوله پسر سعد الله خان و جلال الدوله جلال الدین محمد خان که
مقربان اعلی دار الملک بودند و خود شوکت جنگ با ایشان راه خود درست ساخته در نظم خواب [illegible] و اعلی
کارهای حضور کرده بنده بودند و بخطی و مهر کاغذ دار الملک شمشیر از آن شوکت جنگ با سراج الدوله و انتزاع ملک
بنگاله و بهار و اودیسه از دست او بشرط ارسال پیشکش کرور روپیه نقد و ضبط اموال سراج الدوله [illegible]
رفته برقوم رسید شوکت جنگ [illegible] و شمشیرهای [illegible] با سرداران قدیم همه بر ورده نمک
[illegible] علیه بوده [illegible] صاحب [illegible] الامر
[illegible] شوکت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سبب نفرت مردم از سراج الدوله با وجود حقوق چندین ساله مهابت جنگ و جمیع اهل شما [illegible] بر آن شب که
مردم لشکر دست سراج الدوله بر جان و آبروی خود سلطنتی نخواستند و شما را از این میرها تمنا امید شده هر گاه
به سلوک شما با نوکران چند کوشش آنها رسید هر گاه شما بر او و سلوک سراج الدوله را خواهش استکبار
خواسته بود آن وقت حقیقتش بنده بوده و جمیع بغیر عنایت مسرور بود و رخصت کرد و چند سوار معه حاجی
سفینه نادر آتش باز برای ملاقات آورده در همان مهر برای لالی به تقلید شده پراکنده ساختند و نوکر جنگ
پیاده و سوار لالی برادری لالی به راه سیف الدین محمد خان سپر [illegible] و رونق خود سوار شده بر [illegible]
تاخت بضبط با همراهان و همراهیان که با او مانده بودند در سفینه لالی [illegible] گذاشتند محمد سعید خان و [illegible]
علیخان برادر بنده بر در خانه آتش نفتر دست اوکر نفتر آورده [illegible] به زبان این خانه [illegible] محمد
سعید خان و دیگران در رفاقت سابقه با او بودند نشستند آخر محمد سعید خان گفت خداوند با چنین کسان
این قسم می کنند و بعد صورت از [illegible] با زمانه محفوظ مانده مقید شده و اسباب و اموال و [illegible]
او ضبط نمود و بعد چند روز او را رخصت نمود و زر نقد آتش [illegible] از جمیع اسباب کرده بنده رسیده بر [illegible]
داده و در [illegible] بنده [illegible] به پای کوس که بنده به طرف بزرگ سردار و نشان پیاده [illegible]
هم را از خود آزرده و رخصت [illegible] خود را [illegible] با من کرد [illegible] شما می گفت [illegible] با کامگار خان
[illegible] با [illegible] نشسته بودند [illegible] کامگار خان بعد فتح [illegible] سپاه [illegible] خود
البته بنده [illegible] خواهد نمود کامگار خان جوابی که حوالی [illegible] و در [illegible] بودند [illegible] شده گفت [illegible]
و مالکیت مردم را غنیمت [illegible] دست خواهد آمد که این قدر [illegible] گرامی خواهد کرد و گفت [illegible]
کار مهابت جنگ احمق بود که مردم [illegible] معاف می نمودند [illegible] تکلیف نخواهم داد روزی دیگر
میر [illegible] خان که خود [illegible] نواب [illegible] و [illegible] برای [illegible] بود و دیگر [illegible] شده [illegible]
نمود در عرضی نوشت که نواب عالم پناه سلامت این لقب را [illegible] دار و [illegible] نمودار
حکم داده تا چه باران [illegible] خطاب برای مردم [illegible] بنده باشند و [illegible] انکه [illegible] را الطلبیه گفت
که بنا [illegible] الملک [illegible] کند مضمون آنکه [illegible] مردم [illegible] عالیان تا [illegible] در [illegible]
نویسنده [illegible] دعوی [illegible] خطاب دارم خود [illegible] خطاب عالم پناه [illegible] مردم امید دارم که [illegible]
به همین لقب و خطاب یاد [illegible] باشند [illegible] و [illegible] که خود [illegible] رخصت یابند

الشرفی

اشرفی برای نظام الملک فرستاد و بخطاب [illegible] الدوله و جلیل الدوله که [illegible] دو دفعه نوشت که [illegible] حکایت
[illegible] نوشت [illegible] با بار [illegible] نوشت [illegible] زمانه نبود اما [illegible]
[illegible] شکر [illegible] بود و [illegible] جانب [illegible] بود [illegible]
نموده [illegible] مهابت جنگ [illegible] شده [illegible] زنگیر [illegible] و دیگر [illegible]
مردم را [illegible] مهابت جنگ [illegible] درمیان [illegible] تمام [illegible] بود [illegible] وقت [illegible]
[illegible] مردم شده [illegible] مردم [illegible] مردم [illegible]
[illegible] دست [illegible] رسید **ذکر فرار [illegible] و از [illegible] مهابت جنگ و [illegible]**
به [illegible] نادم و در فتنه در همین [illegible] مردم از دست [illegible] خود [illegible] هر کس [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] مردم [illegible]
[illegible] مردم [illegible] اتفاق [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] کامگار خان [illegible] شیخ [illegible] شیخ [illegible] یکدیگر [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] مردم [illegible] جنگ [illegible] کرده [illegible]
[illegible] شما [illegible] با [illegible]
[illegible] گفت [illegible] جنگ [illegible] شده [illegible]
[illegible] مردم [illegible] گفتگو [illegible]
از [illegible] جنگ [illegible] شما [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] گفت [illegible] مردم [illegible] اراده
استخفاف [illegible] مردم [illegible] سپاه [illegible]
[illegible]
[illegible] خود [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]

صحن مسجد

[illegible] آزار دیگر [illegible] سپاه
و اضطراب [illegible]

رسیده [illegible] نهایت [illegible] شود و گفت اگر از [illegible] حرکت [illegible] با وجود حقوق خدمت [illegible] دیگران

[illegible] باید [illegible] تا [illegible] که خود [illegible] باوکرده [illegible]

[illegible] سلوک [illegible] باید [illegible]

[illegible] باید و حیف [illegible]

است که [illegible] سراج الدوله [illegible]

و دیگر [illegible] ارادهٔ او [illegible] سراج الدوله

[illegible] شوکت جنگ [illegible]

[illegible] سراج الدوله [illegible] شوکت جنگ [illegible]

[illegible]

[illegible] شوکت جنگ [illegible] سراج الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible] شوکت جنگ [illegible]

[illegible]

[illegible] سراج الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible] که احتمال [illegible] است [illegible] که [illegible] باشند

[illegible] باید [illegible]

[illegible]

[illegible] و گفت [illegible]

[illegible] سراج الدوله [illegible]

[illegible] شوکت جنگ [illegible] سراج الدوله [illegible]

[illegible] شوکت جنگ [illegible]

[illegible] نواب سراج الدوله [illegible] شوکت جنگ [illegible]

[illegible] سراج الدوله [illegible] شوکت جنگ [illegible]

[illegible] شوکت جنگ [illegible] سراج الدوله [illegible]

[illegible]

جمیل بیگ عریض بود که بعضی جا دو دسته کرده و بعضی جا بند ساکه گذر عرض داشت اما باز هم اکثر جا که احتیاط مقتضی آن بود
خندق بر پشت جمیل کنده بستگی سرنیزه بر آورده بودند و اگر کسی کل جا بسبقه تا بحجت بسیار بکار هم می جنگید دو نها
بی ها ابیت که لشکر خصم برو پشتی نتوانند آورد و در پشت ملک خود بود از رسد و اسباب ذخیره در کار می شد نیکو بیت
زراب نا سر انجام نیافته بر رسیده سپاه و سایر که عبارت از سواران و نجبا و سرداران باشند در ساحل بند باشند لشکر زنان
زنانها و داود خود نا جز الیسان از سپاه و دراز بد دیگر بودن بشمرد دانسته چند روز قبل از آنکه خود به آن روی سپاه
برسر چال معین مذکور رسد صبحه در زمان ملوک که علیحده از خیمه گاه او بر لب دریای ستو رسا که التقبه فاصله یک روز
کرده بلکه افزود و در جمیع سپاه فرو داده چنانکه بنده و رفع ملحقان برادر شده وکلا که از خان نجف رشیح حبل عباد
زنج غبار شده بنوع شیخ محمد کرد و در سلطان جلیل خان رکوه محمد خان البیر ابو تراب خان نور رها که در جنگ ارار و گاه
بر ما ن الملک گشته شده و دیگر سرداران سیف خانه و غیره مع رساله های خود که با کل فوج بهمان بود حسب الاراده
بجا نا رسیده و فرود آمده و شیام سنده که بهمه بگاها که چنانکه رتوکانه و دستی بود توپ خانه وارد شده غیره از توپخانه
از عهده پرستش نزاشت همراه اوای خود مانده یک روز قبل از جنگ رسیده بر سر سر راه رسیده که ملاه بر آمدن از جهت جمال
بهمان معین شده بود فرود آمده در لشکر سرداران سایر توپخانه مقابل دو روز بم کرده از جنگ جدا شد اگر رسیده بر روز
خبر قرب و وصول افواج سراج الدوله رسید روزی قبل از جنگ خبر آمد که فوج هر اول سراج الدوله رسیده مرتب
مردم انبطرف هم ناچار شده با ستعداد دعوای استاده و بعد از آن شنیع شد که غیر از کین بخشکا در جامه است
فتا فرو افواج بیشه رسید شام بیش خیمه سومکنگ رسیده به بار در رسید جنیا بعضی بود که تا کی آید شب نموده
گذشت و صبح تاریخ بیست پنجم محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت در روز بر آمده بود که تو ١١٧٠
خند بود که دیده علی خان زرد یک ملحق ابواب و سعد بهادر ز دو لمها پیچیده سده ام آنکه وقت هم عقده از جبین و خاطر
بر گشتن کرد از نوکران دا تسبیح داشت نگشود و در سلک انعطاف و مال خود شاه بیوده سرداران را که برای شدم
حاضر آمده بعد حکم بدو کرد با تنگ خیمه و مرد چال دار شنید به ونه بیچاره تا ناچار بطرف دست راست مقابله یک روزیم
کرده که بودند رفته مشغول شد تا چه پیش آید و محمد مع سواران کم شد بغرق و محمد دان خود شمل بیر برد ازان علی
بلبر ابر رستم علی خواهرزاده خواجه مختص برادر صمصام الدوله خاندوران که وارد و غیره خانی جمداران دو خاصان فی
زرتا در بود و رتبتی سل که بود او قسم او را بود و سیف الدین محمد خان نموده نقابه علی گردی خانی برای فی شعر کشته آید بخور
تا ان بیق افتاده بر او ده خانه بهادری مغفرت منزلت مذکور بسر کرده که از معین شده بودند و برادر شفیع محمد شش مرزا ارزاق

حصن مسجد

نام که ما در علیخان بهادر جنابر یکنگ حاجب و سکه جابر صد سوار همراه داشت قدساقی مرد چال شمل ضمیمه بر حسیحی
کرده بیشتر گرفت و در هم خود کوبا بانتظام مرد چال می دلاور عمر خان نام جا عبداری کرده خفقان گلی ساقه آورده میر ابیطالب
جلیل خان سرودار مشغول دنیا دیده از زمره کار بود بنیخ صحبت محمد که قرب ... و دو صد سوار خواهند بود
اتفاقا در آن وقت همراه او بود و در ضم هم انفواج رسیده بود که خلقی باید همراه اینان بی سیف علی ارزو بود خبر یکانه
در صیادی الاجل مشایعت لشکر سراج الدوله بسیار دارد و همچو اهل دیوان در راه رسیده اعلام آن لشکر
بر یاکرده بیره از دو پشت بسوی بیخد و فاصله جمیلی العسکریه از یکسو قریب بود کرده بود و شیام سنده
شیر قدم توپخانه و دستی از سپاه مستی تا کرده لا یق اظهار جلادت و جانفشانی نموده از چند جای بیر چال رفته
در صیادان قریب بهم کرده شده اند از مرد چال سامی برق انداز آن حجت سوکوب برده به مقابل لشکر سراج الدوله
استاده صف جدید یک زیر کرده که داشت و بعد که قدساقی جمیلی در ما بین قانه جوار جمیل و مرد چال بر آمده اشتاده
بوده و در پیش لشکر سراج الدوله بعد از فوج سرداران دیگر دران لشکر تو کنگ جنیز تا وشیام که مقابل و مقابله و در کرده
صف بسیار جمیل علیم داشت را جه موهن لال با تفاق میر محمد جعفر خان و دوست محمد خان و دیگر نام خان از جا
خان و رحمت خان است ابن عمر خان و شیخ دین محمد و دیگر سرداران خیمه او با لب ... کار بر پا کرده جمع
جانب سپاه و توپخانه لشکر ... ساخته تا بر احتیاط دست مقید ایستاده و منتظر بودند که توپ اندازی لشکر که
اما بار بید مسافت اکثر در جمیل می افتاد و بعد از دو ساعت که نیست که از نیمهای کلان رسید شده تنها با سر صدا آمده
بعضی ابتدا کرده شمول بر چال و آنجا ما کمی بود که در اندرون مرد چال آمده بر رسید که حرف کوتاه ابتدای رسید ...
فر جنگ تا می بود اوت علاوه تر تر و ضمن در خاست و دو صد ساخته نا بجا باشند و دو گردان که ناچار همراه می گشتند ...
بعضی ما خود کرد یک جوانان ایام از روی خود مینه و آن تا نه توپ کرده اند مردم مشتوش شده دود و سکه بوده
باز هم بر بانی بیضه و بیخای اکثر عمر خان جا عبدار مشکو در ایشان می آمد که نواب سیدرت این صف خشکیت
و تن همراه اجمل ده جنگ دید و جنگیده ام چنین جنگی ندیدم این قسم می جنگند فوج را بجا آورد و بر ... کرده شده
در جا چنین ایستاده توپ و توپخانه و دستی را پیش رد کرده نشسته باید تیر بند کار خصم شتافت و با پیاده را
باید بیجو فوج و یاطو حمله که اکنون بیاید و با تفنگ های صدداری که رمز بیش آید و صف جا به را بکشد و او کفتی
خود نیز بسه صف جنگ ... بیده ام و امیدم که هر کار رغبت بیچاره خام گوش کنند و در آنجا اتمام سوار ... نمود تا
رفته رفته شیخ جهانیار ... گذار خانی و جمیع سرداران بمرتبه که ثبات و نهایی دشمنی می نماید و ستادگی با جرات و بوروش ... کفتیه

پر آنها جار زدند سوار رفت و باز جواب آورد که با این فوج جلیل برخیزی فوج کثیر و فرصت کمال و الا علی جلیل [illegible]
شود [illegible] بصلاح نیست هرگاه آنها یورش آرند و این کمال [illegible] بحالی بار آید و صدمات توپخانه کشیده نزدیک رسیده
او رفت آنچه از دست برآید عمل باید آورد که هیچ فرصت نیست آن زده و دستنگ گشت و سخنان [illegible] بر زبان رانده و گفته
فرستاد که ما از [illegible] باید [illegible] شام [illegible] توپخانه [illegible] بیرون [illegible] رفته و [illegible]
[illegible] کشیده [illegible] یکی [illegible] تا [illegible] شام و دیگر که رفت [illegible] بار [illegible]
گفت [illegible] با [illegible] پالکی [illegible] سپاه [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] رفت [illegible]
[illegible] کشته [illegible] بسر آمد [illegible]
[illegible] باید [illegible] است [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] رفت [illegible] نقی علیخان [illegible]
بودند [illegible] بیرون [illegible] رحیم [illegible] خان و حبیب بیگ و [illegible] خان
شیخ [illegible] خان [illegible] شام [illegible]
[illegible] جمیل [illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] رسید [illegible] توپخانه [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] جمیل [illegible] کشته [illegible] نوبت [illegible]
[illegible] تا [illegible] رسید [illegible] شام [illegible] سپاه
[illegible] خواهد رفت [illegible]
چگونه [illegible] رسید [illegible] لشکر [illegible] شام [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] صورت [illegible]
[illegible] بر [illegible] رسیدیم [illegible]
بعضی [illegible] شام [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] خواب [illegible] سوار شده [illegible]
آسوده بودند [illegible] شده [illegible]

صحن مسجد

بخشی برد با فوج سراج الدوله نزدیک [illegible] تا [illegible]
[illegible] بر [illegible] شده [illegible] علی الاتصال [illegible]
این [illegible] سپاه [illegible] رسید [illegible] فوج جمیل [illegible]
[illegible] نزدیک [illegible] سراج الدوله رسید [illegible] نزدیک [illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] رسیدند [illegible]
[illegible] محمد [illegible] جعفر خان [illegible] خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخ عبد الرشید [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] خان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] نقی علیخان و حبیب بیگ [illegible]
[illegible] خان و میر جعفر خان [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] خان [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] گشت [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible] میر محمد جعفر خان [illegible]
[illegible] نقی علیخان [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] جهان [illegible]

وسه او مع محله رضا الله بود و در خواهی برگشته مستعد نشسته مستعد گشته خصم پا نشسته بطلبید و گفت که
به خاطر خلاف بیرون زده الاف بهادری طالبی ما بر لوق سلاطین برای آن است ایم که به صحبتی از دولت شریف نمایان
تو نیام پیش بیا و برادر بکبیر به ترقی جرات ما فقیر بجای جمعدار شده در قبل به ستور که قلیان از میر الله شریف
جوانان نام قریب شده [illegible] می شد که نقل تفنگ جی نکرد و در شب ملک بود بنیه هم جرات غارت نداشت
مردم به یکی برای رفته بجای [illegible] رسید بنده و برادر بنده مغضوب [illegible] بودیم توکل تفنگ که گفت که بعد از شیخ
ارتن برید و دیگر جلو زمان جمع کرده [illegible] بوده اند جوام بفهمید و سراج الدوله بگفت که توکل تفنگ خبر با خبر بیابد ابجی
هر دو برادر [illegible] صاحب و حفظ رشته اند مبلغ [illegible] روز پنجم [illegible] اقوام رسانیده یکبار دور لشکر [illegible] از شیخ الله
متعلق جهات و ترتیب به ترک رفاقت توکل تفنگ و توسل و وصول بلشکر جمع و مشی با بپه دور رسیدیم و جواب از توقف
خانان توسل [illegible] بانجام دادیم که در توقف اگر ترک رفاقت کنیم [illegible] با بپه اعتماد خواهد بود خلاف [illegible]
علیخان و جمیب بیگ [illegible] بعد دو سه روز [illegible] برای سواری [illegible] داده با خلاع [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] برای ضبط اموال توکل تفنگ [illegible] بنیه فرستاد و میر محمد کاظم خان را نیز تعیین [illegible]
میر محمد کاظم خان [illegible] داماد خاله فقیر بود [illegible] غلام حسین خان اگر زنده مانده باشند مع مادر و عیال
و اطفال [illegible] علیخان [illegible] خواهد [illegible] حکمی [illegible] مرحمت [illegible]
[illegible] انفعال [illegible] فرمان داده گفت که [illegible]
حسین خان [illegible] با میر محمد کاظم خان [illegible] قرابت [illegible] باشند [illegible]
[illegible] رخصت کنی تا هر جا خواسته باشند فارغ البال بروند [illegible]
[illegible] اموال و اهله [illegible] بانقیه [illegible]
[illegible] تا بعد از این [illegible]
[illegible] همراه [illegible] پنهان شدم [illegible] میر محمد کاظم [illegible]
[illegible] سواران [illegible] رسید [illegible] روز
[illegible] در خانه فقیر [illegible] رسید
[illegible] نقدم [illegible] اقبال [illegible] جا [illegible]
[illegible] میر علیخان [illegible] سراج الدوله

بقیه آنها فرمان داده

بقیه آنها فرمان داده بود [illegible] اسباب [illegible] الحمل [illegible]
علیحده روانه نموده راه عظیم آباد گرفت [illegible] عظیم آباد که رسیدیم [illegible] از مسلمانان [illegible]
شهر عظیم آباد [illegible] از زرتشتی [illegible]
[illegible] برسد [illegible] صاحبان [illegible]
خاطر [illegible] عظیم آباد رسیده [illegible]
تا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ محمد علی [illegible]
[illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible]
[illegible]

مرده بود با عزاز و احترام تمام سراج الدوله فرستاد و خود بعد ضبط اموال [illegible] شد که
انچه [illegible] بود [illegible] ملک [illegible] نایب [illegible]
سراج الدوله [illegible] برگشته و سراج الدوله [illegible] برای [illegible]
مقرر نمود [illegible] دولت [illegible] که عبارت [illegible] باشد [illegible]

ذکر رسیدن [illegible] انگلیسیه [illegible] کلکته [illegible] آن [illegible]
صاحبان انگلیسیه به کلکته و رفتن سراج الدوله [illegible] انگلیسیه [illegible]
درست [illegible] انگلیسیه [illegible] بجنگ سراج الدوله

[illegible]

شوره است رسیده بجهانات

شوره است رسیده جهانات [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible]

[illegible]

آغاز بازاده از دو سه نیب نکرده شده بود که اراده شبخون جزم نموده و فیل ها آواز شب که گذشته بود دفعه جابجا
بود و فوج محمد ابراهیم را که به رود که نموده یورش تمام با مانگر سراج الدوله در رفته اختلاط بسیار کشته شده جوق ساختی از شب
باقی مانده آنگونه که فرنگی بر آمده اطراف نیب لشکر فرنگ انگلیسان داخل شدند و به حمله در آنکه شده فوج
راه ای یمین و شد و گوله تفنگ حمله کرد که جلوه پیش لشکریان سراج الدوله که بار به نه و بر لب دریا برآن انداختند و بر
گشته سوار و مقتول گشته به یکجا که در آمده شستند بعضی آتشباری که ابد و آنکه از اسپان و مردم لشکر که بجان آمده بود اول
این لشکر افتادند و مجروح و مقتول گشته شده جا بجا از سرور آن اطلاع محمد خان که سردار بود و در و تخرچ آمده
و سپاه ایشان مجروح گشته با کار رفته و از دست بهر دیگری در دیگر فوج خرابی بشنیده شد که اراده شکستن
انگلیسیه آن بود که در وقت صبح سراج الدوله را گرفتار کرده بردند لیکن شور و اضطراب که بهم رسید
کو شعبده بود و وقت گشته جا بجا به وا بر تیره تاریکی گرفته بود که به تفنگ مقابل بعد از آن در به انداختن بجهت
سمت خیمه و مکان که جای اقامت او بود در آن وقت بماند و صفوف صفوف برق انداختن از طرف دیگر شده سراج الدوله
اند که فشار سفور بود ماند و تفنگ گمان نمودند و در راه بسیج جا بجا شده از طرف لشکر بر آمده و با کلی به بیرون
آوازی جنگ که محل اقامت و اجتماع عسکر نشان بود بالا و به غارت رسیده آمده بود سراج الدوله که مردمان لشکر که
بسیار به آن رسید که بود که مردمان عسکر آنکه رهنمای گشته بود نه سپاه از دست رفته اضطراب و بر یاسی عظیم
در خاطر جا کرد و از خوف این جرأت اقامت در آنجا را مصلحت ندیده به مکان که بود مکان دیده مقام جانبی
که بیرون شهر بود با جمیع افغانان لشکر و اراکین دولت روانه گشته و قدری که این امر که از خیمه گی خراب آخر روز
اضطراب از آن جا بر آمده با جنگ کار ها وقت بعد قرار داد و بنای مصالحه گذاشته که صلح با انگلیسیه بهر چه پیش
دو آنکه با نشستند و عهد نامه که در تجویز امیر سراج الدوله غالب آمده از کلکته غارت رسیده بود منفور به ساختن
خیلی بر کردند از گذاشتند تا آنکه به بعد حال و مقال و شرط و سرمایه و پیغام برای خراب و سوال مصالحه انفصال یافت
و سراج الدوله مبلغی را متعهد گردید که آنچه از تاریخ سابق بغارت بعد معهد قرار یافت که تمشی که مثل کلکته که
نام اهالی فوج بندر کرده شده و در جا مبلغ مذکور رسیدن انگلیسیه سپاره و تمام اصل مبلغ تعیین نمود حالات که
و دست آنها بوده بود ادای مبلغ معهود در مدت مقرره ده روزت دادند سراج الدوله سپاره و قرابت این امور رسیده شدند
سه روز که تمام آمد بعد شد سراج الدوله از جنگ مقاومی یافته و رابطه خراب و سوال بود که در طرف شهر و مکرم گشته
مولد رسیدن و ادای آن کرده و بعد از رسیدن که از جانبین در که دولت از عهد که سراج الدوله طیار آرامجت کو فته

صحن مسجد

برسند تا آنکه رسید بود و غلامات منصوری کج نوشته نموده به پیش رفته بودند که در عالم فرو رفته بی امید شیخ زنگی جعفر
نمکار بوده بیند انشمع کند از بعضی محاضی و از وقایع نایب وقار و کشته و دانست که ترجمه ها نداشت کدخدا و آشوب خان
برای استعمال و آنکه نشین اهل و عیال جعفر رفته رفتن برسبیل الزم کرده و در آن نظیر رفته آن کرده فقها ای نعمت جعفر
بر محمد جعفر خان و در انجمن و بعضی امر را با جعفر و گرگون دیده چنین افتاد که رحم کرده در رشته و دار آن در مشتی قرار داده الفدا
نامه رساند و آنکه بر بر مقدم و از قبیل عقل و اقوام قبل از وقوع بر اینکه بیاید خود ما بعد جانب جانب بر آن فرو افتاد
و شفیع قتل انگلیسیه بیان نشسته بود نه مغرور و مکر و حیله اتحاد و وفاداری افواج انگلیسیه است که لشکر بیرون درست بلا احوال
حمیده و شجاعت مذکوره را که دیده عهد که ده بود و نه جنگ و ده بود و جنگ و بیعت افتاد که فتح از فوج مقهور و مغلوب گشته
در فلک و سرعت برق تمام و انواع و انتقاد بانواع ساخته بود رسانیده اند و در نقص و نیز به منسوب با نقل مقام و انتظام امور
دانسته شده و در تحریر مشکل افتاد که فرق فوج انگلیسیه که نوشته و نیز مشکل بی کار برای چند و تقرر شده است متی که ها نشسته
که افغانان مشهور و ارکان دولت مهاجنگی باز خود را افتاد و نوشته نموده بیک لک و بیست لک حاصل بهم رسید رفته بود
به مرضیت آنکه شما فرست و اقتدار بانسیه ها هم اتفاق نموده از غارت منتظر آمده بر سید و نزد
مذکوره گاه که مغلوب شده طلب بیکار به و بیات پا جنگ پیر جعفر خان میر جمیع و دولت و بید را تا بیکدل شدند
بیزینی موافق اهل با مور بیکار و در دیگ بسیار بی طاقت شده به یکدیگر شنیدند و بسیار شمار افتاده و مکان های نوابی و بید
گشته که کشش در ساختن و در این انتقام از انگلیسیه و انگلیسیه که غارت با ضمانت مصالحه جانب
نهایی مصالحه و استمرار و اسباب حرب مکیدند جانب و نزاع و جنگ و صلح و حروب و قتال انسرین مرتبه رست
مصالحه التفات کافیه نامه نوشتند انتها بنا بر وقت و وقوع وقتی با ما هم چکیده جماعه انگلیسیه بر فوج خود انگلیسیه
گشت و جای تا به جنگ انگلیسیه با سر کرده از در الی دیگر جنگ نماید و نسخه فرانسیس که در آنکه که مقابل بهوگلی و چندر نگر
واقع است بیست آمده در نهایت سر شتر برخود که با قوم جعفر و غالب و حقوق نمک و سفارت و حقوق از انگلیسیه
نموده رای را که فرانسیس از جنگ جهاز در پر با غرق کرده و نحیف و تعذیب برای آمدن جهازات جعفر که با نشسته
بود و انگلیسیه از بوده جهاز جنگی از این ها آورده قلعه فرانسیس ظفر که سوگند و فرانسیس مغلوب شده
که بعضی در گذر و بیک ها نشسته بار و قوه رسیده از دست شان ابد و رفته بر سر فرانسیس که کرده و در شش جا مضبوط
فرانسیس بود سراج الدوله توسل جسته جمیع با قبال های جامه فروش و توپ و بند و ق و باروت برای ... از
تربیت کرده محمد خلاسهم سرکار او شد تمام انگلیسیه با با بیای و بنیاد سراسر ان منافق سراج الدوله در با نگو آن شش جا

سپرده وکیل خود سراج الدوله سوم داد و گفت که معاملات تجار بین ما و نواب مرحوم آمده [illegible] بعد از آنکه [illegible] است
که دوستی ما و دشمنی نواب و دوست ما دوست نواب و بهمین قسم دشمنی نواب دشمنی ما و دوست نواب
دوست ما باشد الحال میان ما و فرانکیسیان جنگ شده و این ملک را از دو ما و نواب آنها را در کلکته جا
خود جا بدهد و نه به پرورش آنها دارد و این امر باعث نقض عهد و برپای معاملات است و مناقشه که خوانین
تغافل دولت نموده [illegible] کرده که برای این کرده های چند آزار و دیگر جاهای ما انگلیسیان [illegible]
اینها را جواب باید داد سراج الدوله در این باب با [illegible] گفتگو نموده [illegible] در جواب گفت که اگر
شما جای ما در [illegible] فرانکیسیان [illegible] مخالفت عهد [illegible] خواهند بود و آنکه شما [illegible] نوکر دارید
اگر چند کس [illegible] لازم [illegible] باشند نقض عهدی نشود سراج الدوله جواب مذکور با [illegible] انگلیسی گفت
[illegible] سراج الدوله [illegible] گفتگو [illegible] مبالغه [illegible] داشتند و در این باب [illegible]
[illegible] که برای [illegible] فرانکیسیان [illegible] انگلیسیان خارج [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] وقت [illegible] نوکر [illegible]
[illegible] انگلیسیان [illegible] شما [illegible]
[illegible] تمام [illegible] خواهند [illegible]
نوکران شما [illegible] اختیار [illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] شما [illegible] جلادت [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible] سراج الدوله
با میر محمد جعفر خان و راجه دولبهرام [illegible] جنگ [illegible] نوکران [illegible]
سراج الدوله [illegible] ترسان [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible] اموال و اسباب خانه [illegible]
[illegible] میر محمد جعفر خان [illegible]
سراج الدوله [illegible]

نظم و نسق خانه

نظم و نسق خانه و بیرون [illegible] میر محمد جعفر خان و راجه دولبهرام [illegible]
که در وقت [illegible] اموال [illegible] خانه [illegible]
میر محمد جعفر خان [illegible]
که [illegible]

[illegible] سراج الدوله [illegible] انگلیسیه [illegible]
[illegible] انگلیسیان سراج الدوله [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible] انگلیسیه [illegible]
میر محمد جعفر خان [illegible] دولت [illegible] جنگ [illegible]

[illegible] سراج الدوله [illegible] انگلیسیه [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible]
سراج الدوله [illegible] میر محمد جعفر خان
[illegible] انگلیسیان [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
انگلیسیه [illegible] میر محمد جعفر خان [illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible] انگلیسیه [illegible]
[illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] میر محمد جعفر خان و راجه دولبهرام [illegible] سراج الدوله [illegible]

این جابه دکل فعلا نیست که تو جیفه سقول یا کسی برسیم زنند البته جواب داد الا سراج الدوله را مومنه چنین
سقول در سر بهروی جمالی بیر سانیده باشند امده بر ان اطلاع نمود اغلب و رنگ و تغافل ورزاد و
سیلغ ما دوس که موجب حال غارت رفته کلکته مقرر شده بود دست آورینجک [illegible] صلاح شده باشد
در همین سنه که سراج الدوله یک کرور روپیه نقد درست قبول نموده بود ادای آن بر او دشوار گشته لهذا به صورت تعهد و قرار [illegible]
ورود همه الغرض با سراج الدوله کرنیل کلیف معروف به نابجنگ با فوج و رساله به هیبتی آورده متوجه جنگ گردید
سراج الدوله با استماع این خبر مضطر گشته چاره غیر از استرضای انها ندید و از قدر رفق و مدارا ورزید اما سود نبخشید
بیت: ما طالع زبون بحال خود گریم : بیگانه از اهل عهد جهان کم : راه به دور بچه علم دامن اکنون افواج [illegible]
بدست [illegible] تجارت سنکر و [illegible] جال و [illegible] اسباب [illegible] تاب نیاورده [illegible]
و در باطن [illegible] خود غافل [illegible] با جاعه انگلیسیه [illegible] میر محمد جعفر خان را
استحکام سلسله [illegible] سراج الدوله [illegible] و به [illegible] نایب [illegible]
بنگاله و میر محمد جعفر خان نیز آمد و رفت در باره [illegible] شهرت [illegible]
با اینها [illegible] که [illegible] با سراج الدوله [illegible] سراج الدوله
کشید جاره [illegible] سراج الدوله [illegible] از [illegible]
در [illegible] با جلاسی رسید و از اطراف کرنیل
کلیف نابجنگ با جماعه خود و قلیل [illegible] از [illegible] که [illegible] ده هزار [illegible] میکشید و در
باغ پلاسی رسیده صف آرا گردید و روز پنجشنبه [illegible] شوال سنه یکهزار و یکصد و هفتاد [illegible] 1170
شد [illegible] و [illegible] توپ انداختن و تفنگ [illegible] زدند
حضرت الغلیس [illegible] مشار [illegible] کشته شد [illegible]
[illegible] میر [illegible] جعفر خان
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] باشند
[illegible]
بیلغ پلاسی رسیده [illegible] نابجنگ [illegible] و سود

که وعده چنین بود که [illegible] ز نهایت غفلت [illegible] مقصد که منظور است انجام خواهد یافت فوج به مخزن [illegible] سراج
الدوله است [illegible] شود بر عکس [illegible] گذشت [illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] مغلوب [illegible] شد [illegible] فوج [illegible] سراج الدوله [illegible]
انتقام [illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible]
بود [illegible] سراج الدوله [illegible] سراج الدوله
[illegible] میر محمد جعفر خان را
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] میر محمد جعفر خان [illegible] میر محمد صادق خان [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
میر محمد جعفر خان [illegible]
[illegible]
[illegible] میر محمد جعفر خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سراج
الدوله [illegible] میر محمد جعفر خان [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
میر محمد جعفر خان [illegible]

بیت: چو تیره شود مرد را روزگار ∴ همه آن کند کش نیاید بکار ∴ [illegible] برگشتن [illegible] لشکرهای [illegible]
[illegible] اهل افغان [illegible] راه [illegible] آغاز نهاده [illegible]
این راه [illegible] گشته [illegible] شروع [illegible] نموده [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible] احوال لشکر [illegible]
[illegible] شهر [illegible] اضطراب [illegible]
[illegible] ماه [illegible]
سال [illegible] رسیده [illegible] برخاسته [illegible]
[illegible] اختیار [illegible] محمد
[illegible] سراج الدوله [illegible] شده [illegible]
برای [illegible] مردم [illegible] اطلاع [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible] مردم [illegible]
[illegible] خزانه [illegible]
[illegible] نمانده [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] صحن مسجد
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] افغان [illegible]
[illegible] گرفته [illegible]

شناخت

شناخت [illegible] برگشتن [illegible] آماده [illegible] سوار شده راه عظیم آباد گرفت [illegible]
[illegible] راه [illegible] مردم [illegible]
[illegible] راه [illegible]
[illegible] سراج الدوله
[illegible] راه عظیم آباد [illegible] انگلیسیه [illegible]
[illegible] رئیس انگلیسیه
رسید [illegible] هندوستان [illegible] نموده [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
مردم میر محمد جعفر خان [illegible] رسیده
[illegible] سراج الدوله [illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible] کرده [illegible] ذکر [illegible] میر محمد جعفر خان
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] میر محمد جعفر خان [illegible]
سراج الدوله [illegible] انگلیسی [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] میر محمد جعفر خان [illegible]

ملک و دولت بلند آوازه ساخت و با اتفاق راجه دربهه رام برق و نسق مهمات و ضبط و ربط اموال و اسباب
والقاب آن برای حکام الکلیه در راجه دربهه رام خانچه مرقوم شد بر درخت جوق با خطاب و القاب مهابت جنگ
و وضع الاعلام او نیابت خوش کرده مدل آرزوی آن درخت برای خلف مقرر ساخته شجاع الملک حسام الدوله میر
محمد جعفر خان بهادر مهابت جنگ در مهم خود کند و خطاب شهامت جنگ مرحوم برای ابر خلف میرن مقرر ساخت و خطاب
هیبت جنگ مرحوم برای برادر خود میر محمد کاظم خان متعین خود در [illegible] پرسته صوبه اکبر جا بر مقام شمس
در استقلال شاه بر صلاح حال نوشته ارسال داشت و میر محمد قاسم خان داماد خود [illegible] مرحوم محمد برای کشتن سراج الدوله
فرستاد و میر داود [illegible] که در راج محل [illegible] جلدی نوشت که در کشتن سراج الدوله جلد بکند
نامه سراج الدوله را که دام اجل [illegible] بود [illegible] در مقابل راج محل رسیده در تکیه [illegible] نام نفری تاخت
از کشتن [illegible] بجهت [illegible] برای خود [illegible] که در [illegible] چیزی نخورده بودند [illegible]
[illegible] در زمان دولت [illegible] استخفاف [illegible] بجهل [illegible] کشیده [illegible]
[illegible] تزویر [illegible] اهتمام [illegible] طعام [illegible] است [illegible]
[illegible] را بر [illegible] فرستاده [illegible] میر داود [illegible] میر قاسم
خان [illegible] سراج الدوله [illegible] اموال [illegible] داشت [illegible]
[illegible] کرده [illegible] سراج الدوله
[illegible] خطاب [illegible]
[illegible] میر محمد قاسم خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] میر محمد جعفر خان برای [illegible]
[illegible] راجه دربهه رام [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible] شوال سنه [illegible]
[illegible] دولت [illegible] اقبال [illegible]

ناز بر [illegible] زمان [illegible] مهابت جنگ دیده [illegible] خیره [illegible] افعال
[illegible] از خاطر [illegible] کرده [illegible] احوال [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] حال دیده [illegible] استخفاف [illegible]
[illegible] امید [illegible] سیم و زر [illegible]
[illegible] میر محمد جعفر خان [illegible]
[illegible] شاه خانم [illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
سراج الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible] مهابت جنگ [illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible]

الملک • نه لایق بود چنین با دوستی • که بر ما جلوه کش لعل بس نواها • بر خرد و هشیار دنیا جنس نیست • که به دشت
جای دیگر کس نیست • نکو نماند امروز چون دیده زیانست • که سال دیگر دیگری ده خواهد • اگر گنج قارون بدست
آوری • نماند مگر ایام بخت نکویی • چون این نامه او در بازار ... رسید [illegible]
بر ما جا اطلاع گردید [illegible] و بر روی [illegible] بر [illegible] خادم مستعان بر بام خانه [illegible] که
در مقابل دروازه مادر [illegible] داشته [illegible] زاده [illegible] این احوال [illegible]
فرستاد [illegible] و جو [illegible] آن [illegible] جنازه [illegible] گشته [illegible] دیگر [illegible] اشتر [illegible] خانه
کردند و وقتی که سراج الدوله [illegible] میر محمد جعفر خان در [illegible] اگر چه از [illegible] جرات [illegible]
که از خواب [illegible] در [illegible] که [illegible] جلوس بر مسند امارت بنگاله [illegible] گشته [illegible]
خبری [illegible] بلند [illegible] که بعد [illegible] سراج الدوله تمام [illegible] شد
بیرون پیغام فرستاد [illegible] که [illegible] بجز [illegible]
امور [illegible] که [illegible] الحال [illegible]
[illegible] نوشت [illegible] خود [illegible] پنجم [illegible] ما [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] ارکان دولت [illegible] نوشت [illegible]
و [illegible] در استمالت [illegible] تحیات [illegible] برای [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] نوشته [illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] میر محمد جعفر خان [illegible] سابق [illegible]
و دوستی با میر محمد جعفر خان داشت [illegible]
خبر این انقلاب [illegible] میر محمد جعفر خان از [illegible] بر مسند [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible] میر محمد جعفر خان
[illegible] برای [illegible] بنده [illegible]
[illegible] میر جعفر خان برای ملاقات [illegible] بنده برای [illegible]
[illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible] میر محمد جعفر خان [illegible]

یارانه

یارانه [illegible] میر محمد جعفر خان [illegible]
اگر هیچ [illegible] عظیم آباد [illegible] مستعفی [illegible]
[illegible] میر محمد جعفر خان [illegible] اراده [illegible]
[illegible] روانه عظیم آباد [illegible]
بنده [illegible] میر جعفر خان [illegible]
[illegible] میر محمد جعفر خان [illegible]
[illegible] علیخان [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible]
جواب [illegible] رام نارائن [illegible]
[illegible] علیخان [illegible]
[illegible] میر محمد کاظم خان [illegible] میر جعفر خان [illegible] رام نارائن [illegible]
[illegible]
[illegible] علیخان [illegible] رام نارائن [illegible]
فرستاده [illegible] سراج الدوله [illegible]
[illegible] رام نارائن [illegible]
[illegible] رام نارائن [illegible]
[illegible]
[illegible] میر محمد جعفر خان [illegible]
فرستاد [illegible]
رسید [illegible] علیخان [illegible]
میر جعفر خان [illegible] رام نارائن [illegible]
رام نارائن را [illegible]
فرستادم [illegible]

میر جعفر خان

صحن مسجد

و مادر بسر برده [illegible] در دربار رام نارایں می گفت تا آنکه غلغلهٔ شورش حافظ علیخان غلام محمد [illegible]
مرحوم که دارو غه دیوانخانه اش هم بود باتفاق اجیل سنگه کایت دیوان [illegible] که [illegible] بود بنیه خروج نموده
بسر مرتضی الملک با نایب اورا گرفته مقید ساخت و خود حکومت آنجا [illegible] افراشته بود و خبر آن هم امیر محمد
جعفر خان [illegible] باستماع شورش مذکور [illegible] و معلوم شد که میر محمد جعفر خان [illegible]
افغان [illegible] انجا و انتظام و تسخیر عظیم آباد با فوج انبوه بر آمده [illegible] آینده تفصیل این [illegible]
[illegible] ذکر بر آمدن میر محمد جعفر خان باراده گوشمال حافظ علیخان و انتظام و تسخیر عظیم آباد و تالیف رام
نارایں و دیگران [illegible]
رام نارایں [illegible]

[illegible]

حافظ علیخان و اجیل سنگه از کمال

صحن مسجد

حافظ علیخان و اجیل سنگه از کمال سفاهت و نشناختن مرتبه خود درین انقلاب با هم ساخته [illegible] اینجا را بنام خود
متفق کرده [illegible] نایب مرتضی الملک و دیوان سراج الدوله [illegible] حاکم پور نیه بود مقید نموده حافظ علیخان بر مسند
حکومت تکیه زده و اجیل سنگه دیوان مدار المهام او و مرجع مردم انجا گردید فی الحقیقه حافظ علیخان [illegible]
ساخته بسبب اختیار جمیع معاملات و کار و بار [illegible] میر محمد جعفر خان را چون از رام نارایں نایب
نظامت عظیم آباد اطمینان [illegible] رفتن بصوب مذکور [illegible] از معاملات انجا [illegible]
دریں عرصه [illegible] بگوش او رسید ناچار برای انتظام این دو کار [illegible]
[illegible] از دار الامارت [illegible] عسکر کرده [illegible]
[illegible] سراج الدوله که

[illegible]

آن بحاره

[illegible]

قرار شوق آنست که سید خادم علیخان پسر خادم حسینخان شوهر خواهر میر جعفر خان بود و خادم حسینخان از زمان صوبه‌داری
هم رسیده از زیاده دیگر گرفت پیشکش غیره بود متوارد گشته بدین جهت که خواهر زاده او را نقاضوت می‌گرفت
و در مجلس میر محمد جعفر خان او را ملتفت نمی‌کرد به نوعی که خاطر او را می‌شکنید تعبیری که معذرا [illegible] سنا شیتهای گاه گاه
[illegible] هم چندان تفاوت نمی‌کرد سبب آنکه جوانی در تمامت ایشان و فراموش کلی لهو و لعب که مرغوب
مردم کمی ما بایان زنها بود چنانچه شریک بی سهیم و [illegible] مرتبه و مقام مقیم بوده اوقات را کام دل
میگذرانیدند لکن آنست میر محمد جعفر خان نهایت عیار و در حساب و کتاب و اقف و جز رسی بر شمار [illegible]
سبکسری و تیز مزاجی در مزاج حسن غالب و با وجود خانه یکی در معاملات و کلمات لطیفه مخفی و دور اندیش بود
چون نوکری که محمد بیگ مرحوم میتهادر بود به سر برده از زیاده در رسم انتظار دو امافعل و تمام حسن آگهی تمام داشت
[illegible] حکومت راه بی کلف و در معقول کار رفاقتی که [illegible] سراج الدوله با میر جعفر خان کرده و سر المقتضد
مدتها باو بسر برده هم سراج الدوله از خادم حسینخان هم در مکان و خوراک واحد و اخلاص بود توقع و وثوق
چون حقیقی با برادر نسبتی همه ملک و دولت شنبه اگر کشته پور نبیه با بیا نبیه که با زوال دولت سناشت
[illegible] ترک نموده بخشید از خفیه بر هد بیا بیگانه نخواهد بود چون [illegible] خاطر علیخان به مور وله و میر جعفر خان باراده
[illegible] بر آن شد و بر عقب بر آمد خادم حسینخان که در محاربه با جعفر داشت اسباب امارت تقدیر کاف
و مناسبه آراسته برای میر جعفر خان که اطلاع مناسبه پور نبیه را از شرط اعطای خدمت انجام داد بالاشت
اندک نوعی مستعد کرده به میر جعفر خان که رخصت بعینش و در تمام خصوصی سبق از نبه که وقت شام و دو لیلی ند سنکی
آمد نیاب داشت و معاملات عظیم آباد و برادر از پور نبیه عظیم آشتی شده انتظار از تمامی گشته بخلوت بر آورده بود
با بوده و میر محمد کاظم خان رسانیده از رفتن هم جانجک که با تقریر شیم و راستی داشت چنانچه ذکر شش بدر جنگ
با سراج الدوله بنقوی گذشت و با تفضل میر محمد جعفر خان خاطر تالیف قلوب به او رسانیده آشتی افزوده مخفی گری
نمود [illegible] هم ما بو بوده بعد جنگ خادم حسینخان تعیین کرده ذکر رفتن خادم حسینخان به سوی پور نبیه و تقویض یافتن
پرچم خادم علیخان [illegible] میر محمد جعفر خان چون بعد در مجلس توقف نمودند خادم حسینخان را جای که لیکه
به پور نبیه مرخص نمود خادم حسینخان فوج و اسباب خود آراسته به عبور گنگا کرده و فوج تکاثت بعد تقویض تمام به
از رؤسای تابینان سپاه و ارباب قلم پور نبیه که جدید را انجام و نسق آنها [illegible] وعده و وعید و تالیف و تقیید
بر آمد خاطر علیخان [illegible] نشان و اجل سنگه هزوره از هزوره و میانه و دور رفتنه [illegible] و خادم [illegible]

صحن مسجد

بباده برق انداز تفنگچی ای و در دسته هزار سوار مجاهد و افغانان که بیشتر به رعایا و ارزنا تقرب و سید لال ایجا
بحری ارزانش شک و فعال گشته لایق کار زار نمودند خود را معتمد کار که حضور نموده ما به اراده و قوه خادم حسینخان
بعد استماع اراده اسمش از پور نبیه بر آمده بجائیکه مناسب دانست طرح سنگر کرده مورچال انداخت
در [illegible] تمام هجی و طرح اورا به تطبیق احکام نجوم بر دلالت فتح و ظفر متین شمرده آن را اطراف و افغان
مورچال به تحویز خود مقرر ساخت و خاطر علیخان به طرح درویش با فوج و سامان در درون سنگر آماده شده و جا
مستعد پیکار نشست و از رفقای خود بلند رتبه‌ای با سپاه که از خزانه فراهم آمده عامل سراج الدوله در دسته ما
بود رایگان بخشید و ده خود شنود که در آنجا چون خادم حسینخان نزدیک رسید رعب و خوف در دل هنشین
جا کرده خادم حسینخان حقیقت استماع نموده بوقوع از میر جعفر خان کمک و رفاقت نوشته که حالتی ایلا عقب انداخته که تو اتفق و هایها
فوج پایان خادم رسیده به رسیده و فرار آنها در قلوب سپاه پور نبیه بسیار رسیده و در جان انهار ارگ امکنه
راه فرار افتتاح یافت و رستهای گسست در سنگر بود راه خانه میگرفت تا آنکه در تحسین خاطر وضع و پای
راه یافته خادم سر آرام بیابان آمد رفت میر محمد جعفر خان خاطر معین شده بعد میر محمد کاظم خان نائب کمک
خادم حسینخان روانه ساخت خادم حسینخان که در عقب رفته بر احتیاط سپاه و رساله بعد نبیه آگهی نا عقبش
مقام مطلعت مناسب دانسته کار با او افات دیگری کار را تمام کند و تمامی هم بر آنکه تا به جای قبل انداز که میر محمد
کاظم خان بر رسد سپاه همراه خود را آراسته صفوف حرب برخاست خود و طبل جنگ کوفته سوار شده
از طرف خاطر و اجل سنگه نیز نهیه جنگ نموده صفوف را آراسته به سنگر خود مستعد الشباب چون
خادم حسینخان فوج خود نمایان شد سپاه خاطر ما که خوف و هراس در دل نشسته با گردیده احکام بهم رسید
از خادم حسینخان نیز رسیده متعهد مجرد دیدن طلیعه لشکر آن بلا توکل گسیخته فرار ساز گشتند بله فرار
بهم زدند و کمان خود رسیده آسوده خاطر علیخان خاطر و حیران گشته باز کار با جابجا که بعد دریافت و رفتن که
رفت کلا پاره کوه سمتان گرفتند پرچش از صعود مجرد رسید ای پسر ستوده جابجا بر آورده در دامان شد بعد
[illegible] عهد عالیجاه میر قاسم خان باز آمده مدتی در رشید آباد ماند بعد از آن ارزق چیزی مسموع نشد و خادم
حسینخان مظفر و منصور در ملک پور نبیه گردیده در جانهای خانه کرده هر کمک نزول خود و خان دانسته گردید
اجل سنگه را حاضر کرده ساخت اتفاق با میدا که مختصی بشته ام و مقابل بر سر خاطر علیخان افتاده جنا
توقع یافت نخواهد بود عامت گشته گرفتار آمد خادم حسینخان کامل فتح و فتوح از آن گرفته همراه ابا و جوشنه و خنجر ها

از حاضر و اوجه بیت آورده بعد از استفسار و تحقیق و دیگر قرار بیان راند آمد و کرده هیچ شخص نباید از انجا گرفته
بودند بطوری و محصول بر آوردند و مردم را بطعن و کنایه بهتری سلیقه رانش و خالصه و نیکنام و رسوائی بایدها
اند و حضرت و بعضی میر محمد کاظم خان حسب الطلب رسید و با خادم حسن خان ملاقات نموده بعد روزی چند
رخصت شده نزد میر محمد جعفر خان رفت و خادم حسن خان مستعد الارکان گشته با نظام ممالک متعلقه مخلف
بر و حضرت بعد چند ماه رتن بابان نجم کرد بیات گشته به سیف خان و میر تحفه طور بنده ولایت نگان اکثر
امرا را با نگان مکاره رسانی بعضی خوشنود شدند اغنیا بحسن خان در رفع ما اصلحت کنند قرار داشته خادم حسن خان
با این کینه جز داشته تحقیر بود رفته با او با و حضرت و دیهات را متوقف با این محقر رسید
خادم حسن خان با استخوان میرزا را طلب نمود گفت رتن بابان بجور بیت را خود حرف سنجیده از خانه بر آمده با شند
گفت نواب نامدار کار ما همین است که بیت برای دیگران می کنیم برای خود چگونه تقصیر کرده باشیم
گفت حاضر را ما اهم خود بیت سعدی گفته در میدان آورده بود دید مقتل شد بجز دانفعال مردم را گفت که
این کجدی را ابرده بینی اورا بر نه تا قدر بیت تنبیهش شود بر او و بر دیگران عیان گردد و حسب الحکم لود
عمل آمد و میر محمد جعفر خان با جمع لشکر و حشمت بتهیه رونق عظیم آباد نمود ذکر نهضت میر محمد جعفر خان از سراج محل
عظیم آباد و مساعی راجه رام نارائن با کرنیل کلیف و بکشور با سفر از مسند و ورکشی میر محمد جعفر خان بتوجه
حال تنبیه میر محمد جعفر خان بر راجه رام نارائن جزئه معلوم شد رستگاری محض و پادر اری دولت ملحق ور
اتفاق با جماعه انگلیسیه بود جرا اتحادی بر قول و فعل میر محمد جعفر خان را در تحاشی مدارست با عاجز بالیستا علی
دو را و کل محض کرده بنده و گفت نحوی خاطر خواه اصلاح خلل ممیر و سخن کرنیل کلیف مفصل نموده باید آورده نام مطلبی
خاطر نشان حاضر نموده و مسوده درست کرده ولو گفته ند از اهل نزد میر جعفر خان رسیده ظاهر بحفلی نشاء توسط صاحبان
انگلیسیه راجه رام نارائن خاطر نشان نمود از خطر از عمر و بعضی حالات ناد بیرس بعض بتعالی می شود و الاظهار را دانند
چه صورت کرده جواب بالیت که چه بعضا لیقه کنند اهل با بیست ساخته و مسوده خاطر بحواله وکیل بنده بود بر او
آورده حتی میر محمد جعفر خان جندان خط و سواد برنیت و وزارت نیک که بسیج از عمر او است حضور ما بعد
غلام هیچ کار و بی حاصل و حضرت برای بستان در آن وقت ونیه مسوده را آورده بعد بتهاء خواسته نموده
خواندن گشت گفت سفر سبیل که شد مناسب نیز احسن ظاهر نموده بود و آنکی ملاکه و پیش کرنیل کلیف برده مطالبه
ابیض وکیل بنده بیاد بنده کنند اهل کار خود کرده سفر بی نظر کرنیل کلیف رفت و مراتب مسوده خط وکیل بنده رفت

دی ترتیع؟

ص حضرت مسجد

کرنیل مسوده را بر گرفته گفته است مغفرت آنکه شما اینجا زیر با بند بفقط جان دار بر و احوال و صوبه و عمده و درسنات
ما سبب از شما به خلاف و گفته اند اهل از جای بر و ولایت عظیم آباد کنید و در سینه بر او نام اش
بنده چند اراد و نظر او رسیده و سلطانی گردید ارادو و رفتن با استقبال و ملاقات میر محمد جعفر خان نمود بقیه نامه ختم
دیده انتهال کار کرد مینه ساز که با سیف خان منصور انقلاب نموده از ملاقات او رشته اتفاق وعناد میانه میکنید
اما دیدکه مجانب ولایت را با او کرده اند تا بر قی در گاه که اتفاق نموده و در روزی تمام و نیست رفتن و تحقیر
رفته بنده شمید رسید از را حاضر سر کنی که ستیار او امام کار به جهات کار نیز گاه کرد بازیافت بود شده بنده تنبیه اعظم با شند
بر نفاق خان منصور نمود از نوعی با بعضی ارسنو تشتیه مردم امر حسن و اتفاق نشاه و زخار ... اعلام حلقه کرده و ... خود بیت ساز
سیر شتم الف اللهی نا به بلا سعادت باکار با خود بعی که ساز دولت براید سعادت خوانم است و مرضی گشته اینجا رفته
اسم وار و هیأت بدیده کرنیل کلیف با تحکیم نشان داشت و رسانید عزیز کنند اهل کار خود لود غیب و ولایت برنفاق خود کریز
جعفر خان و اهل رقاب ملاقات با جماعه انگلیسیه با ترغیب محفلی نمودند راجه رام نارائن کرد و رقابی لشکر افغان بگیر
آنها کرده رفته با کرنیل کلیف نا بنجک ملاقات کنفرانسی نمودند بر جدا ن اهلی مرده لو نا رفته بلادرت میر جعفر خان
رسانیدن این سخن به میر بنده کرده اند و مربان علاوه از راجه نارائن امر رسانیده بود و بلاد عزت خانه بها کریزه دانی
اطلاق در کنار سخن راجه رام نارائن خیمه نفع کنند حقیقی ایاد و اهل سلطانی بوده حسب الامر اعلاه کار اتفاق در گشته نیز اهلی نموده بایع
جعفر خان آمده به عمل ناب بان عظیم آباد طرف سفر شهر کی برلب آب گنگ بوده نهضت لشکر کرد و بتشریف علیخانی و رسیده علیخان و
غالب علیخان اخراج عیاقر بلو لیکن میر محمد کاظم خان به امداد میر جعفر خان بلادرت رسیدند و بنده بگرفت میر محمد کاظم
خان را شخص کرده اند بلده امام قرابتی در آن عزیز آینده را سه مغفرت در نسب اولاد احسان سابقی امواهت کلیک را اهلاعلا
با مذکور گرفتن لو بوده ملاقات با جانب او با میر محمد جعفر خان نمود عمر را با تنگا لو اطلاع اهو ملی نظارت شد و نمودار
ام سیاستی و باکار با سست لو با بر حکم مجالست نفرتی بود در نفرت ذوقته با به اقامت او و تنظیم آن و بیت باید
بلکه بار با ارد ذار دیگر بد بار رفت و بر بار با استاع نقرت اینت به گشته او در جرئت خاطر و اختیار در سکات رسانید
و زن رام او اشر شنا بعده آن امثل معین کردید بمل اطلاع الغات بجانب میر محمد کاظم خان نیز شخص کرد راسنده امل با ... نمود تحفه
بنیاد نهضت و در چند مرحله و نهضت بسیار دهلی اورا اولی اولی بر خواری نموده نیشخ فرق و شکایت الله تعالی
شرح و علیخانی با امناسک خود و فوج از آنکه در حجت آورده اند طرح فرق را او بنده ... برارت استماع بر کشی رسانی
تنزل بر وه اوایم دولت و نیک بلوه بر ده میر جعفر خان را با مرز او شمش الدین راست ... با و بر نیه و نهایت

ناگفتنی با بود بلکه اندک بیشی بطایق قرض به میر جعفر خان و جهت سراج الدوله که اهتمام اضطرابش بود به سر رسانیده و در این
اوقات که ممالک بنگاله و غیره از سراج الدوله و [illegible] به آن جا گشته مرزا شمس الدین [illegible]
مراعات بنا بر حقوق سابقه بود اما به جلسه [illegible] صحبت میداشتم و گاه در خلوت ما بین یافت [illegible]
اگر چه [illegible] و گفته آشنایان ما را فرصت یافته که چند که موجب [illegible] باشند
بر زبان آرند معذور [illegible] صحبت خلوت و وقت فرصت در یافت میر جعفر خان خواست که [illegible] گفته
از آن [illegible] که گفت میرزا صاحب [illegible] شما را [illegible] نکرده از احوال شما غافل [illegible]
چه گم کرده های [illegible] انگلیسیه [illegible] امور [illegible] انجام [illegible] شده [illegible]
[illegible] و سعی [illegible] شما [illegible] که حال [illegible] های اند [illegible] چند ماه
[illegible] گفت [illegible] احوال [illegible] زیاده بر این [illegible] سراج الدوله خانه [illegible]
غارت کرده [illegible] میر جعفر خان [illegible]
افتاده [illegible] داده [illegible] دو دست [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible] میرزا شمس الدین گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] میر جعفر خان [illegible]
[illegible] میرزا شمس الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا شمس الدین میر جعفر خان [illegible] گفت صاحب [illegible]
[illegible] کرنیل صاحب [illegible] میرزا شمس الدین [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] بعد چند روز میر محمد جعفر خان [illegible]
[illegible]
[illegible] میر [illegible] خان [illegible]

الغلبه

الغلبه [illegible] کرنیل [illegible] میر جعفر خان [illegible] میر جعفر خان [illegible]
[illegible] چه [illegible] که برام [illegible]
کردم [illegible] که کرنیل [illegible] برای [illegible]
[illegible] میر [illegible] جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میر جعفر خان [illegible]
میر جعفر خان [illegible]
[illegible]
[illegible] میر جعفر خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
میر جعفر خان [illegible]
[illegible] میر جعفر خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میر محمد جعفر خان [illegible]
[illegible]
[illegible] اندک
[illegible] میر جعفر خان

اتفاقاً سید محمد میر جعفر خان ناچار با سی خانه کشتی بر زور شمرده اوقات کاره رام زین این احوال با میر بخانه گفت
و میر جعفر خان چون دید که بیکار نشست باشند وقتی علیخان را بر فقیر بجانب قوم در بیرون [illegible] آمده و
رفت مقدمه کشتی [illegible] جنانچه ایا با بیلاق رفت ترقی تب عظیم داشت [illegible] محمد [illegible]
امید وار کار [illegible] که بر احوال بر سر تقی علیخان [illegible] و او را از سر جنود [illegible] تقی علیخان [illegible] که
[illegible] در باره جا کر [illegible] منظور باشند [illegible] بار [illegible] کرده تقی علیخان [illegible]
[illegible] جا کرات [illegible] و میر محمد جعفر خان نام راجه رام نارایین [illegible] کرده
داد و [illegible] معاودت نموده [illegible] کرده بیبیت جنگ
مرحوم [illegible] تمام تقدیم رسانیده [illegible] باقی مانده [illegible]
دریای [illegible] بر [illegible] سراپرده [illegible]
[illegible] روز از [illegible] بعد از [illegible] روی [illegible]
خاطر [illegible] رنگ [illegible] معاودت [illegible] عظیم آباد بود
[illegible] عازم رسید آباد [illegible] مقابر [illegible] شاه [illegible]
و مقتدای [illegible] رفت [illegible]
[illegible] خوردن [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] درست کرده [illegible]

تا تعیده علی آن [illegible] ذکر [illegible] احوال [illegible] بسبب [illegible]

[illegible] آغا سلیمان غلام [illegible] امیر الامرا [illegible] صمصام الدوله
[illegible] امیر الامرا [illegible] سر کار [illegible] رسید [illegible]
[illegible] صمصام الدوله [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible] صمصام الدوله [illegible]
[illegible] میر محمد جعفر خان

بعظیم آباد رسید

بعظیم آباد رسید اول ملاقات با راجه رام نارایین نمود و بوساطت راجه مذکور [illegible] میر محمد جعفر خان حاصل کرد
[illegible] رام نارایین [illegible] مخالفت [illegible]
[illegible] صمصام الدوله [illegible] میر محمد جعفر خان [illegible]
[illegible] معاودت میر جعفر خان [illegible]
[illegible]
[illegible] راجه رام نارایین [illegible] میر محمد جعفر خان [illegible]
[illegible] رام نارایین [illegible]
[illegible] بقیه قصه میر محمد
جعفر خان و [illegible] تقی علیخان [illegible] میر جعفر خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میر محمد جعفر خان [illegible]
[illegible] رام نارایین [illegible]
[illegible] جعفر خان [illegible]
میر محمد جعفر خان [illegible]
جعفر خان [illegible] میر غلام علی [illegible]
[illegible] شاه اسمعیل صفوی [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] شاه طهماسب [illegible]
[illegible] شاه طهماسب [illegible]
شاه عباس [illegible]
[illegible]
[illegible]

سکه و خطبه بنام خود کرده بود از نیم ذیقعده تا بیست و نهم ... خود مرفوق گشته به علت ... خود در برابر ... الحاج عبدالرحیم
خان خانان شده به جنگ ترکی شورش بخیر اورده سر فرود آورد و شجاع خان و نور خان و دیگر جعفر خان زاده ...
طلب نمود و ... بوده و آخر فرمان ... عبدالرحیم خان خانان ... شد
وقت از تبر فضلای جامع الکلیه ... ملکاد دخیل آباد ... امیر عبدالله ...
نظامت عظیم آباد ... فرمود ...
دوگلی و ... امور ... جعفر الکلیسی ... میر ... خلق ...
حیدر شفقت ... احوال ... تحقیق ... مقام ... خواهد بود ...
ابیت ... عظیم آباد ... عظیم آباد گشت ... بر عبدالله
کو بانده ... آشنا ... مستی ... ذکر

معاودت نمودن میر جعفر خان از بسند آباد ... میر ... و درین ... شد آباد

و عظیم آباد رو بدان میر محمد جعفر خان بعد زیارت ... و فوج ... آباد گردیده و ...
... و شنیده ... لشکر و فوج ... در راه ... جامع ... و ...
و مردم ... کلان و عمده افغانان ... که ... خلوت ... خوانده
... ساز ... و جبای ... مستی ... خود ...
... جرا ... بی ... صوبه ... مراتب جلد ... .
... فرموده ... معاودت ... آباد ... مرحوم
... نام ... ارام ... حرفها ... خوشی ... نشد .
... جهان آباد ... دانسته ... عطا ... .
... دیگر ... میر محمد جعفر ... انتظام امور ملک
دولت ... احوال سپاه ... نیک ... انکه کار سپاه ... جعفر خان
... سپاه ... شد ... میر ... چند ...
... میر محمد جعفر خان ... معاش ...
... عظیم آباد ... جعفر ... مرفوع گردید ...

... باختیار ... سرکار حسین قلی خان ... بود افغان و ... از
ممالک ... جامع الکلیه ... بود ... قلی خان ... خان
مرحوم ... رسالت و ... الکلیسی ... بود ...
عظیم آباد ... راجه رام ... بود ...
... سپاه ... معارف ... بود .
... زبر جان و ... خان ... زمان ... محبت ...
میر محمد جعفر خان ... سراج الدوله ... میر ... الدوله ...
... میر محمد جعفر خان ... نام ...
... جانها
... ساک ... شاه ...
... سپاه ... میر جعفر خان ... میر ...

... میر محمد کاظم خان ... عبدالله ...

... سپاه ...
... میر محمد جعفر خان ... میر محمد کاظم خان ...
... عبدالله ... اختیار ... از
... مولوی مصطفی ... دارالسلام ... میر کاظم خان
... میر محمد جعفر خان ...
میر جان محمد ... میر محمد جعفر خان ... میر کاظم خان ...
... میر محمد جعفر ...
جعفر خان ... سراج الدوله ... سعید ... علیه السلام
... محرم
... میر محمد جعفر خان ... نقش

[illegible]

نامه ایشان را براتمامی بهلوی در روانه آنکهانی نشست و مصداق مصرع مشهور مصرع بنیان نکو ماند اتفاق
رازی گردست زنند مصطلحا میر محمد جعفر خان برایشان جا بجا بود و بی باکی خود سوار شده از ایشان بدر رفت
و خواجه عبد الهادی خان اینکار که در نهایت جرات شجاعت میر کاظم خان متعاقب میر محمد جعفر خان برآمده او را
چون خواجه عبد الهادی خان کشیده این احوال اهل مردم مشتهر به میر محمد جعفر خان رسانیدند او از استماع این حکایات
متوحش گشته آمدن ایشان را بر قوت نفس و با خواجه عبد الهادی خان و دیگران بدگمانی گردید و در راه های مردم گرد دل
بلند بر زبان آمده نقل مجلس گشت میر محمد جعفر خان به تفحص افتاد و مولوی مصطفی مذکور رو آورد محض [illegible] نام انکه
[illegible] با میر محمد جعفر خان [illegible] هم که [illegible] براى [illegible] امید نجات
از دولت میر جعفر خان و پسر بی در اظهار با مولوی مذکور استمالت شد و خواجه عبد الهادی خان [illegible]
نامه [illegible] شد چون خواجه عبد الهادی خان [illegible] در خانه خود مستعد [illegible] میر کاظم خان
کلام [illegible] میر جعفر خان و میران [illegible] مجید [illegible] جرات زنند
نمود و رساله خود را برای رفتن [illegible] استمداد کرد تا تنها با عیال و اطفال
خارج البلد [illegible] میران و بعد پرسش [illegible] خود ذخیره نموده و خواجه عبد الهادی خان
با برادر [illegible] و اسباب خود [illegible] تا بار کرده همراه
گرفت و خود با [illegible] روانه [illegible] رفت و پسر [illegible] مستعفی [illegible]
حکم فرستاد [illegible] خواجه عبد الهادی در [illegible] همراه [illegible] کارخانجات
مذکور و مردم [illegible]
[illegible] ساطع [illegible]
شاه آباد [illegible] خواجه عبد الهادی خان [illegible]
آب [illegible] مردم [illegible]
[illegible] کشیدند [illegible]
[illegible] کردند [illegible]
شمرده [illegible] مردم [illegible]
[illegible] میر جعفر [illegible]

کوشنده

کوشنده [illegible] در پهلوی مسجد [illegible] تا بابین [illegible]
زیر درخت [illegible] مدفون کردیدند

مجمل احوال رام نارائن و عظیم‌آباد
بنا بر انتظام اخبار

راجه رام نارائن بعد [illegible] میر محمد جعفر خان [illegible] رسیده [illegible] برای [illegible]
زمینداران [illegible] سراج الدوله [illegible]
تا [illegible] زمینداران [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible] افغان [illegible] جاگیرات [illegible]
[illegible] میر محمد جعفر خان [illegible] همراه میر کاظم خان [illegible]
[illegible] راجه [illegible]
[illegible]
[illegible] رام نارائن [illegible]
[illegible] رام نارائن [illegible]
[illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible]
[illegible] زمیندار [illegible]
[illegible] رام نارائن [illegible]
امر میر جعفر خان [illegible]
[illegible]
[illegible] انتظام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رام نارائن [illegible]

سعوت در باب اعانت ربیع علیخان و کوتوال قلعه دار و تنبیه بحکم سنگه نگاشته بودیم در این باب خطی
براجه بسنت سنگه مذکور نوشت [illegible] راجه مذکور [illegible] احسان [illegible] بتقاضای حقوق
شناسی فراموش نمیکرد و از جمیع زمینداران صوبه عظیم آباد [illegible] زیاده [illegible]
صاحب نوبت و مالکی چهار [illegible] المقتدر [illegible] قلعه دار [illegible]
هم بحکم سنگه نیز کلمات [illegible] اشعار نگاشت و [illegible] مرقوم [illegible]
و [illegible] قلعه دار [illegible] ربیع علیخان [illegible]
در شهر عظیم آباد [illegible] سید علیخان [illegible]
و از دیگر [illegible] علیخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بر بحر بیکران احوال مرشدآباد و نا بر انتظام امور و انجام احوال [illegible] بنگاله آن بلاد** [illegible]
[illegible]
[illegible] میر کاظم خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

او بوده اند

او بوده اند از اول صبح [illegible] میر کاظم خان [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا عبدالله [illegible]
مرحوم میرزا محمد [illegible]
[illegible] میر کاظم خان [illegible]
[illegible]
همراه میر کاظم خان [illegible] میر کاظم خان [illegible]
[illegible] میرزا عبدالله [illegible]
[illegible] میرزا عبدالله [illegible]
[illegible] **حافظ** [illegible]
[illegible] میر کاظم خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا عبدالله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]

[illegible] بادشاه [illegible]

صحن مسجد

زن مهاجنگ و نانا تا کسیتی و نانا تا اشه جی رود و جزر انسش سلوک لطف الملک که معروف بزرگ سراج الدوله
و مادر و خواهر بعض و خواهر سه چهار ساله او با وجود حقوق ولدی و برادری و علاوه آن احسان جدید که
بهنگام مصاحبت محفل سراج الدوله میرجعفرخان را با نانا تا کسیتی و غیر کلان مهاجنگ رزو مشهور مهاجنگ
میرجعفرخان نمود با عاقبت رب نبینی نیستند مهما با تقاعد بر بخت مقید کرده و در کمال ذلت و خواری روانه
جهانگیر نگر شد و در سه ماهی بر قتل میرکاظم خان گذشته بود که آمد آمد شاهزاده عالم ابن عالمگیر ثانی
که بعد ماجرای شاه عماد الملک از دهلی برآمده بود شایع شد با در وسیع یافت آقا تا شجاع مهر اراده شاهزاده
مذکور با محمد قلیخان معروف بمرزا کوچک پسر میرزا محسن برادرزاده صفدر جنگ وزیر بتسخیر بنگاله و
عظیم آباد و سپاه ملازم خبر رسید گشته حال آنجا عه بکدام ای رسیده بود چه بار تقاضای شده بود و نیز
والاعظم هم جمل آمده آقا تا فایده بران تحریب نگشت بکار رفته اجبار نمرا اجهان و بر خان و امثال خان
بسران عمر خان ایم مدین محاصره ولدالامار سبکه نگه میرجعفرخان و فرزند او محمد بسش جهان
انها بالمره فرو سش نموده قاصد اخراج انها هم نمودار شجاعت و سلوک شان که شیران و غافر پیان بیجا
باوند تر سیده تولا از و عانت ش میکند را بیده اکثر خبر نیفت شاهزاده عالم که مع محمد قلیخان بارگه
تسخیر این بلاد از اله آباد بر خروج انها سیده متحقق گردید از بن امر مضطر گشته بد لاسا کا سپاه و ارتقای
ادوار ای تماه مشغول گشته قبلی اند حجت هزه سپاه و رسانیده و تشویر سش کا جمله کوره را اندک
فرو نشانید ذکر آمدن شاهزاده عالم مع محمد قلیخان بتسخیر عظیم آباد و بنگاله و برگشتن نانیل مقصود و کشته شدن
و نادم شدن ایشان و برفزار نشستن حکام اینجا بار دیگر بنیادن آستانه رام نارائن نایب نظامت عظیم آباد چون
رجلش آمیخته بحیله و تزویر بود با میر محمد جعفرخان و اولاد و دستش مصاحبت ذات آقا تا بر ترسیل کر با کلیس
بسر سانیده بود نظام آنکه موجب الزام نقض عهد و دغا نرانده بود عمل نمی تواند کرد بود و در باطن چون
بسوده طلب فرصت می نمود نام مسند شکر و سپهدار شکر نیز نقضا کا حقوق بر ورش مهاجنگ
با خاندان او کم راضی بوده خواهان استیصال خاندانش بود و نیز الحقیقه اکثر اهل مردم آن نژاد خلقی دیده با
سراج الدوله او استخفاف بود که دامانش با حرمه بسر سانیده با الله او راضی شده و کمالی بر دند که چون
میر محمد جعفرخان مرد معتبر شناخته دیده معتبر آمد خرست مهاجنگ کند رانیده تا کی گشته از اخلاق و اعمال او
بیمان کسی نخواهد بود که نقش بر رسانده حکومت را ملاحظه احوال او نموده شاهزاده او منع میرزا که نخوی

روزگار بود حسرت و تاسف بر روزگار عهد سراج الدوله میکرد و ندو رحمة الله علی تابش الاعمال که مثل گرداب
تجدید بافته و لطف زبان ورای و نادر را بود میر محمد جعفرخان که بالکان آن نخشت اموال مهاجنگ نظام که بنگاله
و رفیق سپاه شهرت دولت محمود مشی کرد ده و بجل و رسائل فارغ منبت با و تشهیر یافت بیکو نبود
که شخص بر سیده بود که تولا جب جو بیکه ازین جاب بسیاسی شهیر مردم و مشهور بود احوال او بر سید
هر شد جواب و اینکه در عهد مهاجنگ حال بنگاله شده و آب از دریا بخشیدن بود احوال که حال خود است دل
خواهم که رشید که بجز نیکی داده اند خلد صدر احوال این ممالک که بکوشش محمد قلیخان ناظم اله آباد برادرزاده
صفدر جنگ متواتر رسید بر چند بیسر را نمود خار را از شعور روانش آقا خان را از جای خود مداخل اله آباد
که وجه کی بود بر آن قناعت نکرده با جو سپاهی تسخیر بنگاله و عظیم آباد و اود یه و درو ناشی جا گرفت با نیسیح
للعه داری بار زار در میان نهاد او که از مدتها خواهان و قاصد آوار ساخته محمد قلیخان را از اله آباد بیرون داد اصرار بار
تر غیب شد و شر اکثر خود و بر بخیر شما بر خست و کفت شما بسیار ازین مدت بلاد و داخل گشته
مختلج غبار شما نمود بلاد شاهزاده آسم تعجبیه انکار بود و نیست دریع اشتمال الدعوی شوم و بنابر آن گلا نیشتنه
آمد که شاهزاده عالم از سلاک طلب است و عالم و بوسعه بی بدر خود شهرت دارد و از خوف عماد الملک
آواره میکردید با تفضل بنش نجیب الدوله نجیب خان افغان که در سیر ان بود کشته شده است طلب شد او
برنیابت جمعیت عازم و بنابر شرفیه باید شد محمد قلیخان عبد الغنی خان را نعض استقامت مانده و تشهیر
ارادهٔ منظر نگردش بنابر او گاشته پیش جمعیت طلب داشت شاهزاده که این سعد با الحضا جواب است
مع رفیق بنگیره ولت عازم اله آباد گشت و رفاهیت احوال راه مسند شکر او الله مرحوم و بیرون شان از لرز
تنقش استقامت او در بن بلاد نشده راجه مذکور بنم خیال آزردستی فتح و اسباب و حرکت عظیم دو سر
جا گرفته بود و می خواست که اگر چنین کسی باراده تسخیر این مملکت بر خیزد رفاقت و اعانت او نموده
انتقام سراج الدوله از میر جعفرخان بکیرد زیرا که محبت خصوصی با مهاجنگ و نهایت حسن السلوک با او
داشت و بهلوان شکه هم و دیگر کاریها خود متفق گردیده بود و بنابر الحقیقه که محبت شبی حسن و غیرت و شعور و
پاس حقوق و دیگر صفات حمیده و داشت اگر اجل امان میداد کار بسیار نیک کرد که بعضی بود
نظیر رسیده آقا عز سنی دغا نکرده بهانه گردید و رسالت معتقد و و بیت راجه رام نارائن از خطو تکاری بر سند
شکر گرفت و به تعقیب سپاه می پرو رخت تا ماه رو زرسینه بحر کرد از ایام موروثه خواهد بیشت آمد شیخ فلکیم

جامه وار علاوه هم قدیم سرکار نسکی که بر شیخ عالم قدوة الاولیا مشهور از نسل گنجی بود و سندر سنگه
او را بسیار دوست میداشت و از او بارها کارهای عمده و جرأتها در حروب بظهور رسیده لهذا [illegible]
در خواست نماز روزینه کرد و اکثر بنای قسم می شد که آنچه محفوظ است بجان قرار نداشته حالو فت [illegible]
روزی چند قبل ازین بنا بر بعضی مساعی جمیله سندر سنگه در مجلس خود بر زبان آورد که غلام غوث نمک حرامی
و حق نشناسی از اطراف بسیار دارد و اما این مساعی از طرف او در وضع او بنا بر [illegible] واقع شده
غلام غوث این سخن از مردم شنیده چون عار بر خود بجهت کفته بود که ترک این بر طبق بر دوست می است
اتفاقا بعد از روز نشیب چون اجل بر سرم رسیده بود مبالغه را از حد برده بود سندر سنگه گفت غلام
غوث این مساعی خوب نیست مرا مهلت بده خواهم بلکه گفت نادر و زر کرد فتنا بر حاسی [illegible]
ملک [illegible] که بر خاسته از دوست او را با بد غلام غوث و از سندر سنگه [illegible] شنیده گفت
بر نینی و زر داده بود سندر سنگه گفت که وقایع را بر نیت آن کردی عجب نمی دانم این سخن گفتی بیمه کار بود که و ده
غریب کار سندر سنگه نام محمود و نام سنگه کمتر رکاب شنی بود و دیده خود را با ورس بنیاد را کرفت
و رخی بر بنیاد سنگه که برادرزاده و شنبای سندر سنگه بود زده به سر رفت و بر او [illegible]
راه و دریا میرفتی کرفت صبور سنگه نام که یکی از رفقای سندر سنگه بود حمله کرده جا بر کرده باورد
علیه زد که چه کسی [illegible] میر می شد بر رومی نیست بر کشت و آنان سبب ورود او بعد با صبور سنگه و رفقای [illegible]
شنیده غلام غوث را انکشت و دیده با بر بنیاد کو رکشته [illegible] آوکیجت و او را بر زمین زد و مردم دیدند که
اجتماع نمود از عقب می آمدند صبور را نجا را با کشتی که نشست چه بکنیده قاتل [illegible] بر کشید انجا
بر رسی بکشته از چوب و کنک و کارد و شمشیر کار سنی تمام کرد و سندر سنگه آن نیز کسی [illegible]
قالیا بحضور بیدالقضیه بر احیای ثبت شاه که صاحب نام و نشانی بوده اند یعنی چند کسند که نام آنها
معتقلی می نمود اول والدالنمر که خلف صالح الملک نصیرالدوله رسیده مهابت علیخان بهادر را شد حکمت بود
دوم مدارالدوله خطاب های دیگر او را نیز گفت و ذکر تقریر خود سوم لطف الله خان ممتاز الدوله نبیره او فتح [illegible]
خان کشمیری فتح سپری چهارم نوتقان پنجم منیرالدوله رضا قلیخان بهادر و ناد رجنگ [illegible] ششم بهادر علیخان
کلام بحاله سر انان ازان این اوراق کمان کشته کند از قسم نام والاقدر معدود جمیع اسامی یکجا نیز بیس کسی
بیسی و لبیری جای داده تمام اللغیضر انست که در هنگام مجر و اصول و رو بر احقاقت شاهزاده [illegible]

کسی از نام اوریاق

کسی از
نام اوریاق [illegible] که جای آن بود که [illegible] و اعانت شاهزاده از خوف عماد الملک وزیر تواند نمود
یاوری شاه عالمگیر ثانی در غیبت عماد الملک که بطرف [illegible] نکیش و دیگر افاغنه با بر آورده چه خصوصیت با نجیب
الدوله بود و بنگر نمود که سید الذیب بر آمده بود در احوال سلاطین و عظمای شام بجهان آباد والد چون
اکبر آباد و راه و شهر و رسومات مصر جهانی دکنی الف الله تن با نجابت موجود و راست قدر و فرزندان مقصد [illegible]
نموده کلک و فتاح کار رخوا جهانشد بالاده سنه راد بر تاب زینت محل ندم جفو ثمار و عطا [illegible]
و نیست شاهزاده بدست او سپرد و در شکار شه جهان شده عهد و پیمان کرفت و والد مغفور برای [illegible]
جهد سر خود صرف کردست در اعانت او و کم بسیت و کم غربت اورا مسلم کرد انید چنانچه تعلی [illegible]
وقایع احوال عالمگیر آنچه متعلق حروب در شکار او رحمة دنیا بر سر بر درین و قفر و آنچه متعلق شاهجهان [illegible]
و اولاد و جوانب آن دارد ان الله وحده العزیز چند و قفر دوم در اتمام خواهد یافت ملحقی ذکر شاه عالم
در هر وقت بر حال والد مرحوم سالها مخفی بود نمود و او را نشستن از مطلع رسوایی و بعد ازان القصه طاقت و تاب [illegible]
خفیه بر قبول او شده و با وجود ربط بر به جاه که شاهزاده و دانست در اعزاز مذکور آن والد مقام و رباکی
خاطر شکسته خاطر شده جانب در جمیع حیات و بعد جهات کو شنیده در اعانات او الدوره و احوال هم بقدر سعی [illegible]
دراست از نهایه و در حضور بهشت و عادت محمد زمانی تقصیر شفیع اولاد الله هم الکرم مشیجان والد مرحوم [illegible]
چه عجب که مقصد ماند منیر الدوله که بعنز علایم انتظام الدوله سبب اعتنای والد و لقب فخر الدوله خان نیز از وقت
نو رسیدی بود انسی بعد تو سلطنت والد مرحوم مغفور با دشاه رسیده مصروف لطف کردید چه نیکو
مدام الحیات الله سیر و در منیر الدوله حقوق نیکویی ها ای والد را ملحوظ داشته در رعایت آداب و قدر [illegible]
سلوک می نمود تا این فقیر و دیگر برادران تواضعی که زیاده از مرتبه بر شنی و سالی و جاه و اقبال او بود
سلوک می نمود تا اللهم اغفر لهما و ارحمهما الفقیر شاهزاده از قضیه مذکور که او مسند [illegible]
و اطلاع برادر او محمد قلیخان از ساده لوحی شکسته بال افتاده بر جاه کفر برد همراه خود کرفت و الدمیر [illegible]
مع منیر الدوله مغفور در آن کار داشت تا تقصیر اسباب بلوازم ضروری بهم کرده از مردم کار رها که جهان [illegible]
از سیاه با نیت بر قدیم رسیده بود بر عروج بمطالع اقبال مستعد و رسیده استقبال ساخته متعاقب [illegible]
متعاقب [illegible] و عالم شاه همراه بیاد آن الذیل که بود کو چند بجمیعه شجاع الدوله رسیده شجاع الدوله بمراسم
استقبال بتقدیم رسیده ضیافتها بجا و ساز و رعایت ملاذ زر و اسباب آنچه مناسب دانست جنکی نموده

بجهة تزویر بارادهٔ اعانت که با محمد قلیخان موعود بود و اصلی نداشت و بی رسانیده مرخص نمود چون به آباد
رسید محمد قلیخان باستقبال شتافته و عالم شتافته و سعادت تقبیل قوائم سریر سلطنت در یافته
بجائیکه منزل شه قرار داده بود فرود آورد و چند روز با هم صحبت و رعایت رسانید اراده که بنشیند نهاد و دغا قرار
گشته نمود ظاهر نشد مهر اصحاب شاهزاده بجای خود صمصام الدوله که طرز رسانیدن با هر کس و سلیقه
داشت و چرا کسی [illegible] حرف باز گرفته بود و توسل محمد قلیخان بهم رسانیده سر آمده دیگر بعضی که بادشاه
[illegible] خصوصی کرده و بیجائی گرفته باشند گرفته مرتبه و رسالت جواب و سوال فیما بین شاه عالم و محمد
قلیخان بهم رسانید چون شجاع الدوله بوده و کلا با محمد قلیخان مصروف [illegible] مشغول بود بتوقف آمده
با محمد قلیخان گفت که شما [illegible] برسم [illegible] چنانچه شما [illegible] امید [illegible] قلعه چنار [illegible]
که [illegible] در [illegible] عماد الملک و احمد بنگش و جمیع افاغنه اند
المطلبان بهم رسانیم [illegible] مالک [illegible] جنازه [illegible]
که [illegible] باشند [illegible] الحال [illegible] خوش [illegible]
میرزا نجف خان [illegible]
متعلقان خود [illegible]
شما [illegible] محمد قلیخان [illegible]
[illegible] میرزا نجف خان [illegible] شجاع الدوله
[illegible] میرزا نجف خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد قلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مونا

[illegible] میر محمد جعفر خان [illegible]
افواج انگلیسیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد
قلیخان [illegible] عظیم آباد [illegible]
ذکر آمدن شاهزاده با محمد قلیخان در حدود صوبهٔ عظیم آباد و سوانحی که در آن ضمن روی داد چون شاهزاده با محمد قلیخان
[illegible] افواج انگلیسیه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جعفر خان [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد قلیخان [illegible]
[illegible] افواج انگلیسیه [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده محمد قلیخان
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در بابه خود نزد شما سید جمال الله رام نارائن جواب داد که حرف بی قصور ساز نیست با جرئتی آغاز نماید و حرف
و کرنال نام بجنگ رسید هنوز چنانکه خاطر خواه مقدم است از جهت محنت آنها بر آمدن مقدور نیست اگر نقد
رسید به رسم خدمت به تقدیم خواهم رسید بنده نوشته بود نشاد و به طرف انواع جنونها مراسلات
مناسب نوشته بود مطلب مردم روزها را علانی و حقیقت خود را استحکام سلسله بنده و داد و فرستاده
برادر دل و والده و فرزندها ناموس در عظیم آباد با کمال خوش سپری در تدبیر تقی علیخان و دیوان رای جانکی رام
خود با برکرانی بسبب دوستی و یکانگی بنده او کرد حقوق شهرت رفاقت والدم مرحوم میر جعفر خان و
میران رسید جابر فرستند چنانکه حقیقت مسبب بود صد اینها و افراد مردم که بیعت با هم راجه رام نارائن
که کوک بادشاهزاده رو به هیچ این فتنه سید هدایت علیخان که دیوانی و استرداد آنکه در اینجا بود و اینها خود نیز
ما بکار زیر مغلوب شده اند از احوال و تقریرات ایشان فایل بخواهید بود و کار او مطلق العنان بر برادر او با شاهزاده
و محمد علیخان خود است آنچه گذشته که با والد بزرگوار مراسلات هم منجملی تمام ایشان بر قرابت جنگ
که والده ما جنده دارم طلبیده حافظ احمد اسم نوشته و رسیدن بحیای آباد تا اهل اطراف هم به کهد را که کشتی ...
سوادان و خرجی و خزانه کلاوت و قوانین مکلف بار رسید زند و با کمال میان کشمیری احتیاط گنوده
متفقا سید کار ها انجام شدند و در رفت نشد و سایه که کتیبه مکتوب نوشته شده که اندازه سوار و پیاده ملازم
داشتند و در هم با هم که گنجائی بر سید خبر با مردم و علاقه گشته و دنبال تکرار فتنه بود بنده و ما را نیز
رازق العباد از حسن سلوک وعده او با تکرار رسم محبت در پیچ پیچ با همه زندگانی پاس بود محتاج خبر نرسید
آن میر دولت خود کلام و آرام در کمال خنثیات و اهتمام او رسانیده بود کار است بعد بست اما و طالبها اگر
مزور و دواعی باشد خلق لذت برتر بهدر بکر مرسید رام نارائن خفتات و دقت زاده خود نفسی حکمی کرده
باره کار رسیده بود خوانده بنده در جواب گفت که خدمات هدایت که ما بدین امور املاک خلی
دخواست نموده و نه الکون سبب والد را چه تقریر وجهت که با جمعیت و آن چنین اراده عظیم نماید تا بارنج
امر محمد قلی نسبت که مقام ساکن بوده و خزانه منظم الدوله آباد و دو احمد زاده و وزیر رضا علی محمد الدوله ببر
مصلحت است و تنبیه نظر از امور رفته کرده برعالم قاهر و عالم السر ایشان آگاه است که ما طلبیده شما را
والده راه و رسم مراسلات مسعود و به رشته اتحاد و داستان را به مفقود است و ما در زمان
حضور که لطف نداریم همه اگر او تابایی بالجمله شما امر خود در تقیه و بند وانیا و افراد را با ما در ایند و جهت پاس بود خود در

اطلاعات این امر نمایند تا خود مقدور نیست تا با ستاره هیچ وجه نمانسته خاطر جمع هرچه منظور راجه باشد بجمل
آید رام نارائن در جواب به مردم حرف بر کار با کهر اعظم ارکان عظیم آباد و در آن نارائن متفق و او بجود با اتفاق
گفته که مراسلات با جمعی هیچ در بنده تا رام با ستاره بنده او گفت که اینوقت چنین کار ها نباید کرد مرزبان
و مرده بر جانمدان با ما که در این وقت حاکم بار رفته ما بی توانند شده گفت صاحب از بی امر مطلبی
خاطر جمع شد که اگر حکایت تو را هم بفرمایند ایم کرده دارم شنو ایم سرکار ابتدا و حقیقت بر آورده خواهیم دلالت بسته
تشکر فی شبانه و تحریرات به جنگ کهار رسید با همراه رام نارائن بود که خبر درد و دولت نمانده هیچ محمد قلیخان
که طلب با جهاد والد و رفته شده بود رسید راجه الدوله رام هیچ نموده و محمد قلیخان شاهزاده مستقل بنارس
بلند کرده شاهزاده عالی گوهر به جانب آن خیمه رام نارائن همکی یافت و قرار نامزد خان مذکور از نهضت افواج عالی
مسموع او شده و حسن بیگ بهم با جمعی از اصحاب انگلیسیه که در کوتهی عظیم آباد بود متفق بود از راه
بجهه و دیگر کشتی ها با ماه و در عصر کمان ملازم قریب بستی به کرده بطرف مشرق رفته کوتهی از افواج عظیم
ملازمان خود از رتبه بر نمی آورد در آن صحبت که به ملکه شهرت یافته اند بخود و سپاه حفظ و نظم شهرام
نارائن و محمد قلیخان این حالات شاهزاده رام نارائن گشته قاعده معاملات و ملاقات با محمد قلیخان و
شاهزاده کرده و معلوم نمود که عکس بارد راجه مرقوم مضمون و دیدن به کمال سید هدایت به معالجه و ملاقات
شاهزاده نموده و وقت افواج شرقی ملازمان بر اتفاق افواج انگلیسیه مع کلاسیه نو در شوقبه چنین بود آنها
رام نارائن بود با رام شاهزاده و دردم آنها چه بر کیفیت زد و سپاه قال شکر بر سید و قاعده ملاقات نمود
کشید چنانچه ذکر شد چاه مختصر تمام که رسید بود با همه سواری عجب بر حسن قبلی و در رفاقت راد و
حسن تدبیر و نظر و در حساب و سرانجام معاملات تا دعای کشیده رفاقت و دلیر بود تا خاتمه بر
مزاج او غالب و در حقیقت عالی بود طالب و در این رفتن زد بر مال و رفتار و دل حرمت وافر و در نهضت القضه
جمله اراده او تعمیم یافت تقریر او در خلوت طلبیده و تکلیف غضب لشکر شاهزاده و افتتاح راه ولایت بنگاله
جواب رسم با آن ساکن شاهزاده کمال خود بود طلب والد و مرحوم بود و تشنه دیگر رسانیده محمد قلیخان از
باشد تا با مقدمه آگهی ملاحظه تاکید نمود که راجه مرقوم بر واحد بدا بیابکشتر اطلاع نماید قدم نمک حلال خود با
والد در حقوق نیکو نمود او اخلاص که تجدید با بنده نموده بود و سراسر خنثه الی سپاهی که نمود و در این باب مراسم مخصوص
مبنی آنان بود که مصطفی قلیخان بهادر محمد امیر خان سید اوضاع چون از رفاقت با ما در آن بود که در آن سلسله کشتی کرد و اتفاق

و در توقیف نمایند و در بین جزو زمان عهد زوال دولت سراج الدوله هم از غفلت بسیار که بنا بر آن در ملک رخنه

بهانقسم سلوک می‌نمود تا بحدی کسی نزد حشمش نگرود و خانهٔ کوراکده راجه را با فقیر [illegible] سرکوب شده بادیه

فهمیده که در هیچ کار نمیدانند و دوام هم اتفاق افتاد و موجب تحسین کلکته شد و از حقوق واسطه او را هم سند [illegible]

بلکه او را مهم طلب نمود گفت که زیاده بر این تنخواه مبالغ را [illegible] بعضی [illegible]

گفت این راه که [illegible] پیشتر نخواهد رفت الله راه باقی بود بعد رویه و عطایا

قلیخان همراه [illegible] فقیر آمده [illegible] دولتی [illegible] نگاه [illegible]

سلام بر [illegible] شاهزاده [illegible] در حضور [illegible] در این باب بکار برده و

راجه رام نارایین [illegible] برای [illegible] فقیر مصروف [illegible] فرستاد [illegible] سید علیخان و

غالب علیخان برادران [illegible] والده و ابنای [illegible] و برادر زاده [illegible] تقبیل قدوم [illegible]

[illegible] سر راه علی الاتصال [illegible]

در [illegible] شاهزاده و محمد قلیخان [illegible] رسیده دید که [illegible] الدوله

از طرف شاهزاده و میرزا احمد علی موسوی از طرف محمد قلیخان بر فیلها سوار با صد سوار برای [illegible]

و رسالت نزد رام نارایین [illegible] شدم که با وجود [illegible] این دیار [illegible] خلق [illegible]

دیگران [illegible] کسی [illegible] این مردم [illegible] نام فقیر و برادران

[illegible] سلام [illegible]

[illegible] علیخان [illegible] والله

رسیده [illegible] شدم که این [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible]

معلوم شد که [illegible] و منیر الدوله و غیره با محمد قلیخان

[illegible]

[illegible] اقتدار و اختیار محمد قلیخان [illegible] این [illegible]

شاهزاده [illegible] معاش [illegible] این احوال [illegible]

دقانون دیناداری

دقانون دیناداری [illegible] اهل [illegible] قبله‌گاه [illegible]

[illegible] معاش [illegible] مخالفت [illegible] آمده

[illegible] اختیار [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد قلیخان [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] محمد قلیخان [illegible]

[illegible] منیر الدوله [illegible]

[illegible] محمد قلیخان [illegible]

[illegible] رام نارایین [illegible]

[illegible]

بسیار [illegible] محمد قلیخان [illegible]

قلیخان [illegible] محمد قلیخان [illegible] بیت

[illegible] تفصیل این [illegible] راجه رام نارایین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمد قلیخان [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد قلیخان [illegible]

[illegible]

و درسمت محمد قلیخان بر وفق فرمایش لو لو سپاه بنده بردند چون ادراک ایامی حاصل شد و هنوز خبری از کشت
افواج مشرقی باو نرسیده بود ملازمت محمد قلیخان و استسلام آستان سلطنت پرستان نموده
بنا حقی که مختار [illegible] همراه [illegible] دیگر سر داران لشکر محمد قلیخان که برای آوردن او رفته [illegible]
رفته بودند [illegible] بعلواری [illegible] محمد قلیخان آمده [illegible] شاهزاده [illegible] خان [illegible] و درگاه [illegible]
و اسباب [illegible] آراسته و [illegible] نزد خود [illegible] تخت جلوس [illegible]
[illegible] جنده قبل از [illegible] که [illegible] رام [illegible]
[illegible] شاه [illegible] شاهزاده [illegible]
بعد ملاحظه احوال انجا [illegible] شده [illegible] خانه خود [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
[illegible] گفته [illegible] که از [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] رام [illegible] همراه خود [illegible]
[illegible] افواج مشرقی بعد اطلاع [illegible]
[illegible] محمد قلیخان [illegible] گفته [illegible]
[illegible] در حضور [illegible]
[illegible] رام [illegible]
[illegible] بود [illegible] همراه [illegible] حالات [illegible] در حضور [illegible]
بخانه محمد قلیخان [illegible] در حضور [illegible]
در خدمت شاهزاده همراه خود رسیده بود [illegible] گفته
[illegible] محمد قلیخان رام [illegible]
[illegible] دست [illegible]
و دیگر همراهیان خود [illegible]
رفقای شاهزاده [illegible] محمد قلیخان [illegible]
نموده گفت [illegible] فارسی [illegible] کلام [illegible]

نه دیوانی خط

[illegible] آنکه او باز هم [illegible] شاهزاده
رسیده [illegible] گفت که این [illegible] رسیده
[illegible] عقیدت [illegible]
[illegible] معتقد گشت [illegible]
[illegible] کلمات [illegible]
[illegible] محمد قلیخان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible]
شاهزاده [illegible] مستعد گشته بود [illegible] جابجا
[illegible] رام [illegible] در حضور رسید
[illegible] و سلام [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] محمد قلیخان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] رام [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] احمد خان [illegible] مصطفی قلیخان [illegible]
[illegible] خلعت [illegible] رام [illegible]
[illegible]
که برای [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
محمد قلیخان [illegible] رام [illegible]
[illegible] رام [illegible]

یار غار

مضمون مسجد

سکوت ورزید اما نیابت متصل بخیمه محمد قلیخان میرزا محمد علی موسوی بود که باتفاق مدار الدوله برای
آوردن راجه مذکور رفته بود طلبیده محمد قلیخان گفت که برام ناراین رفته بگو بیند که صوبه بهار که عبارت
از میرزا اسحق بهادر بنی باشد مقرر شده شما را دیوانی بهار و صوبه مبارک شود و میرزا اسحق را هم
همین کار باتفاق او مامور بجهه بود عذر آورده التماس نمود که هنوز این سخن گفتن مقرون بصلاح نیست
بنا نهفته خواهی را فرستاده راجه را طلبید چون آمد جواب این سخن گفت او از زبان ناسر جز برانداخته
بزنهار بکار دی گفت زنهار خود برگشت قریب شام که ساعتی از روز باقی بود محمد آقای کوتوال قلعه عظیم آباد
با که همراه شمس بود نزد محمد قلیخان فرستاده پیغام نمود که از صبح خبر کار خود رفته ام اهالی مردم گفتند حاجت
[illegible] ما جای سخنی کو عرض یکنیم عرضه در نشستند با محمود که به جلو بست و دیده عجیبی بوده گفتند بدیا نباید که
و افغان قلعه تسلیم خود [illegible] قبول نکرد و گفت که اجمال است که بدم شمشیر من [illegible] توانند از من سعدیا چه
بخشش نکونام بود و از کاف [illegible] گکردانه [illegible] گفتند کی : چون راجه از [illegible] برآمد بخشی بالوده بریک
فیل سوار و باتفاق فاسد عظیم آباد حسب الامر محمد قلیخان گرد چند قدم بیشتر نرفته عدد جاست که [illegible]
در یکی با سلطان آب بی توانم نهند و ماده فیل [illegible] دار و دیگر طلبیده بر آن سوار گشت [illegible]
سه عدد بر [illegible] از طیور [illegible] رفت سعدیا تو گفتی که خواهد [illegible] : چه طاوسی [illegible]
در با [illegible] : همچو در رسیدن در قلعه فرمان داد که مردم از برج و باره قلعه بیشتر از بیشتر خبردار بوده
استحکام کوشیدند و محمد قلیخان [illegible] ازامور یکه [illegible] با افتاده [illegible] بود
[illegible] بر [illegible] لهو و لعب و تماشای رقص و طرب [illegible] مستغرق [illegible]
[illegible] کرد راجه مذکور [illegible] زبان [illegible] احکام [illegible] بعضی [illegible]
میرزا اسحق [illegible] انواع [illegible] تا آنکه بعد از [illegible] روز کوتوال افغان
[illegible] و مردم [illegible] اسحق [illegible] شد [illegible] گفتند که باید دید برای [illegible]
رام ناراین می آید یا نه اگر آمد یاری بخت و اقبال است والا [illegible] محمد قلیخان کرد [illegible] و هم در خیال
تا آنکه [illegible] رسید و رام ناراین [illegible] محمد قلیخان [illegible] های برنج [illegible]
[illegible] انواع [illegible] و نقره [illegible] فرستاد و خود [illegible]
اشتغال [illegible] و بر [illegible] حتی [illegible] محقق شد که [illegible] احوال [illegible]

اما محمد قلیخان

اما محمد قلیخان [illegible] خفیف العقل را تا هنوز همان اعتقاد بر او [illegible] بود
چون جشن نوروز هم [illegible] و شاه [illegible] لهو و لعب و جشن و طرب [illegible]
[illegible] از انجام گشته [illegible] طرف شرقی شهر عظیم آباد بود چون [illegible]
[illegible] شهر است رام ناراین پیغام فرستاد که فوج [illegible] و مردم [illegible]
از [illegible] سرکار [illegible] شهر [illegible]
[illegible] شهر [illegible]
[illegible] اینجا [illegible] سرکار [illegible] شهر [illegible]
[illegible] سرکار [illegible] راه
[illegible] جعفر خان [illegible] محمد قلیخان [illegible] و هنوز [illegible]
راجه مذکور [illegible] جعفر خان [illegible]
[illegible] احکام [illegible]
[illegible] راجه [illegible]
[illegible] جعفر خان که سپه سالار [illegible]
[illegible] رام ناراین رسیده [illegible]
محمد قلیخان [illegible] رام ناراین [illegible] محمد قلیخان [illegible]
شهر [illegible] رام ناراین [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible]
[illegible] شهر [illegible]
[illegible] رسید [illegible] و ذکر [illegible] رام ناراین با محمد قلیخان
[illegible] عظیم آباد [illegible] سلطان و وزیر [illegible]
در سوده [illegible] [illegible] احوال محمد قلیخان [illegible]
[illegible]

وابسته او تمام نموده کار جهان بار نمایند که برود زنیت دست که زمین جاره ندید تفصیل این اجمال بر سبیل
ایجاز و اختصار آنکه جون راجه رام نارائن جب و راو... و علاوه خان محمد قلیخان را معه کرده جواب فرستاد
که حسب الحکم کاری نماید جه فهمیده اند منم نوکر شما هستم که با سپه فرم نوکر نام بنگاله و شما
مهمان ما بود دیدیک ملاقات نماید و ضیافتی نموده بحال برای خود هرجه بهتر دانید بکنید خان مذکور از
از جا در آمده به نیه ودرا نام نمکار و طلبید برو از بیجای اسپار نمود که هیچ این مردکه بر خود غلط است که
کمان کرفته می آرم و بادشاه زاده گفته و فرستاد که فرد احملب است فتح سرکار هم همراه خود رفته تنبیه
این بی محل بکار رستیش نمود شاهزاده والا نظر بر هیچ رفقای خود والا اطلاع احوال و علم بامانت و رفاقت
محمد قلیخان نموده فرمان داد که فردا اول صبح هرکس همراه او سوار شده تابع رای و فرمانش باشند محمد قلیخان
خلف ذکر یاخان که خواهرزاده و داماد قمر الدینخان وزیر بود بجرد استماع حکم وضرر با جلوا رجلدی رست آنجناب
در خدمت محمد قلیخان که از اول شام تا صبح همراه جهانیان بر اسب نشسته و از خیام خود بر آمده متصل جلو حمید والا
خان مرحوم که والد او نیز فرود آمده بود بر نیم جنگ مور جال قایم نموده فهمیده که جرم سپه فتح کشیدن و جابکی
نمود اکابر مرحوم و ارکان افغانیات بعد است تمام شست سبب بر دهن فایده غیر از انهار جانفشانی جه دانسته که نشسته
وا الفقیه جون صبح صادق دمید حسب الحکم رؤسا و لشکر مهیا گشته نوکران شاه جهان بر سر دارها بر بادر
وا همراه جهانیان محمد قلیخان بر جهد ور لشکر او حاضر آمده بنده هم بر فاقت والد عبد بار بر شاهزاده رفت
و در کسی حقیقی که کشته از نجم کرفتنی و بد صمیان شناخت میر حسینیخان خواهرزاده ذو الفقار جنگ از
رفقای محمد قلیخان که بر خیام خود سپه سالار سرکار رفقای خرکش و از جمله بنیاد دوران انور باجمعیت خود وقفه در
باغ راجه رام نارائن محاذی که برکرانی آقامت کرده مورجال خود مقرر ساخت و بنای نشستن بر یکی مقابل حصار
عظیم آباد در جانب سلیب رحل اقامت انداخت والد مرحوم مع رفقای قدیم و جدید خود مقابل بیابانی قلعه
خاص در میدان استاد و از همراهیان شاهزاده اکثر تکیه بر توسل او داده در هر کوشش دلبستند بر فاقت
انجا بسیط ملازمت بر او ... استند ... والد مرحوم کرم بخبر فقیر راحت بر سان
و جهانیان نفقتی بر احوال این عبد اقل ... ایشان با محمد قلیخان که در رفاقت
شاه السبر ... هم برادر بزرگ خود ... شاهزاده رسیده سنج
علیل ... اند ... شاهزاده که والد بوده دیوان میدان بود رسیده آنجا دیدار

تحصن مسجد

ند بوس شد ولی گفت که شقیقان به تمام راه آورده در پای تو پ کوه که در کوه وادهر حرکت نموده و کرده ام اکثر
که مولوی که جنگ کرم کشته اند شده است که آن قوم بر مانند حصار رومی و سپاهی قلعه کسید و آمدن در لشکر
برق اسب کار رفت انه شرط تمام بنا حسب الله الذی استقبل امر او بنده را اطمینانی نبود که تمهیر آنکه بهر لشکر
بهای جا بر آورده تلکه ارتفاع عظیم بیلی ها و وجوه دیگر تنخواه ستم را نشنیده و علم و لار سلوح برق و والد برای
برده و درانی که عیال و اطفال سلوح اسباب که دانسته بود بنده نبنا بر رفاقت برادر در روایتی طبیبه
اهل جرکشته بزرک مار هرده کرده بعد اندک زمانی گلوله توپ از طرف حصار بر طرف ما که مردم اسبابی
ار دو حاضر آرام نشستند بهر اداره و رام ناران شروع جنگ نمود و از هر طرف قلعه که محاذی بنسبی مقرر افواج محافظ
کلا شاهی شروع کشته علا الاتصال گلوله توپ بجان اسپر واز بالای سر تاسپکدن ... باغ و آن رام نارا
که متصل بود حصار قلعه عظیم آباد سبب که بر کرنا و میر محمد حسینخان مذکور نشسته بود برکش که جنت
انتهاب بر ان حکم در توپ اندازی با تفنگ ... از طرف مانع نا آنکه محمد قلیخان هم بر ... خود سوار شد
جایگاه بسیار نزدیک ما رسیده با ستاده و در لشکر که بر شوخ نحاس جاری ونشست ... از طرف بالای معلق
برود کثرت از دو حاضر و اسباب جاه و رهشتن و دیده کمان بزرکو و مقابل برج محمد قلیخان باتفنگی دیگر آن عاظم
الکان خواهد بود بر توپ انداز تجلیلی نموده تا کینه که که بار بسکه هیچ بلکه بر سر دار فیل نشینی هلا فرستاد
از هم بعقد بجه فرصتی سعی در بکار رفت و گلوله توپ بنده رسیده آکثری از آن کوه اطراف درجوانب فیل
محمد قلیخان و بالای سر مردمان فراهم آمده زمانی میکل رفت جانجه بکبار گلوله توپ مذکور بر بالای سر
نفر بالکنه انقطاع گذشته نزدیک بر زمین خورده بنده از بن ... بیم ناخوشی کشته بود والد
که بر بالکی پرابر فیل محمد قلیخان ماند که فاصله استاده بود این سخن ... که ... ازینکه بر ... طلب جی
نوبت ... استاده ام کدام فایده متصور است نمود که سپیده این جاره ... نشست ... بلا
لشکر با یکدیگر که کارکرد بود ... فایده باشد قلعه ... وجود دولت سوار شده ... جنت
بدم توپ استاده ... فتح سراکه بهر ... هلاک بودن جه ضرور است اگر بیکی کلوله بر ... رسد حکم نام و کمال لشکر نه
ازنظام می ... قایده ... لشکر ... ازجمله ... منظور باشد ... اکبر
محاصره ... باید ... بیکی سگه جار ... ده هزار بیاده ... ...
جرار ... اسباب ... شهر ... میر قلعه نالی سمی ...

علاوه مدت اقامت او کمر شکسته با جماعت حاضر نه بعد دخل در قلعه احتمال جنگ عظیم است و از بنطرف که
افواج می آمده و الاو شکست بر روی و بیلداران حصار که به آب نه شیبان مقیم کلی الالا از جمله مستعد است
اول ملاحظه نماید بود سیع نیفتاد و حالا که کار جنگ شده همه بر جنگ هم نخواهد است که سرداران لشکر
اعتبار نموده از هر طرف اراده احاطه حصار دارند مگر کی باید این مردم را از هر جانب محمد قلیخان در
طلبیده گفتند به نیت مجموعی از راه متعارف بر فراز شهر که رسته بازار و کثرت عمارتها نیز به سلامت
کوچه است در شهر در آمدند و بارام مجمع فوج بر ای در محله ... متصل قلعه باز شد و در حوالی بر جهان
بر لب دریا رسیده سواران و سرداران لشکر را با ده رسانند و بکی مستعد یورش باشند و توپهای
بزرگ را مقابل دیوار رخنه قلعه که کار کلی از تفنگ و ساختن دمدمه است بلکه زیاده تر خواهد بود و مطلق
بسته و استحکام و اللّه بنایت بو رسیده و از جا با خشتهای بسیار رخنه و دیوار مرتفع خندق که نه البته
برابر بجنبند و حکم زدن گلوله فرمایند اغلب که در چند ساعت وسعت بگیرد بلکه کنگره ای تمام دیوار بسیار
و با زمین هموار گشته بکی برای یورش هم خواهد رسید اگر با بی برج اندازان را یورش رو کرد گشته
باید للاوران بها در بر یورش فرمایند تا آنکه الله تعالی صورت فتح رو نماید و الله قاصد این اظهار شده بعد
که نامه ای منحوصه محمد قلیخان از جا برخاسته در لغو بیرون نشسته راند و مانع و الله نیز بر موافقت او
رفتیم با برج کمانوار رسیده ایم کمانس بر طرف کرده محمد قلیخان در امکان را رسانده و کنج سه ساده و الله
بجنس خود طلبید است چون رسیدند قبل ... سینه بر اه محفه به عماری سوار رفت بعد آن او الله رحیم
باز در حضور طلبید بیشتر رفته محمد قلیخان سلام کرده و الله فرمودند که نوابی ساختماری خواهند فرستاد
رام نااین نو نوشته گفتم حاضرم اما در موقف که او محصور و مشغول اند و از قلعه بیرون آمده سفیر شد و
دیگر کاری آید بنده چگونه اقدام توانم رفت محمد قلیخان بشخصی سلام رو بر و طلبیده فرمود که الان از
برادر ان شیخ حمید الدین جا بعد از رو رفیق شدند تا تقریب عرب ... شیخ مذکور را ندرون حصار
بوده اند او وقت از انهای می آید باز با این حضرت شیخ حمید الدین سکفت که تمیز ... محمد سعید وقت
وحشی خاطر نگاه ... شدم ... بر گوی سر نوا ... محبوس است و قلعه بالا و که وقت نیست تا آنکه
حمید الدین بنام نوشته ... اکر ... او ... سیده ... بازار ... حضور ... رای آید
و باید گفت که الحال ... اکر ... اخلاص و عقیدت در آید ... سوار ... نگاه داشته ... کار

اطاعت و انقیاد هم گفتم اگر این سخن صحت دارد جا اگر سر تو فرستاده و اطلاع این التماس نمود
شخصی کر حاصل بنام در رو بر و فرستاده بود گفت بنام او است که بشیخ حمید الدین زاده واد و مراکز
تا در حضور برسد نام محمد قلیخان گفت خوب از ما چه می شود صدق و کذب این خبر بعد ورود شما از حضور
او ظاهر خواهد شد چون دیدم که از ظاهر است اشتیاق متعلق در خبر متعلق نمیکند گفتم چه مضایقه دیگر منظور
همین است بنده بر روم اما تو الاقتضا در جای مناسب منزل نماید و مردم لشکر جهار بر کلاه شیشه
در حضور آید بنده تا راه امد باشد مانع شود و بنده آنکه رفته سر منی الیه و ریا سر و دیگر نیز اند هم اگر مناسب
دانند بگوید بعد ایلاق در حضور آمده دیگر ادراک کرده باشد اظهار نماید محمد قلیخان گفت تا او حکم نمود
نگند از موقف چگونه برخیزد گفتم در این امر او با بنی نیست چون افواج حضور تا حد یورش بر
حصار شده او تا چه غرورت بعد انفر به جماعت از هر طرف اگر کسی خواهد شود در طرفه العین مردم
بر سر برج و باره صعود نموده کار یورش با تمام می نمایند چگونه از طرف او توقف عدد برق اندازی و تفنگ
انگیز خواهد شد و تعلق موقوف شده تفنگ انداز بنده چگونه راه می تواند گذاشت برق انداز آن
نگفتند بلکه برق اندازان شیر و دوشمن ... تخفیف نمود که گفت بر ام برسد تا چند که بنی کار مرتکب گفتم چه مضایقه
من برای اطلاع آن میروم تا جای که از آن بر روند بنده همراه است و در دو گشته تا با اتفاق روانه شدیم تمام
مرحوم و اسب قلیخان که در کوچ گذشت جا بر اخلاص و اشفاق فکر و در دوست رفیق تر شد شیخ مذکور که هر جا
بیرون منزل در حصار به حضور محمد قلیخان شده بود در طبقه بر راه می قطعه گفت اگر کلاه بند وق بگفتم میرفت و
منزل اسو ماه بسی نیت ناکه خرج ... نار دین کنند و مصور چل نیز چنین خان و مجمع جنبه ها یکی کس نموده
توقف محفه چه بیرون بر آسمان از دیوار باغ که نهایت متصل بحصار جد در مانه حالی و سواری خوانده
تا ... آن توان رفت متعذر بود بنده لقد گشته است شروع نما کنید که شیخ را هر متحیر گشته بود
خواست آغاز نماید که رای بگویم بعد از آن بر دم گفتم چه مضایقه من خود باشما ام هر جا برید میروم
مهر جا با شنید هستم ... رسید الحاح و سماجت ... نمود و بعد شروع نمود ... حمید الدین
رسانند ... نماید و آن ... بر خود و بنده را هم ... نمود از طرف ... کرد ... دای
بر گشت و بعد خوا است شیخ ... تمام ... نمود ... کار ... جواب ... جان
جانی عزیز تر از همه است شما است هر گاه ... نمی توانند رفت من چگونه میروم من هم آدم و ...

کوشش و ترتیب دوستی زنان که افغان با لله عز با جز بلا بند انداز استماع این جواب خاطر مغفور حضرت با آن
دعوا بلکه من منصف نیابت منفعل گشته و لحمه سر بزیر انداخته گفت پس ما به برگشت جان بخشی کنم
که من همراه استعمام هم جا بیرون و بیرون دوم بجای الف برخاست جعفر خان رفیق محمد قلیخان رسیده هم وا و
برسید گفتم از ان انی با بنده برسید محمد قلیخان [illegible] جاموش گز [illegible] عزیزی عمده با بنده بجا
خواسته بیکو شده در رفت و بنده تا عصری تا تمام جماعه ایلچیان [illegible] اخر رفته کجای خود برگشت
بعد از [illegible] بیگی والده [illegible] از ان [illegible] معاودت نمودند مگر افواج محمد قلیخان و جماعه
وزرای ملازم شاهزاده [illegible] حراست قلعه و توپ و اسباب همراه خود نموده جانب [illegible] بردند و [illegible]
ملحقانه ایشان هم و لشکر [illegible] [illegible] خارج حصار که مسکن انها بود روشن شاهزاده
نهایت مشعوف و مطلق بود ند [illegible] از [illegible] مردم برآوردند و خانمان عالم را در رفت [illegible]
[illegible] مردم [illegible] بردند چنانچه اهل و عیال و اسباب علیخان مرحوم هم [illegible] غارت مبتلا
کردیده [illegible] ملک [illegible] و در [illegible] غارت [illegible]
رسیده [illegible] ناموس شان [illegible] متصل [illegible] بنده
ملتفت [illegible] مرحوم [illegible] تمام شب [illegible] آنها [illegible] از انها [illegible]
صبح [illegible] غارت زده [illegible] کم
[illegible] ناموس [illegible] اطفال [illegible] اسیری لشکر
[illegible] جای [illegible] علم
برای [illegible] گشت فقیر [illegible] اسد [illegible] بنده [illegible]
و دو بار [illegible] ناموس [illegible] روز [illegible] مرحوم محمد قلیخان [illegible]
و [illegible] والده [illegible] از متعلقان بنده و دیگر [illegible] یک خادم
و اسباب که در [illegible] والده مرحوم [illegible] بودند
و متعلقان در دروازه [illegible] حصار عظیم آباد و وقت [illegible]
اطلاع [illegible] احساناً [illegible] والده [illegible]
کو [illegible] آخر [illegible] شاهزاده و محمد قلیخان

لا ظرف باغ

از ظرف باغ جعفرخان کنده در [illegible] قلعه عظیم آباد و در [illegible] حد وصل [illegible] که نزدیک [illegible]
معسکر شده بنده دو سه روز دیگر [illegible] افواج [illegible] و اسارت شد [illegible] جماعه
مذکور [illegible] و [illegible] والده مرحوم [illegible] آخر گفته [illegible] جنده خانمان
[illegible] طاقت پیاده راه رفتن نداشتند [illegible] قلعه [illegible]
شده [illegible] لشکر [illegible] افواج [illegible] محمد قلیخان و شاهزاده راه خود [illegible] در باره این [illegible]
[illegible] [illegible] والده [illegible] روز [illegible]
[illegible] بنده [illegible] با بار بردار
برای [illegible] والده [illegible] همراه [illegible] از عالم [illegible]
[illegible] والده [illegible]
که متعلقان [illegible] محمد قلیخان [illegible] همراه [illegible]
[illegible] شاه قیام الدین [illegible] شاه [illegible]
[illegible] شاهزاده و محمد قلیخان گرفتار [illegible]
والده [illegible] **تتمه احوال محمد قلیخان و شاهزاده عالی گهر و دو غیبت بنده در وبال و برگشتن بهرام**
از عظیم آباد بعد از انکه فقیر از لشکر برآمد محمد قلیخان [illegible] رفقای شاهزاده
[illegible] والده [illegible]
[illegible] محمد قلیخان [illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد قلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وکاری از پیش نرفت تا آنکه شب شده و مردم برگشته بمورچال خود آسوده شدند صبح آن بنا بر بعضی جواب و سوال
محمد قلیخان را با شاهزاده ملاقات هم رسید و فتح خود دانسته بایش حصار بر کرده بند و عازم مراجعت
شاهزاده بخانه آتشی زنند عمده خواست مقابله نموده مردم بهم و نیکی آتش ... که بیشتر رفته
بودند بیکار واندند و محمد ... او را ... بمحاربه ... حصار عظیم آباد ... رفت ... در جواب
و سوال بیگاه گشته وقت یورش ... مردم را برسید ... مورچال ... جای ... خود
مامور ... یورش را ... آنکه ... صبح ... جهان ... و آرام ... جاری ...
قلعه ... عظیم ... و استقلال ... رسیده ... قلعه را خالی گذارند
در اثنای آخر روز خبر ... لشکر ... محمد قلیخان رسید و قبل ازین خبر ... قلعه ... که
شجاع الدوله ... قلعه ... محمد قلیخان انتزاع نموده خالی ... گشته ... رسیده
استماع دو خبر ... محمد قلیخان را ... برجا ... از دست ... گردیده ...
بطرف شجاع الدوله ... قرابت ... مناسب ... جان ... اجل
مقدر ... رسیده ... بایست ... بیکرد ... تاکید ... اهمال ...
[illegible] ... فردا ... بجانب خود برگشت و ... خود ... شاهزاده
اطلاع ... شاهزاده ... جواب خاطر خواه ... گشته ... هم
اراده ... رسید ... لشکر ... صبح ...
[illegible] ... محمد قلیخان را ... اتفاق
و اتفاق با شجاع الدوله ... صورت ... دیگر ... خاطر ...
[illegible] ... دید ذکر ورود موسیو لاس فرانسیس و رفتن ...
شاهزاده با ... موسیو لاس فرانسیس ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شاهزاده ... که با محمد قلیخان ... مهیا ... شده
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... شجاع الدوله ... سلطنت ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... شاهزاده ...
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... شاهزاده ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و بعد اطلاع سعادت شمرده درین اثنا داعیه آن ولایت که از کرنیل بهزاده تصمیم مقابله و مقاتله با بیرون
نمایند و موسیو بوسی را بر کرده زر و اوقات با مجمع سپاه و اسباب [illegible] نموده اکثر شان بهزاده
چنانچه باید بعمل آرد تا هرچه مقدر است بظهور رسد و در زمانی در عالم باید [illegible] چنانچه شده مکرر رقعه
الطاف بجانب مخلص موسیو بوسی و کرنیل بهزاده نظر به جمعیت او که زمینداران [illegible] اعیان و دیگر [illegible]
[illegible] و دفع دست صلاح جنگی افتاد و که خوب است بهزاده [illegible] تکلیف [illegible]
برای برگشتن مخلص نوشته [illegible] تا او را از [illegible] که درین برگشتن [illegible] اند که مصلحت [illegible]
نوبت خان [illegible] مهر و نشان مخلص فرستاده و نامه سواد نموده مضمون اینکه مناسب دانند [illegible] چون
کسی خاطرخواه نوشته فقیر را [illegible] که اگر چیزی بخاطر رسانند موسیو [illegible] ثانی [illegible]
مخلص [illegible] داده آمد مقبول طباع [illegible] و موافق خاطر مشتاقان [illegible] نوشته [illegible]
زاده رسانیده تکلیف فرستادند که تا برای انتظام اخبار [illegible] احوال
محمد قلیخان و کرنیل بهزاده و موسیو بوسی و [illegible] ناموس [illegible]
[illegible] احوال [illegible] رام [illegible]
[illegible] ذکر یورش کرنیل بهزاده و موسیو [illegible]
[illegible] محمد قلیخان و غارت شدن لشکر او از دست راجه بینی بهادر و راجه بلونت [illegible]
چون شجاع الدوله [illegible] خبر برگشتن محمد قلیخان و کرنیل بهزاده [illegible] شنید [illegible]
[illegible] از مروت [illegible] راجه بینی بهادر [illegible] راجه بلونت [illegible]
بنارس [illegible] فرمان [illegible] که باتفاق مقابل محمد قلیخان رفته [illegible]
دست یابند [illegible] راجهای مذکور [illegible] مقابل بنارس [illegible] دریای
گنگا [illegible] بلونت [illegible] بنارس [illegible]
[illegible] مقابل لشکر محمد قلیخان [illegible] بهزاده و موسیو بوسی [illegible]
پیغام [illegible] محمد قلیخان [illegible]
[illegible] بهزاده [illegible] موسیو [illegible]
راه [illegible] محمد قلیخان [illegible] سید [illegible]

بقدر [illegible] گذشته لشکر [illegible] هرکه از آن لشکر [illegible] از طرف عظیم آباد [illegible] شکار
زمیندار آن ملک بلونت سنگه [illegible] خان [illegible] از آن لشکر [illegible]
بود با این بلونت [illegible] محمد قلیخان مع لشکر [illegible]
[illegible] و جواب [illegible] اکثری از همراهیان که اصحاب جرأت بودند صلاح جنگیدن [illegible]
[illegible] مقابل [illegible] صلاح [illegible]
حواس باخته جرأت نیافت [illegible] اتفاق [illegible] با بلونت سنگه [illegible] امور [illegible]
بود [illegible] بنارس [illegible] سید علیخان همراه [illegible] رسید [illegible]
که [illegible] علیخان [illegible] بنارس [illegible] سید [illegible]
[illegible] راجه بلونت [illegible]
[illegible] بلونت سنگه [illegible]
بلونت [illegible] حفاظت [illegible] ناموس [illegible]
[illegible] راجه [illegible]
بلونت سنگه را همراه [illegible] ناموس [illegible] سید علیخان [illegible]
[illegible] علیخان همراه [illegible] راجه بلونت [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ناموس [illegible]
[illegible] بنارس [illegible] محمد [illegible]
[illegible] شیخ محمد علی [illegible] سید [illegible] علیخان
[illegible] شجاع [illegible]
[illegible] محمد قلیخان [illegible] بنارس [illegible]
[illegible] محمد قلیخان [illegible] شجاع الدوله [illegible]

درخواست و آنجا بشجاع الدوله نوشته چون ماه رمضان شد رخصت دادند آن ابله مظلوم با تمهید
صد سوار [illegible] و پوربی [illegible] همراه با دوازده سوار و چند [illegible] از خواص خود [illegible] گشته بود
نزد شجاع الدوله روانه گردید حکم رسیده بود که بعد چند روز از روانه شدن او لشکر را غارت
[illegible] شاه [illegible] که [illegible] روز [illegible] که گذشت هر دو [illegible] مذکور سوار شده
قاصد غارت لشکر و تهیای ضبط اموال شاه شدند [illegible] لشکر برخاسته شور یوم النشور
هویدا ساخت خلق کثیر [illegible] تا [illegible] رسیدند اکثر لشکریان [illegible] و مال و اسباب ایشان بتاراج رفت
مگر نام و نشان چند که [illegible] نسبت [illegible] گشتند شبها
[illegible] تا آن لشکر پیوسته محفوظ ماندند و بعضی [illegible] رسیدند بسادات [illegible] که جماعه [illegible] لشکر را [illegible]
بهادر و مصاحب [illegible] متکفل جان و مال و حرمت آنها گشته و جماعه [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] پیوسته بودند [illegible] خود [illegible] نام [illegible]
خان که آخر نیابت و وزارت شاه عالم [illegible] در ملک عظیم آباد که [illegible] آورده بود سفر
آخرت [illegible] الله [illegible] بعد آنکه [illegible] مقتول
و نجاح علی که [illegible] و مکرم [illegible] و سالم [illegible] تفصیل این اجمال [illegible] آنکه خان [illegible]
سردار [illegible] ایران [illegible] و شجاعت [illegible] محمد قلیخان [illegible] صوبه [illegible]
و شجاع الدوله [illegible] و احتشام [illegible] صوبه [illegible] حکومت [illegible]
دست [illegible] احسان [illegible]
[illegible] رفقا [illegible] محروم [illegible]
مذکوره خان [illegible] چون احوال لشکر [illegible]
که همراه [illegible] خراب [illegible] که متصل لشکر [illegible] بر دیوار خانه [illegible]
[illegible] برآمده و تفنگ و تیر و سپر و شمشیر [illegible] درست ساخته مستعد قتال
گردیده و گفت که [illegible] بر سرم آید [illegible]
[illegible] رسید [illegible] معلوم گردید که صاحب [illegible]
[illegible] بعضی از رفقای [illegible] باهم متفق گردیده [illegible]

شود تا که زین العابدین خان

شود تا که زین العابدین خان بهادر [illegible] ابروی خود چنین قرار داده [illegible] قلعه و [illegible] مستعد
است و ما همه ممنون احسان [illegible] حکم شود که در خدمت [illegible]
بیائیم و اگر [illegible] الماس [illegible] خان [illegible] ناچار گردیده [illegible]
[illegible] الماس [illegible] رضا داده [illegible]
[illegible] جماعه مذکوره [illegible] سرداران و اکثر همراهیان [illegible]
بازگشته با ادب تمام سلام [illegible] و تقدیم [illegible] اخلاص [illegible] عرضداشت زین العابدین
خان [illegible] رفقای خان [illegible] سوار گشته
بکمال عزت و احتشام [illegible] داخل گردید و بعد [illegible] غارت [illegible]
[illegible] کلمات این حکایت [illegible] کرم و احسان [illegible]
[illegible] رعایت [illegible]
نزد شجاع الدوله رسید [illegible] احوال [illegible] شجاع الدوله
سمت ارقام [illegible] ذکر رسیدن میرن بعظیم آباد و برآمدن راجه رام نارائن باتفاق او و کرنل کلیف
بهادر تا بجنگ [illegible] میر محمد جعفر خان و میرن [illegible] سپهسالار [illegible]
با شجاع [illegible] ملاقات [illegible] راجه رام نارائن با محمد قلیخان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] کلیف [illegible]
و رام [illegible]
جماعه انگلیسیه [illegible] اطلاع [illegible]
[illegible] محمد قلیخان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] راجه رام نارائن [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible] محمد قلیخان و شاهزاده [illegible] کرنل
کلیف [illegible]
[illegible]

کرسیاه او درین هنگامه چه فتنه بر انگیزد بنا بر علاج آن در راه تحمل پیش گرفت که مجاری امور بندرنیه واقعست بنظام بود وقتیکه
آن بود که از راه القابوی خود آمد و این اراده میرن مشهورست یافته خادم حسنخان که مرد هشیار و از طرف میرن
اندیشهای با سعید داشت سرانجام ده اسباب خود باشتهار لنگ میرن از بندرنیه برآمد و بر لب دریا
لنگر کرده همه گونه توقف داشت و با کرنیل کلیف با رسال سفرا همت بر انفصال معاملات گماشت آخر چنین
شد که کرنیل میرن را از دور دیده با بوطالع آمده بنای تجدید عهد و پیمان گذاشت و خادم حسنخان اندیشه
خود را از میرن ظاهر کرده در اسپ لعک او عذر با خواست داشت و عاشق رکه اگر جناب برکوه خود در وسط
لنگر تشریف آرند بنده هم بر کوه خود جا بجا آمده ملاقات کنم و بعد از موافق سلوک با لیث فیه محمعا شود که
کرده بنده بجای خود جاگرد دم تا جمعیت و اقوال سامی انجا طرح کند بنده و بعده سخنان از رسوخ دم و ثبات قدم
اشتم هر چند این امر مخالف مرضی میرن بود لیکن کرنیل صلاح وقت و کار خود باضرورت دیده حسب الالتماس
او عمل آورده ملاقات با خادم حسنخان چنانچه با معمول و مسئول بود نموده برگشت و از طرفین عهد و پیمان
استحکام یافته اندیشه او فرو نشست و میرن را با جمعی که درفته عازم عظیم آباد گردید محمد قلیخان خبر قرب ایشان
یافته چنانچه مرقوم شد صلاح خود در توقف ندید و بر تسخیر الههباد کار برگردید و جون بعظیم آباد متصل رسید رام
نارابن مع ارکان دولت و اعیان مملکت با ستقبال شتافته معلوم شد که بکدام چند عدد قایانس کرد
خود با محمد قلیخان خبر رسید و جا که بود زیاده تر از ان مورد مراحم و اشفاق گشت رام نارابن نیز
کار خود شب در انگریزان زاده و فرستاده منعم سید لشکر رفت و اراده و توسل با ایده داشت بعد از ان
طرف اور اسبیل مستمر ده رای مرتعید مه دارا رایج و اشت شکایت بهرجا بسیل کرد و نبه جا برابر او
و نه خود اصلاح مستمر کرد هر روز چندین نوبت با هم که مناسب مسند دانست مذکور بازار کرده مکلف صاحب
و نیابت و مجیب نشانی با علام حسین خان صاحب مؤلف کرده بود و مو که ایشان هم ترک رفاقت ملا نموده بید
خود ملحق شدند و درین همه راه با زیبا ملحق مخدوم شد بنکام سپید اشت و عقب از صاحبان الکلیسیه که با وجود
مهمات رفتن و ملاقات کردن او با جمع هر چند سعی بسازی کند مطلق حرفی مستمر دید اصلا اثر اینکه
دریغ زمانه صاحب زد و روز خاطر هم کنند کنی جب اودنی کند و نه هم میرسد سلامی بوسیدند بلکه به
نا مهربی نامه ادا و نظر بر پیشانی و اصحاب عقل و خرد والقاب ایم مرتبه آدم رای نشناسند که بابیه
و مقدار او جهت اینهمه صورت میرن و کرنیل چند روزی در شهر توقف نموده باستقلال رام نارابن

برسر

برسر بهلوانان سنکه روانه کرد و بهلوانسنکه در شهر کوهستان را مامن خود قرار داده و در سکه بود و
بهنگامش جنگ کنند رو اشد آخر گفتگوی مصالحه و معامله در میان آمد و میران را رام نارابن بعظیم آباد برگردانید
نا در شهر رفته مشغول عیش و طرب باشند ملتمس بود که کرنیل با تفاق کرنیل صاحب معامله بهلوانسنکه
را انتظام داده فیصل دهد میرن به کرنیل که همین آرزو داشت بشهر برگشت و رام نارابن
مع کرنیل کلیف در مورد مستمر ترتیب داده معامله بهلوانسنکه را انفصال بدهد و بهلوانسنکه معامله والد
مرحوم را مقدم بر معامله خود دانسته اول کار الثان در درست ساخت و میان ان مقرر شد که والد مرحوم
بر محالات خود مکان قرار رام باشند و بالثان که بی انوری حاضر باشند چنانکه او را مستغور بود و برجه اطمینان
رسید و خطوط نبرا زاده نیز بکرنیل رسیده که مذکر اتفاق او مضمون خط مذکور در مساق تحریر رسید ایشان
دیگران رو بوش میکرنفت رام نارابن نهایت محفوظ و از مقالات کلام خوشنود و خوشوقت گشت
صاحبان الکلیسیه هم بعد مقدم شد نشین تحسین بسیاری نمود و مقدم بعد بود که فقیر را با صاحبان الکلیسیه
ملاقات شده هرج و تماشای ازین که خط کرنیل نوشته بود بیکیرند او گفت منه ظاهر کرد که نسخ همه
هم سیاست ایشان گیرند که تا الان که در عالم الدهر سراشتنک بجا آورد جدا دست جنگ تحریرات
نقیر رای استاد سو جواب خط ایشان زاده بخط او نوشته با وصیت که چنین زمانه مشرقی بزرای مدرس کا
فرستاده شد و والد مرحوم مع تقی علیخان بمحالات جاگیر خود رفته تا برام نشتند و بهلوانسنکه نیز برسید ابریکا
خود آمد بکار رستن استحکام نیز رفت و رام نارابن مع کرنیل کلیف برگشته بعظیم آباد رسید و بملازمت
دارستر خانی میرن سرگرم گردید ذکر برگشتن میرن بر شد آباد مع کرنیل کلیف بضرورت و شتا و رفتن
کرنیل با دولیرخان و امانت خان از راه جهن و ناد دهند جون میرن زاراین ممر خاطر جمع گشت اراده مراجعت
بمرشد آباد نمود و امانت خان و دلیرخان و دیگر سران عمر خان را بسبب سطوت و شجاعت
آنها با وصف مراتب و وفاداری که آزرده و دیار باشند هنگامه فرونشست زاده
موجب حداد و خوش آمد نیافته آنها همراه خود نفرستاد و بعد ایشان بنیت کرده بود که عبدالعلی ایجا
از سرخود و اقربای خود اما ... که انها ناابر شد و الا آنها خوامند گشت و جا است که انها را اراده بدیحا
با ایشان به پیشگاه بنشستند بلکه اینه ازان شدای آنها مراد جنگ انها با صرم و صنین میر جعفرخان بوده اند و به
بسبب سراج الدوله با عمر خان و دلیرخان و ... کمان کشته بر طرف نمود و ما را مدام المالیات او ایشان

بجا رها در عظیم آباد قریب یکسال حیران بوده طلب و تنخواه خود نمی یافتند وقتی که بنده به تقریبی که گذشت
در لشکر شاهزاده رفت و دید که اکثر رفاقت این لشکر برگردیدن القا و خطی به دلیرخان که نیابت شاهزاده
و با مطلع شده باید که در سنار جبل القدیم نوشتم و در آن خط ترغیبی بر رفاقت شاهزاده و از آنجا
حفاظت ناموس نموده بوده و در جواب نوشت که از طرف ناموس خاطر جمع دارند که با سر من والسلام
و آنچه برای رفاقت یادداشت ظاهر گذاشته اند معلوم در شنیده باشند که اگر یک کس با میر جعفر خان خواهد
ماند من خواهم بود و دعا گفتند که در رفاقت کسی که هستم ثابت باشم القصه میرزان بعد از آنا تا تحف
و ضبط بدین کار رفع گشته تا آمدن رام نارائن صحبت با دلیرخان گرم داوری فاضل شده است و وعده آمدن رام
نارائن در باب رها شدن تنخواه او می نمود چون رام نارائن آمد و تحفه قادر مهمیز در رشید آباد گشتن رام
نارائن گفت که مردم معتقد دلیر به دروازه می شوند تا حصار بگذارند و بگو بنده که دروازه بندد و کم تا یک گزده باشند
و بر دروازه طرف کوچی هم [illegible] که نگر تا باشد تا دلیرخان اندرون آمدن نیابد و تحفه بر گشتن سوار شد
راه رشید آباد گرفت و در رشید آباد [illegible] (ایالته) [illegible] دلیرخان عاجز و حیران [illegible]
تا چه کند و رام نارائن [illegible] مشغول بوده [illegible] تقصیری تحفه در باب تنخواه از دلیرخان خواست [illegible]
شود که با این صورت بودن شما درین شهر مناسب نیست او هم دید که الحال چاره ندارد مع برادران
و رفقای خود برخاسته بطرف لشکر رفت و فتح سنگه و جنباد سنگه و دیگر اولاد و اقارب رام سندر سنگه
مقدم او را غنیمت شمرده [illegible] برای معارف بودند او و رفقایش مقرر کرده بیرون بندند
بعد چندی فتح سنگه برای استحکام کارهای خود نزد میرن در رشید آباد رفت میرن در رشید آباد و رام
نارائن در عظیم آباد بکام [illegible] زندگی می نمودند و میر محمد جعفر خان برای اعانت پسر نیز تا بر اجمل [illegible]
چند بیشتر از رشید آباد [illegible] آمده بود [illegible] فتح و نصرت او حاصل کردند و با صداقت محمد خان خلف
آقا باقر زمیندار [illegible] که تحلیل [illegible] احوال او در ضمن ذکر شهادت [illegible] علیخان که حاکم [illegible] بود
مذکور شده الحق [illegible] گشته [illegible] سابق [illegible] برای آخرت خود هم رسانیده [illegible]
و کامگار خان [illegible] زمیندار [illegible] بر پا بر [illegible] که به هنگام [illegible] عظیم آباد با کارهای رام نارائن
میر محمد جعفر خان بار او کرده [illegible] ساخته [illegible] تا خرچ [illegible] با اتفاق [illegible] و الفت [illegible]
[illegible] نموده [illegible] که جا [illegible] با رفقای خود از [illegible]

عظیم آباد کرده

عظیم آباد کرده بود و بنده چند روز قبل ازین از بنارس کوچیده در خدمت والد رسیده و بنا بر بعضی جهات
در آنجا توقف نکرده [illegible] چند روز نزد میرن خان مقام نموده چون از اراده او آگهی یافت [illegible]
[illegible] مناسب [illegible] رفاقت شاهزاده برای [illegible] رخصت [illegible]
در همراهی [illegible] در اشتم [illegible] ناچار [illegible] کرده [illegible]
[illegible] بنده بطرف بهار رسیده علیخان برادر [illegible] چند ماه قبل از من [illegible] رسیده
اقامت داشت روانه شدم در بهار [illegible] آمد [illegible] شاهزاده [illegible] و کامگار خان [illegible]
[illegible] متصل به بهار رسیده عازم [illegible] کرده بنده بنا بر آنکه [illegible] و در خدمت شاهزاده تا جا
او ملاقات باید کرد [illegible] در اقامت در عظیم آباد [illegible] آمدن به
عظیم آباد [illegible] رام نارائن بنده را [illegible] کرده [illegible] آمدن [illegible] و بنده در عظیم آباد
[illegible] اتفاق [illegible] روزها حکیم غلام علی [illegible] اطلاع [illegible] با رام نارائن
[illegible] بنده معتقد [illegible] بود و حکیم مذکور [illegible] مجال بنده [illegible] بنده [illegible] حکیم
[illegible] و رنگ [illegible] آمدن خود به عظیم آباد [illegible] مذکور [illegible] طلبید [illegible]
[illegible] سید علیخان [illegible] داخل شهر مذکور کرده [illegible] مسلمانان [illegible]
بنده با [illegible] بودن عظیم آباد و [illegible] حکیم [illegible] از طرف [illegible]
سابق [illegible] دوستی [illegible] با [illegible] ملاقات نموده [illegible] آنها
[illegible] بنده [illegible] ذکر [illegible] که در آنجا [illegible] بنده
[illegible] بنده در عظیم آباد [illegible] شاهزاده بر رام نارائن [illegible]
[illegible] زمینداران [illegible] را طلبیده [illegible] خان
[illegible] میر جعفر خان [illegible] رشید آباد [illegible] رام
نارائن رسیده [illegible] رام نارائن [illegible] برای آمدن [illegible]
[illegible] بطرف بهار [illegible] و قریب دوازده هزار سوار و پیاده های
بسیار و توپهای کلان [illegible] اسباب حرب [illegible] همراه داشت علاوه که
[illegible] سرکرده [illegible] و چند سردار دیگر و چندی از [illegible] و سولداران [illegible]

و جابجا های هندی سوار توپ با دوات جنگ فرنگ که به ملکه [illegible] دارند بهم جهت قریب بکنرار و
چند هزار کس سوار پیاده و [illegible] توپ فرنگی و بیشی های باروت و گوله [illegible] نیز با [illegible]
گشته با افواج مذکوره شامل و داخل لشکر او گردید ذکر آمدن شاهزاده در حدود عظیم آباد و جلوس نمودن
او در تخت سلطنت و جنگیدن با رام نارائن و ظفر یافتن شاهزاده بقدرت کامله خالق [illegible] و عباد چون
شاهزاده از دریا [illegible] که سرحد صوبه عظیم آباد است عبور نموده فرسخ چند پیشتر آمد خبر گذشتن
[illegible] عالمگیر ثانی بدین نحو شنیدند که مردم عماد الملک حسب الاغوای خود بهانه [illegible] نمودند که در [illegible] صاحب
کرامات و مقامات دارد و [illegible] گردید قابل زیارت است از [illegible] رسیده بعد
ملاقات مهدی علیخان کشمیری برادر [illegible] سوار شده در کوتله مذکور رفت و مهدی علیخان همراه اسپ رفته
تا به حجره که قاتلانش [illegible] دیده بود برده [illegible] اسپ را برداشت و سیفی که با پادشاه در دست داشت
بدست خود گرفت چون پادشاه داخل حجره مذکور گردید از بیرون در را زنجیر کرد و قاتلانش که چند
نفر [illegible] ایشان نشسته بودند [illegible] بیچاره را از پا در آورده لاشش را از [illegible]
بدریا فرو انداختند ریگستان خشک [illegible] مرزا بابر پسر اعز الدین [illegible]
عالمگیر ثانی که همراه رفته بود [illegible] کشیده یک دو کس [illegible] مجروح ساخت مردم مهدی علیخان ازدحام آورده
اورا بگرفتند و در پالکی محفوف سوار نموده در سلیم گده که مسکن سلاطین مقید است رسانیدند و محی
السنه پسر کام بخش را لقب شاهجهان داده و سلطنت برآورده بر تخت نشاندند و لاشش عالمگیر
[illegible] برداشته در مقبره همایون مدفون کردند شاهزاده با استماع این خبر مضطر گشته بوالد مرحوم که در
حسین آباد و دار الملک [illegible] گذاشته و آباد کرده آن مرحوم [illegible] اصل وطن
اقامت داشت شقه بدستخط خاص مشتمل بر این مذکور و استشاره درباره آنچه باید کرد نوشته
[illegible] فرستاد و والد شقه را خوانده [illegible] که بخود در عنوان عریضه بخطاب [illegible]
تخت [illegible] جلوس [illegible] قلمدان وزارت مع خلعت برای شجاع الدوله فرستاده نیابت بنگاله
[illegible] که در حضور حاضر [illegible] عنایت شود و خلعت امیر الامرائی که عبارت از میر بخشی
گری است به نجیب الدوله عنایت نموده برای او خلعت باید فرستاد و منیر الدوله [illegible]
نیابت فرستاده رقم او متضمن اطاعت و اعانت خود بنام شجاع الدوله و نجیب الدوله و دیگر روسای افاغنه

دار الکان سلطنت

دار الکان سلطنت شقهای [illegible] بدین مضمون [illegible] و در استمالت و دل جوئی [illegible] برای خود
[illegible] هیچ کارها نباید که [illegible] مایا و دولت ابد مدت
هرگاه بعون الله تعالی ارکان سلطنت استحکام یافت و [illegible] گرفت برای ما [illegible] در
درویشی زندگی خواهیم [illegible] شاهزاده در [illegible] رسید [illegible]
[illegible] در [illegible] تخت سلطنت [illegible] عالم بهادر پادشاه ملقب
گردیده [illegible] ابو المظفر [illegible] شجاع الدوله و نجیب الدوله
[illegible] منتظر نصرت ایزدی [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] خان و امارت
خان نیز [illegible] قریب [illegible] هزار کس [illegible] پادشاه رسیده [illegible]
[illegible] خان [illegible] سرکار [illegible] و باج گذاران و غیره [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible] با رام نارائن [illegible]
[illegible] رام نارائن [illegible]
[illegible]
رسید ذکر جنگیدن پادشاه با رام نارائن و ظفر یافتن [illegible] رام نارائن [illegible]
[illegible] عالم پادشاه [illegible] خان [illegible] خان [illegible]
در رسید و [illegible] کار [illegible]
[illegible] خان [illegible] خان [illegible]
رام نارائن [illegible] با رام نارائن [illegible]
[illegible]
[illegible] رام نارائن [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] خان [illegible] خان [illegible] پادشاه [illegible]

رفقای خود در عقب افواج جا گرفت اول رحمان و اصالت خان چون بر جان و دل ربان برکر افواج رام
نارائن رفته فوج مخالف را از پیش رو بر داشتند دلیر خان و اصالتخان چون اول از همه داخل فوج دشمن
گشته بودند تمامی انواع جراحات بودند کوتاه بندوق هم از صفوف انگلیسیه مثل تگرگ می بارید و هم بندوقها
مهر جبه و غیره رسیده اران بانها رسیده و دیگر آلات حرب ... بر سینه های آن بر و بر لعله دهانه
سیع رفقای جان فشان ایشان نمود و درین محل از شدت صدمات گوله بندوق روی قبل ایشان دلیر خان
برگشت و مردم دلیر خان کشتند و سوی دلیر خان خود بر گشته قبل ... اسبان بر گشته باشند و از اسب
فرود آمد رفقای قدیمش که قریب سه صد سوار بودند همراه او و برادرش اصالتخان از اسب پیاده گشته
دست شمشیر و در دست ... بر دشمنان حمله بردند و فوج رام نارائن ... هم رسیده رو بفرار
نهاد و بر دلیر خان و اصالتخان و همراهیان ایشان گوله بندوق تفنگ و ... انگلیسیه چون باران
می بارید بهادران مذکور ... صفوف افواج مخالف را بر ... می ساختند و درین محل
گوله بندوق القصه ... دلیر خان رسیده از ... راست ... رفت و ... بر سینه اصالتخان رسید و
برده را بر ... که از رفقا همراه بهادران مذکور ... بودند ... شاد و ... شگفته
نوشیده ... و ... جمعی دیگر مجروح افتاده بعضی رفقا ... گشتند و اکثر
همراه سرداران ... اما محمد ... دلیر خان ... از فوج مخالف ... تفنگ بندوق
انگلیسیه ساکت گشت بعضی از رفقای کامگار خان ... رحیم خان ... شاه ... ملازمت
... رسانیدند ... اسیر مردم کامگار خان ... احمد خان ... راه ... فرار
گرفتند کامگار خان و دیگر ... تفنگ انگلیسیه موقوف در میدان ... گردیده بر سر رام نارائن که با بعضی
ایستاده بود رفت ... این صورت رام نارائن مضطر گشته کپتان کاکرن را بانجام فرستاد
که ... مردم خود ... در اول کپتان مذکور ... رام نارائن ... بود که ... خود در
فوج انگلیسیه ... عدم شعور قبول ... دیگر خواهد بود کپتان ... مامور بود است
او بود در آن وقت که در فوج رام ... مردم ... درین ... افتاده تفرقه در
مردم ... افتاده انتظام ... کامگار خان رسیده ... باقی ماندگان
راه فرار ... لشکر رام نارائن ... افتاد و کامگار خان بذات خود

در وقت

بسر وقت رام نارائن رسیده ... و ... مجروح ... ساخت میر عبد الله مرحوم که ...
و اینجا ... که ... شده بود در آن وقت ... داغ ... بوده ... مجروح گردید رام نارائن
در ... فیل خود ... کامگار خان از ... میر ... در آن حال رام نارائن
بجان امان یافته در میدان مجروح ... کپتان کاکرن ... از سرداران انگلیسیه
سپاهیان ... تفرقه ... بسیاری ... تلف شده ... باقی مانده ... اکثر
... جان ... بر سر ... انگلیسیه ... ایشان ... صورت منتظم گشته ...
توپ که ... در میدان مانده ... آتش ...
... همراه ... باحتیاط ... انتظام ... راه شهر عظیم آباد گرفت در اثنای راه وقت
برگشتن ... توپ ... مستقل ... ساخته ... شد در
جمعیت ... مستقل ... مردم وصف ... حزم و احتیاط ... شجاعت ...
آداب حرب ... روز ... در ... و احوال ... خلق ... تفحص حال ...
بعضی از ... رسیده ...
بر ...
ایشان ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

اندیشه التمیز نشسته از غافل الکار خان و دیگر ارکان بار رفت و مکر و حیله بصورت مبنی با آشناسی
در تکلفه ذاکر نشسته بود که خبر شکست رام نارائن رسید اصل شبهتی نگشت چون سواران بجای خبر و
شتافت که ریختهای ما سور رسیده و حصن بر آن خبر آمدن میر عبدالله و رام نارائن و مجروح بودن ایشان اور
نشسته برای حمایت اموال میر یوسف که نهایت آشنا و مرد صادق الولا بود بخانه او رفت و شهر بال
را هول عظیمی گرفته اضطراب مغلی با جنب و اسباب و اموال لا علاج گشت مصطفی قلیخان برادر میرزا احمد
خان متعلقان خود سلاح و اموال برگشته نشسته بر خبر بیرنا نور در منزل میر کوهی انگلیسیه در دید
در خانه میر عبدالله که جوار کوهی انگلیس و رئیس المکان استقرار یافت و آمده بسبب تحریر عبدالله
نا درست بود از ملاحظه اضطراب آن عزیز متحیر گشته اند که تعیینی شود نشسته ماندن نشسته بودن
در آنجا گوار انگارد متعلقان را برگشته جا نگاه داشته خود بجای دیگر رفت و استقرار یافت برای دیدن
رام نارائن بعد از شام او رفته بهمراهی خود برای عیادت او و خانه او رفت و رام نارائن چون خود
برسید استقرار یافت که گفتگو کار فوج و توشنه های در قلعه خاطر بانجب آشنا بهم چو بنا سبب
دانسته تا آمدن افواج مشرقی جمع الوقت و محافظت جان خود نماید رام نارائن عذر حرامی خود نوشته
وعده اورا کی ملازمت بعد صحت نمود چون در سکه رفتن گذشت و کسی بسوی قلعه نماید کریختهای لشکر رام
نارائن هم جمع آمده بجراست قلعه قیام نموده و خبر قرب وصول میرن با کریلا و افواج انگلیس با دست و
دلکار خان رسیده با استقبال فوج مذکور بطرف مشرق نهضت نمود ذکر جنگیدن میرن با نکار خان
ذکر ... در صدد قتل و برگشتن بعد از آن و ظفر یافتن نهضت کار کرد و ... زینبی و رسیدن ... تحقیق نماید چون
بنا کار اول قبل از این ... جنگیده ... بیرون ... ایشان بخشیده بود ... بر شجاعت
خود ... و ... و ... ... و ... اعتماد بر ... ه
بعد ... افواج انگلیس فتح نماید و ... انگلیس نیز ... جنگ ... و دیگر
با ... ... فوج ... نماید ... ... از هم ... از سر ... اگر
کسی خواهد ... ... با جنود ... ... نماید ...
از هم ... ... افواج ...
صفوف ... سوار ... دیگر سرداران ... افواج خود ... ... بقوانین ... ... تمام

برداخته و سپاه ایشان جنود مستعد ساخته روی بمخالف آورده و در لشکر بادشاه خود کسی که جای دیگر فرار
توانند و رشت نیافته بود لیکن الکار خان فوج خود را و حصه سوز قادر داد خان و الد خان و داد خان تربیت الله
اباری و غلام شاه را بر اول ساخت و خود با باقی افواج از عقب ایشان جا گرفت و بادشاه نیز با مردم
خود برای سوار گشته عقب تر از همه ساخت با مورد چون عسکرین رو بتقابل آورد قادر داد خان مع
غلام شاه فوج انگلیس را بطرف کوه ساخته از پهلو چون حمله باین نا ... بسر میرن رسیده آتش قتال
را اشتعال داده بجنگ و کوشش نمودن ایشان اکثر لشکر های میرن را اول از دست رفته ... تا او آنها هم رسید
و میرن بسبب همه این حال بعد استقلال گشته بر سواری فیل ... آرک گذاشت و عرصه تحیتی برای کار بود
همراه هیجان را اجابه بر ما جا بعد ... و ... اختیار آمده ... رشید ... ملامت گروه ملامت
بجودی شود ... خود فراق ... باعث ... برای خود ... در رفتن فوج انگلیس ...
تشخیص شود تا ... ... میرن ... ... و اراده ... ... تعظیم
یافت حامی از بهادران نامدار اتفاق کرده عطف عنان سوز ... قادر داد خان بمقابله میرن شتافت
تیر باران آغاز نهاد و اول تیر کاری سینه محمد امین خان خالو ... میرن که بر فیل دیگر در پهلوی خود ... او
... بود رسیده کارش تمام ساخت ... از آن تیرها بر کله میرن رسیده تا ... سوراخ کرد
و در آن جای دیگر ... ... سوار مجروح ساخت چون ... باقی ... رسیده و همراهیان
قادر داد خان با همراهیان میرن ... و تخته ... زخم ... شمشیر ... مجروح و مقتول شوده ... ...
... ... از طرفین بخاک هلاک افتاد ده ... ...
... ... اختیار ... بر ... و ... دیگر ... ...
و کار ... بود و قرب ... که باز دیگر ... ... فوج انگلیس از پهلوی قادر داد خان سر بر آورده
شکست ... ... قادر داد خان رسیده ... ... نکار خان که بر ...
داد خان ... رسیده ... فتح ... افواج انگلیس ... ...
... ... غلام شاه ... ... خان ... ... بادشاه ... ... فوج میرن
محصور گشته ... ... فتح و ظفر ...
نکار خان با بادشاه ... همراه گرفته بطرف ... ...

تکیه و التیام جراحتهای خود واصل سپ و تجهیز و تدفین محمد امین خان و دیگر مقتولین پرداخته چند روز
در همان میدان اقامت داشت مردم شهر عظیم‌آباد از نظر بهم آنجا به لاش مقتولین رسیده قدری تجهیز کردند و میر
عبدالله و رام نارائن بسبب جراحتی که داشتند رفتن نتوانستند رفتن بادشاه همراه کامگار خان از جانب
مرشدآباد از راه کوهستان و سر برآوردن از بردوان و برآمدن میر جعفر خان از مرشدآباد
بمدافعه اینها مضطرب و حیران و دو سه منزل درینجا اینها افغان و غیره کامگار خان در بهار دو سه روز
مقام نموده مصلحت رفتن به کلکته المال مرشدآباد بادشاه نمود و میر محمد جعفر خان را از جا باید برد
تا برین اسباب سفر ... مهیا ساخته و همراه بعضی از کوهستان
تنگ و ناهموار و دور افتاده بلکه پایانی گذاشت و خود با فوج همراه بادشاه به طور یلغار از
راه جبال عازم مرشدآباد گردید میر از برای ماجرا آگاهی یافته عطفی سفر برای خبر به بعد خود کنده
بر زوارک رسانیده و از رام نارائن داشتند از فوج مرشدآباد اکثر سردار آن همراهی او اظهار کرده
برای ... همراه نارائن همراه جمعی گرفت و از راهی که کامگار خان و بادشاه رفته بود بعد چند روز
سواره مرشدآباد گردید میر محمد جعفر خان چون نزدیک بلده رسید بعزم بادشاه و کامگار خان آگاهی یافت
مضطرب الاحوال گشته لود و جلو همراه داشت از آنجا آورده و نیز از روسای انگلیسیه ... هستند
بنوعه فوج گران همراه برداشته ... از مرشدآباد به جا آمده و الزام کرده و انگلیسیه جمعیت فیل
سوار ... میان برق انداز انگلیس که به ... بوده باشند و دیگر افواج ... که ملازم
او بود بیش ... رسید ... و در جلو بادهای انگلیس خود نیز زنها و
در سمت ... راهی سپرد ... در حراست شان می ماند تا آنکه میران ... رسید و خاطر میر جعفر
خان مطمئن گردید به طرف بادشاه شتافت و با ... خان مرشد ... گشته ملازمت
بادشاه نموده و میر قاسم خان داماد میر جعفر خان حسب الطلب ... انگلیس و فوج ...
بود رسیده بر لب دریای ... جمع داشت کامگار خان خبر ... شنیده قدری ... بوده
گروه ... او ... دیدار ... بسیار ... نموده ... رسیده ... گردید
سپاه خود ... بود و میر جعفر خان با اتفاق ... فوج انگلیس رو به سپاه بادشاه آورده ... لشکر
شاه که بر دریای ... رود ... گردید کامگار خان ... از ... فوج ...

دیده اراده معاودت بعظیم‌آباد نمود ... در منزلی که عسکر داشت مانده جمیع ... کوچ نواخت و
بار دیگر ... راه عظیم‌آباد گرفت و میر جعفر خان مخالف ... مغلوب ... فوج ... باز ...
ولا ... موافق ... نموده کامگار خان و دیگر افواج با ... فوج ... را مشغول جنگ و ناز
گردانید تا بار بردار ... جابجا کرده راه طی نموده ... از آن شنیده جهت ... کامگار خان
راه ... گرفت ... خاطر میر جعفر خان مطمئن گردید شیخ عبدالوهاب ... سراج الدوله
و ... سراج الدوله ... که با بادشاه ... حاضر ... توپ ... اسید
ذکر برگشتن بادشاه و کامگار خان بطرف عظیم‌آباد و رسیدن میر جعفر بعد از بادشاه عالم و ... مردم
عظیم‌آباد را الاحق شده بود کامگار خان ... جابجا ... انگلیس در ... بطرف عظیم‌آباد شتافت میر
جعفر خان و میران ... بلکه افواج انگلیس که همه ... به کومک ... جنگی ...
رسانیده طالب ... شدند ... تا ... رسیده ... مستظر
بود ... با خبر ... بادشاه و کامگار خان ... معلوم کرده ... پادشاه
و کامگار خان ... حسب الطلب اینها از ... نزدیک عظیم‌آباد رسیده ...
قرب و جوار ... عظیم‌آباد ... فوج انگلیس اضطراب عظیمی ...
... شهر ... انگلیسیان ...
ولایت ... رام نارائن ...
... که ... در جای ...
و ...
...
... عظیم‌آباد ...
و تمام ...
نارائن ...
... میر جعفر ...
... مردم ...

کوچیده و نزدیک به حصار رسیده از شیخ منتظری راه بطرف بهار گردانیده و دو حمله کرده رفته
منزل گزیده بود رفیق موسیو بیرلاس در تعاقب مردم عظیم آباد که با جان نگاه داشته سید میر جعفر مکلف که از اول
آشنایان عظیم آباد بودند مثل میر عبدالله و مصطفی قلیخان و میر ابوالفضل و دیگران می رسید [illegible] ایشان
با ایشان بود و گفته از طرف جعفر و صاحبان مذکور احوالشان پرسیدم در جواب [illegible] گفتگو کرد
از ما خود گرسنه [illegible] حاصل شکسته ایم و کشته ایم و پیشتر از ایشان شکسته ایم و در بهار رفته
بهتجاسی پادشاه و دیگر اسباب حرب انچه دست [illegible] آن می رسید مشغول گردیده [illegible]
بوده و بشهر عظیم آباد می رسید تا آنکه کامگار خان مع پادشاه از بر دوان برگشته بطلب خود رسیده و
موسیو بیرلاس هم با او متفق گردیده و عوالیق خادم حسین خان [illegible] و در صبح خود [illegible] رسیدن بود
پادشاه و [illegible] زیر [illegible] از راه [illegible] پور [illegible] پسیان [illegible] او منتشر بودند
و [illegible] آمده و [illegible] میر ابوالفضل [illegible] پادشاه و ما [illegible] مشوره می نمود [illegible] خادم حسین خان
در رسیدن و برگردید که جلدی بر رسیدن فتح قلعه عظیم آباد و فوت و شوکت [illegible] پادشاه و ارشد [illegible]
ذکر محاصره نمودن پادشاه و کامگار خان قلعه عظیم آباد و شکستن زین العابدین خان حصار [illegible] دست [illegible]
فتح بسبب [illegible] دیگر رفقای پادشاه و [illegible] گجنیان [illegible] پیوستن [illegible] کامل [illegible] عظیم
آباد بدیان پادشاه و کامگار خان به بهار رسیده صبای چند مصلحت در اساس [illegible] سپاه دیده توقف نمود
و در عظیم آباد چون سپاه کم بود و شوکت [illegible] بنام [illegible] و اجاره و اعیان شهر [illegible] نادر
ترتیب سپاه و تهیه اسباب قلعه داری کوشیده و شکسته [illegible] آغاز نهاد و [illegible]
و [illegible] داشت [illegible] و [illegible] عسکر قوی باز بودن [illegible] مع افواج همراه [illegible]
آبادی [illegible] و در [illegible] الکلیس [illegible] سپاه [illegible] در اطراف [illegible] منتشر بودند [illegible]
[illegible] جلد و [illegible] کینی [illegible] و [illegible] پادشاه [illegible] کامگار خان رسیده قلعه را
[illegible] شروع کرده [illegible] قلعه [illegible] جابجا [illegible]
حصار [illegible] ارشد [illegible] از [illegible] از شکست [illegible] رسیدن با [illegible]
بوده [illegible] مالی [illegible] بوده [illegible] پسبت [illegible] گردد
[illegible] گرسنگی [illegible] بر [illegible] بدیوار حصار [illegible]

وهمراهیانش

وهمراهیانش زیاده از فتح [illegible] بدلدی و [illegible] او حساب [illegible] می نمودند و پورش پادشاه
و کامگار خان بطرف شرقی قلعه و [illegible] کامگار خان [illegible] دیوار [illegible] قلعه پادشاه [illegible] بعد از
روز از محاصره [illegible] موسیو بیرلاس با بعضی از همراهیان خود بطرف [illegible] قلعه در [illegible] زینه ها
گذاشته بر دیوار حصار بر آمده [illegible] و بعضی از [illegible] قلیلی از [illegible] که [illegible] بوده اند
[illegible] مافوق الطاقت نمودند [illegible] الکلیس که [illegible] بود [illegible]
در دست گرفته آتش [illegible] آتش [illegible] بر سینه [illegible] زینه گردیده [illegible]
[illegible] زنده مانده [illegible] فراه [illegible] گردید [illegible] برای [illegible]
[illegible] رسانده [illegible] حصار [illegible] خان [illegible]
[illegible] بر بالای حصار [illegible] موسیو بیرلاس بطرف [illegible]
[illegible] توپ [illegible] عظیم آباد اول
[illegible] زین العابدین خان [illegible] جلد و [illegible]
در [illegible] قلعه [illegible] الکلیس
[illegible] زینه [illegible] بالای حصار بر آمده [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
[illegible] دیوار [illegible] زینه [illegible]
[illegible]
[illegible] الکلیس [illegible]
[illegible] زین العابدین خان [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] اهل شهر [illegible] توپ [illegible]
[illegible] میر عبدالله [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] الکلیس [illegible]

و کپی و دیگر کشتی ها روانه انگلیس شد خبر طلبیدم معلوم شد که کپتان نگس با اندک فوجی بند و عظیم
آباد رزب روان و در عرصه سیزده روز رسیده و مستعد است صاحب کونسل برای گرفتن
کشتی ها فرستاده بود از آن بنده باتفاق [illegible] راجه رام نارائن که در باغ اسمعیل
قلی خان مرحوم بر سر فصیل قلعه در وسط حصار مقیم بود رفتم دیدم که [illegible] جنگ و [illegible]
و ذاکر خلاف آن هم خانها از تشویش نیست چه مردم را یقین بود که دشمن خود با این صورت گذشت
و فوج پادشاه و راجه همه بستاده است شب آینده باز همین آتش در [illegible] خواهد بود [illegible]
خان و همراهیانش مجروح شده اند دیگر هر که همراه است آن مکان که رفتن هم در آن شده مقرر
می شود اگر چه رفتن را بکلی گرفته بود و از [illegible] بر اسپ [illegible] و سواس گشته قبول نمی
نماید انقلاب که با این حال هیچ آینده قلعه مفتوح و در انام نارائن مع جمعیت [illegible] مغلوب و [illegible]
بنده را عوض باید اگر [illegible] اختلاف بودن [illegible] و حصول فتح انگلیسیه دادم مشوش گشته گفت
خانه خراب [illegible] است فتح انگلیسیه احوال [illegible] کرده [illegible] رام نارائن [illegible]
دوباره یافت [illegible] برای تحقیق خبر فرستاد و چون هرکاره هم همین خبر آورد [illegible] از سر گرفت
[illegible] الله [illegible] آمده با [illegible] است و کپتان نگس [illegible] آتش انداز [illegible]
معلوم شد که چهار کشتی [illegible] و یک کشتی سولدادان [illegible] انگلیسیه است اما چون [illegible] منزل راه
را در سیزده روز طی کرده اند نهایت خسته [illegible] دارند و کپتان تمام [illegible] اگر پیاده
برفت با سولدادان [illegible] در قطع [illegible] غالب نیایند [illegible] بود
و از آن راه آمدن [illegible] فوج پادشاه [illegible] استقبال [illegible] نخواهند [illegible] عظیم
آباد بستر نه آید و اگر بستر آید [illegible] و حصول [illegible] قلعه مفتوح [illegible] رام نارائن
مع اصحاب کونسل مغلوب شود [illegible] که [illegible] بستر است [illegible] طعام و شراب
سپرداران و سولدادان [illegible] سوای آن [illegible] ولایت [illegible] شود تمام
رفقا [illegible] آرام کرده [illegible] وقت شام شد کپتان نگس مع [illegible] و اعلام [illegible]
با [illegible] و نقاره [illegible] دروازه [illegible] شوکت تمام از راه بازار عظیم آباد
داخل قلعه [illegible] پادشاه [illegible] مضطرب [illegible] شهر [illegible] دیگر فوج پادشاه [illegible]

بر قلعه بستر نگشت

بر قلعه بستر نگشت و همان شب کپتان نگس [illegible] و کپتان دیگر و یک نفر [illegible] را [illegible]
دیده و فهمیده آمد که از [illegible] کدام طرف و کامگار خان کجاست روز دیگر وقت نصف النهار کامگار خان
در خانه [illegible] رسید [illegible] و [illegible] و مردم [illegible] جا [illegible] پیش [illegible] خان [illegible]
[illegible] مشغول بود [illegible] مردم [illegible] شوند و اهل [illegible] مضطرب الاحوال [illegible] راه
فرار [illegible] کامگار خان [illegible] گشته [illegible] یافت [illegible] سر و [illegible]
کشیده و کپتان نگس [illegible] انگلیس [illegible] جانب [illegible] و [illegible] اسباب [illegible]
بدست آمد [illegible] از این حال [illegible] کامگار خان [illegible] شهر [illegible] رفت و در
[illegible] عسکر [illegible] از [illegible] آباد [illegible] خود [illegible] اقامت [illegible]
[illegible] طرف [illegible] رفت [illegible] و [illegible] بر [illegible] و [illegible] شده [illegible] محبور
[illegible] چون پادشاه [illegible] ناچار [illegible] راه [illegible] گفت [illegible]
[illegible] مرحوم [illegible] آرزو [illegible] حکام عظیم آباد [illegible] از [illegible] پادشاه [illegible]
آرزو [illegible] کامگار خان [illegible] نفوذ [illegible] اکثر [illegible] و [illegible] محال
[illegible] شود [illegible] پادشاه [illegible] ماموز
[illegible] رسیده [illegible] و [illegible]
پادشاه [illegible] تهیه اسباب سفر [illegible] رام نارائن [illegible] که [illegible]
[illegible] احوال [illegible] گفت که غلام
[illegible] احوال [illegible] با [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] است [illegible] بنده برای [illegible]
[illegible] والله العظیم [illegible]
[illegible] رام نارائن [illegible]
والله [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]

هرگاه رام نراین با قصد ارتکاب حرکت از عهده بر نیامده والا که در صید انداخ مع اهل و عیال نشسته است چگونه میتواند
از حکم پادشاه تواند شود رام نراین بحرکت آنکه مبادا العیاذ بالله بر قصد مردم بلا با صاحبان علاقه‌ها بیشتر آمده قبضان
بیاتخش و ریافته تجویز صوبه داری اینجا برای او کشیده راضی با جمعی او در شهر نیست و والدها وجود بودن تدبیر
سیدان مخالفت عدم اتفاق و حکم پادشاه و دلالة الله بعز پیدا شده عزر پادشاه و خواهد رفت اگر منظور رای است
که والد با پادشاه مانند و حکم اشرف در شهر باید داد و تدوین این صورت مخالفت از مصاحبت پادشاه
بتوجه و تکلیف مالا یطاق است مشتهر است که مردم با عقل و تمیز نور بخش را اسباب فهم تصدیق تقریر نموده و گفت جملها
راست چگونه باید آنها سفاهت نداده در خطی نوشته به بهیه بنده بجا کاخ خطی حسب الاستفسار او نوشته داد و دیگر بر ایها
اتمام حجت و برادرست زمیر صفحات گفت که رام نراین ملازم گفتگو با خوش بدنام ارض جهه الدنیه است و
این قسم مخالفت ها مانع پیوستن والدها با پادشاه می توانند شد اگر منظور بجای است او شان را اینجا باید طلبید
والا در دولت صفدرجان و آیه و ناموس خود خواهند دید خواهند شد و خط الفیفه بهانه که مرا با والد و وزیر پادشاه
واصلاند مخالفان اصحاب الفیله راه در سلامت با نجام زبانها مفتوح شود بلکه اگر کسی از دو طرف می آمد
بیش حمود باریند اوام چه دعا ماریی و تنار فاقی و اینجا از منقوله باشد الحمد لله که منه لکه ... منظور نموده و
لله الاقدام نیست و انزید تمامها حالت با نفصال خود کلام قدام داشته دراکثر حاردهان و مزوران با دیدم
با دعوی درینما ترخاریق منتظر علی الوایع تثبات شده صبح حسن جهان احمد با بیته که بودم هستم ملک
معدوم جائیکه سبقی فکر یافت از حیض آناب مع سپر و سلاح خود نقی علیخان مدد لشکر پادشاه و رسیده شهره کمال
غایت کرده و دستار سر شیئه و جابر قب ملبوس خاص خلعت یافته مدار المهام سرکار رستم و نیا ... خطاب
کرده بود مع دهاما لشکر و در کاب جانفشانی کرده و کامگار خان برای ملازمت او در موسی پور سام بم برای ملازمت
آمده با پادشاه مع کامگار خان و موسی پور رسیده داد فوج دیگر در ملک سلطنت سنگه و بهادر سنگه نموده کرد
و بر امیون قلعه گلفاس را پیشه لسبه می آید و دو راغطار و صبل کالم ام اودها درباره خود تمام امرا ... کاه نهمی
کدورت رفته صدیق آنها خادم حسینخان که از پیشه با برق سرکردان و ما سطلی از و بود قاصد اهانت پادشاه و
بعد رفتن از ممالک محروسه بیرون و میر جعفر خان کرد به ملک بود و بقیه را حاجت یاید غارت نموده و زر ها از
جمیع رعایا و عموم برایا بهر صورت گرفته تا فوج چند که لذت مع تیغ می سوزد و اسباب و سامان او از جای
خود ضبط و بار چنان ... نهاد و نمود و هفت هزار پیاده تفنگچی و اهل و چند ضرب توپ خود رکها خادم

عظیم آباد

عظیم آباد از راه طرف سنسار او دریا گذشته در فوج حاجی پور که مقابل عظیم آباد و سنسار است شهر بنگاله لشکرگاه
دریای گنگ بر لب آب و دو هفته رسید اگرچه آمد نشن قبل از وصول کپتان نکس به عظیم آباد بود درین جا نیکه
پادشاه عظیم آباد را محاصره و رفت و الله ... شهر فوج انگلیس مع هند و سنسار در زیر پنجاب قلب بود
اتفاق می افتد و از شهر عظیم آباد مفتوح و محصب و ما برای خادم حسینخان و کمال التفات و شوکت
پادشاه و رستمیان شد لکن معلوم جمعی ... برادری داد و فتح و سبیی است تفاوت و تجاوز از آن چگونه
می تواند شد رسیدن خادم حسینخان قریب حاجی پور و مضطرب شدن رام نراین مع کل اعیان و اهل آن
و جنگیدن کپتان نکس با جان نثاری و ظفر یافتن بر جماعت فوج گران چون اخبار قرب وصول خادم حسینخان شهرت تمام
رسیده ... کرده رام نراین مکرر از بهتر آمده با مستقر است و سنسار و احوال ... فوج ... نمود و
جنبه ... ... بینی ... بادشاه و بالفضل ... از ... بهر مرکزی ... گروه زرافشان
جز دریا از رعایا است و ... مردمی از فوج حاجی پور با خود و گشته باقی را بهر اولد کپتان نکس تعین نمایند
که کپتان نکس جنگ خادم حسینخان با شهامت ... رام نراین از غلبه جمعیت کپتان و اراده جنگیدن
با این فوج گران حیران گردید چون تصمیم این عزم در یافت برای حفظ و قلعه کمک افواج ملازم حکمت نیست
و شیخ حمیدالدین و ... خان و غیره ها تاکید در اتمام کار ... نموده تاکید در عبور و نمودها و جمع آمدند
خان علم خود بطرف ... در میان ... کرده بر روی شهر ... فرستاده علی بر او ... شیخ حمیدالدین
خود ها بطرف گنگ است ... روانه شد و خانه ... چیز ... اطاعت فرمان آنها ... شد
آمده ... لشکر خود شد و کپتان نکس ... جابر ... ... سواران ... دو
ضرب توپ مع اسباب ... که ... رسیده بود همراه ... گرفته ... قاصد ... گشت
جنگ را او ... برای ... از ... صاحبان ... خود ... جمعیت ... دور سوار
و ... جانب ... کپتان نکس ... داده ... فوج
او بکمال ... نموده ... کپتان ... نموده ... گرده
و افواج رام نراین ... این زمانه ... اسباب ... نمود ... تخواه ...
اسباب ... کپتان ... شیخ حمیدالدین که برای ... فوج خود
تمامها رسیده بود ... کرده ... خود ... آمده ... شد ... تنها آمده ... بیاید

نمایند که موجب شفا و بود شده باید را هم با ما دارین از وجود شما ما را فرستنه شما را خود داشت
به و قتل دیگری در منصوبه‌ای خواهند و برای انتظام نمودن لشکر بر طلب کشته می‌خواهند لهذا برای جنگ
ما را و شما را فرستاده خادم حسنخان که همراه اینها با جعفر علیخان و شمشیر بیست هزار سوار جرار و پیاده
نمایان پیاده برق انداز انتظار جیده و جمل عرب توپ همراه دارد و اینها بالفعل پیاده که همراه کپتان است
چگونه از عهده اینها خواهد برآمد اگر این پیاده را از لشکر دور داشته باشند که کاری نکرده سر هلاک خواهند
نمی‌دارد که شما را رفاقت ان نماید و مطلقا اندیشه مکاره که بر مدعی جعفر به گرسنگی جنگ را از او
این سخن را گفته رخصت شدند و ما صد او خان خود شنوزند و شهر بود که خادم حسنخان از رفتن کپتان
نمکین شمشیر بیست کرده ای رسیده منزل گزید ذکر جنگیدن کپتان نمک حلال و شما برای ما خادم حسنخان و فتح
یافتن بر جان قوی سکهی و کران کپتان چون خبر قرب لشکر خادم حسنخان شنیده بیست هزار و پیاده شنیده
از دو کام
شام در خیمه را و شما بهای امرای مشوره نمودن رفقا بر فرج او نمودند که فوج ما بسیار کم و او در شمار
و در ضمن او به جان و تمکین خواهند شد ... آنکه نیست ... جلاد و سپاه نیم ناکار شتی تمام با اختلاف شتر قی
و متوازن کلها و زود رسانت و ضمن این او بجا رسانند لطافت و این قیمتی که دارد و در او نا قوت شما برای
متحمل بوده گفت برهم صورت با شما رفیق ... را و صوابدید شما است هر چه بگوئید بکنید ... زود لاف
کار حاضر دوز بان برادرم کپتان گفت ... امشب چیزی خورده خودم خواهد و رفقا را هم حکم است جنت
می‌باید که نصف شب روانه شویم شما برای حسب الاستحضار عمل آورده نصف شب مستعد و تیار گشت
و کپتان هم بیک گفته زاد رسن کرد اسپه و ما باقی فوج شما برای راه همراه گرفته بر اینها ... را
و بعدها لهذا عازم لشکر خادم حسنخان گردید تا به بادره بابر تاریکی شب راه گم کرده بلشکر رسیده و
گرفتن ملک در ویرانه از شب باقی مانده کپتان نشسته بند و بیرون چندی که همراه شما برای ما بعض جاهای برادر شش
بوده است همه که با خود داشت بر آورده نذر کرده دریافت که شب تا صبح کم مانده و است شما برای
گفت که حالا وقت شبخون نمانده ما بستی و این وقت مادر لشکر مخالف و اقامت شدیم باید برگشت کپتان
نکس ... شما برای برگشته بود و به نفاق لشکر رسیده بودند که صبح دمید و هنوز در اغنشا از

نخی و نشست و شبی از شب و روی گرد رسیده بودند که طلیعه لشکر خادم حسنخان پیدا گردید کپتان فوج مستعد
و تیار گشته شما بجای را گرداند دست شما برای ما هم گرسنه ابتدای جمع جاضره و نظر کرد حال کپتان در لکان ... دی
استاد خادم حسنخان فوج را فرستاده بهیر و بنگاه کپتان را غارت و شتر و تبس را که فوج عظیم آباد و صد
لشکر کپتان بوده بجروح و مقتول رخت و بعضی با فرصت یافته در راه با کرده بنده ببرد رفته گرسنه کمر بی
بعض کپتان نان با بلکی و در اسباب بستان هر چه ممکن بود گرفته خود را بکش رسانیده لکن کار رسید بنده بر گشتنی
که برای خیلی وقت و همین کار گذاشته بوده عبور بسته عظیم آباد رسیده بنده و دیگر افواج خادم حسنخان چند
دسته شده به قشون از طرفی بر کپتان هجوم آورده برق اندازی و تفنگ نار نیز شروع نموده توپها
از طرفین در آتش بوده لطف کپتان علی الفور اشکالی بری بر لشکر خادم حسنخان نمود کپتان و شما برای
با ستقلال تمام استاده حکم تفنگ نمی‌شود که لشکر را که مقابل رسیده بعضی اینها سواران و برق اندازان
شما برای را که هر چند قدم پیشتر فرستاده نفس بیشتر کرده و عقب بصدمات کرده توپ با لکلیه منهزم
می‌گردید بنده هیچ شتم ... جنگ تا دو پهر کم ... آخر پیر المفضل ... فوج خادم حسنخان حسب حکم آن ای
نصف فوج را دار و جمعی نموده از دو طرف بر شیشی آمد و در جنگ نوبت از توپ اعدای نفنگ و برق اندازی
از طرف خادم حسنخان بجز بستوپ مجروح و هلاک شدند و سه پهر افغان را داده بنزد کپتان جرف کپتان
رسیده از نوبت توپ موقوف و نشر را تفنگ هنوز و شد و پر لب دریا ده غرقهای کوچ کجا الغیب
استاده تا وقت ای که بعضی از لشکر کپتان ای بود و شتر اسپ و در بین و در دست گرفته میدید ... شتاب
که با یکی الغلیب سیف از شتر و اسبان مرکب مجروح شده با شد که برای این آمد و بنده را هم جاهای خود و
گرفتن ان چون منقلب الاحوال از دست مردم خادم حسنخان نجات یافته آمده بود بنده به کپتان رسیده خبر داد که
خادم حسنخان و مصحوب بودن الغلیبان و شما برای او و کوکبی شیخ حمید الدین از جمعیات افواج بحاضر نمودم
بهر سرسا بنده و تمام مردم عظیم آباد و چه بر تمام ما در این و هم سر ور را که نمی و همه علوم خلق به فرصت و گرفتن پر اولاد
بوده که خبر جنگ بنده بر سید بنده شما امینت و میر عبد الله و صد دستان خانه شیخ ... میرد که این گره
از وقت جنگ خبی بنگو ... و بارو ت توپ ... آمد و صد النبی ... کپتان ... سید ...
کپتان ... عالم ... کپتان ... جنگ که ... میر عبد الله آمدم و بر اسب
من و اکثر مردم ایستاده و ... بنده که جرئی ... ناگاه صدای تفنگ ... مردم رسید ... اوقات

بعد این تلنگ اگر باز صدای توپ برسد کپتان غالب آمده و فوج خادم حسینخان منهزم گشته است و الا نه [illegible]
باز آواز تلنگ آمد [illegible] چند آوازی شد و مردم را اشتیاق روی نموده بود که باز صدای توپ بگوش رسید
گفتیم کپتان غالب آمده و مردم خادم حسینخان [illegible] جمع [illegible] کسی [illegible] حیران بودند
چند آواز توپ دیگر صدای توپ [illegible] موقوف [illegible] بلندی [illegible] موقوف می شد [illegible]
[illegible] کپتان [illegible] خادم حسینخان
و بعد [illegible] رسیده [illegible] خبر [illegible] کسی از اعیان [illegible]
گفته [illegible] کپتان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] رام [illegible]
و دیگر اعیان شهر [illegible] خبر [illegible]
[illegible] خادم حسینخان [illegible]
از [illegible] در این باب [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] کپتان [illegible] خادم حسینخان [illegible]
[illegible]
[illegible] کپتان [illegible] خادم حسینخان [illegible] افواج [illegible]
[illegible] توپ [illegible]
[illegible]
[illegible] ابنجا [illegible]
[illegible] کپتان [illegible]
[illegible] خادم حسینخان [illegible]
[illegible] افواج [illegible] مردم [illegible]
[illegible]

[illegible] خادم حسینخان [illegible]
[illegible] افواج [illegible] نواب [illegible]
[illegible] خادم حسینخان [illegible]
[illegible] خادم حسینخان [illegible]
[illegible] خادم حسینخان [illegible]
[illegible]
خادم حسینخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] افواج [illegible]
[illegible] خادم حسینخان [illegible]
[illegible] کپتان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خادم حسینخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خادم حسینخان [illegible]
[illegible]
[illegible] خادم حسینخان [illegible]
[illegible]

و بار دیگر دو روز دیگر لشکریان خادم حسنخان بسبب راه رفتن و توقف در شیخ جیحون میرزا مشغول گشته
فرود آمده اهل رسیده نیکو بندد خود خادم حسنخان هم تمام شب بر فیل و دیگر همراه اهل لشکر برابر است که زنده و رها
استراحت خالقه بکمال آرامی آن شب بسر برده آوردند تا این حال انداخته در شب کنند که صبح منظری معلوم شد
دامن کوهستانست ولب دریا فرود آمدند پیش گاه ایشان بر صبح موسم برسات و اراده خالق کائنات بمقام
درنگ کائنات با میرزا مشغول گشته بود با رای شد بعد اتفاقی افتاده که غیبت آن شب مذکور گردید
فرزند هم بامداد کور ... بعد چهار روز نموده جمعی را بر سر ... احوال ایشان تیره و تار ... عمر ایشان
بهشت ... و قبل از مقتل ... رحلت ... نقل مسند محمد خان مرحوم خلف
رضا قلی بن صفی خان بن اسلام خان و محمد خان بن ... خان بن اعظم خان خاقان ... جلیس او بوده
در غروب گشته بخیمه های خود رفته ... احتیاط ... در خیمه ... خاستند ... خاصه که ...
بطور خاص ... متصل ... بهای ... اسکندر ... برای خواب رفت ... تا آخر شب ...
در سفر ... ارشاد ... مقتول ... بخصه ... که با سلطان حیات
نامسند حاضر شد ... اجل آن ... بعد ... در حیات ... برای
جواب عدم ... نمود ... کرم شد ... بعد ... شدت ... بار شد
و عده ... بر سر میرزا نازل گردید ... بر جا ... خواب دیده
انقلابات از روی ... رسید ... هم افتاده ... زبان
عمرشان برآورد ... زیر پا ... جمعی از ... برای ... ماجرا
شدت باران ... احوال ... تبدیل ... که نوبت در کار ... باشند
رسیده میرزا ... در جواب عدم ... مذکور ... آنجا ... نیابت
متصل خیمه ... فرود آمدند ... شد ... گشته بعد ... معلوم شد
... حیرت ... باریک ... که ... بطور ... لشکر ... نمود
... در شب ... که ... بر جا ... بود ... بزرگ قدری
... وجوب خیمه ... رسیده گشته ... جناب ... شیخ محمد علی ... اسکندر
... رسید ... حسب ... عالم ... جلوه

جسته

جسته جسته در پیشها میرزا ... و بعد در تاریخ فال ذکر خروج از ... بجانب جهانگیر بفرمان میرزا اسکندر
و در ... بجهت انتقام آن ... سلطان برادر ... میان جنگل ... خواجه یادگار خان و میر محمد کاظم خان ...
و بعد ... محمد خان ... بسنبله ... جهانگیر ... شیخ عبد ... گنبد ... و بهشت
نوبت برانید ... از ... که آسایش ... یافتند این شیوه را ...
خاک ... گشتن آغاز نهاد ... از جوار ... حرم ... ایشان ...
گذرانید و ... که ... تفصیل ... از ... که ... بکند ... تیغ ... تعقیب
عالم ... بهجت ... برای ... ایجاد ... جمعی ... جهانگیر ...
... که ... تحت ... بعد ... بر ... جلال ... زنهار ... شکسته ...
... جهانگیر ... صاحب ... نام ... عالی مقام بود برای قتل ایشان
... احسان ... بودند ... ایشان ... عقل ...
... جهانگیر ... نامه ... داشت ...
آخر ... خادم حسنخان ... ماموریت ...
... جهانگیر ... رسید ... گشته ... بسوار شده ... جهانگیر ...
... خان مرحوم ... جهانگیر ...
... رسید ... میرزا ... خادم حسنخان
روانه ... جهانگیر ... جهانگیر ... رسید
... گشته ... سوار ... در جا ... بود و در
گشت گفت ... یافت ... بیگم ...
... گفت ... بیگم ... گفت جهانگیر ... رسید
... بود ... الحمد لله ... رسید ...
... میرزا ... کفن ... خاک پاک سید الشهدا ...
... محمد ... آخر ... میرزا نموده
گفت ... میرزا ... داده

با محی می کشند امید وارم که بیقی بر سر او نوبستی تا انتقام بابا و فرزندان عالم و کشته دیگر طینت و عقاید
حقه که داشتند به زبان آورده غریق بحر رحمت نامتناهی گردد شده میگویند همان شب برق بر زنان
افتاد و نقیض تفاوت ماهی می گویند بایستی صورت گرفت آخر شوال سال هزار و یکصد ... ششم ربیع الاول
ذی قعده میرزا راه معمور گرفت والله عزیز ذو انتقام و از معتمدان علی مقرب بادشاهی استماع افتاده
که میرزا در هند کاغذی نام دوستی نوشته بدین مضمون که سفر آخر تشنی بود همراه داشت و مکیفت که
بعد فتح بر خادم مسلمانان دعا و دشنام و ثنا و درود بر کن دولت دعا و امیر دوم را که نامش در این طور ما
گشته فارغ البال بکام دل آرام با دوستان خواهیم نشست و از مرد امان اندیشه نخواهد بود تو این نامه
که ترتیب الحال این است روزی از انشاء این نامه که حکیم علی الاطلاق و خالق انفس و آفاق بر گماشته کلان خود
در سفر و حضر و دشمنک کا مجند تمام مهام اهل اسلام را بدست مستقر مظلومی سپیدند تا تنبیه معاندان
نماید ... ظالم را بر عباد حقو حاکم می گذارد و حکومت ظلم با بندگان خدا حاضر ... عدل ... فاید
الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم بعد تنبیه معاندان اگر ظلم هم معمول گردانید و از ظلم باز آید ممکن است
که از بعض ... برهانی تا اثر کند منبع و دولت ... بر نکند والله علیم ... باجندی ... لوزی
بر اوی کار ... از روز ... بر آرد و همه علی الله العزیز بیسیر و اذنه علی کل شیء قدیر **رجوع بذکر**
بقیه احوال لشکر مرهته و سوانح دیگر سرزمین دکهن نوزدهم ذی قعده روز پنجشنبه اول صبح خبر دار الفتح عظیم که
بر میرزا گذشت معتمد گاه ... بکر سیف جنگ که رئیس کل فوج انگلیسیه و سر بابه استقلال ... گردید
و سر دار شیش ... بر شد از بر ... شده ... را نمی گشته اختلاف این امر لائق مناسب برداشت و لشکر مرهته
در حضور ... بر ... و احمد و دیگر اعضای اند ... بر گشیده ... گردند ...
مراجعت نواخته ... بر قبل ... انگلیسیه و ... از ... فیل ... کرد ... شمنه ... گرفته
و شهرت داده که او بیمار است لکن ... وقت ... بر مردم ... که ... بر ... انگلیسیه اند
کوه انتقام ... شهید ... سراج الدوله از دست ... خان ... طرح ... یافت ... صورت ... مستقل
الفوز ... رسیده حسب الاتفاق سی ... کار ... آخر ... توقف نموده ... تا ... جهانم
انتقال ... تاکید ... اولاد ... فوج انگلیسیه ... بلقا ... نموده ... و ...
و عساکر ... است ... از صوبه ... بر ... جنازه ... جای ... میرزا ... بر ... بسیار ... بر ...

بکشیخ ورلکگار بنند

بکشیخ ورلکگار بنند و از آنجا لشکر او و دیگر ... خوف و خرابی براج محل رسیده جانب مکون
مقرر رفت میرزا گشت تا حیدر آباد ... الابصار ... زمانی که ... عظیم آباد رسیده لشکر
وزیر ... براج ... لشکر ... جنگ ... زمان ... به بودند میرزا مقرر بود.
... لشکر میرزا ... نامی ... عظیم آباد بود برادر ... همراه میرزا ...
آمده بر ... گشت **ذکر ... بنگاله ... کرنل سیف جنگ و شروع نفاق**
در سرداران انگلیسیه که باعث خرابی عالمی گردید ... کرنل ... جنگ در کلکته بود ریاست فوج
... و تعلق داشت ... صمد ... جعفر ... بنگاله و ریاست این جا ...
صوبه عظیم آباد و بنگاله ... افزوده ... اعظم ... ایشان ...
کشته ... کرنل ... ریاست ... الملک ... عهده ...
صاحب ... بود ... کلکته ... و ... این ...
مقرر ... جنگ ... کلکته ... جعفر ...
... آن ... این ممالک ... اوایل ... ریاست
... استقلال ... کشته ... اسد ...
این ... از عظیم آباد ... کلکته ... جنگ ...
احوال ... عظیم آباد ... جعفر ... کلکته ...
جنرل ... کرنل سیف جنگ هم از عظیم آباد ... رفت ... ریاست
فوج ... گشته ... میر محمد جعفر خان ... میرزا ... امانت
بافت ... بر ... قاسم خان ... علاقی
خان ... عظیم آباد بود ...
جعفر خان ... و ...
... میر جعفر خان ... میر قاسم خان ... بود.
... خدمت ...
... میر قاسم خان

در عهد ... بقدم

در خدمات میر جعفر خان بیگ زاده امثال [illegible] و در پرستاری و کارگزاری امتیاز تمام داشت در گفتگو با
اصحاب کونسل بقصد مصلحت خود در بعضی امور ایشان گذاشت و خاطر نشان کونسل نمود که بسبب پیری
و بیدماغی خود میر قاسم خان را [illegible] سر [illegible] بیشتر دارد و میر قاسم خان برای
کار [illegible] آمده بود و درست نموده برگشت و میر جعفر خان هم اندکی از وی خوشنود شده چون اولاد
و اتباع و دیگری لائق کار نه داشت بحکم ضرورت میر قاسم خان مرجع اکثر امور گردیده و در [illegible]
و دخل اکثر اهل معاملات و نوکر سپاه هم گشت و در بعضی بسبب مرض پیری و غفلت میر جعفر خان
[illegible] بسیار به جور تنخواه سپاه [illegible] نقد خانه ای آنها شده [illegible] و چند بار [illegible] بجهت بخشی آمده دار
[illegible] برای وصول تنخواه محاصره نموده [illegible] آورده و میر محمد قاسم خان
[illegible] تنخواه راحت متعهد شده و هم [illegible] چند باشد
رفیق میر محمد قاسم خان [illegible] میر جعفر خان [illegible] در خاطر داشت [illegible] بر
نگذاشت که [illegible] میر محمد قاسم خان [illegible] رفت [illegible]
مستر [illegible] شمس الدوله بهادر [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] میر محمد قاسم خان [illegible]
علی ابراهیم خان بهادر [illegible]
[illegible] میر محمد قاسم خان
[illegible] خدمت بوده اند
[illegible] احوال بادشاه و [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible] ذکر احوال عظیم آباد و جنگیدن با میجر کارنک
[illegible] بادشاه و [illegible] بادشاه و
[illegible] میر محمد قاسم خان [illegible]
صوبه [illegible] عظیم آباد [illegible] بر [illegible]
[illegible] بادشاه و [illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] خود [illegible]

صوبه داشت

صوبه داشت [illegible] همراه [illegible] تمام [illegible] این [illegible] بسبب
[illegible] بادشاه [illegible] از
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] اکثر [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible] بسبب [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] میر جعفر خان [illegible]
بادشاه [illegible] بادشاه [illegible] گرده [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible]
بادشاه [illegible]
بادشاه [illegible]

و گفت از زمره خان گشته با پادشاه سخنان درشت گفت پادشاه عذر انداخته بر خاسته رفتن نظام الملک
بجنگ آورد و الا گفت که کار نظام الملک رفته در این صوبه جات هزار رفت شناخت و او غیر از این
در دولت چنانچه بود اما پادشاه را رعب بجای کار نظام الملک بجان مستولی گشته که بودن نکرده الله
آمده گشته چند روز در خانه نشست و نظام الملک رفته با جنود و لشکر را حاضر کرده در سینه سعی جهانی
خود دانست از جهاد الله گفته فرستاد که اهالی پادشاه از خواتین رفاقت نمود نشسته باشند غرض در دو سه روز بعد
مانده کار نظام الملک در همین قسم کوچ پادشاه بجا در بیلیخان محل رسانیده با الله عذر خواست که نمود
داد الله گفته که اهالی اردو بی او جهت بسلطنت نظام الملک رفتن گذاشت و مرخص گردید و در [illegible] پادشاه
را جواب سپاهیانه نمود و ناچار رخصت کرده فرمان داد که اگر تقدیر دست جدائی شود به خوب [illegible] گردیده بود
هر قدر توانند ملک را لشکر ساینده و نقاره پیر رسانیده بازنده روز و وقت با آنچه بنده و الله قبول نموده
دیار دکن شاه و عدت نموده روز چیره برای خرج دکانات و الله خاطر پیر رسانیدند مردم کثیر از نظام الملک رفته
فرستاد و فرود آمد در نواح [illegible] حالیات خود نمیکند بکار مأمور بوده اشتغال ورزید ذکر جلوس میر
محمد قاسم خان در مسند [illegible] ایالت بنگاله و غیره صوبجات [illegible] از [illegible] و
سموات چون میر محمد قاسم خان چنانچه خامه وقایع نگار [illegible] کرده در کلکته رسید و با
شمس الدوله [illegible] ملاقات [illegible] رسالات [illegible] گفتگو [illegible] میر محمد جعفر خان
و بر [illegible] اتمام [illegible] سررشته انواع و معاملات [illegible] وغیره
با [illegible] و چند کس [illegible] از [illegible] و اکثر [illegible] سنگه [illegible]
[illegible] عدم [illegible] بر سر کار [illegible] مدار المهام [illegible] نام [illegible]
[illegible] شمس الدوله [illegible] در میان فرقه الکلیسیه بعقل و دانش [illegible] و نیز [illegible]
[illegible] میر محمد قاسم خان را در امور ملکه [illegible] ریاست [illegible]
اقارب و اتباع میر جعفر خان [illegible] میر محمد جعفر خان [illegible]
[illegible] برای انتظام [illegible] میر قاسم خان
به نیابت [illegible] میر محمد جعفر خان [illegible] میر
قاسم خان [illegible]

بود ظاهر کرده

بود و ظاهر کرده [illegible] شمس الدوله [illegible]
[illegible] میر جعفر خان [illegible]
[illegible] شمس الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] میر جعفر خان [illegible] شمس الدوله
[illegible] شمس الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شمس الدوله [illegible]
[illegible] شمس الدوله [illegible] قاسم خان [illegible]
[illegible] شمس الدوله [illegible]
[illegible] قاسم خان [illegible] شمس الدوله [illegible]
[illegible]
بیست و سوم ماه مبارک رمضان سنه [illegible] هجری [illegible] کلکته [illegible] مدار المهام [illegible]
[illegible]
قاسم خان از کلکته [illegible] قاسم خان [illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
زیاده از آنچه [illegible] قاسم خان [illegible] میر محمد قاسم خان
چنانچه [illegible] میر جعفر خان ملاقات نمود
روز دیگر [illegible] شمس الدوله [illegible] میر محمد جعفر خان عازم

ملاقات او کرده و قتلی از سوز بر آمده عبور بجا گریز نموده مبارکباد شتافت شمس الدوله بعد
حصول دوستی رسوم مهمانی بسر رسانده راز بر گشوده و آنچه مصلحت بود اعلام نمود میر محمد جعفر خان سر باز
زده ابای مفرط در جواب مبالغه آغاز نهاد شمس الدوله کسی فرستاده میر قاسم خان
طلبید در آنجا سوگند سخن کردم و گفتگوهای درشت و نرم در میان آمده چون شمس الدوله
خواست که میر محمد جعفر خان و حقیقت تقریر نموده قبول کند در نگرفت و قبل از آنکه میر محمد قاسم خان
بجماعت مذکور رسد میر محمد جعفر خان از قبیل کیفیت آن امر اطلاع یافته مرخص شده و برگشته و بجای خود
سوار شده راه دارالاماره گرفت و در وسط دریا گشته سوار شد میر محمد قاسم خان شنیده در راه
رسیده بمعاودت نمود غرض آنکه میان ایشان معتبر شده و بیشتر دیگر در خانه مراجعت نمود حال
خود مناسب ندانسته بخشی و بالشی نشسته و خود نشسته با اهل انجمن با صدای ملایم گفت نشسته و در پای
کرد که بخفوی می‌شد سخن آمده است بهر صورت چون امرای موافق رسانیده با شمس الدوله ملاقات
کرد و اجرا کرده از اهل آن آخر حکایت تحقیق میر قاسم خان گفت که این صورت حرف شده و میر جعفر خان
ازین معنی پیکان گشته و بجای خود سوار شد شمس الدوله جواب داد که ما جا نیم میر قاسم خان
گفت که هرگاه شما با جا نیستید حالا هم حکم کنیم چون وقت آن شده است گفت الحال خود جا
بنشینید بعد از طعام گفتگو خواهد شد میر قاسم خان بجای حکیم نشسته و با علی ابراهیم
خان که همراه برده بود مشوره آغاز کرد علی ابراهیم خان گفت که اهل باب در این کفتی است باید
گفت اگر صورت نگیرد با جماعه انگریز از همین جا علانیه خود را طلبیده و فرمود که نهایت تیز و
خود کشیده بطرف بریم باید رفت و بطور با ایشان باخت و از آنچه وزرا و حضور شروع باید نمود
اگر فوج با شما موافق است و کار گذاران هم تابع باید شده با شما اتفاق خواهد ورزید اعلاقی
با این صورت هم کاری از پیش نمی‌برد بعیض اطمینان از میر جعفر خان نمانده بود این تدبیر را آخر الدوا
قرار داده در خاطر ذخیره داشت و در حقیقت بسبب مطلب این از میر جعفر خان بیزار و متنفر بود با میر
قاسم خان چون متعهد نمود که آنچه شده بود فرمان بر دارد و کار نمود و بجهت خاطر ایشان برای
و برادرش بجا ناحق میر و تحفه و جز با تخلی معین و معمار خلد میر قاسم خان بجای میر جعفر خان
خاطر الله بیرنگی های قدرت کامله ایشان در زمان خود بوده چنانچه شمس الدوله از طعام فراغت

یافت باز میر قاسم خان پیش او رفته اضطراب و ناچاری خود را که اگر خبر این فرار یافته بود و بعمل نیامده لاعلاج
... سپاهی از مطالب شمس الدوله بعد استماع مقالات او با شاعلیه شنیده و با جانبین صلاح الدوله
مرشد رشتگی دیگر ارباب مشاوره است بر مطالب دست و مشاورات نمود بعد گفتگوی بسیار الحق مبانی
قرار گرفت که فردا با اتفاق میر محمد قاسم خان بدارالاماره باید رفت و موافقه مقرر شده این امر انجام
باید داد و میر محمد قاسم خان بسبب آنکه میر محمد جعفر خان هم رسیده بود از ترس و ملاحظه ... و دیگر
که فردا با او اتفاق و در نشستن گفتند در نشستن دیگر در خانه او و در روز محفل داشتن مستعد و حاضر باشند دیگر
خود را جعفر خان و داده بود که طی سپاه گشته همه را جمع کرده حسب الامر او قبل آمده در خانه ایستاده جمعیت و آرام
باشند دیگر که جعفر خان شده تا آنکه صلاح مکرر تنفیع و نفوذ یافته شمس الدوله میر قاسم خان را رخصت نمود مشهور
آنکه فردا اول صبح کرنیل با جمیع همراهیان خود حاضر شود و سپه دوران از فوج انگلیسیه هم حکم ملاحظه کرد
از شب مانده بفوج و توپ با تیار نموده بر در دارالاماره جابجا مامور و معین است حاضر باشند میر قاسم
خان چنین اراده داشت بخانه خود تنها و آن شب قاصد زر در خانه او با بسیار که فردا بعاده او را از گشته بود و از دو کام
رجعت نموده برای جماعتی مستعد است امداد خود ازین برگشته سوار شده عبور دریا نمود و در احاطه
سپاه و توپخانه خود بود تا شب رسیده تمام شب در دعا و مناجات با قاضی الحاجات و زیارات خشوع و دل
جویا خیر طلبان که در بنده و ساعتی چند استراحت نمود ذکر صبح نیر اقبال میر محمد قاسم خان بمطلع جاه
و جلال و رجوع شموس کوکب میر جعفر خان بافول و زوال چون صبح دولت میر محمد قاسم خان و سلالت
آغاز نهاد و خان مرقوم حسب الوعده با رفقت خویش بجلادت گشته رفقا و همراهان را بهر تیاری و استعداد
سواری فرمان داد چون مهیا گشته حاضر آمدند خود بعزم حکومت امارت آراسته و اقبال رسیده از تخت و ممتنعت
خواسته بر رخش همت و اقبال سوار و در جلو ای و وزرا بر کرده بقدر الوف قبل از ورود میر قاسم خان
شمس الدوله مهتر الشیرت کرنیل با جماعت الله و رسید همه و سر داران دیگر با توپ و فوج
در میدان جلوخانه دارالاماره رسیده بر طرف عبور و مرور مفرق و بین و بار مردم خود را معین
و محکم کرده ایستاده و میر محمد قاسم خان هم با جمعیت خود وارد گشته مقابل نقارخانه بر اسب سوار ایستاده
و آمده شک بیجا سردار و سپاه شروع کرده بود شمس الدوله بنجابی که میر جعفر خان را فهمانید که
اگر خود شما با آن نظم و پیش که بوده کار ملکی و سپاه بر ... عقل دوانی سرانجام و مهم وشما فارغ البال بعیش

که مراتب خاطرخواه خود تدارک نمی‌کنند برای شما تدبیری نمی‌آرند از غفلت شما کار ملک مختل و سپاه و وظیفه خواران
مختل گشته دو سه بار خود ملک مالک کش شده و محلها و بخیابان آن بر اطلاعت خان بلب ... سودی نکرد
و آن جاهل قاعت ناهم برخواستن تقوا صاحب رضیه سخن رو رسانید الکلیس نشنید در این بین که تدی
... جواب ... از طرفین بود کینه‌ای ملکة الکلیس نرد مکیری شد و نوبت هم تار روجار الامارت
نقلی میر جعفر خان که اند رون دار الامارت ... الامر او برای حراستش مقام در شده از طرف افواج الکلیس
که رعب ... حقیقی ... بر قلب مغلوب مردم ... این ممالک ... بود ... است
و کی بهانه راه خانه خود گرفت و شمس الدوله تنگ آمد گفت ... و این مجهول ... خانی
او بجهت ... انتظام ملک ... باشد ... او ... از سر ... که ... او
... این قول ... استقلال شده ... میر قاسم خان را ... فرمان ... که ... باب ... سوم
با بطالت نشسته فرمان ... کنند اندرون دار الامارت ... میر جعفر خان ... بود
ام ... برای ... مهابت ... و ... هم ... حفاظت و ... خود
خود ... دار الامارت ... میر محمد قاسم خان را ... میانه ... در
الوان ... دیوان عام ... میر محمد قاسم خان ... روز دوشنبه ... ربیع الاول سنه
... نیابت ... شده ... مع باماک
گشت ... شادیانه ... خانه ... که ... در
... بود ... صحن مسجد ... شمس الدوله
... ربیع ... دوست
تا ... چار روز ... شد ... الکلیس برای ... خود ...
و میر جعفر خان را که ... مدت ... شمس الدوله ... شمالی ... در
... خاطر ... باشند ... باشند ...
... فرمایند ... اگر ... الکلیس ... گرفتند ... تو ... هم
نمود ... او ... است ... او
... و میر جعفر خان ... بخارا ... خزانه ... قدیم ... الدوله
و ... الدوله ... خان و ... شمس ... سراج الدوله ... بود ... و
برای چنین

برای چنین روز ... بود ... میر جعفر خان ... بود ... است ... تنگ
خانه ... برای ... که ... جواب ... که
... مردم ... انها ... و اطفال صغیر که
... راه ... گرفت ... تعین شده تا بلده
... که ... الملک ... الکلیس ... رسانید ... و
... و ... بود ...
از ... علی ... راه ... بود ... و ... وفق الکلیس
... میر محمد قاسم خان ... الملک ... الدوله ... میر
محمد قاسم خان بهادر ... برای ... و ... که
... قبل از ... بجای ... مبارک ... شده
... علم نجوم ... الکلیس ... از ... تجمل ... بند
... علیا ... با ... او
مقرر کرده ... الملک ... شمس الدوله علی خان بهادر ... طبیبه ... اوقات
... اقبال ... و ... قدرشناسی ... و اطفال سپاه
... کرده ... مردم ... علی
... علی خان بهادر ... حکیم
... علم ... سنه
... علی خان بهادر ... علی ... او
اعتبار ... دراصل ... آخر ... بود
... ها ... سابق ... که از مردم
او ... مردم ... علی ... قاسم علی خان
که ... الکلیس ... مبارک ...
... الکلیس ... کشته ... سر ... بالفعل

بجوی خانی تفصیل و تخصیص یافت میر قاسم خان برتق و فتق مهمات ملکی و مالی سبه از مشقه بانی و برآوردن
خواهش [illegible] میر جعفر خان که بعضی مردم قدیم لطافت و برخی جدید بوجه اکثر مهم مبرز و میر جعفر خان ان
بودند بر داشت و بعضی موجودات سپاه و خزانه نقود و جواهر و دیگر اموال کارخانه توجه گماشت
بعضی از منصبداران قدیم سالها بوجه الطاف و عنایت مستمال نموده شریک و معین خود در استکمال اموال
دیگران گردانید و بعضی از متوسلان خود که برای انها اعتبار داشت در کارگزاری ناظر گردانید علی ابراهیم خان
بهادر را که در دیانت و امانت یگانه و ممتاز زمان و در شعور و ادراک معاملات از اقران ممتاز بود و غیره را بنظر
وفا و اعتبار از تشخیص کم و کیف سپاه و تنخواه انها عموماً مامور ساخت و سوای این کار حل اکثر عقده های
دشوار هم بر ارشادات او مرجوع می شد و سنجیده مراسم اگر چه خود ازا استغنا و دیوانی را در دست اختیار گرفته بود
اما تحت کبیر و نظم خویش نداشت بلکه سبب لطافت زبانی و جوابات و تشخیص و تحقیق حسابات و دیگر متعلقات
ارباب قلم مقرر گشت در مشیر قدیم میر قاسم خان که معتمد علیه او بود مهر نشست و بمخاطب جانثار خان
خان مخاطب گردید و تخصیص و تحقیق بعضی امور نیز بااو تعلق داشت و خواجه گرگین برادر خواجه پدروس
ارمنی سردار فرنگی توپخانه و [illegible] و در سپاهیانی و سرداری پیاده های برق انداز تفنگچی باو
مرقوم [illegible] که الحال با استقلال انها را تلنگه گویند سر افرازی یافت گرگین خان بهادر خطاب [illegible]
[illegible] و اختصاص یافت مثل او دیگری در خانه میر قاسم خان نبود و شخصی ارمنی [illegible] که در اصل نوکر میر قاسم
خان بود [illegible] [illegible] نوکری [illegible] مشهور و بمسموع [illegible] که با شمول سلطان [illegible] [illegible]
میر قاسم خان [illegible] [illegible] خود کردانیده بود و شیخ [illegible] علی لکهنوی که یکی از اعاظم [illegible]
[illegible] لکهنو [illegible] [illegible] [illegible] سپاه [illegible] [illegible] رسیده او هم پایه یکی [illegible] گرگین خان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بعضی از [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] برادرزاده او [illegible] و سوار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
محمد علی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میر قاسم خان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در عظیم آباد

در عظیم آباد بتالیف قلوب مردم عظیم آباد و [illegible] لشکر [illegible] میر قاسم خان [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عظیم آباد و دیگر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عظیم آباد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میر محمد قاسم خان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
میر محمد قاسم خان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سپاه [illegible]
ابراهیم خان بهادر و دیگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سپاه [illegible] میر جعفر خان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میر قاسم خان
[illegible] [illegible] [illegible] میر جعفر خان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و ملازمان او و نوکرانش [illegible] از اقارب مهابت جنگ آشنا و بر احوال هر فردی از ایشان [illegible] آگهی داشت چون
بیاوری طالع و اعانت جماعه انگلیسیه بر مسند دولت متمکن گشت بر هر کدام از آنها که [illegible]
دولت بهم رسانیده [illegible] حیله جسته [illegible] و [illegible] و استقامت
[illegible] گشته [illegible] که ملازم [illegible] و میر جعفر خان بوده اند و از
دفاتر [illegible] معلوم شد که [illegible] جواهر و نقود [illegible] طلا و جزئی از تحائف [illegible]
[illegible] بازیافت کرده [illegible] سر ایشان [illegible] خانه مهابت جنگ
[illegible] مهابت جنگ که بنای [illegible] ساخته [illegible] اتفاقی [illegible] ایام [illegible]
کرده [illegible] بمضمون شعر مشهور سعدی علیه الرحمه بیت بر آستان
[illegible] سیم [illegible] سنگ کهنه
[illegible] مهابت جنگ [illegible] ایام [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible] میر قاسم خان [illegible] میر قاسم خان [illegible]
[illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible] اسباب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زمینداران [illegible] ذکر [illegible] میر محمد قاسم
خان [illegible] زمینداران [illegible] از زمینداران
[illegible] زمیندار [illegible]
جنگ [illegible] میر قاسم خان [illegible] زمینداران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] دولت [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] زمینداران [illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] زمیندار [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] دولت [illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] اسد زمان خان [illegible]
[illegible] میر قاسم خان [illegible]
اسد زمان خان [illegible] میر محمد قاسم خان [illegible]
[illegible] ایام [illegible]
[illegible]
[illegible] زمینداران [illegible] میر محمد قاسم خان
[illegible] محمد [illegible] میر جعفر خان [illegible]
انگلیس [illegible] خان [illegible] زمیندار [illegible]
[illegible] زمیندار [illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] میر جعفر خان [illegible]
[illegible] اسد زمان خان [illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انگلیس [illegible]
[illegible]
میر محمد قاسم خان [illegible] میر قاسم خان [illegible]

Colonel R. Clive Govr. Jan. 1758

J. Z. Holwell 1760.

کرده ادای رسالت نمود بنده در لشکر میر قاسم خان بود که خبر فتح بهیر بهوم رسید چون تفنگی انکه بعضی از
کپتانهای که متعین بر دوان با جمیع کپتان تلنگه بودند از راه دیگر رسیده برسر اسد زمان خان در غفلت
رفته فوج اورا پریشان ساختند و چندین ضرب توپ و شلک بندوق حاجی الفراغ رسید اکثر مجروح و مقتول
گشته بقیة السیف راه فرار بنهادند بعد استماع آواز توپ و شلک الفراغ قاسم علیخان هم رسیده
سپاهیان لشکر خود شدند و قدری چند در بیاگرفتند رفته بر سلکی او معسکر ساختند از وصول این خبر جمعی و
بودرمان فوج خود ادراک کرده از جمیع المردم خاطر خواجه محمد خان که رئیس آن لشکر بود آزرده برگشته انگوفه
نمانت شد از احوال عظیم آباد و سبب آمدن خود برسند اوایل گذشته انتظام اخبار ورده آید ذکر بر آمدن محمد
کرنگ با اوله جنگ با پادشاه و مسو شیرلاس و دوستی شدن سر رسانیدن او از استماع شنودهای مختلف از ایام
و رواج بلیه و در ستاریف فقیر را برئیس میر محمد قاسم خان رساجرالنکه بود ورده فقیر صحبت میر قاسم خان
عظیم آباد و پیلو و مصیبت سرانی میر قاسم خان از نده او کرستان ها ستعجال در رسیدن بعظیم آباد سابق
مذکور شد که بعد رفتن کرنل کلیف تا جنگ مستر هلیل زمان بیسر رسانید کلکته بود بعد از شمس الدوله
رسید و مدار المهام معاملات کرنل کلکته و کونسل باستقلال گردید مستر امیت و بعد ازو کرنل کلیو نیز بجنگ
سو میجر کرنک و مستر کشتنی و بعضی سرداران دیگر از عظیم آباد بکلکته شتافتند مستر امیت که بمنصب جوزی
کلکته گشته در جنازه رفت با شمس الدوله کرنل [illegible] و نجیبی بود و کار را به ولایت خود نوشتی آغاز نموده
بر شمس الدوله را نیز بهمین قبیل بعرض رسانیده با مستر امیت اختیار اعتماد و صرف جنگ خدای داند که چه سبب
ولایت قوم متزلزل گشته بولایت رفت و میجر کرنک بجای او رئیس فوج انگلیسیه گردیده و بعد قتل میر جعفر خان
و بستگی شدن میر قاسم خان با مستر کشتنی بعظیم آباد برگشته آمد چون فقیر را با سرداران انگلیسیه نهایت
اخلاص و دوستی بود بنده خبر بعد فتح جنگ میر قاسم خان بنابر عرض تنها قبل از تعینات بجز یاست
برای فقیر مقرر کرده بود با انگلیسیان وقت الطلوع حاضر و نیز معلوم شان بود که شمس الدوله دوام جاگیر فقیر در
پرگنه سونکهیر متصل بغلورالله در مدار المهام مقرر است و میر جعفر خان مدعی [illegible] نا بر آمدن
والده بنده همراه او ضبط کرده صاحبان کونسل بنابر فدا اخلاص که با بنده داشتند جاگیر مذکور را از میر قاسم
خان بنام بنده گذاشت که بنده سند و آن کشیشی بمهر و دستخط او ورثه دفاتر تکمیل کرده بنده آورد
او از دست رام نارائن بر آورده بسپرد فقیر نمودند و تحاصل بنده در انجا رفته بعد الملکان تحصیل نمود چون با موسم برسات

الغضا یافت

Bengal Govr. & Council.

الغضا یافت میجر کرنک بتعجیل الغفار و بنابر ضرورت پادشاه و مسو شیرلاس و کامگار خان از عظیم آباد بر آمده بر میدان
باغ جعفر خان معسکر ساخت و رام نارائن و رواج بلیه را بر رفاقت خود مامور نمود و بنده با پس خلق میر اعظاف
در این سفر شریک گردیده بعد چون بنابر حسرت سالها اسباب سفر و اسلحه و سواری هیچ نداشت میجر کرنک مستر
جمعی از سرکار خود مقرر نموده اسپهای خاصه و یراق وغیره مایحتاج مهیا کرده داد فقیر در لشکر آنها بجهت
سبری بود و اکثر اوقات بکشت علی الدوام مستر کمینگ شوره در امور موجود می شوند چون در میدان معرکه
سپاهیان انگریز تو هند می شدند یکی صبح و دیگری وقت شام آمده مقابله جنگ آن یکی مسلح و دیگری بر یکی
میکرد و هر دو چون لشکر سرکرده های معتبر بودند میجر کرنک صاحب انگلیسیه از انتقاد و آداب و اصول
جنگ دیده باتفاق صاحبان کرنتی صفوف مستر فقیر را طلبیده گفت که شما دوست ما و رفیق و دوست زاده
میر قاسم خان هم هستید در این مهم و ملک لوکری با بعضی از منافقین و منافقت این دو کس حاضر باشید
بنده هم گفته که این بر بریم اطلاع همین است که میر قاسم خان در اینجا آمده و ملتمس ایشان است بر جمیع
بگیرد و ما را حرف سوال نقطه با او داشته مگر در یک باب با او نوشتیم سوالی بکنید که بر بر بجهت مستقیم
پادشاه و مسو شیرلاس نیست شما گفته این مراتب جان بالا عبلیه ارادتهای بجا کرده با یشان باید مشغول
خادم شده میجر کرنک خط با میر محمد قاسم خان در خط مشغولی سپاهیان در حفاظت شما از صدمات ایدای در
بجهانگیر نشسته بوده خاصه از برای پادشاه بجا نکر گرفتن با بوضع کو بلیه برای سوالی منه و تعین محمد
فقیر لیو ایالی گفتند چند کرده روانه شد عظیم آباد کریمه فرستاده مستر بکو بیاد دیدم که مدار المهام و صاحبان کونسلی
عظیم آباد کر بیدار ای میر محمد جان با جمال در رفتن بود و از مملکت خود اشتم محمود اند و دافع سلطانی تا در انتظار مستر
ز حیم النقصه خود نموده پیرو کام رسانیده با میر قاسم خان ملاقات و ابلاغ رسالت سرداران فوج انگلیسیه
نموده شنیده امانی کرده با و نیز جنس عظیم آباد راه جازم شد اما با فقیر بعطوفت و مهربانی پیش آمده پیغام برای
بودن بنده طلبیده از خود تابع بنا کرده بود و وقت طعام منع گشته و در انتظار رفت شب الکلام مشتاق جدید
عمده جهان بخشیدن رسد و خاصه های جاگیر کبر وغیره فرستاد و تا آنکه رام نارائن بر طرف گشته مملکت بشیر
نواب بنده که فلان حسن خان فرستاده میجر کرنک حضور رفته آمده چون نهایت اخلاص با انگلیسیه داشت و بعد و بر آمدن
با پادشاه همت شما النقصه از طرف هر دو کس مهمی جانب انگلیسیه و پادشاه هر کار منظور بود اند مملکت بنسبه
این سخن بولایت و الصبح میر قاسم خان رسانید و خود تمام همتش بود از فقیر ملکی انکار دیده الغضا که داشت

موقوف رخصت و جنرل میجر بی‌باک در لشکر نبود بنده به حضور رسیده متفکر گشتم که چه کنم اگر رخصت طلبم مدعیان

نگویند حرفی دارند به اراده [illegible] لشکر بادشاه [illegible] است سبب عدم التفات و عتاب بادشاه و جگونه [illegible]

بگو ناچار دو سه روز بودم که عارضهٔ سبکی رو به علاج جان عارض شد و رسید ساخته رخصت خواستم [illegible]

رو به گفت می‌خواهید عظیم آباد بروید [illegible] اظهار ارادهٔ رسیدن آباد کردم بکرامت رخصت

داده برای خرج جیزی نداد بنده خود به صعوبت تا مرشد آباد رسید و در خانهٔ آشنا تا منزل گزید بعد از

تنزل [illegible] مرشد آباد و تعجیل [illegible] بوسیلت خواجه اشرف کشمیری که از برادران [illegible] الغنی [illegible]

واجد بود و دیوان زمان مصاحبت با میر محمد قاسم خان [illegible] داشت برای [illegible] و بعد چندی خبر رسید که

میجر کرنک در عظیم آباد بر سر بادشاه رفته بادشاه را شکست داده [illegible] با بادشاه و پسین [illegible]

جنگ [illegible] و موسیو لاس به ضابطهٔ ولایت انگلیسیه [illegible] که [illegible]

اسیر کردید و بعد چندی [illegible] بادشاه را هم میجر کرنک با [illegible] مصالحه کرده [illegible]

خود آورده در عظیم آباد [illegible] میر قاسم خان با [illegible] کشته [illegible] کوهستان با [illegible]

و [illegible] به عظیم آباد رسید بنده [illegible] عظیم آباد بود [illegible] علی خان [illegible]

رفته است [illegible] مرشد آباد [illegible] عظیم آباد و کلکته [illegible]

از [illegible] ملکه [illegible] که [illegible] اجازت [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] عظیم آباد رسیدم [illegible] تفصیل این اجمال [illegible] و ده آمده [illegible] انگریز

[illegible] مذکوره جگونه [illegible] شد ذکر رفتن میجر کرنک به جنگ بادشاه و [illegible]

موسیو لاس را اسیر کرده و مصالحه شدن با بادشاه و رسیدن میر قاسم خان به عظیم آباد بعد [illegible]

میجر کرنک بنده را طلب [illegible] میر محمد قاسم خان فرستاده [illegible]

[illegible] همراه خود گرفته [illegible] بادشاه و [illegible]

[illegible] بادشاه [illegible] طلب داشت [illegible]

آورده [illegible] موسیو لاس [illegible]

[illegible] انگلیسیه [illegible]

بادشاه و [illegible] رفته [illegible] و کامگار خان [illegible] اعتبار [illegible]

بادشاه هم مناسبت

بادشاه هم مناسبت [illegible] میدان کرده [illegible] موسیو لاس [illegible] این احوال [illegible]

سامان و حشمت [illegible] رفته [illegible] کامگار خان [illegible] بادشاه [illegible] موسیو لاس

تنها مانده [illegible] خود [illegible] اسب سوار گشته [illegible] و [illegible] میجر کرنک

و کپتان [illegible] جلال [illegible] سرداران [illegible] اسب [illegible] سوار [illegible]

[illegible] موسیو لاس [illegible] سلام [illegible]

[illegible] میجر کرنک موسیو لاس [illegible]

[illegible] گفت [illegible] شما [illegible]

[illegible] گفت [illegible] خواهم [illegible]

اگر خواهید [illegible] حالا [illegible]

[illegible] انگلیسیه [illegible]

[illegible]

موسیو لاس [illegible] همراه [illegible]

[illegible]

[illegible] میجر کرنک [illegible]

[illegible] احمد خان [illegible]

سرداران انگلیسیه [illegible] گفت [illegible] موسیو لاس

[illegible] میجر کرنک و دیگر سرداران انگلیسیه [illegible] جواب [illegible]

[illegible] میجر کرنک

[illegible]

[illegible]

[illegible] انگلیسیه

[illegible]

[illegible]

نهایت خوب و لیاقت محمود است و موافق است با آداب عقلای سلف الصفه بعد این جنگ با آقا خان
رای ایشان بادشاه فرستاده بنام مصالحه و ملاقات داده و بهتر این آئین منظور نبود بادشاه هم حسب الحکم
تعلیم کامکار خان راضی نگشته راه مذکور را نیل مقصود بر کرده ابتدا عرض کرد که حضرت خود بخود این کار
را باز خواهند خواست آنگاه از موقف با این خبر ما سپهر نخواهد آمد که اکنون آنها می خواهند و هرگاه ما جنگ
کشته از این اراده باز آمده و سپاه خواهش کشیده برسد که بجز صورت خواهد بود کنی بودن نکرد
و سپاه برای ... آمد چون والد مرحوم رسیده بر این ماجرا آگهی یافت بادشاه را ملاقات صلاح
بعد اما کار را از دست رفته بود کامکار خان بالجمله اصرار بر جنگ داشت و تکلیف که باز بر دم جنگ کرد
تا به جنگید و میر حسین خان پور اسد الله خان که ذکر او در احوال محمد قلیخان گذشت نیز با کامکار خان هم
داستان بود و الد بادشاه را فهمانید که کامکار خان را عقیده ارشد جنگیدن و کر بخشی شیوه ارشاد
این قسم کرنیا باشها و از سلطنت را ... تنگ است و عار ... همین که اوان هم ... برای
راه انگلیسیه بنای مصالحه گذاشته آمد و در تنبیه حروب ابدالی با انواع مرتبه کرده ابدیه سلطنت بهیجد و
آمده شاه جهان نام بادشاه در دست تمکین عماد الملک را بر داشته و در قلعه دهلی بند و لیست ...
نمودن این که بعد ... بر تخت سلطنت نشسته وستان جلوس فرماید بالاتفاق شجاع الدوله و نجیب الدوله
در جمله و حافظ رحمت ... بعد اقامت نه ماه کامل انجام یافت و در تتمه گویا با بهره تمام
مستاصل شده و ابدالی انطفر و منصور ... و مراجعت بر گشت و ان شاء الله تعالی ذکر این وقایع در محل
احوال شاه جهان آباد ... خواهد آمد ابدالی شجاع الدوله و نجیب الدوله و جمیع ...
شاه عالم شد با جمعیت ... بادشاه ... که شجیرة شاه عالم در عقد او ... بادشاه
عالم شجاع الدوله را ... کشته ... بهر حال ... ابدالی ... ستاده بهمین ... الدوله ...
نجیب الدوله ... ابدالی ... شاه عالم را نجیب الدوله
... الدوله ... بادشاه ... شاه جهان آباد ... شجاع الدوله را ...
از طرف ... تا کید ... شجاع الدوله ... بادشاه رسید و بادشاه هم از
کرنهای ... کامکار خان ... معالجه با انگلیسیه ... شجاع الدوله ...
والد ... قبول ... ابدالی ...

بجوکرنک وغیره

بجوکرنک وغیره روسای انگلیس پیش بادشاه رفت بجواب و سوال مشغول کرده جای ملازمت بجوکرنک
با بادشاه وا گذاشته آمد که کامکار خان احوال ... متوال ... جون مصالحه و ملاقات با انگلیس تخالف
رای ... ابدالی ... لشکر خود برخاسته ... رفت و بادشاه اندک مسافت کوچ کرده بطرف
لشکر انگلیس آمده و در ... معسکر ... روز دیگر که برای ملازمت بجوکرنک و دیگر سرداران
انگلیس مقرر گشته بادشاه اراده رفتن ... میر حسین خان نیز که ... مقید شدن بادشاه یقین
کرده از لشکر ... رفت و مردم او ... لشکر ... که بادشاه را ... الدوله ...
جلیلی ... اسد جنگ ... آبروی ... عزیز است از این لشکر بر آمده
اکثر افغانان ... بادشاه ... برای ... مردم ... لشکر
... دیگر ... لشکر ... میر حسین خان ... بود ... صورت
... مردم دیگر احوال ... بادشاه ... بود که ...
نصف النهار بجوکرنک ... بادشاه ... بادشاه بود ... ملازمت
بادشاه ... بادشاه حسب الاستدعای او سوار گشته ... لشکر بجوکرنک بود
... بجوکرنک ... سر ... بادشاه ...
... حکم ... سوار گشته ... تیر انداز ...
و والد مرحوم ... بادشاه با جمیع ... سوار ... تا ...
... رسید ... بادشاه ...
... بادشاه و والد مرحوم ... سواری حسب الاستدعای بجوکرنک ...
... و بجوکرنک جمیع ... سرداران لشکر ...
... ملازمت بادشاه ... والد مرحوم ...
... سوار ... بادشاه ... بجوکرنک و سرداران دیگر
ملاقات ... همراه بادشاه
... بادشاه
... بادشاه ...

انگلیسیه و غیره عظیم آباد رسیده لشکر پادشاهی به تعاقب [illegible] بیتهی پور معتبر کرده و فوج انگلیسیه بجا و خود
در باقی پور داخل و رام نارائن با فوج در منازل خود [illegible] بدستور طرف باغ جعفر خان منزل گرفته
میر قاسم خان این اخبار شنیده از راه کوهستان بر هجوم دیگر که بود ایلغار نموده خود را بعظیم آباد
رسانید و بطرف مشرقی شهر عظیم آباد در باغ جعفر خان با فوج خود فرود آمد و رام نارائن [illegible]
استقبال [illegible] رام نارائن بدستور در قلعه می بود و راجه [illegible]
[illegible] میر قاسم خان کرده [illegible] و سرداران انگلیسیه [illegible]
میر قاسم خان با پادشاه [illegible] میر قاسم خان از طرف [illegible]
از کثرت [illegible] پادشاه [illegible] در کوتهی اصحاب انگلیسیه
گذرانیده شد [illegible] میر قاسم خان [illegible] آمده [illegible] میجر کرنک
[illegible] انگلیسیه [illegible]
[illegible] آراسته [illegible] طعام [illegible]
و در انجا هم قاسم علیخان [illegible] مرحوم [illegible] پادشاه راضی [illegible] پادشاه [illegible]
میجر کرنک [illegible] در آمده و [illegible] انگلیسیه [illegible] حاضر گشته از دروازه کوتهی خود [illegible]
استقبال [illegible] آورده پیاده [illegible] پادشاه [illegible] کوتهی نزول نموده مسند [illegible]
مذکور برنشست و [illegible] تا میجر کرنک [illegible] نشستن [illegible] و آداب [illegible] آورده
نشست و دیگران بجای دیگر رفته می نشستند [illegible] میر قاسم خان
آمده [illegible]
و جواهر و غیره [illegible]
عطایا [illegible]
اکثر [illegible]
مالگذاری [illegible] صوبه [illegible] جعفر خان [illegible]
رخصت [illegible] پادشاه [illegible] انگلیسیه [illegible] عظیم آباد [illegible]
پادشاهان [illegible] میر قاسم خان [illegible]

فوج شاهی

H. Vansittart. [illegible] 1760.

فوج شاهی در قلعه راضی نبود انگلیسیان [illegible] نموده از پادشاه استدعا [illegible]
بهادر در داخل قلعه [illegible] والدوله مرحوم را با پادشاه گفته فرستاد که در لشکر بوده جمعیت لشکر و اطمینان
خاطر [illegible] تفرقه در مردم [illegible] رسید و الا حسب الامر پادشاه در لشکر [illegible] پادشاه
نشسته [illegible] لشکر [illegible] فوج [illegible] رام نارائن بر جانب صوبه [illegible]
از والدوله رسید [illegible] قاسم علیخان [illegible] پادشاهان [illegible] میر قاسم
خان را از طرف والدوله [illegible] شنیده با او [illegible] میر قاسم خان که
[illegible] انگلیسیه
[illegible] حسب الامر [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] انگلیسیان که [illegible]
[illegible]
[illegible] میر قاسم خان [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] انگلیسیان [illegible]
[illegible] سرداران انگلیسیه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] انگلیسیه [illegible] عظیم آباد [illegible]
قاسم خان [illegible] عظیم آباد رسیده [illegible]
گذشت [illegible] میر قاسم خان [illegible]
[illegible]
با میر قاسم خان [illegible] انگلیسیان [illegible]
[illegible]
میر قاسم خان را [illegible] عظیم آباد [illegible]
عبدالله [illegible] انگلیسیان [illegible] رام نارائن

دیگر گفت که میر قاسم خان سید غلام حسین خان را از پرداده در مرشدآباد گذاشت سید مرحوم
مرحوم با فقیر شناخت دوستی داشت و سید علیخان برادر کهتر فقیر هیچ اتباع بنده در خانه او خاطرجمع
گذاشته رفته بودم می ماند در پسید مذکور ملاقات داشت از این خبر آگاه گشته بر دولتخواهی
رفت نموده و هر چند و هیچ ناراضی برادر مرام نارائن بجهت دوری مخالفت از اظهار آن نموده بود
غرض شنیدن آنکه نام او مذکور نه شود تا عند التحقیق چه با زینسر او نایب میر عبدالله برادر بنده بود سبب
گشته اظهار این امر با انگلیسیان حضور در شهر ده کلکته ملاقات و در اخفای ذکر نام او هیچ ناراضی که
میر عبدالله نوکر برادر شنش و بنده می مذکور را از عهد ما بعد دانسته با مستر جی بیجورگرنگ انجم ظاهر کرد
بچون بیجورگرنگ و مستری با مستر استیت بکیل و از شنش الدوله سرکردن بود و بنده با میر قاسم خان نیکم
دست نشان شنش الدوله بود که در تهاد داشتند و در تحقیق او بودند که قصوری بر میر قاسم خان اثبات
نمودند تا انتظام حالهای او از زای بر شنش الدوله بدست آید بمجرد استماع این خبر جوف انگشت شراره بازشدند
و گفتند که سید غلام حسین خان با او آشنا و دوستانه داشت اگر این خبر ثابت شود تا میر قاسم خان مغضوب
شود انتقام شنش خواهم گشت میر عبدالله رام فقیر از جاده رفته پدر او هو شکست و از پیش آمد و از دستی او
در اظهار این سخن مخالفت نموده و دلالت بر نوشتن خطوط به بنده و صاحب بگاسها بازار و دستی از احوال فقیر نمود
آنها خود از زمره بر شنیدمان برده اند متوسل نموده مطلع فقیر سخن استنفار رحالات و سبب توقف در
مرشدآباد و در صورتی که مجبوری سری داده لا اطلاع باشم و دلالت با اطلاع و ملاقات بطاقت بگاسها باز
کردن ایام مستر استین لنگ باتسن بود اگر مکانی باشند نموده خطی هم القاب مذکور نقل در نام انگلیس
نوشته مصوب بیگاه از دفتر های فقیر فرستاده و بعد آن خبر با خطوط مذکور رسیده با به سر رود و رسیده
رستگاری فقیر و خروج از مرشدآباد کرده بنده با صاحب بگاسها بازار ملاقات نموده و سنگ برآورده
همکاره هیچ گشتنی گرفته روانه عظیم آباد گردیده و الحمد لله که مع الخیر بمنزل مقصود رسیده با دوستان ملاقات
کرده در خانه خود نشست و زمان نشستن از دستی میر قاسم خان ده مده مخفی از نسبها داشت عجب نقلی
دارد روزها بنشستن داشت در غلو بادشاه و برادر بنده با او همراه و در لیده رام نارائن آمده و کلکته
امابرخلاف آشنا و متفق موافق سابق برابر کرده و میر قاسم خان با رام نارائن دشمنی و از روی
بادشاه در غلو با سلطان و منجمین و انگلیسیان با هم در محاربه مستر مکو برایجاب اختیار کرده عظیم آباد

باشنش الدوله متفق و واقف میر قاسم خان داشت و بیجورگرنگ و مستری با مستر استیت بکیل و علی ارحم
شنش الدوله بجانب رام نارائن است مکاتبات نام نارائن با اعتماد صاحب بیجورگرنگ و مستر استیت و غیره
موجود بوده با مستر مکو بر مکاتبات رسید ارای نمود و با مستری و بیجورگرنگ دوست مخلص بود و این خیال زیاده
تر موجب با نوشتن میر قاسم خان و مستر مکو از رام نارائن بیگر دیده و بهمین سبب دید آنچه دید و اول
بنده آنکه میر قاسم خان بسبب آن آشنا تا اصحاب انگلیسیه و رفاقت برادر بنده با پادشاه و نفاق
سابق که با رام نارائن بود بدگمان از فقیر می ماند و رام نارائن و هر لیه سبب نام نوکری میر قاسم خان
و ثانیه آنکه هرجا برای الا الا خود خراسان نیابت صوبه عظیم آباد از میر قاسم خان و انگلیسیان خواهم
خود نیز مرا ببدنها شهر مید اشتند در عرصه میر قاسم خان مشتاق ملاقات فقیر برای غرض خود
کرده بعد مکرری طلبیده فقیر عذر جاری گفته نرفت تا آنکه مجبور رسیده رفتم ملاقات کرده همراه خود
در خلوت برده و بسیار چرب و نرم بیان نموده ترغیب بر رفتن کلکته کرد و روز موعود که مستر استیت
رام نارائن پناهی بود آشنا با او آشنا بنده و در انجا رفته سعی نماید تا مستر استیت با او متفق و از رام نارائن
منحرف گشته حکم عزل او نوشته که غرض او با اتفاق خود در آورده سلطنتی که با به هم رسانیده بنده
از عمل خود از عظیم آباد بر جو هیچکه مذکور شد و بنفع جهات دیگر بیشتر شنیده الف لیکن از سلوک و شعور
عمل میر قاسم خان در آمدن در کارهای او معتقد نمی شدم در بنا بر آن گفتم که کارهای آشنا هم البدت
من بر آید معاینه قبض نمی آید از نرخ آشنا که از طرف نه سبب اکثر اهم مرسانده خاطرم چنانچه در بدیده
کلام چه تقصیر از فقیر در باره بود که تا کتب بکبار از بنده میل کار نموده تا آشنایان لطفی شده منعقد الکلام
مردم معقول کاشته حکت بسته ملاحظه کنم ور را انداز آن عدد خانه اعتنا و دخیل گشته بهمین سبب
دارند آنکه او را بیاکم را بیابد که مدعی تحقیق با بر نقاهای خود بدگمان و گران خاطر گشته نه شود بلکه آنکه
عهد و جان در میان آورده فقیر را مطمئن و عازم کلکته کرده اند و دو هزار روپیه برای خرج راه فرستاده
بنده از دوستان هندی و انگلیسی مرخص گشته عازم مرشدآباد گردیده در رفته جاییم در مرشدآباد
رسیده در خانه یکی از ارقام بامنزل گرفته همچنان نزد ب علیخان عموی خود سوار بسبب دوستان من
بکلکته و خواهر ده بود ده دادن گشتی تا ذخیره و اسباب و ما یحتاج اقدام نموده بود بنده برای ربط کلیه
گفته دوستانه سر انجام داده حاضر نشست و فقیر بعد از دو سه روز روانه کلکته گردیده بمنزل مقصود

رسید و با مستر ابیت و حاجی کرای و کپتان کمس ملاقات نموده صحبت اتحاد و کرم و انشاء و اخبار
عظیم آباد از زبان اینها معقول می شنید ذکر رفتن بادشاه از عظیم آباد بار اوده و لکهنو و آمدن شجاع الدوله
باستقبال بادشاه با سر جمعیت خود بر طرف دریای کرم ناسه و دلیل درینه که بادشاه و درین ایام کرم ناسه
و باز بود با اتفاق نجیب الدوله که پیش احمد شاه ابدالی بغارت رفته بود بیگ شنید و احمد شاه ابدالی هم در
این ایام با جمعیت خود بقصد نجیب الدوله و احمد بنگش و جمیع افاغنه و شجاع الدوله باراده استیصال قوم مرهته
و برده سای ایشان که دو امید سلطنت هندوستان و بر ورشتن شاهجهان نام شاهزاده که عالمگیر ثانی
عالمگیر پدر شاه عالم بادشاه را کشته اورا بر تخت نشانیده بودند نموده قاصد دار الخلافه گردیده بود
آمد و در مدت نه ماه جنگ مرهته را بانهدام رسانیده انقدر تا که دار الملک او بود بر گشت و شجاع
الدوله و نجیب الدوله وغیره را با اطاعت شاه عالم و بادشاه ساختن او و سفارش تاکید تمام
کرده مراجعت نمود نجیب الدوله تا مدت مذکور با احمد شاه ابدالی بسر برده رفقای او و تمام سرداران
هند در باره اطاعت شاه عالم حاصل نمود و در بعد او بالمشافهه همه سفارش شاه عالم محل آمد
تعدیر اجابت شاه ابدالی نجیب الدوله سلطان جوان بخت پسر شاه عالم را بنیابت پدر در
قلعه شاهجهان آباد نشانیده سکه بنام شاه عالم زد و خطبه بنام او خواند شجاع الدوله نیز در ملک خود
سکه و خطبه بنام او اجرا نموده بود و سفیدی تمام سکه شاه عالم مع الفی نیاز نقش مسند علای
بتقدیم او فرستاده و عرایض احمد بنگش و نجیب الدوله و منیر الدوله وغیرهم نقش مبارکباد و جلوس بر تخت
موروث و ارسال ساخته بود و دستور شجاع الدوله نیز رسیده سر مایه اطمینان بادشاه گردید
و میر محمد قاسم خان و جماعه انگلیسیه را بجای عذر نامه سامانه خاطر همراه بعد انفصال بر داده و در
واسطه یکه مناسب بود نشسته بشکش بادشاه نموده مرتفع گردید شاه عالم شکر قادر بسیار از
برای سند نواز ها تقدیم رسانیده قبل مراودت کرد و شاه بدر را در اواخر شوال بار اوایل
سنه اثنی از مکتوبی جعفر سلطانی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری از عظیم آباد بر بنارس
قاصد ملک شجاع الدوله گردید چون از دریای کرم ناسه گذشت شجاع الدوله پیش آمده آداب ملک
شرف کورنش و تقبیل قوائم سریر سلطنت نمود و پیشکشهای لایق گذرانیده همراه بادشاه
بصوبه خود رفت میر محمد قاسم خان را از طرف بادشاه ملا آمی رسید داده و دیگر ذست آوردن راجه

رام نراین افتاد و مکوسل کلکته خصوصاً مستر الفنلد که طرف او را محکم گرفته بود حفظ او در مشتهای
امور گذر خصم می انگاشت و از مستر کو ... که با رام نراین بد بود مکرر می کوشید و مستر مکور رسید
با مزاج سلوک او از ملاحظه شنود و مستر ... در بعضی جنرل گفت که قبل ازین ایام بجز و همراه
کرنیل کلیف تا جنگ او در مقام پلاسی سراج الدوله بجا رفت مونسیر لاس نامه بکسر رفته بعد از آن
بهلاوت قوت شناخته بود و درین عهد او نیز جنرل رسیده دل او درین فوج انگلیسیه از ولایت آمده
گردیده بعظیم آباد آمده راجه رام نراین را با دوست خود ساختن او در ... فوج بکوشش او رسانیده و با
جمعیت او سر حصه ... الله نمود که میر قاسم خان و دار اراده زیر ... بر جنگ نشسته دار در
فوج را نظم حکم تقسیم نموده جنرل مذکور را با شجاع الدوله صبح نا گهان اول وقت بخیمه او بالجبر در
از عمر اینجانب در آمده میر قاسم خان را گرفته و افواج او را ... نیل و از تیاری حاصل سعادت از انجا نشنیده
بود مانعت و ازین حرکتی که کرده بود پشیمان گشته یکی بعد از انگلیسیان نیز بعد رفوب ... کرده رفت
تا که مکه برای ملاقات آمده بود مشار اليه در جواب دیده بر گشتیم میر قاسم خان خبر یافته علاقه
این جلد و ازین حرکت جنرل جانب آزرده گشت و تحقیق نمود خود را برملا گفتها نمود و از خالف ... و همه آسانی
عذر خواهی نموده میر قاسم خان حرکت مذکور را دوست او را بملاقات ساخته مکوسل کلکته نیز در
جنرل کرنیل در مکوسل انفصال گستره جاره عزل او رفتن بود لیکن حفظ منصب و منصب اکثر بهای رام نراین
خاطر فریفته برای او تاریخ غیرت نشسته داده فقیر که در کلکته و در سنه های اقامت در تمت احوال
حفظ میر قاسم خان که مکوسل میر سعید اعلی حلوم و درین شرح تنفیر جانب متفق اند میر ...
استرلیخ مود قلب با میر قاسم خان می نمودند غرض پس بازی می رفتند ... بعضی ها لاف تا این گفت
که شاه عزت الکی دار بکمه مرا با رام نراین مودت و اخلاص نیست بلکه از وی متنفر و بیزارم لکن
الحال که فیما بین من و شجاع الدوله مخالفت افتاده لهذا ابتدا از طرف میر قاسم خان کرده در
سن اعلی ایام شام از طرف میر جعفر خان و رام نراین وغیره بکار بوده ام و درین باب حرف ملاحظه
همه و بر ولایت انگلیس مکوسل لندن رفته تضعیف آزار از یکدیگر و در تقویت تقیح کارهای ایشان
مدعی نام الحال بعضی اقتضا لیکه از ولایت توقع دارم طرف میر قاسم خان می توانم شد
و اگر طرف او را بگیریم حفظ صرفه تکذیب و تقیح کرده باشم تا ... انگریز ... الدوله در ... الله

بزیبا نمود یافت میر قاسم خان را با رجوعی نخواهد بود و داد گرفتن سوء تدبیر افتاده و تمام اختیار کارهای اینجا
بدست من آمده فوراً توقف اگر میر محمد قاسم خان با ما سر آشتی درنشسته باشند ما را هم منافقه نخواهد
بود بنده عالی القدر میسر است و مخفی ماندنش را میر قاسم خان نگاشته آگهی طلبوا اما چون طرف مشتعل الطبع
غالب نمود علی میر محمد قاسم خان در کونسل نیز برابر یافته حکم مختاری بنام او در باب انفصال معامله
با رام نارائن و غیره مخالفان نمود بلکه هرگونه خارش باشد راضی در اندرفت و تغیّر برای او جا به اطلاع
گردیده از کلکته در عظیم آباد رسیده از آن سر است و غیره مرخص شده و راه مرشد آباد گرفت و در محل
چند روز در مرشد آباد جا بجا توقف کرده قاصد عظیم آباد گردید مقید ساختن میر قاسم خان رام
نارائن و غیره مخالفان خود را با جلیبان [illegible] و تسلط یافتن در صوبه عظیم آباد و [illegible] سرهای دلاور میر محمد
قاسم خان که در [illegible] مهارت [illegible] داشت و [illegible] هم [illegible] صاحب جمعیت انها
توجهی گذاشت بعد رسیدن حکم [illegible] از کونسل رام نارائن را در پای [illegible] آورده کار او
و مخارج صوبه را در خواست و [illegible] حاکم [illegible] در اخراجات نوشته بود رسید زرها کا
[illegible] آنجا طلبیده [illegible] نوشته بود [illegible] بعد [illegible] تصحیح آنها
حکم نموده با جهار منصبداران [illegible] رام نارائن فرمان [illegible] کارهای رام نارائن [illegible] بر جا بود
خاندیت بعد اضطراب عظیمی [illegible] استشاره با [illegible] گسته و در [illegible] است
دیگر [illegible] کرده [illegible] بعد [illegible] کشید بعضی از رفقای او که
جهات بوده [illegible] و [illegible] می نمودند [illegible] دولت [illegible] بیکار [illegible]
[illegible] ذاتی نداشت [illegible] انتقامات [illegible] مسلمانان و غیر [illegible] کرده
بود گشت چاره [illegible] امتثال فرمان میر محمد قاسم خان [illegible] بعضی از عمده منصبداران [illegible]
و غیره را [illegible] میر قاسم خان [illegible] بافت [illegible]
[illegible] و غیره [illegible] داشته [illegible] و خیانت [illegible] سیاه [illegible]
و وصول [illegible] خانه او [illegible] ضبط نمود [illegible] ساخته بود
[illegible] و جنس [illegible] خانه او [illegible]
نقد [illegible] بدست [illegible] رام [illegible] که [illegible] معاملات او بود

دکلمانسی نزرانی

دکلمانسی نزرانی خانه [illegible] امانت [illegible] گرفتار [illegible] باد [illegible] و
[illegible] که برابر با رام نارائن [illegible] حال او بود میر محمد
[illegible] از [illegible] میر [illegible] عالی [illegible] داشت اسیر [illegible]
[illegible] کرده [illegible] میر قاسم خان رسید
[illegible] محمد [illegible] خان [illegible] گرفتار [illegible]
گردیده اسیر [illegible] عبد العلی خان [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible] رام نارائن [illegible] بالو
[illegible] میر قاسم خان گردیده [illegible] از عظیم آباد [illegible] کرده [illegible]
[illegible] گردیده [illegible]
[illegible] میر قاسم خان گردیده [illegible] رام
نارائن [illegible] داخل قلعه
عظیم آباد گشت [illegible] رام نارائن [illegible]
[illegible] و غیره [illegible] آباد [illegible] برای
کارخانها [illegible] با رام نارائن [illegible] استقلال [illegible]
[illegible] و در خانه [illegible] معاملات میر قاسم خان
[illegible] میر قاسم خان [illegible]
صوبه عظیم آباد و [illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] گردید [illegible] خادم [illegible]
[illegible] بصورت
از دست میر قاسم خان [illegible] انفصال [illegible] کونسل کلکته
[illegible] میر قاسم خان [illegible] برای [illegible]
[illegible] و غیره [illegible] بسیار داشت
[illegible] کونسل [illegible] میر قاسم خان [illegible]

ستوده ... و مستر ... که حسب ... عظیم آباد ... محمد ... مستر ... بر ... آمده به [illegible]
عظیم آباد آمد از عظیم آباد مستر ... یک پلتن تلنگه همراه گرفته روانه شد برای ... و سرکار [illegible]
همراه خود بود و از دریای سرجو گذشته ... میگویند ... عظیم آباد ... واقعست [illegible]
گذرانید ... شجاع الدوله خلف صفدر جنگ رسید ... و میر محمد قاسم خان از [illegible]
... تفصیل ... و ضبط اموال مردم فراهم آورده ... [illegible]
فراتی ... مامور ... راجه رام نارائن [illegible]
عامل بود از جهات ... میر ... خان ... رام نارائن [illegible]
کشته ... میر قاسم خان ... بندوق ... فرنگی و دیگر آلات حرب ... بود [illegible]
گرگین خان را ... اهتمام این کار ... خانه خود ... [illegible]
نداشت و سرداران دیگر ... [illegible]
... محمد تقی خان ... [illegible]
... مردم ... زیاده از ... [illegible]
... ترتیب ... [illegible]
... انجام ... [illegible]
... گرگین خان ... محمد تقی خان بجای گرگین خان ... جنگ [illegible]
و ناموس مردی ... چنانچه ... انجام ... [illegible]
نایب صوبه ... عظیم آباد ... شیخ حبیب الله ... عالم خان و جعفر خان ... [illegible]
جماعه داران ... انگلیسیان ... [illegible]
... گرگین خان ... میر قاسم خان ... [illegible]
... میر قاسم خان ... [illegible]
اسباب تجمل ... [illegible]
صوبه عظیم آباد ... بادشاه ... [illegible]
... بادشاه [illegible]

دعا از باشتی خود

و حاضر باشی خود ... سلف ... پهلوان ... زمینداران ... [illegible]
شاه آباد ... [illegible]
... میر قاسم خان ... [illegible]
... ابو علی خان ... [illegible]
... خان ... [illegible]
... [illegible]
عظیم آباد ... میر قاسم خان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
قاسم خان ... [illegible]
... [illegible]
... میر قاسم خان ... [illegible]
... [illegible]
... عظیم آباد ... [illegible]
... [illegible]
قاسم خان ... میر قاسم خان ... [illegible]
اختیار ... میر قاسم خان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... میر قاسم خان ... [illegible]
... [illegible]

خلیفه است گفت جاگیر بنوکریها باید داد که به سبب تغلب است تغلب نوکر مع محالات آنجا حواله گرگین خان

شده بسبب نهایت اتصال محال مذکور همیشه عامل سرکار را از علاوه [illegible] و در آنجا جاگیر عامل شد

[illegible] خواهد بود من بهتر از آن [illegible] شنیده‌ام گفتم اگر برای سرکار بهتر باشند

بعمل آید [illegible] تشخیص می خواهد این راهم [illegible] و دیگر هم اگر متعهد و منظور باشند می

توانند داد [illegible] که در آن روزها بنیابت عظیم آباد از عمل رام نارائن مأمور بود [illegible] ولد

[illegible] و عمل گذاشت بعد چند روز میر قاسم خان بسوی عظیم آباد جیبور و سپهرام بعد رفت و

تبدیل [illegible] مذکور بعمل نیامده [illegible] حال [illegible] گشت [illegible] سفر [illegible]

[illegible] سفر [illegible] و چند [illegible] و دوستان دیگر [illegible]

و از آن [illegible] کرده [illegible] در عظیم آباد مانده [illegible] جیبور

و سپهرام شتافت ذکر میر قاسم خان بسبب [illegible] و بعضی [illegible] زمینداران [illegible]

[illegible] میر قاسم خان با لشکر

[illegible] زمینداران سرکار شاه آباد [illegible] از ملک [illegible] عظیم

[illegible] شجاع الدوله [illegible] زمیندار [illegible]

[illegible] میر محمد هاشم خان [illegible] محمد [illegible] زمینداران مذکور [illegible]

[illegible] سپهرام [illegible]

[illegible] رام [illegible]

[illegible] ملازم [illegible]

[illegible] میر قاسم خان [illegible]

[illegible] گرگین خان [illegible] مردم [illegible]

[illegible] گرگین خان میر قاسم خان [illegible]

[illegible] میر قاسم خان [illegible]

[illegible] علیخان [illegible] میر ابو الحسن [illegible]

[illegible] علیخان [illegible] میر قاسم خان [illegible] بودند

کشته شده بود

کشته شده بود کینه در دل داشت و کینه دوم آنکه آنجا با نظام جیبور [illegible] کوه و وقتی که [illegible]

[illegible] ملاقات اتفاق افتاده راه دوستی گشاده [illegible] در این ایام که [illegible] عظیم آباد [illegible]

ملاقات نمودند میر قاسم خان این کینه [illegible] راه داده بعد توقف در جیبور [illegible]

[illegible] رام [illegible] شیخ سعدالله [illegible] حاکم [illegible]

[illegible] میر قاسم خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رام [illegible]

[illegible]

[illegible]

سعدالله [illegible] میر قاسم خان [illegible]

رام نارائن [illegible] سرکار [illegible] آباد [illegible]

[illegible] مذکور [illegible]

[illegible] میر قاسم خان [illegible]

[illegible]

[illegible] میر قاسم خان [illegible]

ملازم [illegible]

[illegible]

عتاب [illegible] سیاست رسیده جرم [illegible] معلوم [illegible]

مرحوم خواهد کرد دیده از معتمدین مقبول الروایة معلوم شده که ازین هیچ کس اصلا جانبر نشده که قابل کشتن
باشد نداشت مگر محض بوهم و سوء ظن بیچارها مقتول شدند شیخ سعد الله که مغرض گوهان بود و شیخ
میر جعفر خان و زمینداران بهوجپور شهم کشته گشته کرد دیده و سیتارام یکی از زمینداران بهوجپور
خطی نوشته در آن خط خبر کوچ میر قاسم خان بزبان سهیین نوشته بود مظنون شده که او را اطلاعا
جانی دستیاد او معاودت نموده و دیر اراده مراسلت داشت و مردم بکارهای مقتول نیز دلیل
مقوله کو ظن و وهم محض بود باعث قتل آن بیچارگان گشت چون میر محمد قاسم خان بتاریخ بیست
و نهم ربیع نیز معتقد زحمت امیر بیماری هلاک انگشته و بطوانشی سوی در دل مکمل گشت
که اصلا و ام چند از افواها باشند مجال نفس کشیدن بهیش او نبود و هر دو روز نزدیکی که بود
بهم او در خانه محقوقی نتوانست آمد و چند میر قاسم خان در خانه ملازمان و چند باران
مختار ربوده کلیسیای را بنا بر قول او را به اوجمال باز بر نشس خرج امری بود منها چنین قتل
مردم امرایست عظیم ارباب کو سال طلی سعی استفسار نعمت قتل آنها آگاه شده بود ابتنی سیاه
طلبیده شده میر قاسم خان نسخ خطوط ستاره که بنام شیخ سعد الله وغیره بدست آمده دست آویز
قتل آنها ساخته بود و بستنی نسخ از آنگلیسیانی مجلس خود منسل بکوهیر شد اکثر وغیره فرستاده التماس
ترجمه کردن آن نموده بود فقیر آنچنان باز اکثر فارین ربط بسیار داد او را بایش مرزبیتی بود خطوط مذکور
نموده فقیر اقرارت من بر مضمون آن آگاه شده فقیر آنها را که دیده معلوم نمود که خطوط مذکور بنابر ساختن دو
حکمت اطلاع درکمال احتیاط حکم نمانمایل آنها است به وجه کشتن آنها امر دیگر بود بعد ازانی برای
نسخه بعنایتهای خطوط بهم آنها بهم رسید نسخه های دیگر شده نسخه ... در اکثر مردم سفید کو در این کرفت
این قسم ساخته اند شنیده ام که خطوط مذکور کو سال رفته باشد و بعد قتل آنها چه صورت کرده اند و
چگونه بهر جا انها یافت و بعد رسیدن آنها میر قاسم خان را داعیه دست قلعه رهتاس در سر افتاده بنابر
علیخان که از طرف خود قلعه دار رهتاس بوده سامان را بر جنگ سباهی او مقرر نموده بود ابلاد داده حقیقت
آگهی والد والده مرحوم را هم که در آن اوان بلاقات میر قاسم خان بسهسرام رفته بود همراه خود
نموده تا قلعه رسید علیخان که بعد فقیر را زیست میر بلا سلم میر قاسم خان بسفارش رهتاس مشغول گردیدم
تمام تعیین فقیر بطرف ... گشته بود و بین سفر برادر خود تر فقیر غالب علیخان هم بسفارش ... والد مرحوم ملازم

شد و تقی علیخان برادر سوی فقیر را که ازین هر دو بزرگتر و از صغر در سال کمتر است بفهمید میر قاسم خان
بر فاقت خود دلالت فرمود قبول نمود و بهمراهی والد والده رامی گشته تقلیلی که از جاگیر تبعه رهتاس می شنود
ورزنه الفقیر بعد بلادت قلعه و انتظام امر معاودت نموده باز بسهسرام رفت و ساه مل راسع تقی بزرگداری
با وحدت به کران فقیر حارس قلعه بود مقید گشته و والد با بحال جاگیر رهتاس مرخص نمود ذکر معاودت نمودن
میر قاسم خان از بهوجپور و سهسرام و مقید نمودن راج بلبه سباه و نحوی شتر فقی را مع بنوت برای بهوپور و اربعه
عظیم آباد و اقامت نمودن در قلعه مونگیر چون میر قاسم خان را از انتظام سرکار شاه آباد فراغت دست داد
وارد سهسرام کتیبه هم برسبنی ساخته در سعید اند بر گنبد مذکور کر بخته بنارس رفت میر مهدی خان نی عم اسد الله خان
را در آن ساسوق سهمنه بفوج جدا بی جنگ ابور و سهسرام شیخ محمد اکبر خان جامه دار لکهنوی برای خبرداری
و هوشیاری از فتنه های بهلو الستکه گذاشت و سهسرام و فرنگی طرح سنه جابر بلیش جنگها فی و چند بر تو بنجی
در مکه بیر و میر بادشش علیخان انخشتی را مار سیاه و مردم همراهی او دار بهوجپور وغیره کلیه است دقیقه ضائعه سازی
علف گوله که عبارت از زمین کشتنیه در عمل ملکاری دعابر بلیح وغیره است نموده عازم مونگیر کردید لها
قبل از آنکه به مونگیر برسد راجه بلبه سیاه نزد خود طلبیده است بعد او در حضور آمد او را مقید ساخت مردم
محمد برای ضبط اموالشش بهامکیر کرد فرستاده و در اعمه بنوت برای آن منقل عظیم آباد رسید خلعت نیابت
صوبه مذکور را بخشیده سر انجام مهام آنجا مرخص نموده خود در کمال الطلفت درجاه قلعه مذکور رسیده متب
با نزدهم ذی الحجه سنه بکهزار و یکصد و هفتاد و یج هجری با شرف نزول بخشیده در قلعه را باهتمام تمام آراسته
شروع بحفظه و ترمیم عمارات سابقه نموده مجدد و اربعیی عمارات از مقعده بکمال لطفش و نطف درجاه
و عظمت زندگی که مجمع آثاری به دو رایام دولت داشته از منهای سنه جواهر بسیار یافته و قوت شهوریه
رشش نهایت نقصان پذیرفته بسبب جهد زوال رسیده بود و در سعی انضباط این قوت مبالغه در داشت اتفاقی
خاطر جاده جوه ونزی نمود بعد از آنها سوی شنیده از الله معلوم نشد بلالت که ازکس از عمریان بانکال
خواطیر بهره را خسته فایده عظیمی بر داشت گو نیند بر خبر این قوت با هم رسیده که و با اعاده سنهایش دشت
داد و بعضی از منصفان خود ملازم به همین عمل است دست شد و علامه الحمد ابطال آنها را هم قوت نیذکور بکها
رجال بعد قسم منتشر آمد چنانچه بعضی از آنها به ماعد مضطر بعنی فقیر اقرار رو فقیر میرای اینجا ای شود و فقیر الفقیر چون
میر قاسم خان در مونگیر طرح اقامت انداخت و آنجا مرکز دولت خود ساخت با انتظام امور رعیتی جوا

از آنجمله بابر خود نهایت توجه داشت چون از شیم کریمهٔ محمد زمان سوری بایام و مقدم گرانی مراسم دعا داشت
انام مصدق مقال و مراعات داشت در ارقام احوالست جناب بزرگان اتفاقی سمیع مشهور رجب می جد کلفی بزرگ
بزرگوار آنچه در احوال او است بهرا رفت و مسموع افتاد در زبان قاسم ضعیف رشم داده می آید تحقیق تمام آن جمع
میرزا قاسم خان را بدیگانه جناب بحد خود احوال یک سرای و ثنا و وفای سپاه بحاله و رجوع و سار او نیز کمی محروم است ایم
این دیار زیاده انجمد بود و در آمده دیر آمیختن و قتل و قید مردم جناب شاه باکمال داشت اما در خبر درس معاملات
عاکمان اتفاقی قضایا و مخصوص مبارزات عموم الناس باستحکام و در ادای نخواه سپاه و غیره ملازمان قدر آن
علما و اهرام کار جمله خود کرده و میانه رویکار در دست کار ما سر لیف و صرف کل و صنع نقیع عمل و ایثار نام دره روز کار
جنانچه در مدت دو روز برای عدالت انضباط سلاطین سلف مقرر داشته بر انفصال جمله عدالت اقطاع و نیز عهده
خود متوجه استماع قضیه قضایا بود و سکن اتفاق جاری می شد و با جمعی تعلق رشد عالیه فرمان داد و هنگام
ثبت گفتگوی طرفین و حکمی که جمله عدالت در باب آن کرده بود می شنید و اصغار را مجال بود و کسر و اطراف نمود
حق را از باطل مشتبه تواند ساخت و بعض ملاذ را متعهد کرده اند بقین که در ایام حکومت جناب کم نام و دوام یارا بیخ
دیانات فرمانی نام افتد در ساتین بغلو بقیة شده بعضه از زندگی المنوف بود که مستحکم داشت و ذاکر اخلاق
بر حقیقت حال محققی ایه گوران معتمد غیر مانی و منفی می آورد جانو قضا باعد ملاحظه آن دقیقه وتحقیق احوال شهود
استنطاق او حاصل نمود و نیز اولاد شده بود از صدور جرئه اند دست ستمگری از اشرار دفع جهانی نمود و بر
ملوکات محمد فایقی مدروف دیگر دیده و آنکه لوازم تربیت امام باره سراج الدوله که هلاد آمدت تعلقات
الا مثلک گرگ بود سلوک نموده بود سلطنت جناب شیخ محمد علی حزین و میر محمد علی فاضل و شیخ محمد حسن [illegible]
زاید بر جمیعی و غیره ام کرد نظیرای عصر و معتمد بوده اند با ارباب استحقاق از سادات و غیره و می و در شب
شب و شیر گیر شیخ زاید از قبل خود بطرف نمود وهیچ رسانیده و بدون جناب شیخ حسن مرحوم
مرزم بهار که مبلغ کلی بود از خانه خود ادا فرموده و جمعی اولاد برای معارف شد و رتبه اش متعقد داشت
و در کمال ادب و احترام رسانیده سعادت حقیقی می دانست هرگاه که شیخ بر بیان او می آمد مسند علحده برای جا
نشستن او در پهلوی خود گسترده در ذهاب و ایاب شش استقبال و رخصت بکمال تواضع و رزم می
نمود و امتثال فرمان اورا و سیلهٔ نیل سعادات و سرمایهٔ ارتفاع و درجات بالا لنسته هر چه میگفت به
طیب خاطر می پذیرفت و بهمین قسم استرضای خاطر بزرگان مرقوم و جمعیت خود ساخته اما مقدور دراقسی بجور

ادای نخواه سپاه

ادای نخواه سپاه علی بهذ القیاس از ادا و انفاس کار ما مشکلاتی که بوقوع رسیده اما در بنگ گفت که
اصطلاح از نوع ادبا طلبان و لاسکش نخواهید و در میان آن مید مقرر را چون نشد و در عظیم آباد بکار است
گذشته رحیمی و اکثر مقرران ما بس گفت که خالص چرا سنگار بود نگری و رزه کم و از مطلبش میرزا قاسم خان
این سخنم گفت اگر ذیخیا او بر سند ما کرکند حاجت سنگار ا که می توانید و بهتر آنکه جابجا روده داشته
سند را و تعمی روی نماید و ما در دم جنانچه مستر الس باشد گفت محال حاجت نداریم و بنا بر تمام رفقا
او امانت شما ظاهر و نافی کمی توانیم بود زیرا که در ابتدای غرض محاملات همه خود به باو از کلمه
شرایط و عهود و دیگر انقلابیان ما او نموده بوده نکتی از هم لکه در باره نهد و دستان بجان خاصه ملازمان
کسی حاجت و ما زبر بس نخواهیم نوع دیده راست میگوید بهر حال که بود بمیز بکر رفتیم بر روز ملاقات هشته
بود شش رسیده سوره الطاف بسیار کرده و سخنهای بار آنند و اختلاط مصاحبانه میشه آمد روزی دیگر
با او سنتهای مختلف بود مذکره را میرسید و از سینهای از حد لقب و عمل کلمه طیبه لا اله الا الله که در کتاب
اتقان شیخ مرحوم محمد علی حزین است که ثقه خوانده اعلا طلبی مسطور است شرح نموده ماه سلخ ذی الحجه
الحرام با ما تمام رسانیدم وقت آنکه او توانی علما او از شهر میرزا قاسم خان در العان خود نگهداشته وازدو نوشت
منقح کرد اند از عجبی بیت مده شده در مجلس ما شد اما روز ما بخط سپاه گرده بدستی جاده و بودا و رزنگ
خود نشد و سخنان بسیار بابس کفته آخر مجلس در اختلاط باز داشت روز دوم مگمان آنکه میرزا قاسم خان او
می باید اهتمام در آن بدار اراده نشستن بود و در شکر کردم بار طلبید و روز مخصوص بدون فصل تنت منه گفت بهر روز
اهل شهر نزد من می نشسته باشند و جز آنکه احوال خود کس نگفتید گفتم جناب عالی را معلوم است نیکو گفت
که عالم انبساط شیم گفتم می خواهم کرد گفت نیک گفتم که ما مشغول آنکه روز گفت در جا نشود را که کدام کار دنیا بد از
که اینجا رسید باشد گفتم در بین مجلس چیزی تواند شد و غیر از آن وقت و در بین روزها کسی بار بسی می شود
گفت البته فرمان حرفی اول وقت حاضر باید شد حسب الله قبل آمدم مبلغ نخواهد رسید به بقیه العام والله
و در انشای نوکری یافت آخر محرم باقی نخواه و مانده را از آمینه حکم کرد که ما ه بماه می داده باشند و فرمان
که بعد دو رسید با حاضر شده باشند و غالب علیخان که پیش برادر تقریب برای سلام در هفته یکبار
ملازم سید علی خان را بعد پانزده روز و بدار و غیر دیوانخانه فهمانید که جهانزه جناب سید علی خان
با نه باید ملازمت کند اکنه رفته رفتن انقلاب بر گشته و در خانهٔ آنها اعدا بدکان از لطف واختلاط دیده و از آنجمله

جوانی بلکه شروع شباب بود از ناحال از نفس همیده اشخاص جا بسوست و از قرب جا بجا مذکوره نسبت باو

سپرده و منصب را بجهت کار شود بنفس مرتفع کار کند و رساند و از خود عبد النبی و القابی اختیار و رتق مبدء النبی

و او سابق بود صورت یافته و عد توضیح که فقیر راست شده او نسبت بردن بالابر عاجز نیابت با جا نعمت

الکلبیه نهایت صوب داشت و در کمال اسم و اساس بیگدلی بنا این زمان نظر علیخان ایشیک آقاسی

حسینخان ولد و خود دیوانی در سپاه تجلیک بود رحلت بدر مقام مصلحت کار رها شور کرده و ولد و غیره

دیوانی نه میر قاسم خان بوسنوار بود بعد از شیخ عبد الله نامی که شیخ در عهد بیعت جنگ بنا بر

اصلاح مستوفیات سید علیخان برادر خود فقیر که عهد جهت جنگ مامور داشته بود علادم سرکار

او مستوفی برادر مذکور نمود بناز در زمره منصبدار جلف سیستان ببعضی به نحو میر ترکمن خان علادم سرکار میر قاسم

خان و او در رفته دیوانخانه او شد و نظر علیخان معزول گشته بنا بر آن خواست شد اندوه خود بید خود منصب

کرده و جنگ نمود قبل از این شراب علیخان عمو میر محمد قاسم خان از جانب هرسند اولا معزول و سید

محمدخان که مرد ولایت زاده از هرهای میر قاسم خان و از بنی اعمام اشتیاق خان جد میر قاسم خان

بوده بجای او منصوب و عسکر علیخان مغفور خلف سیف الله خان مرحوم صوبه دار سمنه بخدمت درایت ...

صوبه بنگاله مامور شد و شراب علیخان مغفور رسیده در صوبه بیگ ار نامی که بعد رفتن روزها بجا در علیخان

خلف میرزا داود علی بیگ داروغه توپخانه جنس سپاه تجلیک مغفور که بالفعل علادم میر قاسم خان و

داروغه علی میرزا کارخانجات جنس بود با بعضی دیگر که در سلک افواج علادم سرکار در جنب باطن جنگ نمی

و توپخانه ها کار رسیده کرکین خان منسوب شد حیله ملک بقیا نموده ربت و ضبط شد بسینه ار امال و تخریب قلعه و اسم

الملک او مامور شد

و حوادث سال هجری مطابق الدار عبد النبی خان و رحیم الله خان و جنگ ایشان با اسلام

شیخ عبد الله بیگ ناگاه و دو دبار کشته شدن ایشان و سطوت میر محمد قاسم خان عالیجاه چون میر محمد

قاسم خان را دعوی همسری پادشاه بلکه برتری با شیخ ابو الدوله خلف صفدر جنگ که نواب زاده سلطان هند

و خطاب آصفی آنجا استقامت داشت بود برای خود خطاب اند خطاب بلند که در اشرف و اعلا در نمونه

طلب داشت و پادشاه به تعلیل تعلیل شمول نموده منصب ششهزاری با خطاب عالیجاه برای او در تاریخ

سال هزار و صد و هفتاد و شش هجری نوشته و درین خطاب رواج و شجاع باشه از ان تاریخ از

نواب عالیجاه بخطاب دیگر کسی او را نام نمی شد و دین بجهت انتقام فقیر شیخ عبد الله و سطوت با

عالیجاه خان به ساخت که محمد علی بیگ سیستانی در برکت علاوه و خود جاع برادر زادهای او که ژوسلد

سپاه و بود نیز آورده جا بجا ساخته تا کرکین خان صاحب عهد ربجان گشته اجالی علاقه و رسید او با هم

در میان آورده اند و تسلط کرکین خان بر افواج و بلد و ارکان دولت عالیجاه است بود بخواه بجا بس

نمکوار که مورد بی بود الی اختیار رسید و در است است میر قاسم خان بعد اطلاع بر این احوال

بر این بی خاطر گشته چون کنها آن جنبش المور به مرام جنس گران او و شنوادید شام که وقت سلام کرکین

خان باو بعد بدرود شش امسته امسته استفسار از مذکور نمود او خود انکاری که کرده بود بیگو هر

آگاه نیابند شد و بیاید او از او اعراف کرد بسبب آن دو نیم ارجم خود خار بر شنیده که بپای کار

سرکار و جا نفشانی و در راه شفا با ساکران عهود و مواثیق بقبل آمد و بود که نخلاف نفس باشا گفته و دیگر

برانداختن بنیاد و دولت خداداد است چنان قول شیخ عبد الله با جنگ سیستند از نسبت معلوم عالیجاه بود

معلوم گشته و دانست که تو ترک جنگ سیستیه این و شخص را در مطالب زور شیخ با من شریک دو در تدبیر برای

افواج است و کار کرکین خان بجا بسیار رسیده بود که تکالیف و مساعی شیخ عبد الله خود در تقیان مساعی

اخلاص و اقتدار او تواند نمود و چه در بین روزها رحیم الله خان نام ریختی بنی ناله که حران میر ولی و در لشکر بود و کاکان

سخت بسیار بد بود بر تری کشته شد به باز ما از ترتیبهای افغان ها نمود و بنگاله به بلی ادانست و دوم از عشق

لشکر الله خان ابس پسرانو از خان نیری زند و اسیح گشته بهفت سه هزار در بیر شد به او و خود عمکار لشکر اند

خان را که برای اعیان لشکر و ارکان دولت عالیجاه بیچ حقوظ آقای محمد سعفی ایستند های عملی که در

جا بگیر بکر حسب الامر عالیجاه نقد و جنسهای دارند بجبه سبب میر قاسم خان ارز متشا با او بدر بطحاع ابد

آورده بود خود تمکار زند که زرفه در خانه خود جای داد میر قاسم خان ارز استماع این خبر به رحیم الله خان

مضطرب شده حکم فرمود که او را بیارند و رحیم الله خان در جواب ولی عبد الرسول خان برادر و دوست محمد خان

بجمه منزل او درشت است بیگ کلان عبد الرسول خان که عبد النبی خان نام و در کمال عزت و شجاعت بود به بیر و

جلوی خود بسا شورده حمایت رحیم الله خان را او امان از خوف عالیجاه ابا نمودند او نیز این اراده نمود

بود و برادر جبار باز خود از خود مخالفت نموده که جهد سپاه تجلیک منصب تا توانیم خود و افغان بعضی از حقوق

بنده کیمیا توان داشت هیچ نکن و فرزند تمام خاندان تلف خواهد شد او نیز جابر شده و دست ازدست

رحیم الله خان بر داشت و در دم عالیجاه او را برده و در جلو خانه دیوان عام منصب نمودند اما عبد النبی خان

نزد خود ده محمد ما هلاک ساخت و بعد از آن ایام جنبا شده است را که یکی از نویسندگان ملک ... بود
و شورش آنجا بود و میرزا قاسم خان نظر بخبرت و هوشیاری امور و مراتب نموده سفیدی تمام آن
سه کار کرد اشیه مدار المهام الخان تنه بود خطوط او که نزد ایران فراری آنجا گذاشته بود در
دست چو اسپیس عالیجاه افتاده از نظر شما گذشت و نقیدری بود که مغضوب بود که دیدار مجبور
مسجد اتفاق روز یکشنبه که از ایام مقرره سلام فقیر بود بنده هم حاضر گشت و عالیجاه در کمال اکرام
و وقر و در باب عدالت کرم کرده نشست بنده موافق خاطر محمد سلام هم برخاسته بر خاست
و سلام رخصت نموده برآمد چو بیاید بعد بر آمدن فقیر عبد به فقیر را باز طلبیده از رو حکم به نشستن و
حاضر بودن فرمودند تا جا نشستم چون مقدمات عدالت انفصال یافت علما اراده رخصت نمودند بعد
و ... الله که تعلید بودند نیز ایستاده مانند اول رحیم الله خان را طلبیده چون حاضر آمد بر جانب
بر سید که من ترا مکرر گفتم و منع کردم تو باز بر سر همان کار رفتی اگر با آن زن سر و کار داری
این ... بیرون بر ... صد جا ... که خربزی ... یکمال عجز با سیاه
گفتی که ... و ... کذب ... و ... باز گفت ... رحیم الله خان که
دشمن من ... است چرا در خانه خود ... او ... اضطراب ...
قبول نموده حکم کرد تا ... سوار کرده ... نماید
بعد از آن ... را حکم کرد که ... هلاک ... خطوط محمود ...
دادکه ... خطوط ... تطبیق داده ...
نموده اند که خطوط ... صورت ... هلاک کرده بعد از آن دو امر
برکت ... و ... علما را طلبیده چون حاضر شدند ... بسیار ... نموده گفت
... در پای ... دولت ... سوار ... ایران
سوار شده اند و ... خان ... و ...
با او ... در ... خان ... بنده ... خاطر گرداند
او با ... ایشان ... صدق ... خاطر ... جولای
امری را در خاطر ... این سخن را

مکرر بسید که ما هم همان جواب را مکرر اعاده نموده بعد از آن شیخ عبد الله را که حاضر بود رو برو طلبیده و گفت
شیخ بر این ما اثبات ... اظهار نموده اید ... است تا من اشعار را ... و در صورت کذب خود مهیای
عقوبت باشید ... عدم اثبات گو با اراده استقبال فوج مراد ... شیخ مذکور
جان سلام داشت که ما بین ... خان و عالیجاه ... شده ... جان ... است اگر
... نموده ... و ... زبان ... خواهد کرد ... نموده ... بر سبب
سر زده ... زبان ... شنید ... و عالیجاه ... شیخ مطلق
... و روز هم از نصف النهار ... گذشت تا ... در باب هم حاضر و ... و ...
و جمیع علما ... عدالت ایستاده ... طلبیده ... بود ... طلبیده ...
... است ... حقیقت ...
نموده ... حضرت ... السلام ... نمود ...
... که در ... گرفته ... بر ...
... عظیم آباد ... عظیم آباد ...
... شیخ عبد الله ... انگلیسیان ...
عالیجاه گشته کردید ذکر احوال شمس العلماء مستر ... و نسترت ... مستر ... عظیم آباد ...
بجای ... و ... انگلیسیان و نواب عالیجاه میرزا قاسم خان ...
... شمس ... عالیجاه ... عظیم آباد ...
... از کلکته ...
... روز ... پنجم ماه جمادی الاول ...
کردید عالیجاه ... استقبال نموده در کمال احترام و ...
... خان ...
... خان ...
... شمس العلماء ...
... عالیجاه ... استقبال نموده ...

مرتبه او ورای دستش بود و بجنگش شور روز سوم میر محمد قاسم خان بخانه او رفته ضیافت و هدیه گرفت و داد
بر خلاف فرنگ که برای عالیجاه آورده بود کلهٔ رسیده بنوعی چنانچه معمول بود بخانه میر قاسم خان امرا ضیافت
خوردند و بارها عالیجاه مرخص گردیده با سمت جانب ... بعد از نظر عالیجاه ... روز ... عالیجاه
بیرون و بخانه خود ... با اهتمام گرگین خان ... فرنگ ... شده بود ...
بهترین ... آراسته ... شمس الدوله ... کلمه
... میر قاسم خان ... آراسته ... آراسته ...
هندوستان ... انگلیسیان ... خواهد ...
آمده ... تمام هندوستان ... تمام هندوستان
سبک ... مردم ...
باید بود ... انگلیسیان ...
دیار با اتفاق ...
آنان منازعات ...
شد **حب** بعضی گفت ... میر قاسم خان
گفت که ... تمام انگلیسیان ... انگلیسیان ...
مبلغ ... انگلیسیان ...
شمس الدوله گفت ...
شما درین باب ...
خواهید شد و شمس الدوله مرخص گشته بعظیم آباد رفت میر محمد قاسم خان ...
محصول ... که ان الله ...
...
و شعور معلوم ...
شروع ... انگلیسیان ...
میر قاسم خان بوده اند چنانچه مستر السن ... عظیم آباد ... میر قاسم خان ... طرف دار

مستر امیت بود

مستر امیت بود و هیچ نفسم و در جهانگیرنگر مستر باتسن نایب امارت این عمل غیر معمول ما دیده بعض عمال
میر قاسم خان را ... که غیر معمول ... بودند گرفته مقید داشتند تا در کلکته
کلکته ... عالیجاه ... رسانند ... قبل از ... این ...
عالیجاه ... به ترغیب گرگین خان ... گرگین خان ...
قبل از این میر قاسم خان ... شمس الدوله از عظیم آباد برگشته کلکته رفت عالیجاه ...
از ... انگلیسیان ... ذکر رفتن میر قاسم خان ...
... انگلیسیه ...
خواهد شد **ذکر رفتن عالیجاه بولایت نیپال و برگشتن از آنجا بی نیل مقصد** چون حصول طلا از نیپال ...
ملک ... گرگین خان ...
...
...
...
...
... گرگین خان ...
...
...
... انگلیسیان ...
...
...
...
... گرگین خان ...
... گرگین خان ...

آراسته متوجه کوچ شده بود و از ده کروه پیش پیش برفت تا آنکه عالیجاه به بنیاره رسید و کرکنی خان روز
پنجشنبه پنجم رجب سنه مذکور ریکواری که جای منزل از نزد [illegible] اطراف شب رسیده اراده آمدن بر
[illegible] نمود مردم را هم [illegible] راحت پیش [illegible] شدند و همراهیان کرکنی خان [illegible] کار
فرمانشده [illegible] بقیه [illegible] تمام که مردم بسیار مجروح [illegible] گشته [illegible] سکونت ورزیده
هنگام شب [illegible] از اطراف [illegible] هجوم آورده [illegible] مردم کرکنی خان [illegible] از هر جانب [illegible] تفنگ
و تیر [illegible] اکثر [illegible] کشتند بقیة السیف [illegible] فرار اختیار [illegible]
[illegible] تمام که [illegible] کرکنی خان رسیده و کرکنی خان [illegible] احوال [illegible]
[illegible] شد [illegible] قاسم خان [illegible]
[illegible] نمود [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] قاسم خان رسید [illegible]
[illegible] کرکنی خان [illegible] کرکنی خان [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] کرکنی خان [illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible] کرکنی خان [illegible] ابراهیم خان [illegible] عازم [illegible]
[illegible]
[illegible] کرکنی خان [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible] کرکنی خان [illegible] سعادت [illegible]
عالیجاه [illegible] عالیجاه [illegible] عظیم آباد
[illegible] الکلیسیان [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] مستر السن [illegible]

عظیم آباد

عظیم آباد [illegible] مذکور [illegible] عالیجاه [illegible] این خبر [illegible]
[illegible] الکلیسیان [illegible]
[illegible] الکلیسیان [illegible]
[illegible] مستر السن [illegible] عظیم آباد [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible] خان [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible] الکلیسیان [illegible]
[illegible] مستر السن [illegible] خان [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible] عظیم آباد [illegible] علیخان [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible] علیخان [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible] علیخان [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] علیخان [illegible]
[illegible] الکلیسیان [illegible] علیخان [illegible] الکلیسیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیخان [illegible]
[illegible] علیخان [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible]
[illegible] الکلیسیان [illegible] عالیجاه [illegible]

خدا کرد که با بنده نیابت ربط داشت و به کشتیهای انگریز ادا نماید و دانسته گفت که سید علیخان را بخود به نیابت نیز
تاکید بخشید که همراه من روانه شود و از راه بنده و او خود ربط پرسیدم سبب چیست گفت که اوایل بر وی بد باید رسید
میر قاسم خان از غفلت خود و بد منوسط گفت که حقیقت بر شما اظهار روا دارم آنچه در واقعیت معلوم بنده نیست تا
هرگز سخنی کسی بر زبان نخواهد آورد که گفت این امر موجب خرابی اسباب برای بنده است و الحقیقه مالکی
از سید علیخان مطلبی نیست و ما با تو سر انگلیسیان بعداوت نمود و رسیده با کره اسباب مباحثه با جاگیر
مذکوره آماده گشته بود ولی سید علیخان در لشکر جمعیت شد او رسید از آنکه تنها آن را از حضرت بی لطف نکرد
خانوادی خود را مانند بنده اغلب طلبی این را رسم شرکت گرفت با کرده سخن گفتم کسی بر بنده چه اعتقاد دارد و با کسی
کاری نبوده که من رأس البراسیس باشم چرا بنده را از لشکر خود بر نیکند گفت شما برای تحقیق از کارها
خود بیا بروید و انشا شوید با انگلیسیان چنین گفته اند که صلح بتدایند و هم شما را بطور یرغمال و ضمان اعزاز
برادر و برادران شما نگهداشته بنده در کمال خوف و یاس ماند از جان و دریا جهد یا یاس امیر ساختی بنده
به تنها نماند بکسی در رخصت و سید علیخان را آهسته اینها در این خواهد نمود و بر شما نه گذاشتم کمال اداره در
خفیه این و این سخن را حقیقت کرده بنده و چند تنها در مولکه بیچاره در نشسته بود لیکن میر قاسم خان برای کار بیرون
بیگانها اکثر بیچاره خود سر نوشته خبری طلبید و هم روز بطلام از سر کار خود منوسطانه رسانیده بنده عمل تحت کرد
در روز عید الفطر بطلاب رسم سید میر با پلاس سیاه زیر پیراهن خواست که اندرون رود و بنده نیز در دروازه
خلوت سلام رخصت نموده ایستاده که چند شخص هم با یکدیگر و دو نفر از خانه آن اقبال داد که گفت
من خوب کردم که برادران شما را بیش جیه بگیرد رخصت نمود تا آرام نشینید و بیغرا رخصت
بکیه رانشید بنده را خود اصل احوال معلوم بود بعد از التفات و تحسین او نموده عرض کردم که خبر بنده را گفت
دیگری گشت که در ما به و اوفر لذت سرکار خود بهم و مابه نکات لطیف ذکر کرده اند و وضع نشانی بروی او بعد از آن گفت
کرده اول ام و شما ما بانشا و رشته ام و ما اینها خود را بطیب خود این کار سیم ساختند بر میر جان را
تصدیق نمودم چه بنده را امید دویل که مبانی ما در سه دولت ملک انگریز تفرق ما را حاصل بود مطلق ها
او و بزرگ او میر محمد جعفر خان و برادر زاده میرن نابر سابق مزاج به سلطنت او و حالات ملوک و سید علیخان
چون اکثر در لشکر بود و در مزاج او شوخی و سخت غالب بود با یکدیگر مردم اختلاط داشت از ما بیشتر نگاهبان
هم آشنا بود **ذکر مقید شدن بعضی کاشتهای انگلیس بفرمان عالیجاه و رسیدن خط شمس الدوله کرنیل مشهور**

عدم ترتیب دیوانخانه محصل از احوال انگلیسی و انتشار خبر رفتن عالیجاه و از نزول امر مذکور و نیز شفقت مرتب اند
محصل از جمیع شهرت بخشید گاهی در عاقبت امر بیست مخدوم هم مشتبه است که ما بعد روی از انگلیسیان
نمود سفارت از طرف کونسل کلکته و امیر سیف خان رفت با انگلیسیان و عالیجاه و رسیدن خبر حوادث
و نیز خلیفه عالیجاه حسب الامر او فانوبانچه بعضی از کاشتکاران انگلیسیه را در پیش آورده بحبس
آن ای خود فرستاده و عالیجاه آنها را بیرون کاشتهای خود مقید نگهداشت شمس الدوله
جلیلکه از میر قاسم خان قبل از رسیدن او بکلکته فرستاده و کاغذ محصل قبل از امده و ابقای
از حدود و نامه ای بدار رسانید که کاشتهای ما را نمی مقید کرده به بدار است و معذرت مسعود و جگر
کار به شمس الدوله در تغیر متن خاطر داشت مقبول کرده و قدرت اختیار فرستادن حکمی که میر قاسم
خان را منظور بطور از دست او بعد رفت و کونسلیهای کلکته که در اطراف منتشر بودند جمیع احوال شمس الدوله
را مورد ملامت و عتاب میر قاسم خان نمودند مغلوب برای خود سر خشنود و عالیجاه حکم معافی
محصل از احوال انگلیسیان در دو اکثر کاشتهای مقید الشان فرستاده چون این تحقیق غیر مرضی
میر قاسم خان و مزاق رضامندی کونسیله که با او عناد داشتند بود نیز بر فیض آن رضامندی بسیار
گران آمد و کرنیل محصل هم از اموال شان منتقد داشته حکم معافی کل محصولات از جمیع تجار معمول بود در
جواب حکم کونسل شمس الدوله نوشت که چون تجار بعمر کار از سر سلاطین انگلیسیه ساخته مال خود بلا زکات
آنها را بر زمه و در صورت معافی محصول شان معافی محصول اکثر تجار را بایست مگر فتح از ضعف و بیچاره کاران که
توسل با انگلیسیان و دیگر اینها نمی توانستند اندک وجهی از محصول آنها و اصل سرکاری نقد بنابر این کاشت
ترفیع جمیع محصولات مناسب نمود چه بر راه مهاجنان و تجار جمله محصول سرکار را دو بایین بیاید نمود به
عوض بای بیچاره رعایا چنین و تفصیل وجهی از آنها به مهاجنان چه خود بیاد داشته باشند و برای استقلال
کاشتکاران که قبلی شده در بین امر انگلیسیان ابدی شدن ای کاشتکاران ما را مقید کرده بر دو اندیم گاه
کاشتهای ما را از قید کلکته خلاصی یافته و در بخا پرسیده که کاشتهای انگلیسیان هم خلاصی یافته
خواهد رفت چون این جواب بکونسل کلکته رسید کونسلیه های مخاصمه عالیجاه که در آنجا جمع بوده اند
گفتند که غرض عالیجاه در این معافی محصول آن است و خفت ما است تا ما را با تجار و دیگر سوداگران نیز
دو را با عام مردم مساوی شمرده و معدوم است باید بر سر ستور رساندن محصول انگلیسیان مخالفت و از دیگران ای گرفته شد.

و ما میدانیم که شمس الدوله را طرف داری عالیجاه [illegible] ده خود را از نخست و ارادت ما مردم [illegible]
بالکل را از طرف کرنیل لفارت [illegible] عالیجاه مقیم [illegible] تا پیشین اور رفته انچه [illegible] خاطرات [illegible]
اگر او [illegible] فهم القصور [illegible] عالوا [illegible] شمس الدوله در وقت [illegible] از دعا [illegible]
های مخالف عالیجاه و تلف [illegible] مغلوب شود و مخالف [illegible] حکمی [illegible]
[illegible] گشته [illegible] حکم [illegible] و سرکشی با [illegible] الکلیسه [illegible]
[illegible] گبنان خان [illegible] روانه [illegible] شمس [illegible] مقید [illegible]
[illegible] عالیجاه و مطلع با حال [illegible] مفصل [illegible] انجام [illegible] روز اول [illegible]
از طرف [illegible] آمده و بر [illegible] گشته [illegible] مذکور [illegible] خواهد بود [illegible]
[illegible] بر جان [illegible] قدم [illegible] بالفعل [illegible] مستقر [illegible] اعتبار
از [illegible] و [illegible] های دیگر [illegible] مخالفت دارند [illegible] انها برطرف
[illegible] عالیجاه [illegible] بهتر است [illegible]
[illegible] موافق [illegible] بالفعل [illegible] خان [illegible] است
[illegible] الغان [illegible] عظیمه [illegible]
اگر [illegible] جانب [illegible] خواهد
[illegible] و [illegible] خواهد [illegible] سلیمه [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] خواهند [illegible]
[illegible] عالیجاه رسیده [illegible] خان [illegible] خصوص [illegible] الکلیسه
موافق [illegible] مذهب [illegible] آگاه [illegible] بسبب [illegible]
برادر [illegible] جمعیت [illegible] شمس الدوله
مطلع [illegible] شمس [illegible] خان
[illegible] شمس الدوله [illegible]
[illegible] الکلیسیان [illegible] روز بروز [illegible]
[illegible] الکلیسیان [illegible] مغلوب خواهند گشت

عالیجاه [illegible] رای [illegible] برادر [illegible] اراده [illegible] بوده او در خاطر
[illegible] ذکر [illegible] عالیجاه از جنگ [illegible] و [illegible] طلبیده [illegible] آنها را [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible] مخالف [illegible] اسباب
[illegible] جنگ [illegible] رسیده بود [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] الدوله [illegible] جعفر خان [illegible]
و درباره میر جعفر خان [illegible] اللله [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible] احوال [illegible] آنها را [illegible]
[illegible] امور [illegible] خواهد [illegible]
از طرف [illegible] صورت [illegible] الغان [illegible]
[illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
تا [illegible] رسیده جنگ [illegible] برادر [illegible]
[illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible] خانه [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible]
[illegible] رسیده جنگ [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] الغان [illegible]
[illegible]
[illegible]

عالیجاه اشعار نموده بودند نوشته و بر روزگار رفتار او چگونه بود استادر شنیدند در عین خبر آمد

آمدن مستر امیت استفسار یافت ذکر آمدن مستر امیت ببمبو بکمنا بر سفارت کوسل سلس عالیجاه

و کشته شدن آن بیچاره بهنگام معاودت در رشته آنچنانکه ... عالیجاه میر عبد الله صفوی سلمه الله در تاریخ

بتقریبات مختلفه در عین اوراق گذشت جناب آشنا ... با مستر امیت از عظیم آباد طلبیده است و

بعد رسیدن ... در بمبو بکمنا خبر کوچ بودن مستر امیت از رشته ... رسیده فقیر و میر عبد الله سلمه

باستقبال مستر امیت تا سیلکو رفته بودیم که شنیدم ... با رشته مذکور در ... الله ...

تکلیف ندارد باستقبال او باید رفت و باید دید تا آنکه ماتی الفقیر او جهت ... اراده ... اینجا آمد

و جهت ... که اکثر ... یک سفینه ... فارس ... بود دو جا ... هر که یکی ده دو نفر همراه او ...

... همراه ... بودند ... مذکور رسیده ... که ... یکی ...

[illegible]

تارو بروی

تا روبروی عالیجاه آنچه گفتنی است بگوئیم و آنچه او بگوید ما بشنویم بنابرین مارا حاجت و رجوعی در نیابت

کسی نیست و در اختلاط ... وقوع بسیار میان ما و انگلیسیان بمقتضای مصلحت وقت ... آمده نامه عالیجاه

انطاف ... گشته بجز ... و اظهار ما خواسته روزیکه گفتگوی مذکور میان فقیر و مستر امیت

گذشت بنده هم رفت و هر کاره ما نیز ... در آنجا ... رسیده بودیم که خط عالیجاه به بنده

و میر عبد الله ... رسید و در آن خط نوشته که هر گاه مستر امیت ... از ماتی الفقیر

خود آگاه ... بنده هم ... در آنجا ... است باید قبل از آمدن مستر مذکور ... خود را بحضور

برساند بنده و میر عبد الله بنابر ... مستر امیت ... مضمون خط ... رخصت شدیم و روز دوم

عالیجاه رسیدیم معاودت فقیر و میر عبد الله و گفتگوی که با گرگین خان ... دادو در حضور عالیجاه

در راه هر کاره های او متواتر تاکید طلب ... رسیده ... رسیدن بحضور ... آغاز ... بنده و میر

عبد الله آنچه دیده و شنیده بودیم مذکور کردیم چون میر عبد الله مرحوم ... بر ... گفتگو

آن بیچاره ... گشت ... شش ... بنده ... فقیر و میر عبد الله

بی ... رفته ... وقت ... آدم علی ابراهیم خان بهادر ... طلب ... گفت که جناب

... همراه مجلس طلبیده اند تشریف باید آورد بنده ... لباس ... پوشیده همراه رفت

دید که در خلوت خانه ... عالیجاه و گرگین خان روبروی هم نشسته اند بنده و ... علی ابراهیم

خان ... دیگر نشست عالیجاه مذکور ... از زبان بنده شنیده بود با گرگین خان میگفت آخر

بنده را ... آمده و آنچه دریافته اید با گرگین خان بگوئید بنده ... آمده روبروی گرگین

خان نشست ... مذکور بنابر آنکه عالیجاه گفته های ... بود ... با عالیجاه گفت که ...

اگر ... مصدر ... انگلیسیان ... معلوم خواهد ... که ... رضا ... ماتی الفقیر ... جهت ... از آن

بسوی ... متوجه ... رسیدن ... گفت فقیر آنچه با عالیجاه گفته بود ... آغاز ... گفته

یکم ... گفت که ... آنقدر ... میگوید ... چهار ... جواب

باید گفت ... پرسید گفت اول ... اراده مستر امیت چیست و در اینجا که می آید ...

اراده ... و دیگر آنکه ... از جزیره دیگر ... و دیگر آنکه ما ...

با دستخط بنده بکمال حیرت ... دیده گفت که بنده ... از سوال های ... می آید همین ...

در حضور عرض کرده‌اید که اگر کسی سفینه انگریزی را انگلیس ببخشد به رضای رستش الگابی نخواهد یافت هرگاه چنین
باشند بنده چگونه بر مکنون خاطر مستر الهت الگی یافته باشند و آنچه اندیشه‌ها از طرف او
می‌نمایند محل حیرت است اولاً در خانه شما می‌آید باید از شما اندیشه در خانه‌داشته باشند
نه آنکه شما از وی اندیشه کنند و در خاطر خود راه دهید و آنچه در باب تجسس و هر کاره که استفسار
می‌نمایند هر که در این ملک و در لشکر شما خواهد آمد تقدیر شود و بیافتن خود بر کم ربعت آن سطح نموده‌اند
مستر الهت جهت و آنچه از اراده و دوستی و دشمنی استفسار می‌رود او برای بعضی سؤال
و جواب نزد شما آمده است اگر رضای او خواهید شود دوستی با شما خواهد کرد و اگر
مخالف مرضی او عمل خواهید آورد یقین است که مخصوص است و دشمنی خواهد انجامید این سخنها خود
قابل پرسیدن نیست عالیجاه تصدیق اقوال بنده نموده و گرگین خان که از همیشه با من هم بوده بود و برنشسته
و بنده را عالیجاه مرخص نمود بنده در کمال حیرت تماشای قدرت بر عدد ملکان که در عهد پادشاه قسم مردم
سپهسالار و مرجع کل معتقد عظائم امور شده‌اند بر خاسته بخانه خود آمد صبح آن روز عالیجاه
برادر خود میر بوعلی خان و راجه بوب رای را برای استقبال مستر الهت فرستاد در روز سوم که
غره ماه ذی الحجه سنه بکمرده و بکصد و هفتاد و شش هجری بود مستر مذکور را بوزکیه رسیده جائیکه برای
ورود او معین و خیمه‌ها برای او بر پا گشته بود منزل نمود و عالیجاه برای ملاقات او رفت و مدارا و خاطرنشانی
نمود بعد دیگر بجا آمد روز دوم مستر الهت و مستر رحمی و کپتان جان بسن و مستر کلیستن که جوان نو خاسته و شگفته
خاطر و فارسی را درست اخذ کرده با بنده در جای ملاقات استقبال دوستی بسیار بهم رسانیده بود و دو سه
انگلیس دیگر باتفاق برای ملاقات عالیجاه آمدند عالیجاه موافق ضابطه چند قدم از مسند خود برای استقبال
مستر نهضت آورده و بر کرسی که برای نشستن ایشان گذاشته بودند نشسته بنده هم با ایشان نشستم و رسم
نو رفع عطر و پان و خوانهای اطلس برای مستر الهت مع اضافه جواهر بعمل آورده مرخص ساخت بهنگام رخصت نیز
باسر و تشریف رعایت نمود بعد از آن ضیافت نمود و مستر الهت با جمیع انگلیسان مذکور بهنگام شب موافق وعده آمده
ناظر سیر تماشای رقص و آتشبازی ربیع و طعام چند مجلس گشته برگشت روز دیگر باز آمده و رفت انگلیسان
مذکور بعمل آمده جواب و سؤال او رسانیدن آمد و کلمه‌های بهم دیگر بسیار مذکور شد لیکن بر بار صحبت نتایج اهتمام بی
نایب و وقت ایشان اینها بر سر در دل مستی عالیجاه مرکانیکه در حسب رشتی و استخفاف انها باشد بعمل می‌آوردند چنانچه

یکبار مستر الهت

یکبار مستر الهت وغیره روبروی آمده حکایت حرکات بموجب بوانات دستخط ایشان در ورود لشکرش می‌نمودند میر
قاسم خان علیه عدم اطلاع خود و اول از آنکه نموده عذر را منجوی است اما انها میدانستند که این حرکات محال حاکم اوست
جهان مرضی عالیجاه است و آزرده خاطر شدند لیکن چون عذر خواهی بسیار می‌نمود چاره غیر از تصدیق اقوال او
نبود روزی مستر کلیستن و کپتان جانسن موافق ضابطه چند الالیم بر اسپ ما سوار برای سیر و تفرج از خیمه‌ها
بیرون آمده بر جوان رفته دور رسیده بودند که از دور تیر رسیدند پیاده‌های ملازم عالیجاه و تیبت سواران نیز از جای
بجای گشته انگلیسان مذکور را از دور منع مانع آمدند انها از این حرکت متحیر گشته نابر علم خود هر شخص را
ملتفت بجنگ آمدند پیاده‌های برق انداز عالیجاه دست در تفنگ شده چند های تفنگ بطرف ایشان کرده در
مراسلت افزودند انگلیسان مذکور بجهت بسیار خورده مجبور شدند جابجا برگشتند چون الملتفت عالیجاه آمدند
شکایت این امر از حد بیرون رفته بجهت انفعال بسیار در میان آورد میر قاسم خان انکار کلی نموده عذر عدم اطلاع
خود بجهت تقریب در نجابت لیکن از عمل ایشان هر این حرکات اصلاً در نجابت بلکه بعد روز بروز میرزا گشته
باب صداقت و آشتی گردیده هر روز میر قاسم خان با بعضای خود مثل علاء ابراهیم خان و میرزا شمس الدین و غیره
در این باب مشوره می‌نمود و ایشانها تا حد انکار نموده سخن نصاب در جواب مستر الهت هم رسانیده الماس می‌کردند
بنده اگر چه به نیت دوستی انگلیسان بجای آنکه گفتن رو بر وی او در خصوص نوشت اما علاء ابراهیم خان بهمراه
میرزا شمس الدین اکثر سخنان الاین که شخص آشتی و رفع غبار که درست و بقا بود گفته تقریب ملکا و جمعی دیگر
می‌نمایند و آن بجا بر هم میانه عالیجاه در باب شدند عالیجاه هم هنسیده می‌شنید بعد از آن وقت مطعون گرگین خان ابعه
نا یک بهم صحبت خلوت با عالیجاه میانه انشای مشوره‌های گفته علاء ابراهیم خان و دیگر دو نفر از ان از لوح خاطر
شسته سخنان الامای خود ملاحظه مشهور او بود بحری سم و در نسخ میانه که جنگ و اصلاح آن منعقد بود چنانچه
یکبار علاء ابراهیم خان به تنگ آمده عریضه بعالیجاه نوشت که هرگاه مطلب بنده و دیگر دولتخواهان هر چند
جستند خاطر عالیجاه آمده باشند با جای اعتبار گرگین خان نیز برابری نمی‌توانند نمود در حضور خود را و دیگر
ملازمان دولتخواه را در غیبت انگلیسیان و تا مل انگلیسی بر جنگ سو دی نمایند از آنچه گرگین خان بعادت
الماس می‌نماید بعمل می‌آید سبب آنکه زمام این معامله بکف اختیار گرگین خان گذاشته خود را و دیگر
نمکخواران دولت را معطل نگه باید داشت و هر چه گرگین خان بعرض رساند مطابق آن خیانه بعمل می‌آید
بعمل باید آورد و مستر الهت وغیره با حرکات ستمگر که الماس ایشان خداوندان انقدر غیبت آزرده خاطر

نباید نخست اگر با اینها معامله بشود و با نفاق و از شیخ بودن منظور است این قسم سلوک را صلاح نبینی
نتیجه حاصل نشده و از سخن اینها نیز برحقیقت نیست و در اراده جزا انگلیسی اعتبار [illegible] و کار زرداد مصلحت گرگین خان در خاطر عالی
جا گرفته باز هم اشتهار را در اینجا [illegible] از قانون اسپهبدی که در جمیع جاها بیرون [illegible] شان خود [illegible] می‌شنیدند
انشقاق و ارتباطی که [illegible] با اینها سلوک و تحمل بوده به وقت که به تجارت آمده‌اند مدتی بر آن
باید افزوده و فروخته شود در حقیقت [illegible] و [illegible] که منظور است باید نوشته شد به هر حال [illegible]
نه بر سلطنت و شوکت عالیجاهی افزاید و نه از قدر و منزلت آنها چیزی کاسته هم غرض این که بنیاد گفته و [illegible]
محکم نشود و دیگر سوی نماید بعد این کلمات که بر شیخ گرگین خان رسید رنجید و از آمدن در [illegible]
روزی تقاعد ورزید در بعض گشتی در کلکته بر بار بعض اجناس و در تجارت اجناس با نقد و ضرب بندوق
جنگی که بکوتی عظیم آباد برخاست در رسیده و گرگین خان مزاحمت نموده راضی بگذاشتن آن نشود و مستر ایست
بگرد مر برای عدم ملاحظه آن گشتی و سرداران بدون مزاحمت و حسب الحکم [illegible] داشت [illegible]
نمی‌یافت علی ابراهیم خان گفت که کار گشتی درینجا خصوص فایده ندارد و اگر اتفاق منظور است رفتن بندوق‌ها
بکوتی چه حاجت دارد و اگر جنگ است بر روزبازار بندوق ما نقد دیگر هم اگر افزوده باشند چه می‌شود هرگاه
از روزبازار جنگ کنند با بودن [illegible] با نقد هم می‌توان جنگ کنند عالیجاه گفت کسی این گفتن با گرگین خان نمی‌تواند که بگوید
علی ابراهیم خان ذمه شد که اگر مرضی حضور باشند با گرگین خان گفتن چه دشوار است عالیجاه گفت الله رفته
او باید گفت و باید پرسید تا [illegible] صلاح [illegible] علی ابراهیم خان قبول نمود و عالیجاه مضطرب گشته راجه
نوبت رای و علی ابراهیم خان را پیش او فرستاده خواستند که آمدن او بدربار و استفسار در خصوص
این کار بشود علی ابراهیم خان و راجه مذکور پیش او رفته پیغام عالیجاه رسانیدند برآشفته جواب [illegible]
توپخانه و مرد سپاهی‌ام با مشوره کاری ندارم مشوره [illegible] ازو بپرسند هرگاه [illegible]
جنگ خواهد شد [illegible] راضی به تقصیر [illegible] مشوره [illegible]
راجه نوبت رای از [illegible] و بسوی علی ابراهیم خان دید علی ابراهیم خان
گرگین خان را [illegible] نواب عالیجاه از [illegible] صلاح [illegible]
[illegible] کاری نکنند [illegible] گرگین خان [illegible]
بسوی علی ابراهیم خان نموده [illegible] جواب [illegible]

محاذی عهد

محاذی عهد بگیرند [illegible] گفت که بالفعل نواب صاحب و انگلیسیان [illegible] برابر عهد بگیرانند باز انگلستان
بگریزند [illegible] انگلستان دست دیگر را فرو گرفت و گفت که اگر اطاعت مستر ایست نکنند
[illegible] بر اینها غالب می‌آیند و اگر اطاعت کنند [illegible] انگلستان دست دیگر [illegible] خواهند بود دیگر
[illegible] از هر دو صورت آنچه [illegible] خاطر باشند [illegible] فرستاده‌ها از اینجا برخاسته احوال
[illegible] عالیجاه [illegible] مصالحه [illegible] موقوف [illegible] بنای [illegible]
مستر ایست [illegible] رخصت [illegible] اول [illegible] رخصت [illegible] از انگلیسیان مذکور نمود
آخر الامر گفت و شنود بسیار راضی شد که مستر ایست و انگلیسیان دیگر [illegible]
میرزا محمد علی و غیره [illegible] در کلکته [illegible] و در [illegible] همراه [illegible] شده
خواهند آمد [illegible] راضی [illegible] شده و مستر
ایست [illegible] شده [illegible] و کشتی‌های خود روانه کلکته کردید و ذکر برگشتن مستر ایست و غیره
انگلیسیان بطرف کلکته از راه دریا و جنگیدن مستر السن در عظیم آباد با میر محمد قاسم خان و غالب آمدن [illegible]
و گرفتن قلعه عظیم آباد و گرفتن میر محمد قاسم خان و رسیدن فوج دیگر از [illegible] برگشته [illegible] میر محمد قاسم خان
همراه فوج [illegible] و غالب آمدن بر مستر السن و غیره [illegible] برگشته شدن مستر ایست در [illegible]
آباد و [illegible] چون مستر ایست [illegible] که عالیجاه مطلقاً [illegible] او را شنید [illegible]
خاطر داری او [illegible] در کمال [illegible] بطرف کلکته برگشت و مستر السن [illegible] عالیجاه
[illegible] خواهند [illegible] و [illegible] بوده [illegible]
[illegible] مستر السن [illegible] عالیجاه [illegible] در کلکته [illegible]
[illegible] مستر ایست [illegible] عالیجاه [illegible]
رسید [illegible] مستر ایست [illegible] عالیجاه [illegible] سپاه [illegible]
ایست [illegible] معلوم [illegible] مستر ایست [illegible] عالیجاه بیرون رفته کلکته رسیده [illegible]
با میر محمد قاسم خان [illegible] قلعه عظیم آباد [illegible] انگلیس [illegible] عظیم آباد [illegible]
با کل فوج [illegible] آمده [illegible] قلعه [illegible] حصار [illegible]
[illegible] برای برآمدن [illegible] حصار [illegible]

وسط شهر خانه داشت رقعه نوشته طلب داشت و ذاکر مذکور نیز اطلاع از اراده حرب و جنگ برخاسته بشب
مستر الس رفت بعد رسیدن در آنجا معلوم شد که اراده جنگ بر میر مهدی خان نائب ناظم از اراده انگلیسیان در قلعه
عظیم آباد که دار الامارهٔ صوبهٔ مذکور بود در آمده است و افواج متعینهٔ فصیل های حصار نیز تا به نایبان و ثنا انتظامی
متوالی که حالیا در بنگاله رواج و انتشار یافته میر مهدی خان حاضر در جواب و ثنا تیار و اکثری در خانه های خود متفرق
جمعی و آرام نموده مستعد قلعه داری کسی نبود مجبور گشته پس فوج انگلیسیان از بیرون برای اخذ بالای حصار
برشنی نهاده زینه های کار شب را بر دیوار حصار از طرف شرقیه که بر لب دریا مابین حویلی میر مهدی خان و کوٹهٔ
انگلیسیه است گذاشته سحر روز جمعه دوازدهم ماه ذی حجة الحرام سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری
تقدیم جرات بالای حصار بر آمدند از مستحفظان قلعه قلیل جماعتی که در گرد و نواح آن مکان حاضر بودند بدافعه برخاسته
بعضی از انگلیسیان و تلنگه ها را مجروح ساختند باقی ماندگان از درون شهر در آمده یک فوج از آن دسته باز
تلنگان که مابین دروازه غربی و قلعه بار بند است و فوج دیگر از کنگره نوبت خانه در آمده محله دیوان خانه کشکری
پابستگی گذاشت میر مهدی خان و دیگر افواج متعینهٔ شهر و حصار شنیدن آواز توپ و تفنگ خبردار و از خواب
غفلت بیدار گشته بهر جا که بودند در آن اضطراب سراسیمه گشته به سوی مخالفان شتافتند تا نیمه راه رسیده
کوچه رسیده مقابله و جدال و از زنبورک و تفنگ و بندوق و سر دادن توپ جهره دار آتشبازی شروع افتاد
محمد امین خان مع چندکسی که از طرف مجروح گشته دیگر از بالای ثبات و قرار بلغزید و شکست بر میر مهدی خان
فرو نیخ برگشت علی رحمه امین خان و غیره افتاد و میر مهدی خان از راه دروازه شرقی بدر رفته اراده رفتن بسوی مونگیر
نمود و شیخ برکت علی مضطرب الاحوال از کهیر بیکه در آمده بدر رفته تا سر دربار بر لب دریا چه رسیده و منتظر
راه می بود محمد امین خان برگشته داخل عمارت چهل ستون زین الدین احمد خان گردیده دروازه را بروی خود بست
و در وقتی که مستعد و آماده نشسته تا بیرون آمده داخل لشکر نواب سابق در حوالی قلعه و جاسوسی بدافعه ایستاده و مانده
می زد و هم دیگر از چهل ستون هم یکی بندوق می بارید و افواج انگلیسیه در تمام شهر منتشر گشته فصیل و برج
حصار شهر را مستحکم ساختند و از دروازه شرقی تا دروازه غربی غیر از چهل ستون و قلعه یادداشت که در آنجا
اهل لشکر و محمد امین خان قائم بودند تمام شهر در عمل انگلیسیه آمده و در بیرون جا دست تلنگان و بیکاره
بر جای لشکریان رسیده خانه های مردم را بطور تاراج نموده همه کالای بیرون خانه نگذاشتند و این عمل
کار های ازشان کرده شان تا آن زمان بعمل آمده بود در بین عرصه میر مهدی خان بعضو رسیده بود که فوج دیگر از مونگیر

فرستاده عالیجاه بکمک میر مهدی خان و حصار عظیم آباد رسیده میر مهدی خان را بدان حال مشاهده نمود و کیفیت بازپرسی
محمد امین خان داخل شدن در چهل ستون قلعه دریافته مع میر مهدی خان بعزم انتزاع شهر از دست انگلیسیه بجای
شتافت عازم شهر عظیم آباد شده و از راه لب دریا تا به برج جهلگاه رسیده معروف رسیده بر آمده
و بطرف دروازه شرقی بوراسته نموده چون نزدیک دروازه مذکور رسیدند انگلیسیان در دو توپ مخوف
تا از دروازه شرقی برکشیده بر پل خندق قائم کرده و خود صف بسته مستعد مدافعه ایستادند
میر ناصر و داروغه بان وزرای رحیم خان و عالم خان که بیشتر از ملازمان در رسیده میر مهدی خان را همراه
آورده بودند فرصت با بهای متواتر و بندوق و تفنگ بمحبت افواج انگلیسیه سلاستر الس و متفرق کرده بودند
حمله آورده فوج انگلیسیه سلامل از دست رفته پای ثبات بجای نماند فوج آهنی در هر دو توپ بخود زده راه
فرار پیمودند و میر مهدی خان مع هر یکه سر دار مذکور تازه رسیده در تعاقب شان دویدند تا شهر و اینجا
خبر افواج دیگر که بر برج و حصار استوار بودند نیز اضطراب عظیم رو داده عار فرار اختیار افتاد و فتح و نصرت
نصیب اولیای دولت عالیجاه گردیده حصار از دست رفته باز بدست آمد و انگلیسیان گریخته واز شهر
بیرون رفته کوتهی خود را استوار ساختند افواج منصوره عالیجاه از بالای فصیل طرف که بر کوتهی بنظر درآمد
مورچه کوتهی را بضرب توپ اندازی گرفت مستر الس با بقیة السیف فوج انگلیسیه تاب استقامت در کوتهی
نیافته آخر شب گریخته بجهاز و کشتیها که در دریا قریب بود رفت در عرصه ملازمان بنگشش پلتن و جنگ توپ
و سرای تمام آن رسیده با میر مهدی خان و غیره ملحق گردیده و هنگام صبح از گریختن مستر الس آگاه گشته بهیئت
مجموعی در تعاقب افواج انگلیسیه عزیمت نمود مستر الس که تا این احوال مطلع گردیده و در آنجا هم طاقت پایداری
نیافت و لیو ارکی کشتیهای مع افواج خود بطرف چهپرا و از آنجا در سرحد سرجو که الحال شیخ نصرة و شجاع
الدوله است عازم گردیده راه میان نوح پور سرکار سارن آنجا بقدری اندو حرات را کار فرما گشته
بر سر آنها تاخت و از طرف گیسر دم توپ و هم جا و دیگر افواج متعینه آنجا کمک رام نموده
تا بعبارت شتافت چون اجل مستر الس و غیره انگلیسیه بدان مکان رسیده بود با آنکه در هر لحظه بلکه هر نفس
همراه داشت جزیی از دست ایشان بر آمد و اسیر پنجه تقدیر گشته در دست رام نرنجن و غیره گرفتار آمد
و این خبر بمقصد عالیجاه رسیده سرمایه از دیاد مسرت و غرور در رسیده این فتح رای گرگین خان
از خود دور کرده بعد و فتح اول این خبر عقب آمد میر مهدی خان در مفتوح شدن حصار عظیم آباد بدست انگلیسیان

رسید و جان از قالب میر قاسم خان بدر رفت و دو پهر شب گذشته خبر رسیدن میر ناصر وغیره و غالب
آمدن میر محمد نجات خان با جماعت این فوج بر انگلیسیان و اختراع نمودن قلعه از دست ایشان و گرفتن مستر السن
مع باقی فوج رسید و جان از تن رفته میر قاسم خان باز به بدنش برگردید و بجا نوشت حکم نواختن نوبت
شادیانه نمود و صدای نقاره شادیانه از نقارخانه او بگوش مستر الماس و او رسید صبح ملازمان برای
گذرانیدن نذر مبارکباد استاده بودند بجا یافته بگذرانیدن نذر مبارکباد در حضور شدند چون میر عبدالله
بهمین اندیشه که ملک انگلیسیه رخصت برخاستن عظیم آباد نداده به ... ساداتها با جماعتی از آشنایان میر عبدالله با انگلیسیان
... خانه اندر طرف خانه خود که متصل بکوتهی انها است راه دخل ساختند و بعد میر مذکور و دفتر انقفا ... ابر
ام بحضور پیش رسیده نذر مبارکباد گذرانیده بود میر عبدالله گفت که شما میگفتید که انگلیسیان در دم
رفته منحوب شدند کسی بود بروی انها نیشو اند شد و خبه را گفت که آشنای شما نیز تا اکثر فارس با من عجب
سلوک کرده فوج را فرخی در خانه خود طلبیده است این نکامه بر با نمود بنده عرض نمود که من در جواب عرضه ام که
با ایشان آشنا توانم نشد آشنا بود اکثر با جا نیست تا مردم را بیاید که با آشنای آقا و دوستان او
دوست باشیم و با دشمنان او دشمن اگر وی اکثر دوست سرکار است با هم دوست دارم واگر دشمن است
با دیده من دشمن او بوم القصه بعد اصغای این خبر بکرار احکام نوشته بحکام ممالک محروسه خود فرستاد
که میان ما و انگلیسیان الحال آشتی است و ورود ایشان ... عداوت بها تحقق گردیده هر جا انگلیسیان ... باید او را
دست ناید در باره مستر امیت حکم صریح برای کشتن او و همراهیانش نوشته باشند بنابرین حکم عام که در
آباد رسید مستر امیت بیچاره را مع همراهیانش شمس الدوله وغیره جماعه داران ملازم میر قاسم خان
محصور نموده هر چند بخبز و الحاح گفتند که ما با شما بجنس میر قاسم خان نفرستید سفید های بی تفنگ
کار سنگی را ... ایشان بکوشش بکرده روز پنجشنبه تاریخ هجدهم ذی حجه سنه ... بکذرارند و ... ایشان که
بیچاره ها را تیغ بیدریغ گذرانیده سر انها را بنزد عالیجاه فرستادند و جان ... فوکوتهی جماعه انگلیسیه
... با بار داشته ار وارد و تاراج رفت ذکر تعیین نمودن کونسل کلکته جنگ میر قاسم خان و بر سر
آوردن میر جعفر خان بر ریاست بنگاله و عظیم آباد و ترویج مواد اعاظم فساد و مفید رسیدن مستر السن وغیره
انگلیسیان بمونگیر نزد عالیجاه و جنگیدن محمد تقی خان بهادر در نواح کتوه با فوج انگلیسیه و کشته شدن آنکار
شجاعت در میدان رزمگاه میر محمد قاسم خان چون بدیدکه الحال غیر از جنگ چاره نمانده محمد تقی خان را

فوجدار بربهوم را حکم خبرداری و تابعی محاربه انگلیسیه نوشته جعفر خان و عالم خان و شیخ هیبت الله وغیره
را بکمک او فرستاد و تا مونگیر رخصت که پیکار با انگلیسیان اند کلکته بقصد مقابله بر آمده خانه بود و مقام
... شاه و انواع سعی بیرشیند آباد رسیده تا نکه حاجت آن نبود از رسید محمد خان نایب ...
بر شید آباد در خواسته بطرف ... بلاسی و کتوه بیرون رفت و محمد تقی خان بهادر نیز با فوج آراسته
فوجدار بربهوم ... کتوه اقامت ورزید چون خبر گذشته شدن مستر امیت بکلکته رسید
شمس الدوله بیچاره که در خط مطلع تحقیق ... بسبب رسید محمد خان نایب عالیجاه نگاشت قبل از ...
آنکه گشتن مستر امیت بیچاره که بسفارت رفته بود از هر راه قبل آمده و این بیت هم در آن خط مندرج بود بیت
تا بجنبش ... ما ... کیان ؛ فرستاده کان دشمن اندرازان ؛ و نیز خلاصه این مضمون اندراج داشت
که اگر این حرکت زشت برآر رخصت بحکم آنها قبل آورده ایم سزای آن در گناه شما خواهد شد و
اگر بقبول میر قاسم خان شده اید به بینیم تا که کار جهان در میان ما و الحق ... چه خواسته است و بعد از آن
این خط کونسلیه های کلکته را آتش جنگ در گرفته اجتماع نمودند و شمس الدوله را جای عالیجاه داشته
دشمن او نیز بودند و انتقام شمس الدوله نیز ان روز کونسل برای عارض و اولیق آمدن بکونسل بخود نیامد و کونسل
حاضر نشده مستر هیستنگ حامی الدوله بود جلادت جنگ را که با شمس الدوله بکیل ... و جعفر
متنفر بود جمله کونسلیه با عیوض در کونسل فرستاد و تا عذر بجای شمس الدوله خواسته در جواب و سوال
انجه جانب انفقه از طرف شمس الدوله گفتگو نماید بعد از آن که مستر هیستنگ ... اجتماع کونسل کردید
کونسلیه های دیگر احوال شمس الدوله را بر سبیعه ... آمده پیش ما قبل به استکشاف نمودند و ملاحظت آن
از عدم جنگ این اجتماع با راده مشوره محاربه با میر قاسم خان بود گفتگوی این امر شروع شد و ... فرصت
فیض رهنمیش در گفتگو خود داری نمودند نتیجه سخنان آن نامناسب نسبت شمس الدوله و مستر هیستنگ
بر زبان آوردند مستر هیستنگ با آنکه بوده تحمل بود تاب سخنان مستر ... نیاورده با هم گرم گوئی
در میان آمد شمس الدوله با ستماع این خبر با مستر ... حالت بجاری که در ... بکونسل رفته نشست بعد
انعقاد و قعود در آن مجلس پرسید که صاحبان چه منظور دارند و مرتبه جمعیت اکثر کونسلیه ها که با
امیت و مستر السن بهم بودند و با عالیجاه و شمس الدوله ناخوش بوده اند و گشته شدن مستر امیت
و مسلوک کشتن مستر السن گمک بر جراحت شان پاشیده بود از شدت غضب حالا حال ... زبان

بعین استقلال گشته اند که مرضی ما عوض انتقام مستر امیت از عالیجاه و جنگجوئی با آن گنجه جزاه دیگر چه می تواند بود
شمس الدوله در جواب آن به کاغذی نوشت که مستر الس و بقیه جماعه بسیار از سرداران و
سولداوان انگلیس در دست میر قاسم خان گرفتار اند هرگاه از طرف افواج ما جنگ عالیجاه را استقبال
او را بعد یقین است که بر اسرای انگلیس عالیجاه ابقا نخواهد کرد مناسب و مصلحت آنست که اول فکری
و داشتی استخلاص مقیدان خود از دست آن سفاک بی باک نمائیم و بعد [illegible] مقام بپردازیم
جنگ [illegible] دیگر [illegible] غالب بلکه یقین بود که شمس الدوله [illegible] والغرض میر قاسم خان می
نماید این نسخ [illegible] محمول بر تزویر نموده بر آشفتند و در جواب میران کاغذ که شمس الدوله نوشته بود
در کونسل انداخته بعد همگی به [illegible] خود نوشت که اگر صد برابر مقیدان ما را میر قاسم خان بکشد ما را از
از انتقام امری دیگر با او منظور نیست و هرگز [illegible] با او نخواهیم زد شمس الدوله کاغذ مذکور را که
آورده بعد برای [illegible] او بود بر او نوشته در جیب خود گذاشت و گفت الحال [illegible] تا مل بر جا نیست
پیش میر جعفر خان باید رفت و او را بجای میر قاسم خان معطوب ساخته با فوج خود باید فرستاد و با تفاق
پیش میر جعفر خان آمده خانه کو را تکلیف امارت بنگاله در رفاقت عساکر خود نمودند بعد گفتگو و تعیین
بعضی شروط و استحکام قول و قرار [illegible] و استمام تهیه سفر لشکر خود و میر جعفر خان در دست رسیده از کلکته
باراده جنگ و قتال با عالیجاه برگشته اقبال بر آمدند و مستر الس و غیره انگلیسان [illegible]
سرکار رسانیدن و [illegible] گرفتار آمده [illegible] توپ و بندوقهای چخماق و امتعه اسباب و سرانجام جنگ در
کوتهی و باقی [illegible] همراه مستر الس بود بضبط سرکار عالیجاه در آمده و انگلیسان مقید را میر مهدی خان حسب
الحکم عالیجاه به مونگیر رسانید و عالیجاه مستر الس و بعضی سرداران را حواله شیخ فرحت علی نموده سولداوان
بیچاره را نیز مقید داشت و هر جا انگلیسان در دست عمال میر قاسم خان آمده بودند تا آنجا حکم فرستاده
که بیچاره ها را از تیغ بگذرانند بعضی از آنها ترحم نموده و بقتل [illegible] چند روز در زنگ کردند بعد از آنکه
[illegible] فوج انگلیس [illegible] مقیدان را سر دادند و بعضی از آنها که [illegible] سر ناحق [illegible]
[illegible] افواج انگلیس [illegible] مقید آن بیچاره ها را [illegible] مستر الس و غیره انگلیسان
را [illegible] شیخ فرحت علی [illegible] خان سپرده [illegible]
احوال [illegible]

باره او

باره او گفتن ضرور است و هم با عقبار [illegible] وقت مصلحت نشمرده چه گمان میرفت بلکه یقین بود که
خبر [illegible] آدم او نزد بنده عالیجاه [illegible] رسیده باشد اگر [illegible] اظهار این امر نکنم از من بدگمان
خواهند شد بنا بجهل احوال [illegible] عالیجاه گفتم جواب [illegible] که آشنای ما شناخت مضایقه ندارد و که در وقت خبر
گیری او نمایند اما [illegible] سخن [illegible] بود بنده التماس کرد که ما جناب عالی را زیاده تر از این آشنا است و فر خاطر داری
[illegible] باشد [illegible] اگر [illegible] او منظور باشند [illegible] اگر تقصیر [illegible] سر کار
[illegible] با او [illegible] تبسم کرده فرحت علی را [illegible] گفت که [illegible] جعفر خان
[illegible] دست [illegible] اطلاع [illegible] آدم های او [illegible]
[illegible]
[illegible] حادثه تحول
[illegible] رسیده دیگر [illegible] انگلیسان [illegible] بکمال [illegible] در دست
مذکور [illegible] عالیجاه در [illegible] مقید بوده اند ذکر رسانیدن شیخ حبیب الله و عالم خان و جعفر خان و غیره
از فرمان محمد تقی خان [illegible] انگلیسان [illegible] سید محمد خان
نایب [illegible] محمد تقی خان [illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible] سید محمد خان نایب [illegible]
[illegible] سید محمد خان [illegible]
[illegible]
انگلیسان [illegible] اسباب [illegible] از سید محمد خان
[illegible] اسباب [illegible]
[illegible] اسباب [illegible] قتل [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد تقی خان [illegible]
[illegible] فرمان محمد تقی خان [illegible] شیخ حبیب الله و عالم خان
و غیره [illegible] محمد تقی خان [illegible]

ما ما بر جنگیدن آن اعیان خود سر کوچش بفرمان او نکرده آن طرف بهاکر یتاغلیچه فرستاده و آمدند و از
دیگر خبر بر آمدن و یلیش انگلیسیه از ... است که خانه اکوشی جا جهة مذکور و دوری بود و شنیده فوج
مذکور اراده رفتن بر سر آنها سر خود شود و محمد تقی خان را گفته فرستاد که هر دعا به بعضی از برت گفتند ابان
باید بشود محمد تقی خان چاره سر انجام کار سه کار روغ ... های خود سنتیر بچه باکه خود ... و جوانان
جیده برای جزایرهای مذکور رسیده روپیه سه دسته ای نگهداشته ... و یوزباشی
و تفنگ باشی برای آنها مقرر کرده نقد ... یکی از بیجا پانزده روپیه و شصت
روپیه و شصت روپیه و صد روپیه مقرر کرده همیشه از آنها مشق و قدداری روبروی خود می کنانید
و برای بار برداری آنها از سرکار خود یابو و گاو و شتر و غیره مقرر داشت تا آنها را سوای ...
سنیر بچه و ساز آن دیگر باری بر دوش رجال ... نباشد با ... نفر جزایر انداز ... آنها
فرا گرفته چند قشون ... فوج ... آن جا ... کمک ... مذکور رسانید و ...
مشتنه ... باتفاق فرا ... رفته تا جا ... مذکور ... مقابله ... اهتمام فرا ...
جهان ... غالب آمده یلیش های مذکور ... آمده ... رسیدند
رسیده جای مذکور ... از بعضی اطراف محصور ... تا آنکه وقت شب یلیش های بر ... و دیگر
از هر جا و هر مکان ... یلیش های مذکور رسیده ... بهیئت مجموعی ... در میدان بر آمد
و جنگ ... آن وقت عالم خان و شیخ ... وغیره ... محمد تقی خان
بهادر ... مجروح و مقتول شدند اکثر جزایر انداز ...
محمد تقی خان ... جنگ ... فراری شدند ... لشکر محمد تقی خان رسیدند
خانه مذکور ... اطراف خود ... لشکر خود ... گفت که ... رسانید
آنها فوج ... شکسته خاطر و در ... لشکر مذکور ... انگلیسیه بر لشکر مذکور غالب آمده
ده سه کروه از آنجا پیشتر آمد ذکر جنگیدن محمد تقی خان بهادر ... کوته ... بسترس ... میدان
مردانه ... **محمد تقی خان بهادر روز دوم ... ماه ... شروع ... سفر ... کرده**
و ... استوار ... در رکاب ... داشته بر ... که
جا ... بسنگ ... همراه ... استعداد ... غبار ...

رو بمیدان

... این کار ... جوانان خود را تسلیه داده ... تحریص و تشجیع بر جنگ
... و ... تحفه ... فتح ... جانان ... که ... دوسه ساعت
... دیگری سبقت می نمود و ... سرداران همراهی خود ... تاکید نموده صفوف
افواج خود را ... در دست ... پیش می رفت ... الکلیسیه مقابل گشت ... و از
طریق ... قدم بقدم ... روبروی می آمدند ...
دوران ... بپایان رسیده ... در وقت ... و ... کرده
... محمد تقی خان ... در لشکر ... افواج انگلیسیه
... اول یک زخم ... محمد تقی خان رسیده ... در میدان
... بر اسب دیگر سوار شده ... جرات و سبقت ... صفوف انگلیسیه
کرده ... آهسته آهسته پس ... ولی ... جنگ ...
... محمد تقی خان رسیده اسب مذکور ...
سوار شده ... پهلوی ... رسیده ...
... آورده ...
... انگلیسیه ... در میان ...
و محمد تقی خان ... رسیده ...
رسیده ... بهیئت مجموعی ...
... محمد تقی خان ... بجهت ... خان ...
اقبال ... رسیده ... رفقای خود ... شکست ...
... انگلیسیه ... مظفر و منصور گردیده ...
... شیخ ... محمد تقی خان ...
... از میدان ...
...
... محمد خان ... گردیدم

رو فرا هم آورد و با جمع اسباب و ازمانه و سامان سرکار عالیجاه که در آنجا بود بردارد و مسلک فرار پیماید
اضطراب و اضطرار پیموده راه لشکر عالیجاه گرفت میرزا محمد ایرج خان با پسر زن سراج الدوله که بعد رشد
آباد محروم از صحبت و رفاقت عالیجاه بود باستقبال و مبارکباد میر جعفر خان شتافته و ادراک حضور
نموده حسب الامر میر جعفر خان به فوجهای برگشت و در مرشد آباد و خانه بنام میر جعفر خان گرد بنده و حفظ
فوج اقبال نشسته با سرداران اکابر و ارباب بلده مذکوره به در ... مردم سفر گم کرده
وکیفیه و صفا و بعد روز یکشنبه میر جعفر خان مع افواج انگلیسیه داخل مرشد آباد گردید اندک
در شهر روی داد و به خیمه‌های لشکر سپهسالار دست برده هم چیل آورد و میر محمد جعفر خان نفس نفیس به دو
مهابت جنگ که دار الاماره مرشد آباد مقرر گشته نزول ... نمود و گفتم که شنیده هم تکریم
مذکوره بود مع افواج انگلیسیه لند رشد آباد و با برادره جنگ بر حال رفت ذکر [redacted]
[redacted] میر قاسم خان میر قاسم خان فرزند گشته شد
محمد تقی خان مرحوم در نواح گنتوره و بردوان نشسته بود برلشان خان لو کرده و شیخ حبیب الله وغیره افواج سپاهیه
سابق با حاکم توقیف بر سو بیه نموده اسد الله خان لسبه میر حسین خان ملا که فوجدار نرسیده سپاهی لیکه فوج گرفته
در بیان تسلط عالیجاه بر صوبه عظیم آباد گذشت با پسش هفت هزار سوار دیگر در آنجا در رسیدند و را با نوخت
بلیتی وشتا نزده توپ مع اسباب آن و میر با معر دار و حفظ با بند اران الملک علاء الدوله محکم جنگ فوج بر کور
فرستاده فرمان نوشت که همه با اتفاق در میدان سو با افواج انگلیسیه جنگ کنند و شیر علی خان فوجدار
پورنیه ملا که یکی از امرای نامور سلطان فخر الدین حسین خان لسبه سیف خان مرحوم و در وقت میر قاسم خان
بمدارج علیا ترقی نموده بجای صولت جنگ و سیف خان فوجداری تمام پورنیه گردید نیز تاکید نوشت
عبور گنگا نموده به سر لشکر و معیش اسد الله خان وغیره افواج متعینه پاتنه اسد الله خان و شیر علی خان وغیره
افواج فوج قطع منازل نموده شیخ حبیب الله و جاعه داران دیگر در میدان سو تاملی نشستند وزا جنگیدن
افواج عالیجاه در میدان سو با افواج انگلیسیه و مغلوب گشتن با قضای کارو شستن آسمان روز سه شنبه
بیست و یکم لوم تقارب فتین روداده مالک زار بی و سر و بر شان مع صفوف آراستند اسد الله
خان دست راست این جمعیت نه هزار سوار و ده دوازده هزار پیاده با قوت شکوه تمام ایستاده
و در جنب هر دو فوج مذکور شیر علی خان با جمعیت دو سه هزار کس جا گرفت از آنطرف افواج انگلیسیه کرنال
زیاده از سه هزار کس

زیاده از سه هزار کس بود و مانند صف آراگشته مقابل شدند و جنگ در پیوست از طرفین گوله باری توپ
شد آمده افواج انگلیسیه قدم بقدم بیشتر میرفت اسد الله خان که دعوی شجاعت بسیار داشت با فوج
همراه خود بسمت یمین حرکت نموده بصف پیل با فتیلی افزود و راه بیود و در نفس افواج انگلیسیه غلبه رسید و
ملک زار بی ظاهر گشت اسد الله خان بارفقا و اعیه پوستن از پهلوی فوج انگلیسیه نمود جنگ را پیما
بسیار قرار یافت ... خان یکی از رساله داران ملازم عالیجاه که متعین اسد الله خان بود با فوج
و افراد رزفاخ جمع علیحده کرد ... با اسد الله خان گفت که شغل تو انتشار و رفقای شمام
... کاه اسپان را افغان و صید است الله تعالی بسبقت بر شما میکرم با بد بعد عنان و العفو تا ورا صعانیان
فوج مقابل سکوتا جل نه آنه تا آنچه مقدر است بعد حرکت و پایداری عادو نمایه بعد قتل این امر رسید همه کور
کوزش بر آورده ایستاده و جنگ نموده الله اکبر از دلی مغز گشته و دیگر فوج از جانب خود خبفیده با فوج سوار
که در آن وقت همراه داشت بر دوش تاخت و از دست و جیب میر ناصر دار و عظ الدار و ان و غیره دوش
بر صف دیگر از فوج انگلیسیه تدر بند و وحمله بر افواج انگلیسیه تنگ کرد و تفنگها مقابل میر بدر الدین خان
که از یک پلیتن بود و پس با کشته در آنها که بالای تنبه سر شاخ بود در آنجا و از اضطراب توپ بعد
که غرق شده آب ما بکلی و رسیده آنها رسید تیغ از سر اجان میر مذکور به روح و مغضب مقتول در میدان
افتاده سیزده کس همراه او بود و مثل گوله تاپ و بندوق در دوش واسب سواران کس حرز و ده اسپ انکنده شکست
و اسب بادوش نیز جای رسیده غلطیده و از شش فقرای همراهان اسد الله خان نیز برخی در میدان
گشته و زخمی نیم جان افتاده بقای مردم است همه حال برگان که میتوان بسمل طپان بودند جرات چشم آمدن
نیافته و در شمار از میر بدر الدین ایستاده و میر بدر الدین سستی از خندق برداشت بر آن که بلند عده
نمود بنده ردبه بو یافته در آنکه شتن از آن آب توانست بر خفیه صدا کرد و در شان رقیبان گفتند اسد الله خان مع سواران
بر آن انداز رسیده بر سر ملکان پس با بر نیز خان مرحوم جرات نیافت و سر داران انگلیسیه
فرصت یافته از سر نو با آن شش صفوف و برآوردن توپ از آنرو حاتم مقابل لشکر مخالف بر آمده شنیده
و طرف دیگر میر ناصر و فوج که هجوم آورده و از غلبه بر لشکر انگلیسیه ظاهر نموده بودند تا بر نرسیدن بعده
از صبح سوکاری عالی اندر شش نیز بعد رفتا با میر با افواج انگلیسیه دست دیگر بیان مقابل هم ایستاده و باز فوج
انگلیسیه کرده بر خلاف انتها بود تفنگ‌های جنود حسب الحکم میر آدمی بر سفینه جمع کنند داشتند توپ‌های سنگین

منکل وندا نهای سیبن برابرم چیدند ما خصم را مجال گذشتن از ان ورسیدن در میان نیستند دید این اوا
را نقربکو مشی منوار شعید ان طریق [illegible] گاور که در انوقت کیفیان با تفتنن بود میگفت که در
جنگ سوتا کار را بانجام رسیده بود چون زمانها در انتظار بود و گذشت و پیش قدمان حرب چنان که اینها
فند فامده بشمس توان لوند استشند بر چند باشاره و آواز دعوت عقب مانده گان نموده انشعید
زد انها کرده ند که امداد و اعانت انها نمی شود از نصرت مایوس در کمال [illegible] بعض کیفیان
فوج مقابل مالکارا رسیدمر و مخالفان [illegible] مغلوب دریافته [illegible] بکمک این فوج
مغلوب الکلب و ستادوفوج مغلوب هم مردم مقابل [illegible] قلیل دیده دریافت که بمدد اینها
جسارت نمود [illegible] اضطرار [illegible] والطمینان [illegible]
این احوال [illegible] شکستن و دقار [illegible] کارزار برگشت [illegible]
[illegible] فوج الکلب که بمدد فوج خود آمده بود در میدان مردان جان عزیز در باختند [illegible]
خود بیشتر [illegible] شده [illegible] عام [illegible] سلک [illegible] بوده [illegible]
رسیده [illegible] بمقدم اضطراب [illegible] و دشت [illegible] کرده [illegible] میدان [illegible]
دست [illegible] برداشتند و شیم فتح [illegible] علم الکلب [illegible]
[illegible] از میدان برداشته [illegible] و احوال [illegible] بر داشتند و افواج [illegible] میر قاسم
خان [illegible] عالیجاه برای [illegible] روز [illegible] استحکام
داده [illegible] افواج [illegible] مکان مذکور مردم [illegible]
[illegible] عالیجاه این خبر رسیده [illegible]
از بیش کرده **نقل عجیب سفن [illegible]** گرفتن [illegible] فوج [illegible]
دکن [illegible] عالیجاه [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] شمشیر رسیده [illegible] امید [illegible]
[illegible] میدان [illegible]
[illegible] روز سوم [illegible]
جان [illegible]

ازنور بنیاد

گرفتن کادرو [illegible]

اگر مردم [illegible] دران میدان [illegible]

بمشاهده این احوال

جماعت [illegible]

نور بنیانی عامل و مردم کرده [illegible] الله [illegible] **ذکر رسیدن خبر شکست سوتی بعالیجاه و ترشیدن**
[illegible] و استیصال [illegible] قلعه رهتاس و برآمدن [illegible] در کمال بیم و [illegible] عالیجاه بمجرد استماع
خبر شکست [illegible] محمد تقی خان بهادر [illegible] استیصال [illegible] قلعه رهتاس [illegible]
[illegible] امرای [illegible] بودند [illegible] برطبق [illegible]
[illegible] جعفر خان [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] خان [illegible] رهتاس [illegible]
[illegible] میر قاسم خان [illegible]
[illegible] شکست [illegible] فوج [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] افواج [illegible]
[illegible] مملکت [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] خندق [illegible]
[illegible] کوهستان [illegible] خندق
[illegible]
[illegible]
صورت [illegible] افواج [illegible] عالیجاه
[illegible] افواج [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] **ذکر برآمدن میر قاسم خان [illegible] افواج [illegible]**
[illegible] عالیجاه [illegible] چون عالیجاه [illegible]
[illegible] چهارم محرم الحرام [illegible] قلعه [illegible]

که ساعت مجال نبود بر آمده داخل حمام گردید و چون شب شام در مزاج او رسوخ یافته و دولت کرگین
خان این شنیده بلای از فرود در بود که اغتشاش در ارکان دولت عالیجاه بهم رسید از طرف مفسد آن ها
اندیشه‌ها پیدا کرده خوردان قتل آن بیچارگان کرده به جنید تفصیل اسمای گرفتاران معلوم نیست اما
با جمال اینقدر معلوم شد که جمعی کثیر را برده اند از جمله متعلقان آنها راجه رام نارائن ناظم عظیم آباد و دامادش
ببهیه دیوان شیخها مختلف که بعد انتقال آن مرحوم به دیوانی صوبه [illegible] درجه یافت ولیسل [illegible]
در عهد عالیجاه نیز دیوان و اول مرد و نایب نظامت اعظم آباد بود [illegible] بخش [illegible] رایان [illegible]
[illegible] راجه بنیاد سنگه زمیندار [illegible] و شیخ [illegible] که در عهد [illegible] بود
و اکثری از جماعه زمینداران و دیگر نامداران که در زمره اسرا بودند همه را [illegible] عدم گردانید
راقم [illegible] شنیده ام که سیوه‌ها [illegible] و در [illegible] غرق کردانیدند و [illegible]
[illegible] کرگین خان
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
که کامگار خان [illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible]
[illegible] کامگار خان [illegible] کرگین خان [illegible]
کامگار خان در جواب گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
کامگار خان [illegible]
کرگین خان [illegible] عالیجاه [illegible] کامگار خان [illegible] ابراهیم خان [illegible]

بنزد

[illegible] عالیجاه [illegible] ابراهیم خان [illegible] گفت [illegible] کامگار خان [illegible]
[illegible]
خان [illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible] کامگار خان [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible] کرگین خان [illegible] کامگار خان [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible] کرگین خان
[illegible] عالیجاه گفت [illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible] کرگین خان [illegible]
[illegible]
[illegible] کرگین خان [illegible] کامگار خان [illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کامگار خان [illegible]
عالیجاه [illegible] میر قاسم خان [illegible]
[illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] ذکر بعد رفتن میر [illegible]
حسین خان بهادر سپهدار جنگ [illegible] لشکر عالیجاه [illegible] و اطلاع [illegible]
[illegible] سیف خان [illegible]
[illegible] میر قاسم خان [illegible]
[illegible] عالیجاه

و قدوم اسباب جنگ و تنگی نفسی [illegible] رانید و پایان کار بر قاسم خان [illegible] تا آنجا [illegible] خبر این هیچ و درستان [illegible]
پورنیه پنهان زده در سپاهی شب [illegible] محمدی بیگ پیرزاده [illegible] خود فرموده اند او برجان خود و سپهدار جنگ
در سپاه عالیجاه ترسیده [illegible] او را در خانه خود [illegible] در پورنیه صلح [illegible] و گفت که [illegible] باید برگشت سپهدار
جنگ به جان گشته سوار گشته در دریاچه کوسی قدم [illegible] کرده و در راز آب بی پورنیه [illegible]
[illegible] که زیر آبادی مذکور [illegible] بود و [illegible] از دریاچه مذکور [illegible] نام [illegible]
گذرانید و بعضی [illegible] کار را [illegible] که خبر جنگ [illegible] آورد همراه قبل [illegible] رسانند چون انگلیسیان بر
مستحفظان او در جا غالب آمده شکست بر نوکران عالیجاه افتاد اول خبر [illegible] جنگ ها رسیده و [illegible]
فوجدار پورنیه [illegible] افواج مستحفظ او در همراه انگلیسیان مذکور [illegible] خاص خود [illegible] او را [illegible]
[illegible] و الف [illegible] بودند و [illegible] قرب [illegible] برگشته [illegible] شده [illegible] لشکر
[illegible] گشته سپهدار جنگ توقف [illegible] و پیاده چند نگهبان [illegible] بوده اند سپهدار جنگ خبر شکست [illegible]
[illegible] در [illegible] سرشب [illegible] بخانه پیرزاده مذکور در آمد چون پدرش هشت سال حاکم آنجا و در عهد [illegible]
مردم [illegible] داده بود و بصورت مخدوم زاده مردم آنجا [illegible] خاندان [illegible] و [illegible] کسی [illegible] پدرش [illegible]
احسان این عزیز بوده اند اگر در [illegible] خود را که اعتماد بر او داشت [illegible] طلبیده [illegible] گفت که هر کسی
[illegible] و [illegible] واهل سیاق [illegible] من باید آورد که صبح [illegible] الله تعالی [illegible]
ایالت آنجا جلوس می نمایم [illegible] را مستوفی عهد خود [illegible] نموده حاضر آورده اند تا
هیچ [illegible] هیچکس نکند [illegible] وقت نماز [illegible] که [illegible] خاندان او بود و در آن
وقت [illegible] کارکنان پورنیه بود طلبیده او در [illegible] حاضر [illegible] او را در [illegible] آورده [illegible] و معتمدان
نمود و خود بر اسب [illegible] اقبال سوار گشته [illegible] و نائب [illegible] علیخان را [illegible] و منصب [illegible]
بر [illegible] بود [illegible] عطاخان رکاب سپهدار جنگ گرفته در حضور [illegible] و داد و [illegible] از [illegible] و
گذرانیدن نذر و ادای آداب مبارکباد و [illegible] سپهدار جنگ مدار [illegible] پرسید فرمان روا [illegible]
نموده حکم [illegible] نقاره [illegible] نمود حسب الامر [illegible] آمده [illegible] نوکران قدیم خاندان [illegible] و ارباب
حاضر آمده نذر مبارکباد گذرانیدند [illegible] وقت مردم معتمد [illegible] کشتی های [illegible] را که [illegible] خود گذاشته
آمده بود [illegible] طلبیده [illegible] ساختند و [illegible] مبارکباد [illegible] جعفر خان و انگلیسیان نوشته

میر جعفرخان

انشاد و چون [illegible] را هنوز جنگ با عالیجاه باقی بود این انگریز [illegible] شمرده نوشته خدمت پورنیه باز قائم
الطاف و [illegible] امید الطاف تمام [illegible] نوشته در شاه [illegible] و سپهدار جنگ [illegible] بیدار [illegible]
فرمان روائی پورنیه [illegible] حکم رانی و [illegible] داد و [illegible] و حکومت آنجا [illegible] مقرر
گشته تا [illegible] نیابت نظامت منظور حکم بحال و بر قرار ماند **ذکر جنگ اوده و [illegible] بجانب انگلیسیان**
برافواج میر قاسم [illegible] قاسم خان [illegible] اوده [illegible] و مورچال آن [illegible] فارغ البال
[illegible] افواج انگلیسیه شکست [illegible] از [illegible] اسد الله خان با فوج خود سرحد
[illegible] و [illegible] با [illegible] و [illegible] و محمد تقی خان خلف اکبر علیخان [illegible] شیخ [illegible]
خان و [illegible] خان و شیخ [illegible] الله و میر [illegible] رساله [illegible] خود [illegible]
[illegible] اما [illegible] مخالف از [illegible] را [illegible] در [illegible] می کردند [illegible]
[illegible] نام سرداری [illegible] بهم [illegible] بودند [illegible] رقص [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] عرصه [illegible] خان که [illegible] بعضی مردم از رفقای [illegible] خان [illegible]
خان و بعضی از [illegible] عالیجاه [illegible] خود گرفت [illegible] جابل [illegible] از کوهستان
[illegible] را [illegible] بابت از [illegible] انگلیسیه [illegible]
[illegible] راه [illegible] انگلیسیه [illegible] میر جعفر خان [illegible]
[illegible] میر جعفر خان مضطرب الاحوال برگشته سوار شده [illegible] کشتی [illegible]
افواج انگلیسیه رسیده [illegible] خان [illegible] بجای خود برگشت [illegible]
[illegible] انگلیسیه [illegible] راه [illegible] مردم [illegible]
[illegible] انگلیسیه [illegible] خود [illegible] خان عالیجاه [illegible]
[illegible] شده [illegible] راه که [illegible] خان [illegible]
[illegible] راه خود [illegible] انگلیسیه [illegible]
[illegible] مردم [illegible] از [illegible] را [illegible] مورچال [illegible]
[illegible] را [illegible] با [illegible]
[illegible] آمده همراه [illegible] اسباب [illegible]

انچه باده آماده نموده اشتغال آمد آتش گشتند و اتو تمی از شب گذشته رسیده و یلغی کرده [illegible]
وقت قلعه فتح آن یلغی بود با بیکار مامور گردید و علامت عروج بر افغان مورچال با هم [illegible] گشت که
هرگاه یلغی مذکور را عروج میسر آید مشعل شبانه روشن نماید یلغی کرده [illegible] رسید وقت را بر سر
گرفته چون [illegible] شب گذشت [illegible] الکلیسی معلوم از راه جهیل که اغلب [illegible]
شب تار و [illegible] آب که [illegible] تا [illegible] بود [illegible]
[illegible] بنا بر استعجال و عبور و مرور از آن آب در خود [illegible] الکلیسی [illegible]
بالا بر آمده نفیری نوازی بیدار گشته [illegible] نفیری [illegible] بالا بر آمد [illegible]
[illegible] بلند [illegible] نام [illegible] و جا [illegible] چون بالا بر آمد صفوف
آراسته مشعل [illegible] الکلیسی [illegible] دروازه که [illegible]
[illegible] مشعل بهجوم آورده [illegible] آتش حرب و قتال [illegible]
[illegible] و [illegible] شب [illegible] آتش [illegible]
در [illegible] محمد تقی خان [illegible] ازانها مقتول شدند و [illegible]
[illegible] مقتول گردید [illegible] خود [illegible]
[illegible] السیف [illegible] رسید [illegible] دروازه [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] سرداران الکلیسیه [illegible] بک [illegible]
[illegible] ایستاده [illegible]
[illegible] مأمور [illegible]
اسپ و یراق و اسباب خود [illegible] گذاشته [illegible] خان [illegible]
خان [illegible] کوهستان گرفت و اسد الله خان [illegible]
[illegible] با اسباب و [illegible] طریق [illegible]
[illegible] تمام [illegible] و اصحاب [illegible] عالیجاه [illegible] و [illegible] شنبه [illegible]
[illegible] و [illegible] هجری [illegible] مذکور [illegible] شکست [illegible]

قاسم خان

قاسم خان [illegible] رسیده [illegible] الکلیسی [illegible] مقام [illegible] روز دوم [illegible] شکست [illegible]
شکست عالیجاه رسیده و رسید [illegible] تمام [illegible] شب [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible] سوار [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible] توقف نموده [illegible]
[illegible] شکست [illegible] در باب [illegible]
[illegible] علی ابراهیم خان [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible] خان
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] الکلیسیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] توقف [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] بجهان [illegible] گرفتار شدن ارکین [illegible]
[illegible] قاسم خان [illegible] الکلیسیان [illegible]
ارکین خان [illegible] الکلیسیان [illegible] الکلیسیان
[illegible] الکلیسیان
[illegible]
[illegible]
[illegible] الکلیسیه [illegible]

الغرض عالیجاه [illegible] سوار رسیده منزل نمود کرکین خان [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] سوار [illegible] کرکین خان [illegible]
[illegible] کرکین خان [illegible]
[illegible]

نشستیم

نشستیم صبح عالیجاه هم رسید و [illegible] منزل [illegible] روز دیگر [illegible] کرده و در منزل [illegible]
[illegible] جعفر خان را [illegible] منزل [illegible]
[illegible] خان [illegible] روز [illegible]
[illegible] افغان [illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible] اللّه [illegible] هجری [illegible]
[illegible] افغان [illegible]
[illegible]

رافع اوهام گردیدند [illegible] فرمان رسید که مقید شده خان را با امیرخان عمدة الملک زنده و از وقت حضرت عالیجاه [illegible]
و خانه [illegible] بدیوار خانه داکتر بود گفت [illegible] شنیدند از ایشان پرسید [illegible] که [illegible]
بجهة این تحفه [illegible] بود خان [illegible] که [illegible] نفقیر بود [illegible] ملاحظه [illegible] آغاز نهاده گفت اگر
خواهید [illegible] داکتر [illegible] هوشیاری [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] فقیر را گفت که [illegible]
[illegible] اما [illegible] داکتر [illegible]
[illegible] گفت [illegible] علاوه [illegible] دیگر نیز مقتول شده اند
[illegible] عالیجاه خلوت نموده داکتر را [illegible] ابراهیم خان [illegible]
مشوره کرده اند داکتر گفت که این امر [illegible] و اهل [illegible] مرای [illegible]
و داکتر [illegible] قتل [illegible] این [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible] گفت [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible] گفت [illegible]
در شهر [illegible] ابراهیم خان [illegible] چند کس [illegible]
شده مردم [illegible] داکتر [illegible] ابراهیم خان [illegible]
امر عالیجاه [illegible] داکتر [illegible] مقرر کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم خان از عالیجاه [illegible] مردم [illegible] داکتر [illegible] عالیجاه
خبر [illegible] باغ جعفر خان [illegible] عظیم آباد متصل [illegible]
[illegible] الکلیسه [illegible]
[illegible] الکلیسیه [illegible]
و همراهیان [illegible] این خبر با کلیسیان رسید [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] الکلیسیان [illegible]
[illegible] شهر عظیم آباد [illegible] رسیدند عالیجاه در [illegible]

از

از [illegible] قصبه [illegible] شهر [illegible]
[illegible] صورت [illegible] منزل [illegible]
[illegible] شهر [illegible] شهر [illegible]
[illegible] احمد خان [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible] جعفر خان [illegible]
رسیده [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] عالیجاه گفت که داکتر [illegible] مردم [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible]
ابراهیم خان را گفت که داکتر [illegible]
[illegible] داکتر [illegible] مردم [illegible]
[illegible]
از [illegible] مردم [illegible] داکتر [illegible]
از [illegible] مردم [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] شهر [illegible]
ابراهیم خان [illegible] داکتر [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible] ابراهیم خان [illegible] مردم [illegible]
[illegible] داکتر [illegible] مردم [illegible]
[illegible] مردم [illegible] شهر [illegible] داکتر [illegible]
[illegible]

افواج انگلیس در دریا بود برسانند و در برگشتن مذکور میرزا همت علی که عامی او بود سوار شده راه [illegible] گرفته
عالیجاه که طرف دریا با قلت ماموره بود لهذا در آن وقت قوی بود که اسپ کشتی انگلیس در دریا بعد [illegible] سوار برگشتن
را دیده شود که بر آن شنیدند و معلوم شد که قرار که از کسانی که ما آنجا کشتی را رکاب بند و نزدیک او رسیده [illegible]
رسید از اطراف مردم افواج انگلیس کشتی را بسوی خود آمده دیده برگشتند [illegible] مجانب اراد رسیده [illegible]
کشتی سواران اطراف رسیده برگشتند قرار که در رفته با آنجا [illegible] رسیده به جنبه تو [illegible]
حال نسبت بیجا ابراهیم خان نمود آن وقت منقضی کار و شش شد ذکر ملکیت افواج انگلیس با قلعه عظیم آباد و ظهور ناشی
بر عالیجاه و عمدة الملک و وزارت ملک در جانب وزیر و پادشاه افواج انگلیس بعظیم آباد رسیده از رسته بازار
مشرق بر قلعه شهر در آمده در حویلی که بر بسته میرزا جلیل معروف و الال بود و قفل شهر را بدست نو بها جمعه
دیوار قلعه بادشاه که از کل و خشت و بسیار کهنه بود منهدم ساختند اول صبح بود که از طرف کوه دروازه و فساد و
متحصنان را از مقابل جهد نامه از راه دیوار شکسته داخل شهر شده میر ابو علی خان برادر عموزاده عالیجاه و
برادر شمس علی خان بخشی برادر میر حسن که با چند هزار سوار بیگ مستحفظان قلعه تعین شده اهل شام بلغز بودند
نزدیک شهر رسیده داعیه عبور از عمده کرده و بیگم بوده بر قلعه شهر در شتند که آن راه را رفته بطرف قلعه
سر برآورده بر افواج انگلیس یورش آرند نزدیک بقلعه پادشاه بجنون رسیده بر شکست قلعه و مدافعت افواج
انگلیس بسیار ستیزه نمود و نمودار شدند و شیخ غریب نمود در برگشتن و جنگیدن متردد بودند که ناگهان فوج
های انگلیس بعد غلبه دیگر بنا بر این مستحفظان قلعه نیز در دروازه منع نامحدود و برون برآمده نمایان شدند و
این جنگ بنا بر آنکه قلت و کثرت آنها معلوم و معلوم نماید که سکنه بسیار بوده در کمال اضطرار بجای برگشتند که
بعضی از همراهان در آب جمنا غرق کردیدند و بعضی در گل و لای افتاده شکست در گریختند روز شش علی خان
بخشی نیز در گرداب اضطراب با آنکه کل بسیار دریافت رسیده از اسب سواری غلطیده و دستار از سر رفته
افتاده گفتش از پا بیرون رفت با آن بخت برگشته بلشکر برسید و عالیجاه زمانه را بکام اعدا دیده چاره بجز بر رفتن
ندید و از بیگم که جیب با قطب بود نقل مکان نمود و در منزل میر عبدالله تا الف و طن و زر و رو نق برابر از لشکر علیحده
گشته بزحمت تمام از دست کنوار آن راه رفته با قیمه جانها به سلامت رسیده و اکثر فاتحه طلباتی که راه روی
بسته بود آمد احمد خان قریشی بضابطه بخره وادانی نمودند که عالیجاه عفو تقصیر اثری نموده برفاقت حفظ
گرفته بود بیشتر او و مرو ما بلشکر ملحق برد از دولت بهادر رفاقت نموده سخنان بسیار گفت که بجا در عالم رفاقت

همان دو جنس بنجاه

بجانب [illegible] با شد مملکتی از رسته سال اکثر دیگر با از عالیجاه و وزارت به در خود در منزل شمشیر نیکو ما مور شد
استحکام و در سال و فاخر افغان حقی فاخر و معارف لشکر دیده بیشتر بود و مکر بهشت و عالیجاه با شمشیر
بکار [illegible] سجیه که قتل لشکر افغانه و از مقید ارادت و دریای سوخی را یا یاب عبور نمود
و بجا نمود [illegible] بر آن قیمت مقام فرمود و زنان و در اسباب و اموال خود که بر قلعه رهتاس
گذاشته بود نزد خود طلبید [illegible] که حفظ علیه ربه اله الهام نقل و تحویل عده اعلام اصول مقر و
جواهر و سلاح پیش عالیجاه و دیگر سواران بجهت مطلوب آنجا آورده بلشکر رسیده هم در آن ایام میرزا نجف خان
که در زمانه او هم جا که قلعه کوهستان گرفته بود از ملک پتنی سر بر آورده به عالیجاه پیوسته و در جای مذکور طلبید
مشوره انعقاد یافته اتفاق در آن ایام رسیده میرزا نجف خان که قرار در روزه شجاع الدوله بود عالی
علیه مبتلا است رایج بر مقابل بیش ایشان بود و مکلف که از اطراف بیاید رفت و در قلعه رهتاس بجای
خود و مستحفظان قلعه نشسته بر فوج ما عالی که از دولتی از انجمله مردم سواران خوش اسپ برای
که در سواری ما بود و با آداب بسیار خوش گری را رفته جیره و از باده از نظر جانب بر که لایق باشند
همراه گرفته به انگلیسان می آورد و فرصت آرام و استحکام نمی دهم ما علیجاه برگزیده و بر باشند عالیجاه
ترتیب آب و هوای رهتاس و بعضی اندیشه های دیگر رسیده بود رای ماندگار در راه جنگ نیافتن در جنگ کلی
نقد بر نگذاشت میرزا نجف خان گفت و گوی این را کار دانی رسید که از راه بند کل گذشته اعظم و کمی با نامه شد و اتفاق
دشمنان کاری از پیش نمی توان نمود عالیجاه از بیرون راه و در حقیقت لشکر ملا و مردم دیگر و مجانبت
محتاج از جا خود برخاسته قدرت جنگ آنها برای اراده هم الفاقات نکرد و در مرجع به بادشاه و شجاع الدوله
اصواب آرا شمرده و مطلوب میرزا شمس الدین تیر اعانت این را که مخفی و میر سلیمان بنا بر غرض خود
نیز دلالت بهمین اراده میکرد میرزا نجف خان اهل رفاقت عالیجاه در صورت عزم رفتن بحضور شجاع الدوله
سر باز زده تا مقید ترک رفاقت علیحده شده و از راه تخت و مقرر شده بود که احمد خان قریشی منظور برفع
افواج انگلیس تا مجلس عالی و رسیده بر جنگ این خبر وقوع و جنگ قریشی مذکور بود آنگاه عالیجاه با لشکر خویش
نمایان شد رو به آن راه اضطراب بعضی بعضی حال او را دیدند در بعضی جنگی دیگر از خاطر توم رسید که فوج نمود
بر خلاف استحکام از دیار و دریای گنگا انگلیسیان تا وزیر مستاده اند که وزیر رسیده است راه عبور لشکر
شد و زیادی در آن مخالفت خود سلامت رو نمود کسی ما تکان لشکر و اسباب عالیجاه را که عقب مانده

مشرف شوند اما حسب الاراده بعمل آمد و چند کرگ [illegible] آنجا هم بلشکر رسیده اخبار [illegible] نموده
عالیجاه با اضطراب تمام با سپاه از رود [illegible] آمد با آنکه اراده مقام داشت بناچاری کوچ نموده [illegible] از راه
تفقد نموده [illegible] طلب نمود که [illegible] التماس [illegible] بحمل رفاقت عالیجاه [illegible]
استمالت نامه بالکلیه جان از تغیر نیابت [illegible] التفات [illegible]
خان بهادر و میرزا بابا قزوینی و میرزا عبدالله ترک رفاقت نموده [illegible] دست از [illegible]
لشکر مختل مرخص گشت و عالیجاه در شب [illegible] تمام شب [illegible] صبح [illegible] از انجام [illegible] پیشتر رفت
در منزل [illegible] سواران [illegible] رفته [illegible] که مردم تنخواه [illegible] یافتند وقت شب [illegible]
تنخواه [illegible] صداها بلند شد [illegible] در لشکر
بهم رسیده آشوب [illegible] برخاست [illegible] که عالیجاه مضطرب گشته [illegible] سر دروازه
برآمده [illegible] که [illegible] سبب [illegible] نوکران [illegible]
کرده داشت [illegible] لشکر و عالیجاه [illegible] نموده فرود [illegible] صبح
[illegible] عالیجاه [illegible] میرزا نجف خان که [illegible] شجاع الدوله
[illegible] میرزا شمس الدین [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible] عالیجاه [illegible]
راه [illegible] شجاع الدوله [illegible] دریای گنگ [illegible] **ذکر معبور نمودن عالیجاه از دریای**
گنگ و مقامات [illegible] میر سلیمان [illegible] شجاع الدوله [illegible] عالیجاه
[illegible] الکلیه [illegible] بنارس [illegible]
[illegible] در بنارس رسیده [illegible] تقبیل قدوم حضرت شیخ محمد علی حزین [illegible]
فی اعلی علیین [illegible] در خانه [illegible] سید [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible] مقام [illegible]
بعد چند [illegible] عالیجاه [illegible] بنارس رسیده [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] گفت که [illegible] بالکلیه [illegible]
[illegible] الصباح [illegible] الاتفاق [illegible] گشته [illegible]

[illegible] خیانت [illegible] بالکلیه [illegible] وفاق [illegible] و پنهان [illegible] سلوک و جابجا
[illegible] شمس الدین [illegible] که تا اطلاع [illegible] باطلاع [illegible]
[illegible] با نام [illegible] نجابت و اطلاع [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] مذکور [illegible] اوقات [illegible]
علی ابراهیم خان [illegible] **ذکر خیانت [illegible] میر سلیمان با عالیجاه و دزدیدن بعضی کیسه‌های**
جواهر و سلاح [illegible] کیسه‌های [illegible] همراه [illegible]
[illegible] میر سلیمان خان [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] بود [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] میر سلیمان [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] همراه [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible] عالیجاه [illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] شمس الدین [illegible]
[illegible] میرزا شمس الدین [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] جواهر [illegible]
[illegible] شمس الدین [illegible]
[illegible] التفات [illegible]
خاطر پریشان عالیجاه گشته [illegible] لشکر [illegible] میرزا نجف خان [illegible]
[illegible] معظم [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible] میر سلیمان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] اسباب [illegible]
عالیجاه [illegible]
[illegible] میر جعفر خان [illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible] مشاورت [illegible] و کمال اندیشه می نمود و صحبت حضرت شیخ [illegible]

[illegible] عواطف و اتفاق آن [illegible] آفاق [illegible] دولت [illegible]

احوال فقیر داشت زبان و بیان را یارای [illegible] هزار یک آن [illegible]

چگونه برنگارم که قلم و تحریر آن [illegible] عجز و تقصیر اعتراف می نماید [illegible]

[illegible] خلق [illegible]

وزیر [illegible] با عالیجاه [illegible] اعانت و امداد [illegible] میر جعفر خان جواب

و سوال [illegible] چنانچه [illegible] برای [illegible] مختلفه [illegible]

[illegible] عظیم آباد [illegible] شجاع الدوله [illegible]

عالیجاه [illegible] در وقت [illegible] بهادر [illegible]

عالیجاه [illegible] و عدم [illegible] عالیجاه [illegible] مصالحه و معاهده ها

میر جعفر خان [illegible] برای انجام [illegible] خلعت [illegible]

[illegible] میر جعفر خان [illegible] برای

[illegible] عالیجاه [illegible] عظیم آباد [illegible]

[illegible]

[illegible] میر جعفر خان [illegible] عالیجاه [illegible] میر جعفر

خان [illegible] ذکر رسیدن [illegible] شجاع الدوله [illegible] ملاقات [illegible]

[illegible] عالیجاه [illegible] و وزیر الممالک

شجاع الدوله بهادر [illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible] شجاع الدوله باستقبال

عالیجاه [illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

استقبال نمود

استقبال نمود از طرفین سلام و ضابطه بجا آورده با هم معانقه نمودند و باتفاق آمده هر دو در یک

[illegible] وزیر بکلمات اخلاص و اتحاد و دوستی زیاده از حد تقریر کرده ملازمت بادشاه همراه خود [illegible]

عالیجاه [illegible] مختلف [illegible] جواهر [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] بادشاه رفت وزیر الممالک [illegible] عالیجاه [illegible] هر دو [illegible]

روانه شده [illegible] ملازمت وزیر [illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible] عالیجاه [illegible] وزیر [illegible]

[illegible]

حاضر بودند و دیگر اعیان لشکر و ارکان دولت [illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible] استقبال نموده

[illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible] عظیم آباد [illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible]

وزیر الممالک [illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible]

[illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible]

[illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible]

گردید و چون سالت میر [illegible] خان معامله انفصال یافته [illegible] رفع شقاق الطرفین [illegible] عالیجاه نواب [illegible]
متقی الکرام معاودت نموده [illegible] و [illegible] شد و [illegible] ممالک [illegible]
سفر مذکور [illegible] ماه مبارک رمضان سنه [illegible] و [illegible]
[illegible] عالیجاه در بنارس [illegible] مذکور [illegible]
در بنارس [illegible] ماه گذشته [illegible] عساکر و ملاقات [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] الحال [illegible] شکست [illegible] بنارس [illegible] ماه مبارک [illegible]
که باتفاق وزیر [illegible] در بنارس [illegible] بنگاله [illegible]
وزیر [illegible] ملک [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] روز [illegible] ماه [illegible] باشد

ذکر صورت [illegible] مخالفت [illegible] انگلیسیه و [illegible] بعضی افواج [illegible] لشکر [illegible]
در سرکار [illegible] شجاع الدوله بهادر

قبل از [illegible] عالیجاه [illegible] ملک و انگلیس
[illegible] انگلیسیه [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible] انگلیسیه [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] انگلیسیه [illegible]
راه مخالفت [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]
لشکر [illegible] عالیجاه [illegible]
این [illegible] مرحوم [illegible] انگلیسیان [illegible]
[illegible] انتظام افواج [illegible]
لشکر [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible]

وراجه ظهور شد

[illegible] بنارس [illegible] مردم [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] الملک [illegible]
[illegible] بنارس [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible]
[illegible] مردم [illegible] افواج [illegible]
[illegible] السلطنه [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] انگلیسیان [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] افواج [illegible]
[illegible] انگلیسیه [illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] المطلوب [illegible]
[illegible] شجاع [illegible]
[illegible]

[illegible] خان [illegible] غیاث [illegible]

شکست قطاع الطریق [illegible]

[illegible]

اتفاق [illegible] وزیر [illegible]

قبل از ورود شجاع الدوله [illegible] بنارس [illegible] عالیجاه [illegible]

و حکم باید کرد که بد و لطفها و حسن سلوک که شنیده احدی از رعایا را زحمت نشده و منبعد و است می انگیزد
تخفیف که موجب تألیف رعیت و معتاد و رعایا باشند نموده و در تحصیل آن سعی نمایند و مردم را از محمود شوخ نموده
در ایام ظلم و تعدی او و عظیم آباد که بر دور آنجا باشند عمل و دخل نمایند و یک فوج طرف عظیم آباد گذاشته
بر سمت آن طرف هم مأمور شوند هر دو طرف دریا هم مفروغ و تنگ نمایند و بعد هر کس کرده است عاید
عظیم آباد و کلکته هر طرف که محلات می کشیده باشند فوج جا بطرف ملاحان را از اسباب بالفعل
و غارت نمایند و نگذارند که چیزی غله و غیره هیچ چیزی داخل حصار عظیم آباد نموده شده در صورت مدافعات
و اضطرار رشته الفت و انها را نفرت و غله داخل شدن حصار عظیم آباد چاره نخواهد بود بعد الان الحال
باشند بعمل خواهد آمد وزیر برگشته فقط بر سلاطین رای صواب که فی الواقع لذا تحسین نموده بر بعد و نیز برگشت
مردم که در باره جنگ ملاحی و سخن اتفاق انداخته و جنگ بعد ازین هم بود و از هم منعقد تحسین
می شد و جواب می داد که جنگ رای و سلیقه من باید کرد گشت چون جاعر انگلیسیه و اندرون آن
کم فوج سفر برسات و محاربات عالیجاه شنیده نهایت خسته حال بوده اند و طرف افواج شجاع الدوله
و شجاعت موجب اشتهای او شده بود و داشت جنگ را تقویت نموده و تحقیق عظیم آباد اصلاح داده
میر محمد جعفر خان از نکبت قدم اضطرار بر خاسته راه عظیم آباد گرفتند و شجاع الدوله هم باز
دعا بجاه بکمال جرئت و دلیری داخل شد و عظیم آباد گردید و منزل بمنزل راه می پیمود و نظر انداخته فوج نمودند
از جانب سوی لشکر اثر آثار می نمود و عموم خلق خدا از منبعی ابواب و امور است بیند که بیچاره گان
چنانچه از وزیر بر و باد شاه هم مانده مجال آمده از به مال و عاکوی انگلیسیان شنیدند چون
این شنیدم ظلم تجمل نه آمده نظام ضروری و آزاد بی هیچکس نرسید چون در فوج لشکر در کنار این جرلب دریا
سوی گردید بعد که از دورتر از ملاقات و الده خود داشت احوال لشکر بانی و بازگشت آن و ایمن
کرده بر حریانه تحقیق که در شهر سواری سوار شده باید وسیله حقیقت را و بابر حواله سواد حسین آباد
که دار الملک ملک الشرف گردید چنانکه از دریا گذشت محمد خان رفیق خود الاصح و دو سه کس دیگر یا بار برار
مذکور گذاشته خود بسیر رفت در موضع بسیر که لشکرهای انگلیس از خوف غارت لشکر بانی و وزیر را گذاشته
گرفته دیده را خالی گذاشته بودند رسیده از دهای و گذشته دیده و شیخه امسال شنیده تعجب کرده
که انجا اسپها از کجا آمده و مردم چگونه مانده اند زود رفت با او آمده که قطاع الطریقان لشکر نخواسته که برگردم

بجستر رفتم

در بیمار بدستیار جا لحرم

بجستر رفتم و در سر که راه طی شده بود که غبار غلطی بود که رسیدیم بسیار نمی رعیتان نظر آمد چیان شد هم
بعد از یک روز دیدیم که هارون ملاحان و غیره بود سه صد سوار مغل و افغان و در آن ملازم و زیدگی و فرط
نمی آمدند فقط و بعد از آن جمعی جواهر خود و منفعتی که بر چرخانه و دیگر همراه داشتم ترسیدیم و مکاو را بر بر اول راه و ظلم
ظلم این اهل شهر بر خود داشتیم که شوند و روز بود بید مار او بود باشند از کنار نه دریا با هم نشستند و در زیر کیب نیست
کنار دیدم رسیدن کشتی کرده مانده و بسیار رفت و جماران گفتم که دل آن تقدیم نمود دعا ند سر در آن با شند و گفت
چنانچه ما انها را دیدیم و انها هم ما را دیده اند و این حرکت سلاطین هم خوف نموده بر غارت دل نخواهند شد
حالا در سیان آنها بکمال ملایمت باید رفت تفهیم که در ایشان بکوهر مطلع آید و ایشان به الات خواهند
کاه باشند که کوه و کنار را دار اول غلط بر طرف نه نمیکنند چون ملتفت شدیم که ما اینها که متحمل بود است
بار صف بر آوری و خیمه نه روشن سند وقت رسانیدیم کشتی نه تیار بطرف شما آمدند و گفت کشتی که برای
بنده هم در اینجا جواب داد که در آنچه کار است و وزیر الملک مرا برای آوردن بسید میر اسمعیل خان نیز بوده اند
که در بعضی و صاحب جاگیر و در آن قلعه رهبر می باشند فرستاده اند اینجا بر مردم گفت این یعنی نکیف
گفتم رفیق منست و بار بر دو در خفت می آید این را گفته براه افتادم جواب شنیده و و این را دیده گفتن
ما را نیست در است و از زاده گفته گرفته شده نوکری ما بر در رفیق در سباب من نه کسی نگرد و بعد از آن بطرف
سیل یکی چون بر سر شد دسته دیگر بهمین صورت بر خوردند فقط استعفا نمی کرد همان جواب شنیده ضعف دادن
راه بجلو گرفتند لیکن از آن دسته دیگر و در دیهی بر خانه جمعی بر سیدند و چو انجام شنیده آمد از جاده
دیه را تش از دیهات سوخته بود و انچه بیان بود باز که پیچ میل راه طی کرده بموضع معمول بائی رسیدیم
دیهه را خالی از مردم و یک دو سه دیهاتی بر کنار دیهه مذکور ایستاده دیدم از ده بر سیدم
که بیستم همه کجا رفتند گفت ما بانجا رسیده و دیهات سوخته و غارت کرده همه رفتند
هر چه بدست آمد برده اند گفتم خبر دیهات دیگر باید رفت نه از لا از آنجا بجستر خواهد رفت
و ساعتی قدری از سبب بجستر نه رسیم و بجستن آباد رسیده و در وقت توقف کردیم و قافله و دیگران
دیه هم جمله جمعه رسیده علی خان هم لشکر ملاحی همان وقت نموده لشکر از زمان ازین جمله بود لذا نشسته بود و راه
از خوف و در آن شقی رسیده آمده که چه گفته آمده و حاجی القطعه میر محمد جعفر خان شنیده رسیده تا بنجا
خود برابر دیده کرده بود باز و فرار از جمعیت جمعیکه بوده از دل پیش نیامدند و ورود مناسب تحمل مدامات نزدیک

شجاع الدوله نایبه روی خود از مقابله برتافتند و از فوج دانایان گروه قزلباش [illegible] و جوانب
خود داری نموده بشهر عظیم آباد رسیدند و بعضی توپها را به برج حصار گذاشته خود بطرف بیجا پور [illegible]
برسند آب چند کرد اکثر اطراف شهر را در [illegible] محیطی داشته منزل گزیده بطور [illegible]
و توپخانه را هم بر بلندی معروف شهر بجا بجا ری برده بستند و میر محمد جعفر خان [illegible]
مذکور اما طرف جنوب شهر جای داده و چند کهنه ملنگ خود [illegible] میر جعفر خان [illegible]
سر انگلیسیان و متصل باینشان اول شجاع الدوله در رسید [illegible] برای لشکر گاه
دریای سون جای گرفته و راه در رسیدن عظیم آباد را گذاشته بطرف قصبه شیر پور [illegible] لشکر ملحق گشتند
بصحبت احباب که بچاپ کرده [illegible] بطرف پهلواری [illegible] عظیم آباد نیز نزول
کرده اگرچه مدتی [illegible] بسیار بود اما [illegible] روهیله [illegible] دیگر [illegible]
مانده صبح روز دوم ما باراده جنگ وزیر و عالیجاه مع کل سپاه سوار گردیده ذکر جنگیدن شجاع الدوله با
انگلیسیان و درباقی احوال جنگ ایشان و اهمال نمودن در جنگ چند بعد ازان برگشتن بطرف بکسر
جهاز نمودن در رای و بودن [illegible] بد عهدی نمودن با عالیجاه [illegible] شجاع الدوله با جمیع افواج [illegible]
[illegible] تاریخ عام که [illegible] عالیجاه
[illegible] آن راه [illegible] بطرف دست راست [illegible]
[illegible] حافظ رحمت [illegible] روهیله [illegible] هیبت [illegible]
[illegible] روهیله [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] انگلیسیه [illegible] چنتاقی [illegible]
[illegible] بطرف دست راست [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] میر جعفر خان [illegible] توپ [illegible]
[illegible] ابراهیم خان بهادر [illegible] میرزا عبدالله [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] توپ [illegible]
[illegible] انگلیسیه [illegible] توپ [illegible]

در سبهان [illegible]

دکوته بکوفر کلان

دکوته [illegible] بطرف [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] بر رسید [illegible] توپ [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible] شجاع الدوله [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] مقابل انگلیسیان
آمده [illegible]
[illegible] عالیجاه در جواب [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible] انگلیسیان [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] انگلیسیه [illegible]
[illegible] انگلیسیان [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible] حافظ رحمت
[illegible] توپ [illegible]
[illegible] توپ [illegible]
شجاع الدوله [illegible]
[illegible] انگلیسیه [illegible]
[illegible] انگلیسیه [illegible]
[illegible]
[illegible] میدان جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] انگلیسیان [illegible]
[illegible]
[illegible]

به بنگاه بر کرده و داند ارکه باید جنگ خواهد آمد عالیجاه سوار شده و بسیار که اندک بیشتر بود از معاودت [illegible] ناکام

توپهای خود و همراهیان بر کرده چون ساعتی از روز باقی ماند عالیجاه راه خیمه‌گاه خود گرفت و شجاع الدوله قبل از این

معسکر خود برگشت عالیجاه [illegible] میل راه رفته باشند که شام شد اول شام بود که [illegible] شده بود [illegible]

چون معلوم شد که عالیجاه از بطرف ایستاده و انگلیسیان را اطلاع [illegible] زیاده ترک [illegible] مقام و تمام عالیجاه [illegible] رسید

تنگ کرده شکست [illegible] مجبول که عقب مانده و [illegible] خطر این حسابت [illegible] بطور قزلباشان

از انجا در رفتند فقیر خود اندکی بیشتر بود از عالیجاه و بعضی از افواه شد [illegible] بوقت که شب سیاه مرحوم [illegible] سیاه

بود معلوم شد که عالیجاه [illegible] بخیمه خود رسید و [illegible] ستاره [illegible] مغرب اول شام طالع شده بود [illegible] بلند شده

بطرف لشکر راهی [illegible] باخیمه خود رسید صبح [illegible] سوار شدن وزیر [illegible] بعد دو روز وزیر قبل [illegible]

شده که وزیر به هم رسیده و بعضی میگفتند که [illegible] جنگ [illegible] مشهور [illegible] مناسب ندانست و معالجه

بنام [illegible] طرف [illegible] بر لب دریای [illegible] طرف [illegible] حصار عظیم آباد [illegible] بر روند

خبر تازه مشهور می یافت [illegible] از طرف [illegible] میر جعفرخان [illegible] زمانیکه [illegible]

مشهور خواهند [illegible] وزیر [illegible] بر اطراف شهر [illegible]

[illegible] معصور شدن وزیر [illegible] انگلیس [illegible] میدان [illegible]

ذو [illegible] [illegible] میر [illegible] خان که از لشکر عالیجاه برخاسته با انگلیسیان [illegible]

بعد [illegible] اطراف [illegible] لشکر وزیر [illegible] همراه [illegible] با وزیر که [illegible]

[illegible] یکدست [illegible] [illegible] اراده داشت [illegible]

و با هم [illegible] بیزه و تیر و تفنگ و شمشیر [illegible] بسبب [illegible]

[illegible] میر [illegible] خان [illegible] انگلیسیه [illegible]

شهر [illegible] وزیر [illegible] همراهیان [illegible] مشغول [illegible] کردید

که از همراهیان وزیر [illegible] لشکر [illegible] وزیر [illegible] انگلیسیان [illegible]

[illegible] آهسته آهسته [illegible] مطابق [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] عالیجاه [illegible] وزیر [illegible] همراهیان [illegible]

[illegible] بالاتفاق معاودت [illegible]

واکثر ب

واکثر ب [illegible] شکست القصه بعضی [illegible] در [illegible] و بعضی [illegible] گذشت و [illegible] بر ساحل [illegible] رسید

[illegible] شجاع الدوله [illegible] قرار یافت که [illegible] حصار [illegible] بگیرند [illegible]

عظیم آباد بر لب دریای گنگ [illegible] مسخر [illegible] وزیر [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] بر ساحل [illegible] حصار عظیم آباد [illegible]

بر [illegible] و [illegible] وزیر [illegible] بادشاه

از [illegible] لشکر [illegible] عالیجاه [illegible] بادشاه [illegible] همراه [illegible]

می [illegible] دریای [illegible] لب دریا [illegible] معسکر [illegible]

[illegible] الملک [illegible] لشکرگاه [illegible] معاودت [illegible]

[illegible] لشکر وزیر [illegible] مناسب [illegible] از سابق [illegible]

با بعض انگلیسیان [illegible] عالیجاه [illegible]

جنگ شجاع الدوله [illegible] فقیر [illegible]

[illegible] بادشاه [illegible] مردم [illegible]

[illegible] که اگر [illegible] انگلیسیان [illegible] وزیر

[illegible] که [illegible] انگلیسیان [illegible] استماع [illegible]

[illegible] انگلیسیان [illegible]

[illegible] وزیر معلوم است که [illegible] اتفاق [illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] بادشاه [illegible] انگلیسیان [illegible]

[illegible] بالاتفاق [illegible] بادشاه [illegible]

و عدم [illegible] شجاع الدوله [illegible] اعلام

[illegible] فقیر [illegible]

[illegible] وزیر [illegible] بادشاه و وزیر [illegible]

[illegible] وزیر [illegible]

[illegible] وزیر [illegible] فقیر همراه [illegible] لشکر

برآمده تا عظیم آباد کرده بود و والده مرحوم کشتی آباد و محال جاگیر خود رفت [illegible] تقدیر [illegible]

[illegible] که در وسط جواب سوال الکتیبه [illegible] به نیابت داشت [illegible] تحقیقت [illegible]

را فراق در میان آمده و نفاق و نفاق که زیاده از حد داشت [illegible] باقی نماند و بنده [illegible]

در ملک [illegible] احوال سابق این شقه یاد رفت [illegible] آمده بود [illegible] عظیم آباد [illegible]

آنکه [illegible] اطلاع [illegible] بکارهای خود [illegible] مستعفی [illegible]

[illegible] بر سر راه [illegible] متصل [illegible] طلب داشت [illegible]

[illegible] رسیده بر احوال [illegible] صحبت [illegible] مطلع کرده [illegible]

[illegible] و الله [illegible] عظیم برای پادشاه و وزیر الدوله [illegible] والد [illegible]

[illegible] متعه [illegible] موافق [illegible] روز دوم [illegible]

[illegible] میر جعفر خان [illegible] طلبیده [illegible] میر جعفر خان را دیده [illegible]

[illegible] میر جعفر خان [illegible] مطلع

[illegible] پادشاه [illegible] وزیر [illegible]

[illegible] بنده [illegible]

[illegible]

[illegible] مرحوم و میرزا [illegible] والد

[illegible] عالیجاه [illegible] شجاع الدوله

با عالیجاه [illegible] عظیم آباد [illegible]

[illegible] عالیجاه [illegible] ابراهیم خان [illegible]

[illegible] شجاع الدوله و عالیجاه [illegible]

[illegible] عظیم آباد [illegible] عالیجاه

[illegible]

[illegible] عالیجاه [illegible]

تحصیل مال که بنده [illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible] ابراهیم خان [illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible] ابراهیم خان [illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible] ابراهیم خان [illegible]

[illegible] عالیجاه [illegible] ابراهیم خان [illegible]

[illegible]

[illegible] عالیجاه [illegible] ابراهیم خان [illegible]

[illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible] وزیر [illegible]

[illegible] ابراهیم خان [illegible] وزیر [illegible] ابراهیم خان [illegible]

[illegible]

ابراهیم خان [illegible] عالیجاه [illegible] سلیمان خان [illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible] سلیمان [illegible] دولت وزیر [illegible]

[illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible] سلیمان [illegible]

[illegible] سلیمان [illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible]

در عالیجاه

عالیجاه در باب تقاضای زر با بهانه رسید عالیجاه عذر [illegible] وزیر [illegible]
می‌شود علی ابراهیم خان مانع بود و مردم [illegible] عالیجاه [illegible]
لشکر وزیر بوده‌اند [illegible] گفتگو [illegible]
مذکور به وزیر رسید [illegible] عالیجاه [illegible] وزیر [illegible]
تقاضای معامله [illegible] علی ابراهیم خان [illegible]
[illegible] جواب و سؤال [illegible] عالیجاه [illegible]
کرده [illegible] اعانت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
اگر [illegible]
[illegible] وزیر [illegible]
[illegible] اختیار [illegible] علی ابراهیم خان [illegible] عالیجاه جواب وزیر
[illegible] عالیجاه [illegible] علی ابراهیم خان [illegible]
[illegible] جواب گفت [illegible] وزیر [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] مملکت [illegible]
[illegible] لباس [illegible] عالیجاه [illegible] وزیر [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لباس [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible]
[illegible] علی ابراهیم خان [illegible]

[illegible] عالیجاه [illegible] گفتگو [illegible] وزیر
[illegible] عالیجاه [illegible] علی ابراهیم خان [illegible]
[illegible] لباس [illegible]
[illegible] لباس [illegible]
[illegible] عالیجاه گفت [illegible] وزیر [illegible]
[illegible] علی ابراهیم خان [illegible] وزیر [illegible]
[illegible] وزیر [illegible] لباس [illegible]
[illegible] وزیر [illegible] لباس عالیجاه [illegible] گفتگو
[illegible] گفت [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] علی ابراهیم خان جواب [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] وزیر [illegible] گفت [illegible]
ابراهیم خان گفتگو [illegible] وزیر [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible] علی ابراهیم خان [illegible]
[illegible] وزیر [illegible]
[illegible] گفت [illegible] گفتگو [illegible] وزیر [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] وزیر گفت [illegible] علی ابراهیم خان [illegible]
با عالیجاه [illegible] وزیر [illegible] لباس [illegible]
لباس [illegible] عالیجاه [illegible]
عالیجاه [illegible] عالیجاه [illegible] وزیر [illegible]

مجموع خود را نرفت چون روبه بود است فیها النار ... محل برآورده ... عالیجاه ... دیگر
الحال مقصود بکمهدا سنتی مردم اسباب ... و علم ... جواب ... تو بجا ... و مقصهای جنگی که از
سه کار است در خانه ... نیند ... چون ... با ... خشم ... دیگر ...
فرستادند که الحال ... بند ... ازکسی است ... و محمود ... [illegible]
لشکر وزیر ... **قضیه شنیدن عالیجاه ... وزیر ... [illegible] ...**
شد ... فرانکیست ... ملازم عالیجاه و ... بر طرف ... شده ... علاء
ابراهیم خان ... آشنا ... اخلاصهای سابق ... کس ... خود ... علاء ابراهیم
خان گفت ... وزیر ... عالیجاه ... انقلاب ... خواهد ... شد
... کس در ... خواهد ... شما ... گفت ... علاء
ابراهیم خان ... اخلاص ... سر ... خدمت ... که ... رسانند ...
... که عالیجاه ... جانب ... دیگر ... گذشته ... که ... خان
وزیر ... عالیجاه ... گشت ... نمایان شد ... ازین ... که دیده با
... علاء ابراهیم خان ... و ... قوم ... کرده ...
گریبان ... شد ... عالیجاه ... بطرف حرم سرا ... مستحفظان
... عالیجاه ... که برای ... آورده
... خود ... در ... مردم ... لشکر وزیر ... محبوس ...
محبوس ... **محبوس بودن علاء ابراهیم خان حسب الامر وزیر ... [illegible]**
آخر روز ... ملازم ... وزیر ... علاء ابراهیم خان ... شدند
... که ... چند ... حاضر ... خواهد
بود ... خواهد ... گرفته ... خیانت
جستند ... و ... خان ... و ... علیخان ... از جای خود ... بود ... تا آنکه سواران
... رسیده ... اسباب ... قیام ... قبل ازین ... یکی از
دست ... علاء ابراهیم خان ... خان ... افغان که ... علی ... در ... خود

واجب ... [illegible]

از جمله فراهان

... ایشان ... شده ... و حسن اخلاص ... علاء ... که ... در ...
... منظور ... علاء ابراهیم خان گفت ... دو فیل ... شتر
... آن صدیق ... شما ... جانی ... است
... جای ... خانه ... القصه علاء ابراهیم خان در ... جای ...
... قدرت ... دیگر ... لشکر و وزیر ... با او ...
مگر ... خان ... وزیر ... لشکر ... مردم ... کسی ... رسانان
... علاء ابراهیم خان ... وزیر ... احوال ... خود ... وزیر ...
... علاء ابراهیم خان ... اخلاق ... محبوب القلوب ...
مستحفظان حرم سرای وزیر که ... وقت ... دیگر ... وزیر
... علاء ابراهیم خان ... ایشان ...
... سواران را تاکید ... که ... بوده ...
... علاء ابراهیم خان ... رسید ...
... سواران ... شجاع علیخان که ... حمله ... آمده
... علاء ابراهیم خان ... کلاه ...
... سواران ... لشکر رسیده ...
عالیجاه ... دیگر ... این حرکت ... خان ... یکی ...
شجاع علیخان ... الطلب ... با ...
حضور ... شجاع علیخان ... سواران را ...
خان را ... سواران ... علاء ابراهیم خان ...
... وزیر ... شجاع علیخان ...
... خان ... دیگران ...
... علاء ابراهیم خان ... احوال ...
... حکیم محمد خان ... خان ... عهد ...

وقت حرز من دوا نیست فردا حضور خواهد رسید علی ابراهیم خان را حضور وزیر بردند و رای شهیل
خواجه سرا ادار و مقرب قلیچانه و حافظ اسرار خان نشسته و بعضی دیگران در هلال عالیجاه حضور وزیر ایستاده بودند
خان مذکور را لیه با اتفاق حاجه مذکور در حضور رسیده یک اشرفی نذر گذرانیده و بعد از آنکه [illegible]
نشستند از جانب مرقومه نیب بهادر و شجاع قلیچان و [illegible] خان نیز نشستند وزیر [illegible]
بر زبان مودت بکمال رعونت بر مسند نشسته بود و علی ابراهیم خان بود [illegible] با میر قاسم خان
کرده بودم که روز جنگ بچه بهادر اسیر و گفت که هرگاه سواری [illegible] بر انگلیسیان [illegible]
سیم و برنج [illegible] علی ابراهیم خان [illegible] از این خبر [illegible] عالیجاه [illegible]
کسی که او [illegible] داشته با خانت او [illegible] بر مسند [illegible]
آید و او در باره [illegible] وزیر [illegible] گفت [illegible] اگر خواهید [illegible]
طلبیده [illegible] با عالیجاه مقابل [illegible] علی ابراهیم خان [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible]
برشته عالیجاه [illegible] رسیده است [illegible]
[illegible] علی ابراهیم خان [illegible] میر قاسم خان [illegible] گفت [illegible]
[illegible] معلوم است که [illegible]
[illegible] علی ابراهیم خان
[illegible]
[illegible] سلطنت و
وزارت [illegible] میر قاسم خان [illegible]
[illegible] علی ابراهیم خان بهادر [illegible]
[illegible] کردند وزیر
بسوی علی ابراهیم خان [illegible] شجاع قلیچان و دیگران [illegible]
در مکتب مذکور [illegible] وزیر [illegible]
هرچه [illegible] حاضر [illegible] بود حاضر

[illegible] عالیجاه و این [illegible]
بوده [illegible] امانت [illegible] معلوم شده [illegible] امانت [illegible]
[illegible] اشرفی [illegible]
[illegible] بشد [illegible]
بود [illegible] وزیر الممالک [illegible] علی ابراهیم خان
گفت [illegible] احوال [illegible]
[illegible] معلوم است [illegible]
بود [illegible] اشرفی [illegible]
[illegible] علی ابراهیم خان [illegible] بر خاست [illegible] وزیر [illegible]
[illegible] علی ابراهیم خان [illegible]
خان مذکور [illegible] گفت [illegible]
اشرفی [illegible]
[illegible] گفت [illegible] علی ابراهیم خان گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] علی ابراهیم خان [illegible]
[illegible]
[illegible] علی ابراهیم خان شجاع قلیچان [illegible]
[illegible]
حال [illegible] شجاع قلیچان [illegible]
[illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] میر قاسم خان
[illegible] شیخ محمد عاشق [illegible] عالیجاه [illegible]

ناگاه از دور لکها رسیدن آمد و قبل از آنکه تنها پیش باب علیجاه خان اتفاق شده بود سلطنت [illegible] سرزمینهای
حقه مخفی داشته باشند احتمال امکان دارد اما تفتیح و مفصل معلوم نشده رفتن میر سلیمان خواجه
سرای قلعه رهتاس و برگشتن از آن قلعه بنوبت قدرت در باب حجاب عالیجاه بجاه ادعا را [illegible] میر سلیمان
[illegible] عمل بالتبعه واقعیه نقوت [illegible] رسیدند و سلطان [illegible]
که یعقوب گیبد آن حارس قلعه رهتاس از رشو ستان [illegible] وقت اهل [illegible] قلعه [illegible] نیز از
دستگرفته های انتخاب و اموال و اشغال متعینه همه معلوم و گذاشته فقد و بعث از حکم نقود نبری
درستیم آن سودی قلعه مذکوره ضمیمه ممالک محروسه گردد و وزیر خود جوابهای این قسم امور بود که سلیمان
بر مذکور را مامور و جیره تا ساخته روانی کرد حسب الارشاد های الله میر رحیم خان که [illegible] حاکم [illegible]
رفته در [illegible] قلعه و تمام [illegible] اهل و یعقوب و غیره هم نوشته [illegible] میر سلیمان با عمارت و اوساتی [illegible]
و دران را جا با افزایش تعلقهای وقت می باشند بر رهتاس آمده دیگر [illegible] الکلیسه که [illegible] پادشاه
آنجا [illegible] و در [illegible] اطلاع [illegible] گفت برابر [illegible] وزیر مامور گشته در عظیم آباد رسیده
قطع [illegible] از اگر [illegible] نوشته فرستاد که اکثر [illegible] قلعه رهتاس [illegible] مردم [illegible]
درست خواهد بود [illegible] اهل [illegible] تحقیق [illegible]
جلوه [illegible] این راز در میان نهاد [illegible] غالب [illegible] وزیر از [illegible] جایم بر
باید [illegible] و مغلوب [illegible] خواهید قلعه [illegible]
الکلیسه [illegible] میر سلیمان [illegible] مذکور را [illegible]
[illegible] فرستاد که سرداری از [illegible] فوج [illegible] فرستاد که [illegible]
[illegible] وزیر [illegible]
[illegible] انگریز [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] میر سلیمان [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible] رفتن بعد تخت [illegible] عظیم آباد [illegible]
شکست [illegible] وزیر [illegible]
داشت [illegible]
[illegible]

کہ برای شاہ اودہ [illegible]
سود و [illegible]
عنایت [illegible]

[illegible] عظیم آباد رفته [illegible] الله [illegible] در باب [illegible] خواهند بود در [illegible] قبل از این [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible] طلب [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible] اعلام [illegible]
[illegible] الکلیسه [illegible]
[illegible] از [illegible] وزیر [illegible] الکلیسیان [illegible]
آنچه مقصود است خواهد [illegible] الکلیسیان [illegible] وزیر غالب آمده برای [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible] الکلیسیان [illegible]
مذکور [illegible] مفصل معلوم نشده تفصیل این اجمال [illegible] رفتن میر جعفر خان قبل از [illegible]
آباد [illegible] شجاع الدوله [illegible] پادشاه [illegible]
عظیم آباد [illegible]
توقف [illegible] میر محمد جعفر خان برای [illegible]
[illegible] میر محمد کاظم خان [illegible] عظیم آباد قبل از [illegible]
[illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] سبب [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible] عالیجاه [illegible]
میر جعفر خان [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] میر جعفر خان [illegible] میرزا [illegible]
و میرزا [illegible] علیخان [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible] میر جعفر خان [illegible]

[illegible] کرد
[illegible]
[illegible]

بنشانی خوب بسته گشت و اکثر کسانی که نزد میر قاسم خان مرد و معتبر بودند در عظیم آباد و مرشدآباد و منصو[ر]
ما قاسم میر جعفر خان گشته بمدارج علیا مترقی شدند و خان خوگر بکلکته رسیده مشمول [illegible] و کلای
اوارباب کونسل کلکته گردیده چون شمس الدوله همراه و دستورست که از نظامت و نیابت راه داده میر جعفر خان
ما به علیه الّا یکی در دست نمی خواست که مطلق العنان اوراد [illegible] شده کار کرد آنچه تا مبادا باسلیمه [illegible]
بعثت عبث کار دیده بیکارکان را مانعی برخاند چنانچه [illegible] بوالب بسو ارادت [illegible] کونسل انگلشیه
بسیج گفتگو با کمپنی نمودند هرچند خواست که بندگی رضا نخجه بر بود انه ما مورد کمال افتند در بر کمال
دو فرقه را ملیم همراه داده از کلکته برآمده حقیقت مقاسته نمودند درین کونسل شمس الدوله در کمال تبیقی معلوم بود و سعادت
که میر جعفر خان با جوان [illegible] ابتدا و اظهار آنکه تمام آن دران آخر و طلب گردیده در الحال هم خواهد بود [illegible]
نماشند تا آنکه بنه پرداخت سامت میر جعفر خان رفیق گشته بمرشدآباد آمده و بندگان همراه بود رخصت نیافت
بعد ورود در مرشدآباد و خطوط با نواح جبل بت رکنت را و منشیران خود بکونسل کلکته نوشته و بعضی از کونسلیه
ما را بطلب ارخود فرستنه و نعم درین باب استمداد کرد شمس الدوله صلاح کار ورمیش رخصتش نهمیده تجرید ندانه
آنچه در قابلیت بود آنها معیوب و مفاسد او را نوشته کاتما ملال رخت و بندگان در مرشدآباد بیست
افتند و بشی بار رسیده که نقل محمد رضا خان را که نایب نظامت جهانگیر نگر بود آنها در رابطه بسکم ستار الملک
خان تا حکم بمقتضای رجوع او کرده اکثر نمود و بندالله سنه او هی شده و میر جعفر خان فرمان برداری نمود و یکی
مذکور گشته خاطر قوم را از حکومت جهانگیر نگر تغیر فرمود و حسب الدعای او مقید ساخت تا آنکه جهد بر
انگلیسیه کرده هیچ بار آسمان از ورود بندگان در میر جعفر خان رسیده خلاصی نموده درین ضمن میر محمد جعفر خان
بیمار گشته روز بروز کاستی گرفت چهاردهم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری بروز
پنجشنبه بیستم جهان ندا فاکه مزاج عقبی است نمود از سعیدین مسجع افاده کرده آخر آب تیز گریه داری
کرمیت کوه که یکی از معابد هنود در سواد مرشدآباد است بتجویز بندگان را در دو علی میر جعفر خان جا باید نمودند
چو آب خورد و جانان بود و جانی سپرد و جانان بیت جهیت بسته است اکرشنوی که کار خار کارسی
نمودی: افاده ما الله و جمیع المؤمنین ثم نعم مرا اضیف میر محمد جعفر خان از صوف انواع شجاع الدوله در جهاد و غیره
که شهرت در است آرزو مند معاطر ابواله که بیمورت مستبرآمده و آنجی سب انگلیسیه هم بنا بر استیهار
منسیحت و افتند از وزیر و دهای مفاسد و نقل آن با پادشاه می خواستند اکر معامله با تبینی که نقل امور سلطنت

نشان نامسند عظیم آباد

نشان نامسند [illegible] آمد قبول نامه نمود و صوبه عظیم آباد با اختیار وزیر علیا دست داده گذاشته در با کلکته رجوع
صوبه [illegible] که نظیر [illegible] مرشده معتقد می نمودند شجاع الدوله انواع طور و نقصان مشهور
درین زمانه نهایت مترقی و او سمره و زیان کند کسی ازین معنی خالیست قبول کرده اظهار بر انتزاع
تسخیر ممالک [illegible] و قت [illegible] بوجود کثرت لشکر و توپخانه های جرنیل و نیز کت و جمیع اسباب بود و فور
ازرشدات [illegible] حضور ما [illegible] لشکر رفیع قدر ابر که برای ایلغار با نیت نمی
نموده است که درست عمل آلا و اکثر شیخی نمودند و دانا و مل و جهن شباران کامل اصلاح نشستند جهت علت
دیدیم چه و غریب حالیست درین فرو و بعضا که بیکرار زمانه اندک بارشد و نتایج افتد از رسالت
ما حیثیت او انقلاب یافته خود را از انبیا و علمی که در زمره النسیم ما الا فراز این جانب نشان نمودند
افضل و اعلی شمرده بود به وطریقه آن بزرگواران را مرجوع و دشنام شخص عمده صمد افزاد آنکه برات
مستخف رده اموری رسیده که بیات علیه افضل الصلوات که اعظم ناس و صاحب و حی بعد از ختان چکیم
خبیر نفریات و رشت و رحم فی القدر ما مور کردید و سطریق دون الاقتدار و اطوار کسیکه هیشه شای کار مجهد بر
نکت و رست گذاشته با وز سادات و اصحاب عاقل استنتاره می کرد تا آنکه به سفیا کافیه نامبان
بدوی رسیده خود را بر جمیع انبیا و کلالت لذکر آنها با نیات افضل شمرده رجوع بکس نمی کنند بلکه افعاش
ما مکنت و عادی و انشه به جمیع صنایع از سطر مرتب باشند الخ کنته با تماس اولی نماید بلکه معقول
را بادر و مقتدی سخن رشکوه که ما مثل الوک با الف بادام و دیکر اللّه مقتل بایت و دفتر ارسالجان
وا بعد [illegible] مثل با بکی کشید و دو مرتبه آن نامفصل در بهر چه سعید الّلهم افرغ علینا صبرا علی ما اوفیکی
با التفضل و الاحسان و رحیل پنجک و عود ک ما نفرغ الدوران ذکر میرزا دل شنیدن امیر کردن انسانی فوج انگلیسیه بر جیهو
بمو نیر ملک و کر پادشاه انگلیسیان بعد ورود آن بطرف کلکته تا جار رسیده سپاه افغان فوج متکلف را متعرضه
گشت و جنگ وزیر با انجام رسانیده رسالتی کیک آن لکه شد باز اسیتلال کرده منوز هر میر محمد جعفر خان زنده
در کلکته بود که میر نیرو بر جهاز مشورا گرداند از جهاز جلیست نمی جای که فقیر بدان اکبی بعد الورود در کلکته
کرد بید چون اصحاب انگلیسیه اعتماد از زمان جنگ وزیر بجای شو رفته بود کم مراقی میجور کرنک احکام صید اوند
و نیز جهان نظر این معاهد است که مر جا سپرداری ملازم تبینی باشند و سردار دیگر او کر با دشاه وقت باشد
وا رد شود تا ملازم او است سردار ملازم شد جا کم و سردار ملازم تبینی محکوم او باشند شمس الدوله

ودیگر توپخانه های کلکته بمیر منزو ... سپه داری افواج نظام ... نموده مرخص کرده ... انگریز ...
این خبر بکلکته رفت و بمیر منزو بنظام ... رسیده ... بردارند ... فیل ...
... [illegible] ... انگلیسان ... آورده ... و ...
... [illegible] ... نموده ... وکرم ... الله ... بر لب دریای ...
... [illegible] ...
و ... انگلیسان ... داشت و کپتان مذکور ... بمقابله او برای
... امور بر لب ... دریا ... نظام ... کپتان مذکور ...
... [illegible] ...
اسلام ... [illegible] ...
ولایت ... [illegible] ...
تلنگان ... [illegible] ...
انگلیسان ... [illegible] ...
رسیده ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
مذکور ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

... بکلکته ... نموده ... بمیر منزو ... سرانجام اسباب
... [illegible] ... دوستان ... همراه بود
... [illegible] ... ذکر ... بمیر منزو ... شدند برای ... بمقابل لشکر
... [illegible] ... و جنگ ...
... [illegible] ... سوار و پیاده ... و
... [illegible] ...
نظام ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

و بنی بهادر بطرف دست چپ ... مشغول جنگ ... توپ شروع شده از هر دو طرف گلوله باری ...

و مردم طرفین برابر مجروح و مقتول از ضرب توپ می شدند و وزیر از طرف دست راست بر آمده با بنی ...

[illegible]

اضطراب

اضطراب ... [illegible]

[illegible]

از بابده جگر بند آن بیچاره را که بعد از ملاقات مردم ممنوع بود که [illegible] سید قربان [illegible]
باید رفت که در محل [illegible] چنین انداخت و برای او سواری [illegible] عدو شود به سبب خبر [illegible]
در همان وقت که [illegible] آن شکست [illegible] علی ابراهیم خان بهادر اطلاع [illegible] میر قاسم [illegible]
بنام [illegible] که [illegible] باشند [illegible]
مرجوع است برای احتیاط [illegible] که بهادر [illegible]
تا به اگر امری منظور باشد [illegible] به جای گفته فرستاد که آفرین [illegible]
که در چنین وقت [illegible] بالفعل صلاح [illegible]
لهذا اگر [illegible] الله [illegible] خواهد شد [illegible]
بسته آمد وقت شکست همراه فراریان میر قاسم خان هم [illegible] علی ابراهیم خان اسباب و احمال همراه [illegible]
[illegible] میر قاسم خان [illegible] از شکست [illegible] لشکر پادشاه که
از وقت [illegible] رسیده [illegible] هجوم [illegible]
محال عبور [illegible] علی ابراهیم خان [illegible]
[illegible] برای [illegible]
نموده بودند [illegible] انگلیس رسیده [illegible] اطلاع [illegible]
[illegible] اضطراب [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
[illegible]
[illegible] تمام [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] میر قاسم خان [illegible]
[illegible] برای [illegible] پادشاه
برلب آب [illegible] علی ابراهیم خان [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
[illegible] علی ابراهیم خان [illegible]

غالب خان

غالب خان [illegible] علی ابراهیم خان [illegible]
[illegible] بهادر رخصت [illegible] علی ابراهیم خان [illegible] غالب خان
[illegible] علی ابراهیم خان [illegible] غالب خان [illegible]
[illegible] بهادر [illegible]
[illegible] علی ابراهیم [illegible]
غالب خان را گفت [illegible] علی ابراهیم خان رسیده [illegible]
[illegible] ملاقات [illegible] بهادر [illegible]
علی ابراهیم خان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] بهادر [illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] بهادر [illegible] میر قاسم خان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] ذکر حرکات پادشاه و [illegible] انگلیسیه [illegible]
[illegible] بهادر [illegible]
[illegible] انگلیسیان [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] علی ابراهیم خان [illegible]
[illegible]
[illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] میر قاسم خان [illegible] بهادر [illegible]
[illegible]
[illegible] میر قاسم خان [illegible]

ابته تقصیرها درین نخواهد بود چنانچه بنای سر عدالت الکلیب [illegible] گشته [illegible]
گروه درشت معاودت نموده [illegible] صحبت الکلیبیان با همراهان [illegible] ابراهیم خان بر بنگش [illegible]
با [illegible] و حقوق صحبت های دیرین میر قاسم خان [illegible] کرده [illegible] بهادر [illegible]
میر قاسم خان برای [illegible] اطلاع [illegible] [illegible] آباد رسید [illegible]
[illegible] مردم وزیر و حسب [illegible] که [illegible]
[illegible] همراه [illegible] رسید [illegible] معروف [illegible] رسیده
[illegible] احوال [illegible] اوراق و وقایع شاه جهان آباد [illegible] گشته آمد [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible] عالم [illegible] احوال [illegible]
[illegible] از [illegible] در ملک بنگاله [illegible] شجاع [illegible]
[illegible] در [illegible] داشته در ملک [illegible]
[illegible] خان [illegible] آباد [illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
[illegible] در قلعه [illegible] شجاع الدوله [illegible]
مردم [illegible] قلعه [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] الکلیبیان [illegible]
[illegible] الکلیبیان [illegible]
[illegible] در ملک [illegible] خان [illegible]
از [illegible] شاه جهان آباد [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه جهان آباد [illegible]
[illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible] و بهادر [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] الکلیبیان [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] گشته [illegible]
[illegible] الکلیب [illegible]
چنانچه مذکور شد [illegible] شجاع الدوله [illegible] الکلیبیان
[illegible] میر قاسم خان [illegible]
[illegible]
[illegible] الکلیبیه [illegible] احسان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] الکلیبیان [illegible]
[illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] الکلیبیان [illegible]

[illegible] آورده [illegible] رابع [illegible] و [illegible] قلعه مذکوره [illegible]

[illegible]

التماس نمود که اگر بر بستن شجاع الدوله منظور باشد مراجعت باید فرمود [illegible] الکلیبیان [illegible] ظاهر

کرده رخصت [illegible] منظور باشد [illegible]

بود [illegible] نظم [illegible]

[illegible] بهادر [illegible]

[illegible] زمانی [illegible] لشکر [illegible]

الکلیبیه [illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible]

در بیان فتح [illegible] الکلیبیه [illegible] سنجر [illegible]

[illegible] قلعه مذکوره از [illegible] سنجر

[illegible]

و انتظام داده فال بیدا کرد محالات بلکه همه جا در ستاره اگر [illegible] قاسم خان [illegible]

و فتح نخست جا و برادر [illegible] و تسخیر [illegible] [illegible] لازم [illegible] صوبه [illegible]

نموده بود چون خبر [illegible] تحقیق [illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible] برهان الملک سعادت خان [illegible]

[illegible]

گفتار در [illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible] شجاع الدوله

[illegible]

جمیع ملازمان خود را طلبیده گفت [illegible] سیفیان [illegible] اگر [illegible] و در بعضی از [illegible] او و جمع
خانه خود بکیر مشغول [illegible] برای [illegible] کار [illegible] طرفین [illegible] پاس [illegible]
در این سانحه و در سلک ملازمان شجاع الدوله [illegible] میر قاسم خان [illegible]
عزت شجاع الدوله [illegible]
دشمنی کردید [illegible] شجاع الدوله و انگلیسیان [illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] بنا در معامله برای [illegible] که شجاع الدوله [illegible]
انگلیسیه [illegible] انگلیسیان [illegible]
[illegible] انگلیسیه [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] انگلیسیه [illegible]
[illegible] انگلیسیان [illegible]
[illegible]

[illegible] ... مالیات ... [illegible]

[illegible]

ذکر عروج محمد رضا خان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر هلاک کردن ... [illegible]

[illegible]

[illegible marginal notes]

درکمال اخلاص وافر و رسانیت هوا خواهی بود جزئی خبیه خاطر نشان [illegible] ساخته و اگر [illegible]
واگر از دوستان خود درکمال ناکامی مرخص گشته بود بهدیت [illegible] برگشتن با دوستان [illegible]
بود اراده و بالتقدیرات الهی مطابق مقتضیات او [illegible] که او شنیده [illegible]
موافق نیت او نوشتن نکرده [illegible] لارد کلیف [illegible] برای [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] اسنادرو [illegible] و عظیم آباد نام [illegible]
[illegible] بود [illegible] با جمعیت [illegible] از دست هندیان واستخلاص [illegible]
[illegible] لارد کلیف بعد [illegible] و اطلاع بر امور
ضروریه [illegible] که صاحب [illegible] درست [illegible] بالاآباد [illegible] تقسیم [illegible] خاطر داشت
بود و وزیر المالک شجاع الدوله نیز [illegible] آباد که مرکز دولت او بود [illegible] لارد و [illegible]
راو [illegible] برای [illegible] اصلاح [illegible] نام [illegible]
و [illegible] محمد رضا خان [illegible] ایام حکومت میر قاسم خان [illegible]
علاء ابراهیم خان بهادر [illegible] زمان [illegible] بود
[illegible] الطاف [illegible] صاحب [illegible]
محمد رضا خان [illegible] محمد رضا خان [illegible] برای [illegible]
بود که [illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] لارد کلیف [illegible]
هنگام ورود عظیم آباد [illegible] کاظم خان [illegible] جعفر خان [illegible]
[illegible]
کاظم خان [illegible]
[illegible] جعفر خان [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] نواب [illegible]

بکشتادن [illegible]

کیفیتی [illegible] بادشاه و وزیر مطلوب [illegible] وجود [illegible]
[illegible] اسنادنوشته [illegible]
[illegible] گفته [illegible] وزیر [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible] محمدیه [illegible]
[illegible]
و انقطاع [illegible] لارد [illegible] شود
که بعد [illegible] شجاع الدوله [illegible] بادشاه [illegible]
حاکم [illegible] بادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible]
همراه لارد کلیف [illegible] ابراهیم خان بهادر [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible] کاظم خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکومت [illegible]

مفصل و مبرهن خواهد شد و لارد کلیف چند روز در عظیم آباد توقف نموده روانه بنگاله گردید چون [illegible] رسید به
انصرام مهام خویش پرداخت سکنه بشکل با صاحبان کونسل در نشسته یک اتفاق [illegible] مدت [illegible] تجدید [illegible]
جا رنجان مرحوم کرده بند و چگونه بر روی [illegible] را از نت لک هند بیان [illegible] درست دو شنبه کس از رؤسای [illegible]
انگلیسیه سپرده میر بروج الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ خلف [illegible] خان عمدة الملک امیر خان [illegible]
چون وقت سنه هفت لارد کلیف بطرف الله آباد که در [illegible] اتفاق افتاده بود [illegible]
نیکی ورثه آباد بملاقات [illegible] رسیده [illegible] از عهد [illegible] حکومت ملک بود [illegible]
بر سر [illegible] او مانده [illegible] دیگری [illegible] نظامت بنگاله [illegible] بود بعد گفت [illegible]
ظاهرا زیاده از [illegible] [illegible] سپهدار جنگ [illegible] برای [illegible]
علیخان [illegible] نایب [illegible] جمیع کل معاملات [illegible] بود [illegible] سال [illegible]
اختیار سپهدار جنگ [illegible] الله [illegible] و املاک [illegible] مردم [illegible]
از [illegible] جنگ [illegible] بود [illegible] انگلیسیه [illegible] [حقوق را کار [illegible]]
[illegible] انگلیسیان [illegible] و الله
احدی از [illegible] این [illegible] در این ممالک [illegible] نتوانست شود [illegible]
[illegible] انگلیسیان [illegible] مقرر [illegible]
که [illegible] هست برای او [illegible] برای اولاد [illegible] مقرر باشند [illegible] که [illegible]
[illegible] آنچه هم [illegible] حاصل [illegible] چندی که [illegible] نموده [illegible]
مع عیال و اطفال [illegible] **ذکر عروج [illegible]**
[illegible] نظامت عظیم آباد [illegible] لارد کلیف [illegible] الله آباد [illegible] برای [illegible]
گشت [illegible] چند [illegible] والد مرحوم [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] جاگیر [illegible]
حکومت [illegible] ملاقات [illegible] [illegible] این [illegible]
[illegible] ملاقات [illegible] جاگیر [illegible] ملاقات [illegible] عظیم
آباد سید [illegible] والد مرحوم از عظیم آباد [illegible] مرحوم
مذکور

مذکور سید [illegible] بیگم [illegible] محمد رضا خان [illegible] مستاجری
[illegible] برای [illegible] خود [illegible]
نظامت و لارد کلیف [illegible] سید [illegible] مطالب [illegible]
[illegible] وقت [illegible]
[illegible] اخلاق [illegible] تقدیم [illegible] بعد [illegible]
[illegible] نظامت عظیم آباد [illegible] برای [illegible]
در سید علیخان نیز همراه [illegible] برای [illegible] لارد کلیف [illegible]
[illegible] لارد کلیف [illegible] نظامت [illegible]
[illegible] و اظهار [illegible]
که [illegible] مطالب [illegible]
[illegible] چنین [illegible] و حرکت [illegible]
[illegible] برای ده
[illegible] با این [illegible]
[illegible] نظامت [illegible] که در عظیم آباد [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible] نظامت [illegible]
[illegible] والد مرحوم [illegible]
[illegible] سید علیخان [illegible] بیگم [illegible]
[illegible] برای [illegible] سید **ذکر [illegible] والد مرحوم [illegible] خداوند [illegible]** [illegible]
[illegible] سید [illegible] لارد کلیف [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] شیخ محمد [illegible]
[illegible] والد مرحوم [illegible]
[illegible]
که [illegible] سید [illegible]

تاریخ ششم جمادی الثانی سنه یکهزار و یکصد و [illegible] حضرت [illegible] علم [illegible]
علام انتقال نموده و [illegible] مذکور [illegible] ابراهیم [illegible] بابا الصالحین [illegible]
فارسی بفقیر رسید و والده ماجده [illegible] و برادر [illegible] علیخان [illegible]
مقرر [illegible] طلب [illegible] کاشته فقیر [illegible]
[illegible] آمده است [illegible]
تا آنکه خان [illegible] برادر [illegible] والده [illegible] مرحوم [illegible]
که [illegible] فرمان [illegible] الدوله خان [illegible] مرحوم [illegible]
نصب [illegible] شهید [illegible]
[illegible]
شنا [illegible] ولسید علیخان [illegible] نموده [illegible] این خانم
این [illegible] که [illegible] عازم عظیم آباد شده ذکر رسیدن مهاراجه شتاب
رای بعظیم آباد [illegible] مهاراجه شتاب رای وارد عظیم آباد
[illegible]
[illegible] مملکت [illegible]
[illegible]
[illegible] نشنیده [illegible]
[illegible]
مرقوم [illegible] مهاراجه شتاب رای [illegible] الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گوید ولسید شتاب رای [illegible] معلوم [illegible]

گویا سید دولت

که در سنه [illegible] بجهت [illegible] تا این است [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ذکر انتقال [illegible] الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اگرچه بنقد رسیده اما بر جا و ثبت قدرتش بر سبب در ترحم دلجویها راضی [illegible]

ونصیر الدوله راجه بلونت سنگه از موعد معینی که موضع جهیر اقرار یافته بود [illegible]

باتفاق بهارا راجه بشتابرای چون لارد کلیف تا جنگ بهادر [illegible] راجه بشتابرای با استقلال [illegible]

جاه و شجاع [illegible] داشت بر طرف رفت و مهیرنج نارائن [illegible] بحال عزت و اقتدار [illegible]

کرو فر معین انگه فکر به آزرت از زرهای لازم الاداء [illegible] و سنگه از ترضای [illegible]

استقبال در نهایت استقلال با ملتزمان رکاب جلو برآمده بعضی که از دور سواری جدید [illegible] الکتبه [illegible]

چون قبل ازین بطبع ارکام بعد مهیرنج نارائن نموده بود که بعضی از روی زرهای باقی برای [illegible]

کسی را فرستاده که رفته و مهیرنج نارائن [illegible] کمضور منتج کرد [illegible] فرستاده [illegible]

بجا آورده مهیرنج نارائن را بعنف و اجبار بر کرده بود و در مجمع عام آنجا [illegible] که برای استقبال آمده بود [illegible]

بود عضب عظیم در انعال آن [illegible] و بهارا راجه بشتابرای [illegible]

بسیار شده و در مهیرنج نارائن [illegible] برارات از دست [illegible] نوشته بود [illegible] مورد الطاف

ریاسان بام الدوله [illegible] بسلام یافت و باتفاق عبور گنگ نموده [illegible] الدوله و در [illegible] راجه بشتابرای بمو عد

شتافت و در ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری اجتماع شجاع الدوله و نصیر الدوله [illegible]

بلونه اتفاق افتاد و بعد از قبیل و قال عفو تقصیرات راجه بلونه [illegible] و سبب [illegible] معامله حالکدی او در

سلک شجاع الدوله و عهد و پیمان امان [illegible] بوده او را [illegible] که [illegible] مقرر شده و اتفاق [illegible]

با اتفاق [illegible] شجاع الدوله و انگلیسیه [illegible] اتمام یافت [illegible] وزیر [illegible] و انگلیسیه

[illegible] وزیر [illegible] پادشاه [illegible] انگلیسیان و با بلونه سنگه [illegible] مرقوم [illegible]

و ضیافت ها [illegible] و بهکرامیل [illegible] قواعد جنگ و تفنگ [illegible]

که در کمال [illegible] چند [illegible] مرخص [illegible] دولت [illegible] راجه [illegible]

سنگه [illegible] پادشاه [illegible] برای [illegible] گنگ [illegible] سمت [illegible]

گشت و نصیر الدوله [illegible] صاحب [illegible] راجه بشتابرای [illegible] انتقال معاملات و حسابات

[illegible] بالدوله کلیف [illegible] که [illegible] راجه و مهیرنج نارائن [illegible]

[illegible] نسبت [illegible] حقوق [illegible]

درانفه و دیر

۲۹۴

درانفه و دیر [illegible]

[illegible] نمی توانند نمود و مناسب آنکه بعد از تشریف بردن به مرشد آباد منظفر جنگ که نایب صوبه

[illegible] برای [illegible] در اینجا [illegible] کارهای اینجا صاحب الادب می الفرام داد

[illegible] لارد [illegible] برای [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] کلیف و عدم [illegible] مهیرنج نارائن [illegible]

[illegible] راجه بشتابرای [illegible] اقتدار [illegible]

برگشتن لارد کلیف [illegible] مرشد آباد و فرستادن محمد رضا خان مظفر جنگ برای الفرام مهام و معاملات عظیم آباد

لارد کلیف [illegible] مرشد آباد محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ [illegible] تشریف آورد [illegible]

عظیم آباد [illegible] مظفر جنگ [illegible] مرقوم [illegible] و سیاست [illegible]

نارائن را [illegible] و [illegible] عبد [illegible]

[illegible] و نیز [illegible] محمد [illegible] خان [illegible]

[illegible] محمد [illegible] کشمیری [illegible]

محمد [illegible] خان و محمد اشرف خان [illegible] برای [illegible]

[illegible] مهیرنج نارائن [illegible] برای از دوام [illegible]

از قدر و منزلت [illegible] نیابت امر [illegible] نظامت

[illegible] برای [illegible] مهیرنج نارائن [illegible]

انتقال [illegible] سید [illegible] خان بهادر شجاع جنگ [illegible] جعفر خان [illegible]

[illegible] مهیرنج نارائن [illegible] و در ایام [illegible]

که [illegible] و [illegible] راجه [illegible]

[illegible] او [illegible] انجام [illegible]

[illegible] مقصد [illegible]

[illegible] محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ [illegible] راجه بشتابرای [illegible]

که [illegible] محمد [illegible]

همراه محمد رضا خان [illegible] مرشد آباد [illegible] مظفر جنگ [illegible]

[illegible] از معاملات [illegible]

[illegible] گشتند برای [illegible] جنگ [illegible] بکارهای ملکی به وجه موجب بود [illegible] درانند [illegible]
برای [illegible] بالتخصیص [illegible] آنها باشند ملتفت کرده اورا [illegible] شده [illegible] ساختند
[illegible] منظور [illegible] احد [illegible] و حاصل [illegible] جانب [illegible]
[illegible] تمام [illegible] در کلکته [illegible] معاملات عدالت که عبارت [illegible]
[illegible] حمل [illegible] دارد و [illegible] این امر [illegible] امور [illegible] مناسب [illegible] اما امور [illegible] در
[illegible] امور [illegible] ایام [illegible] بالتخصیص [illegible] گشته [illegible]
هم [illegible] معاملات [illegible] گشته [illegible] رسانیدند و چنانچه [illegible]
آنجا [illegible] ارباب معاملات [illegible] دولت [illegible]
[illegible] [illegible] نیز [illegible] عهده [illegible] و دسته [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] برای [illegible] مقرر شد [illegible] آنجا [illegible] سال [illegible]
[illegible] ماه [illegible] سیف الدوله [illegible] هم برادر [illegible]
برادر [illegible] منظور جنگ [illegible] اسمعیل [illegible] منظور جنگ [illegible] بیگم بوده اند [illegible]
[illegible] مقرر [illegible] در [illegible] گشته [illegible] در [illegible]
[illegible] علم الغیوب [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] سیف الدوله [illegible] میر جعفرخان [illegible] برادر [illegible]
مرحوم [illegible] منظور جنگ [illegible] ابراهیم [illegible] خانه [illegible] عبارت [illegible]
[illegible] بیگم [illegible] مقرر [illegible]
[illegible] منظور جنگ [illegible] حالات [illegible] مبارک الدوله [illegible]
[illegible] بیگم [illegible]
[illegible] مبارک الدوله [illegible] منی بیگم [illegible]
[illegible] منی بیگم [illegible]
[illegible] گشته [illegible] بیگم [illegible]
[illegible] ایام [illegible] الکلیف [illegible]

[illegible] بعهاد [illegible] بجای [illegible] رسیده [illegible] اوراد [illegible]
و انتظام معاملات [illegible] آنجا از کونسل کلکته مامور گشته [illegible]
کلیف [illegible] چنانچه مذکور شد [illegible] مرحوم [illegible]
مستر [illegible] بجای او [illegible] برای [illegible] مقرر گشت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] کلیف [illegible] امور [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] بولایت [illegible] شمس الدوله [illegible] وحضرت [illegible]
[illegible] مستر [illegible] درایام [illegible] شمس الدوله [illegible]

اگر [illegible] باب کونسل ولایت [illegible]
چون [illegible] ارباب [illegible] احسان [illegible] اول [illegible]
[illegible] برای
[illegible] برای
[illegible] برای [illegible]
[illegible] احسان [illegible]
[illegible] الدوله [illegible] و [illegible]
[illegible] احوال [illegible] تفصیل و تحقیق [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] با عدم [illegible] در میان [illegible]
[illegible] کلیف و [illegible] مستر [illegible]
[illegible] منظور جنگ [illegible] بالتخصیص [illegible]
خطاب [illegible] الملک [illegible] الدوله [illegible] برای خطاب [illegible] الملک [illegible]
[illegible] برای [illegible]
[illegible] سیف الدوله [illegible]
[illegible] مستر [illegible] کرده [illegible]
[illegible] مستر [illegible] برگردانید [illegible]

تعزک [illegible]

[illegible]
شمس الدوله

تمام می‌شود و بعد از انقضای آن که آشنا بود از انگلیس رسیدگی [illegible] شده [illegible] و فرود آمد که اگر
کاپتان بهادر انگلیس [illegible] و دیگر ذخیره می‌کنند [illegible] عمل می‌نمود که پیش [illegible]
در عهد اینجا به سر [illegible] آمده مدار المهام ملک [illegible] گشته [illegible] و دیگران مخالط و [illegible]
زیاده [illegible] یافت [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] خود [illegible] کردم [illegible]
که [illegible] [illegible] [illegible] ایشان [illegible] مخالط کرده [illegible] صاحب الکلیمه [illegible]
[illegible] و [illegible] حقیقت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بود آنکه
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اثبات نمود
[illegible] که [illegible] [illegible] می‌نمود و [illegible] حکومت این خانه [illegible] وقت تالیف [illegible]
~~[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]~~
[illegible] [illegible] [illegible] که حق [illegible] بود و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تنبیه [illegible] [illegible] [illegible] دیگری [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] [illegible] اصلاح آن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] این خانه [illegible] [illegible] دنیا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امور [illegible]
این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در اظهار [illegible] امور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اصحاب الکلیمه [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] حقیقت آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تنبیه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] حقیقت [illegible] [illegible] [illegible] را از دست اینها [illegible]
کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در باب [illegible]
اینها [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و در مقام

تقیع

شمس الدوله دوم

تبع معاملات و [illegible] [illegible] آنها [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از قدرت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صاحبان الکلیمه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] القدر [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در خانه [illegible] الکلیمه [illegible]
رسیده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
گوشه‌نشین گرفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
این [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ذکر [illegible] [illegible] [illegible] الکلیمه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] میر [illegible] [illegible] حسینی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] میر [illegible] حسینی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مدار المهام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حسینی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تا رسیده بنده و الحمد عقلت بیشتر [illegible] شده و اطمینان نکرده خود [illegible] کینه جو شد تا سبب اتفاق
تا آنکه یکی رحیمی خان خواهر پسر ای سیف علیخان عموی سپهدار [illegible] عسکری اسپدار عسکر [illegible] هر که
نیز کنانیده خود تا بسته و در روز جمیع الملوک انتظامی [illegible] علاقت ملاده خانه [illegible]
آمدنست اما سپهدار جنگ که از هیچ عالم خبر نداشت [illegible] جدا با او تفتیش می [illegible]
اوده آمده چنین لفقی بیچاره را منزول و آنها تا مقبل [illegible] [illegible] که وجه نام او [illegible]
در خانه انگلیسیه [illegible] تغییر یافته خبر در ارسال و رسایل به سلطنت ملکداری [illegible] ارباب کونسل [illegible]
سپهدار جنگ را تغییر کنانیده بود در سوجیت رای را [illegible] نظر و رسیدند [illegible] بعد عالم
گرشنت هزار روپیه برسالیانه ای شود برای سپهدار جنگ انگریسل مقرر گشت چون [illegible] برابر [illegible]
سوجیت رای هم تغییر [illegible] گشته و رسمی [illegible] محمدخان حاکم آنجا مقرر گردیده [illegible]
زر و دین [illegible] و اتفاق [illegible] خطر [illegible] ممالکی که [illegible] یکی از اصحاب انگلیسیه که
[illegible] کس [illegible] از [illegible] تحصیل [illegible] نمود [illegible]
که از قلت الستان و حیوانات بسبب فقدان فرقه سپاه خصوصی سواران [illegible] که فقط در بنگاله و عظیم آباد
[illegible] ملازم [illegible] و زمینداران و امیدواران البته کمتر از [illegible] سوار [illegible]
حکم [illegible] و در جمع [illegible] گرفت و در قحط [illegible] خلق [illegible] هلاک گردیده بیشتر موجب [illegible]
ملک گردیده و [illegible] زراعت زیاده و [illegible] [illegible] افتاده [illegible] برای
آنهم خریداری [illegible] اگر خرید شوره و افیون و ابریشم [illegible] انگلیسیان [illegible]
بنگاله و عظیم آباد [illegible] روپیه [illegible] دست [illegible] خلق [illegible]
[illegible] که روپیه [illegible] جهت شیخ [illegible] هوشیار جنگ [illegible]
[illegible] و [illegible] بنگاله و عظیم آباد [illegible]
[illegible] هشتاد و [illegible] هشتاد و چهارم [illegible] ولایت [illegible]
گشت [illegible] کشت [illegible] انفاذ و [illegible]
[illegible] ملکداری و معاملات [illegible] ارباب کونسل [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] رعایا [illegible] رعایا [illegible] زمینداران [illegible]

وآنها

[illegible] چه میدهند [illegible] کدام [illegible] کدام نام [illegible] انگلیسیه [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] آشنا [illegible] صفات [illegible]
[illegible] آشنا [illegible] برای [illegible] تعیین کرده.
[illegible] طاقت و لیاقت [illegible] و [illegible] اشغال و [illegible] خود
ارباب کونسل [illegible] معاملات [illegible] انتظامی [illegible] ارباب کونسل [illegible]
[illegible] گشته و معاملات [illegible] برای [illegible] قبیل [illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] کوسل [illegible] جنگ [illegible] برای [illegible]
[illegible] انگلیسیه که ارباب کونسل [illegible] امید [illegible] کونسل [illegible] مقرر [illegible]
هوشیار جنگ [illegible] عظیم آباد [illegible] برای [illegible] عظیم آباد [illegible]
و اصلاح [illegible] تفصیل [illegible] بنگاله [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible] ذکر [illegible] هوشیار جنگ [illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] چون [illegible] هوشیار جنگ [illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] امید [illegible] هوشیار [illegible]
[illegible] جمیع [illegible]
[illegible] بیک [illegible] [illegible]
[illegible] کرده [illegible] بیک [illegible] خود [illegible]
[illegible] آمده [illegible] [illegible] و [illegible] ملک
[illegible] و [illegible] رسوم [illegible] هوشیار
جنگ [illegible] برای [illegible] استقبال [illegible] سوار کرده [illegible]
[illegible] هوشیار جنگ [illegible]
[illegible] برای [illegible] هوشیار [illegible]
[illegible] مقصدی [illegible] مهارت کامل [illegible]
[illegible] باب [illegible] هوشیار جنگ [illegible]

مقایسه و [illegible] ابهای [illegible] مسکت هوشیار [illegible] مجال [illegible] ناکه هوشیار
[illegible] و دیگر [illegible] وا [illegible] و دیده [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] مرسوم [illegible] دست [illegible]
[illegible] هوشیار [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] و دیده [illegible]
[illegible] هوشیار [illegible]
[illegible] و [illegible] هوشیار [illegible]
[illegible] هوشیار [illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] در ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible] قاسم خان [illegible]
[illegible]
[illegible] قاسم خان [illegible]
[illegible]

که در [illegible] و [illegible]
و حسن تحریر و تقریر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

ان دستخط کرده که [illegible] قاسم خان و [illegible] باارث که جمیع مقیدان گشته شوند [illegible]
[illegible] قاسم خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
در ولایت [illegible] تجارت [illegible]
برای [illegible]
جمیع انواع فواید تجارت [illegible] زیاده از [illegible]
[illegible] مردم [illegible] تجارت [illegible]
[illegible]
[illegible] تجارت [illegible]
مردم [illegible] تمام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ولایت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

و از تفصیل معاملات پر رو فقیر را معلوم شده و اگر از جا بجز شرح معلوم شود و بجمیع این [illegible]

یکدو ماه روزی چند کم در پیش که اهالی فقیر شنیدند که آن نیت با ارباب کونسل [illegible] عظیم آباد و حکم کونسل [illegible]

از مظفر جنگ از کارهای خالصه که عبارت از بندوبست ملک و تحصیل [illegible] و مامور شدن ارباب کونسل

[illegible] رسید [illegible] بعد دیگر اهالی وقت حکم [illegible]

[illegible] و در عرصه [illegible] گفتند [illegible]

منشی سراج الدین محمد خان ترجمه مذکور را [illegible] اشتهار [illegible]

شده بجای روز از کارهای [illegible] خالصه [illegible] ارباب کونسل عظیم آباد [illegible] بکار مامور و منصوب کرده شد

با جمله عمال معاملات خالصه [illegible] حسب الحکم [illegible]

و [illegible] کونسل [illegible] کارهای خالصه حسب الاستقلال [illegible]

[illegible] میر جعفر خان [illegible] اختیار معاملات

مظفر جنگ [illegible] که عبارت از [illegible]

[illegible] کونسل [illegible] معاملات [illegible]

از [illegible] مظفر جنگ [illegible]

[illegible] کونسل [illegible] عظیم آباد [illegible]

[illegible] دیوانی خالصه [illegible]

[illegible] مظفر جنگ [illegible]

[illegible]

[illegible] مظفر جنگ [illegible]

[illegible] کلکته [illegible] عظیم آباد [illegible]

[illegible] کونسل [illegible]

[illegible]

[illegible]

ملک [illegible] شند

[illegible]

[illegible] مظفر جنگ [illegible]

[illegible]

[illegible] معاملات [illegible]

[illegible]

[illegible] ارباب کونسل [illegible]

[illegible] میر جعفر خان [illegible]

[illegible]

[illegible] مردم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مقرب حقیقی بنده اعمال [illegible]

[illegible]

برای جواب و سوال [illegible] ذکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

کلیات شکسته ... [illegible] ... برای ... [illegible] ... باعتبار ... [illegible]

[illegible] ... نستعلیق ... [illegible]

کلیات شکسته ... [illegible]

باعتبار ... [illegible]

... [illegible] ... ذکر بعضی از حالات ... [illegible] ... را به

[illegible] ... صمصام الدوله ... [illegible]

خانه ... امیر الامرا ... آقا سلیمان ... صمصام الدوله ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... نستعلیق ... [illegible]

[illegible]

بر گوشه آن مقام گرفت و ساعتی ادراک بعضی صحبتش نموده [illegible]
بود سعید کشفی که در [illegible] برای مهاراج می گسترانند برای [illegible]
و مردم بالا از ورق [illegible] و ورق آن [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] جواب [illegible]
[illegible]

[illegible]

میر سلیمان خان ... او که با انگار ماموری شد ... [illegible] ... نوشته از عمارت
اجارتا از ... رفت می آمد و ... دهات ... کار ... [illegible] ... نقد ... و مقرر
حضور ... بود است که کار معمول ... [illegible] ... از درست جاده های ...
کشیده ... حضوری بود با او با هم آورده از دست ... [illegible] ...
غلات و ... [illegible] ... گشته از جمله ...
کرده بود در کیفیت عمل آمد یکی ... و الله اعلم بحقایق ... و هر سال میوه ها ... سود دیگران
میوه فروشان طلبیده بجای ... [illegible] ... شد و در ... زادهای عظیم
آنجا هم ... [illegible] ... که اکثری ... محروم می مانند ... [illegible]
میوه فروشان مقرر ... که میوه این وجه آورده ... [illegible] ... فروشند ...
خواهد ... [illegible] ... برای میوه فروشان ... [illegible]
در بازار ... [illegible] ... میوه ... [illegible]
... [illegible] ... و طلبیده ... [illegible] ... در شهر عظیم آباد ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... و انگور ... [illegible]
... [illegible] ... عظیم آباد ... [illegible] ... انگور ... [illegible]
... [illegible] ... انگور ... [illegible]
... [illegible] ... مسلمانان ... [illegible]
حضرت سید الشهدا علیه السلام بکمال ادب و احترام ... [illegible]
... [illegible] ... علیه افضل التحیة و الثنا ... [illegible]
... [illegible] ... نام ... [illegible]
... [illegible] ... و الله ... [illegible] ... حضرت شاه مردان
علیه السلام ... [illegible]
... [illegible] ... گفت که ... [illegible]

... [illegible] ... شاه و ولایت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... جماعه ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت شاه ... [illegible]
... [illegible] ... حاجی ... [illegible]
آنجا که ... [illegible]
... [illegible] ... برای ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... که اینجای ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... حضرت امیر المؤمنین ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... برای ... [illegible] ... گفت خانه ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... برای ... [illegible]
برای ... [illegible] ... گفت که ... [illegible]
... [illegible] ... گفت که ... [illegible]
... [illegible] ... گفت ... [illegible]

خواست و گفت که عهد رایج نام و رسم [illegible] جواب داد که [illegible] در معاملات [illegible] فرق [illegible]

گفت در لفظ نام توهم ولد و حرمت و در لفظ الله توهم [illegible]

[illegible]

بحاجت ثلاثه

[illegible]

از سپاهیان [illegible] نموده از حاصل جاگیر خود برسانند و در [illegible] روزهای [illegible]
[illegible] از اسباب [illegible] بر آورده [illegible] ارادت [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] ایام که [illegible] صحبت [illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible] ابراهیم خان بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] بوده‌اند [illegible] موافق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مبارک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علی ابراهیم خان [illegible]

[illegible]

[illegible] سید محمد خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر ... [illegible] ... جبرئیل ... [illegible]

[illegible]

ذکر سنه ... [illegible] ... جماعه الکلیسیه با سرداران ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

موافقت مردم امیر ... اینها ... سعادت ... [illegible]

هزار کس ... [illegible] ... سواحل ... [illegible]

[illegible]

این معنا برای ... فتوحات ... [illegible]

این ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

دراوفقه ح

[illegible]

صدق مقال و حسن افعال ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر جلوس نانی بیگم دختر بابو بیگم و صدر الملک خانی و بعضی از ماجرای ارجمند آباد و [illegible] بیگم دختر بابو بیگم که در کار [illegible]
بتقریبی که نوشته شد چون وکیل شاهان سنه یکهزار و یکصد و نود و سه [illegible] بخود و ارباب مظفر جنگ [illegible]
او را با ابراهیم وطن روزنه رفت که به او بود [illegible] که جمیس سفید [illegible] تحقیق [illegible] بطور [illegible]
رو به ملک و مانش [illegible] رفته او مظفر جنگ [illegible] قلب [illegible] نمودن [illegible]
که از اهالی و درو بنا بر احتیاط [illegible] مظفر جنگ آنچه عبد العظیم [illegible] بود [illegible] رسید که [illegible]
و فرود از [illegible] و العلم عبد الجبار الحمید و صدر الملک خانی [illegible] الارض [illegible] اوقات [illegible]
متعرض گشت [illegible] بنام حکومت [illegible] سنه یکهزار و یکصد
و نود و سه [illegible] اجابت گفته [illegible] شنافت [illegible] صدر الملک خانی [illegible]
در [illegible] اتفاق [illegible] بجهان آباد [illegible] جهانی [illegible]
[illegible] ملک علاء [illegible] حکومت [illegible] قاضی مظفر علی خان [illegible]
عالم گشت [illegible] جهانیان [illegible]
[illegible] بجهانی
[illegible] نیابت مظفر جنگ حکومت [illegible] دولت [illegible]
[illegible] ذکر خروج
[illegible] مظفر جنگ [illegible] گشت [illegible]
[illegible] اختیار [illegible]
[illegible] صدر الملک خانی [illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible] اختلاف [illegible]
[illegible]
[illegible]

آن اسیر رضای

[آن اسیر] رضای اصحاب الکلیه [illegible] اطلاع [illegible]
[illegible] فتنه [illegible]
[illegible] مظفر جنگ [illegible]
[illegible] چند روز [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible] الکلیه [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible] الکلیه که مالک و حاکم این جا [illegible]
[illegible] احوال [illegible] الکلیه [illegible]
[illegible] حکومت مظفر جنگ [illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مظفر جنگ [illegible]
[illegible]
ابراهیم خان [illegible] ذکر رسیدن [illegible] مظفر جنگ [illegible]
[illegible] مظفر جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نوشته بودند و در غیبت او چه روانه شد از شش حکم و ولایت [illegible] و بخش [illegible]
رسیده بود مهم که در این اثنا رسید و حسن [illegible] محمد [illegible]
بیان [illegible] ایام نظم ملک [illegible] سبب جنگ [illegible]
حاصل نموده همراه خود آورده و چون [illegible] بوقوع پیوست
[illegible] الهام [illegible] دیوان خالصه [illegible]
[illegible] نظر اصلاح [illegible] که [illegible]
[illegible] انتظام [illegible]
[illegible] و ولایت [illegible] در میان [illegible]
[illegible]
برای نظم ملک [illegible] و نظم ملک [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] چهار [illegible] سید [illegible] خان
[illegible] نظم ملک [illegible]
ملک برادر [illegible] که [illegible] با حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] سال [illegible]
کشته [illegible] سید محمد خان [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] مبارک
[illegible] خان [illegible]
[illegible] سبحان الله [illegible]
[illegible]
[illegible] نظم ملک [illegible]

[illegible] استغنا [illegible]
[illegible] محمد ایرج خان خلف [illegible]
[illegible] ایام [illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] الحرام [illegible]
[illegible] محمد جعفر خان [illegible] رحمت [illegible]
[illegible]
[illegible] در [illegible] اگر چه [illegible]
[illegible] اللهم اغفر له [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible] راجه [illegible]
[illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عظیم آباد نیابت [illegible] راجه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از عظیم آباد [illegible]
[illegible]

مهاراجه کلیان سنگه پسر مهاراجه [illegible] برای [illegible] ... [illegible] و جمله [illegible] بود
درین ضمن اعانت راجه جیتا رام نموده موافق [illegible] تا بقیه وقت [illegible] حال او بکوشد [illegible]
برای ما جرا وقوف یافته راجه جیتا رام [illegible] ... مهاراجه مذکور [illegible]
اعادت [illegible] شده عازم [illegible] گشت [illegible] بر [illegible] که [illegible]
مو [illegible] کو [illegible] احوال [illegible] معاملات [illegible] عظیم آباد و [illegible] رام [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] او و [illegible] از [illegible] که [illegible] مطلع [illegible] معاملات
معاملات [illegible] با [illegible] که [illegible] ... در زیر [illegible]
راجه جیتا رام [illegible] خواهد [illegible] و [illegible] حکومت [illegible] چندی [illegible]
[illegible] که [illegible] راجه جیتا رام [illegible] با آنکه [illegible] و [illegible] تفصیل [illegible]
رام [illegible] معاملات [illegible] راو [illegible] مطلع او [illegible]
[illegible] ... بلکه [illegible] راجه جیتا رام
از [illegible] معاملات عظیم آباد با [illegible] راجه [illegible] شده [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] مهاراجه [illegible] راجه کلیان سنگه [illegible] مدار المهامی
[illegible] مذکور [illegible] مهاراجه کلیان سنگه [illegible] نام او [illegible] جهت [illegible]
نموده [illegible] سال [illegible] و [illegible] از [illegible] هجری [illegible] عظیم آباد
[illegible] راجه مذکور [illegible] این [illegible] شده [illegible]
[illegible] که [illegible] راجه جیتا رام [illegible] مهاراجه
کلیان سنگه با وجود این همه [illegible] راجه جیتا رام [illegible]
و [illegible] از راجه مذکور [illegible] مهاراجه [illegible] عظیم آباد
[illegible] آغاز [illegible] کار [illegible]
[illegible] این [illegible] راجه جیتا رام در [illegible]
[illegible] مهاراجه کلیان سنگه [illegible] مهاراجه کلیان سنگه [illegible]
هیچ [illegible] ساخته [illegible] و [illegible] تاریخ [illegible]

وف دها با صلاح آرایه

[margin:] کر [illegible] عظمت و [illegible] از [illegible] انتقال [illegible]
[margin:] [illegible] در این زمان [illegible] کار [illegible] را می خواهیم
[margin:] [illegible] شناختن [illegible]

[illegible] دها با صلاح آرایه [illegible] زمان راجه جیتا رام [illegible] مقامات [illegible] شایسته [illegible]
[illegible] چندی [illegible] که [illegible] عدالت تا به [illegible]
[illegible] که [illegible] این [illegible] با [illegible]
[illegible] این [illegible] ولایت [illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] راجه [illegible] شده [illegible]
[illegible] احوال [illegible] و حکام [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] حالت [illegible] آن [illegible]
[illegible] اطفال [illegible] راجه جیتا رام [illegible] باد [illegible]
ایام [illegible] رسیده [illegible] و حقیقت [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] مذکور [illegible]
[illegible] اطفال مذکور [illegible] اطفال [illegible]
[illegible] آن اطفال [illegible]
[illegible] تا [illegible] والارادة [illegible] الهایت [illegible]
[illegible] آن رام [illegible] **ذکر ما جرای [illegible]**
[illegible] در [illegible] تفصیل این [illegible] که
[illegible] اند [illegible] که [illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible] آن [illegible]
[illegible] رسید [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] راجه [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] که [illegible] تا [illegible] او [illegible]
[illegible] راجه [illegible] طرف [illegible]
[illegible] بوده [illegible]

[margin:] [illegible] مختصت

و از شدت عطش و اضطراب فقدان آب ... جار سواران [illegible] و دو [illegible] و جنگ [illegible]

مشهور ... نکرده دو از ده ... بر سولداد ... [illegible] هلاک شده [illegible]

[illegible] و شدت طمع و انواع خلق و از [illegible] نواب ... [illegible]

سردار ... گشته ... بسیار ... با ... گفت ... کم ... کار ... [illegible]

... و دیگر ... در جنگ ... و صحبت ... با ... از ...

زبانه ... بر ... سفر نامه ... و ... ساختند ... کار ... در ...

... با اتفاق ... که اگر ... لشکر ... نظر ... کار ... سر ...

لشکر ... در باب ... گفت ... مغفور ... کرده ... لشکر ...

و ... کار ... در ... سبب ... رسم ... رایت ... لشکر ... اردو ... و ... نقد محمد

... از ... رسم که ... کار ... روی ... سال ... و ... در ... بر ...

... از ... با ... کرده ... رایت ... حقیقت ... استقلال

بکمال کار در سلم ... رسم ... خلق ... کرم و ... لشکر ... نظر

نداده ... نواب ... و ... راه ... لشکر و وعده و وعید ... کشیده

قوم ... و ... نواب ... شکست

... در ملک ... راه ... اعدا ... آمد ... لشکر ... بر

... قرب ... حرب و کسب در ... استقلال

... قریب ... لشکر ... فتح ... سپاه ... بود ... کار ... گرفته

... سواران ... لشکر ... در ... کیفیت ... کار ... زیاده

... در ... شکست عظیم

... لشکر ... بر ... کار ... با ...

... برگشته ... احوال ... لشکر ... افغان و

... جنگ ... بسیار ... بر ... زیاده ... بر ... زیاده

... بر ... حقیقت ... کشیده ... و احوال

راستا ماهای عظیم

راستا ماهای جنبه ارباب ... که در ... فرمان ... جمع ... سواحل شده ... سرداران و ...

... بر ... زبر ... گرفته ... و اصحاب ... اتفاق صلح نموده و تحقیق ...

... نموده ... کار ... ساخت ... نمودند ... کار ... سورت بود ... الملک

... سلطنت هندوستان ... تمام این ملک ... داده ... و ... قضیه ... خانواده ...

... الملک و استیصال ... وقت ... داشت ... تا ... وقت ... نموده ... محمد

... کار ... ارباب ایمان ... بیگی ... سورت ... بکمال ... آن ... نمودند

... مقام ... هندوستان ... نموده ... سورت ... در این

... جواب ... فرخ ... کار ... بر ... از ... جنگ و ...

نموده بود ... حکم ... رفتن ... ... اتفاق ... سرداران ... تمام

نسبت ... نظام الملک ... بیقرار ... جانب ... آمد ... و ...

حکم ... کرده ... کار ... الملک ... جنگ ... بر ... کار ... فتح

کار ... سال ... سواران ... رسیده ... نمود ... جنگ ... آمد ... دارد

گجرات ... با جماعت ... امیر الامرا ... کار ... جنگ ... نموده ... باتفاق ... کار

... گجرات ... حکم ... کرده ... نموده

بر آمد ... هندوستان ... گجرات ... رسیده ... جماعت ... گجرات

... نموده ... جلادت نموده ... ملک ...

گجرات ... فتح ... در ... بود ... امداد ...

در گجرات ... کار ... کرده ... دست ... دیگر ... بر آن

... نظام ... آمد ... کار ... گجرات ... کار

... رسیده ... دیگر ... گجرات ... گجرات بر آمد

ذکر در فرو نشستن ... افغانیان ... گجرات و هندوستان و ... [illegible] غنیمت

... نموده ... ملک ... لشکر ... بخش ...

... تا ... گجرات ... افغانیان ... رسید

[illegible] مرتبه [illegible] توسل نمود [illegible] دولت [illegible] [illegible]
قلاع و محال [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] الکلبیان [illegible] المقیم [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible] سعادت علیخان [illegible] شجاع الملک [illegible]
[illegible] و ادای رسالت [illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر [illegible]
[illegible]

مقابل افواج

مقابل افواج [illegible]
[illegible]
ذکر [illegible] احوال حیدر نایک [illegible]
[illegible]
[illegible] حیدر نایک [illegible]
[illegible]
[illegible] حیدر نایک [illegible] نظام علیخان [illegible]
[illegible] آصف جاه [illegible]
[illegible] نظام علیخان [illegible]
[illegible] حیدر نایک [illegible] نظام علیخان [illegible]
[illegible]

بجز گلگون بود بدر رسانید و مکان نمود کوه را فرو گرفت صاحب بلدان و ارباب [illegible] امرای باجابر باب بعد از آن
گره بلاد فات او نشسته و عهد و پیمان در میان آمده معاهده [illegible] ملک خود [illegible]
اسباب ملک گیری گاو آورد رستمی افواج اشتغال نمود چنانچه گذشت [illegible] مرتبه ها و در منازعه نمود [illegible]
مرتبه در میدان شکست فاحش خورده ملک خود برگشت و خود را بار دیگر رسانید در مرتبه [illegible]
و با نظام علیخان اتفاق کرده و آغاز استیصال او و انتزاع ملکش نمود و شصت چهل هزار سوار نظام علیخان [illegible]
کالیخان در هوس ادبیت و بیجاپور سوار مرتبه با انگلیس مامور گشته ملک او در آمده و حیدر نایک جنگ نمود و ملک او را از دست
مقصد خود بر ملاء دیده ناچار با افواج مرتبه و نظام علیخان مقابله نکرده و بیچ تفاوت چند میل راه میکرد تا اینکه
راه جاکه مقامات بی خودست جنگ جلد اریاف و توپخانه و اردو را در مواضع مناسبی مورچال در سنگر
مستحکم ساخته و زنبورها بر در و پیش چیده میکرد را نمیدید افواج مخالف بسبب کمال نافهمی برای محاصره بیرون آمده صلاح کرد
آشتی کرده زر موافق مرتبه و نظام علیخان و کالیخان رئیس لشکر داده و رفع فتنه را از سر خود نموده برگردانید
و در سواره دو سال با سیدی و آرام بوده سفرا و ایلچیان کارروانی نزد کریم خان زند فرمانروای ایران بخدمت نجف و
مهمانی اسباب فرستاده و رخصت طلبیدن چند هزار سوار مغلیه گرفت و صلاح نظیر فرستاده سواران خراسانی
جانب سرداران زار طلبیده و با فرانسیسان خبر بر موریشس که مقابل ملکش افتاده رای و اخلاص جدا کرده
بمراسلت آنها با فعلهای دلاور در انگلیسیه هم پاسداشت در ارباب تحف و ثمرها فرستاده و بمشورت انهایه آتش حرب
حرب بهم رسانیده سواران مذکوره با صلاح هندی کهنه باشت و چند هزار سوار را ترتیب کرده که بر اسپان خود سوار
گشته و صف آراسته ترکیب چند هزار پیاده سپاهی و هندی و بنگش سواران ولایتی و هندی را که ملازم او بودند [illegible]
تا پنج روز در نسق و عمارت آداب و قانون حرب مشغول داشته با پیاده و سوار بکار بردن رشک و ترتیب تعلیم [illegible]
نهاده بندوق چقماقی درست نموده برق انداز آن مرتب با داب حرب و تفنگ و تعلیم منصب توپ بردند
و آنچه انگلیس و فرانسیس درست کرده و در کارخانه گرفت و در ملک سه چهار کرور و پنجاه ارباب ملک در مرتبه
مستولی کرده و فتح را باینجا بند ابر جمیع ما یحتاج فارغ البال اقامت گاه انتظام و نسق نموده و بشکوه بندوبست جلادت
که حاکم سرکار سابقه مرتبه و فرمان انجام نیافته و در سر کرده های از روی فرمان نمیتوانند شد تا به کرانه رسید
فرموده بر کنار بهادر حفت کشت گلکه را سواره نموده و بر او تلخ گشته شدند و در روز یکشنبه بنام سوار
شد به همان وقت از جنگ میدان کشیده طلبیده و زیاده بار آن کشید سرداران خاصه نیازه را از اول

بعد از آنکه

بعد از آنکه گفته شد [illegible] و بکار طلبیده ام با هم باخبر شش و با مردم اینجا با حلالی و اتحاد بسر برند
[illegible] در بیجاپور [illegible] رسیده باین راه طرف آورده که با هم و کارخانه با دیگر آن خانه بیجا با هم زنند
و لشکر با او [illegible] را موقوف صحبت نمود بیان شنیده باز خلاف فرمانش کرد و شغل نفقه ارباب را طلبیده و لشکر برداشت
برای فیل کشیده از آن باز بر حساب گشته الکای گر بیجان حالا بسته فوج فرمانده و قرابت ابرا جا حالا
همه بد رکشی آمده نزدیک هم خلاف قیاس ملاحظه و با نفع آنها زندگی کنند و فوج و کرنات و بطنی و سلطنت رسید
بنقدی را از سر و ملک هندوستان انسب نیست و العلم عند الله تعالی الغرض حیدر نایک را از روز
که جانب ممالک او روز اجتماع کرده اطمینان بیشتر نموده در توفیق مرتبه را با انگلیسیه نگاه داشته و بدو بنیاد او
آشتی یافته بیگانه رسانیده که اگر با ما معاهده نمایند و توپ ها جنگ شود و فرو باشند هم با ما و را اعانت جان فرزندم
انجام دهد تا رفت چنین زمینه از خمات لشکر و حقیقت آشتی و معاهده را در یکی از دو شرط نمود و بنیاد اول
آنکه زر و ماه آمده لشکر یک حروب و دیگر با شند و ایشان را از این امور تعرض ننمایند و بعد بر کرنات رفته الکا را
مستخر سازند و ما استیصال جانب انگلیسیه آنجا و افواج آنها بر ما فرستاده حیدر نایک برای مرتبه را استعداد و سپاه
شش هزار منزل نمود ذکر کشته شدن حیدر نایک به هوس بر کرنات و محاربات او با افواج انگلیس حیدر نایک
در سال بیکبار برگشته دو و جا با جنود برای امداد در آنجا با مرتبه نمود و با سپاه افواج با پیاده و سواران و غیره
افواج آن ملک ساحه بر کرنات گشته جنگ در آن بی نشد افواج نگاه جنگ جهل خانه کرده و با تنگی روز به تاریخ پنجم
با تمام فرستاده و تاریخ شهر صفر رسیدن محمد علیخان شهر بندر آمد و آن سپاه باز اسپ تا که درآن با سبب شورش
گرسنه دیگر و نیز که با مردم شهر حیات و دیوانی منقدی نکرد آنها با بخارات جنگ در آن کرنات انگلیسیه را فرستاده کرده
را که در آنجا یافت معتقد شد تا دیگر جنرل مسترو که بیشتر جنگ شجاع الدوله و دیگر زده در آن زمان بود
اکنون جنرل و منتیق کرتی ناظم شهر مذکور مخدوم او از قلعه یافت تزده حرب توپ و تدابیر انجام آن شغل کرده
بهادر و ده بلقی تعلق کنار آمده کنک بر آمد حیدر نایک از وقت جا بسیر فوج کلانت که آن اشیای بر جا گشته
افواج انگلیسیه مانند مسلمانان گشته و فوج با او نزد ایک سالار لشکر جنرل منرو بیجا آورده و جنرل منرو فوج
را آراسته یک بلغی از فوج کرنیل را و چند انگلیسی و دانش و چند مقوم سازنده و دو حرب توپ و سر انجام
آن فرمان داد و دیگر دو سه گروه لشکر از فوج عراق خاطر برقصه باشند متوجه حیدر نایک گردد
جنرل ده و دوازده گروه از قلعه دور ترفت حیدر نایک بسبب جنگ و فوج بلغی بر سم منقلاء فرستاده و حکم کرد

که اهل ریسر بلخت که برسی می‌آید به برید بعد از آن منتظر حکم بوده متواتر عرض [illegible] نموده باشند
بجا آورده با بلیتی مذکور رود و جهت کپتان بلیتی بجهت مقابل [illegible] شروع جنگ [illegible]
نمود اما جرنیل شرو الطلیع داد که جنگ شروع شد و جمعیت انبار [illegible] و دشمن تاب نیاورده [illegible]
رسید چنانچه قلعه بعد دو سه روز بر آمده جنگ شروع شده بود با رسیدن سواره [illegible] نصف [illegible]
تا آنکه ابراهیم قرار باید [illegible] شده [illegible] از روز تا [illegible] جرنیل چهار بلیتی را جنگ بلیتی [illegible]
فوج [illegible] جمله دو بلیتی [illegible] سفید و [illegible] دو بلیتی [illegible] هندی بود [illegible] بلیتی را برسند [illegible]
[illegible] بلیتی [illegible] کرده [illegible] بعد الطلیع [illegible] بلیتی [illegible] بلیتی اهل [illegible]
[illegible] فوج دیگر [illegible] فرستاده [illegible] فوج انگلیسیه [illegible] دشمن و مقابل جرنیل با تمام فوج در
[illegible] جرنیل [illegible] لطف [illegible] خان [illegible] افواج حیدر نایک [illegible]
که [illegible] توپ [illegible] آتش [illegible] افواج انگلیسیه زده
[illegible] ساخته بود [illegible] افواج انگلیسیه [illegible]
آتش [illegible] مقابل [illegible] جنگ در آن
فوج [illegible] افواج حیدر نایک [illegible] انگلیسیه [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] بلیغ کشته شد
[illegible] جرنیل [illegible] خوف [illegible]
[illegible] جرنیل [illegible]
[illegible] حیدر نایک [illegible]
[illegible] انگلیسیه [illegible] محمد علی خان [illegible]
و انگلیسیه [illegible] مفتوح [illegible] افواج حیدر نایک
گشت [illegible] انگلیسیه [illegible] انگلیسیه [illegible]
[illegible] انگلیسیه [illegible] حیدر
نایک [illegible] ذکر جنگ [illegible] جرنیل [illegible] فوج حیدر نایک [illegible]
و شکست [illegible] جنگ [illegible] جرنیل [illegible] از [illegible] برگشت

مطلوق داشت

مطلوق دوست [illegible] رسیده [illegible] کشیده و این خبر تا کلکته رسیده بود آتش نفاق
[illegible] انگلیسیه [illegible] داشت بلکه کار [illegible] گذشته جنگ تفنگ کشیده
[illegible] با [illegible] شعار [illegible] تفنگ [illegible]
[illegible] انگلیسیه [illegible] جنگ [illegible] باقی [illegible] تفنگ [illegible] راست
[illegible] بلکه در میان [illegible] گذشت و در چند روز [illegible] شده
[illegible] لازم [illegible] جرنیل [illegible] جمعیت [illegible]
[illegible] برگشته [illegible] اصلاح و تعقیب [illegible] انگلیسیه [illegible]
[illegible] آورده [illegible] شکست فوج انگلیسیه [illegible] حیدر نایک [illegible] جرنیل [illegible]
[illegible] کلکته رسید و انگلیسیه [illegible]
کلکته [illegible] رسیده [illegible] گفت [illegible] انگلیسیه
کلکته [illegible] جرنیل [illegible]
[illegible]
کلکته [illegible]
[illegible] جرنیل [illegible]
[illegible] جرنیل [illegible] بلیتی [illegible]
[illegible]
[illegible] جرنیل [illegible] بلیتی [illegible]
بسیار [illegible] جنگ حیدر نایک [illegible] انگلیسیه [illegible]
[illegible]
[illegible] جرنیل [illegible]
بسیار [illegible] عالم اسباب [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] مطلوق [illegible]

به صورت جبرئیل کوت جوق بسته اند که از انواع علاوه ازم کنیننی ده [illegible] در او نوشته و در منجلاح
و در کشتی سوار غنیمه رحم او رفت فوج برده داده در او سلطان ماه مبارک رمضان [illegible] و چهارم [illegible]
همراه او و رکاب سواری جهاز روانه منجلاح کردید و بعد از قدوم التفات که [illegible] خضر در این ایام [illegible]
ترکت انداخت [illegible] و برگشت جرأت کشته فتنه انگیزی در خاک ایشان نطفه و عیال و اطفال
غریب الدیار بوده اند و شنیده که از روز دخول ماه روسی [illegible] عاقبه تعلیق منعقد [illegible]
نام و نشان هر روز از این حرکات محروم و انگلیسیان خود مطلق التفات نکرده از مردم این دیار [illegible] بعضی از
به رشته اتحاد رسیده با سپاه [illegible] فرنگی [illegible] شده آنها بود [illegible] اخبار محلی شنیدند
انجیز بیتو گردیده در این ادراق ارقام یافت و آن این است که جبرئیل نیز و جماعت [illegible] انتظام یافته [illegible]
منجلاح رسیده و هدف سهام علاوه افوام و جبر او ام گردید و فوج حیدر نایک نیز نزدیک قلعه نزول نموده [illegible]
خارج قلعه سیاه انجا ای حمله آورده و مصلاح جهان دیده و فی ساعه خبر بر فوج منتصل قلعه رسیده [illegible] کاری با [illegible]
از پیش برده سر [illegible] چندی را با دو بلیتی کردن [illegible] که عبارت از جوانان چیده قوی است [illegible] بالله [illegible]
بر بر [illegible] دست [illegible] جمیع ملک [illegible] بیرون فرستاد و جوق حیدر نایک از [illegible] جنگ این [illegible]
و هنگام [illegible] بر شنید الله [illegible] انواع [illegible] داروده [illegible] جان [illegible] عاطل و عاطل می کند [illegible]
نجاح اوم [illegible] جنگ و در گرفت [illegible] انواع [illegible] صاحب الفعل [illegible] در رسید
[illegible] محصور گشته [illegible] نتوانست و [illegible] با [illegible] در دهی و [illegible] داشته بالکل [illegible]
[illegible] حیدر نایک [illegible] جبرئیل نیز [illegible] حیدر [illegible] جبرئیل کوت [illegible]
منجلاح [illegible] رسیده [illegible] با او [illegible] کند [illegible]
بود [illegible] قلعه [illegible] گذاشته با [illegible]
و [illegible] حیدر نایک با فوج [illegible]
[illegible] حیدر نایک [illegible]
و جبرئیل [illegible] بقیة السیف [illegible] قلعه منجلاح گشت [illegible] شنیده
حیدر نایک [illegible] با قلعه [illegible] بیند [illegible] جابر [illegible]
می توان [illegible] انگلیسیان [illegible] قلعه [illegible] بود [illegible]

باین است

دراین باب که میگویند قلعه [illegible] سنگ [illegible] آمد [illegible] مطلق [illegible]
[illegible] هزار کس که از فوج [illegible] البته [illegible]
[illegible] و فایی نبود [illegible] حصار شنیده است که [illegible] بسیار و خلق [illegible]
[illegible] از خارج [illegible] در آنجا [illegible] ایام [illegible]
[illegible] بوده [illegible] صورت [illegible] اکنون [illegible] وشتن است
و در [illegible] معلوم می شود که این هم خلق [illegible] این حال [illegible] صورت [illegible]
[illegible] انگلیسی [illegible] این اخبار [illegible] معلوم نمی توان شد [illegible]
این [illegible] و تفتیش قلمی می شد ذکر [illegible] جبرئیل کوت منجلاح و جنگیدن با افواج حیدر نایک [illegible]
[illegible] انگلیسی [illegible] جبرئیل [illegible] انگلیسی [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] انگلیسی [illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل کوت [illegible]
[illegible] انگلیسی [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انگلیسی [illegible]
[illegible]
[illegible] انگلیسی [illegible]
[illegible]
[illegible] انگلیسی [illegible]

بنشینیم با عقب رفتن و افتادن از انواد و وقت اکنون که خدا صاحب [illegible]

ملکداری با بودن خانه صاحب اختیار رجل [illegible] و عقب [illegible]

[illegible] انتقام [illegible]

بیچاره که بغیر از خدا یاور و یاوری نداشتند [illegible] رسند [illegible]

سفلی بر بلاغ محل رسیده [illegible] جهات خصوصی [illegible] ایام عاشورا مقام

محرم شروع [illegible] از [illegible] جنرل [illegible]

[illegible] همراه [illegible] از قلعه [illegible] افواج [illegible]

[illegible] جنرل [illegible] قلعه [illegible] افواج [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

ذکر اسباب فتوحات دولت انگلیس [illegible] افواج انگلیس [illegible] ولایت [illegible] انگلیس [illegible]

[illegible] افواج انگلیس [illegible] قلعه [illegible]

انگلیس [illegible] قلعه [illegible]

افغانان [illegible]

[illegible] افغانستان [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] سلاطین [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] شاه [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] اطراف [illegible] اطلاع [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] انگلیس [illegible]

انگلیس

انگلیس [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] حصار [illegible]

[illegible] آتش [illegible] داخل قلعه [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] افغان [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] انگلیسیه [illegible]

[illegible] توپها [illegible]

[illegible] اعتبار [illegible]

[illegible] جنرل [illegible]

[illegible] رسم [illegible] توپ [illegible] بر ساحت [illegible]

[illegible] جنرل [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] افواج انگلیسیه [illegible] جنرل [illegible] کوهستان [illegible]

[illegible] جنرل [illegible]

[illegible] افغان [illegible]

[illegible] انتقام [illegible] جنرل

[illegible]

[illegible] جنرل [illegible]

[illegible] افواج [illegible]

[illegible] افواج [illegible]

[illegible] انگلیسیه [illegible]

[illegible]

ذکر بعضی از احوال و قضایای مبارک الدوله و … بیگم

مبارک … [illegible]

الفلی

[illegible]

بشمار آورده دیگر وی چند از خوانندگان و رقاصان بموجب عظیم [illegible] عزت و اعتبار ایشان [illegible]

در سنه الف امام [illegible] سلطنت بهار علما و افاضل انام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بیر جاعل و بیره [illegible] ساختن عمارات [illegible] امکان [illegible] زیاده از [illegible]

[illegible]

سوبه دار و یک بیتی ما کنند ان مکو منبد بک بیتی کذا [illegible] مع مسند [illegible] و ابتداع تا به یک کتبان

باشند که اعتبار بجا باد بر طرفی و عزل مسند دار انشی منصب [illegible] و نسبت [illegible]

و اگر باد و دستار دیگر بند و غیره و اصطلاح و خبر گیری بند و فی [illegible] نه کتبان [illegible] است و کتبان [illegible]

ربابت این یک بیتی فواید بسیار عاید می شود که با هنر و بجا که نسبت رعایت به کتبان [illegible]

مسند دار می کند و او را صاحب بیتی مکرر داند و الله در باره خود می باید و او امید وار بدست آمدن بیتی کند

خود فروخت سپاهیان و رعیتی اگر از او زند و دار از زنند اوّل سوالدار و بعد از ان که شکی کنند سار خرچی [illegible]

که بر سوالداران در ترتیب دلها [illegible] اینها حاکمیت و در بجا و درست لف اوّل در ملاحظه نوکری [illegible]

بکسر الف و فتح سین مهمله و سکون نون و بعد از ان گفتنش بفتح لام و سکون نون قاف و فتح تا [illegible]

دفن اوّل و سکون نون [illegible] بعد از ان کیتی بفتح کاف و سکون یای [illegible] و فتح تا [illegible]

و سکون نون بعد از ان بیجا است بکسر میم و سکون یای [illegible] و فتح جیم و سکون راء مهمله [illegible]

کمال بفتح کاف [illegible] و سکون راء مهمله و فتح نون و سکون لام بعد از ان [illegible] بفتح جیم [illegible] و سکون راء

مهمله و فتح نون و سکون لام او را بعد از این رتبه رعایت فنون [illegible] سپاهیان [illegible] و بجای [illegible]

که صاحب اختیار معاملات در بعضی اصطلاح می باشند تمام [illegible] نوکری [illegible] مفصل شنیدانند اما

عموماً بهمه دارای [illegible] از نوشته شد نسبت بکو [illegible] نوکران [illegible] فرقه را [illegible] تقدم و تاخر

باعتبار زمان نوکریست هر که اوّل نوکر شده او در مرتبه بر همه تقدم دارد و هر که آخر از همه نوکر گشته

او از همه کس در مرتبه مؤخر است و باقی هم بالنسبه از یکی تقدم و از دیگری مؤخر اند و مؤخر مرتبه

مقدم نمی تواند رسید مگر به مدد رفتن یکی از این سلک خواه بمردن خواه باستعفای نوکری خواه به [illegible]

شدن یا به جرمی و تقصیری از بجرم برون رفتن یکی از این سلک تنها فرق در مرتبه او را [illegible] در مرتبه [illegible]

می [illegible] رتبه که دارند [illegible] مرتبه [illegible] هر کس بیرون روند [illegible] مراتب [illegible]

می افزاید چنانچه ممکن است که یک تفنگچی بعد از انکه کیتنی و میجر شود [illegible] بمدد [illegible]

بر رتبه کونل برسد و بعضی [illegible] در زمره [illegible] و کیتنی که [illegible] و دیوان [illegible]

اورد [illegible] و عظیم آباد و فی الحقیقه مالک [illegible] اکثر [illegible] و علاوه [illegible] است عبارت از چند

الکلیسی [illegible] در ولایت الکلش [illegible] است که دار السلطنه پادشاه و الکلیسیه است

اوّل انها

اوّل انها [illegible] ارباب کو [illegible] خود و بادشاه این بادم [illegible] خوده [illegible] تجارت در ملکت هند و ستان

[illegible] تجارت [illegible] الهای [illegible] و او اقعه ور [illegible] و دیگر از [illegible] که خواهند [illegible]

[illegible] کشته [illegible] دولت [illegible] که از عهد [illegible] الدوله [illegible] در [illegible] بر [illegible]

[illegible] مالک این [illegible] دیگر [illegible] هند و ستان [illegible] کشته [illegible]

[illegible] مالک هند رسیده اند بادشاه [illegible] انگلیس [illegible] و سکون [illegible]

[illegible] بادشاه این فرقه [illegible] است اما [illegible] ارباب [illegible]

[illegible] کنند [illegible] ارباب [illegible] و ارای [illegible] عبارت از چند کس اند

که اما [illegible] و دولت [illegible] از [illegible] خود [illegible] و [illegible] نام [illegible]

جمیع کارهای خود بدست انها سپرده [illegible] و [illegible] السلطنه [illegible] معارف [illegible] باشند

تا [illegible] بادشاه [illegible] ارباب [illegible] رفاه [illegible]

[illegible] با هم [illegible] باشند [illegible] انها [illegible]

و [illegible] باشند [illegible] بجا [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] بسیار [illegible] با نظام

[illegible] و ارای مردم [illegible] است و [illegible] مردم [illegible]

[illegible] از [illegible] خود [illegible] کرده [illegible] اند [illegible]

[illegible] کشته [illegible] باشند [illegible]

[illegible] اهل [illegible] مردم این ملک [illegible]

[illegible] از احوال [illegible] ملک [illegible]

[illegible] اصطلاح [illegible]

رفاه مردم و انتظام [illegible] ملک [illegible] مردم [illegible] محبت [illegible]

[illegible] مردم [illegible]

[illegible] ملک [illegible] باشند [illegible] ارباب [illegible] انجام احوال [illegible]

[illegible] به [illegible] جانشان [illegible]

و نعمی ازان چه بود و تماشاخیز انقلاب بخت ازان قواعد و ضوابط چه خواسته ... تا بجهانه اجرا نمود
مذکوره در نظرهای مردم چگونه آراسته اند نقد مقصد در منشور ... را القطع تمام ...
لدیت پدید باجات و سعی صاحب توفیق اکثر عباد از سر خلق ... مطلع گردید و خداوندان عزت
رب الارباب بار سلطان ... که قرار ... آمد ... تحقیقات حدیث شریف الدال علی الخیر کفاعله ...
و ثواب باشند والله ولی التوفیق ذکر اسباب انقلاب ملکی ... در این ممالک و دوید اند ... و در این عهد
کرده و انقلاب کارها و ضوابط و قواعد که بیشتر جهانیان ... جهد بود ... بر سبیل اجمال ... بیارآید
خلقت ... که بر وجه بدایت که بحسب تقسیم اقالیم ... قطعه زمینی را ... که ... ملک ... بنا بر ...
چهره ... حقیقت ... در بطن ... زمینی ... اختلاف ... پیدا ... است که ... با اقتضای ...
به جان ... و اکثر حالات ... جمیع اراضی ... اختلاف ... اشیا ... و ...
و نتایج و نباتات و حیوانات ... اقلیم ... و ... ارتفاع ... مردم ... بار ... حالات
و ضوابط و قواعد ... این ممالک ... تمام ... اقالیم ... در ...
اینجا است ... انتظام ... ملک ... در ... خلق ... در ... آفاق ...
و از این جهت ... اقلیم منسوب ... مذکور است ... اکثر مردم اینجا ... و ضعف العقول
... و ... بیشتر ... گردیده اند ... سلاطین ... بر این ممالک ...
... حرب و قتال ... الست ... را ... استعمال نموده بجان و مال ... ایمان
... که ... پیدا ... را ... مقصد ... تا ... اعلی و ادنی ... ملک ... پادشاه و
... که ... بر ... کفایت ... و فراست ... قدر
... یکی ... مناسب ... فرموده ... نامزد ... در انتظام
امور ... آرام عباد و بلاد ... ارباب ... سعی ... امتحان ... مردم ... وراثت
کارها ... رعایا و برایا ... تحقیق ... داشته ... کار
... زندگانی خدا ... الفت ... دیگر ... باشند ... تا ... دیده ...
... بجهان پادشاه کامل انتظام ... عالمگیر ... رشته ...
... از ... هوشیاری ... قواعد ... اطمینان خلق ... بالی ... عهد

راه یافت

۳۱۱

... سازگری ... بیچ طلق بود ... عهد دیوان قطب الملک ... امور سلطنت
... و مستقدمان قدیم عالمگیری ... و از کار ... عامل و ...
در ... از ... خالصه و ... استقلال ... در ایام ...
ناتمام ... آرام طلب ... آمدن ... مستحق ... بستم ... خلق خدا در رعایا
بیچاره ... نقد ... ... آغاز ... جمع ... ستی
و ... ملک و ... آرای خلق ... رعایا و حکام ... بر ... تا ... قضا و سیادت ...
هم ... احکام شرع و عدالت ... بر ... وجهی ... جنبه ... اکثر طبقات
ام ... رعایا ... جان ... در جهان ... صورت ... صلاح و
تقید ... مردم ... جان و مال خلق خدا ... ایمان ...
... اموال ... سلاطین ... مردم ...
... در جهان ... ممالک ... مردم ... و دل
بهم رسیده ... دولت سلاطین ... جهانیان ... گشت ... وقت ... و داد ...
... منسوب ... عهد ... سعید ... الجلاع
آن ... گشت ... آهنگ ... ممالک ... است ... از ...
بلاد ... تمام ... ارتفاع ... رسوم ... عادات ... هندوستان ... چند
... صورت انتظام ملک ... آرام خلق ...
... مردم ... الفت ... نزاع ... شقاق و ... انتظام ... است
... بلکه ... جمعه ... احوال مردم این عهد ... خلق ... رشد
اتم ... ملک ... خلق ... احوال این زمان ...
... احوال ... چنین است ... الله ... مذکور ...
... رسوم ... ارتفاع ... هیئت ... تفصیل ...
... این قسم ... حکام ... زمینداران ...
... بر ... سر کار ... نفقات ... جمع ... خراج ... زمینداری ... و زمین ... قدیم ...

و خاصه و جاگیرات و ممالک ایشان و رواج فتنه انگیزی از دهبانان این ملک شده که به نوبت رسیده از وقت
و در پیچ‌های بیوت و ظروف داد و ستد نموده و جلاد و غیره اجناس انظار مصاحبان چیزی بکمینه با جلیه ... ملوک بلندنشان
و امرا رونق و شکوه آنها است رو به شیخ فرو رفته اند بار دور و غرابی و سلسله ای تقصیرات نیز اختلاف اسباب بعضی
جرایم ام غرائب است که در این جا بر چه بر رو شنند و به جهت تقصیر است که در این سبیل و ان خلیل شد ... و کذا
با عکس این امور بنده در آن مرتبه بیدار گشته و در این جا کسی که ... و از غریبه و نشستند مثل سنگسار و رسم و صلب
از بلاد و جمیع برنج انها که هم قدم اهم رسیده اند و چه بقدر مردند و طفلان چند بند و برادران چند بطلع نمود القاب ... حد
اکثر امور بلکه جمیع ضوابط در رسوم فرق بسیار که بعد از آن منعقد و خلق امید بار آن بعقوبت بر اتلاف و حکم شدن آن
آن لوقاع و عادات نا ممکن بود و متواتر است و انگلیسیه چون تعدد داد و بآن امور بند اکثر آن از فرضی است و در اینجا بهم از آن
ورود در آن و تعمیر آن مالکیت آسان است زیرا که در آن ... به عادت صحبت نمود و خاطر جمعیت نموده اند
اکثر تعجبات آن از مردم تحصیل عرض نفر سنجیده اند و آنها با علماء کتب انگلیسیه و چه نو آموختن صحبت ...
انگلیسیه در ضوابط و قواعد و اصول ملکی که بر کرده چنان خاطرنشان نموده اند که آن را شود و با عمال دینی قاعده بر
بهم تحصیل و ضبط ملکی و فرضی و برای آن تمشیت نمود و ساقیه حقیقیه از چند تحقیقات که ابتدا آن همه فتح سیر ... از
ضوابط مذکوره مردم شد و همین سلسله همین فرقی باشد بوده سلسله که هر که باز و دارد و در همه سو خبر آن نداشته اند العجب
ملل پیش آمده و اصناف ملکی مذهب داشته جهان آن تسلیم عمل می‌آرند بلکه تعقیبات بر پوشش و غیر اشیا که بود در بعضی ضوابط
و السیار اکثر آنچه که ... موقوف نموده اند چنانچه در ابتدا احکام اسلام سلوک زنهای کوه‌نشینی و در اشتغال مردان
و آن اعمال ممکن است از آنجا که ... شده و در شب و جمع که از بیا شهر کرده است آن را امنیت نموده اند و اکثر بحکم زنها ... اکثر در
و قتل و سیاست مجرمین در باره که آن نیز مصاحب طالب شرع شریف بدلالی وارد شده بنابر تقسیم با جلال گردیده ...
عقد و رد انعام با برکت و ملک جهان ملکی ابدا اشتغال نموده برای این امر وارد و قرار داده بودند که ...
جنین زنها ظاهر بر رضا و نفع و از بی کرد این واقعات جمع ... که او از اشتراک و در اجبار نکاح این ... نگرد
و تقاریر و شرح نامه ها زیر قرآن را هم بجا و زبان بعضی تخفیف سیاسی قرار نموده بر تمدن بسیار و اعلان و انتظام که در تمام ... نموده اند
و در عبادات هم مصلحتی بوده که به جز اکسیر ارثی در القاب لیاقت وظایف تحفه اسباب نقاره خانه ... و از بوابی
و منظوری جلوس ... متبدل گشته با اعیان و امرا ... همراه بلکه بر بستر نجوم ... چند ... فوراً شده
شوم طغیان شد و ایشان هم رسیده و از غرض اصلاح شرم با سفیده نقد و تحصیل ملکی با این بهانه در ممالک منظور گشته بود

وجه او در سرای تعبیرات فرقه
نیکو ره در محاکمه و انفصال
و عادی و ...
با هم ... بند شده قهوه ...
...

ام بعض از وجوه تحصیل مال ... اصحاب انگلیسیه مطلع کردیده با آنکه موقوف و ممنوع فرموده اند در
... است اموال جمیع ضوابط انگلیسیان کرده که با نفر وسعت و از غضب بیگانه اند بر قبایح مرور و بعد
... و فروعه مطلع شوند تعجب که با اطلاع آن ادبیه ... شنیده با تفصیل الخیر شد که وجوه بضع از آن فواید در
... ست ... آن را ز ابواب ... سبب تعقل و لکن ... کرده نوشته ... برای اجرای احکام شرعی اقرار
... و حیل ... حکم ... امور ... شده است حصول شرایط ... با شد جمل ... و در سر کار ... بعد
... به همراه ... کمال آن ... است ... و بطور ... ثبوت ... نوشته ... کرفته ... اعیان
... که بکار آن جا ... و ترکیب آن ... گشته ... غضب ... اسلام و سلطان ... مطلق
... و استبدال ... و ... از آنکه ... دو رو ... علوم ... بی مانند ... از
... اطلاع ... گشته ... آن عمل ... مذهب و طبعی ...
... مسلمانان ... معقول ... از وجوه ... مسلمانان آن
... آن ... جنین ... گشته ... و ظلم ...
... آن ... احکام اسلام ... که ...
آیات اعتقادات ... و معتقدات گشته ... آیه کریمه ربنا ... الذین ...
... و جوابات ... ایشان ... این است که ...
... قاضی ... معین ... که قاضی ... رسانند با حقیقت ...
... اسباب ... آن ... رفته ... و در ...
... و انجام ... آب و طعام ...
آب و آتش ... گشته ... و نیز ... و دوام ... ملوکات ...
رسانند ... رسیده ...
... از ... کشت ... بهم ... در ... اکرچه ...
... رسانند ... کارهای ... از معتقدات و ممنوعات ... و بحسب ...
... بر آمده ... گشته ... نیز ...
... جمیع ... باطل ... علمای ... بسیار ...

که ذکر آن تطویل بلا طائل است [illegible]
در باب استحقاق [illegible] قاضی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[redacted]
[illegible]

دارکه او بر ظلم است

و اگر امر ظلم است [illegible]
[illegible]
[illegible]

بیت: پریوان پیشدار فرمایداو * کرست بهر دیوان محمود داد او * اللهم اجعل [illegible]
برای تحقیق سنگ وزن و برآوردن بعضی و حسابات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وقایع و سوانح نگار بهر کاره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بهم

رسید مهروان این بیت [illegible] فرزند [illegible] محمد [illegible] وقایع نگار [illegible]
[illegible] وقایع نگار [illegible] **بیت** چون غرض آنکه [illegible]
[illegible] **ایضا صورت دفتر** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فوج داران** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

متحرست ساختند بود و سلوک فرزندانه می‌نمود و به یکی از اتباع خود [illegible] حال و دلربی [illegible]
بعده غفلت و عطلت رو نمیداشت و بر احوال سکنهٔ این ممالک بر جانب اتفاق و عطوفت [illegible]
[illegible] جنگ و قبل از او شجاع الدوله و سعوطی ساعی بتقاضای ریاست تعقیب مذهب نکشیده و [illegible]
خدا دیده می‌نمود این وغیره [illegible] مذهب [illegible] باقیه [illegible] کار [illegible] از رو اختیار رسیده [illegible]
و غیره اینها [illegible] نمایان و [illegible] و ساعی [illegible] و معاودت امور عظیمه برگونند و هم کسی [illegible] دولت آنها بود
بر داشته در کنف عواطف [illegible] نمی‌آسودند [illegible] الحقیقه پادشاه و هرکه در رتبه او باشد
در دنیا ظل الله است باید [illegible] با خلق [illegible] چنانچه [illegible] بر بندگان [illegible] با اختلاف [illegible]
و [illegible] می‌برد و [illegible] و حکام هم [illegible] محققان [illegible] بمعروف
[illegible] از این سبب [illegible] آبادانی [illegible] بر [illegible] و [illegible] آسوده [illegible]
[illegible] از [illegible] رسیده [illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] شده [illegible] عظیمت [illegible] جنگ [illegible] و [illegible] قبل [illegible]
[illegible] و [illegible] الدوله [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] که اصحاب انگلیسیه [illegible] سلاطین
[illegible] ممالک [illegible]
[illegible] الله [illegible] بر حسب [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible] ایشان [illegible]
رسیده کار [illegible] از دست ایشان [illegible] جمله [illegible]
[illegible] جمیع امور [illegible] اصحاب انگلیسیه [illegible]
[illegible] و [illegible] دستان [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
که [illegible] رسیده و [illegible]
[illegible] شیخ سعدی رحمه الله [illegible] مثنوی [illegible]
[illegible] که [illegible] باید [illegible] [illegible]

و دو عو ر جدا کرده و فرمان
بود [illegible]

[illegible] و [illegible] اینها [illegible] [illegible] شهره [illegible]
[illegible] و [illegible] رسیده [illegible] مطلق
[illegible] رسیده و [illegible] مستحکم [illegible] اصحاب انگلیسیه [illegible]
[illegible] نمایان [illegible] انگلیسیان [illegible] حالات [illegible]
[illegible] خلق [illegible] خدا [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] زینت [illegible] [illegible] با [illegible] خلق [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بهادر [illegible] شهره [illegible] علاقه [illegible]
[illegible] [illegible] عمارت [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] شهرهای [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] محال [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] اصحاب
انگلیسیه [illegible] ممالک [illegible]

بلکه گویا قوة الکهربیة مالکند زیرا که شیخ کمک کسی نیست استخلاص کرده اند [illegible] باشند هر کسی [illegible]

دارد و دولت [illegible] های استخلاص سابق و نتیجه هم بیشتر [illegible] باشند داخل [illegible] شدند [illegible]

[illegible] است و از طرف آن جا هم یک شخص حاکم آنجا و متقید [illegible] که سال سال [illegible]

یا فقط [illegible] و خواهد بود نیست [illegible] سال [illegible] زیاده از [illegible]

باشند و شخصی [illegible] باشند در کار خود اختیار و دارد [illegible] کسی که [illegible] عمارت [illegible]

[illegible] باشند و اینجا [illegible] باهم [illegible] و [illegible] در اندیشه [illegible] و [illegible]

[illegible] توانند [illegible] و [illegible] تر [illegible] می باشند [illegible] مملکت [illegible]

[illegible] باشند [illegible] مالک آرام و انتفاع خود [illegible] می خواهد [illegible]

باشند [illegible] ملک [illegible] خواهد که برای انتفاع دیگران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] والله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اصلاح سلطنت

منضبط ستة است [illegible] باشند [illegible] ازانند ای عالم [illegible]

[illegible] و [illegible] دیگر [illegible] و قتل و

[illegible] نموده [illegible] ساختند [illegible]

[illegible] نموده [illegible]

ملک [illegible] دولت و [illegible] نموده در [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سعدی [illegible]

[illegible]

[illegible] سعدی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دوم اختلاف

[illegible] سوم

[illegible]

چهارم [illegible]

[illegible]

سوم اختلاف [illegible]

[illegible]

و انعام اینها را اطفال ... ... بدرست ... ... می‌باشند سودی چنانست در ... سبب که ...
بجای گرفت و اگر وقتی از اوقات بجای اینها کار ... ... و مردم را ... پیش ... ...
... شود و تحقیق و پرسش احوال اینها را ... ... و ... ... تا ... گردانند ...
تا بقدم اعتبا و برای اینجا ... ... برای ... ... والله ...
اینجا ... و ... ... هر که ... ...
... باشند ... ... حال ... ...
کارهای ... ... و تحقیق ... ...
... ... حالات ... ...
بعض ... ... **ششم ... ... مردم ... ...** سلاطین ... که ...
... ...
... ...
... [redacted] بنا بر ... ... اهل اسلام و هنود ...
حالات ... ...
... ...
... ...
و ارباب استحقاق ... ...
... وجه دیگر از تجارت و ... ... انقطاع ...
... ... مردم ... ... سلاطین ... ...
... ... سبب عدم اطلاع ... انگلیسیه ... مردم
... ...
... اهل ... ...
... ...
... ...

اولاد و اتباع بود ... ... لازم بوده ... بهره می‌یافتند و تجار هم چنین ... ... تفاوت
نقد ... ... بوده اند ... پیشه مذکوره ... حال فارغ البال ... اکنون نوکری ... ...
موقوف ... انواع تجارت مخصوص ارباب انگلیسیه است ... ... و در باب حکومت
... ... تجارت نیست مگر بعضی از ... ... سپاه که اینها از ... ...
می‌مانند ... حکام ... ... تجار باشند رعایای ... ... انقطاع از این ... ...
و ... اهل ... ... رجوع ... آنها چنانچه ... ... و اوضاع و رسوم مرقوم گشت
نیز از کسب ... ... محروم شدند و ... ... مذکور شد ... ...
چنانچه پیشتر مشغول بوده اند الحال ... ... که اکثری از مردم ...
... ... اطفال ... ... برده اند **ششم افتقار ... ...**
... ... سلاطین ... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ... في الحقیقة ... ...
و ضابطه ارباب ... ... انگلیسیه ... ... [margin: ...]
... ... فارغ البال ... ...
مردم ... ...
... ...
و ... ...
... ... انگلیسیه ... ...
... ... انگلیسیه ... ...

پیدا نمی‌رسند یا مصلحتی در نوشته باشند که مرهای مجهول مانده است ششم چنانچه [illegible] رفت کو نزد ورتبا
گشت در اصدار جواب ملتمسات مردم و احکامیکه در بارهٔ آنها با صحاب کونسل اطلاع و دیگر اتباع می‌باید
جا برای اشتغال بکارهای محو و عدم فرصت که از هجوم مشغل دارند نیابت و درنگ می‌فرمایند دلتنگی مردمان
شکسته خاطر و مشکل حیرت او برت نمیت اگر وقتی برای انکار رشتیمع با ستماع ملتمسات ارباب حاجات
ورت منیق نکرده بتأخیر در ادا بگمشت مقرر کرده وعده اصدار احکام و ارتسام آن درنگ شود رفاه عالی و در
کمال سهولت و آسانی از اشتغال زنگنای مصاحبان در عمل گستری و رعیت پروری می‌شود و برای محکمه‌های
الکلیتیه فبما حتی نزاد والله الموفق هفتم چنانچه مذکور شد یافت که در سرانجام کارها [illegible] ما خیر طبیعت نه مراتب نوکری
و رعیت پروری اگر باسی مراتب نوکری مرجوع و دانسته الکلیتیه [illegible] کار دان سلیم النفس هوشیار در اطلاع
مقرر شوند و متقل احوال آنها در یافته هرگاه شایسته انکار باشند بعد تفویض کار بآنها امتحان نموده صحیح
و بدرجه آنها را مسلم دارند و هرگاه بنای شوره و کونسل منفرد باشد تعدد ارباب کونسل تقلیل نموده
نه باید از ده و سه کس مقرر نمایند چه کثرت ارباب حکومت موجب اضطراب و تفرقه خاطر رعیت و تعدد
برابر بجا کاران [illegible] کثیری [illegible] است چنانچه ذکر شد گذشت و در تعیین مستحق انجا و کل علوم منفرد
فرو حاصل [illegible] بعمل آورده کسیکه معامله دان کار شناس و خیر خواه علوم الناس باشد مقرر شود بلکه عاقبت
بطور [illegible] اینکه الحال [illegible] که توکل [illegible] کار که هوشیار [illegible] آزار باشند برای شهرها و دور تعقل [illegible]
نیکو [illegible] کار [illegible] که تقرر یا بند [illegible] مردم [illegible] کمیت [illegible] بر پس معاملات [illegible] بامردم [illegible]
دانسته باشند [illegible] کار را [illegible] کرده و [illegible] بسیار [illegible] و آفات بر اید [illegible] بجا [illegible]
و [illegible] و خلق [illegible] رعایت [illegible] الشیمانی احسان [illegible] احکام محسن باشد و السعید الموفق [illegible] جانب [illegible]
سعدی خدا ترس را بر رعیت گمار که معمار ملکت و دانای کار [illegible] بد اندیش تست آنکه خون از خلق که نفع تو جوید
آزار خلق [illegible] ریاست [illegible] نه نیکو کار بر [illegible]
بیان [illegible] پروری [illegible] نهم [illegible] گستری و رعیت پروری الحال که علی [illegible]
رعایای [illegible] صاحبان الکلیتیه [illegible] و [illegible] باید جانب [illegible] و اقوام [illegible]
فدوی [illegible] چنانچه [illegible] عدالت [illegible] استحقاق حق [illegible] نیکی [illegible]
خوشنودی [illegible] و [illegible] موجب [illegible] علام الغیوب و [illegible] دولت

[illegible] حضور [illegible] یا کار [illegible] دیگر [illegible] معتقد [illegible] خاطر [illegible] حضور [illegible] تقصیر [illegible] ارباب کونسل [illegible] کار [illegible] علت [illegible] گشت [illegible]

وارد باید و بسلطنت ملک [illegible] چنانچه سعدی [illegible] بر [illegible] لیس [illegible]
این کار باید از جمیع علوم و فنون [illegible] بر [illegible] کارها [illegible]
و رای [illegible] خاطرهای مردم [illegible] باشند و [illegible] حال [illegible] حفظ [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] اطاعت [illegible] بکسان [illegible] شود [illegible]
انها [illegible] کار [illegible] عیال و اطفال
[illegible] عصمت [illegible] ورثه [illegible] نهم [illegible] تعزیرات
[illegible] معصوم [illegible] تحقیقات [illegible] حکم [illegible] بعضی [illegible] اگر [illegible]
جنایات [illegible] محفوظ [illegible] سوم
عبارات [illegible] از [illegible] باید [illegible] و در جنایات [illegible] الکفا [illegible]
[illegible] مردم [illegible] باشند [illegible]
[illegible] الکلیتیه [illegible] اطاعت [illegible]
الکلیتیه [illegible] عدالت [illegible]
[illegible] باید [illegible] و [illegible] باید [illegible] تحقیق [illegible]
بجه خواهد [illegible] دعوای کسی [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible]
برابر [illegible] باشد [illegible] حق [illegible] مقید [illegible] شود [illegible] رسید [illegible]
صورت انفصال [illegible] باید [illegible] اگر تقصیر [illegible] مقید باشد و برای [illegible]
عدالتی [illegible] قدر معروف [illegible] الکلیتیه کرده شود و [illegible] باید [illegible]
[illegible] باید [illegible] حاکم عدالت [illegible]
حق باشد [illegible] باید [illegible] که [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] اطلاعی [illegible] اگر [illegible] باید [illegible] دارای [illegible]
[illegible] رسید [illegible] اگر [illegible] عدالت [illegible] حاکم عدالت [illegible]
برای [illegible] باید [illegible] موجب [illegible] دیگر [illegible] باید [illegible]
[illegible] از کسی [illegible] نشنیده [illegible] اگر [illegible] اطلاع [illegible] مقرر است

بدین احوال باید دانست که چه مصیبتها داشته خواهد بود و در آن بلاها مبتلا گشته اهل و عیال و اولاد و اتباع
با او فتنه کند ز کرمان و برهان کار چنانکه یکی خواهد الی سعید در بنا فنی اعاذنا الله فی شر و جمیع عباده من ذلک
الشرور و الآفات انه مجیب الدعوات دوازدهم اعتماد بر اظهار عهد و حلف یمین مخصوص منهجا بنگه کسی
از دوست آشنا باشد تا از آنها شخصی در تنگی نباید ز موقوف خاتمه در امور عظیمه مثل قتل و خون یا عرض و مال و
یا عقد و عمال بسیار جز در ضرورت امکان ندارد که مظلوم بداد خود رسد و حق گفتار باید کرد و در باید گو رنجاند
و ابواب گیست و حکام انقلاع پیش بر که سیم سیده از کرد و کارهای عمده بند پس الحکمة و الحکمی
همت ستو جبر استیجاع مقالات گذشته و به فور و تفحصات حکایات منقول و تتمه علیه بر داختن رضای الرحمان
و تر باور رسیده و داد و در مظلوم بجایه منظور داشته سعی بلیغ در کشف اسرار و استفسار نباید نمود تحقیق
و تنقیح عالمانهای علیه سعدی آنکه با یکی الف و با دیگری کلفت باشد انفصال داده احقاق حق نباید داد و الی التوفیق
سعدی شیرازی برادر ما نصیحت بود و گفتیم حوالت با خدا کردیم و رفتیم العباد اگر نیاید بگوش رغبت کس بر رسولان
بلاغ باشد و بس و ما علینا الا البلاغ الحمد لله تعالی والمنه که این کلمات به کلام بتوفیق کریم و کریم باید که این
نامه نامی و صحیفه گرامی در دستبرد حوادث روزگار و تطاول اثنای ... مؤلفات ... سعی ... حسین بن
عبد الرحیم بن السید علیم الله بن السید فیض الله ... حیا و المیت عفی الله عنهم بالنبی و الوصی و الائمة
المعصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین صورت انجام و نظام ارتسام یافت اگرچه عبارت ... بیان
بعون الله الملک المنان وقایع نامه ... حالات و وقایع عهد محمد شاه و احمد شاه و عالمگیر ثانی و ...
عهد ... شاه عالم پادشاه از سنه ابتدای بیست و سوم محمد شاه ... سنه ...
رسوم هجری نبوی صلی الله علیه و آله ... داده آید منه الاعانه والتوفیق انه خیر راحم و شفیق تم الکلام

فی هذه المقام یوم الاحد ست وعشرین
من المحرم فی سنة خمس وتسعین من المائة
الثانیة بعد الالف من الهجرة المقدسة
علی صاحبها السلام والتحیة ٥

دفتر دوم از کتاب
سراللغتین

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد و ثنای پادشاه علی الاطلاق و شکر و سپاس خالق انفس و آفاق جل جلاله را سزد که ساحت عرصهٔ افلاک و کرهٔ
نشیبان زاویهٔ خاک بلغات مختلفه و السنهٔ مختلفه با هزاران زبان حمد و ستایش و کرد ابانی بارگاه کبریایش از طبقات
امم بصنوفات [illegible] و تاییدات نهانی خسروان جهان و سلاطین دوران را تاج بخشی و مملکت ستانی [illegible]
نامحدود و صلوات [illegible] نثار آستان ملایک آشیان صاحب نجم الافلاک [illegible] جهانگیر [illegible] بر
فلک کشی الافلاک و رهای کشور [illegible] آواز کوس [illegible] معارج قرب جناب قوسین [illegible] ارباب
رسل خلیفهٔ خدای [illegible] سید الانبیا و الرسل مبعوث علی الکل بیت محمد که [illegible] ارشاد اوست * جهان
جمله [illegible] احسان اوست صلی الله علیه و علی آله الذین [illegible] بالاستحقاق [illegible] علیهم علی الدوام [illegible]
الآفاق [illegible] الله عنهم [illegible] و تطهیر [illegible] هدایة الخلق [illegible] بتقدیم [illegible] برای [illegible]
[illegible] آثار [illegible] اخبار [illegible] کتاب [illegible] اثنا عشرة الی [illegible] و تسعین [illegible]
[illegible] الخلیفة [illegible] بن [illegible] السید [illegible]
[illegible] الله عنهم [illegible] احوال [illegible] پادشاه مغفرت پناه محمد شاه
را تا سال [illegible] سنه یکهزار و یکصد و پنجاه [illegible] هجری [illegible] کتاب نوشته [illegible]
احوال [illegible] سوانح [illegible] زبان قلم [illegible] انجام [illegible] احوال زمان [illegible]
پادشاه [illegible] که [illegible] نشسته [illegible] برای [illegible]
[illegible] تحریر آن [illegible] سوانح [illegible]
[illegible] انتظام و [illegible] انجام و اختتام [illegible]
[illegible] تقصیر را از [illegible] و [illegible] تحریر [illegible] انظار کرد [illegible]

[illegible] ذکر سعادت [illegible] نظام الملک که [illegible] برآمده بود [illegible]
[illegible] و ملازمت پادشاه [illegible] شدن [illegible] و بعضی سوانح دیگر روز [illegible]
[illegible] محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و [illegible] هجری نظام الملک که [illegible] خاطر و داخل
[illegible] شاه جهان آباد [illegible] در اطراف [illegible] بعد رفتن [illegible] الملک
امیر خان [illegible] شاه جهان آباد [illegible] ملازمت پادشاه [illegible] که [illegible]
نظام الدوله [illegible] بسته [illegible]
[illegible] روز دوشنبه [illegible] جمادی الاول [illegible] سنه [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible] ماه [illegible] و [illegible]
[illegible] سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و [illegible] هجری [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] محمد اسحاق خان بهادر [illegible]
[illegible] خان [illegible] و [illegible] سوانح دیگر [illegible] الملک [illegible]
[illegible] محمد اسحاق خان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] محمد اسحاق خان [illegible] محمد شاه [illegible]
[illegible] محمد اسحاق خان بهادر [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
اسحاق خان [illegible] محمد اسحاق خان [illegible]

در عهد طفولیتش بر تخت بنشیند سعی خود خلاف ضابطهٔ سلطنت می‌انگاشتند و بر سر دیگر مؤتمن الدوله اسحاق
خان نیز متفق و مکرم بوده اند و سعی میرزا علی‌خان و سوسی میرزا محمد علی سالار جنگ و بهو بیگم ماه یازدهم صفر با بی
ساو بر بنده تا بزار ... در گذشت در روز شنبه نهم ربیع الاول سنه مذکوره خلعت عمده داری بالوه عظیم الله
ظهیر الدوله شوهر خواهر اعتماد الدوله با تقبال بابی باور بنده عنایت شد و از تبریز و بیجا که در گذشت
و نقل بکان هم کرد اما کاری از پیش نبرده جیش تردد از سوسیع نگشته و در روز یکشنبه بیست و چهارم ربیع الاول
سال مذکور خلعت چهار پارچه خدمت توجه داری بنابر بعیت دلیر خان بیع منشیز عنایت شد و در روز سه‌شنبه
سوم ربیع الثانی ناظر قوم خانه که تیج از شیر شاهجهان آباد بر دق رفته و بتاریخ بیست و چهارم مذکور خلعت
مهرداری و استقلال خدمت توجه داری و دو آریه بجاء خان توران و بیدر ستین الملک پسر اعتماد الدوله قمر الدین خان
عنایت شد و بهو بیگم سال روز سه‌شنبه هشتم جمادی الاول سنه انتظام الدوله پسر کلان اعتماد الدوله در بتخ
صوبه جنگ دار الخیر اجمیر که با انتقال مظفر خان خانخانان جهاد امیر الامرا الحیدر به نخم نادر شاه یافته بود و رخصت شد
و در روز دوشنبه چهاردهم ماه مذکور صمصام الدوله پسر امیر الامرا خانخانان صمصام الدوله بهادری منصب بنج هزاری
بلنفیه نهفت هزاری شد و بهم این سال شادی محمد اشاره فخر الدین خان پسر اعتماد الدوله با دختر مظفر خان
برادر خانخانان شب شنبه بیست و سوم رجب و شادی محمد اشاره انتظام الدوله پسر کلان اعتماد الدوله
با دختر امیر الامرا خانخانان شب دوشنبه غره ماه مبارک رمضان عمل آمد و در روز سه‌شنبه سوم محرم
الحرام شروع سال پنجاه و چهارم از مائه دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله نوروز شد ذکر سوانح
سال پنجاه و چهارم از مائه دوازدهم هجری شب شنبه بیست و چهارم شعبان سنه مذکور به دختری از بطن
صاحب محل در خانه محمد شاه متولد گشت و این صاحب محل دختر صفیه سلطان بیگم خاله ملکه زمانی خواهر
زاده سادات خان ذو الفقار جنگ است که محمد شاه به عشق اعرا ازدواج خود آورده بود و
عظیم الله خان انتظام صوبه مالوه و انتزاع آن از دست مرهتّه نتوانست مورد نا التفات پادشاه گشته
از رسالتش انقاد و خیره بسرهای بسیار در دست از این جهت اعتماد الدوله وزیر مهام که برادر زن او بود
او را بتهاون دانسته آزرده می‌بود تا اینکه با تقضای مکنک رفت تا از پادشاه اظهار آنند که نمود از حویلی
عالمگیر خان مرحوم که در آن می‌ماندند برآمده و رخصت کوچ نموده در چهار باغ در نزد نقل بکان کرد پادشاه
برادر غضبناک گشته از منصب صدارت معزول فرموده به شرف الله خان صدر ساقی منصب مذکور عنایت

و خدمت داروغگی

و خدمت داروغگی گرز برداران تا غرخانی و توجه داری اسپهان یوزبیک حفیظ الدین خان عنایت شد و اعز خان
و غیره رسانیده و در آن مادرزت سه بنابر جراحت عظیم الله خان مقرر گشته بود و بی‌ناموسش آقامت گرفته
با سردار رئیش میکرد و ناخن قرتمش هفت روز بعد از آن که شبیه بخانه خود صادرت نمود و علاوه بران
صدر تا بعد بحال بر طرف نموده منصوب شد و در همین سال صوبه‌داری مستاره روز و نب منقبداریک کرد سیت
را دس جاگیر نصوب و بدیع جعلی نموده ارگشته بهر روز مرتا میشد که بطرف مشمال میرود و قریب یکماه مانده
بعد از آن ناپدید شد در روز چهارشنبه سیزدهم محرم الحرام شروع سال پنجاه و پنجم از مائه
دوازدهم هجری نبوی ۳ نوروز شد ذکر سوانح سال پنجاه و پنجم از مائه دوازدهم هجری نبوی سیزده ساله
جلوس محمد شاه پادشاه روز پنجشنبه یازدهم جمادی الاخری سنه مذکور قاضی القضاة
تاج محمود خان انتقال نمود و در روز جمعه بیست و سوم ماه و سال مذکور خدمت قضا به اسد الله خان مفتی مرجع
و خان مذکور مطابق خلعت خدمت مستطر متوجه گشت و در روز یکشنبه دوم رجب سال مذکور شرف الله
خان صدر الصدور پسر جد فتح پسری انتقال نمود و در همین ماه و سال قرآن علو بین در اواخر ربیع الاسد
موافق زیج جدید که بسعی راجه جیسنگه کچهواهه و اهتمام میرزا خیر الله و شیخ محمد عابد مهندس در عهد محمد شاه
برای آغاز و انجام یافته بود در اول سنبله موافق زیج الغ بیگی شد و در روز شنبه نهم شوال المکرم
سال مذکور باز عظیم الله خان شاه ادان و اطلاع و زیر به پادشاه از خانه خود گرفته با صد الله بهم گشته
بهمان روز برای ملاقات و کرنش آمده و نشیمن پسر اعتماد الدوله وزیر و تبارز علی خان بشکی سنگ برادر
سوار ان علاوه مجلوخانه پادشاه بیاوه و پیاده سوار در حاله کمال و افواج دیگر تعین شده و عظیم الله
خان با بیشتر ... تمام قطع منازل نموده و در یک هفته روز علاوه جود رسیده و تنگر یا خان تا عظیم الله جود رکاب عظیم الله
خان بهم انقضای بود و در خانه خود چهل دسته بر و فیل و اسپ و دیگر لوازم امارت از سر نو آورده داده
و نبیره آن وزیر و علاوه زمان پادشاه به اضطرابها نموده و تفقدات شده بود و عظیم الله خان را بر آن اصرار آنها کرده
خوشنود و ساز تهیه حضور نشسته و از تلاح عظیم الله خان روز پنجشنبه چهارم ذی الحجه سنه مذکوره شاه جهان
آباد رسید و عظیم الله خان و علاوه یار ... بعد چند روز مقید گشت و در اواخر سال مذکور زلزال
عجیب در برج سنبله کرده در روز دوشنبه نهم ذی القعده الحرام سنه مذکوره پادشاه به عرب
سیر و شکار در باغ متصل به شهر بود و رفت و از مبتم ماه مذکور پادشاه را عارضه خفقان و دوات عجب

[illegible]

[illegible]

وکیل صفدرجنگ در سه منزل پیشتر باستقبال آمد و صفدرجنگ تا ... روانه شد نقیر شد ...
بر لب دریای چنبل رسیده از آنجا یک منزل پیشتر بود ... با کمال تجمل ... فوج ... و هندوستانی ...
سوار ... اسب ... براق ... فوج ... که لباس ... زردوزی ... و ...
... و ... داشتند و ... های افیال ... و ... های طلا ... و ... در
نهایت شکوه با فوجی آمده که البته کم از ده هزار سوار نخواهد بود و ... پادشاه اول بدور رسید
اتفاق ... با ... اوان ... صفدرجنگ ... سوی برج ... بود ... که
... شنید ... از قبل ... سلام ... تسلیمات ... آمده
... سوار شده ... برگشت پادشاه ... از ... فوج ... برج ...
... و آخر روز چهارشنبه یازدهم ماه شوال ... سال ... پادشاه بود
نزدیک قلعه ... خیمه‌های عظیم ... صفدرجنگ ... فوج ...
... بر ... حسب الامر پادشاه ... عبور ... خیمه‌های ... نزول نمود
... وزیر الممالک ... خان ... باستقبال ... خیمه ... از ...
صفدرجنگ بود ... در میدان خیمه ... خیمه را برای ...
... مردم ... اول آمده ... خیمه اجتماع نموده ... آمده ... مردم ...
... خیمه ... گذشت ... توقف نموده ... از مقربان عمده ... همراه ...
... صفدرجنگ ... تا ... رفقای ... بود ... روز سه‌شنبه ...
... وزیر ... رسیده ... استقبال نموده ... رسم سلام
... خیمه ... جنگ ... صحبت ... داشتند ... متعارفات عطر
و پان ... خیمه ... افیال ... آمده ... رخصت ... پیشتر ...
صفدرجنگ ... وزیر ... صفدرجنگ ... تمام سوار شده رفت تمام
... سعادت ... پادشاه ... داخل ... وزیر ... الملک ...
پادشاه در ... تمام ... فوج ... داخل شهر ... شهری
... صفدرجنگ ... الملک ... داخل شهر ... هیچ ... نشد

و کثرت مردم باشد

[illegible]

۵

و کثرت مردم می‌باشد ... شهر را معلوم می‌شد که ... جهان ... در رسم
... را به تجمل ... خانه ... و چند سال قبل ... شهر شد و روز
پنجشنبه ... ماه و سال مذکور ... خان ... بهادر ... خان ... نظم ... شد
... پادشاه ... رسیده ... حضور ... پادشاه ... روز پنجشنبه
... سال مذکور ... خان ... خلعت ... صدارت ... خلعت سرافرازی
یافت و آخر روز ... چهارم ماه مذکور ... خان ... الملک ... بهادر
... خان ... همراه عمدة الملک بهادر ... پادشاه ... خلعت
... سال ... تاریخ ... سیزدهم
... احمد میرزا ... آمد ... بیست و چهارم
... اول ... برج حوت ... اول ... کوکب ... القرس ... اول
... شده ... دو روز ... شتم ... جهان ... بود ... کوکب ...
... سلطان ... بر ... ذی الحجه ... بقدر ... نیزه ...
... ستاره ... شد ... آخر ...
... دوشنبه چهارم ... سعدالله ... سه‌شنبه ... ماه و سال مذکور ...
... احمد شاه ... قطب الدین ... شد ... دوم
... سه‌شنبه ... ماه و سال مذکور ... الدوله ... روشن الدوله ...
یافت ... پادشاه ... آمد ... پادشاه ...
... چند سال ... بود ... خان ... سردار
... ایران ... نادرشاه ... رفاقتش ...
آمده ... نادرشاه ... رفاقت ... صفدر
جنگ ... ایام رفاقتش ... برای ...
وکیل ... فوج ... عظیم آباد ... دوم ... لشکر ...
مذکور ... سواران ... رسیده ... گرفت و ... مقتول

سابق خنجر بهادر [illegible] برگشت چون معتمد جنگ از جرأت او بطلبش نمود و بخشش با او [illegible] و در سر
آمده بجنگ رفاقتش نموده فخر الدوله را که نامی داشت [illegible] صورت بجرأت بر انگیخت [illegible]
که وقعه [illegible] فوج علی را از ملازمان معتمد جنگ [illegible] گردیده و [illegible] به صورت بهادر رسانیده
در [illegible] دست خود مغلوب و صورت مذکوره را [illegible] و بعد از آن [illegible] برآید
بکار آمد چون فخر الدوله سعی نموده [illegible] خلعت اشرفی [illegible] آورده [illegible] کرده ملازمت معتمد جنگ
آسایش یافته از آن [illegible] رفاقت نادرشاه همراه آمده بود [illegible] یار خان [illegible]
که شهر [illegible] از آتش قهر و غضب نادرشاه [illegible] جان [illegible] الدنیا [illegible]
[illegible] معتمد جنگ [illegible]
[illegible] محمد یار خان [illegible] فخر الدوله [illegible]
[illegible] فخر الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ذکر وقایع سال [illegible] پنجاه و هفتم [illegible] مطابق سنه بیست و هفتم جلوس [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]

برادرای [illegible] سعد الدین خان و [illegible] از [illegible] الدوله [illegible]
[illegible] عضد الدین خان را از خدمت [illegible] پادشاه
[illegible] عمدة الملک روز یکشنبه [illegible] معتمد جنگ [illegible]
[illegible] خلعت [illegible]
[illegible] معتمد جنگ [illegible]
[illegible] پادشاه
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] معتمد جنگ [illegible]
[illegible] الدوله
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جمادی الاولی [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رجب [illegible]
[illegible]
[illegible] عمدة الملک [illegible]
[illegible] عمدة الملک [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]

مرحمت گشت صفدر جنگ شیر جنگ برادر خالو زاد خود را مع فوجی به حفیظ رهیله و سعد
الله خان جهت برای بند و بست اتفاق نشد و شیر جنگ در آنجا رفته بهر الله را که مردم شیخ
واکر در شکش آنجا بود بعهد و پیمان در برج مستمال کرده قلعه را گرفته رفیعه آمدند شش باو دغا کرده
مقید و شش کردانید و مستمهل چند ماه در آنجا مانده و تفرج منزلات آن بلده جنت نظیر نموده
از اسباب خانها که یکی از رفقای صفدر جنگ بود حسب الله به نیابت صوبه مذکور گذاشته
خود مراجعت به جهان آباد نمود و آخر شب شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان سال مذکور را
نعیم الله خان که از مدتی در قلعه پادشاهی محبوس بود رحلت نمود تا سرانجام آخرت گشتند
و با بقال یا اقران خود طلبی کرده در دولت سرا از روز مذکور به اقوال ...... در خانه آتش
افروختند اعتماد الدوله نیابت وزارت قریب به آنجا رفت هجوم مردم بسیار در آن مکان که چند بستی
افغانه بود بنا بر آتش وزیر رسید و اتفاق آن مکان نه خانه داشت بسبب کثرت ما بر مردم ما به
بنا بر سببی از اسباب خفیه سقف آن خانه فرو نشست و وزیر بود از مردم بنا بر تاخیر در
آنجا سالم محفوظ ماند و در آن شش ادوار برده در جوار زیارت شاه نظام الدین بخاک سپردند و آخر
ماه ذی قعده سال مذکور قران نحسین در اول برج میزان و بنا بر رجعت بار دوم آخر ماه صفر در
سال پنجاه و هشتم از مایه دوازدهم هجری و بار سوم آخر ماه ربیع الثانی پنجاه و هشتم از مایه دوازدهم
در آخر برج سنبله شد و ششم یا هفتم ذی الحجه سال مذکور سلطان اعز الدین بسر بهادر شاه
المخاطب شد

ذکر سوانح سال پنجاه و هشتم از مایه دوازدهم هجری مطابق سال بیست و هشتم جلوس

علی محمد خان روهیله که نام او بنا بر بعضی تقریبات در ضمن احوال گذشته سیف الدین علی خان
و غیر آن سابقه در مجلد اول مذکور شده اکثر جواب ابیبر و بیبر در ده اعتبار یافته او بود که از تنی حشمت
ولیاقت بسر وسایل رشته و از جمله منصب ... ام علی وزیر الممالک اعتماد الدوله کارهای او
رونق گرفته با رفعت اقتدار رسیده مجمل از احوال و اسباب عروج او بخاطر آمده است و اشتغال
انکه او بطور حاصل داران ملازم عمال صوبه مراد آباد بود و علاوه بر آن بوده از جانب شاه
با مورد التفات کلام و مورد انعام بار حیات کرد و به عنوان عنایت عظمت الله خان و خود امر
خان که اطراف اعتماد الدوله صاحب اختیار و حاکم با اقتدار مراد آباد بوده اند را بما ساعد نموده بر پنجاه

در آن

و حشم او بود گشته شدند سیف الدین علی خان مظلوم برادر امیر الامرا حسین علی خان شهید مرحوم مانا
انکه روهیله مذکور با عظیم الله خان در قتل سیف برقوم بر نیابت حاکم مراد آباد نشسته بود
جلادت نمود از دو در اتنا کی او وزیر در مجالست صفت و جاگیر و حاکم مشغول بر کفایت آنها بکرد و به
چون صاحب عزم و اراده بود به تقرب در تدبیر در تسخیر محالات قرب جوار که تشنه و تعطیل اجاره
او جاگیرداران آرام طلب و وزیر بخبر بدست آورده اقتدار یافت و از عمدة الدین خان و عظیم
الله خان که از سیلی عالی زمان و حاکم با اقتدار بوده او جاگیر وزیر بوده اند در که گشته تعالم آخرت شتافتند
او تمام الغی بادر زمره آنها و علت نمود و اکثری از روسای فرقه مذکور را با خود رفیق کردانید
و افغانه نوع قدار که از صدمات انواع اسباب آواره و دشت ادبار بوده به استمداد اتفاق را
در دست ازوی حرفی بیشی اورسیده ملازم کردانید و علی محمد خان ملقب به روهیله بعد از ایام شهر
گشت چنانچه افتدار اوراق یافت و شکست سلطنت و نفاق امرای دولت در آنها که روی
وزیر در سرحد بلاد زمحبت غیر طلبان اول افتاده بر طبق قدیم او در سلیم گشت در نرسیده سر از طاعت
دعا گفتار سر کار وزیر بعضی برخی بهر بر قند الکه از قوم و وقتا نود بابت صوبه مذکور گردانیده
و از اسباب حرب از قسم توپ و بانهای بسیار و دیگر مایحتاج از سرکار خود داده حکم به نگهداشتن
فوج به قدری که خواهد و دو کار ها رسانند داده با انتظام صوبه مذکور روانی الدوله قریب براری و قصبه اکثر شمال
روهیله مذکور بود و دیگر سرکشان مامور بود در انجام شد که ملتفت شده خود رسیده و فوج
انبوهی ملازم گرفته با سامان موفور در کمال عزم و حکم رانی پیش گرفت و روهیله مسلط و متصرف
شود و چنانچه آن ولایت از افغانی و اراده بعد تصرف آنها از انکه مجنبیعی و دعا ملازمت و تفرقه خوری
خواست چند نظر بکثرت فوج و علم خنجر و اسباب اطاعت از وی بس بود مطلق بجز
و یا بود در مقام کار و شش فکر بر انداختن او و ترتیج فوج قبل او و روهیله حالی هم بنوال زیده با بعضی از روسا
فرو اینست ره نمود چون اکثر افغانه اکثر حسب مراد و تنها بکف دو در مقابل زمینه آرای تسخیر ممالک
جانانک می باشند بر غیر از او خود در کمال عنا و عهد او و زیده علی محمد خان را دست بر گنگ او
نمود و زیر باب هم خیال است شد خاطر قوم مستعد بجا رید که زیده لشکر آراست و
بجنگ او هم شدند به خاک است او تیر تعجب می دادند او گشت و از جای حرکت جنبیده مقابل کرد پذیرفت

بنا بر استحقاق ...

و در شاه ویم کند مگر ...

خانی لشکر ... گشت ... [illegible]

[illegible]

اعلام نهضت

[illegible]

... ی او را به [illegible] بچیده ملازمت بادشاه همراه خود آورده بود [illegible]
... [illegible] دستهای او بزور بر داده نمود که اینها را حواله [illegible] نمود و هم مردم
... [illegible] و اسباب [illegible] مامور گشته ذخیره غلات که برای صرف سپاه فراهم کرده
... بسیار بدست آمد و [illegible] بچهای کوچک [illegible] نقد و جنس [illegible] بسیج نمود [illegible] که
[illegible] قاسم خان [illegible] نمود [illegible] گشته داخل [illegible] بادشاه [illegible] روز دوشنبه چهارم
ماه مذکور [illegible] همه [illegible] بچپان آباد روانه شد [illegible] بادشاه [illegible]
قاسم خان [illegible] مرخص شده بجاهای خود رفتند بادشاه [illegible] فتح و ظفر اول روز پنجشنبه غره
جمادی الاخری سال مذکور [illegible] داخل قلعه [illegible] آباد گردید **ذکر فوت بعضی امرا**
در سال مذکور و بعضی سوانح دیگر [illegible] ماه محرم [illegible] علیخان مرحوم [illegible] حق [illegible]
قدوم [illegible] روز پنجشنبه چهاردهم صفر [illegible] خان [illegible] امیر الامرا صمصام الدوله
خانه [illegible] انتقال نموده [illegible] مدفون شد در روز یکشنبه هفدهم ماه صفر [illegible] رسید [illegible]
نصف اخیر ماه ربیع الاول سال مذکور اسد الدوله اسد یار خان مرحوم [illegible] رحمت الهی رفت
[illegible]
[illegible] علوم [illegible]
[illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] مرحوم [illegible] بادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]

که عبارت از ده بار

که عبارت از [illegible] بکنند و چهل نفر ملازم بوده اند و هر روز [illegible] کس [illegible] بر در دولت
سرای او حاضر [illegible] بود [illegible] ماه [illegible] جامع مذکور [illegible] روز [illegible]
این حال [illegible] مذکور [illegible] مردم [illegible] از حضور [illegible]
[illegible] مانده بودند [illegible] مردم [illegible] او [illegible]
[illegible] مردم از [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] باید [illegible]
که [illegible] باید گفتن [illegible] باید گفتن [illegible]
برای [illegible] باید گفتن [illegible] و در روز دوشنبه [illegible] جمادی الاخری سنه مذکوره خبر رسید که [illegible] ماه
[illegible] زکریا خان [illegible] لاهور [illegible]
خان [illegible] زکریا خان [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] زکریا خان
[illegible] روز دوشنبه [illegible] شعبان سال [illegible] لاهور و ملتان از
انتقال زکریا خان [illegible] زکریا خان
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شده همان لباس پوشیده و بر فقر لباسی قناعت ورزیده دست نوازخان برود ... حکومت بر دو سه
متمکن گشت و در روز دوشنبه بیست و دوم شعبان اسد الله خان برادر کلان عمدة الملک در اکبرآباد برحمت
ایزدی پیوست و وقت نصف شب پنجشنبه نهم شوال سال مذکور در خانه شاهزاده میرزا احمد بن محمد
پادشاه پسری متولد شد ذکر سوانح سال پنجاه و نهم از مائه دوازدهم هجری نبوی که مطابقست با
سال بیست و نهم جلوس محمد شاه روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سال مذکور نوروز شده در ماه
ربیع الثانی سال مرقوم قدم محی الدین خان که برای ضبط اموال زکریا خان رفته بود و لیکن اکثر اسباب
و اجناس قلیل از نقد بنام ضبطی که سنت زشت خاندان بابریه تیموریه است حواله اش نموده بودند
آورده در حضور گذرانید مطالب بارگاه جلال ... و اضافه منصب بهرامی سرافراز شده سوزر حیم ... بیست و دوم
جمادی الاول بهروز خان خواجه سرای محلی پادشاه نماز جمعه خوانده بخانه خود که عمارت از ابنیه اش است
الملک ... مرده بود برای ... [illegible] ... آورده ... که مرد که مذکور برادر عاشق و آن زن شوهر دیگر
را ... خود زینت زن بیچاره مبالغه در انتزاع می نمود و خواجه سرای قوم ساق مذکور برای آن نابکر
رسیده ... ضعیفه را اجازت ... منع نمود چون ... مبالغه را از حد بدر برد ... آن ...
از غیرت ... خواجه سرای نابکار ... اقتدار امارت و قوت ... غفلت و شدت
نموده ... غیرت تاب ... خواجه مذکور ... نام ... زنگ ...
... برای ... همراه بود ... سخت ... از دست ... خان
... فرصت ... بهروز خان را مجروح ... سوار ... انگنده ... بعد
ساعتی ... رفت ... خواجه قطب الدین مدفون شد راقم ... ان را
... را ... کشته ... و در ماه جمادی الاخره شب ... حافظ ... خان
خواجه سرای ... بادشاه ... شب ... خوانده ... عارض گشته در
یک ساعت رخت ... بربست و خدمت مذکور ... او مفوض گشت اول روز جمعه بیست
و پنجم ماه مذکور پادشاه برای ... تشریف فرما گشته برای میرزا احمد اسحاق خان
نجم الدوله خدمت ... از انتقال خواجه بهروز خان مقتول تجویز نموده و تسلیمات آن
عنایات بجا آورده روز یکشنبه بیست و هفتم پادشاه بمزار خواجه قطب الدین ... رفت

بالابند بابت ... و در ... داخل ... یکشنبه پنجم رجب پادشاه ... قلعه
مبارک شد ذکر ... عمدة الملک مرحوم ... رحمت خداوند ... بابت ... پادشاه
... خان ... عمدة الملک که در ... از ... اشغال ... خود ...
داشت ... که با خود ... ندانست و حسب اتفاق ... بیم ...
خانه خود ... خطبه ... رسیده ... هفت هشت ماه ... گردید و
بعد ... صحت هم طاقت آمد و رفت دربار و ... پادشاه ... خود ... نیز
حضور ... و دو از ... جواب و سوال کارهای خود را ... پادشاه
عمدة الملک ... فارغ البال در خانه نشست که ... آمد ... اعتماد
... عمدة الملک ... تدبیر ... بود
... مذکور ... عمدة الملک ... هنگ ... و
پادشاه ... صحبت ... بود ... بابت ... امرا ... با ...
... اقتدار ... بیشتر ... مطالب ...
... عمدة ... خان ... الدوله محمد اسحق خان ... و برادرش
... پادشاه ... سلاطین ... ایشان ...
... پادشاه ... اسحق خان ... اقتدار ... و
... اسحق خان ... شجاع الدوله ... صفدر جنگ ...
... عمدة الملک را از طرف خود ... اسباب ... مذکور ...
صفدر جنگ ... نشانی ... و ... هم ... خود ... اسحق خان
خاطر پادشاه ... اسباب ... مذکور ... بود که ... بیا
... عمدة الملک ... پادشاه ... جهت
... سلاطین ... رسیده بهم ... تمام
... عمدة الملک ... پادشاه ... افراط ... تمام
... عمدة الملک ... رسیده ... آن ... اطلاع ...

بگذرانند تا آنکه روزی اظهار صفی مقدمات با پادشاه شروع نموده سخن را طول داد و پادشاه را که
استماع آن گران گشته گفت عمدة الملک بهادر باز روند دیگر عرض خواهید نمود عمدة الملک گفت دو سه
کلمه است باید شنیدند پادشاه صبر کرده بعد آن باز اعاده همان سخن نمود باز عمدة الملک همان جواب داد
تا سه بار همین اضطراب و ابرام [illegible] آمد خواجه سرایانی که اکثر تنگ حوصله و کج خلق می‌باشند روزافزون
خان ناظر که درین صنف از دیگران بیشتر و خدمت نظارت پادشاه هم بود و [illegible] دولتخانه
و حرم سرای سلطنت او بود و [illegible] غلام پیر آبا و اجداد محمد شاه بود از [illegible] گشته زیر زبان گفت آغا ایشان
قسم که عمدة الملک هم شنید که همین امروز قصه [illegible] زبان [illegible] راه هم به انجام باید رسید عمدة الملک
به آن شخص گفت غلامان را چه یارا که در گفتگوی عمده‌های دولت و در ستانی سلطنت چنین جسارت نمایند
او در جواب گفت که اگر غلامم غلام پادشاهم نه غلام دیگران عمدة الملک با پادشاه گفت که اگر این ناظر
است غلام [illegible] پادشاه [illegible] استماع [illegible] نموده گفت خاطر جمع دارید که هر چه مرضی شما باشد
همان قسم خواهد شد عمدة الملک عرض نمود که اگر خاطر غلام [illegible] حضور منظور [illegible] خدمت نظارت به غلام
عنایت شود و غلام شخص لایق را از طرف خود برای کارها [illegible] پادشاه قبول نمود عمدة الملک آداب
عنایت بجا آورده رخصت گشت و آنگاه خان خواجه سرای را که داروغه دیوانی [illegible] داشتی [illegible] نموده
امیدوار [illegible] رخصت اما پادشاه در فکر افتاده با ناظر [illegible] روزافزون خان گفت که مرا از دست عمدة الملک
در همین احوال [illegible] بود [illegible] نظارت هم باعتبار [illegible]
[illegible] خواهم بود او گفت اگر مرضی پادشاه باشد [illegible] پادشاه گفت اگر [illegible]
[illegible] نظارت [illegible] نتوانند [illegible]
خان [illegible] نتوانند [illegible] آغاز [illegible] گفت
او [illegible] عمدة الملک [illegible]
با [illegible] تجویز نموده [illegible] تمام [illegible] همراه [illegible]
با [illegible] نظارت [illegible] عمدة الملک [illegible]
و [illegible] دیوانی [illegible] انجام [illegible]
نشست [illegible] عمدة الملک [illegible] روز [illegible]

بود آنگاه خان را همراه خود گرفته با پسر [illegible] خلعت نظارت در حضور آمد روزافزون خان [illegible]
[illegible] سیر [illegible] عمدة الملک [illegible]
خود [illegible] عمدة الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] اموال [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] عمدة الملک [illegible] عبد المجید خان [illegible]
و [illegible] خان [illegible] تجهیز و تکفین [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] اموال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عمدة الملک [illegible]
[illegible] روز چهارم [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبد المجید خان [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] خان [illegible] ذکر سوانح سال [illegible] [illegible]

روز سه شنبه نهم ربیع الاول سنه مذکوره فوت شد و در آخر ماه رجب یعنی سلخ ماه شعبان سال مذکور
یحیی خان صدر السلطان دار الارشاد و دیوان خالصه که بود و با عبد المجید خان شده بود برحمت الهی پیوست
لهذا سوم [illegible] سه و یک بهره [illegible] خلعت [illegible] با [illegible] شد و به [illegible] کرده اند و الا [illegible]
بود با [illegible] خدمت دار الارشاد [illegible] روز پنجشنبه هفدهم شعبان [illegible] خالصه محمد اسحاق خان
و خلعت [illegible] شد روز پنجشنبه [illegible] و چهارم [illegible] خالصه [illegible] و روز جمعه
سلخ شعبان [illegible] خان [illegible] فوت شود و [illegible] رمضان [illegible] خلعت [illegible] و خدمت دار [illegible]
[illegible] بسر [illegible] خان [illegible] روز شنبه بیست و نهم [illegible] خان [illegible]
کابل [illegible] خلعت [illegible] بعد [illegible] نادر شاه [illegible]
[illegible] نادر [illegible] رحمت شد که از سوانح سال [illegible] و بکم از [illegible] دوازدهم
[illegible] [illegible] سال [illegible] احمد شاه ابدالی [illegible] محمد شاه [illegible] احمد شاه
ابدالی [illegible] سال مذکور [illegible] و جلوس احمد شاه [illegible]
[illegible] ابدالی [illegible] وقایع [illegible]
[illegible] افغان [illegible] دار السلطنه [illegible]
[illegible] نادر شاه [illegible] نادر شاه [illegible]
از [illegible] خان [illegible] ایران [illegible]
[illegible] نادر شاه [illegible] ایران [illegible]
[illegible] افاغنه [illegible] مغلوب [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
افاغنه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] ممالک ایران
[illegible] کریم خان زند [illegible]
[illegible] احمد [illegible]
[illegible] خان [illegible] نادر شاه [illegible] نادر شاه مذکور

ازان لشکر کینه

ازان لشکر کینه بعضی در راه [illegible] متفرق شده و بعضی [illegible]
خود هم رسانیده [illegible] سکه و خطبه کرده [illegible] افغان [illegible] ان الله
وعده العزیز [illegible] سوانح [illegible] در ملک [illegible]
[illegible] سال [illegible] سعادت
ذکر واقعه احمد شاه ابدالی معروف [illegible] سعادت
[illegible] سلطنت [illegible] خان زند [illegible]
احمد [illegible] نادر شاه [illegible] سال [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
امام [illegible] ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا [illegible]
[illegible] اطفال [illegible]
[illegible]
در جواب گفت [illegible] نادر شاه [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] نادر شاه [illegible]
[illegible] نادر شاه [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] نادر شاه [illegible]
[illegible] نادر شاه [illegible] سلطنت [illegible]
محمد تقی خان شیرازی [illegible] نادر شاه [illegible]
[illegible] نادر شاه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] کابل [illegible]
[illegible] نادر شاه [illegible]
[illegible] افغان [illegible]
[illegible] نادر شاه [illegible]

نمک را نیز اسباب تمام همراه خود گرفت و آن شاه صاحب بوده دست جلال محمد [illegible] شهرت کا
ادهم [illegible] بوده و معتقد الیه [illegible] الفقیر احمد ابدالی اسا ناصر خان را بعد گرفتن خزاین [illegible]
صوبه داری کابل پیشتر عهد نامه از شاه نموده و تسلی داده رخصت [illegible] شروط اکثر بعد [illegible]
کابل [illegible] سوار [illegible] داد ناصر خان قبول شده چون کابل آمد
از افاغنه این خاطر کرده چون [illegible] کابل را [illegible] در غایت ادای مبلغ مذکور خارج از نقد و [illegible]
خود طلب نموده ناصر خان گفت که اگر زر نقد [illegible] جایزه [illegible] گفتند که حکم نامه شاه
گفت که خاطر من ملکی نیست [illegible] شده بود در میان آورده [illegible] سواران احمد شاه را برآمد 1
احمد شاه ابدالی با استماع این خبر [illegible] کابل با ناصر خان [illegible] کناره کرد
ناصر خان [illegible] کابل [illegible] پشاور آمده [illegible] مستحکم ساخت افاغنه کابل [illegible]
دولت [illegible] احمد شاه به پشاور [illegible] ناصر خان [illegible]
[illegible] شاهنواز خان [illegible] خان برادر [illegible] لاهور [illegible] لاهور و ملتان
[illegible] استقلال [illegible] در صورت [illegible] بر [illegible] بیت دولت
شاهنواز خان [illegible] همشیره زاده وزیر الممالک قمرالدین خان [illegible]
خانم [illegible] همشیره زاده [illegible] پادشاه و وزیر [illegible]
[illegible] که [illegible] اقبال [illegible] حکم رای [illegible]
[illegible] ابدالی [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] شاهنواز خان [illegible] ابدالی [illegible] سلطنت
[illegible] ابدالی [illegible] شکر [illegible]
عهد نامه [illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] قمرالدین خان وزیر [illegible]
[illegible] ابدالی [illegible] سلطنت [illegible]
قمرالدین خان [illegible]
[illegible] تمام [illegible]

هندوستان را مسخر خواهند

هندوستان را مسخر خواهند کرد [illegible] صوبه کابل کشمیر و تهته و لاهور و ملتان در عمل آن
زر چشم خواهند بود و این باب را بهمه وجوه معروف امداد و اعانت نموده اند شاهنواز خان
صوبه دار [illegible] وزیر الممالک قمرالدین خان [illegible] عهد [illegible] با احمد شاه نموده بود [illegible]
گردانید و آدینه بیگ خان [illegible] ناصر خان که مخالف
گشته [illegible] ابدالی [illegible] از نقد [illegible] جایزه در [illegible]
بخشی ناصر خان [illegible] روز [illegible]
بعد [illegible] یکروز و [illegible] ناصر خان با معدودی از قلعه برآمده بجلال آباد
قدم [illegible] فرار گذاشت و بخشی یکروز و [illegible] مقتول گشت [illegible] ناصر خان را در
دست ابدالی افتاد و ابدالی [illegible] علی مردان خان [illegible]
[illegible] ناصر خان [illegible] رسیده [illegible] شاهنواز خان
[illegible] که همین جا باشند با اتفاق با ابدالی خواهیم جنگید
ناصر خان [illegible] شاهنواز خان [illegible] گشته خان [illegible] ناصر
خان را همراه [illegible] امارت از خیام و افراس و افیال و ملبوسات و باورچی خانه و
آبدار خانه وغیره [illegible] ناصر خان [illegible]
ابدالی [illegible] اتفاق [illegible] شاهنواز خان [illegible] شاهنواز خان
جواب [illegible] شاهنواز خان [illegible]
نفاق [illegible] شاه صاحب که معتقد الیه ابدالی [illegible] لاهور [illegible]
بلاهور آمده و در خانه [illegible] عبدالله فرود آمده شاهنواز خان [illegible]
[illegible] استعلام نمود و گفت که [illegible] این شهر [illegible]
[illegible] حقوق [illegible] شهر [illegible]
[illegible] ابدالی [illegible] گفت [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
اقبال [illegible] شاهنواز خان [illegible]

شکست بخود بهم صورت معامله را وا شتی درنگرفت و نیز مذکور شد که [illegible] شده ما لطرید سخن
نگهداشته احمد ابدالی ناچار از هند در تعقیب سوزه قاصد لاهور کرده شاهنوازخان با فوج قلیل
و سامان ناشایسته در کمال اقتدار بر غنیم شهر متصل لاهور که لشکر [illegible] قایم کرده
و بکمال جرأت و جلادت مستعد محاربه نشسته ابدالی متصل رسیده لشکر آراسته از روی شکست
شاه کلب علی نام که در حضور نظام داشت کسی را فرستاده مستعلم شد که باوجود این جنگ چه خواهد بود
او گفته فرستاد که امروز برسات دشوار است اگر جنگ نشود بهتر و از فیروزی ظفر شما راست مرتبه
دیده گاه که خواهید بجنگید شاهنوازخان آدینه بیگ خان و کورام دیوان خود را فرستاده سرداران لشکر
ممانعت کرد که امروز کسی حرب نمایند اما بعضی نشنیدند آنها را از دیده روان لشکر مدافعه نموده
دیانت [illegible] خیمه و خرگاه خود آسوده تا وقت طعام رسید بروشن خان نشسته طعام می خورد و آدینه
بیگ خان و دیگر سرداران حاضر بزرگ طعام بود که ناگهان آواز توپ ها مسموع شد بعد آن آواز توپ
دیگر بعد استنقال معلوم شد که سواران ابدالی نمودار شده بودند و دو صد سوار قزلباش ملازم
سرکار بر ایشان لشکر رفته بر آنها تاخت کنند آنها برگشته بعد ساعتی سواران دیگر زیاده تر از اول هجوم
شدند آنها را تا بنگلک توپخانه رسانیدند بعد یک [illegible] سواری از برادران تحقیق آمده عرض شد که کمک
باید نمود شاهنوازخان متحیر شده پرسید خبر آورده که جمال سواران قزلباش با دیگر هم خود
بر آنها زدند آنها گریختند و جماعه کسی بود و خیر از اینها تاخته قزلباشان سرکار گریخته بوده اند
تا [illegible] که کسی شنیده مستعفان لشکر جابجا توپ گران سرکار توپخانه سر داده اند ابدالیان که گرد
کسی آورده اند در میان اینها جلو ریز خود را در لشکر رسانیده شور رستخیز برانگیخته اند شاهنوازخان فرمود
که ما هم سواری شویم و آدینه بیگ خان را گفت که بعد تحقیق رسیده ابدالیان را از لشکر بیرون باید کرد آدینه
بیگ خان دلگفته [illegible] رفت و [illegible] و دیگر [illegible] شاهنوازخان حکم
جا بکند فرستاده اند تا از جای خود جنبیده باز ایستاده شاهنوازخان بر فیل خود سوار ایستاده مردم
تا کمکی نمود تا آنکه شام شد مگر ساعتی از شب گذشت و ابدالیان برگشته بجای خود رفتند
آن شب که در لشکر [illegible] و آدینه بیگ خان روز روشن برگشته داخل شهر شده راه فرار گزید و
یافته اگر کسی راه خانه های خود گرفته [illegible] بام گذاشته [illegible] شاهنوازخان برگشته [illegible]

کوانست کلماد [illegible]

شاهنوازخان [illegible]

خواست که از پس [illegible] بر شوبر عمده اینش کرد و خواصی بهم رسیده فیل سوار بود مبادا نمود که در حصار شهر
باید بجنگید شاهنوازخان قبول نکرده مکلف انیز فتند در همه خوردی آتش و فرود اقتدار که امروز کی
تمام ناتیج [illegible] مبالغه را از حد برده گفته اینش که در همه افزودند که چون فیل سواری شاهنواز
خان [illegible] در خیمه با بسته گذاشت مردم لشکر [illegible] نموده [illegible] دست خود رسانید و
و در همه شاهنوازخان در آمده اسباب رکاب بهم [illegible] نمودند شاهنوازخان حیران قدرت
کرده کار گشته تا [illegible] در توپخانه خود کرده بر سرداران لشکر بعضی حاضر گشته بنای ملاقات و معامله میکند اینشند
که تخلیه آمد شاهنوازخان احوال شاه و جماعه پرسید او عرض کرد که در خلوتگاه [illegible] فقیر را گرفتیم
شاهنوازخان [illegible] جنگ [illegible] اینشته پرسید او [illegible] و گفت که الحال هم ملاقات هم نماند
ناچار کیسه ای اشرفی بر رفقای قسمت کرده و خیمه جواهر گران بها بعضی خواجه سرایان داده لاعلاج راه فرار
گرفت و [illegible] عمله خیام شکست بر لشکر افتاده فتح و ظفر نصیب ابدالی گردید جمیع ابدالیان در شهر در
آمده [illegible] از نهب و غارت فرو گذاشت نشدند آدینه بیگ خان هم وقت شب هیچ اسباب [illegible] در
رفت و شاهنوازخان از دست تورانیان ملازم خود [illegible] در راه بوزیر رسیده در
[illegible] جهان آباد [illegible] احمد ابدالی [illegible] مردم هندوستان
امرای ایرانی و سنی بادشاه و در رکاب بادشاه [illegible] رفت همه کوفته بوده تا شهر جهان
آباد گشته اند اعداد سنه احدی و ستین و مایه بعد الالف [illegible] قمرالدین خان [illegible] که سالار فوج
قزلباش بود روی توجه بسوی پانی پت جهان آباد آورد و محمد شاه [illegible] خود احمد شاه پسر
با سایر فوج ملازم سرکار [illegible] توپخانه با وزیر الممالک اعتماد الدوله قمرالدین خان و ابوالمنصور خان
بهادر صفدر جنگ و راجه ایشری سنگه سوائی [illegible] راجه جی سنگه و دیگر راجه های صوبه اجمیر از راه سرهند
[illegible] بتاریخ [illegible] محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و [illegible] هجری
صفدر جنگ و ذوالفقار جنگ و [illegible] جنگ و معین الملک وغیره پسران قمرالدین خان وزیر و دیگر امرای [illegible]
[illegible] روز [illegible] آمده [illegible] فتح [illegible] وزیر الممالک اعتماد الدوله قمرالدین خان
را با بادشاه [illegible] وزیر
[illegible] ابدالی [illegible] ذوالفقار جنگ [illegible] تخلیه [illegible]

عمدة الملک سرافرازی داده بر اتالیقی شاهزاده مقرر فرمود و تختگاه جام از تغیر دایمی تا
محمد اسحق خان و حفاظت جسم العفو محبت شد شاهزاده با افواج مذکور رفته سپه نمک شمشیر کشیده
در بابای ستیغ بر ببر رسید و بادشاه و امرا با فوج بر اسپ خود که عسکر زیاده از
شش هفت هزار سوار نبوده از راه توپخانه با الله بالا داخل شهر شد و دیده [illegible] ایام شهر ربیع الاول
سنه مذکوره شب سر بند امارا را رایج و هرکه رست به یراق بود او را مقتول ساخت شاهزاده
خبر وصول امرا ابدالی شنیده مقدم شنیده خان توجه بسوی او منعطف گردانید و مقابل امرا رسیده
بجانب [illegible] شده بر آمده از خیمه فوج ولایت خارج از مقدور خود دیده [illegible] که قلعه
[illegible] لشکر خودی آنرا انداخته خندق نموده گرد خود را در پناه حصار گرفت و از
پانزدهم ربیع الاول تا بیست و ششم ماه مذکور آتش قتال در اشتعال بود و [illegible] از توپهای [illegible] افغان
[illegible] لشکر وزیر و شاهزاده عقب مانده بود و [illegible] امرا افتاده [illegible]
[illegible] با حصار [illegible] لشکر [illegible] لشکر هندوستان [illegible]
[illegible] بیست و دوم شهر مقدم [illegible] خود [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] رسید [illegible]
[illegible] دیگر که بیست سه هزار کس [illegible]
[illegible] راه [illegible] صفدر جنگ و معین الملک [illegible]
[illegible] بیست و ششم ماه بود
احمد شاه امرا با جمعیت خود [illegible] معین الملک [illegible] ثبات
[illegible] داد و جانشین قاسم خان [illegible] توران [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
و صدمات جنگ [illegible] شاهزاده با معین الملک [illegible] احمد شاه [illegible]
[illegible] صفدر جنگ [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] جنگی [illegible]
در میان معین الملک [illegible] صفدر جنگ معین الملک

وبها دران توران

وبها دران توران و هر آنچه شاهزاده کشیده بود که تا آن صفدر جنگ [illegible] ایران و [illegible]
[illegible] رسید [illegible] بود [illegible] امرا [illegible]
[illegible] فوج [illegible] رفت و [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] امرا [illegible] خاک میدان [illegible] از [illegible]
[illegible] و ناچار [illegible] راه [illegible] فتح و ظفر [illegible]
دولت [illegible] هند و هندوستان گردید [illegible]
آن [illegible] صفدر جنگ [illegible] قبل [illegible]
[illegible] محمد شاه [illegible] صفدر جنگ [illegible]
الملک [illegible]
[illegible] معین الملک [illegible] صفدر جنگ [illegible] شاهزاده [illegible]
شاهزاده معین الملک [illegible]
[illegible] صفدر جنگ [illegible]
[illegible] صفدر جنگ [illegible]
[illegible]
محمد شاه [illegible] محمد شاه [illegible] ربیع الآخر [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
الملک [illegible] صفدر جنگ [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] احمد شاه [illegible]
[illegible] سلطنت هند و هندوستان [illegible] محمد شاه
[illegible] شاهزاده [illegible]

منتقل بقیه پادشاهی کرده در مین عجایب برای خود تجویز نموده قرینی آراسته بود و بعد فوت کردید احمدشاه
اعظم جاه والا و سالار [illegible] باغ رسید ... سوار گشته روان شد بعد ورود عساکر از [illegible] داخل
قلعه شاهجهان آباد شد و روز جمعه دوازدهم [illegible] مسجد جامع نقد خطبه بنام خود خواندند و روز جمعه سوم
جمادی الاخری مرتضی خان مرحوم [illegible] پنجشنبه بیست نهم ماه مذکور [illegible] مرحوم برحمت الهی واصل
شدند و درین ایام فقیر گرفتار [illegible] شورش [illegible] بنا بر آنکه [illegible] گشته شدند بجهت جنگ
در فوج غازی آباد نشستند و برای استقبال [illegible] رسیده [illegible] عازم خدمت والد گشتند [illegible] قضیه
بریلی که دار الحکومت آنمرحوم [illegible] افراسیاب خان فیروز جنگ خلف آصف جاه جم جاه
بر کنارهای جلد مذکور [illegible] شاهجهان آباد [illegible] رسیده اوقات میگذرانیدند که [illegible]
عظیمی [illegible] رو داده [illegible] آمده [illegible] آینده بطور [illegible] ذکر رفتن

علی محمد خان روهیله از سرهند و رسیدن ببریلی و جنگ صحرای سپاه والد مرحوم و رستگاری از ان بلا
[illegible] بودن والد [illegible] قطب الدین محمد خان

والد مغفور چنانچه مذکور شد حاکم سکندره [illegible] عنایات
منصب [illegible] گشته [illegible] رسید و ملازمت جناب والد [illegible] اعمام و [illegible]
و دیگر [illegible] خانواده [illegible] خاصه [illegible] منسوب [illegible]
[illegible] خان [illegible] بزرگان بوده [illegible] خدمت [illegible] والد مرحوم
[illegible] سکندره [illegible] پادشاه مغفرت
پناه محمد شاه [illegible] و عمدة الملک [illegible] مراد آباد و سنبل و بریلی وغیره را از دست
علی محمد روهیله [illegible] والد [illegible] گذشت [illegible]
[illegible] بود [illegible] بریلی وغیره که جاگیر
آصف جاه بود [illegible] روهیله [illegible] خان [illegible] جنگ
آصف جاه [illegible] انتظام [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] خود [illegible] شده بود [illegible] عهده [illegible]
هر کس را [illegible] والد مرحوم را [illegible] جنگ برای حکومت [illegible] تجویز نموده [illegible]
و رفقای خود [illegible] بریلی [illegible] آن [illegible] اسباب.

همراه والد والد مرحوم [illegible] نقد و ملازم بسیار فراهم آورده [illegible] انتظام [illegible] شده
[illegible] عبد [illegible] سردار خان [illegible] خان [illegible]
و برادر [illegible] روهیله [illegible] شیخ عبد القادر [illegible] ملازم [illegible]
[illegible] ملازم [illegible] بهراه
[illegible] قطب الملک محمد خان [illegible] برادر [illegible] عظمت الله
خان [illegible] محمد خان [illegible] ملازم [illegible] قلعه [illegible]
با والد مرحوم [illegible] آغاز [illegible] والد [illegible]
[illegible] قطب الدین محمد خان [illegible]
[illegible]
[illegible] والد [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قطب الملک محمد خان [illegible]
[illegible] تفنگ [illegible]
[illegible] والد [illegible]
[illegible] والد مرحوم [illegible]
[illegible] تفنگ [illegible]
[illegible] والد [illegible]
[illegible] قطب الملک محمد خان [illegible]
[illegible] والد [illegible]
[illegible] سعید [illegible] والد مرحوم [illegible]
[illegible]
[illegible] والد [illegible]
[illegible]
بوده [illegible] قطب الملک محمد خان رسید [illegible]

باآنکه زیاده از ده دوازده کس از رفقا با خود نداشت و در هیچ گذری از جهانگیان که عبارت
از پیر احمد و افاغنه دیگر اند نشسته بود بتعلق نظر رسیده بر او التفات و گفت که شما مردم رشیدی
بروان وارید با موی سر زنان چرا طور رو عهده بود و بکدام دین با شیخ عهد و پیمان نمودید آورده اید
عدول نمودید و حضرات زبان بعذر خواهی و اظهار رضا نگشودند و عهد و ایمان تجدید نمودند معاذیر بر آمدند بجز
کمال تواضع و فروتنی نمودند و در رنج کشی پیاله های اشربه و تعینات خوانهای طعام فرستاده والد با بهانت
تکلف و بنیا نهای و دوستی اکثر در هیچ نه نشستند مقوای خاطر قوم نمود چون طعام کم خورد و صحبت اختلاط
در گرفت و از طرف والد مشار الیه ابا ورزید لیکن بر سید قطب الدین محمد خان در ربط از روزا عیند لیف
متهم و منحرف گشت و روز دیگر که موعد ملاقات بود والد مجلس آراسته بهانه الطلبیه ایشان خاطر قوم
سمع رفقای محمد با تفاق عموی فقیر و پیر احمد و دیگر رؤسای افاغنه تشریف ارزانی داشت و والد کمال
تواضع ملاقات نموده به مسند با خود برابر نشانید و با رفقای او شان از حسب الاشعار خان
عالی مقدار قبل از آنکه خاطر قوم را داعیه بغض خود را فاش کرده الی ما شود کلام منشاء شما در ملاقات
وقت در رعد و محفوظ بمانند از گوشه ابروی غمزه که کاه خطا نکرده محمول به بزرگی و تحقیق سیادت شما
و در دل سیه گردیده نوع فقیر مستتر گشت و والد هند و پیش ازین بیش اتفاق شده دل و دشمنی
تکلیف نیابت فرمود و خاطر قوم نشستند و ملک خاطر خواهی بود و قبول فرمود و عهد و اطوار ایجاب
و اتفاق کرده اند ذکر برای پیر احمد و رد عهد و جنگیدن او با والد فقیر با تفاق ... شکست و جمع افواج پای قطب الدین
محمد خان و شکست خوردن پیر احمد پیر احمد را که سر ور در عهده شکر و مستلا افاغنه با حساب بر بود
بود از معاملات قطب الدین محمد خان بجا در حقا رحمت و حسد در دل برگشته او که از ساسی نیا بعنایت
مذهب با خاطر قوم دو دشت خلیفه گرفت چون قطب الدین محمد خان و شیخ معز الدین خان که با لفعل در لکهنو موجود
و از رؤسای قصبه مذکور است و در گرد پیر احمد و بیای او بر خلف آمد و در خاندان محمود نیز بهت شیخ معاذ در
نام آوری با سر افراز و خاندان اینها از جمله متعصبان بلکه متعصبان اهل البیت علیهم السلام بوده و قطب الدین
محمد خان مانند اولاد و دمار بود و بسبب کوتاه و والد هیچ ما ملازمت گشته از این سبب زیاده تر برادران
متغیر گردیده بارگیر رفت و اولاد افاغنه اکثر را شد و افاغنه اطراف که اکثر رعایا و مطیع او بودند
بوده اند استمال فرمان او را سلامت شعر مه بهر او کرده آمدند و والد نا چار بعد فوج کوشال او برآمد قطب الدین

محمدخان

محمد خان مقدمه الجیش که دیده بهشت دوم عسکر بود به هنگام مقابله پیر احمد فوج را دو حصه کرده یک حصه
را با بسیار مردان از نمونه مقابل قطب الدین محمد خان گذاشت و فوج دیگر را با همراهان در پناه خرابیهای و جنگل در
میدان دور پشت او جای گرفته از جنگ کرد و در کمین والد ایستاده قطب الدین محمد خان با همراهان پیاده یا گشته
و عمده رفقا دست گرفته در میان فوج مقابل بر آمده داد مردی و مردانگی داده در مقام شمشیر بندوق
نیز بر جلو و بندوقچیان کارزاری نمودند نه بندوق بر سینه که نشسته است که دیگری شمشیر کشیده
از پهلو رسیده با یکسر قطب الدین محمد خان از زخمی که رفقای جابجا افتاده از سبق را که داشته همین
ریخت و گفت بگیرید و از انکه با این هوشیاری جنگیده و دشمنان را بر خاک و خون غلطانیده صفوف مقابل
از شکست و فراری تا از پیش برده و دشمنه شکست خورده چون تفنگ و تیر انداخته دور تر شده بود
پیر احمد و فوج دیگر از مخفیان خود که در کمین والد ایستاده بود والد را با معدودی تنها دیده حمله آوردن گرفتند
خود را هفتاد بار ... همراهیان والد و مردم پای ثبات قدم ورزیده قرار ... همت
جلادت با انبوه فوج ... سواری بر ... کرده والد ... بر زمین ... قطب الدین محمد خان که در
شکست ... تکلیف بود و والد ... حالت ... بود زنده ... شمشیر ... و دندان
جماعتی ... رفقای او ... بای والد و مخالفان ... دشمنان ... اسپ ... بود
آمده ... دشمنان ... بر سر ... خون اعدا را با خاک ... سری دشمنان
انگشت ... پیر احمد ... قطب الدین محمد خان خبر ...
شده ... دست ... خصم ... رکاب والد هم ...
تفاوت ... غایب ... سر ... ضرب ... علم والد ...
انتقام ... نمود ... کشتن ... افاغنه ...
بسوی ... قطب الدین محمد خان ... والد با کلام ... شد
تا آنکه ... بتقبیل قدوم والد ...
شمشیر ... تعظیم ... رسید ... گشت
و در آن ایام ... بالاتفاق ... جنگ ...
ظفر یافت ... محمد خان ... افغان

و روهیله از راه سهارنپور به [illegible] بوده عبور چنبا کرده عازم صلح مرادآباد و بریلی وغیره ملک قدیم خود
کرده به مرادآباد وغیره باستیلا کرده و [illegible] عبور گنگ نمود فتح علی [illegible] و الله که اکثر [illegible]
سکنه آنجا وارد رسید علی محمد خان بنا بر اینکه با ایشان یک وطنی دارند بودند خبر قرب مرکب او شنیده بیکبارگی
برگردید و بجهت اقامت و الله اگر در قلعه بریلی بود چاره گرفتن نخواهد محصور شده و داعیه [illegible] کرد
کمر قطب الدین محمد خان با دو سه هزار کس و محمد [illegible] از رفقای دیرینه و الله که چند روستائی از زبان شاه جهان
آباد و تحقیق از راه رسیده بوده اند رفیق شده بودند چون علی محمد خان [illegible] بریلی رسید قطب الدین محمد خان با و الله
گفت که کار ما بجا کشیده و مقدور جنگ با علی محمد خان که انبوه از افاغنه مانند مور و ملخ دارد و فوج خود هم
خواه او کار دیده نیست و [illegible] در مقام عقده و کنبه [illegible] بضرورت صلاح آنست که [illegible] علی محمد
خان رویم اگر رو برو [illegible] استمالت داده [illegible] چاره این مخمصه و رها ساختن گرفتاری و ملازمان تمام [illegible]
فاسد ما از [illegible] گفت هیچ جا [illegible] کشتم و خود هم کشته [illegible] هر چه برای شما مقدر است ظهور
خواهد رسید و الله [illegible] رفیق صدیق [illegible] رخصت و آن و الله [illegible] رفقا [illegible]
خود با جمعی از [illegible] علی محمد خان شتافت چون [illegible] رسید [illegible] دروازه [illegible]
خود با دو سه کس اندرون داخل شد [illegible] که بر [illegible] التفات و [illegible] الله [illegible]
[illegible] بر کسی [illegible] داعیه [illegible] خان [illegible] بدرستی قوم [illegible] جماعه [illegible] افاغنه در میان
[illegible] قطب الدین محمد خان [illegible] باز آنجا [illegible] با استمالت [illegible]
[illegible] اینجا [illegible] بهادر خان [illegible] کشته [illegible] گفت [illegible]
جهت [illegible] قریب بود که فتنه [illegible] علی محمد خان [illegible] شود [illegible]
[illegible] بجهت [illegible] و برسند [illegible]
[illegible] خان بهادر [illegible] معلوم [illegible]
بود [illegible] جان بهادر [illegible] کشته ام [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] در مقام نفاق [illegible]
[illegible] باشند [illegible] استقبال [illegible]
[illegible] اسباب سفر [illegible] مخالف [illegible]

تا آنجا دست

تا آنجا دست از شقاوت بر داشته [illegible] قتال [illegible] غرض [illegible] در سر کار او [illegible]
باشند [illegible] مذکور [illegible] ولایت [illegible] رخصت نسبت و [illegible]
تاکید [illegible] اسباب سفر [illegible] کرده و قطب الدین محمد خان بهادر [illegible]
با اتفاق والده [illegible] جهان آباد [illegible] رسید [illegible] با اتفاق [illegible] حضور [illegible]
[illegible] استقبال [illegible] والده [illegible] اتفاق [illegible] از قلعه [illegible] تا [illegible] خارج [illegible]
بریلی [illegible] آنجا [illegible] روز [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] جهان آباد [illegible] رسانید [illegible] که [illegible]
رحلت محمد شاه و [illegible] احمد شاه [illegible] والدین [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] احمد شاه [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سبب [illegible] احمد شاه [illegible] الطرف [illegible]
[illegible] جهان آباد [illegible] شدند و الله
[illegible] بریلی [illegible] کرده [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] والده مرحوم [illegible]
[illegible] اتفاق آن مرحوم [illegible]
[illegible] جنگ بهادر [illegible] حکومت [illegible] کلل
[illegible] والده مرحوم [illegible] خطاب [illegible] جهار [illegible]
[illegible] خان بهادر [illegible]
از عهد [illegible] محمد شاه [illegible] کرده [illegible]
حقوق قطب الدین محمد خان بهادر [illegible] قوم [illegible]
[illegible] خان بهادر [illegible] قوم [illegible] روهیله [illegible]
[illegible] مراد آباد [illegible] بود [illegible]
[illegible] خان [illegible] استقبال [illegible] روهیله و افغان [illegible]
[illegible] علی محمد خان [illegible] وزیر الممالک

قمرالدین خان بی نقص مستبه آمد و درین ولا که علی محمد خان بعد بردن قمرالدین خان و منقار از گشتن احمد ابدالی
در ممالک مسطوره قدیم خود که عبارت از مرادآباد و غیره است آمده مستولی گشت و بعد مستقل شد تا
برهان سرطان در گذشت و اتباع الدوله حافظ رحمت و دوندی خان و غیره که هر یکی میبستند یکی از پسران
علی محمد خان بود بجای نام داماد خود ممالک مذکوره مسطوره را منقسم ساخته افغانان بعمل آورده مکانی
داماد تقرر مواشی آنجا با علیحده کرده واده باقی را خود قابض و با نیابت جاه و حشم و فوج و خدم
بودند خان بجای درعه کرده است که درین ایام از انتقام الدوله خانخانان بسبب قمرالدین خان مستقر و جمله
مرادآباد گرفته با دیگر ... بتکه و الفرین ستمه مکان مذکور را از دست آنجا منتزع کرده اند تا برنجا
از والده حرم در اصل خود عمدتاً خواسته است بجهان آباد آمده است و درینه واز خانخانان و انتقام الدوله
مرادآباد و درخواست جرفا علی ابوالبرکات خان و از بجا خود خواهش قطب الدین خان بجا در ازمنای غرضی
و الشبه علا به قابل استعداد تر شسته داد اما غایب بر زیارت با بدگی سری و اسباب ضروری خوب الحاق نمود
خان بهادر و با دل تمام سرداری و علو همت و شتی هست خود اسباب ضروری بفوجی و دوام سرانجام داده
قاعده مستمر فوج صاری مرادآباد کرده ذکر جنگیدن قطب الدین محمد خان بهادر با افغانان مسلط مرادآباد و کشته شدن
نام بردی او و روایکی ... بر گذارنشدن همگی که از آن بهادر شیر دل و دره رفعت کار زار بزدی و داده جوانی همت
وشتی همت آن صفدر دره کار زار قریب علی ید و ستان خصوص قریب جوار آنجا رسیده انس شبه و بط
النهار بر بیوکس ظاهر نموده کرده با ... راسته قاو ترک جانستقیم مذکور رحیق حرق مردم سپاه
بسته هجوم آورده که رسیده در فوج و اتباع همه رسیده و تن شیر دل با ستقبال دوستی صفکشی قدیم که با کار
جرأت و جرأت آنها دیده بود عازم حرب و در نزد ادان فرادان کلاغب عدد آنها کم از نیمه ... نفر
نخواهد بود و ساز و سامان از ... جنگی مان و شتر ... و رزب و در بهکلد و غیره آنچه باید بوفور فیه در جمع
درست کرد بیعها بیرون ... سنبهر... بجهان آباد بعزل از کرده و شولجدکی ... اسباب درست و هر دو کار
بود لهذا باری گشت جون انجمز قبل از خروج خان منطق ودن بجهان آباد بکوشش افغانه و عقوبت ... رسیده
بعد از اطراف و جوانب جمع آمده و در تعاقب ... مرادآباد از روعام ... داشته بعد سیف خان ... برده
اهمال ... سنگر آنجا ... بزرگ ... نهضت ستوا و در سلامت و شاه و استعداد علی معاطف فوج
شار غربی ... مرادآباد محموده را دانی بود ... برودم تا بعد که ملک را تقسیم نموده او ... بنگذارم

ستمام به تحمل ... حال محمود اگر قناعت فرماید ما هم مطیع و رغبت ... راضی و در تفویض آن بجا بلاده خان
جانشیم ... ابا نمیشد بلند ... راضی با این حال ... گشته بر اراده خود ... و در زید این غیر تا چار
گشته ... با وجود کثرت قوم و اسباب بنابر خوف ... آن شیر بیشه هیجا دست ... خان شیعه
گرزان و ... سان ... آماده کار زار آن ... بیشه ... رسیده و صفوف ... از طرفین آراسته مقابله
برخاسته قطب الدین محمد خان بهادر بوجود قلت اعوان و کمی سامان بجود ... بهادران جان
باز ... بر دو نکه صفکشی نموده ... پیاده یا گشته ... و ... دوست ... از جهاد ... ای
از آنجا بر آورده ... کرده ... افغانه را ... دیده بودند و درین ... بعید ... گشته ... اندکه
... بر ... خود ... اعوان خان ... بسبب ... خود ... بوده و ... جار
نابوبی باشند ... کرده تا ... بوده ... و ... قطب الدین محمد خان ...
... آهسته ... مجروح ... بوده ... خان ...
شعده ... داشته ... با ... بهادر ... شیر دل ... بر ... رفعت ...
دران میدان مرد آن ... از ... رفت از جمله ... مقام قرب ... کرده و بر ... او ... نیز ... شکافند ... قطعه
خفا شیر ... جان آوری ... و مورد ... از ... دوان ... دو ... گشتنده ... گردید
... مقامی قدم که در دو سه صفکشی نموده ... در میدان مجروح ... بحالم ... بحث ... الدوام
الصاب ... بود ... انجم ... دوام ... والصدیقین ذکر سبب شغف فرمان
برای صفدر جنگ تا ... اول ... و رحلت نظام الملک آصفجاه احمد شاه خلف محمد شاه ...
جلوس ... استقامت ... نمودن جابر ... خان ... اسحق خان ... و دیگر ارکان سلطنت و
اعیان مملکت ... با ... مبارک ... شاه ... گردید ... وزارت
بنام صفدر جنگ ... وجود ... اقتدار ... بوالتخت ... آصفجاه ... افتاده
در سلامت پادشاه و اولی ... بعد آصفجاه برخلاف سفر ... صفدر جنگ ... کرد ...
عدم رجوع ... پادشاه ... و صفدر جنگ نوشت ... در جنگ ... اطفال ... الله ... بجز
... و ... سلطنت ... نبود ... آصف جاه ... بعد ... بود
... صفدر جنگ ... وزارت ... خلعت وزارت ... رسید ... جمادی الاول

سال مرقوم الصدر صفحه و در سرهند بجهانپور وداع عالم عنصری نموده بآخرت بود و نعش او را نقل کرده
در روضه که قریب دولت آباد است با شیخ برهان الدین غریب مدفون ساختند از آنجا که
صمصام الملک را طبع قاصر قابلیت عهده جلیله وزارت تا بدایت و در روز دو شنبه چهارم رجب
سنه ثلث خلعت نهفت و برسم چارقب وزارت و جواهر سرافراز و بخطاب جملة الملک مدار المهام
وزیر الممالک برهان الملک ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ سپه سالار ملقب گشت اکنون مناسب
می نماید که شمه از احوال عمدة الملک و اعتماد الدوله و محمد شاه و آصف جاه که قریب هم هنگام انتقال نمودند
و از اوضاع و صفات اینها اجمال نگاشته بعد از آن تواریخ ایام سلطنت احمد شاه و وزارت صفدر جنگ نوشته
آید منه التوفیق و به الاعتصام عمدة الملک امیر خان بهادر بن عمدة الملک امیر خان بهادر صوبه دار کابل اصل
آبای او از سادات حسینی نجف الهیبت بعد از آن بکالند اجداد او سلسله جمعی که میر میران لقب داشت
نسب گشته میر میران شهرت یافتند که این سلسله که او را میران هم شهرت دارد و معتقدان
و در بین خانواده هم رسیده از رفاهیت استظهار اجتماع بایکام و اظهار بعد الموده در عهد جهانگیر بن اکبر بادشاه جد
عمدة الملک که او هم میر میران لقب داشت بجانب صفدر جنگ با بهر صورت شاه عباس ... ازین
شهید آمده و در حضور جهانگیر کمال القرب یافت ... سیران ... که روز بود ... اسعد و همشیره در
آورده و دیگر طفلی اجابی ... جهانگیر بادشاه و خانخانان ... شاه عباس فرستاد
و از حقیقت رسالت ... بود خانخانان ... بادشاه و ایران را خوشنود ساخته
این خدمت بتقدیم رسانید ... رسیده ... و خلیل الله خان خطاب یافته بود جد
عالمگیر ... جهانگیر ... خاندان امارت ... نسب ... مادر علی او
روح الله خان ... و معتقد و مقرب ... عالمگیر بادشاه و پدرش عمدة الملک امیر خان
صوبه دار کابل ... عالمگیر ... سلاطین ایران ... فتوحات رنگا
مشهور است که نام ... عمدة الملک ... رسیده ... شبیه ... نظر
نداشت و سخن ... اخلاق ... صحبت ... نیافت ... وقت ...
وزارت ... رقابی ... که ... رسیده ... مسلم ... او بود او در
کارهای ... از علمای عظام و مشایخ کرام و ... و ...

واربابِ ابن

و ارباب این همه که او را کمال صحبتش بوده متاع و وظیفه او ثبت دفتر گشت و با وجود پیرانه سالی نموده زیاد
نادر ملک رسید و چندین کس به سپه گری او از مصنفین خاک ریا با وجود رفعت شأن سخا رسیده و در زمره
امرای معتقد منسلک گردیده شعر هندی و فارسی خوب می گفت و در فنون کشتی و تکلم سخن نظیر نداشت
و حسن بیان نحوی داشت که سخن از تقریر او ... جنگال اهل ... سکر دیده بود
هر گاه برای احدی از ملازمان اعلی باشد خواه از اضافه منصب ... و چند جاگیر خانه باشند باز نمی
گرفت و سلیقه های او در آراستن هر چیز مسلم ارباب هوش و تمیز بود و معتقدان قدر شناس آن بود
نوبه آخر ... خواسته اثاثه دستای خود را نقطه و تشیع آن ... می ساختند وزیر الممالک اعتماد الدوله قمرالدین
چین بهادر نصرت جنگ پسر ... محمد امین خان اعتماد الدوله است ... در عهد اورنگ زیب عالمگیر
از ولایت توران وارد هندوستان گردیده بمنصب ... رسیده و در عهد فرخ سیر بافت
رعایت قطب الملک منصب ... و بعد ... با امیر الامرا حسین علی خان بهادر در ابتدای عهد
محمد شاه وزیر ... عالم ... قمر الدین خان در حین حیات پدر بخشی
سوم ... بود چنانچه مذکور شد بعد استعفای آصف جاه وزارت یافت ...
و بسته ... بود ... جهان آباد ...
او را ... کمتر بود لیکن ... وزارت ...
جاه ... قبل ... چنانچه مذکور شد ...
محمد شاه بادشاه بن جهانشاه بن خجسته اختر بن بهادرشاه بن اورنگ زیب عالمگیر ...
و ... پادشاه ... و در دست امرای معتقد
افتاده ... سلطنت ... فرخ سیر ...
و ... سلطنت ... گرفت ...
... الطاف ... گشته ...
و ... گرفته ...
... اللهی ...
... سلطنت ... و سبب

بر سینهٔ نیکان او بی پوشیده سلطنت را بر پا داشت گویا خاتم السلاطین با برتر است چه بعد او سلطنت
بخوارزم شاه چنین دیگر نبود الا آصف جاه نظام الملک بن غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بن عابد خان نام او قمر الدین خان
ولد اعتقاد خان شیخ شهاب الدین سیوم در رتبهٔ جد بادر او سعد الله خان وزیر اعظم شاه جهان بادشاه
وجه جد او عابد خان از شیخ های سمرقند است عالم خان در عهد شاه جهان وارد هندوستان گردید
در ملک ملازمان منصب پانصدی ... انتظام یافت بعد استقلال اورنگ زیب سلطنت منصب
به چهار هزاری یافت و در دیار منصب صدارت سرافراز گشته بعد چهار ربیع الاول سنه ثمان و تسعین بعد الالف
در بیجاپور ملک کده بر گرد توپ ... [illegible] قلعه نا قدر ... و پسر او شهاب الدین
نام داشت از امرای عالمگیر ... منصب هفت هزاری با خطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
مخاطب شد و اعلیٰ ... سپهسالاری بادشاه ... یافت و در فتح بیجاپور و القاب
... فرزند ارجمند ... در ایام سلطنت بهادر شاه ... گشته ...
... نهم ربیع ... الالف انتقال ... در زمان اورنگ زیب خطاب چین قلیچ خان بهادر و منصب
... ملقب گشت ... بادشاه ... در عهد بهادر شاه خطاب خان دوران
و منصب ... اختیار یافت ... آصف الدوله اسد خان بهادر و ذو
الفقار خان امیر الامرا ... در زمرهٔ ... عهد جهاندار
شاه معز الدین ... منصب ... سرافرازی ... جلوس فرخ سیر
خطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ یافت و ... منصب هفت هزاری ... صوبه داری دکن ... گشت چون
امیر الامرا حسین علی خان بهادر ... نظام الملک ... شاه جهان آباد ... صوبه داری مالوه
... و حین سلطنت رفیع الدرجات ... ملقب ... دلاوری علی ... سر ... و
... محمد شاه با سادات ... بر ... دکن ... یافت ... آنجا
... محمد امین خان به وزارت سرافرازی ... امرا ... حضور ...
... بادشاه ... وزارت ... صوبه داری ... شد ... عالمگیر ثانی ...
... ناصر جنگ ... امیر الامرا ... خان ... جنگ ... زاده ...
رفت ... در ... سال ... شش ...

دکن که ظفر و چندین بادشاه بود بر در خدمت اکثر امرای عهد محمد شاه و در این مرتبه او بوده ... و آداب
خردمندی با بزرگان سلوک ... اگر چه ... و در طلب و ... صفات حمیده و اخلاق
... و ارباب استحقاق ... غایت ... صدر ... علما و مشایخ
و ارباب استحقاق را ... وصیت ... فتوحات
... و ماوراء النهر و عراق و خراسان و اطراف هندوستان ... و اللقب ...
... از ... شهر پناه ... بر ... و ... جبل ... گذاشته
بر ... نظام الملک ... عمر ... سال ... او ...
... تاریخ ... وسط ... با سنه
... شهر پناه حیدر آباد ... اورنگ آباد
... محمد ...
... جمادی الاول سنه احدی و ستین و مائه بعد الالف ... علم ...
... تاریخ رحلت محمد شاه ... و ... بیت
گفت تاریخ جهان ... آصف جاه ... قطعه ... سه ... ملک ...
... رفته ... برای رحلت ... تاریخ
نماند شاه و زمان و وزیر آصف جاه ذکر سرافرازی یافتن سادات خان بهادر ذو الفقار جنگ بمنصب
امیر الامرایی ... خالصه ... القاب محمد اسحق خان بهادر چون ... بادشاه و ...
از طرف ... یافت ... امیر الامرا ... خان بهادر ذو الفقار
جنگ ... خان فتح ... شد ... جنگ ...
... و ... خلعت ... بدستور ...
... یافت ... خالصه شریفه
چون ... القدر ... گشته بود ... صفدر جنگ ...
صفدر جنگ ... منصور خان بهادر صفدر جنگ ...
... محمد شاه ... نظام ... گشته بود ... و جاوید خان

[illegible] کرد و سابق بابا در احمد شاه بود و هم با بابا سرکار در [illegible] نهایت تقرب در خدمت احمد شاه [illegible]
رسانیده بود علاوه سلطنت [illegible] پادشاه [illegible] گشت چون
اختصاص [illegible] و التفات حضرت پناه محمد شاه [illegible] تمام در حرم سلطان [illegible] با او هم
داشت خدمت نظارت با استقلال [illegible] خان ناظر نیز [illegible] گردید و [illegible] خلوات پادشاه
با اختیار او [illegible] بود [illegible] خفیف العقل سبک مغز بود [illegible] خواجه سرای [illegible]
ارتکاب [illegible] گشت [illegible] خان [illegible] بهادر [illegible]
تمام در نزاع پادشاه [illegible] سلطان [illegible] شده [illegible]
مقابل [illegible] صفدر جنگ [illegible]
و نفاق [illegible] روز پنجشنبه [illegible] رجب [illegible] انتظام الدوله پسر
قمر الدین خان [illegible] روز دوشنبه [illegible] ماه [illegible] خلعت [illegible] غازی الدین خان فیروز جنگ [illegible]
مرخص شده [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] دیوان خاص [illegible] شده و روز چهارشنبه [illegible] رجب خلعت
[illegible] شد و [illegible] دوشنبه [illegible] شعبان [illegible] خان مرحوم [illegible]
[illegible] خان مرحوم [illegible] حق پیوست ذکر جنگ [illegible]
صفدر جنگ [illegible] قائم خان [illegible] محمد خان [illegible]
که [illegible] عراق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قمر الدین خان [illegible] صفدر جنگ
[illegible]
[illegible] محمد شاه [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] قائم خان [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible]
[illegible] قائم خان [illegible] محمد خان [illegible]

[illegible]

[illegible] سعد الله خان [illegible]
[illegible] سرداران [illegible]
[illegible] سعد الله خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قائم خان [illegible]
[illegible] سعد الله خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قائم خان [illegible]
[illegible] قائم خان [illegible]
[illegible] سعد الله خان [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] ذکر وقائع سال [illegible]
[illegible] صفدر جنگ [illegible]
[illegible] ماه رمضان [illegible] احمد خان مرحوم [illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر [illegible] احمد [illegible]
[illegible]
[illegible] قمر الدین خان [illegible] محمد شاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

زد جواهر بهای قلعه کابل که عبارت از سیاه کوت و ادرنگ آباد و کوکرت و بیر سردر است بجنگش خود
نشسته معین الملک مقرر کرده مظفر خان را جانب کابل بخود شهامت برزن ابو المنصور خان صفدر جنگ
با باده افتراح ملک و دولت قایم خان از مادر و [illegible] او دوان غنه [illegible] آنکه وزیر الممالک ابو المنصور
خان بهادر صفدر جنگ که در برد و صورت فایده [illegible] و [illegible] استیصال آنجه خواست که ملک
مال تکلیفی از دست ما زنان [illegible] انتزاع نماید [illegible] احمد شاه بادشاه را با وجود [illegible] از
شاه جهان آباد در حرکت آمده وزیر [illegible] بادشاه روز پنجشنبه سلخ ذی الحجه سال مذکور در اخل [illegible] کرده و در چند
روز تا کول رسید صفدر جنگ بادشاه را در قصبه کول توقف فرموده خود [illegible] فرخ آباد دار
الملک [illegible] کرده [illegible] رسید قایم خان [illegible] محمد خان غضنفر جنگ [illegible]
بعد از [illegible] وزیر آمده [illegible] نقد و جنس [illegible] یافت و با سعد الله خان نیز [illegible]
قایم خان و [illegible] اسباب [illegible] که [illegible] برده [illegible] نقد [illegible] آورده و [illegible] معلوم [illegible] الزام نمود
ذکر وقایع سال شصت و سوم از مایه دوازدهم هجری بعد [illegible] معامله احمد شاه از کول به [illegible] رسید
و روز سه شنبه پنجم ماه صفر داخل [illegible] کردید و روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال مذکور [illegible]
شد وزیر برای [illegible] نقد و جنس [illegible] وزیر [illegible] افغانه [illegible] بضبط خود در
آورد [illegible] فرخ آباد ربیع دوازدهم [illegible] افغانه [illegible] فرخ [illegible] قایم خان [illegible]
ماند وزیر الممالک [illegible] و اموال [illegible] قایم خان [illegible] محمد خان [illegible]
کرده راجه نول رای [illegible] خود [illegible] نموده [illegible] ذکر قتل راجه
راجه نول رای [illegible] وزیر بود [illegible] اخلاص [illegible]
نایب [illegible] از [illegible]
نموده [illegible] فرخ آباد [illegible] اکثر
برادران قایم خان [illegible] افغانه
آنها [illegible] قایم خان احمد خان [illegible]
رفقای وزیر [illegible] احمد [illegible]
فاصله [illegible] افغانه [illegible]

مرد دولت نول رای [illegible] افغانه [illegible] خود [illegible] نول رای [illegible]
[illegible] فرخ آباد [illegible] لشکر [illegible] افواج [illegible]
[illegible] شده [illegible] روز جمعه [illegible] شعبان وزیر الممالک صفدر جنگ بهادر [illegible]
[illegible] شده [illegible] کرده [illegible] روز سه شنبه [illegible]
ماه مذکور [illegible] حیدر خان [illegible] محمد علی [illegible] راجه نول رای
[illegible] روز [illegible] یکشنبه [illegible] اسمعیل بیگ [illegible] وزیر [illegible]
[illegible] نول رای [illegible] کرده [illegible] احمد خان
[illegible] افغانه [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] ماه مبارک رمضان [illegible] افواج [illegible] افغانه [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] آورده [illegible] لشکر [illegible] راجه
نول رای [illegible] افغانه [illegible] آمده
[illegible] راجه [illegible] نول رای [illegible] احمد [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible] نول رای [illegible] خان [illegible]
[illegible] الملک [illegible] تمام [illegible]
[illegible] صفدر جنگ [illegible]
احمد شاه [illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] صفدر جنگ [illegible] دولت [illegible]
و ذکر [illegible] احوال [illegible] ذکر شهامت [illegible] وزیر الممالک صفدر جنگ [illegible]
[illegible] افغانه [illegible]
وزیر الممالک ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ [illegible] افغانه [illegible]
[illegible] شعبان [illegible] سه شنبه [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible] خان بهادر [illegible]

اعتماد الدوله قمر الدین خان و غیره امرا و افواج بادشاهی به ... وزیر ... شده حقیقت به وزیر
الممالک ... و ... بسیار چیزهای دیگر از ... به ... و حقیقت ... شدیم [illegible]
اسحق خان بهادر ... و ... [illegible] غالب گشته ... وزیر ... با افواج ... [illegible]
... [illegible] ... از ... [illegible]
... [illegible] ... افواج ... بعد ... از ... [illegible]
... الدین خان ... جنگ ... حکومت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
ذکر ... [illegible] ... و ... [illegible]
... [illegible] ... بعد ... ماه مبارک رمضان سال ... [illegible]
... [illegible] ... خان ... وزیر ... [illegible]
... وزیر ... [illegible]
... [illegible] ... خان ... [illegible]
... [illegible] ... خان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... خان ... [illegible]
... نصیر الدین حیدر خان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
نصیر الدین حیدر خان ... [illegible]
... [illegible] ... وزیر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

دنبز

وزیر ... [illegible] ... رفت و گذشت آنچه گذشت ... [illegible]
... زمان ... [illegible] بیت ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... وزیر ... [illegible]
رفت ذکر جنگ وزیر با احمد خان بنگش و دیگر ... [illegible] ... و ... [illegible]
و ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
بیت ... [illegible] ... ماه شوال سال ... وزیر ... [illegible] ... خان ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... اسمعیل بیگ خان ... [illegible]
... [illegible] ... احمد خان ... [illegible]
... [illegible] ... وزیر ... [illegible]
و ... [illegible] ... [illegible]
از ... [illegible] ... [illegible]
که ... وزیر ... اسمعیل بیگ خان ... [illegible] ... رستم خان
و غیره ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... اسمعیل بیگ خان ... [illegible]
... [illegible] ... وزیر ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
احمد خان ... [illegible]
... [illegible] ... خان ... وزیر ... [illegible]

... [illegible]

و جنگ صف‌آرا شد صدمات جانب افغانان پیاده و کلان رو بهیله خان و ده رو [illegible] ازینها در میگویند سر از شیخ
با احمد خان بنگش داشت سالار الوالی حال از فوج متفرقه صورت شکست و دراثنا سیدان دیده اکثری را پای
ثبات متزلزل بود وزیر الممالک سالار الوالی محمد علی خان رساله‌دار و سید نور الحسن خان حاجبه و در [illegible]
در جنگ به اول زمان در ادراک هجوم افغان بر سپاه جانب گذشتن این همه رو گشت آمادهٔ صورت سید نور الحسن خان
سید محمد برادرش و عبد النبی خان جد محمد علی خان بحسب همراهیان خود که در وقت بهیبت [illegible] سه صد سوار خود را نشسته
بود صفوف در شکستند خود را به فوج متفرقه الجیش رسانیدند چون [illegible] متعلقهٔ تقسیم یافته بود و وصول جا گذر
بجنگ آنها سواری شد و سید نور الحسن خان و عبد النبی خان رجوع بجانب [illegible] دیدند که قریب سه هزار
پیاده و سوار پشت آنها سواران از طرف میسره [illegible] آمده و توپخانه [illegible] جنگ به اول رفته از وقت [illegible]
کم بود فوج مذکور تا آنکه صد مکث شد نزدیک رسید میر نور الحسن خان و برادران الیٰ آن دست بقبضهٔ کمانها
بگذرده تیراندازی و برق‌اندازان همراه عبد النبی خان [illegible] از طرف افاغنه بر خاک میدان غلطیده
اندک هجوم زده بار خود را استقامت داده [illegible] فرار در فوج وزیر گشت و یافتند که [illegible] را پای
ثبات و قرار بر جا مانده بود نصیر الدین حیدر خان [illegible] خاله‌زاده وزیر چون شیر خشمناک آمادهٔ جنگ بود
از رفقا بر انبوه افاغنه تا آنکه حمله آورده خود را بر قلب ایشان زد و [illegible] بست و [illegible] خود [illegible]
بسیار [illegible] بهارستان آخرت [illegible] افاغنه نور الحسن خان و محمد علی خان رسیدند محمد علی خان را
زخم تفنگ بر دست راست رسید و [illegible] نور الحسن خان را زخمهای شمشیر به [illegible] و میر غلام نبی [illegible]
بر ساق و میر عظیم الدین [illegible] در وقت [illegible] نصیر الدین حیدر خان [illegible] عالم [illegible] و دیدند
و افاغنه فیل وزیر را احاطه [illegible] نتوانستند که کیفیت [illegible] زخم تفنگ [illegible] گشت [illegible]
شجاع الدوله [illegible] زخم تفنگ [illegible] زخم تفنگ [illegible]
[illegible] گشت [illegible] افتاد [illegible] جراحات [illegible] مانده [illegible]
سر [illegible] افاغنه [illegible] گذاشته [illegible]
بر سر اسحق خان [illegible] نجم الدوله [illegible] ابو المنصور خان [illegible] شمشیر [illegible]
شجاعت و [illegible] ثبات و قرار [illegible] تمام فوج [illegible]
همت مردانگی [illegible] سید نور الحسن خان و محمد علی خان [illegible] نداده خود را [illegible]

رسانیدند

رسانیدند وزیر [illegible] شد [illegible] و [illegible] تا [illegible] محبت [illegible] سوری [illegible] وزیر [illegible] محمد علی خان
و نور الحسن خان و عبد [illegible] و [illegible] زیاده [illegible] سوار [illegible] شکست و [illegible] از [illegible]
برگشت و الدوله [illegible] وزیر [illegible] از میدان رجوع نموده [illegible] وزیر [illegible] همراه [illegible]
و مردم [illegible] الوراس [illegible] آورده [illegible] وزیر [illegible] رسیده نور الحسن خان
[illegible] که اسباب [illegible] خانه [illegible] و [illegible]
وزیر [illegible] وزیر را [illegible]
[illegible] از دست [illegible] صورت [illegible]
[illegible] وزیر [illegible]
رسید ذکر [illegible] احمد خان [illegible] شکست [illegible] وزیر [illegible]
[illegible] صوبه [illegible] اله‌آباد [illegible]
[illegible] اله‌آباد [illegible] محمد علی خان [illegible]
الملک [illegible] الملک [illegible] اله‌آباد [illegible]
[illegible] محمد علی خان [illegible]
نایب صوبه اله‌آباد [illegible] الملک [illegible] بنگش [illegible]
از [illegible] اله‌آباد [illegible] احمد خان بنگش [illegible]
و [illegible]
[illegible] اله‌آباد [illegible]
[illegible] وزیر [illegible]
[illegible] وزیر [illegible]
[illegible] افاغنه [illegible]
[illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
[illegible] افاغنه [illegible] اله‌آباد [illegible]

عظیم [illegible] بیت از دروازه علما باد تا زیر قلعه سوخته غارت کردند و چهار دیوار مستوره بجا ماند [illegible]
اسیر بردند مگر دایره شیخ افضل الله آبادی و محله دریاباد که سکنه آنجا هم افاغنه اند محفوظ ماند و منهوره علی محمد خانی
درین دو صوبه بدرست نه نشسته بود که آمد آمد وزیر بر شهر سنگرفته احمد خان دست باچه گشت و از [illegible]
قلعه برگشته بملک محمد که فتح آباد است شتافت ذکر سوانحی که در زمان [illegible] صفدر جنگ و [illegible]
[illegible] از دست [illegible] شیخ معز الدین خان بهادر [illegible] احمد خان بنگش چنانچه مذکور شد [illegible]
[illegible] بر خود [illegible] الله آباد شتافت و لشکر خود محمود خان را بتسخیر اوده و لکهنو و مضافات آن [illegible]
محمود خان [illegible] با لشکر [illegible] از جای خود جنبیده [illegible] جمادی الاول سنه اربع و ستین
و مایه بعد الالف در سواد [illegible] بلگرام فرود آمد افاغنه همراه او [illegible] خود دست [illegible] بر سکنه قصبه
[illegible] چند کس را [illegible] مردم آن [illegible] که همه اشراف و [illegible] اند [illegible]
[illegible] قریب دو صد [illegible] از هر نوع [illegible] لشکر را [illegible] محمود خان [illegible] قصبای
[illegible] جای [illegible] شهر را [illegible] مردم [illegible]
[illegible] استحکام [illegible] احمد خان [illegible]
[illegible] محمود خان [illegible] اقوام [illegible]
سوار و پیاده [illegible] لکهنو [illegible] لکهنو [illegible]
[illegible] برای شهر [illegible] صفدر جنگ [illegible] صفدر جنگ [illegible]
[illegible] خبر شکست [illegible] همراه [illegible] لکهنو [illegible]
[illegible] شیخ معز الدین خان بهادر [illegible]
[illegible] معز الدین خان [illegible] افاغنه [illegible]
[illegible] مردم [illegible] معز الدین خان
[illegible] افاغنه [illegible]
[illegible] افاغنه [illegible]
[illegible] مردم شهر [illegible] معز الدین خان [illegible]
[illegible] آمده [illegible]

افاغنه

افاغنه [illegible] که کوتوال [illegible] شهر را [illegible] گفت [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] اینجا [illegible]
[illegible] معز الدین خان بهادر [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] معز الدین خان بهادر [illegible]
[illegible] شهر [illegible] کوتوال [illegible]
[illegible] صفدر جنگ
[illegible] صفدر جنگ [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] شهر [illegible]
[illegible] افاغنه [illegible]
[illegible] اسباب [illegible] افاغنه
[illegible] محمود خان [illegible] معز الدین خان بهادر [illegible]
[illegible]
[illegible] معز الدین خان [illegible]
[illegible] معز الدین خان بهادر [illegible]
[illegible] محمود خان [illegible] معز الدین خان [illegible] محمود خان [illegible] معز الدین خان
[illegible] افاغنه [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] وزیر الممالک [illegible]
[illegible] احمد خان بنگش [illegible] وزیر الممالک صفدر جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] نواب [illegible] سلطنت [illegible] دولت [illegible]
[illegible] صفدر جنگ [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]

در رسید و شکست بر سپاه افغان آورده که هنوز از عهده او بر نمی توان آمد نسبتی که دختر برهان الملک بود و شجاعی و دولت [illegible]

[illegible]

بر دار شده

بر دار شده [illegible] اشتغال با جمعیت قبیل به فرخ آباد رسید افواج [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر نهضت نمودن امیر الامرا بهادر ذوالفقار جنگ

[illegible] صوبه اجمیر [illegible] ذوالفقار جنگ

[illegible]

مهابتخان گذشت

مهابتخان گذشت [illegible]

[illegible]

با او علی کرده بود و ذوالفقار بار سیدن این مردم دو ساعت روز باقی ماند حکیم خان پیغام بجلا رستم خان فرستاد
که زنهار مسنده باید برگشت او گفت فتح علیخان از در بخش استاده او قبل لوا باید کرد اند چه بود با تفاق نزدیک
رفته قیام باید نمود او از خود رو گفت صاحب برو بند من سیم کاآیم چه چیند گفتند سوری نگر د جنا بود
که جانداری ذوالفقار جنگ پیغام فرستاده که فتح جانب او میرود استاده اگر برگردیم احتمال خطر است
اگر همین جا قیام نمائیم و از جناب جسیم هیچ وضع کل لشکر با علی محمد امیر الامرا خود برد تضعیف القلب خود
بر دو قبول نکرده تا گیده سپاه دوست نمود روز دیگر از رسانت لعبه برگشتند مردم که اند در رنج تشنگی اکثر بسنگی نمود
شتر بند و جنگ و دیگر گمان از این فوج زیاده بود که تفنگ بهم و از اطراف از میدان اکثری به جنگ بیعت جستند
بیستی قندی آغاز نهاد و قوی گمان در ابتدا خستگی جا بر اوزار کی شب عقب مانده غارت رفتو تیغ
جانب تا تشنگی اینها ده برکرانی با نه و دسته نمود رسته خبا چو جانب زمین کرده بود و سپاه افغان
وارده و متصل رسیده زیر تفنگ آتش شد بند نگاه رفت قبل علا رستم خان اضطراب آغاز کرد حکیم خان با کام
بسیار خاندوم را بر قبل خود کشید بجزو در خانه تن قبل کوه حکیم خان رسیده بمعه در سیم رسانید در تفنگ دیگر
علا رستم خان نیز کروه گزیده و شکست به فتح امیر الامرا افتاده اکثری بقتل و برخی مجروح و منفور شد لشکر او
رسیده و اضطراب عجیب افتاد امیر الامرا و لشکریان کرده و قراولان جانب کرد لشکر شورش بسیار نموده
الامرا را قوی در جنگ اضطرار افکنده و دیگر بهم بقتل کنند لشکر محمد میر علا اصغر گری و دو کی نقا با جلادی نموده
بو حقیه و زیده بعد از گذشتند که ذوالفقار جنگ از جان چند تو از جنبید چون جانب را برای حفظ خود لشکر با کام
کشتی و بستن امیر الامرا نظر به جنگ دو رنگ بعد از شورش از گشته به عزیمت فتح علیخان با او مو موقت در خست
پیغام مصالحه نمود امیر الامرا ختم شمرده قبول نمود راجه سید جیل سر جعفر و راجه جیل را بالا رفت امیر الامرا او فرستاد
و شرط چند در میان آورده مصالحه نمود لیکن جمعه بر در جنت جیل شمرنمود امانت صاحبه او کشته و امیر الامرا
هم بکمال امانت قبول فرمود سر جیل بعده کرد که اگر از ما نوع چیزی زند و شود ده او گذارند کشته با او بهمه
در باب مصالحه اخیر از راجه بهجت بقبول گفته فتح رشید بیچ مذکور رفته او باشد بی این هر چه از مجلسات یعنی
جهود یکشنا نا کشته از قلعه اکبر آباد و ملک جاست التراف و الطاف تا رفیق تعهد و تیغ شد راجه سید جیل دو
سه کروه از لشکر ذوالفقار جنگ دو در فرود آمده و ملکه آمده رفت و در گذشتند لکه سفلی جا بر قبل رسید
و او لی جانب راجه بجت سنگه آمده ذوالفقار جنگ و استقبال نمود آورده راجه مذکور امیر الامرا را برای عرف جانب علا

کرده جانب نظر خود و دولت بر نقش اجمیر نمود ذوالفقار جنگ لعنه او نیز بر فته اطاعت راجه بجت سنگه زمان جانب
با مدارک اراده اجمیر ترک رفاقت امیر الامرا گفته بجای جلو برگشت و امیر الامرا با تفاق راجه بجت سنگه روانه
اجمیر گردیده چون منزل با جمیر رسید صب الاضطرار راجه بجت کرده اعیان کرده و اصل گل کابات کرفتی
بر جنگ شهر اجمیر است کرده و از اطراف راجه رام سنگه پسر راجه ابهی سنگه موقوف به گل سنگه
با تفاق راجه ابهی سنگه پسر راجه جی سنگه مع سوار بسیار از لشکر آراسته و توپخانه و قراولان که از عقب کم از لشکر
سوار شده از جهت مدد بر جنگ به تحقیق امیر الامرا بکار رسید ذوالفقار جنگ نیز چند روز در اجمیر آسوده با تفاق
راجه بجت سنگه در حرکت آمد منزل اول بر بکار رسیده تا قلعه شهر سنگه و آن جا بمیره و از میره تا کوچ جیلدار
و در سه بار تفنگ عسکری اتفاق افتاد چون با یاده جنگ اول از طرفین بجد در رکاب گنج آمده سوار شده بر
گشتند بجت سنگه امیر الامرا دو کلاه تنبیه که از بار بر سر سلطان دیگر جیل جا به نیز رو جر طلق که رو بی فوج موکب
راجه راجه رام سنگه توپخانه بار جبه ذوالفقار جنگ که عزیمت سر تا تخت شده بود و دست جواب بر باگه
مردان سلطانی که رو گشته مغل کرده اند گفته چه اطراف اند در راجه بجت سنگه عظیم از فوج ذوالفقار جنگ موجود
توپخانه جیده را بر کنار کرده اند اهل سنده فوج راجه بجت سنگه بر توپخانه استاده بود خود منخ که زیر تا جیل
و قفار استاده لعبه جیفه فاصله در میان گرز بر انداز تفنگ توپخانه بر فوج ذوالفقار جنگ سر داده آتش بارید
تا پایان روز شد و جمع کثیر از لشکریان و مردان امیر الامرا لشکر بسته خاک و خون غلطیدند بعد شکستن لشکر
بیرونی از این طرف نیز مشکل صب العفو جیل آمد تشنه شدند که وقت ضعف انتهار جان از بیم ملامت کم شدند
و به مرب الرفرطا بیم برفت دو فوج راجه بجت از جنگ دوران میدان که رفت آب بر تنبه آمد و لکنت مفقود
امیر الامرا جا برنگ از نا اضطراب گشته در عطش آب اکثر با بر نگ لشکر راجه بجت سنگه رسیده تنه از تشنگی
از سپاهی اینها در با بر نیم از جان جهاد بر مت حق زمان خود آب گنبد یزده اسپ و سوار را سیراب کرده بیره بگفتند امثال
که بعد جان نثار رسته جنگ جانب اعراض ذوالفقار جنگ و آب دادن راجه بجت سنگه به تشنگان شهرت گرفت
و از وجه سید اسمعیل علیخان با جاه و خلف سید عبد العلیخان برادر خانزاد غفور دران سفر رفیق و شریک آن
لشکر بود غفور در بیان او در مشایخ بوده سلک فرزندان سید اش منقبت با جز بیان از عجایب او خاف دمه منقبتات
او جا با جمیع اصناف ام عالم با صفات حمیده و اخلاق پسندیده کرامت فرمایند بجمع ذمیم و را جسانه از یلدا با وجود آن
بودن فاصله گر و دولت بر بنا یاده از تیت سپاه کرده و بیش از رود شه منزل اخر راجه بجت سنگه با ذوالفقار جنگ جا بر

شب سفر و مرحج جنگ و لشکر رسیده آمده چون به بساتین هم نزدیک رسیده بود قاصد معالم رعیت و دست [illegible]

[illegible]

آنحضرت رشید [illegible]

[illegible]

و بعد چندی در این اثنا مکرم مسکار ناصر جنگ [illegible] و در بیت خود خودش کرده بطمع ملک و مال و خیال
نماند و در [illegible] شیخ [illegible] با ناصر جنگ [illegible] باشند و با فرانسیسان [illegible]
[illegible] بحساب نجوم [illegible] بحساب [illegible] سال هزار و صد و شصت و چهارم هجری [illegible]
و همت خان که در قالب [illegible] استقلال [illegible] نزدیک آمده [illegible] ناصر جنگ [illegible]
آن امیر [illegible] و اقرب [illegible] گردید [illegible] توفیق [illegible]
شاه برهان الدین [illegible] قریب [illegible] آصفیه [illegible] علام [illegible]
کرنیات [illegible] رحلت او [illegible] ابیات [illegible]
[illegible] شتاب رفت * در هفدهم [illegible] ماه محرم [illegible] شد * تاریخ گفت [illegible] آفتاب رفت

جلوس نمودن مظفر جنگ بر مسند ایالت دکن و بعد دو ماه با نقام [illegible] نواب ناصر جنگ از این جهان بر
آشوب رفتن چون [illegible] ناصر جنگ [illegible] مظفر جنگ که مقید [illegible] ایالت دکن
[illegible] فرانسیسان [illegible] جلوس [illegible] حیدرآباد [illegible]
[illegible] نظام الدوله ناصر جنگ [illegible] مظفر جنگ [illegible]
رسید [illegible] مظفر جنگ [illegible]
فرانسیسان [illegible] ناصر جنگ [illegible]
[illegible] ناصر جنگ [illegible]
[illegible] ناصر جنگ [illegible] همت خان [illegible] مظفر جنگ [illegible]
[illegible] مظفر جنگ [illegible]
[illegible] نظام الدوله ناصر جنگ [illegible]
[illegible] ناصر جنگ [illegible] مظفر جنگ [illegible]
[illegible] مظفر جنگ [illegible]
[illegible] رکن الدوله
[illegible] ذکر جلوس [illegible] سید محمد خان بهادر صلابت جنگ بر مسند
ایالت ممالک دکن [illegible] چون مظفر جنگ [illegible] ناصر جنگ [illegible] همت خان [illegible]

افغانها کوشمشان

افغانها کرد شمشان [illegible] آصفیه [illegible] سپاه [illegible] علم [illegible] بکنار [illegible] دکن
[illegible] فرانسیسان [illegible] مظفر جنگ [illegible] سید محمد خان صلابت جنگ [illegible]
[illegible] آصفی [illegible] ایالت [illegible] فرانسیسان [illegible] سید محمد خان [illegible]
[illegible] مقصد [illegible]
[illegible] سید
محمد خان صلابت جنگ [illegible]
[illegible] فرانسیسان [illegible] سال
[illegible]
[illegible]
[illegible] سید [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible]
[illegible] صلابت جنگ [illegible] حیدرآباد [illegible]
[illegible] جمادی الاولی [illegible] صلابت جنگ [illegible] حیدرآباد
[illegible] رکن الدوله [illegible] صمصام الدوله [illegible] وکالت مطلق
برکن الدوله [illegible] امیر الامرا فیروز جنگ [illegible] دکن [illegible] رکن الدوله
از وکالت [illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible] رکن الدوله [illegible] حیدرآباد
[illegible] صمصام الدوله [illegible] صلابت جنگ [illegible] امیر الامرا
[illegible] امیر الامرا فیروز جنگ [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] صلابت جنگ [illegible]
رکن الدوله [illegible] صلابت جنگ [illegible] صمصام الدوله [illegible]
[illegible] رکن الدوله و صلابت جنگ [illegible] ذکر [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معین الملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معین الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] معین الملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باستقلال و شاه

بستقلال و شاه [illegible] معین الملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معین الملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

معتقد [illegible] بهادر و اسباب امارت و مرتبهٔ عمدة الملکی مرحوم بخشیده به پسر او گردید و او در زمرهٔ امرا منسلک گشته
بخشی با ارزانی عطای بهم رسانید اگرچه بعد چندی با اکثر مردم [illegible] نموده [illegible]
کلمات وزیر الممالک [illegible] پادشاه [illegible] بود [illegible] خان
گشت [illegible] خواجه سرای مذکور [illegible]
[illegible]
[illegible] صفدر جنگ [illegible]
[illegible] وزیر الممالک
[illegible] ذکر وصول خان فیروز جنگ [illegible]
خان فیروز جنگ [illegible]
[illegible] صفدر جنگ [illegible]
[illegible] فیروز جنگ [illegible]
[illegible] فیروز جنگ [illegible]
[illegible] صفدر جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] صفدر جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر تفویض شدن منصب عظیم امیر الامرائی [illegible]
[illegible] خان فیروز جنگ [illegible]
[illegible] عماد الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ [illegible] وزیر الممالک
صفدر جنگ [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] صفدر جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] صفدر جنگ [illegible] ذکر [illegible] احمد شاه با وزیر الممالک
صفدر جنگ [illegible] احمد شاه [illegible]

وعماد الملک وزیر الممالک

وعماد الملک وزیر الممالک صفدر جنگ [illegible]
صفدر جنگ [illegible] پادشاه [illegible] احمد شاه [illegible]
[illegible]
سال [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] احمد شاه و صفدر جنگ [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] صفدر جنگ [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عماد الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] احمد شاه [illegible]
[illegible] صفدر جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر [illegible] صفدر جنگ [illegible]
[illegible] صفدر جنگ [illegible]

در جلادت قلعه مستحکم [illegible] جانب [illegible] رسیده [illegible]
کرده بود [illegible] شاه و وزارت [illegible] صفدر جنگ [illegible] نظام الدوله پسر قمرالدین خان [illegible] عمادالملک [illegible]
[illegible] مستعد [illegible]
[illegible] جانب [illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible]
خان خلف سیف الله خان [illegible] صفدر جنگ [illegible] عبدالمجید خان [illegible]
[illegible]

دم جلادت بار کرم [illegible] داشتند

دم جلادت بار کرم [illegible] صفدر جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] صفدر جنگ [illegible]
[illegible] صفدر جنگ [illegible]
[illegible]
ذکر بر آمدن عمادالملک [illegible] جانب [illegible]
[illegible] صفدر جنگ [illegible]
[illegible] عمادالملک [illegible]
[illegible]

خانزاده عافیت محمود خان دیگری از منصبداران پادشاهی و دو نو [illegible] را با سیدی و خوف و ترغیب با خود متفق
ساخته قرار داد که انتظام الدوله را از میان برداشته وزیری برای ایشان قرار داده به سر خانه انتظام الدوله
رفتند و هنگامه گرم کردند و از گرم رفتن چون کاری از پیش نبرد ... [illegible] بجانب قصبه ... [illegible]
وزارت قطب الملک ... [illegible] ... و دیگر امرا ... [illegible] ... در قرب جوار
دار الخلافه بود ... [illegible] ... و انتظام الدوله
نگاشته به ... [illegible] ... عماد الملک ... اتفاق ... یافت ... سلطنت و وزارت را از
... [illegible] ... پادشاه و انتظام الدوله ... [illegible]
... [illegible] ... سکندره ... [illegible] ... جنگ ... [illegible]
... [illegible] ... عماد الملک ... [illegible] ... انتظام الدوله
و پادشاه ... [illegible] ... انتظام الدوله ... صمصام الدوله ... [illegible]
ملازم ... [illegible] ... سکندره ... [illegible]
... جنگ ... [illegible] ... پادشاه و انتظام الدوله ... [illegible]
... [illegible] ... عماد الملک ... عافیت محمود خان ... [illegible]
فرستاد ... [illegible] ... محمود ... [illegible]
... پادشاه ... [illegible]
... [illegible] ... پادشاه ... [illegible]
... [illegible] ... لشکر ... [illegible]
... [illegible] ... انتظام الدوله و پادشاه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... عماد الملک ... [illegible]
... [illegible] ... عافیت محمود خان ... [illegible]
... [illegible] ... عافیت محمود ... [illegible]

فارک نکردند

فارک نکردند ... [illegible] ... تحقیق ... [illegible]
... [illegible] ... صمصام الدوله ... [illegible] ... امیر الامرا صمصام الدوله
خانه ... [illegible] ... انتظام الدوله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... لشکر ... سلطنت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... پادشاه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... عماد الملک ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... سلطنت ... عماد الملک ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... عماد الملک ... صمصام الدوله ... [illegible]
... [illegible] ... انتظام الدوله ... وزارت ... صمصام الدوله
را امیر الامرا ... [illegible] ... وزارت ... سلطنت ... [illegible] ... احمد شاه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
احمد شاه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

دستفخر او بود او قبل از خود مشغول بود که [illegible] داده در باب او [illegible] نموده [illegible] نشسته [illegible]

[illegible] بعد از [illegible] به جهت اصلاح [illegible] بخشید و [illegible]

[illegible] حضرت شاه [illegible] مردمان کرد [illegible] نقل [illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible] گفت روز [illegible] اسمعیل بیگ خان که سردار [illegible] بجهت [illegible]

[illegible] جمیع [illegible]

[illegible] اسمعیل بیگ خان هم [illegible] تکلیف خان [illegible]

گفت [illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible]

شفا شده مجیب ... دولت از نواب وزیر عماد الملک عرض کرده و ملکه زمانی بطلبید که [illegible]
اگر او داد بجهر و الدین [illegible] بسیار بیدم کرده و [illegible] زیر [illegible] مخالف را [illegible]
مذکور که [illegible] مقرر بوده اند و [illegible] رفیق [illegible] عجیب [illegible] ... الافغان کرده [illegible]
ملکه ... و وزیر ... دسته ... والا ... احوال ... [illegible]
از آن ... احوال ... استغفار ... کرده ... داده و [illegible]
وزیر عماد الملک ... نشسته ... والد نجیب خان و ... یوسف ... محمد خان ... و دیگر
سوداگران صحبت داشته ... ملکه ... سرداران سپاهی ... [illegible]
مذکور ... وزیر ... پسر ... [illegible]
... وزیر جواب داد که [illegible]
... عماد الملک
... نجیب خان ... [illegible]
کفته ... عماد الملک ... [illegible]
... نجیب خان ... [illegible]
... [illegible]
... عماد الملک ... نجیب خان
... [illegible]
نجیب خان ... [illegible]
... سرداران ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... والده مرحوم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

کرد

کرد و ... [illegible] ... عماد الملک ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
آورده وزیر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
رسید که اگر عماد الملک ... [illegible]
... عماد الملک ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... نجیب الدوله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
برآمد ذکر برآمدن عماد الملک مرتبه دیگر بعزم ... ملکه زمانی دختر ... الملک ... [illegible]
عماد الملک ... [illegible]

فرود آمد و شب به اراده عالمگیر برآمده سیر گلشن و شکار افگنان نمود و ایام راه را به پیمود تا آدینه بیگخان
را با خود موافق ساخت چون وفاق او تحقق یافت عمادالملک عهود و پیمان رسیده بشنود که آدینه
بیگخان فوج بر سر لاهور کرد سید جمیل الدین خان فرستاده دخل به شهر [illegible] خود معین الملک که [illegible]
دختری را که منسوب به او بود طلبید [illegible] زن معین الملک دختر خود را با اسباب جهیز که لایق بود
طلب او کرد و فرستاده مطمئن خاطر گشت عمادالملک سرداران ملازم خود را با فوج همراه خانزاده به
استقبال فرستاده با احترام تمام در خیمه‌ها که همراه او بود ملازمان و خواجه سرایان سرکار [illegible] آمده
فرستاده شده بود فرود آورده جایی لایق داده در جا منزل نموده [illegible] آتش مخالفت
کردند [illegible] استظهار عبادالله خان کشمیری [illegible] سرداران معتمد [illegible] سید جمیل الدین
خان را هم با اتفاق بعضی از سرداران و افواج آدینه بیگخان برای آوردن [illegible] با تمکین فرستاده
جعفر [illegible] کرده بود افواج [illegible] نموده [illegible] راه بریده اول صبح روز
دیگر بلاهور رسیده و زن معین الملک که بجز در خانه خود خوابیده بود خواجه سرایان را در حرم
فرستاده در خواب غفلت بیدار و مقید ساختند و از عنایات او بر آورده در خیمه جا داده بعد
یک روز اسپان را آرام داده [illegible] گشتند عمادالملک [illegible] مادر زن خود [illegible]
نموده استعفای تقصیرات خود کرد و صوبه داری لاهور بعمل پیشکش [illegible] لک روپیه به آدینه بیگخان تفویض
نموده به دارالخلافه معاودت نمود [illegible] زن معین الملک بجهت آزرده خاطر گشته در راه [illegible]
وزیر و بدست جهان آباد عمادالملک [illegible] و دشنام [illegible] و [illegible]
این حرکت باعث خرابی عالم [illegible] جهان آباد [illegible] سلطنت [illegible]
مملکت [illegible] هفت ماه احمد شاه [illegible] رسیده [illegible] خواهد دید [illegible]
قدیم و جدید [illegible] در حقیقه [illegible] ذکر [illegible] احمد شاه [illegible]
از قندهار به جهان آباد [illegible] اکبرآباد [illegible]
[illegible]
احمد شاه [illegible] عمادالملک [illegible] معین الملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عمادالملک [illegible]

پیش مادر زن

پیش مادر زن شفیع آورده بکم معین الملک را بر خود مهربان ساخت و شاه درانی را [illegible] استیلای [illegible] بیت
کرده [illegible] رسیده [illegible] عمادالملک چاره بجز [illegible] نقدیم استقبال نشتافته ملازمت شاه
نموده [illegible] زن معین الملک [illegible] شاه [illegible] وزیر [illegible]
[illegible] وزارت [illegible] پیشکش [illegible]
سبعین و مائه والف از قندهار [illegible] هندوستان رسیده داخل قلعه شاه جهان آباد گردیده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عمادالملک همراه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بر فاقت او سیتی نمود
سرداران [illegible] عمادالملک [illegible] جهان آباد [illegible]
[illegible] عمادالملک [illegible]
[illegible]
[illegible] عمادالملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عمادالملک [illegible]
[illegible] احمد خان [illegible]
استقبال [illegible] عمادالملک نموده

افغانیه اطراف و بعضی از انواع جنود سپاه با رفاقت همراه داده و عمادالملک بشتاب بجنگ عالی گوهر یکه تاز نموده
روهیله همراه بوده آورد و شجاع الدوله پسر صفدرجنگ به حرب و کرب در کمال استقلال از لکهنو بر آمده و میدان
ساختن [illegible] رسیده و شکوه پیکار گردیده و [illegible] جنگ سپاه با [illegible] طرفین
واقع شده آخر به وساطت سعدالله خان خلف علی محمد خان روهیله که با شجاع الدوله دوستی درست
بجنگ ملک روهیله قندهار نقد و باقی وعده صلح انفصال یافت و سعدالله خان در این امر غمخواری بسیار و حقوق
دوستی برای شجاع الدوله بظهور رسانید و عمادالملک نتوانست که کاری از پیش ببرد و هم در شوال سال
سبعین و مائه بعد الالف [illegible] نموده [illegible]
پایان احوال [illegible] گذشته [illegible] قلعه [illegible] جهان [illegible]
پاینده کرده [illegible] مفتوح [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] جهان خان [illegible] جیش [illegible]
جهان خان در شهر [illegible] عام [illegible] نمودن [illegible]
ملک [illegible] قلعه [illegible] احمد شاه ابدالی [illegible] مرزا یوسف الله بیگ
[illegible] قدم [illegible] برابر [illegible]
شاه [illegible] جهان خان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] احمد شاه ابدالی [illegible] هلاک گشت [illegible]
شاه ابدالی [illegible] ملک [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] عالمگیر ثانی با نجیب الدوله [illegible] احمد شاه
[illegible] عمادالملک [illegible] احمد شاه نجیب الدوله را امیر الامرای هندوستان کرده بود
[illegible] عالمگیر ثانی [illegible] ذکر کتخدا شدن احمد شاه ابدالی با دختر محمد شاه بادشاه هندوستان
و بردن صاحب محل مادر آن دختر و ملکه زمانیه را همراه با قضای گردش دوران [illegible]
احمد شاه خلف محمد شاه [illegible] عالمگیر ثانی [illegible] سلطنت [illegible] عمادالملک [illegible]
[illegible] ملکه زمانی دختر فرخ سیر [illegible] محمد شاه و صاحب محل [illegible]
[illegible] محمد شاه [illegible] صاحب محل [illegible]

دختری [illegible] رسید

افتاده

افتاده [illegible] عمارت [illegible] عمادالملک [illegible] خود در
هندوستان [illegible] عمادالملک و عالمگیر ثانی [illegible] تحقیق گردید
[illegible] دختر محمد شاه [illegible]
[illegible] قبول نموده [illegible]
[illegible] صاحب محل [illegible] همراه [illegible]
[illegible] سالاری جهان خان [illegible]
[illegible] السلطنه [illegible] مجملی از احوال
دکن [illegible] [illegible]
[illegible] جنگ
[illegible]
[illegible] سیف الدوله [illegible]
[illegible] عمدة الملک [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
خلف انورالدین خان [illegible]
[illegible] سبع و ستین و مائه بعد الالف [illegible]
[illegible] صمصام الدوله [illegible] خان [illegible] صمصام الدوله [illegible]
[illegible] نظام علی
[illegible] صمصام الدوله
[illegible] نظام علی [illegible] دکن [illegible]
[illegible] صلابت جنگ [illegible] نظام علی خان
[illegible] شجاع الملک [illegible] برهان الملک [illegible]
[illegible] سبعین و مائه بعد الالف [illegible]
صمصام الدوله برهان الملک [illegible] صلابت جنگ [illegible]
آصف جاه [illegible] برهان الملک [illegible]

زمام مهام ریاست و ملکداری بدست خود آورد چون برهان الملک ملقب بوکیل مطلق شده بود بعض
را که دانسته تمام ولیعهد برادر میفرستاد و بعضی بسال با بالاجی راو با برادر پیر خانی در سلوک او درگاه
با او وارد گردید آصفجاه ثانی امیر الممالک صلابتجنگ را که بمنزلهٔ ارتقا بود و بجرات اندک از ما در کف افتاده نشسته
مصالح برادر دیگر برهان الملک با بالاجی راو جنگ کنان نشستند که هر که قریب شش کروه از اورنگ
آباد است فتح مراجعت نمود آنگاه مصالح اجرای سعید و جاگیر است و منصب انکه سد پیر الذمه جات دکن تسلیم
بالاجی راو شد و آصفجاه ثانی از ولایت برگشته با اورنگ آباد آمده مونسیر بوسی همراه اتباع او از آنجا
و اقتدار آصفجاه ثانی قدر زیاده در صدد شکست آصفجاه ثانی و نواب المعتمد در انهدام بنای دولت
مصدر خان نظام الملک آصفجاه و … دیگر با وجود اقتدار آصفجاه ثانی نقض سلطنت در دست نمی
توانند نشست ابراهیم خان کاردی را که از نوکران معتمد آصفجاه بود و دست پرورده … و اسلوب ساخت
حیدر جنگ مدار المهام فوج خود با فوج جدید سازی عدد است ساخته در ذیل ملازمان خود داخل گردد
هشت لک روپیه زر تنخواه سپاه از نزد خود داده آصفجاه را با مال در برخاست بعد از آن جمیع
القدر را … و حاضر از هر دو جانب … خواست که آصفجاه را بهانهٔ صوبه داری حیدرآباد
آنطرف فرستاده در قلعه گلکنده معتقل نگهدارد و بعد از آن برادران خود خاطر سازد آصفجاه
بر این معنی مطلع گشته … محمد دانی خود قتل حیدر جنگ مدار المهام مونسیر بوسی با جمعی در دوم
سوم ماه مبارک رمضان قریب با سنهٔ احدی و سبعین و مایه بعد الالف حیدرجنگ در خیمه
آصفجاه برای جانب و سوال … چون داخل قتل او … که با جلال … مأمور بودند
حیدر جنگ را گرفته ذبح کردند و آصفجاه بعد گشتن او تنها بر اسپ سوار گشته بر آمده بجانب … رفت
که تمام ترکی … جمعیت … نظام علی خان … گیرا نموده …
السعدنبار گشت از … شدن حیدرجنگ … مونسیر بوسی و دیگر وجوه لشکر … از
باخبر شده در این اثنا … صمصام الدوله و … و میر محمد … خان و … الدوله را
… ملک … برادرش برهان الملک … مونسیر
بوسی … آصفجاه ثانی حیدرجنگ را گشته راه برهان پور گرفت ابراهیم خان
… آصفجاه جدا گردیده بود با آصفجاه پیوست و باتفاق … ماه و سال

مذکور

۴۰

مذکور برهان پور را … محمد انور خان … را
… محمد انور … که با اتفاق … امیر الامرا حسین علی خان
مرحوم … از حشم … و … مخالفان
… سال مذکور … و در جوار … صفدر الله … کرده
بعد از آن … برهان پور … رفت و در قصبه … کرد
جوار است … و بعد … با … و … راجه … بار بایست
قمر … معالم … امیر الممالک صلابتجنگ که در … بود
… امیر الممالک و آصفجاه ثانی
با هم یکی شده و برهان الملک … و … سنه ثلاث
و سبعین و مایه بعد الالف قلعه احمد نگر … نظام شاه … است و در عهد اکبر پادشاه
… و اقبال … الدین عبد الرحیم خان خانان … قلعه
… و برادر … بالاجی راو … کرده
آمده در این شهر و قلعه آباد کرده احمد نظام شاه … بنام خود
… سال … بکمال … برآمد … فرصت … دکن
… از … برای … و بعد اختلاف او
قلعه … قابض بودند و در اوایل … صلابتجنگ …
سنه ثلث و سبعین و مایه بعد الالف … چون … را
در این سال … گشته … و اعانت صلابتجنگ …
دولت … برگشته صلابتجنگ … را …
… رسیده … جاری … و …
… نظام الملک آصفجاه … ابراهیم خان کاردی … ابراهیم خان
… توپ و تفنگ …
… آصفجاه ثانی

در آمده و دیگر از و جدا نشده به مرهته پیوسته بهر آنچه بادو دستخط شیوا انجمن برآمده بعد و دوم
جمادی الاول سال مذکور روبرو شده او دیگر صف بل امیر الممالک صلابت جنگ و آصفجاه رسیده و رفتن
مقابله فوج مرهته شصت هزار سوار و فرنج بر دو برابر بر قوم پسران نظام الملک مغفرت پناه هزار سوار بود
اینجا نیز به تقلب فوج خواستند که از سوار او دیگر بود و در که بعضی لنو و جنگ مددی نمود و آمده الغا
فوج را هم با جمع که فتنه برسر او بند رفتند چون از پیشینه جنگ مرهته بطریقه جدا و جلو و تیر اینجا نمک بر تاز
و فتنی از اسب و صمل قلعات ره بحیا و دیگر کرده با نیزه ببر کشیدند و بیرق کوته قتل تیره و
سیفها می جنگیدند و انواع بند و دست بیان سوار حمله معارک نمود و به افواج می بردند خسته
این بار بحکمت سلاطت ابراهیم خان گاردی آتشباری که توپخانه هم همراه کار نموده اینجا کرده نموده توپها
سبک تیز نقار بر او صاحب اینجا بیرفت و همه وقت در جنگ و لشکرها و ترتیب و بعد جمع الوالز
سرگرم کارزار شده چون فوج صلابت جنگ و بر لوره ستی انضباط شده با جماع راه می برند و کوره توپها
نمک ساند تر در اثر عام مردم می افتادند جهت کوه های طرف مرهته کمتر از آنکه نیز رفتند فوج
مرهته چون اهبته متفرق مرده کو تر ترتیب انقلاب اتفاقی با اینجا میرسید و اندا وقت شب پشتی گرم
سه و از آن و لشکر پان اولاد نظام الملک آصفجاه می گویند منفک شده اینجا بطریق پیری
آنجا بحیل کار آمده از جهات مذکوره جنگی بسیار برای لشکر صلابت جنگ و آصفجاه راه باقی قلعه
بجاو رفت بیست و ششم جمادی الاول سال مذکور بجا رسانن لشکر صلابت جنگ و آصفجاه
خود برآمده برابر ابراهیم خان و دیگر افواج مرهته رفتند و شمشیر جلادت بسیاری از مخالفان
خاک مهلک ... ابراهیم خان کشیده آورده در همین روز نشان ثبات در زمینه
جنگ ... با سه دهکره ... در رسید ... که اگر صلابت جنگ و آصفجاه به در رسید
و فوج ... بنیاد صلح ... مستقر ... جمادی الاول سال ... قوم ... چهل هزار سوار
مرهته بیست ... فوج صلابت جنگ ... فوج ... در دست ... شکست خورده بعد
کشتن ... بسیار ... ابراهیم ... صلابت جنگ رسید و ...
بهادر ... دست ... جانی ... انواع ... اطراف ...
و در مرهته ... ملک ... بنیاد ...

برکه کوبی و ابهل

برکه کوبی و ابهل و دستخط ... از عمده ... بجا ... دولت آباد و قلعه آسیر و قلعه بیجاپور که ... تخت سلطنت
عالمگیر بود و دیگر ... سرکار ... امرا و منصبداران بسیار ... مرهته ...
قوت و ... شده ... از عمده ... دیگر از عمده ... بیجاپور ... در دست اولاد نظام الملک
آصفجاه ... نظام ... حیدرآباد ... مرهته است ...
بجانب ... ممالک ... آصفجاه ... راه ...
بکرفت که اولاد آصفجاه ... محروم و ممنوع نشده
ذکر بعضی از احوال قلعه دولت آباد و قلعه بیجاپور و آسیر و بنای آنها ...
... بعد از جلوس ... دولت آباد در ... سلطان علاء الدین
خلجی ...
سلطنت ... دولت ...
و ... سلطان علاء الدین ...
... دولت آباد ...
...
...
... سلطان علاء الدین ...
سلطان ...
...
...
...
...
...
و سلطان محمد بن تغلق شاه ... دولت آباد نام کرده ...
...
... دولت آباد ...
...

اول از اول رمضان سنه احدی و ماته و الف از گچ و سنگ درست کرده و بعد تمام شدن آن قلعه [illegible]
زیب عالمگیر پادشاه او را بنام [illegible] سنه سبع و ثمانین و الف این قلعه را از [illegible] عمارات و اتمام طلبیده
[illegible] انتزاع نموده و بعد [illegible] سال و کسری باز [illegible] آنجا رسیده [illegible] قلعه [illegible] اسیر با جمعیه
الحکام [illegible] از [illegible] قلعه [illegible] نموده [illegible] و غیره [illegible]
و در [illegible] ربیع الاول سنه [illegible] قلعه [illegible] مرهته [illegible] قلعه آسیر [illegible] آسا اهیر
[illegible] آسا نام [illegible] اهیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ذکر بقیه احوال عماد الملک عالمگیر ثانی [illegible]

فرود دولت پادشاه [illegible] عالمگیر [illegible] عماد الملک و نجیب الدوله [illegible]
[illegible] احوال نجیب خان [illegible]
[illegible] عماد الملک [illegible]
عماد الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] عماد الملک
[illegible] ذکر [illegible]
[illegible] عالمگیر [illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible] عالمگیر [illegible]
[illegible] عماد الملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عماد الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] عالمگیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خود رستم ثانی با جمعی کثیر از [illegible] در نهایت شجاعت و وفا و اخلاص [illegible] امیر الامرا حسین علی خان
مرحوم بود [illegible] شاهزاده [illegible]
عماد الملک [illegible]
پادشاه [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] عماد الملک [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] افغان [illegible]
[illegible]

بعد از آن نجیب الملک رو به لشکر [illegible] خان [illegible] رسید اسب و [illegible]
و [illegible] و خیام و [illegible] به یاد رفت [illegible] نهاده و [illegible] با شجاع الدوله
[illegible] رفتند [illegible] رخصت کرده رخصت نمود [illegible]
[illegible] شد [illegible] گشته [illegible] رسیده [illegible]
گردید و ماجرای [illegible] در این اوراق [illegible] کرده که **ذکر جنگ عماد الملک با نجیب الدوله و مرهته و [illegible]**
با شجاع الدوله و مرهته [illegible] عماد الملک [illegible] چون [illegible] مرهته را [illegible] افاغنه
[illegible] دولت [illegible] مرهته [illegible]
[illegible] گشته بود [illegible] افاغنه [illegible]
عماد الملک را با نجیب الدوله [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible] مرهته [illegible]
[illegible] عماد الملک [illegible] نجیب خان [illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] مرهته [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible] گنگ [illegible]
[illegible] عماد الملک [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible] نجیب الدوله [illegible]

لودهنه [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible] مرهته [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گنگ [illegible]
[illegible] سعد الله خان [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]
نجیب الدوله رسیده [illegible] شجاع الدوله
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

زیب صدر کس نشد سپاه آورده و غنایم فراوان و اسپان سواری تا تیر و جنس آمده گوشه نجیب شکست فاحش
یافته اند که دیگر عبور گنگا نموده بود افغانان و چیزها آن گریخت و مردم را اسپهای اسباب را از هر سمت در کنگ
علم شکست خورده شدند شیخ شجاع الدوله در طی فیروزی نواخته سرور شده و افغانان هم که در جنگل و دامن کوه پنهان
خزیده بودند با استماع خبر شجاع الدوله فوج افواج از هر طرف گنگ و دیگر رو به ملازمت شجاع الدوله
ملحق گشتند و به اتفاق شجاع الدوله با لشکر تا مال رفته نجیب الدوله را ازان مضطر برآورده آنجا با ... علم
و شکست داده بر سر خبر اندیشه اقتدار رسیده ازان وکیل با قبال و حکم صلح رسانده آخر شدند چنانچه برادر زاده
شاه درانی با طرف هندوستان شهرت داشت و تا رسیدن وکیل صلح را صاحب شده بود بر آن اراده
طرف آبرار رفتند و بسبب سمت لاهور اصلاح امور کشور شدند تا قول و قرار قبل آورده بطرف لاهور رفتند گرفته
و شجاع الدوله برگشته به مقام جاجمئو آمده ... بعد دو سه روز بمکان خود رسیده و امور کشور کرده
ذکر ما جرای احوالات شاه جهان آباد و مقتول شدن عالمگیر ثانی بسبب بدنامی عماد الملک ... بعد رسیدن
کور تا رسیدن ... نجیب الدوله در لشکر تا آل حسب الاشعار عماد الملک محصور در ... عماد الملک را
ام با جماعت خود طلبیده آن مدبیر با عالمگیر ثانی قصد نموده و چون دانسته که بادشاه و مرکز بارها مرشد شاه
امرا سامرا ... ولایت داده و در باطن خبر علت نجیب الدوله و همه خواه آن گشته گرامیست و نیز خیال خود انتقام الدوله
با شغل عالمگیر ثانی همه خواه خود بند اشت و کمان ... نجیب الدوله برد تا بجواب اول خالی خود ... آن
انتقام الدوله را که بعقیده داشت ... خیالی کرده رانیده و بعد از سه روز ... علی خان کشمیری عماد الملک
پیش بادشاه فرستاده او آمده بجمیع وعظ و کذب و افزا ... برخاست که در ... صاحب حال و اراده شده در
گرنه فیروز شاه ... قابل زیارت است آن ... درویش ... گشته ... ملاقات
در روش ... حصول بدید ... رسید بر در حجره ... بوده بودند توقف ... سیف
در دست داشت کشمیری ... بر در رفت ... و به زانو افکنده ... از بیرون
زنجیر ... میرزا بابر خلف ... داماد بادشاه ... کشیده یکی با ...
مردم عماد الملک هجوم آورده ... شمشیر از دست ... بر پای ... تا نیده مجنس ...
رسانیدند ... درجه ... بادشاه نشسته بودند ...
در حجره تنها ... نعشای ... از ... بالا ... و بار ...

افکندند

افکندند و ... را از ... گرفته ... عمر ... مانده بود ...
نجیب الدوله ...
... سلطنت ...
جهان ...
الدوله ... نجیب الدوله ... احمد شاه ابدالی
... لاهور ...
عماد الملک ...
...
... ذکر احوال تیمور شاه پسر احمد شاه ابدالی ... جهان خان ...
... عماد الملک ... تیمور شاه و جهان خان ...
...
... احمد شاه ابدالی ...
... تیمور شاه ... جهان خان ...
... جهان خان ...
...
... جهان خان ...
...
...
...
...
...
...

جمعی انفر پیاده می باشند رو به بلاد بهار آورده تعلل با محمد امجد خان که از طرف وزرا نیابت حکومت سمت بنه
عاقبت بعد جنگیده و شکست [illegible] شنیده و از آنجا جلو ریز بلاد بهار [illegible] قرار [illegible] مرشد [illegible]
آوردند جهان خان باز [illegible] فتح [illegible] گذشت مرتبه [illegible] ستیز [illegible] [illegible] شاه
[illegible] احکام [illegible] [illegible] اسباب و سر انجام
فراهم آمده چند ساله [illegible] گذاشته [illegible] مرتبه [illegible]
تا دریای اتک [illegible] باز گشته و از دریای [illegible] مرتبه [illegible]
نموده بر گشت و محل [illegible] تا ملتان [illegible] غازی خان [illegible] مرتبه [illegible]
[illegible] بلاد [illegible] جهان آباد [illegible]
گذشت [illegible] عازم دکن شد و [illegible]
[illegible] در ماه محرم [illegible] سال [illegible]
[illegible]
[illegible] مرتبه [illegible] بلاد بهار رسیده [illegible]
[illegible] افاغنه [illegible] هندوستان [illegible] مرتبه [illegible] الملک [illegible] آمده
[illegible] مرتبه [illegible] رسیدند [illegible]
[illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] افاغنه [illegible]
[illegible] الملک [illegible] نشستند [illegible]
[illegible] هندوستان [illegible] ذکر ورود احمد ابدالی بلاد هندوستان جهان آباد بار ششم و [illegible]
مرتبه [illegible] احمد شاه ابدالی [illegible] سال [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible] بلاد بهار [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] جهان آباد [illegible] احمد ابدالی مرتبه [illegible]

دران ایام

دران ایام [illegible] صورت [illegible]
[illegible] شاه [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] احمد شاه ابدالی [illegible] الملک
[illegible] [illegible]
[illegible] الملک [illegible] احمد شاه [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه [illegible] خان [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] جهان آباد [illegible]
[illegible] احمد شاه ابدالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ماه جمادی [illegible]
[illegible] تاریخ این جنگ [illegible] قطعه [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] احمد شاه ابدالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دوران [illegible]

[illegible] آنطرف [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] خان [illegible] با جمعیت [illegible]

[illegible] جهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جهان [illegible]

[illegible] جهان [illegible] سکندر [illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible]

[illegible] با جمعیت ده هزار [illegible]

[illegible]

[illegible] شجاع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بهادر [illegible]

[illegible]

[illegible]

ملهار ملانات

۴۷

ملهار ملانات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] با جمعیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بهادر [illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] عبدالعزیز [illegible]
[illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible]

با زنانه فرنگی

١ با زنانه فرنگی [illegible] ابراهیم خان کاردی [illegible] عبدالصمد خان و قطب خان [illegible] کشته
[illegible] انتقام [illegible] باتفاق [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible]

با خصم مقابله نتوانستند بهزیمت رفتند [illegible] بهادر [illegible] بانو [illegible] از اسب بر زمین غلطیده [illegible]
ملک [illegible] اختتام می یافت [illegible] شب [illegible] افغانان [illegible]
[illegible] گشت [illegible] از لشکر بر آمده [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible] بهادر [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] بهادر [illegible] نمودند [illegible]
[illegible] خان [illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible] رسید [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] افغانان [illegible]
[illegible] سردار [illegible] خان [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible] شاه [illegible]

ذکر جنگ [illegible] شاه بهادر [illegible] سردار [illegible]
[illegible] افغانان [illegible] هندوستان [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] افغانان [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible] خان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] ماه جمادی الاوّل [illegible]
[illegible] خان [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] افغانان [illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible] گارد [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]

باجمعیت

نجیب الدوله و دیگر رؤسای افاغنه [illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] شجاع الدوله و نجیب الدوله [illegible]
[illegible] افغانان [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] خان [illegible] مردم [illegible]
[illegible] بهادر [illegible] سردار [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible] شاه [illegible]
[illegible] افغانان [illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible] خان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] خان [illegible]
[illegible] افغانان [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] ابراهیم خان گاردی [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] سردار [illegible]
[illegible] شاه [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]

این نسخه

به شنبه [illegible] ماه [illegible] سپیل [illegible] سرداران نام آور [illegible] حکم [illegible]

چند روز [illegible] بنیاد [illegible] بعد [illegible] وقوع [illegible] سنجر [illegible]

گشته [illegible] پنج ماه و سیزده روز [illegible] سال مذکور [illegible] گشت [illegible]

[illegible] دراز [illegible] سکونت [illegible]

و [illegible] قبل از فوت [illegible] و بیات [illegible]

و [illegible] و قلم [illegible] ضبط [illegible] خزانه [illegible]

شد [illegible] سلطنت [illegible]

حقوق [illegible] ماهیت [illegible] زیر دست آزار [illegible] و سیعلم الذین ظلموا ای

منقلب ینقلبون [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] شجاع الدوله و امیر الامرا [illegible] نجیب الدوله

[illegible] نجیب الدوله [illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible]

این [illegible] شجاع الدوله

ذکر [illegible] شجاع الدوله [illegible]

الدوله [illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کذرانیده

گذرانیده [illegible] مراجعت نمودیم [illegible]

[illegible]

[illegible] گفت که این [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قرب [illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شجاع الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر بعضی از سوانح [illegible] که در ایام [illegible]

خداوند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اورنگ آباد بود شد و رگهنات راو و مادهو راو نیز بموضع [illegible] از پونه حرکت کرده در میدان [illegible] نشانه گذر [illegible]
شده یکدیگر بهم رسیده تا آمد [illegible] زد و خورد [illegible] شده آصفجاه [illegible] و انتقال [illegible] در اورنگ آباد
بالکل [illegible] سوم ربیع الآخر سال مذکور بقصد [illegible] نموده [illegible] کرده
پونه [illegible] بر لب دریای گنگ [illegible]
خود عمارات عالیه [illegible] عمارات [illegible] برابر کرده [illegible] بود که
[illegible] امیر الملک میر نظام علی [illegible] نظام الملک آصفجاه [illegible]
[illegible] سردار لشکر آصفجاه [illegible] علت و علالت [illegible]
[illegible] بیست و پنجم جمادی الاول سال مذکور [illegible] پیوستند [illegible]
این [illegible] آصفجاه و امیر الملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible]
رگهنات راو [illegible]
و مادهو راو [illegible]
[illegible] آصفجاه [illegible] جمادی [illegible] سال مذکور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر الملک [illegible]
امیر الملک [illegible] امیر الملک [illegible]
ربیع الاول [illegible] سال یکهزار و یکصد و هفتاد و [illegible]
[illegible]

او شتم

او شتم [illegible] امیر الملک [illegible] استقبال [illegible]
[illegible]
[illegible] رگهنات راو و مادهو راو [illegible]
[illegible] سال یکهزار و یکصد و [illegible]
[illegible] مادهو راو [illegible]
[illegible] رگهنات راو [illegible]
[illegible] محمد مراد خان [illegible] آصفجاه [illegible]
[illegible] رگهنات راو [illegible] چهاردهم [illegible]
[illegible] رگهنات راو [illegible]
محمد مراد خان [illegible] ملاقات [illegible] محمد مراد خان [illegible]
[illegible] آصفجاه [illegible] رگهنات راو [illegible] مادهو راو [illegible]
[illegible]
[illegible] مادهو راو [illegible]
[illegible] ربیع الآخر سال مذکور [illegible]
[illegible]
[illegible] رگهنات راو [illegible] آصفجاه [illegible]
آصفجاه [illegible]
[illegible] استقبال آصفجاه [illegible] ملاقات [illegible]
[illegible] رگهنات راو [illegible] دولت آباد [illegible]
تا آصفجاه [illegible] آصفجاه [illegible]
محمد مراد خان [illegible] آصفجاه [illegible]
[illegible] آصفجاه [illegible] دولت آباد [illegible] آصفجاه [illegible]
[illegible] رگهنات راو [illegible]
رگهنات راو [illegible] آصفجاه [illegible] نظام الملک آصفجاه [illegible]
[illegible] آصفجاه [illegible]
[illegible] آصفجاه [illegible] رگهنات راو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مجمل احوال سکه‌جیون کشمیری که در [illegible]

[illegible] نور الدین خان [illegible] سلمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

و ملتان و تهته بدست [illegible] افتاده بود [illegible] لنگاهان را [illegible] آمده [illegible]
[illegible] بطرف ملتان فرستاده [illegible]
و انتظام آن [illegible] لنگاهان نیابت [illegible]
و کثرت [illegible] در کمال جاه [illegible] در دست [illegible]
[illegible] نیابت [illegible] مشهور [illegible] افتاده [illegible]
که در [illegible] اعیان و اشراف [illegible] بکمال [illegible]
کرده [illegible] در [illegible] سال نود و [illegible] هجری از
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر احوال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاه بابری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

هند افتاده

بهند افتاده [illegible] اولاد [illegible] خوانند [illegible] تحقیق ارباب [illegible] گفته اند [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] راجگی و امارت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امارت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بلود فتور رسانید در مملکت اورنگ آباد سیوا هنوز بروز قوت کرده بر بنای قلاع کوکن استیلا یافت و حصون
تازه بنفس خود احداث نموده قریب جبال الوسامی و لاحق بهادر سامان قلعه داری بهم رسانیده با شعار قلاع
دکن [illegible] السالک بجمعیت خاطر و فراغ بال سرراه اهل جنس [illegible] پنجیده [illegible] جاده [illegible] و ادب
در افضل خان را که در دکن عظم سلطنت عادل شاه و لود به جا گشت مفتوح او را نیز نمود و رستم خان الکرام از
عهد او [illegible] دولت نمود بشکست [illegible] خاطر با [illegible] عامل شاه بهادر بر در رفته شروع بیگار نمود
بمدد [illegible] و توابع اطراف و فوج [illegible] چون مملکت کوکن مشتمل بر دریای شور است [illegible] جا در ادب
متعرض گشت و قطاع الطریق در دیار [illegible] این امور اگر داشته و بعض اوقات که قابو یافت بر بر ذخایر شقه
بندرهای ممالک محروسه اورنگ زیب [illegible] عالمگیر دست جهات در آورد و چهار تمک [illegible] ابن خراج
اورنگ زیب رسید با امیر الامرا شایسته خان صوبه دار دکن فرمان داد که [illegible] سیوا بر [illegible] و حمله نام جسونت
را تجویز [illegible] امیر الامرا بر این مهم مامور شد امیر الامرا [illegible] راجه جسونت [illegible] داود [illegible] سیوا
و تجویز [illegible] سیوا در [illegible] و سوم از ماه [illegible] سرار [illegible] امیر الامرا [illegible] الفتح خان [illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible] پادشاه [illegible] و [illegible] شده [illegible]
دکن [illegible] محمد معظم [illegible] و دکن [illegible] راجه جسونت [illegible] پادشاه [illegible]
زیب عالمگیر [illegible] را [illegible] جی سنگه [illegible] سیوا را [illegible]
اورنگ [illegible] سیوا [illegible] اطاعت [illegible] جی سنگه [illegible]
در [illegible] قلعه [illegible] پادشاه [illegible] و رجب [illegible] جی سنگه فرمان پادشاه [illegible]
[illegible] سنبها [illegible] سیوا [illegible] سنبها [illegible]
[illegible] سنه [illegible] دولت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] رام سنگه [illegible] جی سنگه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] سنبها [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] سیوا را از [illegible] خانه [illegible]
رخصت [illegible] سیوا [illegible] ماه [illegible]

باسنبها راه فرار

۵۵

با سنبها راه فرار گرفت و چون به رسید [illegible] آرای [illegible] صوبه داران دکن [illegible]
می [illegible] شده [illegible] و چهارم ربیع الاخر سنه [illegible] سنبها [illegible]
[illegible] الاول
سنه [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] سنبها را [illegible] راجه [illegible] عالمگیر
[illegible] پادشاه [illegible] دکن [illegible]
[illegible] عالمگیر [illegible]
[illegible] فرمان پادشاه [illegible] خان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
عالم [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible] خان [illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible] خان [illegible]
پادشاه [illegible]
از شاه عالم بهادر شاه [illegible]
جناب امیر الامرا حسین علیخان [illegible] پادشاه [illegible]
دکن [illegible] سنبها [illegible] امیر الامرا [illegible] قطب الملک
عبدالله خان [illegible] قطب الملک [illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible] محمد [illegible] خان [illegible]
[illegible] دکن [illegible]

[illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible]

مرهته را بخواه گرفتی و به [illegible] که [illegible] بنیاد [illegible] و با [illegible] فرخ سیر [illegible] و کلکی و [illegible]
را هم مقرر شده و در [illegible] و عاملی از جانب [illegible] مقرر [illegible] ملک [illegible] چهارم حصه
وصول کنند [illegible] نایب [illegible] به عهد انعقاد [illegible] صلح ملک دکن [illegible] مراتب [illegible] بود اکثر
[illegible] گذاشت [illegible] بادشاه [illegible] برخاست و این [illegible] تقلب هم رسانیده [illegible]
تا [illegible] و امیر الامرا [illegible] در سال [illegible] عالم علی خان برادرزاده [illegible]
گذاشته با فوج [illegible] قریب [illegible] عازم [illegible] مرهته [illegible] بالاجی [illegible]
عازم دار الخلافه شده بعد قتل فرخ سیر [illegible] رفیع الدرجات در سال [illegible] هجری [illegible] دوازدهم [illegible]
[illegible] و [illegible] اختیار [illegible] بالاجی [illegible] نزد عالم علی خان
فرستاده [illegible] عالم علی خان [illegible] عالم علی خان
[illegible] بالاجی [illegible] گذشت و [illegible] باجی راو [illegible] قایم مقام پدر [illegible]
[illegible] سال [illegible] دوازدهم [illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] در سال [illegible] دوازدهم [illegible] شعبان [illegible]
[illegible] باجی راو [illegible] مالوه [illegible]
[illegible] گشته شد [illegible] در سال [illegible]
[illegible] دوازدهم محمد خان بنگش [illegible] مالوه [illegible]
[illegible] بنگش [illegible] دست [illegible] سال [illegible]
[illegible] باجی راو [illegible]
سربلند خان [illegible]
[illegible] مالوه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] ارکان [illegible]
[illegible] مظفر خان برادر صمصام الدوله [illegible] مالوه [illegible]
[illegible] باجی راو [illegible] مظفر خان [illegible] مظفر و منصور
[illegible] عظیم الله خان [illegible] در سال [illegible] باجی راو [illegible] هندوستان [illegible]
قمر الدین خان وزیر و امیر الامرا صمصام الدوله خان دوران [illegible] ماموران [illegible]

ملازمان عالی جناب

[illegible] مالوه [illegible] باجی راو [illegible] چیماجی [illegible]
[illegible] باجی راو [illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible] مرهته [illegible] برگشت و در سال [illegible]
[illegible] دوازدهم امیر الامرا [illegible] بادشاه [illegible]
باجی راو [illegible] باجی راو [illegible] مالوه [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible] آصف جاه نظام الملک [illegible] باجی راو [illegible]
[illegible] برهان الملک [illegible]
[illegible] برهان الملک [illegible]
[illegible] برهان الملک [illegible] چیماجی [illegible]
[illegible] باجی راو [illegible]
[illegible] برهان الملک [illegible]
[illegible] جهان آباد [illegible]
[illegible] جهان آباد [illegible] باجی راو [illegible]
[illegible] صمصام الدوله [illegible] برهان الملک [illegible]
[illegible] باجی راو [illegible] اکبرآباد [illegible]
در سال [illegible] دوازدهم [illegible] باجی راو [illegible] آصفجاه [illegible] مالوه [illegible]
باجی راو [illegible] آصفجاه [illegible]
[illegible] باجی راو [illegible] آصفجاه [illegible] باجی راو [illegible]
[illegible] نادر شاه [illegible]
نایب [illegible]
هندوستان [illegible] باجی راو [illegible]
بادشاه [illegible] نادر شاه [illegible] صمصام الدوله [illegible]

خلف آصف جاه که از فرزندان ارشد او بود بنیابت صوبجات دکن ... [illegible] از راه ... بصوبه‌های دکن و ... [illegible]
از شوق و ضبط حاکمیت بر ... در سال پنجاه و دوم از مائه دوازدهم بنجابه ... [illegible]
قائم مقام شده که ناصر جنگ ... [illegible] ... برادر ... [illegible] ... نموده
طلبیده ... [illegible] ... ناصر جنگ ... [illegible] ... رسیده ... [illegible]
راه اورنگ آباد ... [illegible] ... کرده ... [illegible]
هیچکس ... [illegible] ... ناصر جنگ ... [illegible] ... فتح ... [illegible]
ناصر جنگ کرده ... [illegible] ... ناصر جنگ ... [illegible]
راه ... مصالحه ... [illegible] ... در سال ... [illegible]
... [illegible] ... در سال ... [illegible] ... شعبان ... [illegible]
کرده ... [illegible]
آصف جاه ... [illegible] ... سال ... [illegible]
... [illegible] ... ناصر جنگ ... [illegible] ... سال ... [illegible]
ماند ... [illegible] ... ناصر جنگ ... [illegible] ... در سال ... [illegible]
... [illegible] ... از مائه دوازدهم اتفاق ... [illegible]
... [illegible] ... بر تخت ... [illegible]
... [illegible] ... برسد ... [illegible]
... [illegible] ... درآمده ... [illegible]
... [illegible] ... قدیم ... [illegible]
کردند ... [illegible] ... ناصر جنگ ... [illegible] ... هندوستان ... [illegible]
بسته ... [illegible]
... [illegible] ... از ... [illegible]
... [illegible] ... انواع ... [illegible]
... [illegible] ... تذکره ... [illegible] ... اطلاع ... [illegible]
... [illegible] ... نمانده ... [illegible]
... [illegible] ... گردد ... [illegible]

و مقتضی دهلی

و مقتضای دهلی ... [illegible] ... گذاشته ... [illegible] ... مذکوره را ... [illegible]
... [illegible] ... تمام روی زمین ... [illegible] ... مطلق ... [illegible]
... [illegible] ... رزق ... [illegible] ... تمام این مملکت ... [illegible]
... [illegible] ... اقتدار که سلطنت هند ... [illegible]
آورده ... [illegible] ... تمام ... [illegible]
... [illegible] ... اصل ... [illegible]
... [illegible] ... سلطنت ... [illegible]
... [illegible] ... سلطنت و امارت ... [illegible]
... [illegible] ... ظاهر ... [illegible]
... [illegible] ... گشته ... [illegible] ... جبت ... [illegible]
... [illegible] ... رحمت ... [illegible]
... [illegible] ... باشند ... [illegible]
... [illegible] ... خارج ... [illegible]
... [illegible] ... و حقیقت ... [illegible]
... [illegible] ... استعمال می‌شود ... [illegible]
... [illegible] ... مذکوره ... [illegible]
... [illegible] ... اطبای هند ... [illegible]
... [illegible] ... ادویه حاره ... [illegible]
... [illegible] ... مطابق ... [illegible]
... [illegible] ... ذکر نبذه از احوال شاه
عالم بادشاه و شجاع الدوله وزیر و نجیب الدوله امیر الامرا و ... [illegible] ... که در ان ایام ... [illegible]
روی داد شجاع الدوله ... [illegible] ... فتح ... [illegible]
... [illegible] ... در سال ... [illegible] ... از مائه دوازدهم ... [illegible]

محمد معظم خان عالیجاه و از نوکر الغبیگ شکست یافته توسل باقبال دولت وزیر و پادشاه جست و در صوبه
الله آباد رسیده با شجاع الدوله ملاقات نمود چون شجاع الدوله در اعانه دولت ... اهتمام داشت عالیجاه
خود بطرف ... رفته و رسالت مرزا نجف خان که از عالیجاه و در ... شکست از کرم ...
رفاقت راجه ... برگزیده بود معاهده با التفات الدوله و شجاع الدوله پادشاه و بعد عالیجاه ...
... نموده بجنگ الغبیگ آمد و از ... شکست ... نمود ... شجاع الدوله و الله آباد جا
اختصاص یافت چنانچه ذکر ... در فصل اول منفصل گشت بعد از آن ... شجاع الدوله با انتظام مهم ...
... و ... بر الله آباد استقلال ... یکی از سرداران الغبیگ ... جواب و ...
الدوله در حضور ... و ... شد و فوج الغبیگ ... سردار ...
... پادشاه ... و ... مرزا نجف خان چنانچه در ...
... الغبیگان ... جنگ ... شجاع الدوله در ملک ...
... امور ... الغبیگ ... برای او مقرر شد و در معاهده ... الغبیگ
... پادشاه ... قبول نموده ...
پادشاه ... حکومت کرده ... انتظام ... اشتغال داشت و منیر الدوله
نام ... خان ... پادشاه ...
... جواب ... پادشاه
با الغبیگان ... بعضی از ... ملازم پادشاه ...
حسام الدین خان ... پادشاه ...
اند ... حسام الدین خان ... پادشاه
...
... السلطنه ... ملکت ...
... شجاع الدوله ... نیابت وزارت ... ملازمان
... حضور پادشاه ... حاضر می‌شدند ذکر
احوال نجیب الدوله بر سبیل اجمال نجیب الدوله نام منصب امیر الامرائی ... جهان آباد ... بوده

مرزا جوان بخت

مرزا جوان بخت پسر کلان شاه عالم را که نام ولیعهدی ... بود جانشینی پدر ... و در دار الخلافه ...
... افغانان ... و ... بود ...
و ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... نجیب الدوله ...
...
...
...
...

مرخص گشت ذکر مقتول شدن داود سور جل جاٹ بدست سید محمد خان برادرزاده بهادر خان بلوچ در
میدان [illegible] و بعضی فوج نگر و دیوان [illegible] جمعی کثیر از فوج بلوچان همراه [illegible] زمان شکوه شاه [illegible]
در عهد محمد شاه فردوس آرامگاه یکی از ان جماعه که [illegible] خان نام [illegible] بخت بیدار و فقدان [illegible] رسانیده
اغلب اوقات فوجداری کرد و گاه گاه حکومت [illegible] و حصار وغیره باختیار او بود [illegible]
[illegible] بود و جمعی کثیر [illegible] دولت [illegible] نموده [illegible]
[illegible] بهادر خان که یکی [illegible] او بود [illegible] زمان
[illegible] نموده فوجداری [illegible] رفت و در جنگ صفدر جنگ با احمد شاه و عماد الملک
[illegible] با عماد الملک [illegible] گشت و در [illegible] امارت [illegible]
[illegible] عماد الملک با نجیب الدوله [illegible] میکرد [illegible]
[illegible] نمود [illegible] کرده [illegible]
[illegible] گشت [illegible] خان [illegible] سور جل جاٹ
[illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible] سور جل جاٹ [illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible] فوجداری [illegible] نجیب الدوله [illegible] یعقوب علی [illegible]
[illegible] سور جل جاٹ [illegible]
[illegible] یعقوب علی خان [illegible] سور جل [illegible]
[illegible] یعقوب علی خان [illegible]
[illegible] سور جل [illegible]
[illegible] یعقوب علی خان [illegible]
سور جل [illegible] یعقوب علی خان [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible] یعقوب علی خان [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]

که فوجدار تبار شده

که فوجدار تبار شده [illegible] و دیگر [illegible] بهادر خان [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] سور جل [illegible]
سور جل [illegible] نجیب الدوله [illegible] افضل خان [illegible]
[illegible] سور جل [illegible]
[illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible] خان [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible] افضل خان [illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible] سور جل جاٹ [illegible] سور جل
[illegible] سیف الله [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible] سید محمد خان بلوچ [illegible] نجیب
الدوله [illegible] نجیب الدوله [illegible] سور جل [illegible]
[illegible] سور جل [illegible]
[illegible] سور جل [illegible]
[illegible] سیف الله [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible] سور جل [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible] سور جل [illegible]
[illegible] یعقوب علی خان [illegible] نجیب الدوله
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نجیب الدوله بسر آمد ذکر کشته شدن جواهر مل پسر سورجمل جات [illegible] و دیگر شدن [illegible]

و ورود جواهر مل که اکبر و ارشد اولاد سورجمل بود قایم مقام پدر گشته دست ‌می ‌آورد [illegible]

خان [illegible] و حقوق [illegible] در دشمنی [illegible] از جانب پدر [illegible] و [illegible] دفع [illegible]

از مسلک پدر [illegible] اندیشه و [illegible] و لشکر [illegible] طلبیده و جمعیت کرده شد [illegible]

تلاوت [illegible] نجیب الدوله جواهر مل [illegible] و [illegible] سنگه با [illegible]

[illegible] انفصال [illegible] نجیب الدوله و جواهر مل در میدان [illegible] شده [illegible]

[illegible] جواهر [illegible] کرام [illegible] و [illegible] نجیب الدوله

[illegible] شجاع الدوله [illegible] نجیب الدوله هم [illegible]

[illegible] و اسباب [illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible] کرده [illegible] با [illegible]

[illegible] سنگه [illegible] شد [illegible] آورده [illegible] رفت و

[illegible] پیاده [illegible] با [illegible]

[illegible] شکست [illegible] خورده [illegible] برگشت [illegible] اقتدار

و جات [illegible] مردم بسیار [illegible] برادر را [illegible]

[illegible] دست [illegible] آمده بودند [illegible]

[illegible] از [illegible] کشته شد [illegible] سنگه [illegible]

[illegible] سورجمل [illegible] داشت [illegible]

[illegible] خورده [illegible]

[illegible] خلوت [illegible] کشته [illegible]

برادر [illegible] سنگه [illegible] برادر [illegible] جات [illegible]

[illegible] ملک [illegible] انتظام [illegible]

[illegible] سورجمل [illegible] داشت [illegible]

[illegible] شاهجهان آباد گشته [illegible] قوم [illegible]

[illegible] افاغنه [illegible] خلق بود [illegible] که اکثر [illegible]

و [illegible] بوده اند از خاصیت [illegible] که [illegible] ماهیت [illegible]

از [illegible] و [illegible] اگر [illegible] شاهجهان آباد و دیگر

امرا [illegible] بوده اند [illegible] و [illegible]

[illegible] آورده [illegible] گذشت [illegible] نجیب الدوله هم [illegible]

[illegible] سورجمل [illegible] شاهجهان آباد را [illegible]

[illegible] نجیب الدوله [illegible] مسلک [illegible]

[illegible] خان [illegible] امارت [illegible] صفات حمیده

بهره [illegible] شاهجهان آباد و نواح آن حکم [illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] برادران غالب [illegible] و [illegible]

میداشت تا [illegible] ذکر رفتن شاه عالم بادشاه از اله آباد

به شاهجهان آباد [illegible] شاه عالم بادشاه که [illegible]

[illegible] از [illegible] فرمان [illegible] باشند [illegible] نجیب الدوله [illegible]

برادر [illegible] اگر [illegible] فرمان [illegible]

[illegible] شاهجهان آباد [illegible]

[illegible] نجیب الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible] شاهجهان آباد [illegible]

[illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] سیف الدین محمد خان برادر [illegible]

محمد [illegible] خان [illegible]

بادشاه [illegible] مقصد [illegible]

والقصه اینها متنفس نشیل مسئولات که الحکم متمنیات شان بلا خاطر مرزا جوان بخت پادشاه زاده و شاه عالم در
نهضت ناکامیاب گشته اظهار اراده خود نمود نصیر الدوله و انگلیسان و شجاع الدوله راضی نشدند
در مخصوص جمل آورده منع این حرکت را بر وجوه بیشتر ظاهر کردند پادشاه مطلقا قبول ننموده
جزم در سوق خود در این عزم با کمال مبالغه ظاهر ساخت و هرگز راضی باقامت اله آباد نشد انگلیسیان
ناچار گشته رخصت دادند منیر الدوله رفتن با پادشاه مناسب ندانسته توسل باذیال دولت
انگلیسیه جست و از طرف انگلیسیه متعهد معامله صوبه اله آباد و کوره گردید چه جاگیرات حکم رو
در سرکار انگلیسیان بنام او مقرر گشته بود چگونه هم پرورش شاهجهان بود و چندانکه دوام ورزید که از اول
مقامات صوبه بهار در تنخواه یافته بود بمحبت آنها زندگانی کند بعد یکسال ازین معامله با دو سال
که کورنر جنرال در شهر کلکته برای ملاقات شجاع الدوله بجانب بنارس رفت و در اینجا هم کس [illegible] آمده منیر
الدوله هم آمده بملاقات کورنر بهادر بهره اندوز گشت و شجاع الدوله معامله اله آباد و کوره را
از کورنر بهادر بخود گرفت منیر الدوله معزول گشته ز برای تجدید دوام [illegible] رسانید و در بهار [illegible]
بیمار شده رهگرای عقبی گردید نعش او را در عظیم آباد آورده متصل گور [illegible] اسد الله خان که زرخرید
نصیر الدوله و بعضی کریم قلیخان پسر [illegible] آمده در مقبره که برای خود ساخته بود مدفون کردند [illegible]
و مرزا نجف خان همراه پادشاه برگردید و شجاع الدوله چند منزل مشایعت نموده در فسخ
عزیمت پادشاه سعی [illegible] فایده نکرد و در بعضی احمد خان بنگش برادر قایم خان حاکم
فرخ آباد که نهایت تیاری اختیار نموده معارف للدولتین [illegible] امرا و امرای دولت شاهجهان آباد
بسلسله مستعد گشته شاه [illegible] نامه‌های مناسب رسانید و نیز صفحه [illegible]
می نمود و اعزاز [illegible] اجابت گفته از جهان ناپایدار درگذشت پادشاه در [illegible] شجاع
این خبر نزدیک فرخ آباد رسیده [illegible] با برادر او [illegible] ضبط اموال [illegible] خانی
موروث [illegible] سلطانی [illegible] نموده بر در حصار فرخ آباد مقامات
نمود و [illegible] از [illegible] پسر احمد خان [illegible] شجاع الدوله گرفته شاهجهان آباد
رفت و شجاع الدوله [illegible] مشغول عواطف [illegible] نموده [illegible]
در خانه [illegible]

کورنر [illegible] جارلس [illegible]
[illegible]

مراجعت نموده

مراجعت نموده بکارهای مرجوعه پرداخت و احمد خان بنگش مشغول عواطف فرموده از جمله
[illegible] رخصت **ذکر رفتن شاه عالم پادشاه به دارالخلافه شاهجهان آباد و [illegible] تازه [illegible]
[illegible]** و چون شاه عالم [illegible] را با جانب خود [illegible]
[illegible] دکن [illegible] با نیم جا مشغول کارسازی بوده با [illegible] اقتدار و
عزت و جاه [illegible] توسل بپادشاه و [illegible] اسباب حرب و ملک [illegible]
شاهجهان آباد کرده [illegible] ضابطه خان [illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible] شاهجهان آباد [illegible] احتیاط [illegible] نجیب [illegible]
[illegible] حاصل کرده [illegible] نموده [illegible] استحکام [illegible]
[illegible] شاهجهان آباد رسیده شاهزاده جوان بخت پسر شاه عالم [illegible] در قلعه
بنام عالم [illegible] حکومت اطراف اختیار [illegible] ضابطه خان [illegible] در ملک [illegible]
[illegible] پادشاه بدار الخلافه رسیده در قلعه که دولتخانه پادشاهی است نزول
نمود و عبد الاحد خان پسر عبد المجید خان کشمیری که [illegible] و تا [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible] نجیب الدوله [illegible] ضابطه خان [illegible]
باستقبال پادشاه [illegible] گشت و صحبت او با پادشاه [illegible] سیف الدین محمد
خان [illegible] عبد الاحد خان [illegible] رسیده محروم ماند و عبد
الاحد خان خطاب مجد الدوله [illegible] فرزند خان بهادر [illegible] یافته مدار المهام خانه پادشاهی
گردید و پادشاه داخل حرم سرای سلطانی گشته [illegible] و [illegible] انهماک [illegible].
و مرزا نجف خان [illegible] رفقای [illegible] عازم [illegible] گشت و در
[illegible] اسباب اقتدار [illegible] ضابطه خان [illegible] اشتغال نمود [illegible]
[illegible] ضابطه خان برگشته شاهجهان آباد [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] مرزا نجف خان
[illegible] بانجام [illegible]
[illegible] برداخته

همه جا به روزگار زار غالب می آمد **ذکر رسانیدن نوری ازرای نفاق پیشه قیا بیگ نجف خان بهادر و در شهر باوجاج**
نزاع و عداوت اندیشه تا نفاق حضور مثل عبد الاحد خان و حسام الدین خان و بهادر بیگ [illegible]
ناظر چون از سطوت مرزا نجف خان بهادر بنا بر شکایت عشق و حب [illegible] دست [illegible] امین بود و نشد و [illegible]
بالست که نامه با رسالی سازد و در فکر استیصال نجف خان بهادر افتاده قاصد مصالحه با مرهته کرد
حضور حسام الدین خان چیزی که زیاده تر از هم تقرب پادشاه و دستگیره و مشتغل از وجود مرزا
نجف خان بهادر بود پادشاه را برای مرافقت آورده نظر اطلاع خان بهادر مرقوم در کمال
اتفاق مصالحه را استحکام ملک و مرهته هم چون معید الست که هر چه هست مرزا نجف خان است که
دوه در میان غایب شد تسلط بر پادشاه و از زبون جهان اورا ساخته بیشتری نوازند شده بهر جهت مرهتی
پادشاه و وزرای از ملک نا مرده اورا بود بنا بر مصلحت وقت سخن در داده قبول نمود حضور که
طرف بر جوح رعایه عمارت شهر مستعد مدافعت بوده حسب الله بیگ ناله و در ناگشته مرهته
ما الله روزن شهر راه داده و مرهته داخل شاه جهان آباد و ملک الواد در این شرف حضور
پادشاه مشهور و رسید شهر و این رسید شدند نجف خان بهادر از صفای این خبر متحیر گشته خود هم داخل
شهر معبد خانه خود نازل شد پادشاه که محکوم و مطیع حسام الدین خان بود در زر بلکه در مصالحه با مرهته
قرار یافته بود حسب المشوره حسام الدین خان بر مرزا نجف خان تحکم کرد و مرهته را از ملک که اند خانه قوم
بکرد حسام الدین خان که نهایت کینه با نجف خان بمقتضای خباثت طینت خود داشت و هم این بیت
دلالت خبیثه دیگر که عبارت از عبد الاحد خان باشد خواست که بدست مرهته قطع بنیاد و نهال عمر
و اقبال نجف خان بعمل آید و سخنان عداوت افزا با مرهته در باب او گفت و الله تعالی رسانی هست ز نار
کفد اظهار کرد که حامی است و دشمن اعتماد میان شاه و پادشاه نجف خان بوده و نا زنده است خواهم
مصلحت مرهته به ترغیب و تطمیع پادشاه و احمق و دراز و از این نفاق پیشه‌های و عده و تهدید مرام [illegible]
زرهای تحواه در رهن [illegible] شد و [illegible] بهادر در دیرا انجام رعایت بر خلاف امر او اختیار کرده جواب‌های مردانه
فرستاده و تن به ذلت و خواری نداد و چند روز آمد و رفت شد در میان بافند و مرزا نجف خان با معدودی
از همراهان موافق که زیاده از سه چهار صد کس نبودند مستعد جانبازی نشست و عزم زد نبرد و دادن
دل بنهاد راه خود چون سردار مرهته دید که مرزا نجف خان نجیب جنگی نظر نبود و برای حفظ آبروی خود در جان با قبض [illegible]

ایمهاست دفعل

و تفصیل ظهیر بکیفیت نمی‌گوید که از زندگانی خود امکان ندارد و اگر کار از این زیاده عمل آید کار منقلب می‌شد
قیا بیگ را رانی گشته [illegible] شوند با او دست نمی‌توان یافت و دولت است که از روز ازین جنس کسی از اهلیت دور
و از چشم زخمی باو رسد حیف است بنابر پیغام ملاقات با کمال احترام رواده بقیه و مواثیق خطوط کشی
مطلق وثیقت مرزا نجف خان بهادر خود صاحب رفقای ولادر سلاح در پرابی آمده هیبت یکرنگی صبر
مرهته رفت تکلیف سردار بچرد و اطلاع یافته در سرا پرده مای خود حسب تهدیدها استقبال نموده نجف خان
بهادر را دید و بعد معانقه با احترام تمام آورده و بر سند خود قرار داده رسم [illegible] تقریب [illegible]
با قبال ولادر و روی خوشحالی طیب ساخت نفیسه وجود [illegible] بخشکشی نموده خوشنود و مکرر و دید
ذکر لشکر کشیدن مرهته بر ضابطه خان خلف نجیب الدوله الثانی و دخل پذیرفتن اورا و فاحشه او بمقتضی دولت تا [illegible]
[illegible] چون صحبت میان نجف خان و مرهته در گرفت و نفاق و شقاق بوفاق و اتفاق گرایید
بپادشاه و نجف خان بهادر و مرهته هم بر ضابطه خان و انتزاع ممالک از دست او که در تحت تصرف
با اتفاق عهد یک دل و یک زبان نموده نهضت کردند ضابطه خان با پادشاه و مرهته در جنگ میدان مرد
بنیه سپاه کار دشمن گشته برای آن است حفظ جانها [illegible] و بر ابوران خود به نگوف [illegible]
قدم ثابت جا ندید و غیره [illegible] ساختن التماس بنابر ارسال [illegible] تا موسم جلال خود
عبید را بقلعه انوف نگاه داشت و در لشکر تا مستعد مدافعت شد مرهته و مرزا نجف خان
پادشاه را همراه نموده رسانیده بجانب آباد کرده مستعد بیشتر فرا رسیدند و بطرف لشکر با پیادگان
شد در جنگ گذرانیدند چون [illegible] ضابطه خان در قلعه [illegible] آمده دید که لشکر اکثر مواجب
بقلعه [illegible] گشته قابل عبور نبود چشم بر ای ادراک اقوام خود تسلیم محال فرصت و اولاد و عیال [illegible]
و قلعه ماتند خانه بسر غلام محمد خان و دیگران نوشته تا کید نموده که تا حال مرهته بر پای آن تا گره اطلاع بر آنها
اگر قبل از آن کسی او را رسیده با ستعداد معابر که رسید ممکن است که باهم مخوف ماتم و شمار اهم ملت از دست
اینها رسد و اگر در نگی نموده مرهته را با آن بیگانه معلوم شد هلاک [illegible] کفو نمی‌کرده اند
و همراه کار تمام [illegible] رشته ام [illegible] بخط با پای کار درها نقد باید رسید سردار ان مرقوم
شخص ضابطه خان را دست دیده بر یکی [illegible] هم اوری خود خبیثه باید و حراست ضابطه خان دار
ضابطه خان زیر قلعه لشکر تا پل [illegible] راه آمده و آن لشکر و صول کاه و [illegible]

گذاشته بود از راه پل مذکور عبور نموده با سردار ... که رسیده بود ملاقات نمود و با همراهان خود
نموده سرحد این ... خود ... فاصلها بر معابر کنار محاذی لشکر تال سر بالا تا ... گرده
کمک خود ... بود برای حراست و ... عبور ... نشیند و ... سر در ... با جماعت
... اطراف ... لشکر تال ... جا بجا بر معابر ... شده ... از ... حال ... پای
آمد ... کرده ... اقامت ... جمعیت ... معلوم ... که اکثر جاها پایاب است ... از ... معابر
... گذشت ... روز ... زده ... مرزا نجف خان ... شده ... سر بالا
گرفته از مقابل چند معابر گذشت چنانچه ... معابر عقب مانده ... شد که بالا ...
... کار ... گشته ... اشتغال نموده ... برای ملاقات احباب ...
... حابا ... داشت ... بود ... مرزا نجف خان
... عطف عنان نموده ... معابری که گذشته بود ... خان ... رسیده بود
... نجف خان بهادر ... مقابل ... رسیده اراده ... آمدن ...
... حاضر ... سردار ... فتح ... مقابل ...
... لشکر ... آمده ... جانب ... استاد ... دیگر ...
... نمودند ... از همراهان ... مرزا نجف خان ... رسیده
... بود که سر ... همراهی ... آمدند و تفنگ ... سر دادند
مرزا نجف خان که ... خود ... انتهار ... که ... ایستاده
تفنگ ... لشکر ... آمده بودند ... آمدند ...
... اطراف ... سرداران ... لشکر ... اسباب
... افتاده ... و ... اسباب ... آورده ...
... مرزا نجف خان ... و ...
... سردار ... لشکر ... شهرت ... خان
ضابطه خان که ... رسیده ... دست ... جنگ
... رسیده ... راه ... آمده ... آمدن جنگ و استقلال ...

وسنان

وسنان گریزان گشته ... تاراج ... گشت ... لشکر تال رسیده ... که ضابطه خان ...
... قلعه ... احوال ... شده ... ضابطه خان را از ...
... که مانده بودند ... گذاشته ... بغارت برده قلعه ... گذاشته ...
... ضابطه خان ... فتح خان را ... آمده ... لشکر تال
... و ... احوال ... صلاح ... خود
... روز مانده ... لشکر ... باشد ... میدان ...
... ضابطه خان ... فتح خان ... گشت ...
خود آمده برای ... و سرداران خود ... لشکر ...
ضابطه خان ... فتح خان ... دادند ...
... خود ... ضابطه خان رفته است ...
... آمده ... رسیده ... غارت ...
... فتح خان هم ... راه ...
... رسیده ... بیست ...
... خانه ... رفته ... آتش ...
تمام ... غارت ...
... فتح خان ... افغان ...
... رفته ...
که ... افغان ... مرزا نجف خان
... ضابطه خان ... عیال ... نجیب الدوله
و ضابطه خان ... شجاع الدوله ... شجاع الدوله ...
... سرداران ... بیداده
... شجاع الدوله ... شده
... نجف خان ... کرد

مرتبه ملک بیگی و دستبرد و عروج [illegible] میرزا نجف خان بحکم خداوند آدم گیر بعد از آنکه مرزا نجف خان
سال گذشته همراه مرتبه بنگال گرد و در رکاب دار الخلافه شاهجهان آباد برگشت و در شهر
معاودت به دکن معصوم [illegible] خان مرحوم را پادشاه سپرده [illegible] بسیار در باره او [illegible] از
طرف مخدوم ملکهای [illegible] این فوج [illegible] بجانب دکن کشیده [illegible]
مرزا نجف خان با استظهار [illegible] به تقریب یافته [illegible] حصول اسباب اقتدار شد و صلاح در آن دید
که پادشاه [illegible] پادشاه [illegible] نباشد علم تسخیر برافرازد [illegible]
لذا پادشاه استاده [illegible] جلد دار الخلافه و [illegible] صوبه اکبرآباد [illegible] پادشاه
را محال [illegible] از تسلط [illegible] جات [illegible] حاصل کرد [illegible]
بموجب [illegible] از معظمان [illegible] ارباب [illegible] علیا [illegible] بنده
[illegible] رسید [illegible] سورجمل [illegible]
مقام سورجمل بوده [illegible]
[illegible] تفنگ [illegible]
نجف خان بهادر [illegible] اکبرآباد [illegible]
چون فوج میرزا نجف خان بهادر [illegible]
و تقسیم [illegible]
توپ و [illegible]
زخم [illegible] تفنگ رسیده [illegible] نجف خان [illegible] میدان [illegible]
زخم [illegible]
داد و [illegible]
[illegible] سمرو [illegible]
[illegible]
گذشت [illegible] سمرو [illegible] نجف خان بهادر [illegible]
الظفر رسیده فوج [illegible]
[illegible]

زمره از شهر [illegible] فوج جات [illegible] بهادران [illegible]
[illegible] مقام [illegible] نموده [illegible] مرزا نجف خان بعد این فتح نمایان
صوبه اکبرآباد از حضور [illegible] پادشاه [illegible] اکبرآباد [illegible] قلعه [illegible]
دست جات [illegible] خان [illegible] الله خان و [illegible] نجف خان [illegible]
[illegible]
[illegible] قلعه اکبرآباد [illegible]
گشت مرزا نجف خان [illegible] سپاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
مردم [illegible]
[illegible] جات [illegible]
[illegible] مرزا نجف خان [illegible] پادشاه [illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible] ضابطه خان [illegible]
[illegible] سورجمل [illegible]
[illegible] نجف خان بهادر [illegible]
[illegible] سورجمل [illegible]
[illegible]
[illegible] و در [illegible]

ذکر [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] سورجمل [illegible]
[illegible]
[illegible] مرزا نجف خان [illegible] ضابطه خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] بهادر [illegible]

زمین افاغنه جزم نمود و از عماد الدوله که [illegible] بها در جلدوی جنگ استنزاع و نیز [illegible] محمد بر
از جلدوی اعانت [illegible] نموده افزون [illegible] بر افاغنه در خواست که [illegible] بها در [illegible] چند از طرف کمپنی
مامور بود که افواج انگلیسیه را از حدود ممالک [illegible] خود و ملک شجاع الدوله که عبارت از [illegible] است
و [illegible] نموده و اله آباد است [illegible] خدمت برای جنگ و انتزاع ممالک دیگران بیرون فرستند
و ملک تازه برای محمد یار شجاع الدوله که با کمپنی حلیف بود از دست دیگران انتزاع نماید [illegible]
حکم آنکه کونسل ولایت داشت که اگر کسی بر ملک شجاع الدوله هجوم [illegible] آید افواج انگلیسیه
فرستاده [illegible] نماید و اگر کسی در [illegible] بنگاله [illegible] باده مذکوره در باب شجاع الدوله
اعانت و امداد انگلیسیان زیاده [illegible] تعلق بدین [illegible] و وقت آنکه افاغنه [illegible] گوش خود
کو [illegible] ماه و مجبور کردن [illegible] و [illegible] این ممالک [illegible] که [illegible] ناچار است که اول
با آنها درآویزند [illegible] ناچار [illegible] خود [illegible] که [illegible] بعضی [illegible]
گورنر [illegible] شجاع الدوله [illegible] افاغنه [illegible] و افواج انگلیسیه را [illegible] مامور نمود شجاع الدوله
حافظ رحمت [illegible] انجام [illegible] اول [illegible] انجام [illegible] و [illegible] سواد [illegible]
بعضی [illegible] از [illegible] دست [illegible] آنها [illegible]
[illegible] آن سر [illegible] موجود بود [illegible] رسیده الی [illegible] تا [illegible]
[illegible] حرب [illegible] حافظ رحمت [illegible] خود [illegible] بهادر [illegible]
خان و [illegible] و فیض الله خان و [illegible] محمد [illegible] و دیگر [illegible] افاغنه
را [illegible] نموده [illegible] شجاع الدوله [illegible] اسباب حرب و [illegible] خود [illegible] فرنگ [illegible]
و امداد [illegible] انگلیسیان [illegible] جنگ و انتزاع ممالک [illegible]
آتشبازی [illegible] افواج [illegible] رسید [illegible] ملک [illegible]
[illegible] افواج [illegible] شجاع الدوله و [illegible]
[illegible] که [illegible] ملک [illegible] افغان [illegible]
[illegible] اعانت حافظ رحمت [illegible] خواهند [illegible]
[illegible] حافظ رحمت [illegible] آنها و دیگران

شهید گشته بود

شهید گشته بود و ایمان [illegible] جنگ [illegible] افغانان [illegible] قت و [illegible] در
زرهای [illegible] عدم قدرت [illegible] ترغیب جنگ [illegible] اعانت [illegible]
هر چند [illegible] جنگ فرنگ [illegible] در میدان [illegible] خواهد [illegible]
افواج فرنگ [illegible] خواهند [illegible] جنگ [illegible] افغانان [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] گشته [illegible] آن [illegible] حافظ رحمت در
یکی از آن مستحقان غضب الهی [illegible] شجاع الدوله با افواج [illegible]
[illegible] انگلیسیه [illegible] بسیار [illegible] ملک افاغنه [illegible]
حافظ رحمت هر چند [illegible] طلب [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]
و حافظ رحمت [illegible] خود [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] آن [illegible]
شجاع الدوله [illegible] سرداران [illegible] طرف دیگر [illegible]
انگلیسیه [illegible] از اطراف [illegible] افاغنه [illegible]
[illegible] فرنگ [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] افواج [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] آمدند افاغنه [illegible]
حافظ رحمت [illegible] میدان [illegible] حافظ رحمت [illegible]
خان [illegible] میدان [illegible]
[illegible] سینه [illegible]
[illegible] حافظ رحمت [illegible] از دست [illegible] برقرار نماند

ونه جا بر راه فرار اختیار آمده بکمکیان سابق لاحق شدند شجاع الدوله غیر طلوبانش انواع خوشنود شده و از
فیل سواری فرود آمده جهت شکر گذاری در حضرت باری تعالی عز و جل اشتغالات [illegible]
الله که سر حافظ رحمت بر نیزه آورده بنظر گذرانید [illegible] دیده بودند شناخت [illegible] تحقیق شد که [illegible]
باز بر سجده گذاشت و حرفی بر زبان داشت سالار جنگ برادر زن او خواست که [illegible] خاک از
چهره او پاک نماید منع نموده فرمود که این خاک زیب سیمای شهید است الحمد لله که امروز انتقام [illegible]
[illegible] از این جا [illegible] که [illegible] نموده بود [illegible] کشیده اند
و در آن وقت ضابطه خان هم [illegible] از جنگ [illegible] همراه شجاع الدوله بود [illegible] گشته
حافظ رحمت [illegible] بانتقام [illegible] بود [illegible] اطراف جا بجا افغان [illegible]
بیقیاس [illegible] آن جا [illegible] ساخته شد و [illegible] تمام [illegible] جمعیت [illegible] آنجا راه یافت
و شجاع الدوله [illegible] بانتظام [illegible] ملک [illegible]
[illegible] و قتل [illegible] رحمت خان [illegible] و غیره اخلاف
[illegible] خان و غیره اولاد حافظ رحمت و فیض الله خان [illegible] علی محمد خان معروف [illegible]
[illegible] مختلفه [illegible] افتاده [illegible] از [illegible] کوهستان [illegible]
از [illegible] و هوای آن جا [illegible] شجاع الدوله نموده [illegible] شدند
فیض الله خان [illegible] علی محمد خان [illegible] در زمان [illegible] حافظ رحمت [illegible]
خان [illegible] کوهستان [illegible] ملک [illegible]
رؤسای انگلیسیه [illegible] برای [illegible] شد و [illegible] محالات [illegible] که
قریب [illegible] حاصل [illegible] شجاع الدوله و [illegible] رؤسای [illegible]
فایح [illegible] تمام [illegible] افغان [illegible] اتفاق [illegible] جمعیت [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible] کامل [illegible] افغان [illegible] از
[illegible] حافظ رحمت [illegible] شجاع الدوله [illegible] سید [illegible]
الله [illegible] احوال [illegible]
[illegible] حافظ رحمت [illegible] خان [illegible] شجاع الدوله [illegible]

و در جنگ عظیم [illegible]

و در جنگ عظیم [illegible] که با انگلیسیه [illegible] شجاع الدوله بود [illegible] حسب [illegible]
[illegible] ولی [illegible] از [illegible] گذرانید [illegible]
برای او [illegible] فیض الله خان [illegible] علی محمد خان را
[illegible] بود [illegible] الحال او [illegible]
[illegible] لک روپیه [illegible] زیاده [illegible]
[illegible] قطعه [illegible]
[illegible]
[illegible]
و انا الله [illegible] الفقیر [illegible] [illegible] که [illegible]
السلطنة الانگلیسیه [illegible] شجاع الدوله [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] نموده [illegible]
[illegible] حاصل [illegible] ذکر انتقام [illegible] ممالک [illegible] شجاع
الدوله [illegible] نجف خان [illegible] نجف خان [illegible]
الدوله [illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] نجف [illegible]
[illegible] نجف خان [illegible] نجف خان [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] ضابطه خان [illegible] نجف خان [illegible] و
[illegible] علی محمد خان و حافظ رحمت و غیره
[illegible]
[illegible] حافظ رحمت [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible]

عرف کنکا متصل بدریای شور افتاده متصل بنگاله بهجهان پور و بر بنا آباد و سلهٹ بر کوه و به اودیسه و غیره و بعضی بنگاله و اورنگ آباد... محل سنبهل ... و بعضی محل ... و در سلطنت و به عهد ... که
از ممالک سلطان بنگش بود و در عهد ... جنگ انداخت احمد خان بنگش ... کشته ... محمد
جنگ و در قبضه تصرف ... رفته بود و در ملک ... که بعد قتل ... جماعت مذکوره که از
دست احمد خان ... و ... رفته ... مقرر داده ... شد این ملک
... احمد خان بنگش ... نجیب الدوله ... الامرا ... نموده
... بار ... دست ... و ... الدوله ... خان ... برای ... انفصال
تقسیم ممالک ... شجاع الدوله ... ممالک مذکوره ... [illegible]
از جمله ممالک نجیب الدوله ... قطع ... شجاع الدوله ... [illegible]
قدری از ملک بنگش ... که انتقال ... اکبرآباد و ... جهان آباد ... [illegible]
... شجاع الدوله ... [illegible]
... مراسم ... [illegible]
... خان ... اکبرآباد ... شجاع الدوله ... [illegible]
... ممالک ... انتقال شجاع الدوله ... [illegible]
... رسید ... گشت ... [illegible]
... است ... [illegible]
... [illegible] ... و معتمد
علیه بوده ... شجاع الدوله و ... [illegible]
... عارض گشته ... شجاع الدوله ... [illegible]
... خود ... غربت و شدت ... [illegible]
... شجاع ... [illegible]
... محض ... اصلی
... [illegible] ... روش

دانشمند

... سنه ... شجاع الدوله ... دولت او و ...
... الملک است ... [illegible]
... [illegible] ... عمده ارکان
... [illegible] ... ذکر انتقال نمودن شجاع
الدوله ... [illegible] ... دولت
... شجاع الدوله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... اسباب ... شجاع الدوله ...
... اسباب اقتدار
... [illegible]
... دولت ... [illegible]
... [illegible]
... از دولت ... [illegible]
... قاسم خان ... شجاع الدوله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

وعلی گوهری از آنجمله در خانها را بخوبیت و فاجاری بسته بفاقه‌های متواتر اسیر شده و برخی بگدائی و شکنجه
اوقات حیات را بنقود ناکامی بسر بردند ممکن است کرده بیت کسی از دست غم فراز آن مرتکب بعضی
امورات ناشایسته که موجب سلوک ظلم باز فرموده گره فرزند شده بوده باشند اگر تنبیه آن جز منظور داشت
بایستی که تفتیش و تحقیق در تعقیب عمل می‌آورد و داد مظلوم آن بود که در چنین موارد کمال احتیاط می‌ورزید چه
سلاطین و حکام ظل الله‌اند چنانچه او تعالی نه روزی را به ملک و منصب رسانده ایشان هم تعلقی الهی کار
فرما گشته روزی کسی را منقطع نکنند سعدی و نیکی خداوند بالا دوست · ببعیان در رزق بر کسی
نبست · کرم بین که کس عیب ناموس مردم [illegible] اینجا حفظ کمر مهیا نشست و در ساختن جاهای خاطر
خواه خود در شکستن بیوت رعایا و ملازمان از بنیاد افراز غربا برپیده آنی نمود و چندین بار مردم
ها بی سبب نجابت ابتدا یافته خانهای بسیار کس از اموالت آن برباد و تاراج جلد ارزان بازار
عمارت سرکار شجاع الدوله رفت و نظم آن داستان تفرق مذکوره سلام غریزان [illegible] دیگری نشر داده بود
بهر صورت چون کار از تغلب اگذشت و امید حیات منقطع گشت فرموده [illegible] رها در رواجات شروع نموده روز پنجشنبه
تاریخ بیست و دوم ذیقعده از این عالم بسرا انتقال فرموده علم در کشور بقا [illegible] و نظر بر تو او تر از صداقت
شمائل حضرت مسموع شده که پیوند عزل او در فیض آباد [illegible] محشر روی داد و اهمی [illegible] و فوضع
نکرده باشد محبت خان خلف حافظ رحمت که مرتبه‌های او شرح می‌توانی داد پیش فقیر نقل میکرد که
آنکه من بر باد و داده بود و [illegible] از دست او برباد فقیر ظاهر است با این حال هم انتقال او از آنجای
تنها شرح [illegible] که خود داری تا توانستم و سبب آن ننگ از [illegible] جا بی [illegible] جائیکه ایم
الی شود یا در بعضی مجالس که [illegible] الفاظ می‌شود که کسی [illegible] نظر بر این صورت و در تمام
محمود حصار فیض آباد بوده و گمان آنی نبود که هیچ کسی [illegible] بوده باشد پس تا قبل از این بر
بهشت رایات نه اول و آنها رسید چون [illegible] خود او برهان الملک [illegible] مرده برده بودند [illegible]
رخش مذکور کرده [illegible] روپیه نذر کرده بجهت شفا یافتن اتفاقی عهد نموده مبلغ مذکور را با کس
منعقد نشده و رسانده آنها چون اجلش [illegible] مرض محمود [illegible] بود [illegible] علت [illegible] گشته در [illegible]
بعد غسل و تکفین جنازه [illegible] بطور دیگر در مملکت هندوستان رواج دارد جمیع تجملات [illegible]
حاضر ساخته برآوردند [illegible] علی خان و سالار جنگ [illegible] بادران [illegible]

باجمع ارکان دولت

باجمع ارکان دولت و کمک برادر و ماقی او را جمع عموم ملازمان و رعایا بات تعقیب جنازه نموده راهی چوپ بند
هنوز تا باغ گلاب که برای مدفن مقرر شده جنازه او [illegible] نرسیده بود که [illegible] کنند لوم مرزا
امانی را که با آصف الدوله مشهور است تمنای جانشینی [illegible] اضطراب و از آن هم رسیده اند شبها
فرود گرفت که [illegible] ارکان دولت و دیگری را از اولاد [illegible] بر مسند فرمان روا [illegible]
بیشتر آنکه چه قدم نیابت حضور [illegible] مروت و حیا [illegible] گذاشته [illegible]
خود را تاکید نمود که رفته برادر و خالوهای او مرزا علی خان و سالار جنگ را بتقیید تمام از دست تعقیب
جنازه برگردانیده [illegible] آرند [illegible] آصف الدوله بر مسند جانشینی پدر
[illegible]
[illegible]
[illegible] چون [illegible] آصف الدوله مرزا امانی بطلب مرزا علی خان و سالار جنگ رسیدند
[illegible] در حضور [illegible] خواسته [illegible] راه [illegible]
[illegible] تمام [illegible] خواهی نخواهی [illegible] برگشتند
دیگر [illegible] احوال [illegible] جانشینی [illegible] آمد [illegible] طلب برگشتند
[illegible] آصف الدوله [illegible] مشوره [illegible] و دیگر [illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] شجاع الدوله حاضر بودند طلبید و گفت که [illegible] جاری شد
[illegible] بر مسند جانشینی [illegible] سرداران [illegible] نداشته [illegible]
[illegible] پسر [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible] است [illegible]
جانشینی [illegible] حال [illegible]
[illegible] خانه [illegible] خانه [illegible]
[illegible] جنازه شجاع الدوله [illegible] رسید [illegible] ملازمان [illegible]
[illegible]
مردم تمام [illegible] جنازه [illegible] نقاره

[illegible]
بیس [illegible]
[illegible] ازمانه
دوازدهم [illegible]

ست و ما تا او نفید مرزا اما شاه بلند کرده بود او بر مسند فرمانروائی بود ... کشته میر تقی خان برادر زاده
مصطفی خان است که امیر سامان خانه او در عهد محمد فرخ او کیش ... خلعت نیابت کل داده هفت هزاری
صاحب نوبت رسانیده و ماهی و مراتب ... بخشیده بخطاب مختار الدوله ... سرافراز گردانید ... ها
بعد قتل ایرج خان و سید ... بشیر و غیره ... خلوت خاص ... پابوسی کرده ... نقش ... و
ایرج خان ... حصول ... از حضور و شنید ... خان ... با نجف خان ... در حقیقت ... بود انه
ساختن آنجا ... شد و بعد رفتن ... نحو ... شد و بعد ... آصف الدوله ... کل ... از
... بحقیقت ... بابا ... خود ... لکهنو ... بعد ... رفتن ... شیخ ... در
خود به پیغام ... زر های خزانه ... شجاع الدوله ... خزانه را ... بیده ... دیدار
... در ... الغفلت ... الکسب ... دیده بود ... سیر ... کلمات تا
... ها ... در ... آخر ... آصف الدوله ... ها
مبلغ ... حضور ... اما ... نوشته ... مرزا اما ... انبه ... مقصد
و برای این عمل چند ... نموده ... حضور ... حاضر ... به
در ... اوی ... از ... خود ... الفنان ... پادره های ... خط ... منصب
و خدمات ... چندین صد سوار ... دولت ... احمد
... اما ... شهر ... کرد ... یک ... خود ... ده
بها ... مردم ... دادن ... افغان ... بعد
حقیقی ... رسیده ... وارد ... باو ... ملک
در ابتدای ... و ... حکمت ... برادر ... مرزا سعادت علی ... سید
... طلب داشت ... سید علی ... شیر ... کرده ... خان
... مردم ... او را ... ساخته بود ... از ... ان را ... اش ره
... سید علی ... گرفته ... بود ... مردم برادر ... بعض ... آنکه
... بود ... مردم ... رسید ... سید علی ... ها ... و در ... رفیق ... مردم
و مشغول ... در پای ... ان بجز ان ... سید علی ... گفت ... مردم را مشغول

میعلام دو قرنم

میعلام دو قرن قسم ... از ... که ... و بعض دیگر را ... بر آنجا بود ... سید علی
... اینجا ... در ... رسیده بشیر را ... بود ... اوم
نجف خان بهادر ... در ریاست ... سوای ... بشیر را برادر
... کرده ... گفت تا ... رسیده ... نجف ... شیخ
بر ... رسیده ... رفته راه مقصد گرفت میر بهادر علی استقبال نموده در
... بشیر ... کمال ... راه ... دیده ... مردی ... داده ... رسیده ... نجف
... کسی ... خان بشیر ... حال ... در این ... راه رفته
قریب ... رسید ... آصف الدوله ... رفت ... ببر
بها در ... شهادت ... خان ... بعد ... خان بشیر ... خسته
... سیاه ... آصف الدوله مرزا سعادت علی ... علاقه
اختیار ... رو ... کرده ... که ... از عهد ... بود
سرکار ... رسید ... و اقتدار ... الدوله ... نیابت ... سید ... آصف
الدوله ... که سید محمد خان نام ... خطاب اقتدار الدوله بهادر
... نایب ... کرده ... برادر ... تقی خان ... خطاب ... الدوله بهادر ... ده
نیابت صوبه ... بخشید ... از ... خود ... مراتب ... جمیع
... قدیم ... شجاع الدوله و آصف الدوله ... نیابت ... متوسل ... ند
و ... امام ... حقیقت ... اسباب امارت ... بجا ... ما
مردم مخالفت توانند نمود
از رفیق شدن ... که برای ... در حضور آصف الدوله
بطور زمان ... شجاع الدوله ... زمان ... شدن ... جان ... بکمال ...
... جزئی ... حوادث ... حال ... بعد رحلت شجاع
الدوله ... شدن ... فیض آباد ... را برای ... زر
... آصف الدوله ... عهد ... کرده ... سیر بر
... بعد ... ملک ... انگلیس ... از طرف ... پادشاه

انگلیسیه برای اسکافت اموال کورنر هستنگ بهادر جلادت جنگ حسب الامر ارباب کونسل لندن
ودار السلطنه انگلستان ولایت فرقه انگلیسیان بلند رسیدند و بنفر بابت چند که ذکر آن در دو فقره
قبل مفصل شده درانیده این کونسل غالب آمده علاء انگلیسیه بر جا کر بود بر دفع چو خبر دخود اشتیاق
اصحاب مذکور علی الرغم کونسل عمادالدوله مستر هستنگ بهادر در تفرقه گشته مطلقا درست نشد
کونسل موقوف شدند در بهان ایام مستر بوائق هم جلات درست نشد که از معزول شده بجا
او بحوالی اصحاب ثلثه مرقومه وجانب جنرل کلاورنگ مستر جان برسته تو معین شدند چون حوادث
برشتیاری بود آصف الدوله را علم بهبودی کار آورده او اطلاع نامنود را نسته دست تعرف بر نیلامان
واپسه قریب ما در از کرده در جمیع کارهای ممالک محروسه شجاع الدوله مرجع حل و عقد امور و مختار کارهای
سرکار آصف الدوله گشت مختارالدوله که نایب مختار مستقد آصف الدوله او جمیع علم و اتباع او
شغلهای بالا خود بوده اند چنانچه بعد چندی کوفتیم وارد آنها بر نیشوی شده و کوشش الغ الله ما
اند بهم بابرا و البیش هست مهره بشود مردی بنظر آمدند که روش است آنها جنانانشست در وقوع ملن ما
بدتر از انها هم آنها خود مسعود سوخت بر تکلف بهائی چند بوده زند بصورت آن ذکر بها در زن
آنها است تقرار هم کاند تمام بل ام اصل تسمیه الفقه مستر جان برسته تو مختارالدوله را بوضع کوت
خوش آیند که امید ماست در عمق رف عظیم ارکان استقلام کار الکاتی نمو گفته بر این معاونت
آورده که ملک نمارس وغیره علاقه زاد جابلونه ستگه بجهت و تبع لکه روپیه مالگذاری و قریب هفتاد
لکه روپیه مداخل دریافت بگیرنی میماند آن الحق ایضاً بها ان هنوز رستمان نیز از وضع خرشتو دو منظور
گشته آصف الدوله راکه کاو و نار بر بولاری بیش هیئت ز ما بر مستر جان برسته تو سخنان هم
وارسیده گفته باشد رضامانی رخصت و بلاتامل اسناد و عطای آن ملک بر گنبعی نوشته داده که بر
هستنگ بهادر اگرچه ازین امر که ملک متعلق نمارس ضمیمه ممالک مستقرا گنبعی کردید نهایت خوشنود گشت
اما ازین بهجت که خود تا نمارس برای ملاقات شجاع الدوله آمده و ملک بلوهند را با نواع تدبیرات از
شجاع الدوله درخواست و شجاع الدوله بحاضر و بعبر آورده نمارس وغیره ملک بلوهند را نداد او
وجان برسته تو که بار نشد کونسل کلکته از دریا رود ند بابن سهولت دست ملک مذکور را که شته
ضمیمه ملک گنبعی کردانید و بخصوصه سرداران انگلیسیه اینجا وارباب کونسل ولایت نام عظیمی بهم رسانیده ملول شد

مخصوص این نسبب

مخصوص ازین سبب که جان برسته تو از تو ستقلانی جنرل کلاورنگ وغیره مخالفانی کونسل بود و چنین کار درست نشد
ازو بظهور رسید نیابت ملال و منزجر کردید و مختارالدوله را دانه بوجه چنین ترقی نمایانی برای
استقلال و حمایت خود اسیسج کو بعهد ریجانی از ارباب کونسل کلکته نکرفت کری مشوارست در
چنین رعایت عظیمه بنای کارهای خود سواز تحضر کنیبنی و ارباب کونسل ولایت انگلیسیه ایام
میعلد و کسی را مجال آن نمی شد که بلوث او نگاه به نتی نماید تا نگشتن چه رسد و اگر احیانا کشته
میشد در انتقام و مکافات قتل او قیامتی برپا میشد بلکه ریاست آنملک از اولاد شجاع الدوله
منتقل گشته به اولاد مختارالدوله میرسید لکن حیف دو از غفلت تقی استقلال اماسا اعتدلی است بهر کجه
ابد تر مورد ست رب الفرح اینهای شنید ما کی نیکو تجربه کلاورنگ نمود بر کار و نهایت ورام تو به
معاملات روپیه این همه کاری که نباید می گشتند و از خیر با بدلیف اسیج اتفاق دو ز تری روند الفقر بار کی
با نواع و لیو الحقیس از ممالک محروسه شجاع الدوله منتزع کردیده ضمیمه بنگاله وعظیم آباد کردیده و در محال خالصه
عامله وتنگ ضعیبه نموده مراد آباد و بریلی و کوره و اتاوه وغیره ملک روهیله تزیاد رضا و اطلاع مستر جان
برسته تو اسیج امری استقلانی مانعت و آصف الدوله بکرر بر ای ناخ باسلام و آرامش حقد بافکر ملند
علی رؤس الاشهاد گفتی آغاز نهاد که مستر جان برسته تو بر ای دمن و ممالک و مختار کار ریاست بر هم
بغیر بایدیه بر ما اطاعت نماید و از اولاد ریاست دسته بید و سرداران بموجب آورده تو از تصرف ما بطلی
بوده ارای نخواه آنها در جنب اخراجات بیهوده خود حیف و ما فایده می شمردند الغرض بالطبع قاصد
استیصال آنها برای الفقیه بموجب رساند پر بال سوختن بود گشته در بن داعیه کوشیدن گرفت ذکر مختارالدوله

آصف الدوله و مختارالدوله را ما موجب بلوغ و استیصال شغلها و مذکور بنفع بر آورکن شجاع الدوله متعفر جاری
به مجرد ارکس تجبای ما نعلقی ستا بهجهان آباد و اطراف و جوانب رواج نموده نقد نایازده روپیه کلاب
نقد کرده رسید احد نامی را بر بابت آنها تعیین نموده و در ترتیب انها بقایا لطیفه های انگلیسیه تمام
و نموده چند بقایای ایشان بنجه دار بود و انها در تسکک جا بکی و چو بدکا برابر چنین ذی قرحت بلکه
بیشتر از ان در چه دین جماعه بجا بوده اند و بپای خاطر و مراعات انجا زیاده از دیگر از ان می شده
آصف الدوله که از تفاقی بید بیزار مفرد گفتار بر انداختن آنها و تا پر و بال سوختن تمحت بود انها را
که اطراف لطیفی تعین بوده اند طلبیده چون رسیدند و در تر از ان کنگ خداوند بالقاصت نمود و کله تو بجا هم

داخل توپخانه شد آنها بعضی ازان احزاب داخل توپخانه نموده یکطرف با دو تا زره خود در نشستند
برای فرستادن آن به موضع ... و بند و نیز هم حکم کرد آنها دانستند که اراده نمودن طلب
استخفاف و سوء آبرو شد و تفرقه انجامیده منظور نداده جواب دادند که هرگاه چنین حکم می شود وجه
تنخواه ما که در سرکار است عنایت شود تا بندوق و توپها داخل کارخانه و خان ها گذاریم
بر آشفته مختار الدوله فرمان داد که اینها سرتا سامان ... بندوق ... و دیگر شناخت ... با بیرون اخراج
اموال خواست که عده خان سه کاره و حقی ... در ما به قوی خواهند دیگر عرض می نمایند
گفتگو نمی ... پرستش ... نیز ... جان نثار ... بیرون روید که هرگاه ... حاسد ... دستگیر
نیم و رعایا ترک ما نا مناسب و موجب کمال آزار ... و برای نجابت خواهند بود لطف و رحمت ...
فرمان نموده با فوج ملازم خود متفق بسرکار سوار شده بمقابله برخاستند آنها ناچار با دیگر ... همراه
و سرداری ما نداشتند ناچار هم صفوف آراسته جنگیدند و کار بجائی رسیده بود که اکثر از لوگ رعایا
از جا بازارها رسید مختار الدوله را از زخمی ... جمعی از ... جانب مختار الدوله بسیار و
سامان خود با پاهی همراه ... بعد زد و خورد ... بعضی مقتول و مجروح گشتند یاران موافق ...
کثیری از طرفین ... کشته شدند ... مجروح و مایوس از طرف باقی ماندند از زنان
هرجا ... فوج ... گرفته ... از طرفین ... ملازم آصف الدوله ...
بودند ... تباه گردیدند ... دمان ... گشت ... خصوص ...
خواجه سرایان که شجاع الدوله به تنبیه ... آنها ... قرار داده همراه ...
بعض ... توپ و اسباب ... ساخته ... حاضر ...
باید برده ... خواجه سرای که بسیار معتمد علیه
شجاع الدوله ... مختار الدوله ... سرپا ...
می آورد ...
ما افزوده ... آصف الدوله ... مختار الدوله سبب اقتدار و
دولت و اتفاق ... گشته ... خواجه سرای
مذکور که ... آصف الدوله ... [illegible]

بانجام رسانید

بانجام رسانیده مختار الدوله رفتار آصف الدوله در ... حاصل نموده ... میرزا حسن رضا ...
از آنکه هرگاه مختار الدوله را بانجام ... الحق ... حاضر آید و ...
گشته حضور آصف الدوله خواهم رفت ... کار را هم بانجام رسانیده ...
خواهد شد بنده ذکر انجام یافتن ایام عهد دولت مختار الدوله و بسبب خواجه سرا ... و بعد ... میرزا ثبت
سعادت علی ... خان ... و سالم چون ... مرحوم ... القدر نعیم یافت از سر نو تجدید ...
بنای ... و ... در بار ... رواج ... در میان ...
خواجه سرای ... مختار الدوله ... بعد تشریف آورده ... وقت طعام ...
... تمام ... و عجب ...
... گشته ... با
بود ... آصف الدوله ... رخصت گرفته ... بسبب ... تا آن زمان ...
... آنکه ... خواجه زاده میر ... الله ... میر ابو ... با ...
... تمام ... اراده ... قتل مختار الدوله ... چون مختار
الدوله ... رسید ... دروازه ... استقبال نموده بکمال ...
... آورده ... گسترده بودند ... چون ...
... اسباب ... آنها ... بودند
... خانه ... آفتاب بلند شد
مختار الدوله ... خانه ... بسبب ...
رسانید ... رخصت ... آخر ...
... بعضی از ... مختار الدوله ...
... مختار الدوله ... قریب ... مختار
الدوله ... رخصت کرده ... خواب آخرت ...
... آرام ... و برادر ... بغیر ... خانه ...
... بعضی ... خوف جان ... [illegible]

بجمیع اشیا بیرون بیست خواجه سرای خاص خود سلاح توجه نثار کرده با دو شمشیر گذشته پیاده رسیده چون
آصف الدوله از آمد او مستفسر شد از ابواب گذشتنی نادار ابا بر یک فاصله از خیمه آصف الدوله توقف نموده
او را انتها گذاشتند که بحضور رسول کردم در عین بیست یک سلاح و با یراق شمشیر کشیده آمده
آداب مبارکی و تقدیم رسانیده و ششمین و سایر گفت را حسب الله کشتیم آصف الدوله خبر
جانب حضور رسیده گفت شمشیر کشیده چرا آمده مگر اراده من داری گفت چه مجال که درو عزیمتی کرده ای
در اینجا باشم گفت شمشیر دور کن آن اجل گرفته شمشیر را دور انداخت چون بی شمشیر ماند
آصف الدوله بمردم حاضر اشاره نمود تا بکشند حسب الله او هم جان از نفس سرو دربار خیار الله اکبر
گذاشت عمر با خانی او که بر زدی کلاه شهرت داشت و اکثر در حضور آصف الدوله می بود
کشته شدن بصفت ورسید او را مقتول دیده و متحیر گشته برای حفظ آبروی خود تیغ کشیده گفت
اگر کسی متعرض من نباشد مرا هم با کسی تعرضی نیست آصف الدوله بر خود ترسیده گفت بر تو
بود کسی را با تو کاری نیست و جانک عبد گفت که اگر او بر خود کسی با او متعرض نشود او هم نخشم
نشمرده در رفت چون خبر باستاد رشت کسی هم با او نه آویخت میرزا سعادت علی بمجرد استماع
کشته شدن مختار الدوله خود را مسلح و یراق آراسته بر اسپ خود سوار گشته با جمعی که بجان همراه او
عدد انگشت بوده اند رسیده تمام شدن بصفت خواجه سرا شنید چون یا بنی احبابت بر آمده
بر بام و انگشت ماننده بود دست با هم کرده دید که چه کنند نه مقصدی تا حشی بر میرزا او شنا آصف الدوله
در رفت نه یاری ماندن نا چار از کم یعنی استعمال نمود و کمر از رفاقت کسی بر اعدا برد داشته کار از
پیش می بریم و نه او در ملازمان و در خبر اطلاع خواهند بود و کسی نیز جرات نیافت چون میرزا سعادت علی
از آن نفرین تک خانان مأیوس گردید اسپ جلد کامی در خواست او را دهان سواری خود سالک پیچ امهال کرده
رفتن نمود در نهایت مسکر فتار جلد کام بود فرار کرده فروشت و میرزا سعادت علی برادر او بود راشد
بتقلید حسن خان [illegible] که از آنی و دریافت و تعلق نمود و مصدری از تعلق در رفت و بعضی مراحت
سه نا اثر حضور عالیک آصف الدوله گذشته در حضور میرزا نجف خان رسیده و ذوالفقار الدوله
نجف خان بهادر رسیده بقدم نیاز مندی استقبال نموده ملاقات نمود و با احترام و عزت آورده
در خانه خود جای داد و دو حالات چند برای آسایش او مقرر کرده چند هزار سوار و پیاده بر [illegible]

ملازم گردانید

ملازم گردانید لیکن او را آمد و رفت در ملازمان نجف خان بهادر مثل سابق او را محبت داشت میرزا سعادت علی
را اینجا نه چندان کمتر می خواست اکثر خود نیز در نجف خان رفته در لوازم سلوک می نمود و اکثر اجابت مرضیات او مقدم
نجف خان بر می رفت تا سر دروازه استقبال نموده او را برده بر مسند جای خالی می نشاند و خود مؤدب فرو
تر می نشست **ذکر منقرض گشتن محبوب علیخان خواجه سرا که از طرف شجاع الدوله حاکم گوهد و اتاوه بود
بدست کپتان انگلیس و حسب الله آصف الدوله مامور و مقتول شدن او** سردار آن عهد شجاع الدوله
بعلاوه آن ولایات و استحکام قلعه [illegible] یک [illegible] گشته [illegible] و محبوب علیخان آغاز فساد [illegible] در
نهاد و [illegible] الحال [illegible] و [illegible] چنانکه صاحب عزم و جرات و [illegible]
[illegible] باشد [illegible] نیست [illegible] محبوب علیخان
خواجه سرای [illegible] جرات و غیرت [illegible] بر خود [illegible] بود
[illegible] چون [illegible] و [illegible] همراه [illegible] سوار و پیاده های [illegible]
[illegible] در طرف [illegible] حسب الله [illegible]
شجاع الدوله [illegible] آصف الدوله [illegible] استقبال [illegible]
[illegible] منتقل گردید [illegible]
[illegible] آصف الدوله [illegible]
[illegible] نجف خان بهادر [illegible] آصف الدوله
[illegible] انگلیسیه [illegible]
[illegible] خود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استقلال [illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible] انتقال [illegible]
[illegible] انگلیسیه [illegible]

رسیده اندکه وجود شمول نسبت دار بیچاره شخص در رشته راضی با نیابه و اضطرار هرگز نخواهند
بعد بی تجربگی نظام مملکت داری بدست آنها سپرده فارغ البال بسر بریم و اصحاب الکلفه برکه
نیابت عقل و هوش شمارند که الخفیفه وجود چنین کسی را لطیفه غیبی و نعمت غیر مترقبه شمرده و
نحوی نام و نشان نخواسته ارواح اصحاب او مطلق العنان داشته اند و کاری با او و اوضاع عزیز
او ندارند بلکه انقدر که او و شما میان دو طرف ایمان را بدنیا داده شسته راضی و خوشنود و منتها بدارند
و دیگر کل معاملات ما و ملکی و اشتغال شریعه اقوام شده داشتن اسباب حروب در قبضه اختیار خود
داشته هر بیهوده نام او ممالک ملک و فوج و خزاین و جمیع کارخانجات و اسباب و آلات حرب خود
حسن اتفاق انکه طرفین ما عذر را شخص سی شمار شده اما خانه شجاع الدوله که یادگار امرای عظام و وزرای ایام
قایم مقام سلاطین هند و خانه آصفیه که یک مردم و عمده و عمده زادهای این مملکت و سبیه بوده
مسکن و ماوای بعضی ارذال و مرزوع کر مصاحبت آصف الدوله وارد نماینده که [illegible] ازدون بزرگواران مملکه
او با وجود بنی شجاع الدوله و صفدر جنگ و برهان الملک پیدا نیست جاییکه بجهت سی بهادر سوار
جرار و پنجاه شصت هزار پیاده برق انداز جابجا بدست و [illegible] عهدهای با نام و نشان نموده اند و تجار و
صنعتگران هر پیشه و بکمال رفاه شده و [illegible] بسیری به دفتر لشکر او [illegible] بانجا در [illegible]
آباد و معموری آن دولت ایالت شمول ریبی و ویران و [illegible] چند کشته و پریشان فوت شده اند و معدود که
رفاه و جاه داشتند و پاره های کسیر شده چند تنکه درین زمان نوکری [illegible] بسر برایه خود اعتبار
شان بود با فیلبان و اربابی او همکاران دانفار فاعتبروا یا اولی الابصار القصه کپتان
مذکور با سرجان بیلی بهانه رفتن بطرف دیگر شمول سواران که از آن راه گذارند متصل بمعسکر محبوب
علیخان رسیده قاصد ملاقات با او شد و او نیز [illegible] نموده ملاقات [illegible] با یکدیگر دید و بازدید عمل
آورده معلوم نیست بچه تقریب بجای در عقب با بی گذاشته آمد چنانچه محبوب علیخان داخل دارالحکومت
خود گشته فوج و توپخانه را بیرون شهر در معسکر گذاشت بعد سه چهار روز کپتان فوج خود سلح
آمد همه بکمال انتظام آراسته توپها را بجا بجهت جنگ درست [illegible] از جایکه لشکر داشته [illegible] اول
صبح صادق بر سر معسکر محبوب علیخان رسیده مردم آنجا که از هر طرف [illegible] سامان نداشتند کسی برابری نتوانی
صاحب رفته و کسی در خواب غفلت خفته که صدای توپهای انگریزی که عبارت از [illegible] بآسمان بلند

ونبازند

ونبازند کاری خود داشته و [illegible] در رفته شخصی روزی راحت [illegible] افواج انگلیسیه اطاعت نکرده متصل
به بد خلقی سپاه داشته و بعضی از سرداران و مردمان معسکر آصف گفت که با ایلچی میرویم از میان لشکر که راه را
بجواز بنیت خواهیم گذشت مردم لشکر مخالفت نمودند بهانه شنیده هر خانق بیش آمده مردم لشکر محبوب علیخان
از کنار رفتند و [illegible] شورش گشته مراه گریز پیش گرفتند و توپ و بندوق و
اسباب [illegible] و اسباب سپاهیان [illegible] انگلستان رفت محبوب علیخان این ماجرا شنیده
[illegible] و پنهان شد و بعد [illegible] کپتان مذکور رخصت گرفت تمام اسباب [illegible]
نزدیک آصف الدوله رسیده [illegible] بعد رسید [illegible] لطف نموده وجه برای او [illegible]
داشت و ملاقات علیخان [illegible] یک [illegible] عبارت از جار پانج
[illegible] این حالات [illegible] برای [illegible]
[illegible] از سرکار شجاع الدوله [illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] تا انجا گرفت [illegible] با مرزا
نجف خان [illegible] الدوله و دیگر اعیان [illegible] فوج [illegible] مردم است
[illegible]
[illegible] الدوله [illegible]
اوضاع [illegible] ملازمان [illegible]
[illegible] محمد خان و سید [illegible]
[illegible] آصف الدوله [illegible]
[illegible] اصحاب انگلیسیه [illegible]
جنت [illegible] برهان الملک مادر شجاع الدوله [illegible] شجاع الدوله [illegible] محمد اسحق خان [illegible]
[illegible]
شجاع الدوله [illegible] داشتند ذکر [illegible] مسعود [illegible]
[illegible] سبب نفاق [illegible]
آباد [illegible] اجداد [illegible] ابراهیم

از اعقاب سادات کرام و اعلام عزت عالیه است یکی از اجداد فقیر نموده انتقال از مدینه طیبه در مشهد مقدس
رضا علی مشرفها السلام سکنی اختیار نموده از آنجا به شوشتر [illegible] بوده اند یکی از [illegible] ملوک آستانه
[illegible] هندوستان گردیده [illegible] بعد [illegible] جهان آباد [illegible] اجداد مادری فقیر سادات حسینی
اولاد امام زاده عالیمقدار سید احمد بن موسی بن جعفر علیهما السلام [illegible] شیراز [illegible] و
متوطن دار الملک شیراز [illegible] در شیراز از نجابت معروف و [illegible] و صاحب [illegible]
اضافه [illegible] و کرامت بسیار و [illegible] عادت [illegible] اشعار از آن [illegible] ملوک [illegible]
[illegible] روائی آن رواق بین الاعیان [illegible] اشعار از [illegible]
و [illegible] سید زین العابدین عم زاده مهابتجنگ بود بعد انتقال از [illegible] مرحوم والد
[illegible] مادر فقیر [illegible] مهابتجنگ حسب الوصیت مرحوم [illegible] والده فقیر [illegible]
[illegible] سید مرحوم [illegible] نواب [illegible] مادام الحیات [illegible]
[illegible] والده [illegible] سال دیگر [illegible] فقیر در سال [illegible] از [illegible]
[illegible] جهان آباد [illegible] سال دیگر برادر [illegible] سید علی نقی [illegible]
[illegible] فقیر در سال [illegible] برادر مرحوم [illegible] آورد [illegible] والده
جمیع اولاد [illegible] جهان آباد [illegible]
آباد [illegible] مهابتجنگ [illegible] شجاع الدوله ناظم [illegible]
[illegible] برادرزاده [illegible] مهابتجنگ [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] والد مرحوم [illegible] زمان [illegible]
از [illegible] در [illegible] انتظام [illegible] آرام [illegible]
[illegible] الملک [illegible] مهابتجنگ [illegible] ملوک [illegible]
[illegible] در [illegible] سبب [illegible]
احسان [illegible] تحصیل [illegible]
کشیده [illegible] خانه [illegible]
[illegible] نظامت [illegible] آرزو

ملوک [illegible]

[illegible] گشته در مقام [illegible] بودند [illegible] یافت [illegible] بر [illegible]
[illegible] فقیر [illegible] شده [illegible] و تحصیل [illegible] هر چند [illegible]
[illegible] امیر الدوله [illegible] مهابتجنگ [illegible]
[illegible] علم [illegible] فقیر در [illegible]
[illegible] مشهور [illegible] بر لب دریای [illegible] مامور گشته [illegible]
رسید [illegible] فقیر [illegible] احوال فقیر [illegible]
نجابت [illegible] فقیر [illegible] باتفاق [illegible]
[illegible] از الطاف [illegible] شد [illegible]
[illegible] رسید [illegible] فقیر را در [illegible]
[illegible] حال [illegible] خانه [illegible]
[illegible] فقیر [illegible] اطفال [illegible] داده [illegible]
خانه [illegible] عیال [illegible]
[illegible] اطفال [illegible] محتاج [illegible] خود [illegible]
[illegible] حال [illegible] احترام [illegible] اوقات
[illegible] فقیر [illegible] نقد [illegible]
[illegible] آصف الدوله [illegible] القلیج [illegible] تربیت [illegible] و
آراستن اسباب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] آصف الدوله [illegible] بود [illegible]
[illegible] انگار [illegible] منسوب [illegible] خانه [illegible]
[illegible] فقیر [illegible] گفت که
[illegible] فقیر [illegible] باشد [illegible] تحصیل [illegible]
[illegible] الملک [illegible] فقیر [illegible]
[illegible] اظهار [illegible] خواهش [illegible] فقیر [illegible]

[illegible]

لکن ان

وزودت سان گشته و کرامت فقیر هم بجای سعادت و انکه خاندان مختار الدوله شنیده از سعادت
طلب فیاء و رعی این هم این کثرت خلق خدا بود که کششی برای آنها نمود آه چنان سودی نبود بعد قتل الدوله و
شد بعد از قتل مرتکب اقدام دولت هر کس رها نیافت و دیگر هر سپاه برای پسر مختار الدوله
مقرر گشته و اسپهای جاگیر بقدر مواجبش یافت و هم بعد برادر آن مقتول گاه گاه به باریاب گردش آصف الدوله
می شده و اکثر در خلوت و [illegible] که از هند محمد علیخان همشیره زاده مصطفی خان که عم زاده مختار
الدوله بود در زمان اقتدارش عروجی داشت با فقیر از غلیظ آباد که هنگام دولت عالیجاه وارد
مذکور گشته با هم بهادر [illegible] برای [illegible] رشته [illegible] و بلیا [illegible] نهایت [illegible]
و رفت در این وقت که فقیر به [illegible] کاردر [illegible] شده [illegible]
آمد و رفت بسیاری نمود و رفت [illegible] با فقیر [illegible] رتبه [illegible]
برادران مختار الدوله و خواهر [illegible] مختار خانه [illegible] بالقضای تقدیر فایده بر آن
مترتب نشد فقیر را ملاقات آصف الدوله [illegible] و اوراک صحبت در خلوت
و جلوت میسر آمده [illegible] مثنوی حضرت مولوی رحمة
الله تعالی [illegible] مثنوی چشم باز و گوش باز و این ذکا ❊ خیره ام از چشم بندی خدا ❊ نهایت عجیب
[illegible] مایل [illegible] گرم [illegible]
و غیر از لهو و لعب [illegible] بازیچه [illegible]
[illegible] نهایت [illegible] اثری از آن عمل [illegible] بلکه [illegible]
[illegible] ترغیب [illegible] مرتکب [illegible]
[illegible] خاطر آنها [illegible] روز [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] عمل [illegible] غیر از این اعمال [illegible] امثال ذلک
[illegible] استقلال [illegible] در زمان حیات و اقتدار مختار الدوله [illegible]
[illegible] منسوب [illegible] گشته [illegible] نسبت
[illegible] آصف الدوله [illegible] بسیار [illegible] کار [illegible]
[illegible] نهایت رغبت [illegible]

محمد خان دی اوز

محمد خان دی [illegible] که از [illegible] و اتباع کسی را که [illegible] مقرر بوده
[illegible] بسیار [illegible] در زمان [illegible] هم [illegible] خان [illegible]
[illegible] خانه او بود ذکر ایام محبتی فقیر [illegible] و [illegible]
دوره فلک دون پرور [illegible] ایام [illegible] و [illegible]
[illegible] آصف الدوله [illegible] آصف الدوله رسید [illegible]
[illegible] الدوله [illegible]
[illegible] آصف الدوله
[illegible] آصف الدوله [illegible]
[illegible] مختار الدوله [illegible] علیخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] آصف الدوله
[illegible]
[illegible] اسباب [illegible]
[illegible] آصف الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسباب [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خان بهادر [illegible] ذکر [illegible] خان [illegible]

رضاخان و حیدر بیگ خان روزی چند که عبارت از دو سه ماه باشد ایرج خان کارگذار و مرجع مهام
و کار به دربار آصف الدوله و مملکت محروسه او بوده اندک انتفاعی داده بود و از جانب برستو
جواب و سؤال او داشت که حسب المعتقد ملکی و مالی کارها نشسته ذره ای با مستر محمد بن آصف الدوله
دعوی و اوصاف و آن تقریر کرده از ما التقد بکم و دست توقف از ملک کوتاه کرده بود و عهد شجاع
الدوله مغفور موافق عهد و پیمان نکرده بیان کنند و ما عهد و دستور قبل ارسند و اگر قبول نموده جواب و سؤال منطوق
باشند بنده با صاحب در کونسل گفتگو خواهم نمود و مستر جان برستو از کلکته اشتباه نموده است کشیده و جایگاه
می جست تا چه کند درین عرصه باره سوء القضیه وضعف و برودت که بعد از پیشتر داشته و شد او
کرده منجر با استعفاو انفکاک زمانی کوتاه و چندروز باشد جان بستد اشتباه جان ساقط را اید و نموده
و نیکو به سرپرستی و تنخواه لایق نیابت در ملک آصف الدوله و مستر جان برستو مرتسخ گشته و در تحقیق ان الغایت
چنانچه حسن رضا خان که در عهد شجاع الدوله در دو دفعه یکی با دو بار خانه و دیگر نقد بار داشت و در ان باب حکم
نو نوبت بیشتر از پیش از بهر سرپرستی بنده رضاخان باشد از خلوت و جلوت و در رابطه جواب و سؤال مستر جان برستو
بعد تجویز نیابت بجای او بوده و لاکن نشت اما درین جهت که جای خفی و آرام طلبت حضرت خواهد
تواند جواب و سؤال معلوم کرده از سر و دل و ملک او الیت نیابت منزل و در اکثر امور نامدار نیز اوکا نمود
آصف الدوله است او که عم استعفا از این امر می کنند و دیگران هم چگونه بوده که از نیابت خبر گرفته
منظور است او منصدی آن امر کی تواند شد این بیچاره را برای چه خلع می و منصدای وی دانند که بچه سبب
رای مستر برستو بر این قرار یافت که نایب دیگر کار دان و معامله شناس برای این نایب بهر سامانیده
نیابت کل خواه مخواه باید عزیز باید تقرر نمایند که اسمعیل بیگ نامی منشی صاحب دولت مقرر که از عیار بدی روزگار
و نیابت قرار داده و مدار و ملک فرخ آباد بوده و در وقت با درست ه و در و ایرج انگلیس در دولت اقامت داشت
بکار زراعت و دار و علی بهر کارها و بجور سیس مطلبی به انجام شاه جهان آباد و غیره جا از سرکار انگلیس
مامور بود چون با حیدر بیگ خان کامل ساز ش و ظاهر نفع تر بود داشت مع او هم که استاد و دست با غنیمی سر برای
او می کاشت با مستر جان برستو از وقت بیماری ایرج خان تقریب نیابت برای خود ناکامی نمود
نمی توانست این حیدر بیگ و مرزا فروبیک هم دو برادر کلی زاده عامل بیشه اند که در عهد شجاع الدوله
منسباً مرا کثیر کرنیلهای صوبه او بوده اند اما در عمل نیابت منسوب و با دوستان نادر شد این الغرض مفصل ده

عهد شجاع الدوله

۷۸

عهد شجاع الدوله بنا بر بابی مساعد نقد مبلغ نقد و زر کلی در قشت مفصل شدند او بر ده امید او
کلاه زشتی خود در جهان زد و خرج نمود و جان شیخ مالگذاری سپرد و حیدر بیگ خان تسلی و حمایت برخی از
متوسلان رسمیان سی یافت و زنده بود تا اگر بعد بخت و اقبال به جانب ملک در دو کار و در رو پیش گوشه
الحقیقه امارت است بجایم نمود القصه بر چند حسن رضا خان استقلال داشت اما سبب برای
قسمت وفیض غایت مستر جان برستو نیابت آصف الدوله بنام او مقرر و حیدر بیگ مذکور به
نیابت حسن رضا خان تعین گشته بود نیابت قطع فاتحه و حرام و داب و قبل بخاشت فقد صواب
اشتباه یافته حیدر بیگ خان کارهای مرجوعه بر داخت و حسن رضا خان که جای کیک بود بر در بار هم یافت
عیش و عشرت و کامل خلوت گفتم خفت و این بیت حضرت خواجه ره حافظ بر نظر ساقی قدح
پر شراب کن ۞ دور فلک درنگ ندارد شتاب کن ۞ سلطان جان خود مسترده بر ذات منشی او مشی
حال وارد آمد و رفت در بار که بیشتر بیشتر داشت عاقل گشت و در دست گفته اند ۞ هرچه بیشتر
هم پرست ۞ کز رشته ناخن میم بر پرسته ۞ هرگه آمده تعیین در ربیع و ملازمان نموده کلا چی طاهر بیگ و القصه با
در کمال رو مباره فاقهای بعضی خراب و بعضی دیگر را آب و تا با حیدربیگ دید چنانچه نقش مستر برستو
مدت نشسته در کلکته نقش حیدر قبل کلی را دست دور از اراضی هستی باک گشته و اوف کوه
استنکاف بها در فرمان گفته مستر جان برستو و قبل و جای او مستر طلبی تعیین شد با ستماع این خبر جان
برستو عازم کلکته شده قبل کار در بار با مستر ملتن کیسیت ...... و بنده را نیز امیدوار حمید داشت
و در وقت وزیر فرخ آباد و اقامت داشت که مستر ملتن به کلکته رسیده صحبت در حق بنده تحفه و با انگلیسی
با مستر برستو و دیگر انتقالی بود گفت که نه ندیدی است که تر بهادر خطی با تو نوشته معتوب فرستاده و به سابق
او کرده داده چنانچه بنده از با انگلیس بنکر معلوم شد قبل از ورود جنرل مرقوم با او ملاقات نمودم خط
کرنیل مقرر داده در خلوت امر تجویز اندک فرستاد گفتگو کشش را ما هر کدام التفات لسیار نمود و گفت
همینکه آمده در خلوت آنچه گفتی باشد بر گفته باشند چند روزی بدین منوال گذشت بعد از انگلیس
برای دیگر مرجع کارها که او بیست باشد درین حمل او آرام شده با حیدربیگ خان ساخته مستر ملتن را بجا نشید
که ایشان بار راه فرمایش دست تا کرنیل بها در دوار مند و جنرل سا خلق ایشان را صلاح نیست مستر ملتن ام
نوشته این امر در عمل راه را در حقیقت یک ره بکار در بند و کمال از نه القصه تا بنده آغاز نهاد بنده فهمید که

الحال سوداگری درین اوان نیست و تا چند بار دو کشش هیئت جبل کاه در رسیدن نامه مروت باید بود [illegible]
سنبله جرنیل ... تعیین گشته بنظم آباد آمده بود چند ماه صحبت جرنیل هم با مستر ... نیابت ناچاق گشته از
کار ... داشت مستعفی شد و بنظم آباد آمد [illegible] رفت ... از راه تشفیت ... سوداگری از خانه
خود داده همراه برود و درین چند روز ... رسیده ... که جرنیل کار ... چنانچه ... اول
کارش یافت مامور گشت و بنده هم برگشته بنظم آباد رسیده و در حال ملک شجاع الدوله ... الدین کا
کاظم حسن رضا خان ... در نیابت آرام و چند بیگیان ... معاملات ... اشتغال الدوله و مستر
مدلتن ... بعمل ... گشته بود و اکنون یک سال است که ... ولایت رفته چند ماه تغیر
بود ... ولایت ... مستر ... ممالک ... کلکته گشته ... [illegible]
... است ذکر ... احوال نجف خان بهادر و بادشاه ... [illegible]
سال ... [illegible] نجف خان ... در اکبر آباد ... بست ... بعد ... [illegible]
... سپاه و اسباب ... بسیار ... محال ... رسید و
نجف قلی خان ... اسباب خان ... قریب ده دوازده هزار سوار و
... پیاده ... المفقود ... نجف قلی خان ... الدوله ...
... موصوف ... در ... [illegible]
کرد ... نجف خان بهادر ... بیگیان ... [illegible]
در جمع امور ... نیابت ... دو دیگر ... آزموده کار
و اکثری ... شجاع الدوله ... جمعیت ... [illegible]
سید مصطفی خان بهادر ... شجاع الملک ... [illegible]
اکثری ... میرزا ... [illegible]
در ... رفته اند ... [illegible]
... ریاست ...
... [illegible]
... اکبر آباد ... [illegible]

لشکر داشته اند

در ... ابن ... الکی
... جرات ...

اکثر ... خصوص ...

لشکر داشته اند منقلب ... عبد الاحد خان کشمیری ... و دیگر ارکان حضور ... اکثری ... همه نامرد ... جان
... ناچیز ... را ... نجف خان بهادر ... ضابطه خان
را که ... سوای ... رحمت ... مستاصل گشته ... و ...
... ضابطه خان ... آنها با امیر الامرا ذو الفقار
الدوله نجف خان بهادر ... عبد الاحد خان ...
... امیر الامرا نجف خان بهادر ... حقوق ... اعانت ... در
... نجف خان بهادر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... دولت امیر الامرا ذو الفقار الدوله ... ضابطه خان ... التیغ السیف
... [illegible]
... [illegible]
... امیر الامرا بهادر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... ذو الفقار الدوله ... [illegible]
... [illegible]
نجف خان ذو الفقار الدوله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... ذو الفقار الدوله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

کار ... ضابطه خان ...

افتاده و چنین جنگی نشان نمیدهند از صف مردان و رخش میدان تا سر و جان انفاق نمودند و داد دلیری و مردانگی
داده نجف خان بهادر تیز چون حامه سپاه کینه خواه به پشت ربایزی خود که کاسه‌های [illegible] ارزان از میدان
ربود و از اول صبح تا عصر جنگ در همین کار بود چون روز غروب الاختتام و صبح عید و اقبال نقاره و
سکهان بشام رسید سکهان پلی و ماوای خود و ضابطه خان با اتباع بجهان قلعه که مامنی خود از آن خارشت
گریخته شب کهنه دیده و صبح با کمال عجز و بیچارگی استغفای جرایم نموده التجا آورد نجف خان بهادر راه جوانمردی
عذر او را پذیرفته و عفو تقصیرات نموده حکم تا بودن خود ضابطه خان [illegible] عذر خواه لله [illegible] نمود
و [illegible] عزم مراجعت [illegible] ازانجا [illegible] رسانید [illegible] و ملت خواهر خود
با امیرالامرا [illegible] نجف قلیخان [illegible] اوست مقرر نموده
[illegible] رسید [illegible] باز سرافرازی یافت ذکر بیرون رفتن عبدالاحدخان ناظر
لاهور [illegible] حضرت [illegible] امیرالامرا ذوالفقارالدوله بهادر بحضور [illegible]
[illegible] و مقهور عبدالاحدخان که در حضور والا بود [illegible] و بر جمیع کارهای پادشاه
ناظر و عامل و دست [illegible] را بسیار [illegible] و همیشه در [illegible] امور امیرالامرا ذوالفقارالدوله بهادر در عقده
کرده چون [illegible] امیرالامرا بر ضابطه خان دید که [illegible] نجف خان بهادر
بر [illegible] ضابطه خان [illegible] بعضی از سکهان [illegible]
شده [illegible] و دولت [illegible] شاهزاده را [illegible] نموده
سکهان [illegible] دولت خود [illegible] ساخته ذوالفقار
الدوله بهادر [illegible] پادشاه [illegible] شاهزاده جوان بخت
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] چون تقرب او با پادشاه [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] ذوالفقارالدوله [illegible]
رسیده [illegible] عبدالاحدخان [illegible]
[illegible] ذوالفقارالدوله [illegible] با یکی از سرداران

سکه نظام رعب و صولت [illegible] که بر انبر تیغ جوهر بر تیغ فولادی تواند
نمود بر آوردی تا آنکه [illegible] کشمیری [illegible] مستعد بود [illegible]
شده چون [illegible] سپاهی [illegible] رسیده مردم [illegible] عبد
الاحدخان که [illegible] آتش شمشیر [illegible]
خود در میدان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] نجف خان [illegible] سردار [illegible]
[illegible] سلامت [illegible] مردم [illegible]
[illegible]
[illegible] نجف خان [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] امیرالامرا [illegible] ذوالفقارالدوله بهادر
[illegible] عبدالاحدخان [illegible] اسباب
خانه [illegible] اموال و اسباب که [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
سکهان [illegible] نجف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالاحدخان [illegible]
امیرالامرا ذوالفقارالدوله نجف خان بهادر [illegible]
[illegible]
[illegible] نجف خان بهادر [illegible]
[illegible]

ز فردا اقبال یاور و دولت همراه گرامیش خاص است بیخ خان نادل ببینیم تا چه رو کند قضا

فرزند گرامی خورشید نژاد کرد ذکر تفصیل رفتن کوثر بهادر در کلکته بطرف مرشد آباد و آوردن خبر جنگ

بعضی از احوال دکن که باو بهادر سعید الدوله کوثر رفته کرده بود آورده و از دل سلک بحر رکشیده در نزد

که آخر ماه شعبان ملک شب غره ماه رمضان المبارک سنه یکهزار و یکصد و نود و پنج هجری بیت چینی

شنیده شد که جرنیل لاور بهادر بجهت فتح قلعه بیگی که از عمده قلاع شنیده سرکرده بمرتبه است در

افواج رود آورد سته تقیه کشتی بود بالکل الملک رؤسای جماعه ر... و دیگر دولت آنها است جمعیت

سر و درون ... جای ... چاپه با غنیمت ... کشتیر و دمید نزد ... که انفصال مدد بهای شد و داشت استقلال

جرنیل مذکور ... داد و نیز کرم نمود و بعد جنگهای متواتر که چند روز شد است اجل الله لعنه

رز طرفین کشتی بسیار و آنچه با بقوه ... بود بر او اظهار رسیده بجهت کشتن همراه شمار

شکست ... جرنیل لاور دوا فتاده جرنیل مذکور از ... سپاهی سه بقه ... دست کرده

بودند ... بوده اند بر لب دریای شور جمیع اسباب و ... رسیده خود را بر جهاز رسانیده

به فضای ... که جزیره الیست موسوم و در آن جا انگلیسیه ... کرده مسکن ... داری

ساخته اند رفته مشغول ... وقت و فرصت است و بعضی ... صورت که آنهم در عمل انگلیسیه است رفته

بحکم ... والعلم عند الله ... نیز مسموع شده که افواج انگلیسیه بسر کردگی کرنیل لنگ کر ...

شجاع ... پیوسته است ... کرنیل ... و نقش کشته

مستحفظان انگلیسیه در آن نشسته بودند و قلاع دیگر را کرنیل لنگ نیز ... نموده بود و فوج ...

های دکن ... طرف ... و دست ... اما ... لشکر انگلیسیه مسدود

کرده ... و ... را ... مقتول ... ساختن مردم ... که مستحفظان ... او را

و غیره قلاع ... و افواج ... کرنیل لنگ را ... کرده ... کرنیل لنگ ... با ...

دیار ... شده در ... را ... که ... موافقت و

همراهی ... بود ... تفویض نموده و در قلاع دیگر هم ... دست بر ... داشته و خان

گذاشته ... ده ... و ... تمام فوج ... ده مقرر کرده ... نمکیر

... در ... کامل ... و جرنیل کوت که ... کل فوج انگلیسیه

و مجموع ...

و مجموع ... کیفیت ... شد ... مذکور در ... بود ... مسطور ... کوثر ... رفته بود ... در بلده

سند ... کوثر بهادر ... که احوال افواج ... رسیده ... انتظام ممالک ... عظیم آباد

و ... دکن ... است ... در ... رفته ... خان

بهادر ... دستخط ... داشته باشند ... و ...

بهم رسانیده ... افواج ... خود ... خان ... در ... بلاد ...

نجف خان ... ساکن ... آنجا ... است ...

دیگر در ... که ... در ... و ...

و ... اسرار ... اظهار ... اطلاع ... نسبت ...

در ماه رجب سال ... ١١٩٥ هجری ... کلکته کوچ نموده و ...

تمیز ... نمود ... ابراهیم خان بهادر ...

از ... بهادر ... در ... مقام ...

دفتر اول ... و ... در ...

بود ... و ... و ... که ...

... کشتی ... شعبان در عظیم آباد رسیده ... گردید

و سوم ماه ... رسیده ... توقف ... نمود ...

و ... کوثر بهادر ... کلکته ... تفصیل ...

از ... با ... رسیده ...

الله ... ماه رجب ... کوثر ... نام ...

است ... که ...

... کشتی ...

... عظیم آباد ...

... و ...

... عظیم آباد ...

و بانو ... ساز ...

... از ...

... در ...

بازی تاب فن ... شهر مذکور برای تسخیر انگلند و ولندیسیه رسید چند روز قبل از ورود ... [illegible]
... با جمیع ... و دیگر ... تا آنکه کار بجدال و قتال رسید تسخیر کردید بسبب آن ... شهر
این اماکن از انگلیسیان ... از این قسم ... و در نظر داشته چون ... [illegible]
دیار ... فرقی دیگر را از ... با این حال ... اند که اگر ... امری ... شود ... [illegible]
... باشد ذکر سبب ... فیما بین انگلیسیان و ولندیسیان ... از احوال
... بر ... و ... مشهور است و احوال مردم آن کشور سبب ... فیما بین ایشان ... کرده
آنکه از مدت ... سال قبل از این پادشاه انگلیسیه را ... که ... مشهوره ... [illegible]
و ... با مردم امریکا که عبارت از ارض جدید است ... و احوالش منفصل کرده آید ... [illegible]
عبارت از ... و ... تجارت از مردم جانب ... [illegible]
... کس ... تجارت ... از ... اقلیم ... عالم ... [illegible]
... مردم ... تجارت ... [illegible]
فرستند پادشاه ... [illegible]
... از مردم مذکور ... که از ... ولایت انگلیس
... بلاد ... [illegible]
... ولایت مذکور است ... پادشاه ... [illegible]
... این ... بلاد ... [illegible]
... [illegible]
تمام مملکت ... [illegible]
... آن کار ... تمام رعایای ... آن سلطنت و ممالک محروسه پادشاه
آن فرقه ... [illegible]
... آن ... [illegible]
... مردم امریکا که ارض جدید ... [illegible]
... [illegible]

الکلیس

انگلیس ... مذکور ... علمای ... تحقیق ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... پادشاه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

مستوفی بکمال آب و تاب نگاشته مجملی از دوم ای تواریخ فهمیده
مخفی نماند که درین سرای ناپایدار هر کرا بار داده اند گزیری نداشته اند که یکبار بلا علاقه و ناچار رسید
بار سفر بربندد و از حطام فانی و نیک و بد هر چه اندوخته همه را گذاشته برود چیزی که از او در دنیا
باو در حقیقی می ماند نام او و اعمال است اگر نیک کرده و حسن بالو و درین عالم بسر نام نیکو از او
بجا و کار خواهد ماند و کوزه با حکس نه غالب می ماند و نه مغلوب نه منتقد به جابر و نه درویش محلات است
و نه ضعیف عاجز و در سلف بعد نوع مردم بوده اند و ذکر بعضی از ایشان در ذیل این صفحات مفصل
نگاشته گذشتند و رفتند نه از نیکان اثری پیدا است و نه از بدان خبری هویدا نام هر کدام از ایشان
تواریخ بطوریکه استحقاق آن داشتند بر السنه و افواه مذکور و بمکافات اعمال خود هم رسیده با
نقش باید باز ماندگان و آیندگان میرسد که از اخبار پیشینیان عبرت گیرند و ... غفلت بپرهیزند
چنانچه گذشتگان را انجام است که نمودار شده آنچه معلوم بر زبان دیگران مذکور و با اعمال و افعال خود
خواهند بود و فقیر برای بعضی حالات اورنگ زیب عالمگیر که گزیری بسر آمده و نوشته اند
دلیر بعد و احوال شاهجهان او از ملوک و امرا و نوکران و تنبیه آنها از ... که مؤلف آن محمد کاظم
خانست او و بعد از وفات عالمگیر محمد ... او از مؤلفان ... ذیل دولت
پادشاه ... نوشته در آن اغراض کذب و ... آن ... چیده
زخرفه نمایانست ... ارباب ... حالات خواهد که ... مناسب ... نسبت و قوت
و معایب ... ارباب ... اند ... سرمایه عبرت عابرین این ... سعت بیان کرده

ذکر محاربه که فیما بین عالمگیر و سلطان شجاع برادر حقیقی او روی داده و سلوکیکه با پدر خود نمود

عالمگیر بعد فیروزی
و ظفر بر برادر خود دارا شکوه پدر خود شاهجهان را تا ... شاهجهان را از زندان ... تا ... سال
مقید در ... بیچاره ... از زندان ... رخصت سفر آخرت بربست و وقت
مردن ... خواهر اورنگ زیب ... جهان آرا بیگم ... نامرئی ...
و بعد چند روز از فوز بر دارا شکوه برادر حقیقی خود مراد بخش را که با عالمگیر حسب الطلب او
از گجرات رسیده در جنگ ... آمده ... همراه خود ...
دارا شکوه ... آمده ... عالمگیر ...

جنگ دارا شکوه

جنگ دارا شکوه با اولیای دولت عالمگیر ... بر خلاف ... سلطنت ... بر او ...
رسیده و ... بادشاه ... شده و ... خاطر ... و ...
برادر ... خود ... با ... و ...
... و ...
... دارا شکوه در ...
...
آن زمان ... برگشت ...
... دارا شکوه ... بجنگ دارا شکوه ...
...
و دارا شکوه ... بعد ...
بیچاره ...
... شاهجهان آباد ...

ذکر اسیر گردیدن دارا شکوه و قتل ...
... شدن

دارا شکوه بعد برگشتن ... از جنگ ... تا ... عالمگیر
...
... گجرات ... سید احمد ...
... دارا شکوه ...
عالمگیر ... سید احمد را اسیر نموده ...
گجرات ... دارا شکوه ...
...
... دارا شکوه ...
...
... دارا شکوه ...
...

و دارا شکوه از آنجا راه بهکر گرفت چون بکنار رسیدند رسیده در ملک جاندیان صحرا نشینان آنقدر یار قابو
رسید و غارتش شده تردد بسی امرا بهادران مثل محمد از جنگل افغانان بابلش جمع جمعیت ملک جیون
رسیده از آنکه بر سر ور الثاقب بود باستقبال و مهمان نوازی پیش آمده باعزاز و اکرام و توافقات
نقد از فیل بدرود رفته بر فوقی ایران نمود و خواست تا قندهار رفت تا به و در باب مساعدت
دارا شکوه با فقهای بیت مشهور بعد بیرون شود مردار در روزگار همان کند کشتی نزد آید بکار
بمطالع بعض خیر دیده ثانی عفیف القتل باید ملاحظت ملک جیون افغان از نعمت دارا شکوه تا بود که
منظور رشد بهجهان گشته مصروف اسباب سلطنت بجای جا فیل آمده بود دارا شکوه در حضور جد منتقلی
بر آتش نموده او را محبت و منصب احسان و حاجی بخش زمره بود و نیز جابر در صوبه افغان او متعلق رنج
عقیدت و بنده کو دست های فیل و دریا و دو قلیر را او سردار شکوه رسید تا فقیر از طرف کرده
توقع آنکه رشادت بسبی او تا بر وی کار آید ان ملعون بر سر جمع و دعا پیش آمده رسید نموده محسن خود
سرمایه تقرب در حضور عالمگیر دانست و از شدت شقاوت اراده بسیم نمود دارا شکوه که خان محسن
او بود بدست دشمن قاتل نموده که با این قدر جمعیت و اجیش آسا به پیش باستقبال نموده بجای
بخانه خود آورده بنفاق کمر خدمت بسته غافل نشسته در آنجا بر وضع دارا شکوه از غارتی جمیع اعلی
اقدام روز حاصل بجانم جا دو او شناخت چون زن و شوهر را با هم الفتی در نهایت رتبه بود که همای خشم بر
مال نازنین دارا شکوه نشسته عقل و هوش که از این اوقات و قبل از این هم کمتر داشت در باخت و
ملک جیون را صادق مخلص شمرده گل محمد را که رفیق شفیق روز بیکسی و تنها بود عقیده نکبتش بود و باجمعی از
امرا بهادران معتمد و معقول خواهر اسباب که از جهت همدم جان نثار بعد همراه تا بوت بیگم بلاهور فرستاده از خفه
جدایی خفت ما عشق او را در مقبره میان میر بخاک سپرده دارا شکوه بجای کسی بسپرده باز آید و حفه
با معدودی از خواص سیراوان و خدمتگاران تا کاره تنها در دولت دشمن خانه بجز داد که بجهت و در جله
که از گل محمد و سر آمده بود که نفاق افغان تا بو دیان اندک اندک جمعیت تمام نموده بدو دارا شکوه رسیده کرفت
گرفت و اسبابه را انقطاع تیر برینقوم بجمیع جبیل کرده و او از دولت حضور در خانه آن کسی سی حق ناشناس
بشیمان گشته فاقه در فتن بست فقدان شده کا فرنعمت مرقوم سلطان مراد بخش خود آگاه دست او در
ظاهر بود و منزل مستعمل است به نموده همراه بر آمد و منزل رسانید بیکم بادشاه در ایام سعی نمود و ربات خدمت

جمعند خواسته بجای خود برگشت و یکی از برادران خود را همراه داده مامور نمود که او را مقید کرده بجا رسانند
آن نامه که متوقف شده و دستگیر کرده راه رفته دست تا بکار رفته بمو در رعیت همراهان خبر همراه کرده
دارا شکوه با جمعیت او و دیگر خود مثل سپهر شکوه بحسن خان با خبر بجا رفته دار با بسوی سپهر شکوه
بجانکاه کشی بر برگشت کناره آورده آن یک سبب نام همراهان بسیار تنها ملک محمد فیرو دیگر
در شده حقیقت حال برادر بسته و بهادر خان که در تعاقب او مامور بود اسباب و با قدرخان فوج دار
بهکر را نیز بر آن با جرا آگاهی داد از آنجا وقت بر خود رفته عالمگیر نوشته خط ملک جیون که تابیدار
سجاع الله نیز رسانده و روانه است جی شکوه و بهادرخان تبع ملک جیون تا بر رسیده با مکر به رسانند
تا از کرده حکم نو افغان است و انجا برادر جیون خان و از درباب عرض نمان اطلاع و تشنیع و فحش با نفرین ملک جیون
که بنده و با دست دو بر بر تقدیر نشانه فرمان از خلعت خاص با جمع عطایای منصب هزاری و خطاب
سوار و خطاب بختیار خان مصروف کرده داده فرمان بشفقت آورده دارا شکوه بحضور خاص بهادرخان
فرستاده روانه نمود چون بهادرخان دارا شکوه را آورده بود و خبر عالمگیر رسید الحکم او را در خبر در
کردن دو دست و پا کرده از راه لاهور بنی در روانه و داخل شاهجهان آباد نموده از روانه جای بنده تا چوک
و پیش بازار روانه قلعه که رسانده و از چوک و بازار شیخ الله خان مقرر برده محبوس داشته شهر کهنه
و محل کرده در خوابی بوده خوف آنها و مقید ساختند و بهادر خان بالا دست رسیده مورد الطاف
و عنایات با پایان گردید بعد از دوم که بخت یار خان و بخت ملک جیون باشند جلاد حسب الحکم
خشم شد یعنی که ز دست جاننده از چوک تا دیگر رسید بعضی از خوا اهان حال سوخته دلدار شکوه
با جمعی از اصناف اهل حرفه و بازاریان و گدایان ناماک قصد انتقام کرده بر سر ملک جیون بخت
بخواری رفته آنقدر سنگ و خاشاک که نهایت آن در و سنگ و خشت و گلی بر سر او و لعن و نفرین تا همراهانش کردند
که با بخت هلاک چند نفر گردیده و فلاکت ایشان همه جا اند در ورود شهر بانی نفرین بدشنام کنان همراه انجام
ناچار دوستی در ازدحام عظیم بر پا گشته صورت بلوای عامی شدند و بالا رفته دیگر بکه که فتنه بزرگ
حادثه شده که تا آگهی با خبر با جمع از مغولان پادشاه شد نشان افغان که در رسیده صاحب از ضرر
جان آنها بعد رسانیده و فتنه بیدار شده بلوا خوابانیده بعد دوم حکم بتحقیقات بعلوم رسید که بگاه
از اصحاب و خدمه نو چند دارا شکوه با این بسیار و بیشتر آن جماعت شده و بند پادشاه و پند از

از علمای زمان استفتا نمودند که دربارهٔ محو بانی چنین بدعتهای دین چه میفرمایند فتوی دادند که چون شخص
قلیل حیای غیر کثیر حامی است خاصه دربارهٔ کسی که مخالف امر و رضای خلیفه جنگ آورده باشد
قتل چنین کسان [illegible] در علمای سو فضلان مذکور بفتوی و حجت مقتول شدند بعد چند روز نظر
و اجماع علما زمره رسایل مؤلفه دارا شکوه را که متضمن مقالات صوفیه و تحقیق و توفیق کلمات
محققین بود با اقوال ارباب جهل بود برآورده بدست آورده آنکه والد دارا شکوه کفر و اسلام را
برادر توأم خوانده و گفته — کفر و اسلام در رهش پویان ❊ وحده لاشریک له گویان ❊ ابحاث
نموده که با ازار اهل شرع بیرون گذاشته علم الالحاد برافراشته است بنا قتل او [illegible] از اعاظم
صلاحیت [illegible] و دینداران [illegible] اسلام [illegible]
دارا شکوه [illegible] در سال هزار و شصت و نه هجری اول سال جلوس [illegible] عالمگیر در اواخر ذی الحجه [illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible]
در [illegible] سرمد [illegible] و [illegible] دارا شکوه از [illegible]
علمای جاه طلب [illegible] و در [illegible] مسجد جامع شاه جهان آباد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
جرات [illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible]
و در [illegible]
جسارت [illegible]
حق [illegible] احکام [illegible]

نوبت [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
که [illegible] قتل [illegible]
بیت الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
مردم [illegible] بیت الله [illegible]
گشته و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سلوم قتل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که چنان وانمی‌نماید که خلاف عادت آنجا صدا شنوده مدفون بر جا ماند و نشستن در مسجد که از زمان
بشنیدن معمول سید علی و اهالی بود بیرون کرد بعد نماز که جای بهجوم و ازدحام خلق عظیمه آن و اهتمام باشند و روز جمعه
مشرف گشته در پای منبر نشسته عالمی را که چند تن از اهل اسلام و هنود و خارجی اند و نه از دیدار خود
بهره ور نمی‌شدند و جمعی از هنود دیده اند که ایشان را در مسجد می‌خوانند با بیان کیفیت عیان
بادشاه و جنگ‌های خورده‌اند و بعضی از جماعات بیرون [illegible] مردم شنیده موقوف نموده عیب
عالی را آورده خلاف شرع است برای اهل فقها [illegible] گرفته که این عقیده و ایراد طلبان باطل و یکی از علما
دیگر [illegible] با علما آنها بوده باشند و صفات [illegible] را مجلس [illegible] اخوان مشتعل است غیر
که رجب [illegible] بند و بست صوبه داران و عمال و حکام و منصب داران و جاگیرداران [illegible] که دید [illegible] اکثر
و [illegible] آورده مقرر گشته انتقال کلی در جمیع ضوابط و انتظام ملک‌های [illegible] راه یافته بود [illegible] علی خان
خانی در تاریخ محمدی از سید عبدالوهاب نام شیخ [illegible] عثمان [illegible] قاضی القضات [illegible] در کل
معاملات [illegible] تاریخ [illegible] بسلطنت [illegible] احکام
بر عهده [illegible] گرفته [illegible] گفت [illegible] گردیده [illegible] و وزرا
و ارقام [illegible] مختار خان [illegible] مختار که با بادشاه [illegible] و
ایران [illegible] صوبه داری [illegible] و محمد صالح نام [illegible] قاضی [illegible] بنده
ملک [illegible] رضای خاطر [illegible] اقربای بادشاه [illegible] مشغول عهده خدمت
قضا [illegible] دعوی حقوقی که [illegible] صوبه دار [illegible] مطلع [illegible] که شنیدن
دوست [illegible] مجهول [illegible] با صوبه دار [illegible] شده [illegible] دعوی [illegible] مختار خان با
قاضی طرف [illegible] نتوانست [illegible] چند روز [illegible] تهدید [illegible] که راه را
در [illegible] دیگر [illegible] قاضی [illegible] بعد از [illegible] دعا نمودن [illegible] جا
که [illegible] جبر و اکراه [illegible] شهادت [illegible] این کار را باید
مختار خان شده [illegible] گفت که این [illegible] جان [illegible] که در باره
دعوی [illegible] عالمی [illegible] مطلع [illegible] اثبات آن [illegible] قاضی بقصد
مختار خان [illegible] گفت [illegible] امانت [illegible] دیده [illegible] اند که در

امانت شیخ

امانت شیخ و حاکمش واجب التقدیم شده [illegible] بر درست [illegible] کرامی رسیده
حکم شنیده [illegible] ماه [illegible] بعد از شهادت رجوع نمی‌کند [illegible] شهر [illegible]
و [illegible] بر درست [illegible] مشتبه [illegible] بر خود [illegible]
شهر [illegible] ساخت و قاضی با [illegible]
[illegible] مختار خان [illegible] بادشاه [illegible]
ساخته [illegible] و قاضیه [illegible] انتهی کلامه و چه
[illegible]
[illegible] فرمان [illegible]
[illegible] احکام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وزرا [illegible]
سلاطین را [illegible] سعدی آن [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] در [illegible]
[illegible]
دیگر [illegible]
جلوه [illegible]
[illegible] برابر [illegible] مثنوی [illegible]
سلطان محمد پسر بزرگ [illegible]
[illegible] سلطان شجاع [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
ابوالحسن [illegible] بادشاه [illegible]
[illegible]

در تفتیش و تفحص شخصی که بر بهادر شاه شده او تهذیب و تقید بسیار نموده چون به ثبوت نه
پیوست به موجبی اگر باید دست کشید حاصل ابتدای آنها با زنی آنکه با جرعی بی کم عاجلا او گشته
بر آنکه بهادر شاه به پیغام فرستاد که تقصیرات خود اعتراف نموده از زنان جرایم استغفار کند
تا به سیر رستگاری ابرود و بنابر بعضی گفتگو بهادر شاه در جواب گفته فرستاد که اگر چه فی الحقیقه
انسان نظر بحقوق و رجا نیوی با پاس ادب و اطاعت سراسر مقصر است اما از عاصی و تقصیر که موجب
عتاب باشم از خود نمی دانم تا به آن اعتراف و از آن استغفا نمایم بعد انصاف چنین جواب هم
مولف آتش غضب آن متعصب و در انقلاب التهاب یافته و رشد ابتدا ... اثر نمود و سر
تراشی و تقرلحیه و اخذ دست و ناخن و لبس جامهای تالیق و اکل غذاهای موافق منع نمود و
بی رکان ... با بعضی عقوبت و ... مشغول داشت بحسب اتفاق نا بر ترتیب و به ... ایام
بادشاه و بعضی ادوار او منصبداران بهادر در ... کار زیاده از حد شمار و ... و دیگر
وقف بدست ... روزگار بود به وجوه جلادت ... رسانید بر منظم روزگار ... ها
بها و کار که داشته اند تمام از ... و بهبوده ... و فتنه ... که ... ایام ... تعذر
استحقاق نرسید بلکه بر عکس اکثر موارد طعن و ملامت گشته ... ازین جهت است
کارهای او حسب المرام انجام نیافت بلکه در بعضی احیان با جماعتی ... نمی ... کنند
و هر چه دید بر ... دست خود دید تاریخ نوشته باشم علیخان خافی ... از ... تفصیل
در الاول ... ذکر صحیح ابو سلاطین صفوی ... اگر چه شیوه ... رسید
و ... و ... را بر طاق بلندی گذاشته اند ... ضعف و خلف ... بنیانی رسید
وار ... سلطان ... حق الطور ... الله و اظهار ... و ... بلوگ
ملوک ... تمام مختلف نموده اند کتب تواریخ و سیر از ان ... مشحون و ... ایامی
و ... نموده اند ... مشهور و معروف شاه سلیمان صفوی پدر شاه سلطان حسین با آنکه
بمستی مدام و شرب علی الدوام و غفلت و ... و ... بسیار ... مشهور ... را ...
... و ... بعده اکبر پسر عالمگیر ... آورده ... را ... پدر ... و ...
سلطنت بظهور رسیده و باشم علیخان خافی با ... استعمال ... مشحون ... کند ... راجه

جسونت را نمود که به هیئت قسم ... با عالمگیر در دل خود ... و بادشاه هم با او ... نمود
و دیگر زیاده ترحد و بود ... هنگام آمدن دارا شکوه از گجرات با جبر ... اعتبار بهادر راجه ... کرد
و جنگ ... با عالمگیر ... راجه جی سنگه ... راجه ... عالمگیر بادشاه ... جهت
... و ... دارا شکوه و عفو تقصیرات مهاراج موصوف ... نمود
... و ... گجرات ... عطا ... از تکلیف آمدن ... مخالف ... داشته
... راجه جسونت سنگه ... بمهمات ... دکن ... صوبه کابل بود ... ها
... سرداران راجپوت ... جهالت ... جلادت ... ها ... فرزند ... ارو ...
که دو پسر بوده ... اجیت سنگه ... کابل ... امیرخان صوبه دار ... بیا
... عازم وطن شدند ... بحوالی ... خانه ...
... چون دار الخلافت شاهجهان آباد ... ناحایه ... سواد ... شده
... عالمگیر ... حکم ... نمود ...
کوتوال ... مامور شده ... و ... جمعی ... رؤسای ... آن لشکر
... وطن خود ... عالمگیر ... برای ... جبال و اطفال ... راجه ...
... اطفال ... ها ... سوار ... و دیگر جلادت
... اطفال مهاراج ... مجهول الاحوال ...
اطفال مهاراج ... اطفال ...
... آورده ... زمان
... الفال
راجه ... چنین مشهور ... بعد
... بادشاه ... اسرار ... نزد
گذشت ... تحقق شد ... اطفال مجهول ... ها
... راجپوتان ... و ... خارج ... و ...
قتل آنها اطفال و نسوان داخل حرم سرای سلطان ... اطفال ... برای ... حرم ... ی

شدند و شرف اسلام چیرا و قمرا در یافتند زنها فرزنده به پرستاری پرستاران حرم سلطانی
در آمدند و بعد از آن بر مردم خاص آشکار شد که اولاد مهاراجه جسونت همین اطفال‌اند و راجپوتیه اطفال
مجهول را برای القای نام مهاراجه اولاد می‌قرار داده‌اند پادشاه محاسبه دین پرور سازش غرض
و غفلت طلب هم چون مهر پرور بوطن دیر نیز راجهای راتهوری زنهای مهاراجه جسونت سنگه
بر دوش جرأت خویش گرفته با اراده جنگ آمده بار شغف می‌نمودند اما راجه اودی اعانت ایشان
در اطفال مهاراجه مرحوم و چه به سبب خوف سلطنت عالم نمود بر افراشت پادشاه فرمان ازدیاد جزیه
و بر آوردن فرزندان فرد نیای مهاراجه جسونت از خط علیحده به رانا نوشته ارسال داشت اول رانا
ترسیده بقبول فرمان پیش آمده و کلا فرستاده پادشاه را خوشنود کرده بود و خاطرجمع مهاراجه را
مستاصل نمود و بعد دلبستگی او به بیرون مأمور گشته پادشاه عبدالملک فرکشت بعد چندی
باز نمود و حصاری رانا بعرض رسید و آتش غضب سلطان شعله کشید و در کرسیده فغان توجه گردانید
بطرف اجمیر انعطاف یافت و دست نهاده متوجه ادرات و مقدمه داخل شد و ازینجا که محمود بیگ
در آن اثنا بود که حسب الطلب با لشکر روانه حضور گشت شاهزاده محمد اکبر که حاضر در رکاب بود
به تنبیه رانا رخصت و رانا مامور گشته شاهقلی خان را به لو مسلمانان افغان فرستاد و معظم شاه تهور خان
سرافرازی یافته جمعی از امرای نامدار کارزار طلب همراه شاهزاده و سپه سالار فوج مقرر
گشته پیوسته در جنگ و تردد می‌بود راجپوتان جهلد دستی نموده عرصه بر ایشان تنگ ساخت و بهادر شاه
در دکن تا چندی رسیده ازدومی حسب الحکم به طلب رانا ساکه فاصله شش ماه گرده و از اجمیر پیشکش
شش دانست متوقف گشت و دست نهاده اعظم شاه و شیخوپ طرفی از ملک رانا را غارت
کرده و رانا و دیگر راجپوتیه با تهور خان دست نهاده محمد اکبر ساخته اورا از شیب نموده
سی هزار سوار راجپوت رتهور همه یکجا شدند محمد اکبر خروج نموده بیرون به آرزوی اسپهل
شتر به بهادر شاه بود مشوره شنیده محمد اکبر که با نواب درشت روکلمه بلیغ
نوشته به بعد چند عرضه داشت که از مکر راجپوتان و از اغوای شاهزاده که جوانی ناتجربه‌کار است
غافل نباید بود عالمگیر که از طرف اکبر مطلق خاطر بود در جواب نوشت که جهانیان عالم حقیقی است
شعار اهدنا الصراط المستقیم رهبری همراهان محفوظ از الله چون خبر جلوس محمد اکبر

بنام خودزدن

بنام خود زدن و جهت بیماری تهور خان واقعه شغف دیگر اعمالی همراهی بیاید قلوب اقتدار
یافته به عالمگیر تحقیق گشت و چون در آن لشکر فرزند اسد خان و بیره و جمع دخل تر باده از
استعداد سوار شده‌اند مضطر گردیده و بهادر شاه را با کبیر تمام شد خود باغیان جنگ آن لیل
را العظمة الهی سپرده در رکاب جمعیت ده هزار سوار رسید پادشاه دین پناه جنگ با جید
شده بود رسیده بسوی نموده حکم رسانید که خود را جمعیت زده شاهزاده
شاه حسب الامر او عالمگیر ساخته
خود خواند جا و سلاطین مردم اطاعت نموده اکثری برخاسته آمدند و نزول در اصل اکرم
ناچار راه فرار داد و بار پیشی گرفت چون احوال او جا بجا رسید تمام اطراف فرمان در باب
او نوشته اکبر را مضطر گشت او را دست و شمشان هر جا که رسانی بود خود را با مرغزار به سپاه خلف سپاه
مرتب رسید سپاهیا اگر چه صد فرسخ برای او برداشت از طرفی در سلوک جمله لایق
زاده خود را اکبر به عالمگیر چون خبر رسید اکبر نمود سپاهیا شنیده و تقی از
بگوش پادشاه رسید به جنگ اکبر و سپاهیان آنجا جلوس سلطان نهاده
ایشان تمام جا دشت شد در رسیده شد انجام سپاه افغان
خان اسد خان را با فوج بهادر و ساماندار نه شمار به تنبیه سپاه او گرفته آورد اکبر روانه نمود
اکبر با استقلال جنگ بر حال رسیده سپاه در کال افغانان جمعیت انجام ماه از ان شد جای زنی
ایام رسانیده در کال خوف و با کمال بعد از پس ابعد و چند نفر که همراه مانده بودند بر آن جهان
سوار گشته عازم ایران گشت و در دریا صعوبات نا و طوفان کشیده بهزار زحمت به مقصد رسید
ایام مقطع قتل او گرفت و در آتش نمود که آخر مقید ساخت و عالمگیر عرایض نوشته از در بعد او اخبار کرده
در شمار ملوکه اکبر در بعد از این حسن خدمت هیچ به بعد و فرمان سند شاهی محصل اجواز است
اکنون در بار رسید و در وجه طلب دیگر نیز با بادشاه رحمت بخشید که برای او ارزانی
محمد اکبر پیش از این به روح ملت خارجی از زیاد شد عبارت و در بار
بر رسید و نام مقتدی شد صورت حکم رفت که از خدمت مزاج در آن و در فرمان
عالم حق آنکه بنام امام تغلظ صدور یافته از نامی مقتدی غیب الله رسید

حامی فاضل را که از ماخذ ایران مورد و شد پادشاه و معارف ملتفت اکبر زیبا بهار الملک با بنگاله روانه شاهجهان آباد
در اثنای فصل خریف الغرض با حضرت سلطان سلیمان نشان شاه و شاه سلیمان صفوی انار الله برهانه و در بار رفاه
مهمان نوازی و جه رهسپاری گرفته شاهزاده محمد اکبر شنیده و جای [illegible] برگشت تفصیل این اجمال آنکه
ماجرای ایام فراری [illegible] انتقال با اکبر از خارج [illegible] پادشاه ممالک رقاب مهمان نوازی رسید
که اکبر [illegible] از خوف [illegible] رسیده [illegible] و [illegible] شده [illegible] آمده با [illegible]
امیدواری عازم آستان سلاطین سجده گاه [illegible] گشته مسقط رسید [illegible]
[illegible] حصول [illegible] و [illegible]
حصول [illegible] دیگری که خواهد که اکبر با [illegible] مقید [illegible] در
صورت [illegible] اکبر [illegible] استماع [illegible]
[illegible] شاه سلیمان [illegible] زمانه [illegible] و فرمان [illegible]
[illegible] ابلاغ [illegible] که مهمان [illegible] و اکرام [illegible]
[illegible] برای [illegible] قتل عام [illegible] رسیده [illegible]
در کمال [illegible] شاهزاده محمد اکبر [illegible] بارگاه آستان جاه سلیمان زمان [illegible]
رسیده [illegible] ابراهیم [illegible] مهمان [illegible]
دار السلطنه اصفهان [illegible] شاه مهمان نواز محمد [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] مهمان [illegible] تا که [illegible]
[illegible] و [illegible] بود [illegible]
[illegible] شاهزاده اکبر [illegible] صورت [illegible]
و [illegible] صورت [illegible] همراه [illegible]
فرمان [illegible] اکبر [illegible] قبل از [illegible]
از [illegible] قبل از ملاقات [illegible] محمد [illegible]
شاهزاده [illegible] اصفهان رسید [illegible]
پادشاه [illegible] مهمان نواز [illegible] اکبر [illegible] استقبال [illegible]

شاهزاده نادر باغ

شاهزاده نادر باغ با استقبال [illegible] ملاقات [illegible] و یکی [illegible]
گران بها [illegible] شاه [illegible]
[illegible] احوال [illegible] نادر باغ [illegible]
اگر [illegible] و [illegible] شده [illegible]
[illegible] سواری شاه ایران و شاهزاده محمد اکبر [illegible]
[illegible] اسب پادشاه [illegible] اسب دیگر [illegible]
[illegible] اکبر [illegible] اسب دیگر آورده [illegible] سواری [illegible]
شاه و دیگر [illegible] شاه سلیمان [illegible] اسب [illegible] اکبر
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] روز دیگر پادشاه مهمان نواز [illegible] اکبر [illegible]
[illegible] اکرام [illegible]
[illegible] برای [illegible] اکبر [illegible]
[illegible] مهمان [illegible] زمان [illegible]
[illegible] انتقال [illegible] برادران [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] نقل می شد
احوال عالمگیر [illegible] سلیمان پادشاه ایران و دیگر [illegible]
از [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] اجتناب [illegible]
[illegible]
شاه جهان آباد [illegible] عالمگیر [illegible]
[illegible] عازم [illegible]
حکم [illegible]
[illegible] شاه جهان آباد [illegible] شاهزاده [illegible]

بهادر از جا به مذکوره مقصد و ارادی آن وجه به دارا شکوه نمود چندانکه از آن فرقه فرو پرستیدن خاطر شان
که صورت [illegible] بود بهجوم آورده ضعیف نا [illegible] عالمگیر اصلاً [illegible]
نامه و روز [illegible] ایشان شد تا به [illegible] رسید تا آنکه روز جمعه که بادشاه به نماز [illegible]
در قلعه تا مسجد جامع [illegible] که راه [illegible] شد [illegible] از جا [illegible]
و [illegible] کرده [illegible] انجام شد [illegible]
مجموع [illegible] بادشاه [illegible] قدم راه [illegible]
آخر [illegible] گرفته [illegible] گذشت [illegible]
[illegible] دارا شکوه [illegible]
[illegible] جهت الله [illegible]
[illegible]
[illegible] خانجهان [illegible]
[illegible] خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] انجام داده و
[illegible] عالمگیر بادشاه [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] ده سال
[illegible] تاریخ [illegible] ایام دولت [illegible] ابوالفضل [illegible]
[illegible]
[illegible] و فی هذه [illegible] ده سال [illegible] آن بادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] چهل سال [illegible]
[illegible]
[illegible]

ده سال

ده سال از جلوس بهادر حضرت عالمگیر غازی [illegible]
[illegible] سال [illegible] تاریخ [illegible]
[illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] خانجهان [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] خانجهان بهادر [illegible] بادشاه [illegible] عالمگیر غازی
[illegible] سال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خانجهان بهادر [illegible]
[illegible]
[illegible] خانجهان
بهادر [illegible]
[illegible]
[illegible] خانجهان بهادر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خانجهان بهادر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و آن جنگ اسدالله خان جنگ به [illegible] شهرت دارد و در آن روز قضا و قدر در میدان به عمل [illegible] که از [illegible] بهادر هم
رسیده از پی [illegible] و کر و فر [illegible] سر [illegible] از اطراف [illegible] بهادر گرد دیده و جنگی [illegible]
بر از نیزه و جمدهری و [illegible] تا انتشار [illegible] بهادر [illegible] جنگ [illegible]
مقابله کرده [illegible] بهادر با سر [illegible] جنگ و مقابله [illegible] رسید [illegible] بسیار کردن [illegible]
[illegible] بهادر [illegible] رسیده [illegible] بود سر [illegible] یکی از پسران [illegible]
[illegible] یکی از راجها [illegible] کرده [illegible]
[illegible] فوج [illegible] رسیده [illegible] سوار [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] فوج [illegible] گشته [illegible] خانه [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
[illegible] آن [illegible] زدن [illegible]
[illegible] این طرف [illegible] آدم [illegible]
[illegible] القوم [illegible]
[illegible] مخالف [illegible] گشته [illegible] آمده [illegible]
[illegible] فوج [illegible] کرده [illegible]
[illegible] گشته [illegible]
[illegible] فوج [illegible] گشته [illegible]
[illegible] حسب الله [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] خان [illegible] گروه [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] سوار [illegible] بهادر [illegible]
بهادر در مقابل [illegible] رسیده [illegible] کرده [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] فوج [illegible] گشته [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] فرزندان [illegible]

[illegible] برانند [illegible] بسیار که از اطراف [illegible] آورده بودند
[illegible] شدند [illegible] میدان را [illegible]
از [illegible] افتاب گیر [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] فتح [illegible] انتهی کلامه
این [illegible] زمان [illegible] خان [illegible]
[illegible] اوقات [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] دست [illegible] اطفال [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] دست [illegible] عالمگیر [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
[illegible] آمده [illegible]
[illegible] صورت خط [illegible]
[illegible] قاضی شیخ الاسلام [illegible]
[illegible] قاضی [illegible]
[illegible] حسب الله [illegible] انتهی [illegible]
[illegible] قاضی [illegible] رسیده [illegible] حسب الله [illegible]
[illegible] قاضی [illegible] مسلمانان [illegible] روز [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] قاضی [illegible]
[illegible] قاضی [illegible]
[illegible]
[illegible]

کرامت خان عالمگیر بطور ... در سنه ... لازم افتاد
... جنگ حیدرآباد و ... لازم گردد ... از
جلوس عالمگیر اورنگ زیب حیدرآباد و ... چون عالمگیر در سنه ... نظر بود لشکر سلطنت بیجاپور
از سلاطین عادل شاهیه ... حیدرآباد از خاندان سلاطین قطب شاهیه سلطان ابوالحسن تانا شاه ...
... برای ... اول ...
... سلطان ابوالحسن در اشتغال ...
... ابوالحسن ... در حوالی خانه
... خانه زادان ...
... الماس ... طلب ...
...
...
...
... حیدرآباد ... ابوالحسن ...
... الماس ...
...
...
...
... تاریخ عالمگیری ...
... ابوالحسن ...
...
... ابوالحسن ...
... عالمگیر ...
...

...
... خان ... الفغان ...
... عالمگیر ...
... قلعه ...
... قلعه ...
... قلعه ...
... قلعه ...
...
...
...
...
...
...
... خان ...
... خان ...
... عالمگیر ...
...
...
...
...
...
...
...

افغانان بسیار جمع می آمدند باز هم بمرور ایام کار بجایی رسید که تمام ملک بتنخواه توده های ایشان رفت و تعلقه
آنها پامال شده و کار بر آنها تنگ شد محالات سیرحاصل برای تنخواه خود متکفل شدند بر قصد که در
صاحب عمده جدید ان ها نام و نشان افزود روز بروز در اعتبار و اقتدار منصبداران و علاوه تنخواه
قدیم کاسته کار بجایی رسید و دولت خان ملک کرده به که بعضی از خانه زادان روشناس اند را عمده
دنیا به ورش می یافتند لکن هیچ کس از منصبداران کم پایه که خیانت نزد با وزیر هم ساز فراهم نشنیده
تا جاگیر محض شده دوره اسپهای پاپای باقی معدوم الوجود گردید خانجهان مکرر برطرف و برداشت طلب باز دست و
دخل شد که یک لک و صد بیار و ادراقات تقسیم تنخواه و محلات منصب و تنخواهات عمده ها و جمع ارباب
را نقرر هر بیت ها یافت از بعضی اداره جاگیر مردم کم پایه تغیر کرده تنخواه عمده های مذکور فرموده عالی
زیر نخ جدید نوع قلم می کشید بنا بر عمده نوازی علاوه دیگر خزانه تا جاگیران با لیاقت می گشت انتهاء بود
شهاب الدین خان که به تسخیر قلعه دراسیم مامور شده بود نقل شبهات دور و اسباب قلعه ستانی همراه او
معین شده بود با سیصد سوار آن قلعه بفتح گشت از غرم و اتخاذ نقبه های قلعه و استحکامات آنکه
قلعه با مورچال فتح قلعه مذکور کرده و دشوار گشت تا آنکه آن قلعه و دسته از توپ آتشی که شکسته و در آمد قلعه
و آلکار دو ماه محاصره توپهای جو نا بسیار تار شده و از بسیار بیجاح تیار لک علمی ضرورت می شد و مردم
بارش ... بر بعد آن می آمدند و تسبیحی از جمله آن توپها زیاده بر یکجا سرکاری آید و روز گا با برادری
در حراست آنکه شهاب الدین خان و فتح بارش ... کابل تسخیر آن نیافته و ایام محاصره با شدانکه گشته بعد
ازان قاسم خان که از امرای معتبر زیده مدبر و کار طلب مشهور بود تسخیر قلعه مذکور مامور شده و از کلید
و مورچال های شهر و اسالت بجا در هم مفتوح گشت بعد ازان خانجهان بهادر کوکلتاش تعین گشت و ارقه ... هم
سی دیوان بعد تقدیم رسانید سودی نداد تا کار روز بروز مضبوط و درستی دیده عوام سپاه و بازاریان
بطلب شورش ساخت که شور و شر از حد بعد برده مردم قلعه را اطراف بعد از آنها بر در آمدند و طول اتفاق
که قابل گنبد اند احتیاط و ذخیره گنجه ... شده بجان صدگی شجاع خان محمد بیک مقرر و عمده افغان و
انعامات منتظر ساخت که چون حارسان قلعه ... شب به روز مشغول گردیده بجا و ایشان مذکور روز رخ بحث بر
گریزه و بکمال احتیاط شاه خود در غازی ... آینده ... خبر از جواسیس ... قلعه بقصد رسید و مردم
بیهمانشتم شد که پدر ... عوام قلعه ... اهل یورش و در باب ... شورش مقرر ساخته"

بنجاخان اکبر و طلب را

سنجا خان اکبر و طلب را بطرف گشته اکثر آن جنگ صف کشیده گشت و از بخیه های آهنین گرد درکنی
برج و آنرا بزبان مهدی پلچه گویند معمول شد و درون آن گذارده و سیم و فولاد و دیگر چیزهای خانان بستانی
گرفته منتظر نه مدافعه عار خان بجنگ قلعه استاده اند ... فانوس ... که آن مردن مردم ...
می بود از جمله جوانان قلعه گشت ... جنگ بر ... برآمده خود را ... دور از قلعه ... شدند و
بدروازه آنجا در راه بودند همین که شب شد ... برقرار ... عار ... قلعه که پنهان گشته بود ...
بلکه از کمی ... آنها رسیده با ... و ... بجهای آتش سرو روی آنها خانان
خراب شد که چشم و لب و رخ ... روزی گشته ... صورت معیوب گردید ...
بجا ... آن گروه ... که ... برآمدگان ... افتاده گان ...
بیش ... رسیدند ... جنگ ... که در علم
... شهرت ... خانجهان ... از قلعه بودن ...
... از قلعه ... گرفته ... بالاتفاق ...
... گرده ... مختلف حرکت داده ... بعضی
از ... خانجهان بهادر ... قلعه ... خواهد شد تا کی
... بالای آن ... گردید و ...
... شد آخر الامر ... خانجهان بهادر ... قاسم خان
... روز ... از ...
آن قلعه ... که برای تسخیر قلعه ساخته ...
... قلعه ...
که ... آتش ... روها ... قلعه ... گردید و ...
این خبر برای قلعه ... آنها ... بهم آمیختند"
تیار کرده برای ... قلعه ... از قلاع شنیده"
کرده ... از راه طول ... کشته
کرده ... سلطان محمد ... از دست ...

انتزاع نمود و کرور و چون که عمارت از نهضت گردید به باشنده بود و از سستی نکند سعادت

که اکثر ممالک از [illegible] بر برکت ملک [illegible] و [illegible] مانده بود که عالمگیر بادشاه

در سال [illegible] هجری سنه [illegible] جلوس [illegible] بادشاه [illegible] شمشیر [illegible] نهضت

نمود و [illegible] اعظم شاه [illegible] روح الله خان را با جمعی از امرای [illegible]

[illegible] سید عبد الله خان [illegible] محمد معظم بهادر شاه [illegible]

[illegible] اسباب [illegible] اعظم شاه [illegible] روانه [illegible]

[illegible] بهادر [illegible] افواج [illegible] اسباب [illegible] حیدر آباد [illegible]

در [illegible] سید عبد الله خان [illegible] محاصره [illegible]

[illegible] اعظم شاه [illegible] اعظم شاه و بهادر شاه [illegible]

که تمام [illegible] بهادر شاه [illegible] سید عبد الله خان را [illegible]

[illegible] مصطفی خان [illegible] بر [illegible]

بهادر شاه [illegible] و چون [illegible] روح الله خان سید عبد الله خان [illegible]

[illegible] اعظم شاه و روح الله خان را [illegible] سید عبد الله خان

[illegible] اعظم شاه با افواج [illegible] سید عبد الله خان

[illegible] و اعانت [illegible]

افواج بادشاهی [illegible] سید عبد الله خان [illegible] سید

عبد الله خان [illegible]

بهادر شاه [illegible] سید عبد الله خان [illegible]

[illegible]

[illegible] اعظم شاه [illegible] روح الله خان [illegible]

[illegible] بهادر شاه [illegible]

الله خان [illegible]

سید عبد الله خان را [illegible]

چون ابتدای خبر جلادت

چون ابتدای خبر جلادت و جانبازی سید عبد الله خان بهادر شاه رسید [illegible] سید [illegible]

[illegible] گفته است [illegible] بهادر شاه [illegible] گفت [illegible] سید [illegible]

[illegible] از سید عبد الله خان [illegible] عالم [illegible]

[illegible] روح الله خان [illegible] سید عبد الله

خان را [illegible] سید عبد الله خان [illegible] روح الله خان [illegible]

[illegible] سید [illegible] علی خان [illegible]

[illegible] اعظم شاه [illegible]

[illegible] شهاب الدین خان [illegible] خان [illegible]

و دیگر امرای [illegible] سکندر بیجاپوری

[illegible] اعظم شاه [illegible] اعظم شاه [illegible] علی خان

[illegible] اعظم شاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اعظم شاه [illegible]

[illegible] محاصره [illegible]

[illegible] اعظم شاه [illegible]

[illegible] شهاب الدین خان [illegible] اعظم شاه [illegible] بیجاپوری [illegible]

[illegible] بادشاه

[illegible] شهاب الدین خان [illegible]

[illegible]

[illegible] اعظم شاه [illegible] شهاب الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

شهاب الدین خان بحال ماند و هیچ سپاهی آبروی او نبرد و فرزندان و ورثا و دیگر زنان از آن شهر بدر آوردن
در حفظ و امان جمع نموده‌اند و به خطاب و منصب پنجهزاری با پنجهزار سوار افزوده غازی الدین خان بهادر فیروز
جنگ می طلب فرموده فرمان الطاف آمیز برای او و دیگر عطایا برای برادر و همراهیان او فرستاد و
بعد انقضای زمانی تسخیر چون محاصره بیجاپور امتداد کشید عالمگیر جمعه چهارم ماه شعبان سال سی و نهم
از جلوس جمعه جهانبانی روانه بیجاپور شد افواج چون در قرب جوار بیجاپور رسید شاه
عالم بهادر شاه و روح الله خان و غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و دیگر امرای رزم آزما را
با پیشکش و فوج محمد اعظم شاه و محاصره و تسخیر بیجاپور فرستاد همه یکجا با اراده اظهار جوهر جلادت
در توافق شد و کار کارزار را روز تا روز گرم ساختند حکم تسخیر خزانه کرد جنگ خندق نمودار ساخت
شاه عالم بهادر شاه از طرف دست راست مقابل دروازه شاهپور مورچال دوشنبه بهادر
که به هنگام استیلات و جان بخشی با جرأت و جلادت برهستم اتفاق افتاده بود طرف او فلعه مفتوح
کرد و محمد اعظم شاهزاده با بی اسرار بهادر به غرب زخمی بهادر شاه با سکندر پادشاه بیجاپور عالمگیر
رسانید و دیگر به عنوان نزد اعظم شاه همداستان شدند روح الله خان با برخی فوج با اعظم شاه
بزرگی او و سردار خان که نوال نام شهادت زمان کشاده قلعی نام شخصی از سلاطین بهادر بیگ
که آمد و رفت در قلعه داشت حسب الامر عالمگیر از بیرون قلعه اسیر جاسوسان گشته که عنوان رسید بابا
تعمل سلامت و استفسار احوال نمود و دانای کار چون حکم بشکنجه صادر شد چوب و کنگ خورد اقرار نمود
و اقرار که بوده از روی کار بر داشت و چند کس دیگر را شریک هم با ما نمودند خان از آنجمله مومن
خان نام با محمد صادق و بنده بابی دیوان بهادر شاه و سید عبد الله خان را هم رو نام بود عالمگیر
بهادر شاه را طلبیده گله بسیار از بی نامجاریها در سخن آورده متغیر گشت اگرچه بهادر شاه ازین
نوکری او محمد مومن خان مذکور و سید عبد الله خان را با چند جهت خاود و جانفشانیهای او که در جنگ بیجاپور نمود
شده بود در جنگ حیدرآباد که ذکر شن آید تقدیم رسانیده بود قید نمود و دیگر اشیا اخراج نمود
از چه در نظام بر نشوارم و سایه عهده و مناصب بهادر شاه کم نمود اما بر آثار سنه الفاظ روز بروز
می از خود روح الله خان چون حکم تسخیر قلعه به سید عبد الله خان کرده بطریق نظر بند حوالات نمود در سنه
سال سی و یکم مطابق هزار و نود و هفت هجری چون عرصه بر محصوران بیجاپور تنگ گردید و از نایابی غله و کاه

البته و آدم ناشمار

اسب و آدم ناشمار تلف شدند شرزه خان که عمده سرداران سکندر عادلشاه بود از زبان
پادشاه عهد و امان خواسته از قلعه برآمده ملازمت عالمگیر آمد و سکندر مقید گردید بعد از فتح
تسخیر بیجاپور سکندر را گرفته بحضور عالمگیر رسید جشن جهانبانی گیتی آرا گرفته برای دو حال
و نوبت نوازی اینجا نقاره و نشان خطاب شده دستیاری فرزند ارجمند بیجاپور و به نام غازی الدین خان
بهادر فیروز جنگ مفتوح گردید و جنس تحویل در زمان امیر خان صوبه دار کابل تقرر و ربیع گردید فذکر محل بند
وقایع جنگ حیدرآباد و لشکر کشیدن عالمگیر بر سلطان ابو الحسن پادشاه و آن ملک فتح شدن بیجاپور عالمگیر
قاصد تسخیر حیدرآباد و ملک جنوب گردید اگرچه از فوج ابواب از ابتدای اراده تسخیر بیجاپور برای خراب و قتل و غارت
حدود حیدرآباد متعین بود و با تقاضای صلح وقت و طبیعت جمع تغیر و تبدیل افواج و سرداران ساخته
می‌نمود چنانچه مجملی از آن بربان تسلیم خواهد شد بعد تسخیر بیجاپور از طرف سلطان خاطر جمع گشته بحکم
به تسخیر حیدرآباد برگشت و حیدرآباد را دار الجهاد نام کرده نشسته با جمعیت مسلمانان و کفر باز رسید
بجا بوده و سید از جد الطاف نهضت نمود احوال قبل از نهضت بر سبیل اجمال آنکه در زمانی که شاه اعظم
در تسخیر بیجاپور بامر نمود خانجهان بهادر و رستم ابرج خان و صفدر خان پسر فدائی خان برادرزاده
خانجهان بهادر و ملک سنگه و غیره برای تسخیر بعضی قلاع و معموره های افواج و سر حد حیدرآباد روانه گردید
سلطان ابو الحسن شنیدند خبر تعیین شدن خانجهان بهادر و محمد ابراهیم خان سپه سالار خود را با چند
سردار دیگر بمقابله او فرستاد و چون خانجهان بهادر در نزدیک ملکهر رسیده با جانان تاتار خان و بعضی خان
از سابق ورای نموده با فوج حیدرآباد در تسخیر راه دیگر رفته شدند متفق شد محمد ابراهیم خان سپه
سالار حیدرآباد با بعضی از سرداران دیگر و سی هزار سوار با استقبال شتافته معرکه گیرودار
گرم ساخت و هر روز مقابله و مقاتله روداد و با وجود محمد ابراهیم متواتر رسید جمعیت او
افزوده می افزود تا آنکه قریب پنجاه هزار سوار با او فراهم آمده در اطراف خانجهان بهادر را فرو گرفته
چنانچه بر رسد اکثر احوال فوج خانجهان بهادر قریب ملکهر رسیده و خانجهان بهادر بجز اختیار
گردانیدن فوج خندق نموده مورچال آراست و اکثر همیشه جنگهای سخت و کارهای نمایان شده از طرفین می‌شد
بعد یکماه محمد ابراهیم خان هر روز نقاره داده روز سوم که فوج خانجهان بهادر را قتل و سردار مشغول بهانه
چه بوده بارها ترسیده نمایان گردید و چون این خبر خانجهان بهادر رسانیدند که افواج و کل اطراف مورچال

فرو گرفت خانجهان بهادر و همت خان و سپهدار خان پسران خود را با ایرج خان که او نیز از اقربا بیش
بود باتفاق حکمت سنگه نائره از طرف دست چپ فوج احدی مامور نمود و دیگر سرداران را بعد به
دانا فته با طرف چپ مامور نمود و خود نیز بهادی سواری گشت تا سواران تیار شوند که افواج دکن
مورچال را شکسته و از خندق گذشته با افواج عالمگیری رسیدند و مردم مقابل آمده بسیار مجروح و مقتول
ساخته زنجیره توپخانه باوجود [illegible] را شکسته رستخیز قیامت برانگیختند شمشیر منهاج مقابل سپهبد اول خان
پسر خانجهان بهادر و حکمت سنگه نائره و نصرت خان لودی و رستم خان بهادر و همت خان پسر دوم
خانجهان بهادر و محمد ابراهیم خان سپه سالار و مع بری خان ثابت بهادر با فوج دریا موج رو بروی خانجهان
بهادر و ایرج خان رسیده ولوله عجب و غلغله غریب درانداختند و فوجی دیگر مقابل راجه [illegible] رسیده جلادت
[illegible] راجپوتان را نشاندست [illegible] ساختند و بر شیخ نظام پسر [illegible] هنگامه [illegible] و دیگر [illegible]
افواج عالمگیر و کوس های لشکر [illegible] نموده از طرف گشته و زخمی گردیده همت خان پسر خانجهان بهادر
و صفدر خان برادرزاده خانجهان بهادر پسر خود [illegible] خان و جسونت [illegible] زخمهای کاری برداشتند
و [illegible] همت خان و دیگر سرداران از شدت تیرباران کشیده های [illegible] می شوند [illegible]
با وجود زخمی شدن همت خان [illegible] جلادت [illegible] طلبید خانجهان بهادر که خود [illegible]
گرفتار [illegible] مقتل [illegible] مع برخاست خان بهادر [illegible] از اینکه تا زنان
[illegible] سپهبد تاخته بر خانجهان بهادر سردار [illegible] و تیری بر خانجهان بهادر انداخت
خانجهان بهادر [illegible] تیر [illegible] کمان آورده [illegible] بری خان زد که یکدست او از کار رفت [illegible]
بر فوج عالمگیر خیان تنگ کردید [illegible] رسید [illegible] و [illegible] از اقبال راجه [illegible]
که [illegible] و [illegible] تا [illegible] بسته بودند فیلبان [illegible] و در [illegible]
[illegible] و [illegible] سیاه [illegible] اتفاق مقابل بری خان رسید
[illegible] فیل [illegible] و [illegible] جنگ
[illegible] اسپها [illegible] گشته [illegible] بری خان [illegible] رسید و فیل [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] و [illegible] بسیار [illegible] و [illegible] خانجهان بهادر [illegible] باقی
ماندگان مقابل [illegible] فیل [illegible] گشته [illegible] و

افواج عالمگیری

افواج عالمگیری [illegible] جلادت [illegible] شکست بر فوج دکن [illegible] خانجهان بهادر
[illegible] خانجهان بهادر [illegible] و [illegible] از بادشاه [illegible] عالمگیر [illegible]
[illegible] شاه [illegible] خان [illegible] الملک [illegible] خان [illegible] خان و
دیگر سرداران رزم [illegible] خانجهان بهادر [illegible] خانجهان بهادر [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] سوار شد [illegible] افواج دکن [illegible]
تمام [illegible] شاهزاده [illegible] خانجهان بهادر [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] فیل [illegible] از بادشاه [illegible]
[illegible] سید عبد الله خان [illegible] باتفاق [illegible]
[illegible] رسید [illegible] بهادر [illegible] آتش [illegible]
کشته و زخمی گردید [illegible] عالمگیری افواج دکن [illegible] خان [illegible]
[illegible] سید عبد الله خان [illegible] خان بهادر [illegible]
[illegible] خانجهان بهادر [illegible] گذشته
[illegible] رسیده [illegible] شاهزاده [illegible] خانجهان بهادر [illegible]
[illegible] افواج [illegible] از [illegible]
[illegible] تمام شاهزاده [illegible] خانجهان [illegible]
[illegible] افواج [illegible]
[illegible] و [illegible] خانجهان بهادر [illegible]
[illegible] رسید [illegible] خانجهان بهادر [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] خانجهان بهادر [illegible]
[illegible] سید عبد الله خان [illegible]

وبمقابله می نمودند بنا بر اختلاف رایها آنقدر مشوره ناتمام ماند روز دیگر سید عبد الله خان در خلوت
الماس علی خان که خانجهان بهادر نزد سرداران گفته کار از صورت دیگر افزوده بادشاه بهت آمد صلاح دولت
آنست که زیاده بر این خلاف مرضی حضرت بادشاه عمل نیاید و بدیهیه که شمول مخالفان که بنا بر
فتح او رفت الماس علی خان بنده سوار باید شد اگر خانجهان همراه او باشد فدوی را چند لعل مقرر نماید.
والا بنده در هر بار جانفشانی تقصیر نخواهد نمود و بعد رکاب یکی از شاهزادها که همراه او
همراه او مقرر شود تا فدویت ... فاتح خواهد بود ... گفتگو بادشاه سپه سالار ...
چند روز ... سنجام ... که بنا بر ... از ... شکست ... و عتاب بادشاه ... صلاح ... فیض
و کال ... ابو الحسن ... صلاح ... ... و دیگر
محال ... که ... بادشاه ... ... بادشاه
خلق ... ابو الحسن ساخته ... که ... معامله ... گفته ... قلعه
... رستم ... و دیگر ... گشته ... نخل ...
... بزرگ ... شمشیر ... بسته است و ... روز ...
ایام ... سوخته ... خوانی ... یک ... اندرون ...
... طعام ... داشت ... جهانگیر آباد ... سید ... کوره
... بادشاه ... دستی ... حقیقت ...
شاه ... معزول ... بحضور ... عز الدین ...
بهادر را ... سید عبد الله خان ... لعل ... و دیگر ... خواجه
ابو ... ابو ... بادر ... سرداران
ابو الحسن ... کرده ... دست بدست ... رنگ ...
... نشان ... شمشیر ... یکی ... لعل ... دیگر ...
... فوج ... سید عبد الله خان ... روز ...
... بادشاه ... فوج بهادر شاه ... سرداران دیگر ... کرده بود و
... سید سرداران ... افواج ... جنگ ...

ازشاهزاده

از شاهزاده عز الدین و ... خان ... خانجهان بهادر ذو الفقار خان ... الملک ... خان ...
... بنظر رسید و سید عبد الله خان ... مقابل ... سرداران
... بادشاه ... کرد و ... فوج ... دکنیان ... و
بهادر شاه ... افواج ... شاهزاده ... شکست ... دکن ...
... بادشاه شاهزاده ... شاهزاده بهادر شاه شاهزاده و سرداران ... انجام داد
که ... بادشاه ... مردان ... است ... قلعه
... نا مردی ... کشته ... مردم ...
... دکنیان نا مردی ... و ... کرده ... و ... دل
... نا مردی ... هجوم آورده ... شده
... نا مردی ... بنظر ... و ...
... شاهزاده ... و ...
ابو الحسن ... رستم ... و ... سرداران دیگر ...
... دکن ... بهادر شاه ... ساخته ... فیل ...
... سید عبد الله خان ... رسید
... همراه ... شاهزاده ...
... دست ... شاهزاده ... فیل
... کشته ... مردم ... فیل ...
... دکن ... شکست ...
... سرداران دکن بهادر شاه ... بود
... سرداران ...
... شاهزاده ...
... جنگ ...
... بهادر شاه ... دکن ...

رسید تا آنجا به جمعی که بود علیه سلطنت ابوالحسن و وزیر او بعد از فوت خلیل الله خان معروف
محمد ابراهیم که سپه سالار او و کمال اعتبار داشت و خود سالار جنگ آن را حسن که محمد ابراهیم با نام در
شاه سازی داشت و تن نا مطیعت فرخت او قاصد قید و قتل خلیل الله خان گشت خلیل الله
اصفی در یافته نه فرصت بهادر شاه آمده صورت خدمات کرده چنانچه این خبر با بوالحسن رسید خود سو
یافته شد که تا با رفقای خود سلطنت نماید و عیال و ناموس خود و مردم جهت بردن او یک ماه
با بعضی از خدمه و محل و صنایع جواهر و جیغه آنچه بیچ از آن ثبت که بنشسته راه قلعه گلکنده که نزدیک شهر حیدر
آباد بود گرفته خود سلامت به آن رسانید و مردم شهر از سپاهی و رعایا با کمال خوف و هراس طاقت و جهان
گشتند و بهادر شاه مع فوج در رسید و حیدرآباد را مسخر فرمانت و شور و الشور هر جا
کرده چند هزار نفر را فرصت یورش و ما بر بلاد کار فرمودند تا آن و فرستند گرفته تا اکبر تاپی
پا جابوری بهر سر مستورات کشیده و با سپه و مغفر رو به قلعه آورده و مال و کارخانجات سلطان ابوالحسن و
مال مردم تجار و غیر تجار و دو دان شهر که در سرای کنند تا تنوب بدیع بجا مانده کسی
بحال برد و بشیر به کار بیشتر شد صاحب تاریخ می نگارد که اموال مسطوره که در ذرش تا بعد فوج
نقش کرد و به لعل به دست غارتگران افتاد قبل از آنکه ظهر به لشکرت زاده رسید او باقی وجه
های شهر هر خانه های مردم رسیده دست تمامی اموال از بس نخشند و در باب ناموس تمام نسب لذا عیال
عیال الله که تر آشنه نظر رسید و هیچ ناشنیده مردم لشکر بر شهر تاخته اند چنانکه در بهر تحقیقات
نمی توانند لشکر و اسباب اموال و اسباب شهر را بار داشته و افراد و تاخت افتاده و فرو نشستند و عینی خانه
و اسطبل و فیل نه نشسته هم نگار که خود بود وقت غارت با والد اصل و جانب صد لک الله در فرد نه
نمود و وسایل با بسیاری در آمد نه و عرض و ناموس تا نشر نا مفرد با و صفحا بر باد غارت رفت که غلام الغیوب
سید الله و علم را بارای اعاطر آن ثبت اعاده نا الله هیچ علاوه بر چنانچه و کتب که آمد خانات بعد از آنکه
فرستادهای ابوالحسن با طلب عفو و نیاز و رستگاری جرایم نا کرده که نظر بهادر شاه در سید ادای رسالت
نمودند و بهادر شاه و در تمام غارتگران مبالغه تمام اهتمام نمود ضبط گشته اند که فرو نشست آنها ز حقی
خدا کرده نشسته و بر گرفتن عالمگیر و فرد را با آن با بادر جانه و در خاطر اعلی گنجی نهفت
افتاد و بهادر شاه هر حال ابوالحسن و علی انتظار تمام کرده بعقول بشکستن صلح بلکه از صورت نگاه داشت به سید علی

و هم بفوری بر حال و به بنفع و مشورت شدن تا فته وزیر واکنان بر اعدا که سرمایه فساد و فتنه اند سکنه
حیدرآباد بوده و انتقام نموده و دیگر در دیگر مخالفت نفوذ جمله بر تصرف افواج عالمگیری در آمده در
ممالک محروسه عالمگیر شفیع جرایم ناکرده ابوالحسن شنی عمده گردید چون ابوالحسن بنا بر اقتدار مادنا در جا
عرض خواب بر زوال در آمده شده و در معبد شدن او وزیر او دش تامل داشت بعضی سردار آن عمده و خدم
صاحب اختیار محل فوج با بکه اینها به خانه ها نوشت آن به عهد بهتر رو بیاوده نزد ماه جا با تا صاحب که او
محل ابوالحسن استقلال تام داشت به صحیح کرده با اتفاق او شاد که با ابوالحسن خبرنگار گفته با بعضی قوم دراز خواب آن
دولت گشتی که همراه آن به رو بر سر کار آمده بنجام و اتفاق قتل آنها داده شده و آن هر دو برادر مقتول
گشته سر آنها مصحوب معتمدان همیشه نزد شاه زاده فرستاده چنانچه عمده امر عالمگیر بتقدیم رسیده بود
بهادر شاه و رفقه داشت شفقت اقرار صلح با ابوالحسن عهد اطاعت او قدیم اسعد و فرستادن سر ای
ما نا در بعد بن محمد عالمگیر فرستاده آن شد چه امیر مستان شد و بر دیگر ضبط او بر رفته و سعادت آن گاه
که بودن خانجهان بهادر و در حمد ترتیب کردهای خود و سرداری رو به بر او و صحبت بندهای شکستن پادشاه و جلال
مقرر کرده تا کید مبلغ نگاه داشت که نقد بیرون از محل در داده تا قبل از وقوع او این زمان بجهت ترتیب و بر دوست
آمده با شد اما تحقیق بهادر شاه و خانجهان بهادر در سلطنت مستغرب رفته و فتح کلیه را از حیدرآباد
خانجهان بهادر را طلب حضور نمود و با وجود آنکه جا بعضی ز بنها کار کلی تر حتی که کار ابوالحسن و فقی حیدرآباد
بعمل آمده حد ستها نگاه داشت و چنانچه خانجهان را زاد صفی الفقار خان معلف جمله الملک اسد خان
و دو سه امیر زاده دیگر را در اطاعت فرمان و حقایق بهتر صاحب قبول گزند و عالمگیر در ترتیب و گوش آن
آنها بگوش نشنید مکرر و در فرمان عتاب آمیز که به خانجهان بهادر نگاشت ترتیب آنها و تقصیر خانجهان بهادر در
اینجا عمارت نوشت که خانه زاد را نه که بهتر بر این شهر از و خانه آنجا می آید بسبب تا این بر سال جز زده
زیاده منظر طلب رخت و جان آن تا به کار می آرند خانجهان بهادر را از این قسم قدر بود تا نها بجنگ
دکنیه و خاطر جمع کند روانید و می خواست که امیر زادها که مذکور رو در رو ب دیگر تاب و اماتی بهند و در
جنگ و شفقتان از اهالی گلکنده روان شدن از دادای ملک جرایم ابوالحسن مرتفع عالمگیر و دیگر کار از آن
بجلعد و عالمگیر رسید و دولت تسخیر حیدرآباد نموده عالمگیر افواج معتمد را بجمعا تا آنها هر قافله در
اطاعت بهادر شاه فرستاده و افواج ابوالحسن تا صلح و جنگ بسر کرده عبد الله خان امیر و غیره

برای شفا بعد معقار رحمه الله و بایع عالمگیری فتح شده بر فوج تازه رسیده عالمگیر از دو طرف آنها غالب بودند و لشکر
لشکر بهادر شاه غالب بعد بسیار بعد تعب بزه مددی رسید در دشت سردار از فوج عالمگیر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
حیدرآباد رسیده شده بود و بهادر شاه را استقلال و تقویت ملک و جنگ از کنار حیدرآباد بشنید بشکر انعام علم فرمود
کرده بعد آن التفات در زمرهٔ امرای عمده و جانفشان بهادر خان جهان بهادر و سید عبدالله خان و مخلص
از فتح بیجاپور رسیده بود و امیر ذکور و بهادر شاه بجای او را به خطاب و جانفشان مخلص خان
ترحم بر ابوالحسن والی حیدرآباد و استخلاص جواهر و اموال و موجودات بی‌تعذیب و تعزیر المنصب شده
حالات او و جمع الرزق فتح الملک انشاء الله تعالی بیجاپور و العلی صید و غنیمت بهادر شاه وفا خان جهان
بهادر ترحم فرمود بحضور رسید عرض خان جهان بهادر حامد خان پسر غازی الدین خان فیروز جنگ را شنیده
و تفصیل از جنگ نزد بهادر شاه فرستاده اول خان جهان بهادر در سلک طلب حضور رکنش بعد از آن بهادر شاه
را هم بر خانه خود طلبید جنگ خان جهان بهادر بحضور رسید ساقی مردم معظم خان بعد شاهزاده کامبخش
و خان جهان بهادر و عیوق خانه با دست سپه بر کنار استقامت با یکی بودن بهر دو خانه جنگ و سپاه معظم بر پاکرد
با دست و خانجهان بهادر برای ارتکاب در تمام مردم لوحه و حیدرآبادی حضور را به پای کالفت مردم معظم
خانی و جمال فرمتی بر جنگ فرستاد و خانجهان بهادر که خطاب طمطراق نه قدر دانهای بادشاه و نوبت
آورده خاطر لعنه از وصال بر آنها جنگ معظم خانان درجه عمده ملک و فوت و بهادر ملک تحقیق گاه شود
فرموده که بازار معظم خانان غارت نمایند بادشاه و از حرکت آن زمره زرگشته خانجهان بهادر سلاطین ملک سعی
متعلق جانب از دکن تا بگر آباد فرستاد و عده تشنیف آن تمام جنگ باز بحضور آمده باز جنگ بر آورده شد منصب
تنزل و عار کرات خانجهان بهادر تغییر منصب بجای و بهادر حال از دوران رنج و ملال بگذشت احوال بادشاه
تحفه خصال و بیدار مقصود او و سلیقه او و دوام سلطنت مردم بوشیار از اینجا و این کارها کرد سعی تمام
غرور انفعال آنها در باینده تا چه مرتبه و چگونه [illegible] در کار مره بجای بود بهادر شاه و سید عبدالله خان
باد به عرض خبر ذکر کرد گذشت صحبت غیبت بموجب محل از آن و بهیجان آن انتقام کاو شنبا لشکر به تقلید تو نسبت
وا لقوا لو ارب شده ذکر نهضت عالمگیر بتسخیر حیدرآباد و تمام شدن ملک داری بعد فتح بیجاپور
و فرستادن فوج تا جا در اطراف آن شبی جمع عالمگیر بشنود از او حیدر آباد سید محمد کبیر روانه گردید
در اوائل محرم سعادت خان شده اول وصل بنده بشکن حیدرآباد و فراهم مستقل تر بر آمده وصل زنهار بشکن

و نوشته فرستاده

و نوشته فرستاده و چند روز قبل از این که زیاده از دو سه ماه نخواهد بود حسب الالتماس بهادر شاه که از حیدرآباد
نیابت ابوالحسن و سید مظفر را که مخاطب با بلگرانی شده بود بعد دری جواهر وفعلی برای ابوالحسن فرستاده
بود وقاضی و مقام سید الشکر که به نبصه المظهر قزلباش و تسلیم ابوالحسن برای قاضی گردانیدن او نیست و حقیقت
تمام سعادتخان حکم رفت که ما به ولایت غرم در تسخیر حیدرآباد داریم و در این وقت صلاح ایالت جهانگیر
با بولایت منزه خواهد گشته و رهایی بشکنی بر عهده گرفته و به صورت آنکه چه مشتبه آمده قبل از آن نقشه
خبر از آن ما به رعایت آورده سرمایهٔ طمطراق تکلف شمس ها های خود و حضور را رسانده چون سعادت خان حسب الامر
حقیقت در آنجه و جز زرها نقد و نماز و حمد و سلطان ابوالحسن بود و در صورت اطاعت و تسخیر فنای عالمگیر
و تسخیر او از عهد ما تا آن صاحب ایمان کرده بنده بی‌چاره اظهار نمود که زر نقد بالفعل منظور است
عرض زمان که برای کردن بهادر بتحمل بر عهد داریم حیدرآباد و تمام و دو عهد وزر آنچه جواهر اعتلای لکو در
نقد بود مطلق شمس بلطافت او در بار رسید که با زنگ حیدرآباد و مهر خود نقد فرستاد در انجام داد که چه
سه روز تکلیف التماسات زمان آنچه نقد مبتر آید روپیه نقد و منعم خواهد بود با جبر نشسته و در جواب نقد
فرستاده خواهد شد بعده بعضی شمس سعادتخان نقد و جواهر بحضور عالمگیر رسید شمس شمس اظهار
فرمان بر در کرد ابوالحسن در سال تا پنجاه و دو سلطان ابوالحسن حقیقت الحال نوشته و به روز دوم جنبه جنگی
سپرده بر عالمگیر ارسال و رفتند سعادتخان از تربیت با نشه عالمگیر و در بلدهٔ گلکنده حاضر بود و بر بلده حواله کرد
را که ابوالحسن نقد او اطاعت در نشسته بعد بهادر شده فرستادن جنبه جنگی سپرده برای بادشاه و حقوق آنچه
تمامی جواهر هم در رسیده سپرده تا گذاشته از طرف حقوق حضور در سال ارسال داشت و دو سه روز بعد آن نقد
بعد که خبر کوچ عالمگیر از بلگرام با اراده تسخیر گلکنده با ابوالحسن رسیده زبان از قاصی و تمام کرده ابوالحسن از
دولت و خدمت سعادتخان گوشش ها رسیده شمس سعادتخان انجام داده که عرض ها از اطاعت و فرستادن زر بود
ما رسیده منتظر فنای عالمگیر با سید پرداختم و هر طرف و چه بهانه تقسیم اراده او را استقبال این سنگینی به بال
به ثبوت پیوست و امید الطاف و عطوفت تمام خود بخیر با اطاعت جواهر و الماس با بعد از سعادتخان
جواب فرستاده که چون بر سبیل موجب ارقام بادشاه و انتقام تحقیق اوها بطرف معلوم و مشفقی بود بنوعی
بجای یک رفتن نزد او و اشتغال خود آنچه بار را سر بعد تمام رسید سپرده تا گذاشته سپرده بجا کنکه
تمامی رسید شمس بعضی فرستادم و الحمدلله در و تحقیق سپرده حیدرآباد حاضر و صد لک عالمگیر رسیده از این باب

گفتگو عمل کنند و بعضی بلند مردم ما سوره شدند که رفته جواهر مذکور ضعیف گرفته بیار شد و یک دو روز
شورش ماند بعد از آن سعادتخان را بانجام [illegible] کرده بی ادب حق بجانب [illegible] است [illegible] صاحب الدوله آغای
[illegible] شده و برای [illegible] جواب پرسش [illegible] غلیظ الهجا [illegible] حقیقت [illegible] آن و در رسالی آن در بسته
[illegible] بوده دوام [illegible] که [illegible] مراکشته باید شد و برای کار [illegible] جان [illegible] باید [illegible]
[illegible] برای استقبال [illegible] است [illegible] و آن [illegible] بدست او خواهم آمد و او
نامش [illegible] اتفاق [illegible] بود [illegible] که [illegible] و [illegible] جواب [illegible] ام و در [illegible]
که خدمت [illegible] و [illegible] ابو الحسن [illegible] آن [illegible] این تقصیر
[illegible] و از [illegible] حجت [illegible] داشت [illegible] نموده [illegible]
تحسین کرده [illegible] و [illegible] ایام [illegible]
نزد سلطان ابو الحسن [illegible] احوال [illegible] رسید [illegible] علمای [illegible] گفتند
که اسپهای فرستاده بادشاه ایران [illegible] بحقیقت [illegible] این [illegible]
[illegible] شرع [illegible] اقدام [illegible] باید و [illegible] نفس
[illegible] برابر دیگر [illegible] اسپ [illegible]
[illegible] سعادتخان [illegible] جواب [illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] که بادشاه [illegible]
ایران اسپان را [illegible] غلطی است که بر زبانها جاری گشته حقیقت این است که اسپها
[illegible] برای [illegible] بادشاه [illegible] کلام الله [illegible] اسپان [illegible]
[illegible] که [illegible] و در این حالت [illegible] که
[illegible] سلیمان [illegible] علیه السلام [illegible] اسپان [illegible]
[illegible] نماز [illegible] سبب [illegible] اسپان مذکور [illegible]
[illegible] گذشت [illegible] و [illegible]
[illegible] حضرت سلیمان [illegible] مردم دنیا [illegible] علما [illegible]
[illegible] اسپان [illegible] ایران [illegible] فرستاده [illegible] خواهد بود از

سعادتخان جواب داد که این نیز غلطی است که مشهور گشته بر زبانها جاری است و اصل این است که چون
[illegible] ایران [illegible] آن [illegible]
[illegible] مشهور [illegible] اسپها [illegible]
[illegible] اسپها [illegible] محروم [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible] سعادتخان [illegible]
[illegible] سلطان ابو الحسن [illegible]
[illegible] و اظهار [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو الحسن [illegible]
[illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو الحسن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسپهای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسپهای [illegible]
[illegible]
[illegible] القصه ابو الحسن [illegible]

و تعیین افواج برای استقبال خصم افتاده شیخ نظام و شرزه خان و مصطفی خان معروف بعبدالرزاق
لاری و دیگر سرداران عادلخانیه را مع فوج عالمگیر چون سد عیدگاه حیدرآباد رسیده بقصد [illegible]
حیدرآباد نمود و در گشته دست و پای جنبانیده و در لشکر نزدیک رسیدند چون افواج عالمگیر ره برابر افواج
دکن و اسباب و [illegible] القیاس [illegible] بیجاپور سود [illegible] بعضی از خانان [illegible] که معروف بجاگیر
برای تسخیر قلعه ابراهیم گده مامور بود بجهت [illegible] خود و فتح قلعه مذکور مرتبه او رسیده و روانه
شیخ خانه‌زاد و [illegible] این اثنا رحمت [illegible] جعفر معروف کرده عالمگیر نقاره [illegible] گلکنده
رسیده عسکر [illegible] و افواج دکن [illegible] نمود [illegible] گشت بعضی امرای [illegible] آنجا مامور شده
بعد روز جنگ که در حوض طاقت آنجا بود [illegible] در جا بگذشت بنا بر [illegible] منزل گزید و بعده
رسید فیروز جنگ قلیچ [illegible] و محکم کشیدن [illegible] و تقسیم افواج نموده متهیای جدال و
قتال گردید و در همین [illegible] خان پسر [illegible] فیروز جنگ [illegible] با نام [illegible] اسد [illegible]
نمود و دیگر از [illegible] حیدرآباد بزرگ [illegible] خواست [illegible] رسیده دست راست او از زر
کرد نوبت برده و بعد دو روز راهی صحرای عدم گردید سلطان ابوالحسن چون بهادر شاه [illegible] بر احوال خود متوجه
و مترحم [illegible] خان محرم [illegible] فرستاده التماس کی
محرمی در عفو جرائم [illegible] و استدعای اعانت خود بهادر شاه هم می‌خواست که [illegible] در صورت
فتح و جنگ [illegible] اعظم شاه و فیروز جنگ معامله با ابوالحسن یا فتح قلعه از دست او انجام یابد بنابر آن
باب گفتگو با سلطان ابوالحسن مفتوح داشت اعظم شاه و دیگر [illegible] فتنه انگیز درین احوال [illegible] خوش
[illegible] در حضور عالمگیر [illegible] تمام ظاهر ساخته عالمگیر [illegible] بهادر شاه [illegible] نورالنسا بیگم
و دیگر رفقای محرم شاهزاده [illegible] ساخته بود [illegible] خانه و دیگر کارخانجات
بهادر شاه [illegible] شاهزاده رسانیده [illegible] و در [illegible] قلعه [illegible]
گاه بیگاه [illegible] سلطان [illegible] بهادر شاه [illegible] خیمه و [illegible]
های زنانه [illegible] اعظم شاه و فیروز جنگ و دیگر [illegible] عالمگیر خبر رسانیدند
که بهادر شاه در مقام عهد و پیوستگی با سلطان ابوالحسن [illegible] عالمگیر با وجود [illegible]
[illegible] ابوالحسن هم [illegible] باشد [illegible]

که خود هم اندرون قلعه

که خود هم اندرون قلعه محصور و مقید گردد و آتش خشم و کینی او شعله‌ور گردید حیات خان داروغه
عسل‌خانه بهادر شاه و خواجه ابوالمکارم [illegible] که با محمد رضا [illegible] شاهزاده از جمله معتمدان
خواص شده طلبیده [illegible] احوال نمود و با نواع تهدید و تشدید جداجدا علیحده علیحده از هر دو کس
پرسید هر دو [illegible] معروض داشتند که بهادر شاه اراده جز آشتی نیست که با [illegible]
جواب [illegible] ابوالحسن [illegible] قلعه گلکنده [illegible]
[illegible]
شاه [illegible]
[illegible] طلبیده [illegible]
[illegible]
[illegible] بهادر شاه [illegible]
هزار سوار [illegible]
طلب [illegible] بهادر شاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفت که بهادر شاه [illegible] عزت و آبرو و دولت [illegible]
[illegible] بهادر شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] بهادر شاه [illegible]
[illegible] بهادر شاه [illegible]
[illegible]
قابل [illegible]

سراسر محراب آتش غضب آن معز از تراب بزیاده تر التهاب یافته بهادر شاه و دارد سر
خدنگ واقعه ناخن و سنان رب و نان کرم و آداب [illegible] و ملتمس الاتفاق شیخ محمد نوید خواجه سرای
نور الله را هم مقید ساخته خانه او را ضبط نمود و برای تحقیق آنکه بهادر شاه و نور الله
تا این غایت مهم نموده بودند حکم به شکنجه نمودن خواجه سرای کامگار رسید ازآنکه سیاست به جز جانفشانی از در
استغفار نمانده چند انگشت او را با انواع زجر و تنبیه و بند و دیگر عقوبات ایذا رسانیدند سوای تسلیم
تقصیرات شاه و رشوه چیزی واراد نور الله از زبان چیزی دیگر بیرون نظهور رسانیده بعد از آنکه کار
نزدیک بهلاکت او رسیده دست از وی برداشت و میرزا شکر الله [illegible] نمود بعض را که مخاطب به
خان و شریک تهمت بود نیز بقید آمده حبس و سه چار خواجه سرای دیگر را هم مقید نموده
انواع ایذا و آزار شکل شکنجه و دیگر تعذیبات در تحقیق آنها آغاز کرده رسانیدند و اهل حرم بهادر شاه
و نور الله هیچ یا بجانب نرسید دیگر نگاره و الا الی که بهادر شاه و جانه و جوانان آن کشیده تا کجا
نگاشته آید محمد ابراهیم سپه سالار سلطان ابو الحسن که پیشتر از هم عمده امرای او بعد شهادت مادنا در
ابو الحسن از و بیگانگی گشته نگام رسیدن بهادر شاه و خانجهان بهادر بحیدرآباد در قید قتل و قید حبس
شده بود و او را نجات از اعدا و رحم بهادر شاه آورده بود مرفت لوح علاوه عالمگیر
اعتبار گرفته در منصب هفت هزاری هفت هزار سوار گشته بعزت واقر وخطاب بهادری یافت
و صدر جهان حاجی و اهتمام خان فیروز جنگ و دیگر رزم جویان قوی حکت بیشه کم بستند و هر یکی از روز با
که فاز بی الاغان در فکر بیش سلطان محمد جان بود و شیخ نظام و مصطفی خان معروف بعبد الرزاق لاری
و غیرها بر آمده مقابل فوج پادشاهی نمودند تا بجرات بیشتر آمدند و دیگر عظیم بمیان آمد که نوبر سنگ یاره
زخم کاری برداشته از اسپ افتاد و جمعی از راجپوتان نام او را از دست دکنیان بر آوردند مقتول گشته
چند نفر دکنیان نامی نیز مجروح نزد او بودند تا آنقدر هجوم دکنیان وعلبه آنها نمود که هر چند مردم فوج
پادشاهی سعی و تلاش نمودند نالان شکیبا از آنها بازگشت ننمودند شکسته شدند آنها الدین ها را
رفقای خود سد با الدین چند نفر پادشاهی بر برداشته بردند آخر هزار سیاست وسعی بها در آن
ایام و نوران رضا دولت و شجاعت سادات و افغانان و راجپوتیه بعد ازهم افواج ابو الحسن برگشته
بقلعه خود درآمده و در آن ایام کامره کلکنده اعلاف اوقات از محاصران در بعضی اینها بظهور رسید که محتاج بر مبالغه نزد ان

عنوان ملکی مبالغه نمیت

مزد ملکی مبالغه نمیت از وجهی چه پیش هاشم جانفشان بنیا اظهار رسیده آنها چون تحفه باید محیط فایده
که باید بیان نزد دولت مترخ کشته و عالمگیر ترسیل و وسایل بیشتر در تالیف قلوب
رفقای سلطان ابو الحسن کوشیده بوعده انعامات وافزایش منصب والا و جاگیر و تقرب
بلاطف تحفه مایل کرده بنده و آنها به محمد ابراهیم رسیده و بنا بر ملتمس تقاضای عمر عبد الله سلطان ابو الحسن
ترسل با خیل و دولت عالمگیر شتند مگر سعد الدین با ابو شرف و رفیق ماندند آخر هم مایه گشتند
جنانچه شیخ نظام بعد ملازمت عالمگیر خطاب مقرب خانی و منصب شش هزاری پنج هزار سوار منصب و جاگیر
یافت و همچنین هاشم شیخ منهاج وغیره جمیع عالمگیر نموده مناصب و افتخار خلعت یافتند لذا نوکران
سلطان ابو الحسن عبد الله خان افغان و عبد الرزاق لاری تا پایان کار با او ماندند اگرچه اول عبد الرحیم
خان هم برگشته بیگار از جمله ملازمان کسی که مانند سنجر قلعه از ابو الحسن بدون رفاقت بر نتافت
بلکه بعد فتح قلعه هم شنیدی که از جبر قبول اختلال بیدولت از او بظهور رساند وهیچ تکلف از حق خواه آمده در
عبد الرزاق لاری بیت و کار نامهای مردم ابو الحسن که با وجود مخذول شدن و تحقیق تعلیه نظهور رسانیده اند
وصف هست و سکه ها از عالمگیر در انتقام نظام الملک در ابانته از فتح حیدرآباد نگاشته قلم بود اجتماع
رستم صفت خان عالم خان نام کارکنست و از تاریخ هاشم علیخان خافی مانند نکته سردار بود در آن جا و
پر آید و مشروع می باید با مجد صفت کامل که با شند نه گشتند و از شدت توپخانه و ذخیره ها بدولت
و آتش بار عمده قلعه که به تفنگ شمار نه روز که توپ تفنگ و بان و حقه های آتشبار در کار بودند
از هجوم جمله آنکه قلعه را بدولت روز روز تنگ تنها و نشدند و هیچ سود بخشید ملازمان کار طلب عالمگیری
عنف نشوند و در خرابی نکرده مورچال ها تبر جنود ها در هر جا گاه و چند روز مورچال کنار خندق رسید عالمگیر
محمد امین الغفاری حکم به پر کردن خندق نموده اول خود مشغول پرکردن یکی کیسه که پایین برای پر کردن آن
بدست مبارک خود دوخته و دو صد را انبار شده توپها بالای آن بر ده مقابل قلعه بستند تا
کار آسان کم باشد فقط الأمه جایی رسید که حصار شکسته شده ساکنان طاقت یافتند ولدخیره رکم لغاغان منبع العلل
گذشته بجان آن اسکان ناله الا علی بر ایشان از حساب در گذشته جلد و با تفنگها حنیفت بادشاه
علاوه صدمات قحط و غلا بود سیاهی تاب که شیخ و ما بر نیاورده نزد ابو الحسن رسیده و تحفه
تحفه نفاق در زمین برای افزایش تحفه با عبارات محصوران کوشیده اعزی شده و تجار اوسزا رسیدند

وحقیقت کارهای اندرونی ترتیب انتظام است و هر که بسبب نفاق بهادر شاه عالمگیر برای بند و لیت وصی
و اکبرآباد مرخص کرده و دست نهاده نامه برابا بخبر رسیده بود و ما بطلب رسیده بروح القدس
که از عهدهای کار طلب و منشور سلطنت و برای بنده و لیست بی برگشته بود و نیز بحضور طلبید
بعد از سه ماه که خان بهادر فیروز جنگ در دیره سیاه نشسته نقب سنجر کمین نموده و اولاد ایشان
سیصد سلام بستیای کشند و ریشه را با دل بفصیل قلعه برآمده عار رسانی خبر دیدند قطع رشته حیات
آنها نموده وقت بامداد بر آمدن سعادت کار جای خراب که یکی از مقربان عالمگیر و در اینجا فرو جان
تن سنده‌ای خان فیروز جنگ را بجا برای استشهاد نامه طلبیدند و آنکه با بابای کار تمام کند بجود مرجع بر
بر مرجع کار نوع قلعه نموده محصور بادشاه دوران رسیده بادشاه بر بر گاه بود که اند
دور شتر مرجع به بنای ... روات مبارک را محصور نه بار فیروز جنگ و دیگر امرا نمودن مورچال اند
بهنگام مبارک شد مرجع قلعه و محصور شده بادشاه بسر ساس قرار هم بشفقهای الطاف قدر
ما حسب حدود تحقیق خبر مشغوف گشته است بر حسب امر شده و ما به نوبت فرمود و حکم طلب سواری
و بودن کی خاص دادن ... تمامت کرده بندهای حضور بیعت و زبان آورده بیعت در
بجا آوردند بعد از آن خبر رسید که قضیه مشکل است و چشم زخم عظیمی بر اولاد ... کار
رسیده خان فیروز جنگ ناکام برگشت و این حرکت موجب استهزای ایشان بادشاه
رعایای محروب گشت و جا بسوی شان خبر آوردند که چون با هنت چند اری کار رسانی قلعه سکه گرفته بود
ابوالحسن آن شکسته قلعه دو مرجع طلبید و عیال زر دادن عطا رسیده بر نوکرانان نمک بحرام انفوق
سپهسالار و ماه شعبان را با ربشدت باریده بلای جانب لشکر بادشاهی اهل مورچال گردیده زیادت
گرمی بود و دیگر ساخته‌های فیروز جنگ با ملی بنا بود بعضی کوبید و بعضی گشته بود طعیان
بنیاد اطراف قلعه و طرفه‌ها دوبار از محصوران حضرت عبدالرزاق لاری بر بنا بر آمده بود
بهادری دلاور سیم تا مجلس ... از جمله سرآمد شمشیر بیجان مجرب سلطنت وزارت زده خورد
در جنگ پنهان جست و صف شکنی خان که نسبت به بیگر آن بی اعتبار در نشستن قلعه داشت و قتل
او در رسیدن مصطفی خان عبدالرزاق لاری دو زخم کاری خورده بود بر جان خود ترسیده و معان
زخمی با ملاقات و گل انشته خود را اندرخت حسینیه اختیار نکرد چه سلامت فرزندیه امید رشتک دیگا

دادند

داشت که بر فتار رسیدن آمد و جملی حیدر خان و از جمله مرغان اقدم الدولت عالمگیری طلب سپهسالار خان بود با
دو لک رو به شش صد و دیگر بسیار مروم ابوالحسن کردید بعد از آن نیز این خبر حکم شد که جماعت خانان از مظفر قلی
بر بنیاد را نشسته قبل کرده جنگ سپاه درون لشکر را همراه برده و ارتضاء بچا که طعیان سر زده و بخلد رسیدند و بعد
اهل مورچال رسیدند هر چند حسب الامر اقبال چو بسته بودند سیزده ماه از شدت طعیان اصلا از بجا در آن
راه عبور دو مبلی تا مورچال سته نمایید تا غایت شب اسباب خانه مع فوج بنیاد شاه در کوهسار جرئت مصطلح و
سرکردن نامزد شب نصف شب گنجهای خود برگشت و جمادر قلعه اسراب را نقل برده بنزد ابوالحسن جانی رخت شدند
سلطان شکر رسته جاده بر مرجع ابنا را ایمان زداین فرسوده بزرگ خان و سپهسالار خان را خلعت امر آمد
و دیگران را خلعت نقد و داده با عزاز و اکرام رخصت نمود و آنها سپهسالار خان را اهل تمامت بالا نبار خانه
و اجناس غله و باروت خانه و غیره ما یحتاج و اسباب قلعه در حال قسمت نمودند کجهای سر بفلک کشیده غله و غیره نموده
و الفیض مع بهنگام نزدیک بسر کردن در رو از احد الله بیاورد او رحمل و الف غرت و جلیل خالق العباد و سر مبارک
بادشاه و شمشیر زده روز نامه نقد از البتاج بهنگام دیگر با ابتدای نو الف بتغور ... نکنند چون اسرار گشته آمدند
بعزت خان را که نزد این دو صد سوار بود با بعضی منصب ها خطاب کمال رسانیده تحقیقات خفیه الفت ورده.
سربراه خان فرمود که کار بعضی کار عقده ما نشست جمال اعظاب جهات خبر گفت که بمصلحت آن کم فرست
کرده پر صلاح حال دارند و دو متنات ابوالحسن بود از غایت غرور پیش خان فیروز جنگ فرستاده گفت که
آنچه سبب ورزه اینچه قابل عرض باشد معروض دارد و جملل چون برای بهنگام نزدیک عرض کرد و در بند که گفتی
ارزش و مغز نیستی برده حضور شخص خود ابلاغ و ادای عرض تا بید بعضی بتغور و متنات و بهنگام نزدیک جلیل سپهسالار خان
آنکه جمع چند سوار از جمله بند که خان جان نثار اعتبار و اعتماد الی نقصیری از بی عاجز با جنبا ... افتاده سرزده یابند
بسرای خود رسیدم از پشم کرده سلطنت الی امید وار الطاف که عفو نمایند بند و صمد رنگ قلعه نقش تخت همراه.
بعد الله قدرت اینجا کرد و مانند ... یکی از بندهای درگاه و آستانه اینملک بر هم خورده با نگشته سپاه
خواهند بر جا مانند آن بنده من با چشم همکه راه‌های تقریر خواهند فرمود نا به از اصل این سر زمین
در وره منصب شد و سر ایمان خواهد خواست و دیگر زرها برای اخراجات ضروری از سرکار خواهد گرفت
تا از حیدرآباد نمودن این سرزمین که از دور و دولت کرد مساکن چند در گرفته برآمد و بعضی شش سال
بانه که صورت آباد و کاروبار نموده تا آنچه بجهت عطایی رنگ اصلاح طلبی شده بگاه بیاید خواهم رسانید

عمده آن بود که برای مصلحت به راه مساعدت فرمایند در هر منزل که بهنگام عبور و رجوع ورود اعلی حضرت
[illegible] هشتم کرده و بعده به کره‌ای که از منازل مذکوره بعد دور شود لشکر را [illegible]
سرکار نمایم و [illegible] بعده به یورش [illegible] که قدم مبارک به جای حصار رسیده [illegible] ابوالحسن نثار [illegible]
و این همه خدمات برای آن بجا می‌آورم که زیاده بر این خونریزی مسلمانان نشود و سپاه [illegible]
بیشتر از خدمت مردم [illegible] و [illegible] و احوال خود [illegible] باشند [illegible]
[illegible] حضور [illegible] از قلعه [illegible] به رفاه حال سپاه [illegible]
[illegible] انبار خانه و ذخایر [illegible] دیده [illegible] مردم [illegible]
[illegible] جواب [illegible] ابوالحسن [illegible]
که بعضی از آن این است [illegible] ابوالحسن از زمره [illegible] حاضر شود [illegible]
[illegible] ابوالحسن
[illegible]
[illegible] خندق [illegible]
خبر [illegible]
[illegible] خندق [illegible] ابوالحسن [illegible]
[illegible] خندق [illegible]
[illegible] باروت [illegible]
آتش [illegible] بورش [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
عبدالرزاق لاری [illegible] نقب [illegible]
[illegible] باروت [illegible] نقب [illegible]
[illegible] باروت [illegible]
یورش [illegible] نقب [illegible] آتش
[illegible] باروت [illegible] آتش [illegible]

باروت [illegible] برگشته مردم مورچال [illegible] یورش [illegible]
[illegible] باروت [illegible] سنگ [illegible] مردم [illegible]
[illegible] سال [illegible] آن زمان [illegible]
[illegible] مردم [illegible] باروت
[illegible]
[illegible] مردم
[illegible] باروت [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible]
[illegible] مردم باروت [illegible] نقب [illegible] آتش [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] آسمان [illegible] مردم باروت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باروت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نقب [illegible]
[illegible] باروت [illegible]
[illegible] باروت [illegible]
[illegible] باروت [illegible]
[illegible] باروت [illegible]
رسید [illegible] باروت [illegible] مردم [illegible]

شده راه و در قلعه برآورده و در حوالی چهار رخنه توپهای اژدها پیکر را که بیشتر [illegible] و فتح [illegible]
بالای دمدمه برده بودند تا [illegible] جمع [illegible] آورده به [illegible] داشته [illegible] بودند و [illegible]
برون شهر زده بود [illegible] ساخته و چندین هزار جوال برای خاک که از انجمله کیسه [illegible]
با حضور و [illegible] حضرت قدر قدرت بود و بخاطر مبارک خطر و شفقت بکمال [illegible] در خندق انداخته
[illegible] حال [illegible] شده راه [illegible] بر [illegible] ملاحظه [illegible] قلعه که [illegible] شده بود
[illegible] چند روز جنگ دست داد [illegible] خاصه پادشاه [illegible] چهل هزار [illegible]
[illegible] شده و همراه سوار [illegible] و صدمات [illegible] از [illegible]
روز هم [illegible] شده تمام [illegible] پادشاه عالمگیر [illegible] شده حکم [illegible]
و [illegible] سوم [illegible] آتش داده [illegible] بسبب آن [illegible]
[illegible] بسبب آن [illegible] که [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] پادشاه دین پناه [illegible] از [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] و [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] دیگر از توپ و [illegible] مجروح گردیده بودند [illegible] جنگ [illegible]
سرداری فوج [illegible] گشته اختیار [illegible] محمد اعظم [illegible] و [illegible] سلطان
ابوالحسن [illegible] و [illegible] شده [illegible] محکم [illegible]
ارباب [illegible] و [illegible] کرده حکم [illegible]
[illegible] و عبدالرحیم خان [illegible] شهر [illegible]
کفار که بعض رسوم کفار و [illegible] که ابوالحسن [illegible] در شهر [illegible]
[illegible] تا [illegible] قوام الدین خان خلاف دیگر امرای [illegible]
در قلعه [illegible] روزی از فضلای ایران [illegible] و [illegible] گفت که
[illegible] و سادات [illegible] قلعه [illegible] و اهتمام [illegible] قلعه
[illegible] قلعه [illegible]
در جواب گفت که اگر امام حسین علیه السلام [illegible] قلعه است که [illegible] قلعه [illegible] کوشید و [illegible]

کلمه شهرت [illegible] از زبان [illegible] رفاقت [illegible] نمود [illegible]
و [illegible] گردیده [illegible] عالمگیر گشت و [illegible] مقید شده [illegible]
پادشاه [illegible] عالمگیر [illegible]
[illegible] خان [illegible] شده بود و [illegible] داشته [illegible]
[illegible] ابوالحسن عالمگیر [illegible]
[illegible] ابوالحسن [illegible]
عالمگیر [illegible] و نقاره و فیل [illegible]
[illegible] عالمگیر [illegible] مقید [illegible]
عبدالرزاق لاری و عبدالله خان [illegible] ابوالحسن [illegible]
[illegible] سید عبدالرزاق [illegible] و عبدالله خان [illegible]
[illegible] عبدالرزاق
[illegible] فرمان [illegible] هزاری [illegible]
[illegible] فرمان [illegible] عالمگیر
[illegible] قلعه [illegible] عالمگیری [illegible]
[illegible] فرمان [illegible]
جواب [illegible] عبدالرزاق [illegible]
[illegible] امام حسین علیه السلام [illegible] شهید
[illegible] شهید [illegible]
[illegible] عالمگیر [illegible] لاری [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] آن زمان [illegible]
عالمگیر [illegible] پادشاه دین پناه [illegible] قلعه گلکنده

و تلف شدن هزاران سوار و پیاده و دواب و [illegible] رسنهای [illegible] علیحده نگنجد و در تقطیع
و ترغیب نوکران ابوالحسن و [illegible] افغانان و [illegible] حلال [illegible] و نشان
وفاداری [illegible] بکار [illegible] بر آن قلعه [illegible] عالمگیر در آمد **مفتوح شدن قلعه گلکنده و بدست**
آمدن سلطان ابوالحسن خدابنده و [illegible] در سنه هزار و نود و هشت هجری بسعی روح الله خان
و وساطت رستم خانی افغان [illegible] عبدالله خان [illegible] معتبر ابوالحسن که صاحب
اختیار در دروازه [illegible] با افواج و سرداران لشکر
عالمگیر [illegible] گشت [illegible] بر روی روح الله خان و مختار خان [illegible]
خان [illegible] مردم [illegible] که مختار خان خطاب یافته [illegible] و مردم
از دروازه [illegible]
[illegible] شدند [illegible] شاهزاده محمد اعظم [illegible]
[illegible] چون سیلاب [illegible]
گردید [illegible] شدن قلعه [illegible]
سلطان ابوالحسن و دیگر اهل [illegible] مصطفی خان معروف به عبدالرزاق لاری [illegible]
جهان [illegible] شدن [illegible] وفاداری [illegible]
و شمشیر در دست گرفته [illegible] سوار گشته با ده دوازده نفر مقابل فوج عالمگیر و بر در دولت
سرای ابوالحسن [illegible] دروازه [illegible] افواج عالمگیری در تمام قلعه [illegible]
بعد [illegible] آن سپاه [illegible]
و [illegible] هزاران شمشیر [illegible] ابوالحسن [illegible]
[illegible]
[illegible]
بر [illegible]
[illegible] رستم [illegible]
[illegible] رسید [illegible]

زخم شکر بر چهره آن بهادر دلاور رسیده [illegible] چنانچه [illegible] افتاده [illegible]
[illegible] شد [illegible] زخم [illegible] رسید [illegible]
[illegible] زخمهای [illegible]
[illegible] اسب [illegible]
[illegible]
[illegible] عالمگیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان ابوالحسن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible] روح الله خان و مختار خان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible] ابیات
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روح الله خان [illegible]
[illegible] طعام [illegible] ابوالحسن [illegible] روح الله
خان [illegible] طعام [illegible]

کهی کرشند تا اتفاق دشمن مجدد انها کرما رسته و کار را آخر بده است که در هیچ وقتی از اوقات
[illegible] لطف از شیشه حقه باز بشنیده اند و رزق مقسوم میرسد اگرچه جد بجدی ما و مادری [illegible] برفاه و
آبرو گذرانده اند تا چند گاه تقاضای سلطنت برین کار منع دوانی بود که بلباس درویش و فقر
گذرانیدیم باز بکشتن تفضل پرسش عاجز مصحف شاه انکه ما القصه آن بهر کس ما را گذشته باشند با دیگری
کار آن را خطر کرده باشد و در ساعت واحد تا ده سلطنت برای آن آماده خفت والحمد لله که بیچ
کس نه بود که [illegible] در دلم نگذاشته کرده باشد آورده صرف نمودم و [illegible] بخشیدم السلام
که ما در ملاقات بعض احوال ما نشانیده که در ایام سلطنت از غیر سر رشته بیان تحقیقه نماید آن
نمام پادشاه [illegible] از دست غیر باز گرفت لشکر کم که عنان اختیار امور را تا ایام معدودی
که از حیات باقی مانده باشند بدست پادشاه و بنیاد داده بعد اکل طعام اسپ سواری طلبیده سوار شد
با شوکت ملوکانه با دیای مروارید در گردن با تفاق امرای عالمگیر سوار شده روانه شد چون اعظم
شاه بر دروازه قلعه خیمه مخفی زده در زور آمده و انتظار میکشید نزد او بردند چنین [illegible] عالم
مروارید از گلوی خود بر آورده بشاهزاده سلام [illegible] رسید شاهزاده استقبال او نموده بحضور
عالمگیر بود آن [illegible] مناسب بوده باحترام نگاه داشته و بسیار بعقد [illegible] معاش ضروری از
خوراک و پوشاک و خوشبو [illegible] مقرر ساخته بعد چند روز بپروانه قلعه دولت آباد فرستاده
در آن مقید نگاه داشت بعد از آن روح الله خان و دیگر مستعدان بضبط و تحقیق اموال او و عمله [illegible] مامور
گشته بکار های [illegible] برداختند و در حقیقت عبد الرزاق لاری خبر یافته طلبیده اشتند او سید
در حالی که [illegible] زخم [illegible] از حیات [illegible] جاری بود در برابر داشته نزد روح الله خان اوردند
صف [illegible] چهلت [illegible] که نظر بر او افتاد [illegible] که این جان [illegible] بست
سر او را بریده نزد پادشاه باید برد و بر دروازه باید آویخت روح الله خان گفت سر بریده
کرامت امید حیات او نیست [illegible] پادشاه [illegible] از زرد [illegible] و احوال او
[illegible] چون عالمگیر [illegible] و [illegible] علاوه [illegible]
حکم [illegible] برای علاج او [illegible] و حقیقت زخمهای او [illegible] امید [illegible]
[illegible] روح الله خان طلبیده گفت که از ابو الحسن [illegible]

بدانند

سیده انست [illegible] زخمهای او را دیده و مشخص بعرض
رسانیدند که هفت زخم [illegible] طلب و علاج جراحان [illegible] امید و سوای این زخمهای بسیار دیگر
که [illegible] چشم او [illegible] محفوظ مانده از آمادن [illegible] بود و ام
از صدمات جراحت رسیده قابل زیستن نمانده باز برای علاج و تیمار داری [illegible] بعد اتفاق ها
[illegible] رسید که عبد الرزاق چشم وا کرده و بگفت زبان حرف [illegible]
وا امید حیات او [illegible] رسیده حکم کرد که بنام ما [illegible]
عبد القادر نام [illegible] دیگر که لایق [illegible] باشند [illegible]
باشند [illegible] عفو تقصیر [illegible] دیگر [illegible]
بنام عالمگیر [illegible] جواب [illegible]
[illegible] زنده [illegible]
[illegible] دوباره [illegible]
[illegible] بتقدیم [illegible] نوکری [illegible]
که نوکری [illegible] ابو الحسن [illegible] نوکری عالمگیر
[illegible]
[illegible]
[illegible] احوال ابو الحسن [illegible]
[illegible]
[illegible] هزار روپیه که
[illegible] هزار روپیه باشند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
نام اصلی او میر عبد الکریم [illegible]

استحکام قلعه گولکنده و خوبی شهر حیدرآباد و لطافت آب و هوای آن سرزمین و حسن مکین آنجا و سبب
حاصل آن دیار زیاده از آنست که درین وجیزه بیان توان کرد قلعه خام گولکنده ابتدا بنا کرده راجهای
راجه بیدروری است سلاطین بهمنیه بقبضه اهل اسلام درآورده و در زمان انقراض دولت
سلطان قلی نام مخاطب بقطب الملک از امرای سلطان محمود بهمنی که حاکم گولکنده بود چون کار سلطنت
بالا کشید مستقل بفرمان روائی آن دیار گردید [illegible] اطراف گرفته راجهای و بومیان را بحیطه ضبط خود درآورد
و اولادش نیز مستقل بفرمان روائی آنجا و به لقب قطب الملک ملقب می شدند و در استحکام آن
کوشیده بنای تمام نهاده آراسته چون نوبت سلطنت بمحمد قلی قطب الملک رسید بر [illegible]
نام [illegible] عاشق شد و تعلق بسیار بهم رسانید بر حسب خواهش او نزدیک قلعه شهری
بنام او آباد ساخته بهاگ نگر نام گذاشت و بسبب آنکه آن زن فاحشه بود در آن شهر رواج
خرابات خانها و مسکرات بیشتر بود و سلاطین آنجا [illegible] می نمودند با انواع فسق
و فجور [illegible] آن شهر [illegible] بودند یکی از سلاطین بر قباحت اشتهار شهر بنام آن زن مطلع شده
حیدرآباد تسمیه کردند چون ابوالحسن زیاده از دیگران بلهو و لعب و عیش و طرب رغبت داشت
رواج آلات و ادوات فسق زیاده تر شد [illegible] اهل صلاح و سداد
می آزردند [illegible] شهر مذکور را دار الجهاد موسوم ساخته [illegible]
و عمارات [illegible] شهر مذکور [illegible] و [illegible] نفوذ و جواهر [illegible]
در [illegible] ابوالحسن [illegible] و حقیقت [illegible] داشت و [illegible] علمای [illegible] و [illegible]
که در آن شهر بسیار بوده [illegible] و [illegible] بود و در زمان [illegible] شهر مذکور [illegible]
آباد موسوم گردید اما اشتهار آن شهر باسم حیدرآباد [illegible] اسم [illegible]
نه [illegible] فتح قلعه گولکنده [illegible] چون [illegible] عبدالرزاق لاری
[illegible] آزاری رسید [illegible] حیدرآباد [illegible] که عبدالرزاق [illegible] ساخته
روانه حضور [illegible] عبدالرزاق [illegible] مراحم [illegible] روانه [illegible]
فرمایند [illegible] بادشاه مشغول باشیم
[illegible] روانه حضور نمایند [illegible]

بسیار

بسیار طلبیده چندگاه با خود داشت و هر روزی [illegible] بقبول منصب چهار هزاری سه هزار سوار
[illegible] بادشاه [illegible] درآورده [illegible] محض [illegible] و [illegible]
[illegible] آن [illegible] میخواست [illegible]
[illegible] و [illegible] گولکنده [illegible] مقتضی آن بود که از [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible] ربیع الاول [illegible]
[illegible] زیاده [illegible]
[illegible] ابوالحسن [illegible] ابراهیم و شیخ نظام [illegible] داده بود [illegible] کرده [illegible]
[illegible] زیاده از [illegible] رسید و [illegible]
[illegible] و عبدالرزاق [illegible]
[illegible] حیدرآباد [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابوالحسن [illegible]
[illegible] ابوالحسن [illegible] جواهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابوالحسن [illegible]
[illegible] ابوالحسن [illegible]
[illegible] ابوالحسن [illegible] جواهر [illegible]

که در قیمت اعلی باشد گذشته عوض آن جواهر کم قیمت در آن نگاه دارند و آن عزیز بپاس امانت
و ورع راعی باین عمل نشده اصلا در آن تصرفی نکرده و شرح تقریر از اتفاقات بعض نقل از کتاب
ناسخ علی خان خافی و ورق شش صد این اوراق نقطه نقطه تذکار معارج رفتار رسم و ثبات و تفصیل
خروج ابوالحسن است در انقلابات و تغیر احوال بر زینه که در روزنامه ضبط و استکمال آن خاطر
از توالی نسبت آقای اعزم و در سر الحنفیه و در جای سلطنت و در دولتمندی او حقیقت گمشش
و ذکر مراتب شجاعت و وفا و اخلاص که مصطفی خان عبدالرزاق را ابرمی لا داده در خلعت
دو لکهن عنایت و ربیه نهاده بود قیاس باید کرد که در حالت یاس کلی که مطلق امید ظفر و
رستگاری نباشد و این همه با این نمک و وفا و اخلاص و صفا که شنیده در کمال خواستن
سنه بسته با جراحات و اهل نوشیدنی از مشهورات است و اظهار فساد و لجاج و دیگر [illegible]
عالمگیر و شدت مکر و تزویر و رسوخ در کینه وری و رقصحت و تبعیت نفس و هوای نفس بر
دنیا و جنس وقت دست طلب دو فوز حرص و شره را باید بر بستان احوال ابوالحسن و عبد
الرزاق را در کتب اخلاقی صحیفه که از اینجا مذکور شد سرمشق خود کرده اند و تجنب و احتراز
از شیم رذیله که در عالمگیر جمع بود واجب دانند چه دنیا به صورت در گذر است و جز او
با دانش و عمل در دنیا و عقبی باقی نماند ابوالحسن و عبدالرزاق اسم نماند و عالمگیر هم در
گذشت کردار هر دو در صفحه روزگار به یادگار مانده و هر چند بمکر و حیل مرتبع تاریخ نویسی عیوب
خود را پوشیده و کوشیده که بر مردم ظاهر نشود خامه نه مخفیه شده فاش بی گرفته و اگر نوی
حال از نوبتی کسانی با جمیع مردم مخفی می ماند از عالم السرایر که برضمایر عباد واقف و آگاه است
چگونه مخفی و محجب تواند ماند از احوال بر سبیل اختصار از اتصال احوال عروج و وصول سلطان ابوالحسن
به پایه رفیعه سریر آرائی و فرمانروائی که ایزد تعالی ملک آن را به سلطان کنج زدوائی حمل بر آورده
باوج کامرانی رسانید و آخر زحمت سلطنت حیدرآباد تمکین کرد رانید خانه تحت قوت ایمانی
اخبار رسول سرمایه حیرت و انتظار ما باشد که ابوالحسن چنانچه خود بروج الرفعان استعار نمود چگونه زید
آن واحد از انقیاد فلک برآمده با مقدمات ریاست مشرفی گردید مخفی نماند عبدالله قطب شاه که
[illegible] سال فرمان روائی نمود و جز [illegible] از جمله سه دختر که متعلقه ماه و داده بود [illegible]

بسته بنظام الدین احمد الحسینی که از سادات صحیح النسب مدینه طیبه و خلف سید علیه حضرت
اعلی امیر غیاث الدین منصور شیرازی قدس الله سره العزیز بود و منسوب بشاخ اجلال افاضل
العلما است سیده خان امیر بر در مذکور که ملقب شده باستاد البشر و بحرین السنه یا نظر و
صدرالملکی امیر صدرالدین محمد دشتکی شیرازی و نسبته بسادات و وزیر الجلیل الدین و میرجمال الدین
محدث و غیرهم برادر بات تجارت مستور نسب مرتضی العالی الشان مدینه طیبه و از آنجا سید الانام بحیدرآباد
آمده مسلکی اختیار نمود و صاحب ضیاع و عقار گردیده با عزاز و احتشام بروزگاری در آن
بسر برده الشاه انجم سید نظام الدین احمد از سالکی گذشته و سید علی نامبرسش جای جای شور انگیز اید
بهلوانان صحیح نسب حیدرآباد و دکن از کمال [illegible] نزد خاتمه ایشان را تاب بلا نیابی شده و اما بو دوست و گفت و عبدالله
قطب شاه سید نظام الدین احمد را داماد خود ساخته بر تبه رفیع امارت رسانیده اختیار اکثر امور
ملکی منوط بمرجع درانست بعد چندی سید سلطان که او هم از سادات مشهور عرب و از خیر نبذ و
جد بزرگوار سید احمد بود وارد دکن شده در خدمت پادشاه تقرب تمام رسانیده دختر دوم
پادشاه نامزد گردید و روز بروز حرمت و احترام او افزونی یافت تا آنکه در میان سید احمد و
سلطان ماده رشک و حسد بهم رسید روزی قطب شاه از سید سلطان پرسید که شما را بر [illegible]
احوال برادران سید احمد اطلاعی هست او گفت آری فاضل و لیکن فاضل در دستار و زیاده نیست
چون این سخن زراست بصورت امانت گفت سید احمد شنیده با او بدگردید و پس سید در آن زمان
در میان ایشان روز بروز مواد عناد در شد و لذو با هم یافت تا آنکه مجلس بیست و یکم صحبت سید
سلطان با دختر عبدالله قطب شاه انعقاد یافت و همگان عشرت و تدارک اتفاق [illegible] بازار
حیدرآباد و روزی چند سر مایه نظارت و شگفتگی خاطر تماشائیان عالم بود و در عین شور و شر دنیا
که شب سید سلطان را بر امادی خواستند برد جماعتی دیگر از منظور سید کار بجا رسانیده که
نظام الدین احمد تسمم شده بفریده عبدالله قطب شاه گفت که اگر شما دختر را بسید سلطان بدهید
مرا رخصت فرمائید دیگر بر آمده از حیدرآباد رفته در چند قطب شاه و دیگر اعیان سلطنت هر چند
که این شما را صلاح کرامیه فایده نداد چون اشتغال سید احمد از حد گذشت و در اندرون محل هم برون دربار و درست
نشسته بود و سر دماغ که ملازم علیشا محل بود و دیگر محرمان ساختن سید احمد گشته پادشاه را راضی نمود [illegible]

قطب شاه حیران گشته از مهمات و مهام خانه چاره جو گردید و صلاح بر این قرار یافت که سلطان ابو الحسن
را که از طرف مادر با پادشاه قرابتی قریبه داشت به امدادی بجای سید سلطان بکر نزاع سلطان
ابو الحسن که از شروع ایام شباب در صحبت فقرای ازاد و با مقید خدا باشد و وضع پسری برده و اوضاع
سبک اختیار نموده از نظر پادشاه افتاده بود بکمر بیع قصد الفت ساکال او نه داشت بنده ابو الحسن
طباسی در دولت ان و حفظ الشان میکنند را بنده در این ایام در خانقاه سید راجو که مرشدی او اشتهار
داشت اوقات گذاری میکرد حسب الامر پادشاه سلطان ابو الحسن با تجمل مالی مهر ساخته تمام
برده و نکاح ساخته سید مرحوم بدو فرزند پرستش نشسته و مراتب عراقی ما ساز نموده الماس سوار نموده
تجمل و تزئینی که برای سید سلطان مهیا شده بود مجلس دار السلطنه شان و شوکت مسعود علی حاضر ساخته
عقد دختر عبد الله قطب شاه را با او بسته حواله اتش نموده و روز بروز در جاه و اقتدار اش افزود
و سید نظام الدین احمد نظر بعلو نسب و از انکه شوهر دختر بزرگ پادشاه است سمت اسیری را از امرا
و ارکان دولت بخیر ظاهر کرده سید مرتضی را که از سلسله مسعود علی زادگان است زبان و عمده امرای
قطب شاه و صاحب فوج همیشه آماده بود نیز با هر کس مدارا بی شعور در ارکان دولت هم ازو گشیده
خاطر بودند و بعضی از خدمه محل پسر منفور کلاه داد ابو الحسن که با هر کس برفق و مدارا سلوک
مینمود و مخلصانه میخواند همه راضی و خوشنود بوده اند بعد رحلت عبد الله قطب شاه در تعیین سلطنت
اختلاف بهم رسید سید مرتضی سر اسید نظام الدین احمد با سپاه خود مستعد جنگ و انداز دو تا
حرم سرای سلطنت ساخته و صاحب کلاه داد سید احمد با خبر ان جستند و ترکه خود سنگر سر
در دست گرفته آماده فتنه و بر بالای گشت و از هر گوشه و کنار شایره جدال و قتال از شعله ان بست
آخر با جانب سید مرتضی و حسن مساعی و تدابیر ماذقانه را انکه که بهم بودند برادر برین بودند امام سید
مرتضی بوده اند و اکثر امرا عمده پادشاه رضای ابو الحسن گشته سید احمد مغلوب و سلطان ابو الحسن
پادشاه گشت بعد از چندی میان ابو الحسن و سید مرتضی بسبب غرور و تحکم با وجود پرورشنه نوکری
بنا بر اتفاق که در مجلس ابو الحسن بر تخت سلطنت جلوس نموده بود بر هم خوردند و ابو الحسن تحمل حرف
سرگانی و فرمان بری سید مرتضی نتوانست و کار بنا بر ان گشته صورت حدوث فتنه تازه
نمایان گردید و دیدن ولنت ماده بنیاد که از نشکار ان مستقل و متعهد علیه سید مرتضی بود بسبب این

و منصوبه و قضا بر خود بردن جنگ و جدال جا هم دار از عمده سید مرتضی را مکلف الطاف ابو
الحسن در اداره و سید مرتضی را بنا بر بهانه گردانیده و در حمله دیگر این خدمتگذاری ابو الحسن قطب ان
وزارت تجارتنا داده کارهای سابق او را با امداد و انکه سفر لنگه و جهت اقتدار مادر نا حقوق
چنین بنده کار نیکو خدمتهای ادراک الحمد لله علی الاله و الشکر علی الطافه و نعمائه که نو دره
رانبد بید سنبا ای اقدام این اقل الانام کسوت انجام و پیرایه اختتام بخشید و توفیق رانی انجا
اوراق را که جا بوده ان ما دار تو فیکه ام حول لکد با نجام رسانید و در ادراک تم وقایع و اخبار بر ابنات
صدق و راستی مقید و در که نبشته بود بمحل ابقا نقصیری ادران نرفت والحمد لله که بمیامن توفیق
ایزدی برکت ان صفحات هم صورت انتظام و تمامیت گرفت امیدکه اعزه و نقادان نه برد ابا
بجز قوالقا ... برگزیدگان و بهره اعتبار در داشته بوادر حلقه این اوراق سالهای پنج بعبرت
اولو الابصار رفته اند و روا سالیه با ... تصاویر بقولیت این مجموعه جنت آئین با محیی ما و معین ... ابرار
مال ارباب ... رساله مجموعه شده جنت مسکن برگزیده جای آن مخلص ... با ابرار از خواب غفلت هستی
دولت نشانه و شنو نامه ... و بمقتضای تیقظ و بیدار ... ان سید بستان از خود رفته
دولت و نعمت کان بجز خفت و غفلت است این ... نامه خطا که داد ترتیب این کتاب ... و سپید
آمرزش و رحمت رب الارباب امید وار در جانب رواق جلال که حضرت ارحم الراحمین بمؤدای
سبقت رحمتی غضبی و بمصداق القائلین ... ستایش بحسن گردانده انه جواد کریم رئوف
رحیم تمت بعنایه الباری الفاتره الفقیر الحقیر ... علام حسین ابن ... بن السید
علیم الله بن السید ... المطلب بن الحسنی عفی الله عنهم ... سید الانبیاء
و المرسلین محمد خاتم النبیین و عترته المعصومین الطیبین الطاهرین علیه و علیهم السلام و الصلوة
الی یوم الدین یوم الثلثا السبع خلون من شهر رمضان المبارک المنتظم فی سلک شهور سنه خمس
و سبعین من المائه و الثالثه عشره
من الهجرة المقدسة النبویة
علی صاحبها السلام
والخیر ۵ ۵

سنة البهاصی محمد ... حسینی

سعدی

از پای درافتادم ای کاش گره بپیچ
سرگشته مدارم که نخواهم که بپیچم

فرد

لطافت نکند گر ترش کند ابرو
هزار تلخ بگوئی شود شکر ز لب

فرد

مرا ز وفای عهد جانان کند نعیم
که دامن تو دست بدارم بتیغ تیز

فرد

چنانت دوست بجان الام و جهوران
هرگز نشنیده‌ام که صبر ز جانان کرد

فرد

دوست به دنیا و آخرت نتوان داد
صحبت یوسف به از دراهم معدود

فرد

بهجر صبر کنم گر وصل میسر نشود
خار بردارم اگر دست بخرما نرسد

فرد

حاش لله که من از تیر بگردانم روی
گر بدانم که از آن دست کمان می‌آید

فرد

دو عالم را بیکبار از دل تنگ
برون کردیم تا جای تو باشد

۷۸/۶/۲۲